

انتشارات دانشگاه تهران

۹۳۶

ترک الاطناب فی شرح الشّهاب

یا

مُختصر فصل الخطاب

از

ابوالحسن علی بن احمد معروف به « ابن القضاعی »

(ترجمهٔ فارسی «شهاب الاخبار» تألیف ابوعبدالله محمد قضاعی مغربی)

بکوشش

محمّد شیروانی

بسمه تعالی شانه

مقدّمه

الف- معرفی کتاب شهاب الاخبار و مؤلف و آثار و شارحین شهاب الاخبار.
ب - مشخصات کتاب حاضر و معرفی نسخ اصل و حواشی.
ج - فوائد و اهمیت این کتاب

الف-: معرفی کتاب .

۱ـ شهاب الاخبار فی الحکم والامثال و الآداب .

کتابی است تألیف قاضی ابوعبدالله محمّدبن سلامة بن جعفربن علی حکمون قضاعی مغربی فقیه محدّث شافعی (م مصرشب پنجشنبه ۱۶ ذی القعدة سال ٤٥٤ هجری) شامل کلمات قصار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم؛ و کتاب حاضر ترجمه و شرح فارسی آن است.

کتاب شهاب الاخبار را دانشمندان عامّه و بزرگان خاصّه ستایش بسیار کرده‌اند ؛ ما برای معرفی آن از بیان مقدّمه نسخهٔ کامل ومعتبری که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه است استفاده می کنیم .

این کتاب بشمارهٔ ۱۰٦ جزء اولین دسته کتب خطی رسیده بکتابخانهٔ مرکزی در میان کتب اهدائی استاد عالیقدر جناب آقای سید محمّد مشکوة است که بسیار نسخهٔ نفیس و منقّح ونسخهٔ سلطنتی است وشرحی بلیغ بعربی در حواشی دارد که ما درپاورقی آورده‌ایم .

در مقدمهٔ کتاب چنین آمده است :

«این کتاب را قضاعی در مصر در دههٔ نخستین ذی حجة ۴۵۳ هجری برای ابوعبدالله محمّدبن برکات بن هلال سعیدی صوفی نحوی گفته ؛ و در سال ۵۱۷ هجری ابی اسحق ابراهیم بن خاتم اندلسی آنرانزد همان سعیدی خوانده وابوالقاسم بوصیری آن را شنیده ؛ و در ۵۹۷ نیز آن را از همین بوصیری شنیده‌اند .» (۱)

تاآنجا که میگوید:

این سخنان جلادهندهٔ دلهای عارفان است وداروی دردهای خائفان ؛ (پربهانعمتی‌است که سرکشان دنیا خواررا قانع سازد وگوارا شربتی‌است که دلهای دردمند را شفا بخشد) چه کلمات رسول اکرم‌است و ازساحتی صادرشده که مؤیّد بعصمت بوده است و مخصوص به بیان وحی و حکمت ؛ خوانندهٔ راه راست و استقامت و نمایندهٔ طریق حق وهدایت وبحقیقت سخنی روی هوی نگفته‌است .

---

(۱) اخبرنا الشیخ الثقة الامین ابوالقاسم هبةالله‌بن علی‌بن مسعودبن‌ثابت‌بن هاشم‌بن غالب الخزرجی الانصاری المعروف بالبوصیری قراءةً علیه سنة سبع و تسعین وخمس مائة؛قیل له : اخبرکم‌الشیخ ابوعبدالله محمدبن برکات‌بن هلال السعیدی‌الصوفی‌النحوی بقراءة ابی اسحق ابراهیم بن خاتم الاندلسی فی‌شهورِ سنةِ سبع عشرة و خمسمائة بفسطاط مصر فاقرّ وأنعم‌قال حدّثنا القاضی ابوعبدالله محمدبن سلامة‌بن جعفربن‌علی‌القضاعی رضی‌الله عنه بمصر فی‌العشر الاول من ذی‌الحجة سنة ثلث و خمسین و اربعمائة .

ابتدای همهٔ نسخ (و۲.۵ و ۱۰۷۵ کتابخانهٔ مرکزی نیز) چنین است :

« الحمدلله القادر الفرد الحکیم ، الفاطر الصمدالکریم ، باعث نبیه محمد صلی‌الله علیه و سلم بجوامع الکلم و بدایع الحکم وجاعله للناس بشیرا و نذیرا وداعیا الیه باذنه وسراجا منیرا ؛ صلی‌الله علیه و علی آله ؛ الذین اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.

اما بعد فان فی الالفاظ النبویة و الآداب الشرعیة جلاء لقلوب العارفین و شفاءً لادواء الخائفین لصدورها عن‌المؤید بالعصمة والمخصوص بالبیان والحکمة، الذی یدعو الی الهدی ویبّصر من‌العمی ولاینطق‌عن‌الهوی، صلی‌الله علیه، افضل ما صلی‌علی احد من عباده الذین اصطفی .

والاترین درود که مخصوص بهترین بندهٔ برگزیدهٔ اوست بر وی و اولاد وی باد.

وی گوید؛ من در این کتاب هزار گفتار از سخنان پرحکمت و ادب وامثال نقل از پیغمبر خاتم (صلّی‌الله علیه وآله وسلّم) آنچه که شنیده بودم گرد آوردم و شکّی نیست که چنین کلماتی عاری ازهرتکلّف وخالی ازهرتعسّف خواهد بود چه‌مبانیش روشن‌ترازهرگفتارفصیح ومعانیش بهدایت نبوی ازهرسخن‌بلیغ ممتازشده ورساترگشته‌است ومن همچون حلقه‌های‌زنجیرآنهارا بهم پیوستم وبدنبال‌هم آوردم سپس بحسب‌تقارب‌الفاظ باَبوابی مرتب ساختم تا پیدا کردن وحفظ آنها آسان باشد و سندهارا نیز انداختم و در پایان دویست گفتار بر آن افزودم تاهزارودویست شد وکتاب را بادعیهٔ مرویه ازآنحضرت ختم کردم و نیز برای تمام اسانید آن دفتری جداگانه ترتیب دادم که هرکه خواهد بدانجا بنگرد .[1]

وازخدای‌همی خواهم بدین کارکه ازروی اخلاص تکیه کرده‌ام مراوسیله تقرّبی باشد و بنیروی او از عهده برآیم .[2]

---

(۱) وقد جمعت فی کتابی هذا مما سمعته من حدیث رسول الله صلی‌الله علیه و سلم الف کلمة من الحکمة فی الوصایا و الآداب و المواعظ و الامثال قد سلمت من التکلف مبانیها و بعدت عن التعسف معانیها و بانت بالتأیید عن فصاحة الفصحاء و تمیزت بهدی النبوة عن بلاغة البلغاء وجعلتها مسرودة یتلوبعضها بعضا محذوفة الاسانید مبّوبة ابوابا علی حسب تقارب الالفاظ لیقرب تناولها و یسهل حفظها ثم زدت مائتی کلمةفصارت الف کلمة و مائتی کلمة و ختمت الکتاب بادعیة مرویة عنه علیه‌السلام و افردت لاسانید جمیعها کتابا یرجع فی معرفتهاالیه وانااسأل‌الله تعالی ان یجعل مااعتمدته من ذلک‌خالصاً لوجهه و مقربا من رحمته بحوله و قدرته.» باب : الاعمال بالنیة ....

(۲) عیناًمضمون‌این مقدمه را محدث مشهور حاجی میرزا حسین‌نوری رحمةالله‌علیه درفایدهٔ دوم از خاتمهٔ کتاب‌المستدرك الوسائل جلد سوم صفحهٔ ۳۶۷ آورده ونیزاین کتاب شهاب‌الاخبار را بعظمت یادمی کند .

در معجم المطبوعات صفحهٔ ۱۵۰۵ آمده است که کتاب « الشهاب فی الحکم والآداب» دارای هزار کلمه از احادیث نبوی بوسیلهٔ محمود افندی شاهبندر در چاپخانهٔ شاهبندر بغداد سال ۱۳۲۷ - ۱۹۱۰ بچاپ رسیده است .

ابن شهرآشوب در معالم العلماء کتابی بنام دستور الحکم فی مأثور معالم الکلم را از قضاعی دانسته که آن هم شامل سخنان امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است و این همان است که در معجم المطبوعات آمده بنام «دستور معالم الحکم ومأثور مکارم الشیم من کلام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام» با گزارشی از محمّد سعید رافعی که در مصر چاپ شده است سال ۱۳۳۲ ص ۲۰۸ .

۲ـ مؤلف شهاب الاخبار .

صاحب هدیة العارفین در صفحهٔ ۷۱ جلد دوم قاضی قضاعی را چنین معرفی میکند :

القاضی ـ محمّد بن سلامة بن جعفر بن علی بن حکمویه القضاعی ابو عبدالله الشافعی قاضی مصر المتوفی سنة (٤٥٤) اربع و خمسین و اربعمائة .

له من الکتب: امالی فی الحدیث ، الانباه فی الحدیث ، الانباء عن الانبیاء و تواریخ الخلفاء ، درة الواعظین وذخر العابدین ، دقائق الاخبار و حدائق الاعتبار فی الحکم « **شهاب الاخبار فی الحکم و الامثال والآداب** » من احادیث النبویة ، عیون المعارف و فنون الخلائف فی التاریخ ، المختار فی ذکر الخطط والآثار فی مصر، مناقب الامام الشافعی رحمه الله و غیر ذلک .

عمر رضا کحّاله در معجم المؤلفین جزء دهم ص ٤٢ چنین آورده است :

محمد القضاعی . (٤٥٤ ﻫ - ١٠٦٢ م)

محمد بن سلامة بن جعفر بن علی بن حکمون بن ابراهیم بن محمد بن مسلم القضاعی،

الشافعي، (ابو عبدالله) فقيه محدث، مؤرخ، واعظ مشارك في علوم اخرى. سمع بمصر خلقا كثيرا، وكان كاتبا للوزيرعلي بن احمدالجرجاني بمصر في ايام الفاطمين، و ارسل في سفارة الى الروم فأقام قليلاً في القسطنطنيه، وتولى القضاء بمصر نيابة، و توفى بها في ذى الحجة.

من تصانيفه: المختار في ذكر الخطط و الآثار في خطط مصر، الا نباء بانباءِ الانبياءوتواريخ الخلفاء، الانباه في الحديث، درة الواعظين ذخر العابدين، و (شهاب الاخبار في الحكم و الامثال و الآداب الشرعية.)

و نيز در معجم المطبوعات ص ١٥١٥ آمده است:

كان اماما عالما زاهداً رحل الى البلاد في طلب العلم و وصل الى الحجاز والشام والقسطنطنيه وسمع الحديث بمكة، تولى القضاء بمصر نيابةً عن جهة المصريين و توجه منهم رسولا الى جهة الروم. له عدة تصانيف، منها:

تفسيرالقرآن عشرون مجلدا وكتاب الشهاب وكتاب منثور الحكم و الاعداد و تواريخ الخلفاء وكتاب خطط بمصر وغيرذلك.

در باب مذهب قاضى قضاعى(١) و احتمال اينكه شيعى بوده است قرائنى چند آورده‌اند(٢).

اولاً - اكثرفرزانگان شيعى ازقبيل علّامه حلى وعلّامه مجلسى براى كتاب وى اهميت زياد قائل شده و برخلاف معمول بخود او نيز توجه زيادى كرده‌اند. درروضات الجنات ص ٥٤٤ ازسيد حسين بن حيدر كركى درپايان برخى ازاجازه‌هايش آمده است كه مرحوم علامه حلى دراجازهٔ كبيره‌اى كه به بنى‌زهره ميدهد ميگويد:

(١) قضاعى بضم قاف نسبت است بقضاعه و آن نام قبيله ايست از حمير و قبايل بسيارى نيز بدان منسوب اند.

(٢) مستدرك الوسائل حاج ميرزا حسين نورى ج٣ ص٣٦٧ چاپ سال ١٣٢١ق.

از جمله چیزهائی که من اجازه نقل آنها را بشما میدهم همه کتاب شهاب تألیف قاضی قضاعی است و بقیه مؤلفات و روایات او که آنها را از من نقل کنید چنانکه من از پدرم نقل کردم و پدرم ازسید فخّار بن معدّ موسوی واوهم ازقاضی بن المیدانی و او ازقاسم بن الحسین و او از قاضی ابو عبدالله مصنف کتاب مذکور (اجازات بحار ص ۲۳) .

و بعلاوه دانشمندان ما شرحها بر کتاب وی نوشته‌اند مانند :

۱- ضیاء الشهاب فی شرح الشهاب تألیف قطب الدین ابی الحسین سعد بن هبة‌الله بن حسن الراوندی (م ۵۷۳) . (۱)

۲- ضوء الشهاب فی شرح الشهاب تألیف سید ضیاء‌الدین فضل‌الله بن علی بن عبیدالله حسنی راوندی کاشانی. (۲)

۳- شرح الشهاب از افضل‌الدین حسن بن علی بن احمد ماهابادی استاد استاد منتجب‌الدین که وی درفهرست خوداورا چنین معرفی میکند : (انه عالمٌ فی الادب فقیهٌ) . (۳)

۴- شرح الشهاب از برهان الدین ابوالحارث محمّد بن ابی الخیر علی بن ابی سلیمان ظفر حمدانی قزوینی. (۴)

۵- روح الاحباب و روح الالباب فی شرح الشهاب . (۵)

---

(۱) کشف‌الحجب والاستار ص ۳۷۵ چاپ کلکته سال ۱۹۳۵ وفهرست قمی ص ۷ وروضات ص ۴۴۵ و ۹۹۲ و ابن شهرآشوب ص ۴۸ .

(۲) کشف‌الحجب والاستار ص ۳۴۱ وفهرست قمی ص ۱۰ و روضات ۴۴۵ و۹۹۲.

(۳) فهرست قمی ص ۵ و روضات ص ۱۷۱ و ۴۴۵ .

(۴) فهرست قمی ص ۱۱ و روضات ۴۴۵ .

(۵) فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه جلد سوم مجلد پنجم ص ۱۳۳۳ تألیف آقای محمدتقی دانش‌پژوه وهمچنین مستدرك الوسائل (۳ : ۳۶۷) .

تألیف جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی‌بن محمد بن احمدبن حسین بن احمد نیشابوری رازی (زندهٔ در ۴۸۰ و ۵۲۰).

ثانیاً - ۱- مؤلف علاقهٔ زیادی‌نشان داده است باظهارخلوص وارادت نسبت بعلی‌بن ابیطالب علیه‌السلام و خاندان وی سلام‌الله علیهم اجمعین [1] مانند جمع کلمات‌قصارآنحضرت‌بنام (دستورالحکم‌فی مأثورمعالم‌الکلم) ازاو[2] وذکراین‌عبارت درخطبهٔ کتاب چنانکه در پاورقی گذشت : « اذهب‌الله عنهم الرجس اهل البیت ویطهّرهم تطهیرا » که ازواج پیغمبر وصحابه را برآل عطف نکرده وحکم طهارت‌را بر ایشان شامل ندانسته است و این خود برخلاف روش مؤلفین عامه میباشد.

۲- در سراسر این کتاب از این همه اخبار موضوعه که سنّیان در مدح خلفا بخصوص در مورد شیخین وصحابه ساخته‌اند واصرار زیاد ایشان بر درج ونقل آنها اصلاً خبری واثری‌نیست وحتی احادیثی مانند : (مثل اهل‌بیتی کمثل سفینة نوح من رکبهانجاومن ترکهاغرق) آورده شده است .[3]

۳- قول محدث‌قمی‌شاگرد مرحوم حاجی میرزاحسین نوری درالکنی‌والالقاب (ج ۳ ص ۴۵)

« از دلایل تشیّع قاضی قضاعی اینکه وی در خدمت دولت عبیدیه بوده و برای وزیرابوالقاسم علی بن احمد وزیرالظاهر لاعزاز دین الله یکی ازخلفای فاطمی مصر کتابت می‌کرده است و این خلفاهم ازمروّجین مذهب تشیع درمصر

---

(۱) مستدرك الوسائل .

(۲) معالم العلماء ابن شهر آشوب. (مرحوم نوری این مطلب را تأییدی برای گفتارخود می‌آورد؛ ولکن بایددانست قاضی‌قضاعی کتابی نیزدرمناقب امام شافعی دارد.) (هدیة العارفین ص ۷۱ ج ۲) .

(۳) بحدیث های دیگر این کتاب ص ۷۳۰ شمارهٔ ۸۷۸ (بخصوص شرح فارسی آن که ازابن قضاعی است) و نیزحدیث ۸۶۲ رجوع وتأمل شود .

بودند وما در لفظ عبیدیه از همین کتاب الکنی و الالقاب این مطلب را آورده‌ایم .
و قاضی قضاعی در مصر بسال ٤٥٤ درگذشت.[1]»

اینک گفتاری از مرحوم محدّث نوری در این باره :

این عالم بزرگوار در مستدرك الوسائل جلد سوم ص ٣٦٧ ضمن توصیف و تجلیل ازکتاب شهاب‌الاخبار و ذکر اهمیت آن بین دانشمندان هردو فرقه آورده است که قاضی‌قضاعی محدّث معروف ، صاحب کتاب شهاب‌الاخبار همزمان شیخ طوسی و دیگر بزرگان شیعی میزیسته و منظور وی در این کتاب جمع کلمات‌قصار حضرت خاتم صلی‌الله علیه و آله وسلم بوده است بدین مناسبت پس از حمد و ثنا سرآغاز مقدمهٔ کتابش چنین است :

گفتار و رفتارحضرت خاتم دلهای حق‌شناس‌را صفا و دردهای خداترسان‌را شفا می‌بخشدچه ازناحیه‌ای‌صادر شده‌است که‌تأیید بوحی وعصمت شده ومخصوص به‌بیان‌وحکمت گشته؛آن کس که پیوسته‌بهدایت میخواندوازضلالت برحذرمیداشت و راه راست نشان میداد وروی هوی سخنی نمی‌گفت؛ بهترین درود خدای بر او وفرزندانش باد .

من در این کتابم آنچه را که شنیده‌ام ازگفتار حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) هزارکلمهٔ حکمت در وصایا و مواعظ وآداب گرد آوردم که براستی مبانی آن از هر تکلّفی عاری و معانی آن از هر تعسّفی خالی بود و بتأیید آسمانی

---

(١) میتوان گفت چون وی قاضی وکاتب و مأمور فاطمیان بدربار ثیودورس در قسطنطنیه بوده بناچار میباید خود را با آئین شیعی سازگار نشان دهد . (فی ادب مصر الفاطمیة از دکترکامل حسین چاپ مصر ١٣٦٩/١٩٥٠ ص ١١٢) .

(٢) رجوع شود بمتن خطبهٔ کتاب شهاب‌الاخبار نقل شده در پاورقی‌صفحات پیشین ازنسخهٔ ١٠٦٠ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه .

ازفصاحت فصحاء روشن‌تر و بهدایت نبوی ازبلاغت بلغاء ممتازشده، آنهارا همچون دانه های زنجیر بدون ذکرسند دنبال‌هم کردم وبرحسب‌تقارب‌الفاظ مبوّب ساختم تا هضم آن آسان و حفظ آن هم سهل باشد سپس دویست گفتار نیز برآن افزودم تاهزارودویست شد وکتاب‌را به ادعیه‌ای سروی ازآنحضرت علیه‌السلام‌ختم کردم وکتابی هم تنها در مورد اسانید آنها فراهم‌کردم تاهرکس بخواهد بدان رجوع کند . »

مرحوم‌محدّث قمی شاگرد محدّث‌نوری(ره) درالکنی والالقاب (ج۳ص۴۵) از استادش بطور خلاصه چنین نقل می‌کند :

قاضی قضاعی شیعی یا شافعی صاحب کتاب شهاب‌الاخبار در علوم بیشماری دست داشت ودر مصر متصدّی شغل قضاء بود و غیرازکتاب شهاب‌الاخبار کتب دیگری نیز دارد مانند تواریخ الحکماء وکتاب خطط مصر و جز اینها .

اما کتاب شهاب وی منحصراً شامل کلمات قصار نبوی است صلی الله علیه وآله وسلم که مورد توجه عامه و خاصه است و دانشمندان هردو فرقه آن را شرح کرده‌اند؛ ازما همچون راوندیان وابوالفتوح‌رازی و دیگران و ازعامه گروه زیادی مانند خطیب بغدادی که در تاریخ بغداد از آن روایت کرده است .

استادما محدّث نوری درمستدرك‌الوسائل گفته :[۲]

«چه بساتوان نسبت‌بتشیع وی‌توجیهی کردچه‌آنان که آگاهی به‌دأب‌علمای شیعه دارند میدانند که‌توجه‌واهمیت‌باین کتاب‌بالنسبه‌بسایر کتب‌دینی‌غیرخودشان فوق‌العاده بوده وسابقه نداشته است » .

سپس مرحوم نوری‌قرائن دیگری ذکرکرده[۳] تا آنجا که می گوید :

« بیشتر اخباری که درین کتاب است در اصول اصحاب ما و مجموعه های

(۱) بنگرید بصفحات ٦٩٤ و ٥٢٩ و . . . پاورقی‌ها از نسخهٔ ض. ش .

(۲) وربمایستانس لتشیعه بامور : . . .

(۳) . . . ومنها انّ جلّ مافیه من الاخبار موجود فی اصول الاصحاب ومجامیعهم کما اشارالیه المجلسی ایضاً و . . .

ایشان هست همانطوری که علامه مجلسی بدان اشاره کرده ودر باقی دیگرآنهاهم چیزی که غریب وبیگانه بنظرآید وجود ندارد ونیزمادر کتب عامه نظیر ومانندی برای آن پیدا نکردیم . »

نگارنده گوید :

بهرحال شافعی‌یاشیعی بودن‌قاضی‌قضاعی چنانکه دیدیم روشن‌نشدوزیادهم مورد اعتنای‌مانیست وشاید درآن دوران اینقدرفاصله بین فرق نبوده ووی آن‌چنان است که در حال وی تتبّع و معرفی شد . اما آنچه که بالاتّفاق مورد اعتبار است کتاب وی (شهاب‌الاخبار فی‌الحکم والامثال الآداب) یعنی متن کتاب حاضراست که احدی را در آن اختلاف نیست .

۳ـ شرح شهاب الاخبار .

نخست‌بایددانسته شود که شهاب دیگری‌بنام «الشّهاب فی‌الحکم‌والآداب» دارای هزار حدیث نبوی و درسی باب وبترتیب تهجی از شیخ یحیی بحرانی‌هست که حدیثهای شیعی هم درآن دیده میشود . این کتاب درسال ۱۳۲۲ در۶۹ صفحهٔ وزیری باپایان شهید یکم بچاپ رسیده[1] وبا کتاب ما مغایرت کلی دارد .

امّا کتاب شهاب مارا دانشمندان عامه وخاصه شرح‌ها کرده‌اند وماشارحین علمای خاصّه را بقدر امکان شناختیم ؛ اینک از علمای عامّه :

حسین چلپی درکشف‌الظنون چنین یاد می‌کند :

شیخ نجم‌الدین غیطی محمدبن احمد الاسکندری (م۹۸۴) ازشهاب الاخبار منتخبی ساخت ؛ و امام حسن بن محمد صغانی آن را اصلاح کرده کشف الحجاب عن احادیث الشهاب نامید و نشانه هائی برای احادیث صحیح و ضعیف و مرسل

---

(۱) تهران چاپ سنگی نسخ حاج شیخ احمد شیرازی .

گذارد ومانند کتاب « المشارق » بابوابی مرتب ساخت .

ابن الاثیر درکتاب «المثل السائر) توصیه کرده است که مطالعهٔ این کتاب برنویسندهٔ فقیه لازم است واین شخص کتابی نیزبنام ضوء الشهاب دارد .

ابوالمظفر محمّدبن اسعد معروف بابن الحکیم الحنفی (م . ۵۶۷) نیزبرآن شرحی کرده است .

شارح دیگر بنام عبدالرؤف مناوی است که آن را بطریق شرحِ مزج مرتب ساخت و « رفع النقاب عن کتاب الشهاب » نامید ولکن امینی شافعی در ترجمهٔ او گفته است که او کتاب شهاب قاضی قضاعی را مرتب ساخته و شرح کرده و اسعان الطلاب بشرح ترتیب الشهاب نامیده بطوریکه بعضی رموز و شروح آن بروش جامع صغیر درست شده است.

شرح دیگری از دانشمندی سنّی است بنام حلّ الشهاب که آغازآن چنین است:

« الحمدلله الذی جعل سنة نبیه مشکوة لاقتباس انوار الرشد والهدی . . . الخ »

ابن وحشی محمّدبن حسین موصلی معروف به ابن جنّی شرحی دارد که شیخ ابراهیم بن عبدالرحمن الوادیاشی (م . ۵۷۰) آن را تلخیص کرده واستاد ابوالقاسم بن ابراهیم ورّاق عابی آن را بعنوان شرحِ بقول شرح کرده است.

سیوطی این کتاب را مانند جامع صغیرش مرتب ساخت و « اسعاف الطلاب بترتیب الشهاب » نام نهاد (کشف الظنون) .

منتجب الدین قمی ره . در فهرست خود (ص ۷) آورده که سید فخر الدین شمیلة بن محمّد بن ابی هاشم حسینی امیرمکی دانشمند پارسا کتاب شهاب لاخبار را از خود مؤلّف یعنی قاضی قضاعی برای ما روایت کرده است . (مستدرک چلپی ۲ : ۷۱) .

ب ـ مشخصات این کتاب

کتاب « ترك الاطناب فی شرح الشهاب » در هیچیك از فهارس و مآخذ نام آن نیامده مگر در ذیل کشف الظنون ج ۲ صفحهٔ ۹ ۰ که کتابی بنام «فصل الخطاب فی شرح الشهاب » از ابوالحسن علی بن احمد بن علی معروف بابن قضاعی معرفی میشود و همان است که خودشارح در صفحهٔ ۲ این کتاب یاد کرده [۱] ودربسیاری موارد نیز ضمن شرح احادیث متذکر می گردد (حدیث ۱٦۹) .

این کتاب دراینچاپ بطریق مزج وخلط ازدونسخهٔ ب . م . و س . ترکیب یافته است بدینگونه که آنچه خارج از دوکمانه ( ) و قلاب [ ] است مشترك در دونسخه و آنچه داخل دردوکمانه قرار گرفته متعلق به نسخهٔ اصل یعنی ب.م . و آنچه که داخل در قلاب است متعلق به نسخهٔ س . است .

بنابراین با کمی تأمل هردونسخه رابی کم وکاست و بتنهائی هم میتوان درستن وبانسخهٔ بدل آنها در پاورقی بدست آورد .

بعنوان مثال :

حدیث ٥٤٤ ص ٤٦٥ .

مٰا عالَ مَنْ اِقْتَصَدَ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

درویش [۲] نگردد هر که [۳] میانه گیرد . یعنی که هزینه [٤] (باندازه کند) نه باسراف کند و نه (به) تقصیر ؛ [بلکه میانه گیرد .] . . .

نسخهٔ س : چنین میشود .

گفت درویش [گك ۹۷] نباشد آنکه میانه گیرد یعنی که نفقه نه باسراف

---

(۱) این مقدمه درنسخه ترکیه آمده است ودر نسخهٔ ب . م . نیست

(۲) س : [گك۹۷] (۳) س : نباشد آنکه (٤) س : نفقه

کند و نه تقصیر بلکه میانه گیرد ...

ونسخهٔ ب . م . چنین میشود:

درویش نگردد هرکه میانه گیرد یعنی که هزینه باندازه کند نه باسراف ونه بتقصیر ...

این کمال و توفیق درچاپ هردو نسخه ازین جهت ناشی شد که پس از استنساخ نسخهٔ ترکیه وآماده شدن آن برای چاپ به نسخهٔ قدیم تر موزهٔ بریتانیا دست یافتم که بناچار میبایستی آن را اصل قرار دهم توضیح آنکه این دو شرح شهاب الاخبار یکی نسخهٔ ترکیه نوشته ۷۱۲ و دیگری نسخهٔ موزهٔ بریتانیا نوشته ۵۸۰ است و نسخهٔ اخیر نزدیک‌تر بزمان‌قاضی‌قضاعی بود که درسال ٤٥٤ هجری درگذشته است .

پیداکردن احادیث این کتاب نیز بسیارآسان وبهمان ترتیب است که‌قاضی قضاعی درمقدمهٔ خود آورده : « من این کلمات را باجوابی تقسیم کردم برحسب تقارب الفاظ تا قریب التناول و سهل الحفظ باشد . » مراد از تقارب الفاظ این است تمام احادیثی که باالفاظ (مَنْ ، فعل ماضی مجهول ، فعل امر ، ما ، لا ، إیّاكَ وَ إیّاکُم ، اِنَّ ، لَیسَ ، خَیرٌ ، بِئسَ ، شَرٌّ ، إذا ، کَفی ، ألا ، لَو) شروع شده‌اند هریک در بابی جمع شده‌اند .

برای نمونه اولین‌حدیث هرباب را یادمیکنیم .

باب ۱ ـ أَلْأَعْمالُ بِالنّیّاتِ ص ۳

باب ۲ ـ مَنْ صَمَتَ نَجا ص ۱۸۵

باب ۳ ـ حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَکارِهِ ص ۳۰۵

وَ حُفَّتِ النّارُ بِالشَّهَواتِ

باب ٤ ـ اِشْفَعوا تُؤجَروا ص ۳٤۷

(آغاز جزء دوم کتاب)

حواشى كتاب :

ما در پاورقى اين كتاب به پنج علامت زير بر خورد مى‌كنيم كه علامت اختصارى نسخ مورد استفادهٔ كتاب ما بوده است .

۱- س: علامت نسخهٔ كتابخانهٔ شيخ الاسلام سليمان اسعد افندى (از تركيه) .

۲- ب . م : علامت نسخهٔ موزهٔ بريتانيا (ازلندن) .

اين دونسخه اصل ومتن كتاب حاضر است.

۳- ض . ش : علامت نسخهٔ ضياء الشهاب فى شرح الشهاب نسخهٔ آقاى دكتر بيانى .

۴- م : علامت متن نسخهٔ شمارهٔ ۱۰۶ كتابخانهٔ مركزى دانشگاه .

۵- ر. ر: علامت روح الاحباب وروح الالباب نسخهٔ ۱۲۷ كتابخانهٔ مركزى دانشگاه تهران .

ازسه نسخهٔ اخير فقط در پاورقى استفاده كرده‌ايم .

تبدیل و تخفیف حروف در کلمات

کلماتی که از نسخ اصل باصطلاح امروز تغییر یافته است :

که	بجای	کی
که	»	ك
هرکه	»	هرك
آنکه	»	آنك
بدانکه	»	بدانك
آنچه	»	آنج
هیچ	»	ایج
هرچه	»	هرج
چاه	»	جاه
جایی	»	جای
جای	»	جاء
خدای	»	خذای
یادش آرد	»	یاذش آرذ
پادشاهی	»	باذشاهی
چون او	»	جونو
خنک (۳٤۳)	»	خوسک (لهجهٔ محلّی)

وسواس	بجای	زیرِ (س) سه نقطه دارد
گبر	»	روی سر کج کاف سه نقطه دارد
هرگه	»	» » »
چنین	»	جُنین
گه چون	»	کجون
بایستاد	»	بیستاد

شرح نسخه ها :

۱- س : نسخهٔ کتابخانهٔ شیخ الاسلام اسعد افندی شمارهٔ ۲۳ شامل ۱۷۲ برگ فیلم شمارهٔ ۶۰۵ و عکس شمارهٔ ۱۰۰۱-۳ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران درروی برگ‌اول آمده :

وقف المرحوم قاضی زاده مصری محمد افندی بامهر کتابخانهٔ سلیمانیه :

S . Esad EF . شماره 23/1

در ذیل برگ آخر کتاب شمارهٔ ۱۵۲ چنین آمده است :

تم‌الکتاب بعون‌الله و حسن توفیقه و الصلوة علی محمد و آله اجمعین (مهر وشمارهٔ کتابخانهٔ سلیمان اسعد افندی) علی ید العبد الضعیف المحتاج الی‌رحمة‌الله تعالی علی‌بن حیدربن عثمان حامدالله ومصلیا علی‌نبیه محمد وآله اجمعین فی‌تاریخ عاشر صفر سنة اثنی عشر وسبعمائه (۷۱۲) .

این نسخه بسیار ناخوانا و اوایل آن درهم است و مقدمه‌ای دارد که عیناً در ابتدای کتاب آن را نقل کردیم .

(برگ های ۲و۶ کسری دارد و اوایل آن جابجا شده وازعکس‌های شمارهٔ ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ قسمتی پاك شده است) .

سپس دوصفحه گویا در رثاء فرزند باشد ، ناقص و آغاز آن چنین است:

من کلام جمال‌الدین : الذین اذا اصابتهم مصیبة ...

و سپس ذکر صفات ونام‌ها ورحلت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم وخلفای راشدین بفارسی کرده تابدانجا که خلافت برمعویه ویزید قرارمی گیرد . بقیه کتاب ناقص و ببرگ ۱۷۲ ختم میشود؛ این قسمت شامل بیست‌برگ است وچاپ آن‌هم لزومی نداشت .

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

برگ اول نسخهٔ ترکیهٔ (کتابخانه سلیمانیه)

قسمتی از دو برگ آخر نسخهٔ ترکیه

برگ اول نسخهٔ موزهٔ بریتانیا

برگ دوم نسخهٔ موزهٔ بریتانیا

بار خدایا توبت من بپذیر و گناه من بشوی یعنی بیامرز و دعای من اجابت کن

اللهم انی اسئلک عیشة سویة ومیتة

تقیة ومردا غیر مخز ولا فاضح ✻ بار خدایا از تو می خواهم زندگانی نیکو

ومردی بازگشتی یعنی از گناه و بازگشتی که مرا دور نکند و رسوا نکند یعنی بیاسمرا

رسوا نکنی و دور نکنی

تم الکتاب بحمد الله ومنه

وافق الفراغ منه فی العشر الاول

۵۸۵

من المحرم مفتتح سنة خمس وثمانین وخمسمایه

کاتبه عبد الرحمن بن المبارك [illegible]

یحمد ربه ومولاه ویصلی علی سید المرسلین

محمد النبی وعترته الطاهرین اجمعین وسلم تسلیما کثیرا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برگ آخر نسخهٔ موزهٔ بریتانیا

۲- نسخهٔ ب.م:

این نسخه بشمارهٔ OR.9447 از بریتیش میوزیوم است برگ اول آن ناخوانا وبنابراین اثری از شارح بدست نمی‌دهد ولی محققاً از ابن قضاعی است زیراتفاوت آن بانسخهٔ اول اندك است .

برگهای این نسخه درهم بود و ما برگهای مغشوش را که هر یک شامل دوصفحه‌است به دونیم کرده و آنها را با هم مرتب و ملصق کردیم . (برگهای ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۰۳ ، ۱۳۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۳ ، ۱۶۰ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۲۰۵) (فیلم ۱۸۸۸ دانشگاه) .

برگ آخر آن بسیارروشن وتاریخ تحریر آن دههٔ اول محرم سال ۵۸۰ هجری قمری است (یعنی ۸۰۰ سال پیش) نویسندهٔ آن عبدالرحمن بن مبارك کاتب ودر ذیل آن چنین است :

صار بحق الهبة للامیر الاجل نور الدین امیر المهدی بن الصدر الصاحب شرف الدین دام تفضلهما من الصدرالعالم الزاهد نورالملة والدین محمد بن محمود ادام‌الله علوه و حرس فضله فی شهور سنة ستة عشر و تسعمائة .(۹۱۶)

نسخه های پاورقی :

۳- ض . ش :

کتاب ضیاء الشهاب فی شرح الشهاب‌تألیف‌قطب الدین ابوالحسین سعیدبن هبة‌الله‌بن حسن راوندی (میکرونیم شمارهٔ ۱۸۹۵) .

این شرح بعربی است و چاپ نشده و ما مطالبی را از آن نقل کردیم که از لحاظ شرح و تعبیر اهمیت‌بیشتر داشت (مانند حدیث ۵۰۰) ویاسبب گفتارحضرت ویا تمام حدیث را آورده مانند حدیث (۴۴۲) ویا حدیث دیگری مؤید آن (مانند حدیث ۴۷۳) .



برگ اول نسخهٔ ضیاء الشهاب

۴- م :

این علامت مخصوص نسخهٔ متن کتاب شهاب الاخبار است .

نسخهٔ خطی بشمارهٔ ۱۰۶۰ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه که نسخه‌ای سلطنتی با سرلوحهٔ زرین ؛ [۱] بسیار نفیس و معتبر جزء کتب اهدائی استاد محترم جناب آقای سید محمد مشکوة بدانشگاه تهران وشرحی ادبی و عالمانه بعربی درحواشی دارد که از مردی فاضل وگمنام شافعی مذهب آورده شده است وماتقریباً تمام آنرا در پاورقی بعلامت م : نقل کردیم تا بانسخهٔ ض . ش . مورد استفادهٔ دوستداران زبان عربی قرارگیرد (مانند حدیث ۵۰۸) .

(م): این علامت در بعضی موارد که ترجمه و شرح نداشته ویا نارسا بوده واحتیاج بتوضیح وتعلیق داشته‌است بکاررفته وازمصحّح است مواردی نیزشرح لغت ازکتب لغت مانند لسان المیزان والمنجد وبرهان‌قاطع واقرب‌المواردومنتهی‌الارب و غیره استفاده شده است که آنها نیزبین‌الهلالین درپاورقی قرار گرفته است.

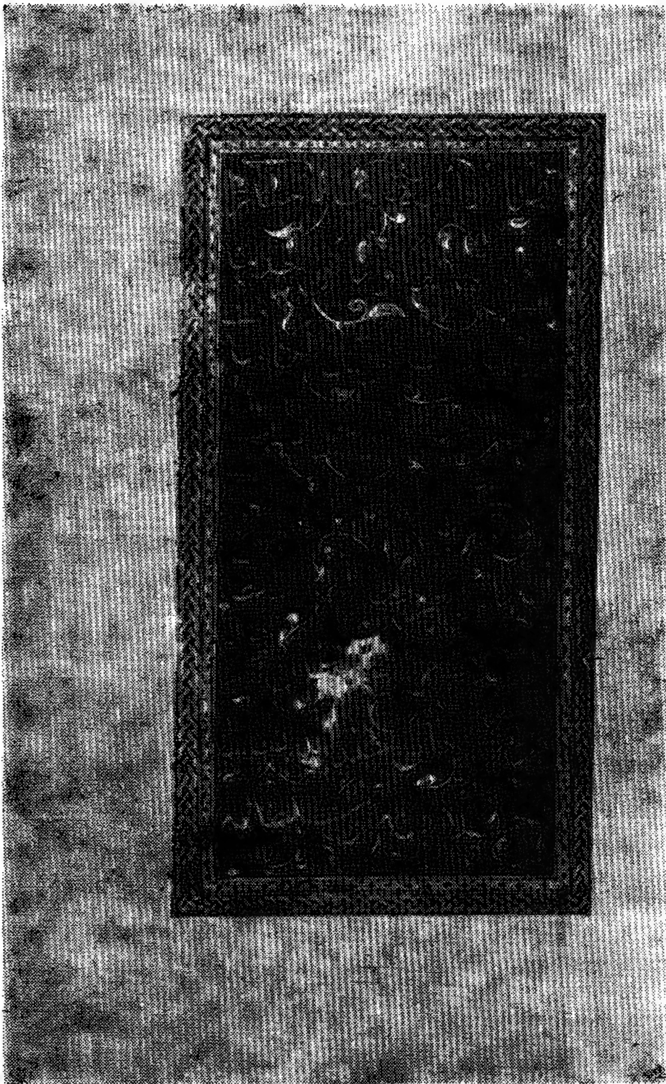
۵- ر . ر : علامت نسخهٔ روح الاحباب و روح الالباب فی شرح الشهاب از ابوالفتوح رازی است .

این نسخه درکتابخانهٔ مرکزی بشماره ۱۲۷ وشرح شهاب الاخبار است بفارسی و از دانشمندی شیعی است اول آن ناقص و در عنوان آن نوشته اند که ازابوالفتوح‌رازی خزاعی‌است‌این کتاب همچنین جزء کتب‌اهدائی استاد محترم جناب‌آقای سید محمد مشکوة بدانشگاه تهران‌است . برای آشنائی بامتن فارسی آن و موارد مقایسه‌ای یا نبودن شرحی مانند حدیث ۷۴۹ و۱۸۲ دربعضی‌موارداستفاده واقع شده است .

---

(۱) درآنجا بآب زر نوشته است:

«هذا کتاب شهاب الاخبار الجامع الفاً ومائتی حدیثا من احادیث سیدالکاینات وخلاصة الموجودات علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها برسم مطالعهٔ السلطان السلاطین السلطان محمدخان بن مرادخان خلدالله تعالی خلافته و سلطانه .» (بکلیشه بنگرید)



برگ اول نسخه ۱۰۶۰ کتابخانهٔ مرکزی
(متن شهاب‌الاخبار)

برگ آخر نسخه کتابخانه مرکزی

آنچه که ذیلاً نقل میشود برای شناسائی شارح نسخهٔ روح الالباب وروح الالباب است:

شیخ ابوالفتوح رازی (زندهٔ در ٤٨٠ - ٥٢٥) استاد نصیر الدین ابوطالب عبدالله بن حمزهٔ طوسی (روضات ص ١٨٤ و٣٨١) و ابن شهر آشوب (م ٥٨٨) و منتجب الدین ابوالحسن علی قمی (م ٥٨٥) و شاگرد پدر و عم خود و شیخ عبدالجبار رازی وشیخ ابوعلی فرزند شیخ طوسی و زمخشری نگارندهٔ کشاف(٤٦٧-٥٣٨) و همزمان باابوعلی طبرسی مفسر(٤٧٠-٥٤٨) که تفسیرقرآن(روض الجنان و روح الجنان) بفارسی نگاشته است شهاب الاخبار قاضی ابو عبدالله محمد قضاعی مصری شافعی (م ٤٥٤) را نیز بنام روح الاحباب و روح الالباب فی شرح شهاب بپارسی درآورد (معالم العلما ص ١٢٨ - النقض عبدالجلیل رازی ص ٥١- ١٩٤ امل الامل ص ٤٧٣ روضات ص ١٨٤ ریحانة الادب ٥ : ١٤٧) .

توضیح آنکه ابوالفتوح معاصر طبرسی بوده و این کتاب را چنانکه قمی در فهرست خود میگوید .

باتفسیرش نزداوخوانده وازآن بهمین نام یاد کرده و نگفته است که بکدام زبان است چنانکه تفسیرش را هم نگفت بچه زبان است ابن شهرآشوب بنام شرح الشهاب یاد کرده و نمیگوید به فارسی است یا تازی بااینکه تفسیرش را مینویسد بپارسی‌است، درالنقض ص ١٠٥آمده‌است (شرح‌شهاب‌النبوی) ودر مجالس المؤمنین هم ذکری از آن نشده است .

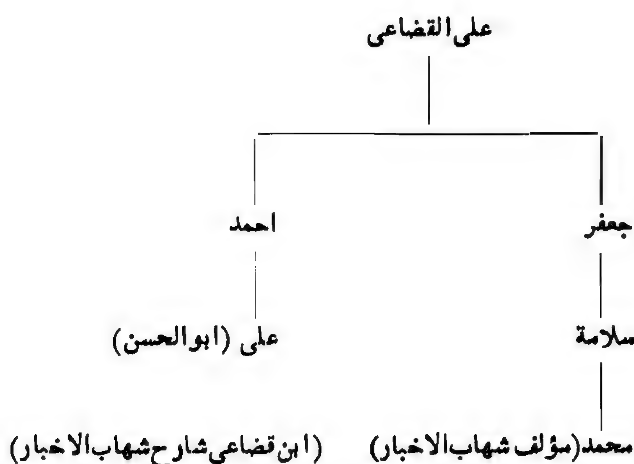
صاحب ریاض العلماء شاهدی ازگفتهٔ ابوالفتوح ازکتاب روح الاحباب وی ضمن شرح این حدیث (ان‌الله‌لیؤید هذاالدین بالرجل الفاجر)آورده است که دراین کتاب (برگ ١٨٧ ب) آنجاکه جای آن است دیده نمیشود (مستدرك ٣: ٤٨٧) و باز قرائنی رسیده است که این کتاب نمیتواند از ابوالفتوح باشد زیرا همچنانکه تحقیق شده این شرح به سال ٦٩٠ برشتهٔ تألیف وتحریردرآمده وابوالفتوح دراوائل نیمهٔ دوم قرن ششم فوت کرده است (مقدمهٔ کتاب کلمات قصار صفحهٔ یط ومقدمهٔ تفسیرگازرصفحهٔ کح- لج . و صفحهٔ ك - تصحیح آقای دکتر جلال‌الدین‌محدث- مستدرك الوسائل چاپ اول جلد سوم ص ٣٦٥) .

ج ـ فوائد واهمیت کتابِ حاضر

چنانکه در قسمت اول مقدمه روشن گشت کتاب شهاب الاخبار تألیف قاضی قضاعی تا چه اندازه بااهمیت ومورد توجه فرزانگان دین و دانش واقع گشته وچه شرح ها برآن نوشته‌اند .

اولاً ـ ابن قضاعی شارح کتاب چنان بنظر میرسد که از بنی‌اعمام خودقاضی قضاعی باشد .

بنابراین وی‌بایدنزدیک بزمان صاحب شهاب‌الاخبار باشد (درگذشته نیمهٔ قرن پنجم) .



ثانیاً ـ شرح کتابِ ما متعلق باواخرسدهٔ پنجم‌واوایل سدهٔ ششم‌وچنانکه‌می‌بینیم نمونه ای از بهترین سبک شیرین پارسی آن دوران و تکامل یافته نثر سامانی [1]

---

(۱) دورهٔ سامانی (۳۰۰ - ٤٥٠) هجری .

و بدون تکلف و روان است . آشنایان بمتون کهن فارسی بهتر دانند که این نثر تاچه‌اندازه رسا و شیوا ومطالعهٔ آن چه‌مقدار دلچسب و گیراست؛ خاصه‌اینکه شرح کلمات قصار رسول‌اکرم‌است صلعم. شیفتگان‌اخلاق حمیده ازحکم‌وامثال ومواعظ و آدابش بهره‌ها گیرند و دوستداران نثر فارسی از آن نکته‌ها دریابند .

سبک فارسی کتاب

میدانیم که درگذشت طغرل سلجوقی بسال ٤٥٥ اتفاق افتاده است و فوت قاضی قضاعی بسال ٤٥٤ است ودراین دوران تقریباً تمام ایران کم کم از دست غزنویان خارج و بدست سلاجقه می‌افتد درنتیجهٔ بخلاف دورهٔ سامانی بازار علم و ادب کاسد و کار نثرهم به بیرونقی میگراید . امّا خوشبختانه نثر فارسی کتاب‌ما درین بیرونقی ها نیست .

١- جمله‌ها مختصر و کوتاه و رساست .

٢- لغات واصطلاحات وافعال زیبای فارسی در آن فراوان است (بآخر کتاب بنگرید) .

٣- افعال غالباً باپیشاوندهای فرا ، فراز، باز ، بر ، اندر ، همی و می آورده شده است .

٤- درنسخهٔ‌بریتانیا قیود ظرف (اندر ، اندرون) و درنسخهٔ ترکیه (در) بکار رفته است (که این هردو متداول در پهلوی بوده است) .

٥- درنسخهٔ بریتانیا کلمهٔ(وی) و درنسخهٔ ترکیه (او) بکار رفته است . توضیح آنکه (او) و (وی) درمورد ذی روح و غیر ذی روح هردو بکار میرفته است .

٦- غالباً افعال تکرار شده است .

٧- باء زینت و باء تأکید برسر مصدر و افعال ماضی دیده میشود مانند :

« راست بگفت و راست بباید گفتن » ص ۲٦٤.

۸- مصدر بجای مصدر مرخم استعمال شده مانند : « صحبت بایستی کردن » ص ۵۰۷ که امروز می گوئیم :

« صحبت باید کرد .»

۹- بین صفت و موصوف فاصله نیست و مطابق هم آورده شده است.

۱۰- مسندٌ الیه او در صدر جمله آمده و فعل در آخر جمله قرارگرفته‌است.

۱۱- طرز جمله بندی بتقلید عربی نیست منتهی اندکی آثار ترجمه در آن نمایان است.

۱۲- بجای لفظ (حکایت کرده‌اند) و (حکایت شده است) لفظ (گویند ، گفته‌اند وآمده است ودرحکایت‌آورده‌اند) استعمال شده است یعنی ترجمهٔ «حُکِیِ» نیست .

۱۳- لفظ (شما) را جمع نبسته که بگوید (شماها) و یا (شمایان) ص ٦۸۹ چه در غیر اینصورت از آثار سبک دورهٔ غزنوی و سلجوقی اول میشد.

۱٤- لفظ (مردم) بجای انسان آمده و معنی جمعی ندارد .

۱۵- لفظ (آن) و(این) درغیر مورداشاره یااسم موصول وبجای حرف‌تعریف بکار رفته است .

خلاصه آنکه بقول مرحوم بهار[۱] نثر این کتاب نثر فنی نشده و بسیار طبیعی و ساده و بی پیرایه است.

موارد فوق و قرائن دیگر کاملاً گویاست که هردونسخه دنباله و نمونهٔ نثر معروف سامانی است و بسیار ممتاز و قابل استشهاد برای ادب دوستان میباشد .

ثالثاً - نباید فراموش کرد که زیبائی این شرح مقدار زیادی نیز در اثر این

(۱) درسبک شناسی

است که سخنان شارح چون‌ازدل برآمده بناچار دلنشین میگردد و شارح ما بدلایلی میتواند پیرومشایخ واهل طریقت[1] ودوستدار مذهب اهل حق[2] وحقیقت باشد. چه در بسیاری موارد ازبزرگان زهّاد و صوفیه مانند ابراهیم ادهم[3] وفضیل بن عیاض وسری سقطی و از مجلس کردن حسن بصری[4] و دیگران یاد می کنند ولی درصفحهٔ ۷۳۰ آنجا که میگوید: «قرمطیان[5] سالی بمکه خروج کردند ومجاوران ومؤمنین را بکشتند علی‌بن باقوته از مؤمنین مکه سالم مانده بود از خانهٔ خویش بیرون آمدوبرای همدردی‌با کشتگان بچنگ دشمنان‌افتادو کشته شد.»آشکارمیگردد که تصوف‌ابن‌قضاعی جزء مراحل‌اولیه تصوف دراسلام‌یعنی صرف داشتن‌اخلاص و توجه بحسن عمل و پیروی از دانشمندان دین بوده و با فرقه بازی‌های متصوفه واهل صومعه آشنائی‌ندارد چنانکه‌قرائن دیگری‌این مطلب‌رانیزتأیید می کند مانند شرح حدیث ۸۲۸ .

خیارُ امتّی علماء ها و خیارُ علمائها حلمائها .

بدانکه عالمان میراث داران پیغمبرانند صلوات‌الله علیهم اجمعین . . . .

و راه نمای خلق‌اند ... وحاجت مسلمانان بگاه فرائض و سنن بایشان است . . .

و اندر امتّ هرنوعی که هست اززهّاد و عبّاد و اصحاب زوایاوصوامع همه بگاهِ شناخت خدایتعالی‌وگزاردن خدمتش بایشان محتاج‌اند ...

و نیز در شرح حدیث ۶٤۱ .

« عیب مجوئید که هرکه عیب دیگران جوید معیوب گردد ...

---

(۱) صفحات ۶٤۳، ۵۳۱ ، ۶۲۵ ، ۶٤۸

(۲) صفحهٔ ۵۱۰ .

(۳) ص ۵٤۳

(٤) ص ۲۳

(۵) قرمطیان یاقرامطه وباطنیه و تعلیمیه نامهای دیگر فرقهٔ اسمعیلیه است

مدح کننده نباشید که مدح بیشتر دروغ باشد ...

طعنه زن مباشید زیرا که طعنه زدن نشان منافقی باشد ...

مردگی مکنید یعنی که خویشتن‌را از خیر وشرّ باز مدارید ، بادشمن دشمنی کنید و با دوست دوستی کنید تانشان زندگی باشید و چون سخن گوئید بآواز نرم مگوئید و چون شوید(۱) سرفروزه و گردن افکنده مباشید و چون نشینید فرو شکسته و ذلیل منشینید مانند بمردنیان .»

پیداست که‌این صفات با صوفی سازگار نیست (وشاید با متصوّف بسازد) ووی بادرحقیقت دنیارابی‌اعتبار ومردم را فرزندان آن میخواند پس به تسلیم ورضا دنیا برخلق باشد و درون دشمن نیز نخراشد و بالنتیجه همیشه سر افکنده و مظلوم و درگذرنده از همه چیز خواهد بود .

و یا آنکه مظالم جبّاران و فقر وتنگدستی و محرومیت او را مردنی بار آورده (چنانکه در زمان ماست) درهرحال‌ابن قضاعی ازین صفات سخت بیزاری می‌جوید ودرحقیقت میتوان گفت :

اوهم دوستدار حسن عمل ظاهر است وهم صفای باطن را میخواهد چنانکه در شرح حدیث ۳۹۲ ازقول حسن بصری گوید:

علم فقط منحصردرعلم فقه وعلم شرع است وگوید طب ، علم نجوم وفلسفه و اشباه آن همه جهل باشد (حدیث ٦٦٣ ص ٥٦٨) وهمین بیزاری ازسایر علوم و فقط توجه بماوراء الطبیعه‌ازمختصات قرن ششم است .

ونیز گوید که مردباید عالم بوده ودست در دامن شریعت زند (ص٦٠٦) .

بندهٔ خوب خدای کسی‌است که نان به‌دین نخورد وازدسترنج خویش‌خورد (ص٦١٠) .

---

(۱) راه میروید

و در میان خلق شود وزن ستاند و بکفاف قانع باشد و آزار بهمسایه نرساند.
خلاصه آنکه پیوسته در طاعت خدای بوده و سود رساننده ترین مردمان او باشد (ص ٦٧٤) .

فوائد معنوی کتاب

همهٔ مابخوبی میدانیم ادبیات ماهمچون ازآداب نیکو و آموزندهٔ سنن زندگی عاقلانه و بوجود آورندهٔ صلح و صفاست بویژه آن قسمت که از سخنان عرفای دین وصاحبدلان و اهل یقین متأثر شده نظماً و نثراً شورانگیز وبسی جذّاب ترمیباشد.

هرملتی که ازین منابع عظیم اخلاقی بهره‌ور نیست دل روشنی‌نیافته وبالطبع زبان شیرینی هم‌ندارد؛ شارح شهاب‌الاخبار پارسی ما نیز چون از سرچشمهٔ فیض الهی سیراب گشته سخنانی شیرین وکلماتی بس نغز ودلنشین دارد .

آن را که دل‌از عشق‌پرآتش باشد   هرنکته که گوید همه‌دلکش باشد
تو قصهٔ عاشقان همی کم شنوی   بشنوبشنو که‌قصه‌شان خوش باشد

پانزده باب این کتاب تا صفحهٔ ٧٦٣ شامل گفتار هائی است از مربی عالم انسانیت حضرت ختمی مرتبت درحکمت و آداب و مواعظ و امثال و یک باب هم مختص پیام‌های سروشی است که براستی گوش نامحرمان را جای آن نیست سپس ختام کتاب بمشکی شده است شامل ادعیه‌ای مأثور از حضرت رسول ، زبان آشتی و سؤال،تعلیم باری متعال؛ هرکه‌رادلی است زبان دلدادگی‌آموزد وهرسری‌راکه شوری است سودای عشق آمیزد .

این سخن بگزاف‌نیست‌دل‌مستعد وگوش شنواوچشم‌بینا هنگام مطالعهٔ کتاب این رموز را درخواهد یافت .

داعیهٔ چاپ کتاب وعرض سپاس

مدتی بود که نگارنده بفکرجمع اربعینی از سخنان حضرت محمد (ص) بود. بمصداق « من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینتفعون بها بعثه‌الله یوم‌القیمة فقیها عالما» دوست‌فاضل ومکرم‌آقای محمدتقی دانش پژوه ابتدا نسخهٔ ترکیه‌را [1] ازکتابخانهٔ مرکزی معرفی کردند وآرزوکردندکه اگرکسی این کار پر زحمت را برخود هموارکند درحقیقت احیاء سخنان حضرت ختمی مرتبت ببهترین نثر پارسی کرده است و ارزش آن داردکه در این کاررنج برده شود تااین کتاب بچاپ برسد نگارنده نیز همچون تشنهٔ بدنبال آب باشتیاق «کل‌الصید فی جوف الفراء» مصمم باین کار شدکتاب روح‌الاحباب وروح‌الالباب‌نسخهٔ شمارهٔ ۲۷۱ کتابخانهٔ مرکزی نیز حاوی همین سخنان بود درنظر داشتم که این دورا بانسخهٔ متن شمارهٔ ۱۰۶۰ کتابخانهٔ مرکزی و شرح عربی آن درهم آمیزم وبچاپ برسانم دراین کاررنج‌بردم پس از استنساخ وآمادگی برای چاپ فاضل محترم آقای دکتر جلال الدین محدث اطلاع پیدا کردندکه چنین نسخی برای چاپ درکتابخانهٔ‌مرکزی‌هست اینجانب نسخهٔ دوم را باکمال اخلاص چون مناسب کار و موافق نسخه های ایشان یافتم تقدیم داشتم بحمدالله ایشان نیز موفق شدند وآن شرح نیزکه بکلی باشرح حاضر مغایرت دارد بچاپ رسید ومن بنده نیز باجر خود رسید[2] جزاه‌الله خیرا .

بپاس این‌اخلاص ونورانیت محمدی (ص)نسخهٔ بسیارقدیمی ازموزهٔ بریتانیا مکمل نسخهٔ ترکیه بدست نگارنده رسید و بمعرفی آقای دانش پژوه این نسخهٔ مهم نیز مورد استفاده قرار گرفت و سپس میکروفیلم ضیاء الشهاب از نسخه آقای دکترمهدی بیانی وضوء الشهاب ازمجلس‌بمعرفی ایشان برای کتابخانه تهیه گشت

---

(۱) بنام ترك الاطناب فی‌شرح الشهاب تألیف ابن‌قضاعی (نسخهٔ س .)

(۲) نشریهٔ شمارهٔ ۱۲ اداره‌کل اوقاف

ازایشان بسی سپاسگزارم وازآقای دکترمهدی بیانی هم که دراهداء نسخ متعدد برای فیلمبرداری بکتابخانهٔ مرکزی بیریائی ابراز داشتند تشکر میکنم که فرمودند:

« من نشر معروفا فقد شکره ومن ستره فقد کفره »

اینک ازخدای متعال بسی سپاسگزارم وازمشوقین بکارخیر، فضلای دانش پرور آقای مشکوة واعضاء کمیسیون نشر وتألیف دانشگاه ازاستاد دانشمند آقای مجتبی مینوی و ازآقای دکترحافظ فرمانفرمائیان وآقای ایرج افشارکمال تشکررا دارم .

مَنْ أُولِیَ مَعْرُوفاً فَلَمْ یَجِدْ جَزاءً إِلَّا الثَّناءَ فَقَدْ شَکَرَهُ وَ مَنْ کَتَمَهُ فَقَدْ کَفَرَهُ . (حدیث ۳۵۸)

اینک چنین می پندارم آنچه در هردو نسخه بوده احیاء کرده‌ام وبااین همه رنج یک تنه در این مدت دراز نسخه‌ای کامل و بسیار منقح تهیه شده وازنظرحفظ امانت حتی ازرعایت یک‌نقطه ویک واوصرف‌نظر نشده است[1] .

و ما کتبنا الا ما وجدنا وما کنا للغیب بحافظین .

ناگفته نماناد که در پایان کتاب لغات وهم فهرست اسماء اعلام و غلطنامه آورده شده است و از خوانندهٔ عزیز .

طمع دارد که گر ناگه بژرفی / بخواند زین پیمبر نامه حرفی
بتصحیحش اگر بیند خطائی / بظاهر آورد از خود صفائی
زروی لطف در اصلاح کوشد / اگر اصلاح نتواند بپوشد

کمال سعادت‌نگارنده دراین‌است که‌جمع سخنان در دربارحضرت‌ختمی‌مرتبت چنان کارشریف و پرمزد و خدمت بآثار حضرتش رحمت بخش است که در برابر

---

(۱) اگرچه خوش گفته‌اند:

کم من کتاب قد تصفحته / وقلت فی نفسی صححته
حتی اذا طالعته ثانیا / وجدت تبدیلا فاصلحته

لح

آفتاب کسی بخواهد تعریف وتحسین نور کند .

از پرتو او شمس و قمر پرنور است　　توصیف وی از حیّز امکان دور است
افزون چو شود ثنای چیزی از حد　　لب بستن از آن حرف چه خوش دستور است

ان الله وملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
(قرآن کریم)

محمد المدعوّ بمحمد حسین الشمروانی ابن اسمعیل النجفی محتدا النازل
بایران ابن الشیخ محمد تقی النجفی الاصل المشتهر بمدرس رحمهماالله تعالی
تهران ـ شهریورماه ۱۳۴۳

بگفتار پیغمبرت راه جوی

دل از تیرگیها بدین آب شوی

(فردوسی)

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین

شیخ اجل سید نجم القضاة ابو الحسن علی بن احمد بن علی المعروف بابن القضاعی ادام الله جماله و حقق آماله میگوید :

سپاس باد آن خدا را که ما را بزرگ کرد بدین اسلام ؛ دوم ممیز گردانید بشناختن حلال و حرام و بما رسول فرستاد محمد را علیه السلام تا هرچه وی را گفت او ما را بگفت و هیچ راز از ما ننهفت و هرچه در گردنش امانت بود بما رساند ؛ و آنچه در دلش بود از فواید و حکمت برما بیفشاند ، محرابها باوراد وی آراسته شد؛ و مجالس ما بگفتهٔ وی پیراسته شد ؛ وراه حق برخلق گشاده شد ؛ و هرمشکلی که برفهم ما پوشیده بود برطبق نهاده شد؛ وراهنمای بحق وگزارندهٔ رسالت وپیدا کنندهٔ شریعت بود وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِين صلوات خدای بر او باد و بر عترتش باد ؛ و برصحابه و امتش . جزآن که خدایتعالی بر وی فرستاد زبان وی را بحکمت بگشاد تا اخبار وی میان امت پراکنده شد . چون کار بدین جمله بود ، قاضی الامام سعید ابوعبدالله محمد بن سلامة بن جعفر بن علی القضاعی رحمه الله درعلم اخبار متبحر بود و درین باب حافظ بود و برجمله عادت خویش هزار و دوصد کلمه جمع کرد ، ازکلمات رسول علیه السلام تا میان مردمان متداول باشد ؛ و زبان مردمان بگاه مذاکرت [گ ۲ .ر.] وایراد امثال آراسته شود . لیکن الفاظ معدنی بود وکلمات نبوی بود[1] وبفصیح ترلفظی اززبان عرب بود . و مردم عصر از تازی

(۱) م : مراد آنکه الفاظ متعلق باهل زمین وکلمات متعلق به پیغمبر و از آسمان بود .

بپارسی میل کرده بودند و معانی آن مشکل مانده بود من اورا از تازی بپارسی کردم . و عقده یی که درو بود بگشادم و انگشت اشارت برمعنیش نهادم و ازتطویل واطناب پرهیز کردم که پیش ازین شرحی کرده‌ام و درو سخن بسیار گفته‌ام و نام آن کتاب « فصل الخطاب فی شرح الشهاب » است و این کتاب از آن اختصار کردم و «ترك الاطناب فی شرح الشهاب » نام نهادم. وبحق تقربی جسته ام و از باری عز و علا توفیق خواسته‌ام وهوحسبنا و نعم الوکیل[1] .

۱- ازآغاز کتاب تا اینجا در ب م نیست و درآنجا چنین آمده است :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ....

بسم‌الله الرحمن الرحیم

رَبِّ سَهِّل وَ یَسِّر

الحمدلله ربّ العالمین ، و العاقبة للمتقین ، و الصّلوة علی سیدالمرسلین محمد و آله اجمعین ، وسَلَّمَ تسلیما کثیراً

باب اول

۱ـ رسول[۱] گفت اَلاَعْمالُ بِالنِیّاتِ[۲] ، کارها بنیّت است.

بدانکه این خبر را اصلی است و آن آنست که پیغمبر صلوات‌الله وسلامه‌علیه چون از مکه بمدینه هجرت کرد[۳] وخدای تعالی بمسلمانان[٤] هجرت فریضه کرد، مردم بهجرت سوی مدینه روی نهاد[٥] و ایزد تعالی فضل داد مهاجر را برغیرش . مردی از مسلمانان زنی‌رادوست داشت[٦] (نام مرد سراقة‌بن مالک‌بن جشم‌الکنانی بود) وزن را ام‌قیس نام بود (و) سوی مدینه هجرت کرده بود (و این زن مالدار بود چون زن بهجرت رفت این مرد از پی وی بهجرت رفت) [تا] او را آنجا بزنی خواهد[۷] رسول [۸]علیه‌السلام [گ ۲ .ر.] از نیت وی[۹]آگاه شد گفت: اَلاَعْمالُ بِالنِیّاتِ (وَ لِکُلِّ اِمْرِیٍ مانَوی کردارها بنیت‌است، وهرمردی‌راآن‌بود که نیت کرده باشد) [۱۰] و تمامی [این] خبر اینست [که گفت] فَمَنْ کانَتْ هِجرَتُهُ

(۱) س : ندارد (۲) س : گفت

(۳) س : آنگاه پیغامیر صلی‌الله علیه از مکه بمدینه ...

(٤) س : برمسلمانان (٥) س : نهادند

(٦) س : دوست داشت و آن زن را ام قیس بود

(۷) س : کند

(۸) س : پیغامبر (۹) س : او

(۱۰) س : در حاشیه دارد : و لکل امری مانواه علی مانواه، وهرمردی‌را آن‌بود که نیت کرده بود .

اِلَی اللهِ وَ رَسُولِه فَهِجرَتُهُ اِلَی اللهِ وَ رَسُولِه. هرکرا هجرت ازبرای خداورسول (او)ست‌ثواب‌آن برخدای ورسول (اوست) (١). وَ مَنْ کانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْیا (٢) یُصیبُها اَوْ اِمْرَأَةٍ (٣) یَزَوَّجُها فَهِجْرَتُهُ اِلی ماهاجَرَ اِلَیْهِ. و[گفت] هرکه هجرت وی از برای دنیا بود(٤) که بدست آرد(٥) (یااز برای زنی که بزنی کند پس هجرت وی از برای آن باشد که هجرت کرده بود یعنی نه از برای خدا و پیغمبر کرده باشد : پس آن مرد را مهاجر ام قیس نام کردند)(٦).

٢ ـ اَلْمَجالِسُ بِالاَمانَةِ(٧).

گفت(سیدصلی الله علیه وسلم)[مجلسها بامانت است یعنی که آنکس که درمجالس شود باید که اقوال وافعال اهل آن مجلس] پوشیده دارد(٨) واگرچه ویرا نگویند که پوشیده دار . زیراکه وی را آنگاه (٩) گفتند که بپوش که با وی (١٠) سرگفتند (و نهانی خود بروآشکاراکردند). همچنانک نزد وی ودیعت نهند (١١) مقتضای ودیعت نگاه داشتن بودواگرچه نگویند که نگاه دار. پس چون[باتو سر](١٢) گویند

---

(١) س : از بهر خدا و رسولت هجرت وی از بهر خدا و رسول است یعنی ثوابش برخدا و رسولست

(٢) س: الی دنیا (٣)س: اِلی اِمرءَةٍ یتزوَّجها

(٤)س: از بهرمال بود

(٥) س : سپس چنین است: یا زنی باشد که بزنی خواهد هجرت وی ازبهرآن باشد که نیت وی باشد . تم

(٦) س : در حاشیه چنین آمده است : پس آن مردر انام کردند مهاجر ام‌القیس .

(٧) س : بالامانات

(٨) ب.م: یعنی آنچه درنشستگاهها بشنودوببیندازافعال واقوال باید که پوشیده‌دارد.

(٩) س : آنکه (١٠) س : او

(١١) س : نزدیک اوودیعتی نهند (١٢) ب . م باوی بسر

مقتضای سرپوشیدن است ، وا گرچه نگویند که بپوش . سخن بودیعت نهادن اندر دل مردمان برابر ودیعت نهادن (١) مال است . هر که در امانت سخن استوار نیست [گ ٢ .پ .] در امانت مال نیز استوار نیست . و هر که در امانت پایگاه ندارد در ایمان نیز پایگاه ندارد زیرا که رسول (صلی الله علیه) [چنین گفت: لا ایمان لمن لا امانة له] (٢) هر که را امانت نیست ویرا ایمان نیست: (وبروایتی دیگر: اَلْمَجَالِسُ بِالْاَمَانَةِ اِلّا ثَلٰاثَ مَجَالِسَ : سَفْكُ دَمٍ حَرَامٍ اَوْ فَرْجٌ حَرَامٌ اَوِ اقْتِطَاعُ مَالٍ بِغَيْرِ حَقٍّ . گفت نشستگاهها بامانت است مگر سه جای: خون ریختن حرام است که گروهی بهم آیند در مجلسی و قصد خون ریختن بی گناهی کنند یا گروهی بهم آیند که زنا کنند با زنی یا بهم آیند که مال یکی ازو بازبرند بناحق یا بوجهی حرام، این سه مجلس را افشا کردن به باشد وخود واجب بود از آن که نهان داشتن که بزه مند شود، چه هر که این سه حال را بپوشد خاین باشد همچنانکه آن پوشیدنی را فاش گرداند.)

٣ ـ اَلْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ .

(گفت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم) آنکس که (٣) ازوی مشورت خواهند مؤتمن است ؛ و مؤتمن آنکس باشد که اورا امین خویش دانند واگردرمشورت (٤) راستی نکند خیانت کرده باشد وتمامی خبر اینست: فَاِنْ شَاءَ اَشَارَ وَاِنْ شَاءَ سَكَتَ. اگرخواهد مشورت کند واگرخواهد خاموش باشد .

آنکه گفت فَاِنْ اَشَارَ فَلْيُشِرْهُ بِمَا لَوْنَزَلَ بِهِ فَعَلَ .

اگر مشورت کند آن گوید که اگراورا باشد آن کند . ودرمعنی کلمت نخست ازخبر دو وجهست : یکی که امین دارندش آنکه که مشورت پرسندش ووجه دوم

(١) س: ایداع مالست

(٢) ب . م : گفت :

(٣) س : هرکه

(٤) س: ازاینجا ببعد افتاده دارد تاحدیث ٧

آنستکه پرسندش آنکه که اشارت کند وعذر خواهد امین دارندش . عایشه رضی‌الله عنها گوید که پیغامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم گفت مشورت خواه را [گ۳ .ر.] یاری باید داد و آنکه او اشارت کند امین است. بدین آن خواست که آنکس که سرخود برتو آشکارا کرد تراامین خود ساخت . چنان باید وخود واجب باشد برتو که‌آنچه بهتری او در آن بینی اشارت کنی اگر او را خوش آید و اگر دشوار آید .

حکایت: گویند که حسن وحسین پسران علی رضوان‌الله‌علیهم وعبدالله‌بن جعفر رضی‌الله‌عنه‌بنزدیک مسیب فرستادند از برای دختر او یا ازبرای خواهر او. مسیب بنزدیک علی آمدوازومشورت خواست. علی رضی‌الله‌عنه گفت: اماحسن طلاق بسیارده‌د وحسین خواسته کمک داردولکن بعبدالله‌بن جعفرده. مسیب چنان کرد که‌علی‌فرمود پس حسن وحسین بمسیب فرستادند که بما ندادی و بعبدالله‌بن جعفر دادی جواب داد که مشورت امیرالمؤمنین کردم هردو پیش پدر آمدند گفتند از ما فرو نهادی و بیشتر جعفر فرسودی دادن ؟ علی رضی‌الله عنه گفت: از پیغامبرشنیدم که گفت : اَلْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ چنان باید که چون ازکسی مشورت خواهد چنان اشارت کند که اگر او را باشد آن کند از برای خود .

٤ ـ اَلْعِدَةُ عَطِيَّةٌ ، اَلْعِدَةُ دَيْنٌ.

گفت‌پیغامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: وعده‌دادنی‌استووعده‌وامی‌است گزاردنی . یعنی که ازآنجا که راستی و راست گویی است وعده کردن وام کشیدن‌است . چون وام دار شدی بشرع داد باید واگرندهی ظالمی. همچنین چون وعده کردی‌درطریق کرم بباید گزاردن واگرنه ظالم باشی . جایی دیگر گفته‌اند که اگر وام دهی‌تقاضا کنی رسدت چون وعده کنی‌تقاضا کند رسدش واگروام کنی وبازدهی منت نیست. چون وعده کنی ووفا کنی منت نیست . و آنچه گفت: «اَلْعِدَةُ عَطِيَّةٌ» وعده کردن

عطا کردن است . یعنی که چون وعده کردی شادی بدل وی رسانیدی هم چنانکه بوقت [گ۳.پ.] عطا دادن که بدهی .

۵ ـ اَلْحَرْبُ خُدْعَةٌ.

گفت پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کارزارفریبست. اصحاب حدیث بضم خاء گویند و اصحاب نعت بفتح خاء ؛ و این را سببی بود و آن آنستکه بنی‌قریظه بااسد و غطفان عهد کردند که ما یکی باشیم و بهم بکارزار محمد رویم و آنجا مردی بود نام وی نعیم‌بن مسعود اسلمی و مردی بود سخن‌چین و نمام . پیغامبرصلی‌الله علیه وآله وسلم او را بخواند بعد ازآنکه از عهد قریظه با اسد و غطفان خبر یافته بود و ابن نعیم را چنان نمود که با تو رازی گویم و گفت بنوقریظه [کسی[1]] را بمن فرستادند که بااسد وغطفان عهد بدروغ کرده‌ایم تا ایشان را بجنگ تو آریم‌وچون لشکرها برابر شوند ما بجانب تو آییم و دست در اسد و غطفان آریم تا همه کشته شوند وگرفتارگردند تا تو از بهر این خدمت ما را نیکوداری و مارا در ذمت خود گیری . نعیم این بشنید صبر نکرد رفت براسد وغطفان و ایشان راگفت: نگر بعهد جهودان قریظه غره نشوید که کار چنین است و چنین است . پس اسد وغطفان کین قریظه در دل گرفتند و میان‌ایشان عداوت‌پدید آمد وپیغامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم از عداوت ایشان ایمن شد آنکه گفت : اَلْحَرْبُ خُدْعَةٌ .

زیرا که مقصود از جنگ بردشمن چیره شدنست و از وی بکام رسیدن چون بتدبیرو حیلت این مقصود حاصل شد کارزار بچه کارآید ؟ .

۶ ـ اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ.

گفت پیغامبر صلی‌الله‌علیه وآله وسلم : پشیمانی توبت است .

بدانکه درین خبرعلماراسخن‌است بعضی گفتند که‌توبه[را][2] سه شرطست :

(۱) اضافه مصحح . (۲) «را» درنسخه‌نیست

برگذشته پشیمان شدن ودر وقت دست کوتاه‌داشتن وبرنا آمده عزم نا کردن ودست بداشتن[۱] بااین سه شرط توبه توبه باشدفاما مجرد پشیمانی توبه‌نیست‌وآنچه‌پیغامبر گفت[گ ك ع ر] صلی‌الله علیه وآله‌وسلم که پشیمانی توبه‌است بزرگترین شرط را یاد کرد چنانکه گفت : اَلْحَجُّ عَرَفَةٌ : و حج را[۲] چهارفریضه‌است .لکن چون‌بزرگترین فرضی‌وقوف‌است بعرفه[۳]اورایاد کردوبعضی گفتند که‌مجرد پشیمانی[٤] توبه‌است‌زیرا که‌پشیمانی در وقت نگذارد که کنند وناآمده[٥] را رابرنا کردن عزم درست دارد .

۷ ـ اَلْجَماعَةُ رَحْمَةٌ وَ الْفُرْقَةُ عَذابٌ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه وآله وسلم) هم گروهی[٦] رحمتست‌وپراکندگی عذاب‌است[۷] وجای دیگر گفت(حدیث) اَلشَّیْطانُ مَعَ الْفَذِّ [۸] دیو با تنها باشد و از دوکس دورتر باشد و دوری دیو رحمتست و جای دیگر گفت : لا تَجْتَمِعُ اُمَّتِي عَلَى الضَّلالَةِ . امت من بهم نیایند برگمراهی و (ها رحمت) (*) و اما آنچه گفت : اَلْفُرْقَةُ عَذابٌ پراکندگی‌عذاب‌است‌بدانکه‌پراکندگی‌بر دوقسمت‌است پراکندگی‌ظاهرست وپراکندگی‌باطن‌است اما‌پراکندگی ظاهر[چنانکه]خدای‌تعالی گفت : وَلا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ آنجا که‌پراکندگی رای وهمت آمد کار دنیا بزیان‌آمد وچون کار دنیابزیان‌آمد مردم در رنج[۹] وعذاب‌افتد[۱۰] واما

(۱) س : از اینجا ببعد دارد
(۲) ب . م : ودرحج
(۳) س : وقوف عرفه است
(٤) س : ندم
(٥) س : نیامده
(٦) س : بهم فرازآمدن
(۷) س : بجای
(۸) اَلشَّیْطانُ مَعَ الْفَذِّ وَ هُوَ مِنَ الْاِثْنَيْنِ اَبْعَدُ.
(۹) س : برنج
(۱۰) س : افتاد

(*) وهارحمت‌واینت رحمت‌اصطلاحی‌بوده بمعنی همین رحمت واین‌ترارحمت‌است.

پراکندگی باطن را معنی آنست که(۱) بنده از حق باز ماند پراکنده (۲) وقت شود و هرگز انس وصلت بدل او نرسد ، (وها عذاب سخت و تا دانی که این جماعت اینجا اجماع صحابه و تابعین را میخواهد رضی‌الله‌عنهم و اجماع علمای هرعصری‌را نه جماعت نماز را پس هرکه موافق اجماع صحابه و تابعین و علماء عصر باشد دررحمت خدای باشد و هرکه مخالف ایشان باشد اندرآتش دوزخ باشد زیراکه خدای عزوجل میگوید : وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ . الآیَة.)

۸ ـ اَلْأَمَانَةُ غِنیً .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) . استواری توانگری است و معنیش درآن خبر دیگرگفت که [ک ٤ پ] اَلْخِیَانَةُ تَجُرُّ الْفَقْرَ ناراستی درویشی آرد (۳) بدانکه راستی زبان را صدق خوانند و راستی دل را اخلاص خوانند و هردو را بهم امانت خوانند؛ آنکه‌این امانت سبب توانگری باشد زیراکه‌چون مردم بااین‌خصلت معروف شد اگرخرد بوی فروشند خردواگرفروشد ازوی خرند و اگرگوید ازوی شنوند واگر خواهد بوی دهند(٤) و اینست اصل توانگری .

۹ ـ اَلدِّینُ النَّصِیحَةُ .

پیغامبرگفت (صلی‌الله‌علیه) دین نصیحت است .

بدانکه حقیقت آن نهادند که برادر دینی را (هم) آن خواهی که خویشتن‌را خواهی و هرکه دینی را پذرفته(۵) بود بایدکه اهل آن دین را در نیکی خواستن وبدی ناپسندیدن چون خویشتن دارد تااین(٦) دین را بشرطش پذیرفته بودوپیغمبر

---

(۱) که چون
(۲) پراکندگی
(۳) و
(٤) واگربخواهد دهندش
(۵) پذیرفته
(٦) داری تاآن

(صلی‌الله علیه) نگفت که [١] مسلمانی نصیحت است دین گفت که نصیحت است بهمه کس اشارت کرد نه تنها با اهل اسلام[٢] (این خبر تمیم داری؟ روایت کنند که پیغمبر صلی‌الله علیه گفت : اَلاٰ اَنَّ الدِّینَ النَّصِیحَةُ . سه بار گفتند کرا یا رسول‌الله؟ گفت مرخدای را و پیغامبر او را وکتاب خدای را و امامان مسلمانان و عامّهٔ ایشان را و ابوبکر اجری اندرین کتاب تصنیف کرده است و آن کتاب را کتاب النصیحة نام کرده .)

١٠ـ اَلْحَسَبُ الْمٰالُ وَ الْکَرَمُ التَّقْوٰی . (*)

(پیغامبرصلی‌الله‌علیه) گفت : حسب خواسته است . [٣]

بدانکه آن خویشاوندی که از جانب پدر باشد او را نسب خوانند[٤] و آن خویشاوندی که ازجانب‌مادرباشد اوراحسب گویند[٥] وگویند[٦] همه‌خویشاوندی را حسب گویند و حسب از(بهر) بسیاری عدد گویند و آنچه پیغامبرگفت(صلی‌الله علیه) [٧] حسب مال است چنان است که گفت (که) اگرحسب از بهر آن باید تا مرد بدیشان عزیز باشد بمال عزیز باشد[٨] (و اگر حسب از بهرآن‌باید تامردم بایشان [گ‌ه .ر.] دلخوشتر باشد بمال دل خوشتر باشد) و اگر حسب از بهر آن باید تا مردم باایشان[٩] کامروا(تر) باشد بمال کامرواتر باشد و اگرحسب‌ازبهرآن باید تا خطای مرد باایشان[١٠] نیکو بشود بمال نیکوترشود . چنانکه گفته‌اند.[١١]

---

(١) مسلمانی دین است　　(٢) براهل اسلام
(٣) مالست　　[(٤) خ (٥) م]
(٦) وگفت　　(٧) که
(٨)که تامرد بایشان عزیز شود بمال عزیزترباشد
(٩) بایشان　　(١٠) بایشان نیکوشو
(١١) گفت

(*) م:الکرم: المروءة والتحلي بصفات الکمال وهوضداللؤم وفي الصراح: جوانمردی ،

مَنْ حَسُنَ حالُهُ اُستُحْسِنَ مُحالُهُ هر که حال وی نیکوشود[١] محال او پسندیده شود [٢] و آنچه گفت الکرم التقوی موافق قول [٣] خدای است تعالی که گفت : اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقیٰکُمْ . گرامی ترین شما نزد خدای (ترسکارترین) و پرهیزگارترین شما است .

(حکایت- گفت مردی عبدالوارث بن سعید را گفت که من سوگند خوردم بر طلاق زن خویش که من شریف ترم اززن من وزن من سوگند خورده است بآزاد کردن کنیزك خویش که او شریف ترست ازمن عبدالوارث گفت مرد راشریف ترین شما آنکس است که مال بیشتر دارد که پیغامبر صلی الله علیه گفت : اَلْحَسَبُ الْمالُ) .(*)

١١ ـ اَلْخَیْرُ عادَةٌ وَالشَّرُّ لَجاجَةٌ .

(پیغامبر صلی الله علیه وسلم) گفت : نیکی عادت است و بدی لجاجت [٤] اما آنچه گفت نیکی[٥] عادت است بدانکه فرق است میان طبع و عادت و پیغامبر (صلی الله علیه) نگفت که اَلْخَیْرُ طَبیعَةٌ عادت گفت [٦] زیرا کـه آدمی مجبولست بربدی کردن و نیکی بفرمان کند تا ازبسیاری استعمال عادت کند[٧] وآنچه[٨] گفت اَلشَّرُّ لَجاجَةٌ گویند[٩] مقدم و مؤخر است. یعنی اَللَّجاجَةُ شَرٌّ: لجاجت بد است وبعضی گفتند[١٠] (که اندرین اضمارست یعنی اَلشَّرُّ یُورِثُ اللَّجاجَةَ لجاجت از

(١) شد
(٢) شد و اما آنچه
(٣) از قول
(٤) لجاجتست
(٥) اما آنجا که گفت که نیکی
(٦) گفت که عادة
(٧) آدمی بربدی بجبولست تا نیکی فراوان کند تا ببسیاری استعمال عادت شود
(٨) وآنجا که
(٩) که
(١٠) که شرلجاجست که اصل بدی درلجاجست واصل همه شرها لجاجست .

(*) ازشارح علیه ما علیه . م

بدی خیزد و بعضی گفتند اَلشَّرُّ لَجاجَةٌ معنی وی آنست که همه بدی از لجاجتست و اصل همه بدیها لجاجتست .)

۱۲ ـ اَلسَّماحُ رَباحٌ وَ الْعُسْرُ شُؤْمٌ .

(پیغامبر) گفت (صلی‌الله‌علیه) آسان گرفتن سودمندی‌است .[۱]

بدانکه‌آسان گرفتن در[۲] کارهاسودست [ک ه . پ .] زیرا که چون‌مردآسان گیر باشد دل مردم (همه)صیدوی گردد واین سودی‌بزرگ‌بود[۳] گفته‌اند سماح سخاست پیغامبر گفت (صلی‌الله علیه) سماح[٤] درختی است در[٥] بهشت و شاخهاش اندر[٦] دنیا . هر که دست در[۷] شاخی زند اوراآن شاخ ببهشت کشد و جاهلی سخی‌بر[۸] خدای (عزوجل) گرامی‌تر [۹] از عالمی بخیل اما آنچه گفت : اَلْعُسْرُ شُؤْمٌ [۱۰] دشوار[۱۱] گرفتن ناخجستگی است بدانکه آنکس که نخست عسر بگذاشت و آسانی گزید[۱۲] خدایتعالی وتقدس[۱۳] گفت . يُرِيدُاللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلاَ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ . ایزد عزاسمه بشما آسانی میخواهد ودشواری نمی‌خواهد[۱٤] پس‌مهتران را درمعاملت کهتران ازخدای (عزوجل)[۱٥] بباید آموختن و پیغامبر (صلی‌الله علیه)

---

(۱) گفت رادی سوداست

(۲) در همهٔ

(۳) واینت سودی بزرگ و

(٤) که سماح

(٥) اندر

(٦) شاخهای وی در

(۷) در آن

(۸) نزدیک

(۹) عزیزتر

(۱۰) گفت

(۱۱) دشخوار

(۱۲) نخست کسی که عسر بگذاشت وخواری گزید خدای است

(۱۳) بود . م

(۱٤) خدایتعالی شما را خواری خواهد و دشخواری نمی‌خواهد

(۱٥) تعالی

گفت : (عَلِّمُوا وَ) يَسِّرُوا وَلاَ تُعَسِّرُوا : بیاموزید و آسان گیرید و دشوار (١) مگیرید .

١٣ ـ اَلْحَزْمُ سُوءُ الظَّنِّ .

(پیغامبر) گفت (صلی‌الله علیه : حزم بدگمانی بود و معنی حزم هوشیاری و بیداری بود) (٢) درکارها و آن آنستکه بکس غره نشوی و تا نه آزمایی واثق نباشی (٣) و بر سر خود هیچ کس را مطلع نکنی (٤) واز مکر وکید هرکس ایمن نشوی(٥) و خفته نباشی(٦) و باهرکه دوستی کنی(٧) در دوستی یک تاه باشی (٨) (ودوست را دردوستی یکتاه ندانی که نه هر دوست هم چون‌تو یکتاه بوددردوستی و ایمنی‌تو از دوست در تهمت بدنست در دوست .

١٤ ـ اَلْوَلَدُ مَبْخَلَةٌ مَجْبَنَةٌ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) فرزند بخیلی و بددلی آرد .(٩) یعنی چون‌سر درا

---

(١) بگیرید ودشخرار

(٢) حزم مرد و بیداربودن درکارها آنستکه بکس غره نشود

(٣) وتانیازماید واثق‌نباشد (٤) نکند

(٥) نشود (٦) نباشد

(٧) کنند

(٨) در دوستی مخلص باشد اگرچه آن دوست نامخلص باشد که ایمنی از دوست دراخلاص نیست بادوست وایمنی ازدوست درتهمت بدنیست (بودنی‌است . م .) بدوست.

(٩) س : فرزند بددلی و بخیلی است

(*) م : اَلْوَلَدُ مَبْخَلَةٌ مَجْبَنَةٌ مَخْرَفَةٌ . المخرفة : البستان شبه الولد بالبستان الذی یخترف ثماره بجامع الانتفاع غالباً (نسخهٔ خطی شمارهٔ ١٠٦٠ ازکتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة وعکسی ٣٨٧١) کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران .

فرزند آید بددل و بخیل گشت اما بخیلی [١] دومعنی احتمال کند : [٢] یکی آنکه [بددل شود که ازدرویشی ترسد] [٣] درهزینه کردن دست کوتاه دارد [٤] تا نام بخل [٥] بر وی افتد و بددل شود که برفرزند [٦] از یتیمی بترسد ؛ بجنگ دلیری نکند و بازمعنی دیگر احتمال کند و آن آنستکه از شفقت فرزند پیوسته بد دل باشد که گوئی چون باشدو [٧] بچه رسد ازاندیشهٔ (بد) بددل شود . « إِنَّ الشَّفِيقَ بِسُوءِ الظَّنِّ مُولَعٌ » هر که برکسی مهربانتر [٨] از بهر وی بداندیش‌تر [٩] پس اینست معنی آنکه [١٠] گفت : « اَلْوَلَدُ مَبْخَلَةٌ مَجْبَنَةٌ » (گویند که پیغامبر صلی‌الله علیه حسن را برداشت و بوسه برو داد . پس روی بیاران کرد و گفت: « اَلْوَلَدُ مَبْخَلَةٌ مَجْبَنَةٌ مَجْهَلَةٌ » یعنی فرزندان مرپدران را بر زفتی و بددلی و نادانی دارند که چون صدقه خواهد داد از برای فرزند بخیلی کند و چون بغزا خواهد رفت از بهر فرزند نرود و جهل بکار دارد از برای کسب را از بهر فرزند و شفقت را بروی .)

١٥ ـ اَلْبَذَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) درشت سخنی ازدرشت طبعی است [١١] یعنی هر که را سخن درشت بود دلیل بود که طبع وی [١٢] درشت بود .

---

(١) س : بددلی (٢) س : میکند

(٣) ب . م : یکی بددل نمود از درویشی بترسد

(٤) س : ودرانفاق مقصر شود (٥) س : بخیلی

(٦) س : فرزندان را (٧) س : ویا

(٨) س : مهربان باشد (٩) س : بداندیشه‌تر

(١٠) س : قولش که (١١) از زشت طبعی بود

(١٢) باشد که طبعش

---

* م . البذاء : فحش اللسان ؛ الجفاء : غلظ الطبع والقلب .

و این را اصلی هست روشن و آن آنستکه اصل سخن بدل تعلق دارد وازدل آید(۱) و زبان ترجمان دل باشد(۲) وکاردل(۳) آنستکه او را تو اندیشه میخوانی. دل اندیشه کند و بحفظ دهد و حفظ نگاه دارد تاوقت(٤) گفتار بزبان دهد. پس چون در طبع درشتی باشد از آن درشتی اندیشه کند. لاجرم آنگاه که زبان بگوید درشت گوید. (ابو هریره روایت کند از پیغامبر صلی الله علیه که گفت: اَلْحَیاءُ مِنَ الْایمانِ وَ الْایمانُ فِی الْجَنَّةِ وَالْبَذاءُ مِنَ الْجَفاءِ وَ ابْتِغاءُ فِی النّارِ. گفت: شرم از ایمان است و ایمان دربهشت بود و درشت زبانی ازدرشت‌طبعی‌بود و درشت خوی در دوزخ بود.)

۱٦ ـ اَلْقُرآنُ هُوَالدَّواءُ(*).

گفت پیغامبر صلی‌الله‌علیه قرآن است که داروست(۵) و اینجا سؤالی است که خدای [گ‌٦.پ.] تعالی‌میگوید: «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُومِنینَ» فرو فرستادیم ازقرآن آنچه شفای مؤمنان است. این سخن‌دلیل کند که بعضی ازقرآن شفا بود(٦) و آنچه پیغامبر گفت (صلی‌الله‌علیه) دلیل کند که همه قرآن شفاست(۷) جواب از وی آنست که آنچه خدای (عزوجل) گفت(۸) ازقرآن آنچه شفاست(فروفرستادیم) یعنی‌آنچه(۹) اندرلوح محفوظ است‌واینکه پیغامبر(صلی‌الله‌علیه)

---

(۱) همی آید
(۲) است
(۳) کاردل آنستکه ازو اندیشه جوی اندیشه می‌کند
(٤) تا بگاه
(۵) س: قرآن داروست
(٦) س: است
(۷) س: که قرآن همه شفاست
(۸) س: فرو فرستادیم
(۹) ب. م: از آنکه

---

* . م. یتداوی به و یستشفی من‌الادواء الحسیة والمعنویة کداء الجهل‌ومن‌العلل الظاهره والباطنه و من لم‌یستشف بالقرآن فلا شفاه الله.

گفت همهٔ قرآن شفاست یعنی اینکه فرستادست تا میان خبر و آیت هیچ خلاف نبود و اینجا[١] رمزی است که خدایتعالی شفا گفت وپیغامبر (صلی‌الله‌علیه) دارو (گفت) یعنی دارو[٢] عام است وشفاء خاص زیرا که همه دارو شفا نبود[٣] پس داروعامست و شفا خاص .[٤]

١٧ ـ اَلدُّعاءُ هُوَالْعِبادَةُ .

(پیغمبر) گفت (صلی‌الله‌علیه) دعا عبادت است و عبادت دعاست و بخبری دیگر گفت: « اَلدُّعاءُ مُخُّ الْعِبادَةِ » دعا مغز عبادت است و معنی این سخن آنستکه [گفت] دعا کردن نیازنمودن است و نیازنمودن بندگی است و بندگی عبادت است (ونیز گفته‌اند یعنی دعا معظم عبادتست و افضل عبادت است ونیز گفته‌اند: که عرب گوید : اَلنّاسُ تَمیمٌ وَالْمالُ الْاِبِلُ یعنی مردمان تمیم اند و خواسته اشترست و بدین آن خواهند که بهترین انواع مال اشتر بود وتمیم بیشترین مردمانند بعدد و پیغمبر صلی‌الله‌علیه . گفت : اَلْحَجُّ عَرَفَةُ یعنی مُعْظَم حَجّ وقوف بعرفه است زیرا که چون وقوف را بعرفات دررسید حج را رسیده باشد و از فوات وی ایمن شده باشد .)

١٨ ـ « اَلدَّیْنُ شَیْنُ الدّینِ » .

پیغامبر گفت صلی‌الله‌علیه : وام ننگ دین است .[٥]

بدانکه وام کردن عیب دین است زیرا که [گ٧ ر.] حال مستدین[٦] از دوبیرون نیست: اِمّا عاجزست ازگزاردن وام[٧] یاملی است بوفای دین ؛ اگرعاجزست

---

(١) س : نباشد ودرینجا (٢) که داروی

(٣) س : نباشد (٤) س : و شفای خاص است

(٥) س : گفت دین عیب دین‌است (٦) س : مدیون

(٧) س : قضاء دین

مظلمه داراست واینت شین دین[۱] و اگر ملی است از دو بیرون نیست اما قادرست که بدهد مَطْل میکند و مَطْلَ ظلم است وهانگ دین[۲] و اگر مطل نکند وبنیت دادن دل را مشغول میدارد که باندیشهٔ دین است وهانگ‌دین (ونیز گویندوام‌دار که دست تنگ بود از غریم خود پیوسته نهان باشد و اندر آن حال اورا نمازآدینه و نماز جماعت و پرسش بیمار و تشییع جنازه و حاضر آمدن و بمجلس علم و محافل ذکر فایت میشود و مانند اینها از اعمال بر و ننگی ازین بزرگترکدام بود دین آن مدبررا ؟) .

۱۹ ـ اَلتَّدْبِيرُ نِصفُ الْعَيْشِ ؛ ۲۰ ـ وَالتَّوَدُّدُ نُصفُ الْعَقْلِ ؛ ۲۱ ـ اَلْهَمُّ نِصفُ الْهَرَمِ ؛ ۲۲ ـ قِلَّةُ الْعِيالِ اَحَدُ الْيَسارَيْنِ .

(پیغامبر) گفت : (صلی‌الله‌علیه) تدبیر لیمهٔ زندگانی است و دوستی نمودن لیمهٔ خرد[۳] است ؛ و اندوه بردن نیمهٔ پیری است وکم عیالی یکی از دوتوانگری است[٤] : اما آنچه گفت که تدبیرنیمهٔ زندگانی است . حث میکند باندازهٔ[٥] گرفتن و باندازه هزینه کردن[٦] و باندازه کد خدای کردن و ازخیرگی وگزاف‌کاری دور بودن ؛ و بنمود که چندانکه مردمان در پناه پادشاهان و جواربزرگان و مساعدت همبازان[۷] و معاونت مهتران باحتمال طبایع و غذای موافق و پرهیز ازسرما وگرما

(۱) ب . م : گشت وهاشین دین

(۲) س : و اگر ملی است و مطل کند (یعنی در اداء دین امروز وفردا کند . م.) ظلمست و اینت شین دین و اگر مطل نکند ونیت دادن دارد . پس دل را مشغول‌میدارد و باندیشه میبرد و اینت شین دین .

(۳) س : دانش

(٤) س : یکیست از دوتوانگری

(٥) س : براندازه

(٦) س : باندازه گفتن

(۷) س : مساعدهٔ انبازان

بزیند چنانکه(۱) بتدبیر زیند ؛ واز تدبیر مرد باشد که هزینهٔ یک روزه بدو روز بکار [گ ۷ .پ.] برد چنان(۲) باشد که در روز[ی] فردا خود را زنده داشته(۳) باشد زیرا که مردرا روز[ی] بی کفایت وی و (بی) کفایت عیال وی روزمرگ باشد(٤) . وگویند که نافع مولای عبدالله عمر (رضی‌الله‌عنهما) که (استاد) استاد شافعی بود (رضی‌الله عنه) آنساعت(٥) که میمرد گفت آنجایگاه را بکنید و اشارت کرد بجائی آن جای را بکندند(٦) بیست‌و دوهزار درم درسبوی یافتند (پس) گفت آنگاه(۷) که از جنازهٔ من بازگردید این درم‌را بدرویش دهید(۸) گفتند ای شیخ : چون‌تو کسی درم نهد ؟ گفت بحق این وقت تنگ که زکات این برمن نیست(۹) وهرگز عیال‌را بسختی نداشته ام و لکن(۱۰) هرگاه که مرا آرزوی بودی آنچه (بدان) آرزو (۱۱) بایستی دادن اندرین سبوی افکندمی تااگر مرا سختیی پیش آید بدرسفله نباید‌رفتن و اما آنچه گفت : [التودد نصف‌العقل] دوستی نمودن نیمهٔ (۱۲) دانش است یعنی همه عقل(۱۳) مردم بدوقسمت است : بیک قسمت همه کد خدائی دین و دنیا کنند وبیک قسمت خلق‌را دوستی نماید واصحاب اصول حدعقل آن‌نهادند که مردمنفعت خویش از مضرت بشناسند درهمه چیزوبهمه وقت(۱٤) وهیچ منفعتی بزرگترازدوست اندوختن‌نیست(۱٥) زیرا که [اگر] دوستان‌بسیار [باشند] ومال کم بهتر [باشد] که

---

(۱) س : همچنان
(۲) س : تاهمچنان
(۳) س : داشته
(٤) س : بود
(٥) س : آنگاه
(٦) س : بجای پس بکندند
(۷) س : آنگه
(۸) س : بازآیید این را بدرویشان دهید
(۹) س : زکوة‌وی‌بگردن‌من‌نیست
(۱۰) س : نداشتم لیکن
(۱۱) س : بآرزوی
(۱۲) س : نیمی
(۱۳) س : دانش
(۱٤) س : درهمه‌چیزی ودرهمه‌وقتی
(۱٥) س : وهیچ منفعتی نیست بزرگتر ازدوستی اندوختن

مال بسیار[۱] ودوستان کم .

[و] اماآنچه گفت اندوه نیم[۲] پیری است یعنی چندانکه گذشتن روزگار و برآمدن سالیان مرد را پیر کند غم (خوردن مرد را) [۳] پیر کند و بدانکه غم خوردن از بهر دنیا عقوبت غافلان است از خدمت خدای [٤] و جزای نادانندگان[٥] است ابتدای کار را و لکن آنجا [زیرا] که کردگار و پروردگار [ضامن و کفیل رزق است که بقول] راست[٦] و بوعدهٔ صادق و (به) خزانهٔ آبادان واز فناه ذات و زوال ملک ایمن [و] غم بردن و اندوه خوردن[که چرا باید؛آنستی که خواهد که تو غم خوری عقوبت گناه نا کرده را] [۷] و اما آنچه گفت : [قلة العیال احدالیسارین] (که) کم عیالی یکی است ازدوتوانگری[۸] چنانست[که گفت] زیرا که [اگر] مرد را مال بود (و) عیال نبود آمد راحت و آسانی و دل فارغی و اگر عیال بود و مال نبود آمد سختی و دشواری[۹] واگر مال بود وعیال بود [۱۰] میانه کاری[۱۱] بود و اگر نه مال بود و نه عیال (بود) [گ۸ ر.] بی عیالی یکی توانگری بود حکیمان (چنین) گفته‌اند که مرد چون بالغ شد بکنار دریا رسید [۱۲] [و] چون زن خواست درکشتی نشست [و] چون عیال آمد کشتی بشکست إمّا غرق شود و إمّا برتختهٔ بر کنار[۱۳] افتد .

---

(۱) ب . م : بسیارباشد
(۲) ب . م . نیمهٔ
(۳) س : نیز
(٤) س : باشد از خدمت حق‌تعالی
(٥) ب . م : نادیدگان
(٦) ب . م : کفیل رزق و ضامن نعمت خدایرا دارد بوقت راست
(۷) ب . م : چرا اگرنه آنستکه خواهد که تو غم بری عقوبت گناه کودن
(۸) س : کم‌عیالی یک توانگری است
(۹) س : رنج و دشخواری
(۱۰) س : عیال ومال هردوبود
(۱۱) ب . م : میانهٔ کار
(۱۲) ب . م : بدریا کنار رسد
(۱۳) س : بکنار

۲۳ ـ حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ.

(پیغمبر) گفت (صلی‌الله‌علیه) پرسیدن نیکو نیمهٔ[۱] دانش است .

این خبر چند معنی احتمال کند یکی آنستکه علم [را] دوشرط است سئوال و جواب . چون سئوال دانی کردن نیمهٔ[۲] از علم دانسته باشی و معنی دیگر چون سؤال نیکو کنی جواب نیکو شنوی[۳] یعنی که سؤال بادب را جواب مفهوم شود بدان آسانی[۴] (که کسی را که نیم مسئله دانسته باشد .)

۲۴ ـ اَلسَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ.

(پیغامبر گفت صلی‌الله‌علیه) : سلام پیش ازسخن باید[۵] .

آدب آموخت است را که چون جائی حاضر شوید تاسلام ندهید سخن مگوئید و اگر نسیانی[۶] افتد وبیش ازسلام سخن گویدبعدآن سلام مدهید که[۷] سلام‌دادن بیش ازسخن سنت است و پس[۸] از سخن بدعت [است] چون باول سلام ندهی سنتی را دست‌بداشتی چون‌بعد [از] سخن سلام دهی بدعتی‌نهادی‌وهر دوخطاست.

۲۵ ـ اَلرَّضَاعُ یُغَیِّرُ الطِّبَاعَ .

(پیغامبر) گفت (صلی‌الله‌علیه) شیردادن بگرداند طبع را .

این حرف دلیل کند که پیغامبر (صلی‌الله علیه) طبع[۹] گفته است هر چند [که] معنی دیگراحتمال (سی) کند ظاهرش ازطب‌است . وآن آنستکه اگرمرد(ی) را زنش سرد مزاج بود [و] فرزندی آرد آن فرزند نیز سردمزاج بود [و] اگر [این]

---

(۱) س : نیم
(۲) س : نیمی
(۳) س : یابی
(۴) س : بآسانی
(۵) س : باشد
(۶) س : نسیان
(۷) س : و بعد ازآن سلام دهد شاید که
(۸) س : بعد
(۹) س : بطب

مولود را بدایهٔ دهند [که] گرم مزاج [بود] تا این شیر این دایه خورد[1] و بشیر وی پرورد گرم‌مزاج شود[2] (ونیز گفته‌اند که چون شیر دهنده کم خرد باشد کودك چون شیر او خورد کم‌خرد واحمق گردد) .

۲۶ ـ اَلْبَرَكَةُ مَعَ اَكَابِرِكُمْ .

پیغمبر گفت (صلی‌الله‌علیه) برکت بابزرگان شماست .

وباین [3] بزرگان بزرگان سال[4] را میخواهد نه بزرگان حال را [5] اگر بزرگان حال را خواستی گفتی : اَلْبَرَكَةُ مَعَ كُبَرَائِكُمْ . چون اَكَابِرِ[كُمْ] گفت دانستیم[6] که پیران را میخواهد و معنی برکت زیادتی باشد گفت زیادتی باایشان است که پیران را بسال[7] بسیارتجربتها افتاده باشد و دانشها آموخته‌باشد و آتش بشریت [ایشان] فرومرده باشد و آلات معصیت فرو شکسته باشد[8] وطبع لطافت گرفته باشد و دل تنگ شده باشد درمجالست و صحبت ایشان فوائدباشد واز شرف پیری است که پیغامبر را وحی بجوانی نیامدی تا چهل سال تمام شدی[9][و] از پانزده تا چهل روی نیکوتر باشد و قوت تمامتر باشد و خاطر تیزتر باشد چون‌پای درحد[10] پیری نهاد وسلطان‌بشریت وی بزوال نزدیك شد شایستهٔ وحی‌گشت[11] چرا؟ زیراکه رازداری وپیغام‌گزاری ومیانجی ما را پیران شایند نه جوانان .

۲۷ ـ مِلَاكُ الْعَمَلِ خَوَاتِمُهُ .

---

(۱) س : وازآن دایه شیرخورد

(۲) س : گردد

(۳) ب . م : و بااین

(٤) ب . م : بسال

(٥) ب . م : بحال

(٦) س : معلوم گشت

(۷) س : ازسال

(۸) س : آلت معصیت‌ازکار بیفتاده‌باشد

(۹) س : نشدی

(۱۰) س : بود؛ چونو (چون‌او) پای برحد

(۱۱) س : گشتند

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت : اصل کردارها پایانست(۱) .

یعنی که بدی و نیکی کردارها [بپایان است و] بانجام پیدا شود (و) این در معاملت خلق باخلق(۲) (صورت بندد وهم درمعاملت خلق با حق) اما خلق را با خلق اگردوستی میرود ونیکوئی می‌بود(۳) چنان باید ساختن که سرانجام گذشته را بزیان بیارد(٤) اما آنچه میان خلق وحق است خاتمت هرچه مشکل‌ترست‌وسرانجام هرچه پوشیده‌تر(٥) (لاجرم هرکه‌بدان حضرت نزدیکتر ودرآن بساط آشناترازخاتمت ترسنده‌تر و ازآخرکار با بیم ترکه فرداگویی چه خواهد بود . و نیز گفته اند که اصل کار آنستکه بپایان بود زیرا که بسیاری بد از مردمان که طاعتهایی کنندپس از آن بپایان فروگذارند ودسته ازآن می‌بدارند پس چون اجل مردبرسدبرآن طاعت میان محکم بوده باشد . [گ۹ر]

۲۸ ـ كَرَمُ الْكِتَابِ خَتْمُهُ .

پیغامبر گفت (صلی‌الله‌علیه) گرامیء نامه مهر اوست .

بدانکه پیغامبر صلی‌الله‌علیه بدین کلمه فرمود که راز نگاه دارید و سر بکس منمائید ونامه سر دو کس است ؛ وآنچه مقصودایشان باشد چون بمهر ایشان باشد از اطلاع غیرو نظر بیگانگان ایمن باشد سرنهان بماند و چون مهر نبود همه کس در خواندن او قصد کند و درآنجا نظرکند سروی پیدا گردد وبود که از آنجاچیزها تولد کند که تلاقی آن دشوار باشد و پیغامبر گفته است صلی‌الله علیه : « مَنْ نَظَرَ

---

(۱) س : بپایان است　　(۲) س : خلق است باحق

(۳) ب . م : میرود　　(٤) س : ندهد

(٥) س : پوشیده‌تراست . ازاینجا ببعد تا چند حدیث افتاده دارد : [از(۲۷) کرم الکتاب ختمه .... تا (۳٤) اَلتَّحَدُّثُ بِالنِّعَمِ شُكْرٌ] و سپس چنین آمده است : (از حدیث : الندم توبة . با این شرط توبه توبه باشد) چنانکه گذشت.

فِي كِتَابِ اَخِيهِ بِغَيْرِ اِذْنِهِ فَكَأَنَّمَا نَظَرَ فِي النَّارِ» و چون آنجا رسیم شرح او بگوئیم .

۲۹ ـ مِلَاكُ الدِّينِ الْوَرَعَ .

گفت پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) همگی دین پرهیزگاری است .

زیرا که اگر مرد ارکان دین بجای آرد از نماز و روزه و زکوة و حج و غزا و آنگاه وی ورع ندارد اینهمه بخلل باشد علی‌بن ابیطالب رضی‌الله عنه در مسجد بصره بگذشت حسن بصری مجلس میکرد علی گفت: ای جوان صلاح دین چیست؟ گفت ورع . گفت فساد دین چیست؟ حسن گفت طمع . علی رضی‌الله عنه گفت چون توان مجلس کنند ؟

۳۰ ـ خَشْيَةُ اللهِ رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ .

گفت پیغامبر (صلی‌الله) ترسیدن از خدای سر همه حکمت است .

بدانکه اگر در شرع ترسیدن مندوب نبودی در عقل واجب بودی زیرا که سر کار با کسی داری که کس را با وی خویشاوندی نیست و کس را بر وی منتی نیست و از وی راز نهان داشتن ممکن نیست و از وی گریختن ممکن نیست و بگاه سیاست خدمت را بر وی مقدار نیست و او را بجای تو بسیارند و ترا بدل او کس نیست و معلوم است که دوستی بی‌سبب می کند و دشمنی بی علت بپرهیز میخواند و برگناه می‌راند ای سبحان‌الله! که ازوی نترسی چه کنی؟ [گ۹پ]

۳۱ ـ اَلْوَرَعُ سَيِّدُ الْعَمَلِ .

گفت پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) پرهیز مهتر کارهاست .

یعنی که ازهرکاری که مرد کند ورع بهترست زیرا که ازمناهی پرهیز کردن فاضلتر از نوافل کردن چون ورع نباشد و نوافل کند بناپاکی بزیان آرد و چون

ورع باشد و نوافل نکند پیوسته در طاعت باشد که پیغمبر صلی الله علیه گفت : صَمْتُكَ عَنِ الْباطِلِ صَوْمٌ وَ كَفُّكَ عَنِ الْأَذٰى صَدَقَةٌ. چون از باطل خاموشی بروزه‌ای و چون بدی نکنی بصدقه دادنی .

۳۲ ـ مَطْلُ الْغَنِّی ظُلْمٌ .

گفت پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) توانگر که وام سپورد ستم کند .

یعنی که در وام گزاردن باطاقت توانی کند ظالم باشد زیرا که وام خدایرا درآن وام که بر وی است دل دربسته باشد که مگردرخوردش باشد واین رنج نمودن ظلم باشد ؛ ونیز پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت : که وام کردن بنده شدن است چون بنده شد بوام کردن و تواند که خویشتن را از آن بندگی برهاند و نکند برخودظلم کرده باشد پس چون وام ندهد إمّا بروام خدای ظلم کرده باشد یا برخویشتن .

۳۳ ـ مَسْئَلَةُ الْغَنِّی نارٌ (*).

گفت پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) خواستن توانگر آتش است .

یعنی چون کفایت روزدارد وآن روز سئوال کندآنچه بستاند حرام‌باشدوحرام آتش بود یعنی بآتش برد وآنکس که از درویشی بخلق سئوال کند در وی چند عیب هست اولاً که از خدای‌تعالی گله میکند و نیز می گوید که تو کریم تری ؛ ونیز میگوید که حقم برتو واجبست ؛ ونیز میگوید که تو توانگرتری ؛ ونیزمیگوید که آنجا راه ندانم ؛ و نیز میگوید ؛ که حال من تو بهتر دانی ؛ و نیز میگوید که برمن تومشفق‌تری چون درسئوال بحق این همه‌آفتها باشد بنگر که درسئوال‌باطل چند آفت باشد .

(*) (م.) : ای سؤاله‌المال من الناس للاستکثار لالسدالفاقة .

۳۴ ـ اَلتَّحَدُّثُ بِالنِّعَمِ شُکْرٌ (*).

گفت پیغامبر صلی‌الله‌علیه باز گفتن از نیکی شکر کردن است . واین آنستکه خدای عزوجل گفت : وَ اَمّا (۱) بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ . از نعمت خدای تو سخن گوئی(۲) زیرا که نیکی کسی(۳) را با مردمان [باز] گفتن شکر بود(۴) ازآنکس و اندر شکر پیران طریقت را(۵) سخن بسیارست؛ و اخبارست یحیی بن معاذ جبل گفت: « اَلشُّکْرُ الثَّناءُ عَلَی الْمُحْسِنِ بِذِکْرِ اِحْسانِهِ » گفت : شکر آنست (که) بر نیکی کننده(۶) خویش ثنا کنی و نیکی (۷) ویرا یاد کنی تا تو شکر وی گزارده [باشی] و خدای را نامی از نامها شکور است(۸) و شکور آن باشد(۹) که طاعت بنده [را] نهان ندارد برفریشتگان عرضه کند تا آن شکر وی(۱۰) باشد از بنده .

۳۵ ـ اِنْتِظارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ عِبادَةٌ .

پیغمبر گفت صلی‌الله‌علیه : چشم داشتن رستگاری بشکیبائی(۱۱) عبادت است. بدانکه اندرین خبر سخن بسیاراست . گفت انتظار فرج بصبر(۱۲) عبادت است زیرا (که) نخست باید که بداند که این رنج از کجاست چون دانست که از کجاست

(۱) س : از اینجا ببعد دارد
(۲) س : خدایتعالی توشکرمی گویی
(۳) س : کس
(۴) س : باشد
(۵) س : مشایخ را
(۶) س : نیکوکار
(۷) س : نیکوئی
(۸) ب . م : خدای‌را تعالی شکورنام است
(۹) س : از آنست
(۱۰) س : شکری
(۱۱) س : گفت گوش‌داشتن رستگاری را با شکیبائی
(۱۲) س : فرج را باصبر

(*) م : موجب لازدیادها قال‌الله تعالی : ولئن شکرتم لازیدنکم...

داند(۱) که کوشش فایده نکند(۲) صبر کند و در صبر فرج انتظار کند. اولا(۳) دیدن که این رنج از کجاست [عبادتست] آنکه شکیبائی [کردن] در رنج عبادت بود(٤). آنکه انتظار فرج بودن(٥) از حق تعالی عبادتی دیگر بود؛ و اندر صبر پیران را سخن است(٦) علی بن ابیطالب کَرَّمَ اللهُ وَجْهَه گفت:(۷) «اَلصَّبْرُ مَرْکُوبٌ لاٰ یَکْبُوا(۸)» گفت شکیبائی مرکبی است که بسر(۹) در نیاید یعنی [که] صابر پیوسته اززیادتی بلا اندر امانت باشد. جنید گوید: «اَلصَّبْرُ تَجَرُّعُ الْمَرٰارٰاتِ(۱۰) مِنْ غَیْرِ عُبُوسٍ» شکیبائی آشامیدن تلخیهاست بی ترش روئی.

۳۶ ـ اَلصَّوْمُ جُنَّةٌ(*).

پیغامبر گفت صلی الله علیه: روزه سپرست.

و جنه آن سلاح باشد که زخم دشمن ازتو باز دارد چون سپر و درق [وترك و زره] وآنچه بدین ماند، (وجای [ك. ، پ] دیگر گفت: روزه تن درستی است؛) و جای دیگر گفت: [که] روزه دار را دعا مستجاب بود(۱۱) و جائی دیگر گفت روزه داررا دوشادی بود(۱۲) یکی بگاه روزه گشادن ویکی بوقت دیدن خدایتعالی(۱۳)

---

(۱) ب. م: دانست (۲) ب. م: ندارد
(۳) ب. م: اکنون (٤) س: است
(٥) س: کردن
(٦) س: عبادتست و درصبر مشایخ را سخن بسیار است
(۷) س: امیرالمؤمنین علی گوید: (۸) س: لاتکبوا
(۹) س: مرکوبی است که بروی (۱۰) س: المرارة
(۱۱) ب. م: دعائیست مستجاب
(۱۲) س: باشد (۱۳) س: خدایرا

(*) م: یعنی جنة من النار وقیل من الشیطان لانه یجری من الانسان مجری الدم والصوم یقلل الدم فیضیق به علی الشیطان مجاریه.

و بسیار خبر(ها) آمده است اندر فضل روزه و فایده ازین همه[۱] معده خالی داشتن است از طعام چون معده ازطعام خالی داری این همه بدهندت چون دل از اصنام خالی داری نگر تاچه[۲] دهندت! (ونیز گفته‌اند روزه روزه دار را ازدیونگه دارد؛ و ازعذاب خدایتعالی نگاه دارد همچنانکه سپر نگاه دارد خداوند خویش را از آن سلاح که بوی رسد .)

۳۷ ـ اَلزَّعِیمُ غارِمٌ (*) .

سید گفت صلی‌الله‌علیه : پایندان تاوان توزباشد .

بدانکه پایندان را کفیل گویند و ضامن گویند وغریم[۳] گویند. ودرین‌سخن [بسیار] فراخ است لکن من مختصر[ی] می گویم کفیل آن باشد که بتن‌پایندانی کند . (و در فقه این مسئله معروف است) و ضامن آن باشد که پایندانی بفرمان کند تا آنگاه که خداوند حق استدن ازوی اختیار کند[٤] وی ازفام[٥] دار بازستاند (و این درفقه معروف است) ؛ و زعیم آن باشد که بی فرمان پایندانی کندتاچون [حق] ازوی بستانند ویرا برسد که از وام دار بازستاند [٦] پس آنرا که بدهد بر بی‌عوض [آنرا] غرامت گویند چنانکه گفت صلی‌الله‌علیه : اَلزَّعِیمُ غارِمٌ .

۳۸ ـ اَلرِّفْقُ رَأْسُ الْحِکْمَةِ (**) .

---

(۱) س : و اینهمه فایده (۲) س : دل را صافی‌داری بنگر که

(۳) ب . م : زعیم

(٤) ب . م : خداوند حق از وی حق استدن اختیار کند

(٥) ب س : وام (٦) ب . م : بستاند

(*) م : ای ضامن ـ یجب علیه غرامة ما ضمنه اذا ضاع .

(**) م : الرفق اللین ضدالعنف .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : آسان گرفتن سرحکمت‌است .

بدانکه مردم بردوگونه‌اند : گروهی عیال‌تواند[۱] رفق با ایشان فریضه بود تا عیال‌تو ترا دوست دارند[۲] که چون عیال دوست نبود نصیحت‌نکند وکاربفساد آیدپس صلاح [خویش] جستن سرحکمتست[۳] وگروهی دیگربیگانه‌اند[٤]وایشان بردوگروهند[٥] : زیر تواند وزبرتواند . اگر با آنکه زبر تو باشد رفق نکنی برنج افتی ورنج ازخود دور [گ ، ، ر .] کردن حکمتست؛ و باآنکه زیر تو باشدرفق کنی او را بندهٔ خود کرده باشی و این نیز حکمتست .

۳۹ ـ کَلِمَةُ الْحِکْمَةِ ضالَّةُ کُلِّ حَکیمٍ (مَتی اَخَذَها فازَ)(*) .

گفت پیغامبر صلی‌الله‌علیه : سخن حکمت گم کردهٔ حکیم است[٦] (هرجا که بیابد آنرا برهد .)

اماآنچه گفت گم کردهٔ هرداناست یعنی همچنانکه نادان (هر) چیزی (که) گم کند جویندهٔ گم کردهٔ خود باشد تا نیابد نیاساید . و بدانکه خداوند سبحانه[۷] آدمی راکه بیافرید متساوی‌اطراف ومتشاکل صورت‌آفرید کس را برکس بدینمعنی افزونی[۸] نیست فزونی که هست بدانش‌است پس دانا پیوسته آن چیز را [جوید]

---

(۱) س : تست (۲) س : باشند

(۳) س : حکمتهاست (٤) س : از بیگانگانند

(٥) س: یکی‌زیرتواندرفق کردن با او اورابندهٔ خودکردن‌است ویکی زبرتواست اگر باوی رفق نکنی برنج‌افتی ورنج ازخوددورکردن سر حکمت است .

(٦) س : هردانای‌است (۷) س : ایزدتعالی

(۸) س : باین معنی فزونی

(*) م . هم (متی اخذهافاز) ندارد : ـ فکما ان من ضاع له مال و ظفربه عند احد فاز بحیازته وارتفق به کذلک الحکیم‌اذا سمع کلمة الحکمة تلقاها ممن سمعها منه لیوفیها حقها من‌العمل بمقتضاها فکانها ضالته فقدها ثم وجدها .

که (او را با اشکال) شرف افزاید و فزونی دهد (جوینده باشد) چنانکه نادان (فزونی) را جوینده باشد زیرا که نادان فزونی خویش و شرف بزر ومال داند[۱] میجویدچون بیابد شادمانه شود؛ (ودانا فزونی دردانش میداند می‌جوید چون بیابد شادمانه می‌باشد و نیز گویند حکیم پیوسته در طلب حکمت باشد همچون کسی که چیزی گم کرده باشد پیوسته آنرا میجوید .)

۴۰ ـ اَلبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ .

گفت پیغامبر صلی‌الله‌علیه : نیکویی (کردن) خوش خویی است .

بدانکه خوش خوی بخوی خوش خویش مردم را زیرمنت‌خویش آرد؛ ودوست خویش گرداند وبدخوی [اگر] نیکویی کند بخوی بد بزیان‌آرد؛[۲] پس‌ازین‌معنی گفت که نیکی کردن‌خوش‌خویی است[۳] (ونیز گویند گشاده رویی برابرنیکی کردن بایستد .)

۴۱ ـ اَلشَّبابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ (*) .

گفت(پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : جوانی شاخی است از دیوانگی .

و این را معانی[۴] بسیارست . یکی [گ ، پ] آنستکه جوان را گرمی طبع برطوبت مستولی باشد و پیوسته بخار آن بدماغ میرسد و آنجا تأثیری می کند و حدتی پیدا میشود تا باندك[۵] حادثهٔ که بخلاف هوای او باشد تنگدل و تند[۶]

---

(۱) ب . م : خودبااشکال‌بزرداند (۲) س : دهد (آرد)

(۳) س : نیکوئی خوی خوش‌است (٤) ب . م : معنی

(٥) س : ازاندك (٦) س : ازخلاف‌هوای‌وی‌باشدتند

(*) م : لانه یمیل الی الشهوات و یوقع فی المضار کما ان الجنون یوقع صاحبه فی‌المعاطب والمتاعب .

شود و درکارها شتاب زده شود و در هیچ کاری با کس مشورت نبرد (۱) و برأی خویش مستغنی باشد(۲) واین شاخی بود(۳) ازدیوانگی .

۴۲ ـ اَلنِّساءُ حَبائِلُ الشَّیْطانِ (*) .

گفت پیغامبر صلی‌الله‌علیه : زنان دامهای دیوند(٤) .

زیراکه‌دنیا وزینتش جمله چهار (چیز) است خوردنی و پوشیدنی وزن‌وزر(٥) آدمی بزر و خوردنی و پوشیدنی امانت نیکتر بجای(٦) تواند آوردن که بزن .

معنی آنستکه اگر [زررا] برجوانی بودیعت نهند غالب ظنها آنستکه‌آنرانگا [ه]تواند داشتن و همچنین در [چیز] خوردنی و پوشیدنی زیراکه (اگر) دروی خیانت (کند) پیدا بود(۷) (و) اگر از بیم خداست(۸) و اگر از بیم خلق خویشتن [راباآن] آلوده نکند، [و] اگر بازنی بخلوت افتد غالب ظنها آنستکه خویشتن [را] نگاه نتوانداداشتن زیراکه [اگر]آلودگی بدان پیدا نشودآنراجزبیم خدای مانع نیست و هیهات این کجاباشد! پس [دیو] آدمی‌را چنانکه‌بزن صید تواند کرد بهیچ چیز [دیگر] نتواند کردن (و حدیث بلعام معروف است که او را بچه فریفتند از برای دعا کردن برموسی علیه‌السلام .)

۴۳ ـ اَلْخَمْرُ جِماعُ الْاِثْمِ (**) .

---

(۱) ب . م : مشورت باکس نکند (۲) ب . م : وبررأی خود مستغنی بود
(۳) س : باشد (٤) س : دیوانند
(٥) س : وزن وزراست (٦) ب . م : بجای بهتر
(۷) س : باشد (۸) ب . م : خدای بود

(*) م : یصید بهاالناس فمن اختلی باجنبیة فهوحول‌الحبالة فکادیقع فیها فان‌واقعها وقع فی‌الحبالة لایخرج منها فصار قنیصاً للشیطان وانما عاقبة امرالصیدالهلاک .

(**) س : حدیث ٤٤ است. م: لان‌الخمر مجمعا لجمیع ابواب الخطایا ولذاسمیت ام‌الخبائث والفواحش

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه:) باده[۱] همگی بزه است .

یعنی [که] درباره[۲] خوردن چندان بزه‌است که‌اندر همه گناهها (هم) چنانکه جای دیگر گفت: [که] شرها را درخانهٔ نهادند[۳] وکلیدآن خانه باده است: (ونیز گفته‌اند : هم خمر خواره درمستی زنا کند وقتل کند و کبائر(+) دیگر؛ و بطاعت کم گراید . واین همچنانست که گفت صلی‌الله‌علیه: تب پیشرو مرگست. لفظ خبر « اَلْحُمّٰى رٰائِدُ الْمَوْتِ »(و رائد آنرا گویند که میرود بیش از همراهان بطلب آب وگیاه .) [گ ۲۱ ر]

۴۴ ـ اَلْخَمْرُ اُمُّ الْخَبٰائِثِ(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) باده ما در [همه] بدیها[۴] است .

یعنی که اصل بدکاری است[۵] و این سخن را معنی آنستکه چون کسی[۶] باده خورد و باده برعقل وی مستولی شود[۷] اگر خواهد او را بکفر کشد[۸] یا بزنا یا بلواطت یا بدزدی یا بقتل یابهرکاری که آن گناه باشد[۹] .

۴۵ ـ اَلْغُلُولُ مِنْ جَمْرِ جَهَنَّمَ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) خیانت کردن در مال غنیمت اخگر[۱۰] دوزخ است .

و معنی این سخن آنستکه چون لشکر اسلام (جایی) بغزا روند و غنیمت[۱۱]

(۱و۲) س : خمر

(۳) ب . م : نهاده‌اند (+)های .

(۴) س : بدکاریها

(۵) ب . م : یعنی اهل پلید کاری

(۶) ب . م : مردچون

(۷) ب . م : شد اگر خواهند که

(۸) ب . م : کشند

(۹) ب . م : بهر گناهی که خواهند توانند

(۱۰) س : از آتش

(۱۱) س: غارت

(*) س : حدیث ۴۳ است

بدست آرند بشرع[۱] چنانستکه هرچه بدست آید[۲] هیچکس چیزی پنهان[۳] نکند جمله پیش امیربرند؛ او[٤] از آنجا پنج یک برگیرد[٥] از بهر خدا[ی] وپیغامبر[٦] و اهل بیت پیغامبر و یتیمان (و رهگذریان) [بگذارند] و این در فقه معروفست وآن[۷] چهار نصیب (دیگر) را قسمت کنند چیزیکه از وی بماند چنانکه [۸] رای بیند بآنان دهد که نه بجنگ کردن باشند[۹] (وآن) دیگرهر که سوار باشد سه درم [بدو دهند] و پیاده را [۱۰] درمی؛ اگر کسی از آنچه بدست (وی) افتد چیزی نهان کند و جمله پیش امیر نیارد آنرا غُلُوْل خوانند وآنرا پیغامبر اخگر[۱۱] دوزخ گفت.

٤٦ ـ اَلنِّیاٰحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجاٰهِلِیَّةِ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) شیون کردن ازکار[۱۲] جاهلیت است.

وروزگارجاهلیت آن (روزگار) بود که ازعیسی (علیه‌السلام) تا پیغامبر (ماصلی‌الله‌علیه) بود (و عرب را شریعتی) بود که اسلام بعضی (را) ازآن منسوخ گردانید[۱۳] و آن آنستکه پسران زنان پدران را[۱٤] بزنی کردندی (ودوخواهر را بیکجای بزنی کردندی) و پرستاران را بکرای دادندی[۱٥] و عریان طواف کردندی وازین بسیارست. [و] بعضی را (اسلام) برجای بداشت[۱٦] چون طلاق و رجعت

---

(۱) س : درشرع
(۲) س : آرند
(۳) ب . م : نهان
(٤) س : آرند؛ و
(٥) س : برگیرند
(٦) س : ورسولش
(۷) س : این
(۸) س : چیزی ازوی چنانکه امیر
(۹) ب . م : جنگ کن باشند
(۱۰) ب . م : وآنکه پیاده باشد
(۱۱) س : آتش
(۱۲) س : نوحه گری ازکارهای
(۱۳) س : کرد
(۱٤) ب . م : زنان پدران را پسران
(۱٥) س : بزنی بگذاشتندی
(۱٦) س : بجای داشت

و نکاح و مضمضه و استنشاق و سواك و سبلت زدن و ختنه کردن و پیش کنار[1] ستردن وناخن گرفتن واستنجا کردن ومرده [گ ۲۱ .پ.] شستن وبرمرده نماز کردن و ازین بسیارست که شرع آنرا برجای[2] بداشت لکن نیکوتر بگردش چون نماز[3] بر مرده [که] ایشان مرده را برلب[4] گور بنهادندی و ولی[5] مرده بایستادی[6] و هنرهای او [یک یک] یاد کردی[7] آنگه بآخر گفتی [که] رحمت خدای برتو باد آنگه[8] دفنش کردندی آنگه مویه گر بیامدی و آن هنرهای او یک یک یاد کردی و زنان دست (برروی و) بر سینه (همی) زدندی [ووای وای کردندی] پس پیغامبر (صلی الله علیه) [این] بکفت[9] [که] « اَلنِّیاحَةُ مِنْ عَمَلِ الجاهِلِیَّةِ ».

۴۷ ـ اَلْحُمّی رائِدُ الْمَوتِ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) تب پیشرو مرگست .

و این را دو معنی است یکی آنستکه تعظیم طینت[10] بیماریها کرد یعنی چون کمتر بیماری [به] تب باشد وتب پیش رو مرگ [بیمار] باشد . بنگر [که] علتهای دیگر چون باشد! ومعنی دیگر آنستکه تب اندام را بلرزاند و اعضا را بشکند وعرق و تشنگی آرد (و) اینهمه نشان سکرات [است] و رائد مرگ است . ورايد آن بود که [چون] حِلّه[11] از عرب خواهد که ازجایی بجایی روند[12] که آب

(۱) س : پیش کار (۲) س : بجای

(۳) ب . م : نماز کردندی (٤) س : برسرراه

(٥) س : برسر

(٦و۷) س : بایستادندی ، کردندی ، گفتندی

(۸) س : پس (۹) ب . م : گفت

(۱۰) ب . م : پیشرو

(۱۱) س : محله : الحِلَّةْ : المحلة.المجلس والمجتمع . الحِلَّةُ ایضاً : هیئة الحلول . القوم النزول فیهم کثرة . (المنجد)

(۱۲) س : خواهند از آن جایگاه که باشند جایی روند.

وچرا گاه بود(١) کسی‌را (پیش) بفرستند تاجای جوید وباز آید و خبر آرد تا(٢) ایشان آنجا روند [و] آنکس را رائد گویند (٣) .

٤٨ ـ اَلْحُمَّی مِنْ فَیْحِ جَهَنَّمَ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) تب از تپش(٤) دوزخ است .

(دیگ) چون بجوش آید گویند فَاَحَتِ الْقِدْرُ . وپیغمبر (صلی‌الله‌علیه) گفت: هر کرا سه ساعت تب گیرد(٥) ووی صبر کند و خدای را (تعالی) شکر کند خداوند سبحانه(٦) بوی مباهات کند (و) گوید: فریشتگان من ! بندهٔ مرانگاه کنیدوشکیبائی ویرا نگرید بربلاء(٧) من (و) از بهر وی براتی(٨) نویسید ازآتش دوزخ . وعلی‌بن ابیطالب (رضی‌الله‌عنه) گوید [که] از پیغامبر (صلی‌الله علیه) شنیدم [که گفت] که تب گرفتهٔ (که) تبش بهلد(٩) و حاجی که حج گزارده باشد(١٠) وکافر(ی) که مسلمان شود و آنکس که از [گ ٣١ ـ ر .] نمازآدینه بخانه(١١) آید کردار از سر گیرد(١٢) که آنچه کرده‌اند همه عفوباشد (١٣) . (ابن عمر روایت کند رضی‌الله عنه از پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت : « اَلْحُمَّی مِنْ فَیْحِ جَهَنَّمَ فَاَبْرِدُوهَا بِالْمَاءِ . » یعنی خود را از تپش آن خنک گردانید بآب. زیرا که تب گرفته را چون آب سرد

(١) س : وچره باشد
(٢) س : دهدو
(٣) س : خوانند
(٤) : س : دم
(٥) س : گرفت
(٦) س : وخدای‌تعالی
(٧) ب . م : نگاه کنید بربلای
(٨) س : برات
(٩) س : بازگذارد
(١٠) ب . م : که‌ازحج‌آید
(١١) س : بازخانه
(١٢) س : گیرند
(١٣) س : کرد نماند همه عفوشد

(*) م : من فیح : ای من غلیانها و سطوح حرها

ریزند خنک شود .)

۴۹ ـ اَلْحُمّی حَظُّ کُلِّ مُؤمِنٍ مِنَ النّارِ(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) تب بهرهٔ هرمؤمنی‌بود[۱] از آتش .

یعنی هرمؤمنی را که تب گرفت از دوزخ همان خواهد دید[۲] وبس (و) این از عنایت خدای (تعالی) باشد که بنده گناهی کند که بدان مستوجب [۳] عقوبت باشد ایزدتعالی آن نصیب وی را از عقوبت دوزخ تب[۴] کند و بدنیا بوی رساند تا بقیامت (این بنده) مسلم‌باشد . انس (بن) مالک (رضی‌الله‌عنه) گوید که‌عبدالله‌بن مسعودرا تب، گرفت بامداد بپرسش [۵] وی شدم گفتم [که] : « کَیْفَ أَصْبَحْتَ »؟ گفت‌در برادری شما . گفتم خودرا چون‌همی‌بینی؟[۶] گفت بالیمان آرام گرفته . گفتم ازچه می‌نالی؟ گفت ازگناه بسیارگفتم چه آرزو[ی] می کنی ؟ گفت رحمت خدای گفتم طبیب را خوانیم گفت آن طبیب که این درد [را] داد[۷] خود دارو کند .

۵۰ ـ اَلْقَناعَةُ مالٌ لا یَنْفَدُ(**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) خرسندی خواستهٔ [۸] است که هرگز سپری نگردد [۹] .

---

(۱) س : است
(۲) س : دیدن
(۳) ب . م : موجب
(۴) ب . م : بتب
(۵) س : بپرسیدن
(۶) ب . م : می‌بینی
(۷) س : تب را داد
(۸) س : مالی
(۹) س : نشود

(*) فیه بشارة عظیمة للمؤمن بانه اذا اصیب بالحمی فی الدنیا لا یعذب بالنار فی‌الاخرة

(**) ای لاینقطع ولایخلص واماحکام‌الدنیا فمعرض للزوال

بدانکه مقصود از مال بی‌نیازی است از خلق و آن مال که ترا ازخلق بی‌نیاز دارد[١] بود که سپری شود لکن چون بخرسندی از خلق مستغنی شوی وقناعت کنی قناعت سپری نشود پس چون بقناعت بی‌نیاز باشی مال داری که هرگز سپری نشود چنانکه گفت : [گ ٣١پ] .

٥١ ـ الأمانَةُ تَجُرُّ الرِّزْقَ وَالخِيانَةُ تَجُرُّ الفَقْرَ .

گفت(صلی‌الله‌علیه): امانت در[٢] زینهار نگاه داشتن توانگری [آرد](خیانت در زنهار و[٣] غدر کردن درویشی آرد .

زیرا که آنجا که امانت است برکت است (وآنجا که برکت است توانگری است) و آنجا که خیانت است بی‌برکتی است وآنجا که برکت نیست درویشی‌است و خائن (در وقت خیانت زیادتی)[٤] خیانت می‌بیند [و] بی‌برکتی خیانت‌نمی‌بیند و امین وقتی زیان[٥] امانت می‌بیند دست کوتاه میدارد و از [آن] برکت زنهار[٦] خبر نمیدارد [که] اندك پربرکت بهتر که بسیاربی‌برکت همچون سگ که پیوسته به پنج یا شش کمتر نزاید[٧] وکارد با حلق سگان صحبت ندارد (و) با این بسیار زادن (وکم کشتن) [هرگز] هزارسگ بیکجای کس[٨] نبیند و گوسفند از دوبره[٩] بیشتر نزاید وکاردازمیان گوسفندان بیرون نیاید[١٠] وبااین کم‌زادن گوسبند وبسیار

---

(١) س : بعد چنین آمده است : کی سپری شود ؟ واگر بخرسندی از خلق‌مستغنی باشی و قناعت کنی بی‌نیاز باشی و مالی داری که سپری نشود.

(٢) ب . م : یعنی (٣) ب . م : یعنی

(٤) ب . م : وقتی رازیادست (٥) ب . م : زیادتی

(٦) س : نهانی

(٧) س : که کم‌بابرکت‌بهتر که بسیار بابی برکتی چون سگ که پیوسته‌پنج‌وشش میزاید

(٨) س : کس بجایی (٩) س : دوبچه

(١٠) ب . م : ازحلق گوسفند کم‌نیاید

کشتن او[۱] هزار[ان] هزار گوسفند بیک جای دیده اند وهست . زیرا که آنجا که سگ است بی برکتی است واینجا[۲] که گوسفنداست برکت است پس همچنین برکت ثمرهٔ امانت است[۳] و بی برکتی نتیجهٔ خیانت [است] و قول پیغامبر (صلی الله علیه) حق است که: « الأَمَانَةُ تَجُرُّ الرِّزْقَ وَ الخِيَانَةُ تَجُرُّ الفَقْرَ » (و نیز گفته اند که کسی که ثقت باشد و امین از مردم خیرها رسد بوی بسبب امانت وی اندر ودایع ووکالتها وبیوع وسلف وجزآن؛ وهاعین برکت. ومرد خائن را بسبب خیانت وی ازو پرهیز کنند؛ و از معاشرت ومعاملت او ؛ وهاعین درویشی.)

۵۲ ـ اَلصُّبْحَةُ تَمْنَعُ الرِّزْقَ[*].

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) بامداد خفتن روزی (را) باز دارد .

(صبحه) بضم صاد [نام] خواب بامداد باشد[۴] وبفتح صاد مصدر باشد (و) روزی بازداشتن را دومعنی احتمال می کند : یکی دینی ؛ و یکی دنیائی . امادینی شاید که منع رزق آن بود[۵] که نماز بامداد[را] برنخیزد و می خسبد تانماز بامداد فایت شود تا ازفضل روز محروم ماند که پیغامبر (صلی الله علیه) گفت] گ ٤١ ر.] هر که نمازبامدادش (فائت) شوداز برکت آن روزمحروم ماند و اینت زیان دینی[۶] و اما دنیائی آنستکه بامداد برنخیزد [وکسلانی و سستی بعادت کند] تا ازکسب باز ماند و[۷] کسلان بخیر[ی] نرسد . عبدالله[بن] عباس پسرخویش را[۸] بامداد

(۱) س : وی

(۲) ب . م : وآنجا

(۳) ب . م : ثمرت برکت امانت است

(٤) س : اشت

(٥) س : منع روزی شاید که آن باشد

(٦) ب . م : وهازیان دینی

(۷) ب . م : که

(۸) ب . م : پسری را ازآن خویش

(*) م : و من نام خصوصاً اذا استغرقه بالنوم کبعض البطالین فقد فوت حظه من المواهب فاذا اصابه فاقة وضتک عیش فلایلومن الانفسه

خفته دید. گفت : ای پسر، نفقت عیال توکه خواهد داد(۱) که تو خفتهٔ ؟! آنگاه گفت : (ای پسر !) خواب روز سه است : یکی خواب دیوانگی [است] و این خواب تست، و یکی خواب احمقی [است] وآن خواب شبانگاه است ؛ ویکی خواب رفق است ؛ و آن خواب [چاشتگاه] است ؛ که نماز چاشت بکنی و نان بخوری ؛ و آن سنت پیغامبر است(۲) (صلی‌الله علیه) ؛ و گویند : که پیغامبر صلی‌الله علیه عایشه را رضی‌الله عنها خفته دید پس از نهار بامداد او را برانگیخت ؛ وپای خود بدو باز کوفت، و گفت برخیز که روزیها بدین هنگام قسمت میکنند ؛ وخواب بامداد روزی باز دارد . لفظ خبر چنین است : « قُومِي فَاِنَّ الأَرْزاقَ تُقْسَمُ فِي هٰذا الْوَقْتِ وَ اِنَّ الصُّبْحَةَ تَمْنَعُ الرِّزْقَ . »

۵۳ ـ الزِّنا یُورِثُ الْفَقْرَ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) زنا درویشی آرد .

واین معنی میان خلق متعارف است [که] بزنا مال رود ؛ (و) آنچه رود بی(۳) عوض رفت ؛ و باقی را که بماند(٤) برکت بشود ؛ که پیغامبر (صلی‌الله علیه) جای دیگر گفت هرکه در(٥) حرام هزینه کند بر آن هزینه عقوبتش کنند و باقی را برکت برگیرند . و نیز معنی دیگر احتمال کند و آن آنستکه پیغامبر گفت (صلی‌الله علیه) هرکه زنا کند یک بار(٦) یک ساله عبادت وی حبطه(۷) شود؛ وها(۸) درویشی دین .

---

(۱) ب . م : میدهد

(۲) س : واین سنت رسول‌است

(۳) س : برین

(٤) س : ماند

(٥) س : درم

(٦) س : یک کرت

(۷) س: حطبه یعنی هیمه‌وچوب آتشگیره ـ حبط عمله: ذهب سدّی وفسد(المنجد).

(۸) س : واینت

۵۴ ـ اَلعَمائِمُ تیجانُ العَرَبِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) سرپیچها تاجهای عرب است .

و اصل این خبر آنستکه(۱) [در] پیش پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) صفت تاجهای پارس‌میکردند ؛ وایشان رارسم بود که (مردان ایشان نیز) تاج داشتندی . هر کس بقدر خویش و آنرا که تاج نرسیدی(۲) کلاه داشتی بجواهر ؛ و عرب درویش بودند پیغامبر (صلی‌الله علیه از برای) دل خوشی ایشان را گفت : [گ ۱٤ پ]

« اَلْعَمائِمُ تیجانُ الْعَرَبِ » .

۵۵ ـ زِنَا الْعُیُونِ النَّظَرُ (*).

گفت : پیغامبر صلی‌الله‌علیه : زنای دیدها نگریستن(۳) است .

بدانکه بلای تن از دل است و بلای دل از دیده (٤) دیده بنگرد [تا] دل میل کند و دل میل کند تا تن برنج افتد ؛(۵) [و] فضیل (بن) عیاض گوید: نگرستن بر روی زنی نیکو روی(٦) زهر کشنده است . حکیمی را پرسیدند که زکات چشم چه باشد ؟ گفت از حرام دربستن(۷) .

(گویند: یکی از جملهٔ درویشان در امردی نیکو روی نگریست چشم راست او فرو ریخت. آوازی شنید : « لَوْزِدْتَ لَزِدْنا : اگر بیفزایی بیفزاییم یعنی اگر نیز نگری چشم دیگر را بریزیم .»)

---

(۱) س : واصل این سخن آن بود که

(۲) س : نبودی (۳) س : نگریدن

(٤) ب . م : از دل و بلای دل از دیده است

(۵) س : آمد (٦) س : گوید که نگریدن بروی زن نیکو

(۷) ب . م : اندربستن

(*) س : حدیث (۵٤) و (۵۵) بجای یکدیگرند

٥٦ ـ اَلْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : شرم همهٔ نیکی است .

زیرا که شرم بندی (ناپیدا)ست براطراف مردم [که] زبان را ازگفتن ودست [را] ازکردن[1] (وهمچنین همه جوارح را) بازدارد؛ وآهستگی وخاموشی فرماید. وآهسته و خاموش را بدیدهٔ مردم حشمت[2] نماید و از عیب گفتار و کردارش مردم آگاه نباشد [که] بی‌عقل شرمناك عاقل نماید و عاقل بی شرم بی عقل نماید و شرم را مناقب بسیارست و سخن پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) حق است (که گفت .)

٥٧ ـ اَلْحَيَاءُ لَا يَأْتِي اِلَّا بِخَيْرٍ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : شرم نیارد الا نیکی.

بدانکه شرم دواست : یکی ازخود یکی‌ازغیر[3] : اما شرم ازخودناپسندیدن ناپسندست[4] .

[اعنی که هرچه][5] برخلق ناپسنده[6] است ازگفتار وکردار[7] نپسندد . که کند و گوید ؛ آن ناپسندیدن ویرا شرم گویند .

واما شرم‌ازغیر[8] شناخت حق‌اوست؛ چون حق کسی بشناسی اوراناپسندیده ننمائی ، پس چون درمراقبهٔ کسی مراعات (حرمت‌او) [9] کنی آن‌را شرم خوانند. [گ٥ ا ر] و ثمرت این مادام نیکی باشد: چنانکه گفت : نیارد شرم مگرهمه خیر.

---

(١) س : گرفتن

(٢) ب . م : بچشم مردم بحرمت

(٣) س : آن غیر

(٤) س : خودناپسندیده ناپسندیدنست

(٥) ب . م : یعنی که هر که

(٦) س : ناپسندیده

(٧) ب . م : او

(٨) س : غیری

(٩) س : وخدمت

۵۸ ـ اَلْمَسْجِدُ بَيْتُ كُلِّ تَقِيٍّ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) مسجد خانهٔ هرترسکاری است[۱] .

و معنی (وی) آنستکه مردم [تا] از همه فضولی دل بریده نشود ؛ و همه علایق ناپسندیده از خود جدا نکند در[۲] مسجد آرام نگیرد . (یکی) معنی اینست [و] معنی دیگر محتمل است . وآن آنستکه لفظش خبرست و مراد ازو نهی [است] ؛ یعنی هر که نه پرهیزکارست [درمسجد آرام نگیردو] نباید که [درمسجد] شود . زیراکه آنجا جز سخن دین نباید[۳] گفتن و هیچ کاری جز کار دین نشاید کردن . و اگر در مسجد نشیند (و) جز عبادت کاری کند وبال حرمت ناداشتن مسجد بیشتر [می] باشد که ثواب در مسجد نشستن[٤] . پس پیغمبر (صلی‌الله‌علیه) شفقت برد ؛ وگفت چون درطبع خویش پرهیزگاری ندانی[۵] در مسجد مشو الا از بهرنماز[٦] ؛ و مسجد را بخانه مکن و مسکن مساز تا خویشتن را بزه‌مند نگردانی .

۵۹ ـ آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : آهوی سخن دروغ است .

بدانکه دروغ گوی از شرمساری خالی نیست . اما در شنوندگان اگر بدانند که وی دروغ می گوید ؛ [واگر ندانند وی] [۷] در خویشتن شرمسارست که وی

(*) ض . ش: وقال ایضاً صلعم: من خرج من بیته الی المسجد کتب الله له بکل خطوة یخطوها عشر حسنات والقاعد فی المسجد ینتظر الصلوة کالقانت و یکتب من المصلین حتی یرجع الی بیته .

(۱) س : همه ترسکارانست

(۲) ب . م : تادر

(۳) س : نشاید

(٤) ب . م : نشستن درمسجد

(۵) ب . م : نداری

(٦) س : نمازراباری بخانه خویش بزه‌نباشد

(۷) ب . م : واما

باری (خود) می‌داند که دروغ میگوید[١] .

و آفت دیگرآنستکه دروغگوی چون بدروغ گفتن معروف شود راست وی‌نزد همه کس دروغ بود . و (او نیز) از قیاس فعل خود (راست) مردمان را [نیز] دروغ داند و این آفتی بزرگ باشد .

٦٠ ـ وَ آفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيانُ .

گفت پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) : آهوی دانش فراموشی است .

بدانکه کسب علم بهتراز کسب مال [گ ٤ ر پ] [است] ؛ و هر که مال کسب کند آنگاه نگاهش[٢] ندارد مال ضایع شود و مرد مفلس بماند و اگر علم آموزد و درس نکند و یاد[٣] ندارد (آن) علم فراموش کند [و] نادان بماند . و این را معنی دیگر (هست که) گفته‌اند : [و آن آنستکه] که فراموش کردن علم بوی کار نابستن است . چون بعلم کار نکنی چنانست که او را فراموش کردهٔ و این آهوی بزرگست .

٦١ ـ وَ آفَةُ الْحِلْمِ السَّفَهُ (*) .

گفت پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) : آهوی بردباری بی‌خردی است .

و این را دو معنی است : یکی آنستکه بردباری کند از بی تمیزی[٤] (که) میان رنج و راحت فرق نداند ؛ و این بی‌خردی[٥] آفت آن بردباری است . ومعنی

(١) ب . م : میگوید درخود
(٢) ب . م : نگاه
(٣) س : بیاد
(٤) م : تمییزی
(٥) ب . م : از بی‌خردی این

(*) ر . ر . : ... وبردباری آن‌بود که خدایتعالی میگوید وَلا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ الخ : یعنی هر که بجای تو بدسگالد بوجهی هرچه نیکوتر از خویشتن باز دار وبادشمنان چنان باش که آنکس دوست و خویشاوند تو باشند تادشمنی زیادت نشود.

دیگر آنستکه آفت بردباری آنستکه حلم کند(۱) آنکه بسفاهت بزبان برد(۲) ؛ و این آفت آن حلم باشد .

٦٢ ـ وَ آفَةُ الْعِبادَةِ الْفَتْرَةُ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : آفت عبادت سستی است اندر کار .

یعنی [که] روزی چند بر طاعت(۳) حریص باشد آنگاه ستوه(٤) شود و دست ازخدمت(٥) بدارد ؛ (و) باز روزی چند دیگر حریص شود این سستی درکار آن گرمی را محل (بیردو) ضایع کند . پس آفت آن عبادت این فترت باشد . (و پیغمبر صلی‌الله علیه می گوید : که دوسترین کارها بنزد خدای عزوجل همیشگی باشد و) اگرچه اندك بود (٦) .

٦٣ ـ وَ آفَةُ الشَّجاعَةِ الْبَغْیُ(**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : آهوی مردانگی زیادتی(۷) جستن است .

و این را معانی مرموزست ؛ و آن آنستکه چون شجاع(۸) ظفر یافت ؛ آنگاه

---

(۱) ب . م : بکارداری
(۲) ب . م : آری
(۳) س : عبادت
(٤) س : سست
(٥) س : عبادت
(٦) س : باشد
(۷) س : زیادت
(۸) س : شجاع چون

(*) انما خلق الانسان للعبادة وطاعة مولاه ... فان الفتور آفة للعابد ...

(*) ر . ر : ... حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گوید که بنده در طلب روزی حلال باید که چنان بود که هرگز نخواهدمرد ؛ ودرطاعت چنان بود که یکساعت نخواهدماند .

(**) ر . ر : وآفت مردانگی سرکشی کردنست .

(**) ض . ش : البغی فی اللغة الطلب و صار بالعرف مخصوصاً بطلب ما لیس له ان یطلبه و یدخل فیه طلب مالیس له من قطع الطریق ؛ و الشجاع اذا تطاول من دونه تجبراً او استکباراً قولاً وفعلاً ظاهراً و باطناً علی مذهب الکبر دون التحدث بالشکر فذالك العمل منه آفة لشجاعته .

زیادتی جوید زیادت جستن او آفت است (۱) ؛ که آن خیرگی او نه بمردی اوست [گ۱٦ ر] بمعاونت خداست عزوجل . آنگاه این آفت آن(۲) مردانگی اوست؛ زیرا که چون بچیرگی(۳) بسنده نکنند ؛ (و)زیادت جویدبسردرآید . که پیغامبر(صلی‌الله علیه) گفت : «أَلْبَغْیُ مَصْرَعٌ» .

٦٤ وَ آفَةُ السَّماحَةِ الْمَنُّ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : آهوی سخاوت منت نهادن است .

بدانکه پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) درین کلمت امت را جوانمردی همی آموزد(٤) که برسخا منت نهادن نه فعل جوانمردان باشد(٥) ؛ و نیز زیر این اندرسری خفی است ؛ و آن آنستکه این سخا کردی آنکه منت می‌برنهی(٦) (می) گوئی که دهندهٔ این عطا منم برحقیقت ؛ و این بخواست من تعلق دارد(۷) و این شرکی‌است‌نهان! اگرگوئی [که] دهنده منم شرك است ؛ و اگرگوئی بحقیقت دهنده (۸) خداست عزوجل . پس منت (ازتو) چیست ؟

٦٥ ـ وَ آفَةُ الْجَمالِ الْخُيَلاءُ(**)

---

(۱) س : گفتن است که این‌چیزی‌است که بمردی من است نه بمعاونت خدایتعالی

(۲) ب . م : وقت این

(۳) س : بچیزی

(٤) س : آموخت

(٥) س: بودزیراکه‌اندرین شرك خفی‌است

(٦) س : می‌نهی

(۷) س: منم بحقیقت‌واین دادن بمن تعلق‌داشت

(۸) ب . م : دهنده برحقیقت

(*) م : السماحة : الجود والسخاء ... والمن تعدادالمنعم علی المنعم علیه ماسمح له به و هو مذموم و مبطل للثواب قوله تعالی : «ولاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی»

(**) م : الجمال صفة کمال فالمحاسن الظاهره تنبیء عن‌المحاسن الباطنه ؛ و فی الحدیث اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه من الناس فالجمال محمود الا اذا اختال‌به‌صاحبه علی‌الناس .

(**) ر . ر : آفت جمال تکبراست.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : که آهوی نیکوئی کرشمه است.[۱] .

وهرکه جمال خویش بیند از دوبیرون نیست[۲] ؛ اما چنان داندکه [آن] جمال [عطاء دیگریست] [۳] ؛ یا چنان داندکه آن جمال کسب اوست ؛ [اگر چنان داندکه کسب اوست] کفرست ؛ و اگر چنان داندکه عطای دیگریست ؛ پس خیلا چیست؟ !

٦٦ ـ وَ آفَةُ الْحَسَبِ الْفَخْرُ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : آهوی حسب فخرست .

بدانکه حسب پیوستگی مادران باشد؛ ونسب پیوستگی پدران باشد؛وگویند که حسب اصل چیزباشد ونسب صفت چیزباشد ؛ و بدانکه پیغامبر (که) گفت[٤] آفت حسب فخرست‌یعنی که [گ٦ پ] باصل خویش فخر مکن که گفتاربی کردار نه هنر باشد.[٥] از خویشتن آن نمایی که اصل[٦] شریف گواهی دهد .

٦٧ ـ وَ آفَةُ الظَّرْفِ الصَّلَفُ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : آهوی ظرافت بارنامه کردن است[۷] .

اولا بباید دانستن که ظریف که باشد . بدانکه ارتکاب مناهی [و] آنچه

---

(۱) س : نیکورویی کرشمه کردنست (۲) ب . م : بود

(۳) ب . م : کسب اوست (٤) ب . م : که

(٥) س : است (٦) س : براهل

(۷) ب . م : ظرف بارنامه گری است ؛ بارنامه : نازش و تفاخر و مدح و نعت (برهان قاطع) .

(*) ر. ر: آفت حسب تفاخر کردنست . یعنی هرکه اصل و نسبی دارد تکبر کند نزدیک همه کس ناخوش گردد .

(**) م : الظرف : زیرکی : الصلف : لاف زدن .

(**) ر . ر : ندارد .

درشرع محظور است ظرف نیست . ظرف تواضع بود و مدارای خلق کردن و خوی (خویش) خوش داشتن آنکه این ظرف را آفت صلف بود[١] وصلف تکبر وگردن افرازی باشد[٢] و این درشرع منهی[٣] است و آنچه درشرع منهی باشد[٤] آفت آن باشد که درشرع محبوب بود .

٦٨ ـ وَ آفَةُ الْجُودِ السَّرَفُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : که آفت رادی خیره[٥] دادن است.

بدانکه این را معنی آن گفتند که پیغامبر(صلی‌الله‌علیه) گفت : بهترین صدقه آنستکه از توانگری کنی ؛ و حد توانگری اینجا برحد روزی[٦] است ترا وعیال ترا.

آنگاه پیغمبر (صلی‌الله‌علیه) گفت : که ابتدا بعیال کن . زیرا که عیال را بسختی داشتن و بادیگران سخاوت کردن نه جود باشد اسراف باشد که علما چنین گفتند [که] هرچه بواجب دهی و اگرچه بسیار دهی نه اسراف بود[٧] و هرچه بناواجب دهی ؛ واگرچه اندك بود[٨] بسیارست .

٦٩ ـ وَ آفَةُ الدِّينِ الْهَوىٰ (**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : آفت دین هوی است .

(١) س : است
(٢) س : است
(٣) س : محظور
(٤) س : محظورباشد
(٥) س : اسراف درچیز
(٦) س: کفایت روز
(٧) س : اسراف نیست
(٨) س : است

(*) ر . ر : ... وحق‌تعالی. میفرماید: وَلاٰ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً..

(**) ر . ر : ... وخدای‌تعالی میفرماید که ابراهیم را از بهرآن خلیل‌خواندم که چون کاریش فرا پیش آمدی بدیدی که رضای من در آن هست یانه اگر رضای‌من بودی بکردی و اگرنه ترك کردی ازاینجا خلیل باشد .

بدانکه نشان هوی آن باشد که دو کار پیش تواند : یکی حق و یکی باطل و تو ندانی که حق کدام است بر تو پوشیده بود اگر خواهی که بدانی ببین [۱] که نفس تو بکدام میل میکند آن باطل است؛ زیرا که نفس پیوسته میل بباطل دارد [۲] [مرد بقوت ایمان و توفیق خدایتعالی خود را از باطل باز میدارد ؛] (آن) میل نفس را [گ۷ ر] که بباطل دارد هوی [۳] خوانند و آن آفت دین است .

۷۰ ـ اَلسَّعِیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِهِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : نیکبخت آنست که [٤] پند بدیگران گیرد [٥] .

و معنی این (کلمه) آنستکه کسی کاری کند که مستوجب [٦] ملامت باشد یاموجب هلاك باشد تا از آن (کار) هلاك شود ؛ یا ملامت برد . [۷] نیکبخت آن بود که آن بیندآن کارنکند ؛ گوید [که] برمن همان‌آید که بروآمد . اینست(معنی) قول او [۸] (صلی‌الله‌علیه وسلم) «السعید من وعظ بغیره» .

۷۱ ـ وَ الشَّقِیُّ مَنْ شَقِیَ فِی بَطْنِ اُمِّهِ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : بدبخت آنست که در شکم مادر بدبخت باشد [۹] .

شرح این کلمت آنستکه خبرست از (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) [۱۰] که چون نطفه

---

(۱) س : بنگر

(۲) ب . م : کند

(۳) س : آن را هوا

(٤) س: که اورا

(٥) س : دهند

(٦) ب . م : موجب

(۷) س : زده

(۸) س : رسول

(۹) ب . م : است

(۱۰) س : مصطفی

(*) ر . ر . صاحب روح الاحباب و روح الالباب گوید : ... این خبر دروغ است. و مصطفی صلی‌الله‌علیه وآله وسلم مانند این سخن بگوید ؟! که بنده بفعل خویش بدبخت شود وآنکه عقل تمام دارد!..

برحم مادر آید آنچه بخواهد(۱) بود از نیکبختی و (بدبختی) و توانگری و درویشی و کم‌عمری ودرازعمری؛ ازین‌معنی همه(احوالها) برو[ی] قضا کنند وتقدیر بر کنند ودرین(۲) معنی سخن فراوان است .

۷۲ ـ كَفّارَةُ الذَّنْبِ النَّدامَةُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): کفارت گناه پشیمانی‌است یعنی [که] برگناه. و این را دومعنی گفته‌اند یکی آنستکه پشیمانی توبت‌است . چنانکه درخبر آمده است ؛ و دیگر گفته‌اند که چون بنده بخطا گناهی کند . و آنگاه بزودی(۳) پشیمان شود و گناه صغیره باشد آن پشیمانی وقتی آن گناه را کفارت باشد (والله‌اعلم بالصواب) . [گ۱۷پ] .

۷۳ ـ اَلْجُمُعَةُ حَجُّ الْمَساكِينِ (**).

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : آدینه حج مسکینان است .

یعنی آنکس که از حج کردن(٤) عاجزست(٥) از درویشی بنماز آدینه شود فضل حج بیابد . وچون خدای‌تعالی حج را بتوانگر(ان) منسوب کرد (تادرویشان طفیل شدند . پیغمبرصلی‌الله علیه)[نماز] آدینه‌را بدرویشان منسوب کردتاتوانگران طفیل شوند(٦) .

---

(۱) ب . م : خواهد

(۲) س : برانند وازین

(۳) ب . م : بروی

(٤) س : رفتن

(٥) س : باشد

(٦) ب . م : شدند

(*) م : بخلاف نسخ موجود در نسخه ب . م : کفارات‌آمده است

(**) ر . ر : بمسجد جمعه رفتن حج مسکینانست ...

۷٤ ـ اَلْحَجُّ جِهادُ کُلِّ ضَعیفٍ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) : بحج رفتن غزای ضعیفان است .

(یعنی که غزا کردن بی‌قوتان است) . نگفت [که] بحج رفتن روزه داشتن ضعیفان است یا نماز (کردن) یاصدقت (دادن) یاعتق یا نوعی از انواع عبادات؛ غزا گفت‌ازآنکه غزا بمفارقت دوستان[۱] وبیم بازنیامدن ومشقت سفرباشد؛ همچنین درحج باشد. پس آنکس که طاقت و آلت حرب ندارد واندر[۲] فضل غزا رغبت کند بحج رود تا بمقصود برسد .

۷۵ ـ جِهادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : غزات زنان باشوی[۳] نیک بودنست .

یعنی چندان فضل بیابد برضای شوی جستن که غازی بغزات[٤] یابد و زنی پیش پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) آمد (و) گفت : یا رسول‌الله ! من آمدم که ازتو مسئلهٔ پرسم که هر زنی که تابقیامت این بشنودباابن مسئله پرسیدن من‌رضا دهد. پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت: آن‌چیست؟ گفت شما مردانید پیغامبران ازشماباشند؛وقاضیان و خطیبان و غازیان و عالمان[٥] و امیران پس ما بیچارگان را چه باشد ؟ پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت: هرزنی که‌رضای شوهربجویدباین‌فضلها که مردان‌برسندبرسد .

۷٦ ـ طَلَبُ الْحَلالِ جِهادٌ (**).

---

(۱) س : احبه

(۲) س : در

(۳) س : غزای زنان باشوهران

(٤) س : بغزا

(٥) س : علماء

(*) ای حسن معاملتها و معاشرتها مع بعلها ر . ر : ... وحق زن برشوهر آنستکه کارهای بیرونش براست دارد ووی را علم دین بیاموزد و خورش وپوشش‌ازوجه حلال بسازد و بر وی ستم نکند و باوی خوی نکو دارد.

(**) ض . ش : ان نفس بنی‌آدم تمیل الی الحرام ؛ فاذا خالفها لرضا الله یکون ذلک من اکبرالجهاد؛ ولذلک سماه رسول‌الله الجهاد الاکبر.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) طلب کردن حلال جهادست .

یعنی که نفس آدمی بحرام مایل‌تر باشد . پس او را از آنچه خواست اوبود باز کشیدن مجاهدت کردن بود[١] و پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) مخالفت نفس را جهاد بزرگترین می خواند از قبل میل نفس بحرام و باز کشیدن تو او را از مقصود (او) بطلب کردن حلال خلاف[٢] (خواست اورا) وپیغمبر (صلی‌الله‌علیه) آن‌راجهادخواند زیرا که جهاد (کارزار) کردن با عدوست و عدوی نیست بدترازنفس .

٧٧ ـ مَوْتُ الْغَرِيبِ شَهَادَةٌ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) مرگ غریب شهید بودنست .

بدانکه[٣] ده کس‌شهیدند: آنرا که کافربکشد شهیداست؛ وزنی که بزاییدن[٤] بمیرد شهید است ؛ و آنکس که با شهادت میرد شهید است ؛ و آنکه از بام (در) اوفتد (وبمیرد) شهید است ؛ و آنکه غرق شود شهید است ؛ وآنکه درآتش بسوزد شهید است ؛ و آنکه بماه رمضان میرد[٥] شهید است و آنکه ببیدادش بکشند شهید است و آنکه دیواری بر و[ی] افتد[٦] و بمیرد شهیدست ؛ و آنکه در غربت میرد شهید است .

٧٨ ـ اَلْعِلْمُ لَا يَحِلُّ مَنْعُهُ(**) .

---

(١) س : است (٢) س : خلافست

(٣) م : شارح شافعی چنین گوید: (٤) ب . م : بزادن

(٦)و(٥) س : مقدم ومؤخراست .

(*) ض . ش : اراد علیه السلام من مات فی غربة الاسلام مات شهیداً یعنی من مات فی آخر الزمان مؤمنا

(**) ض . ش: وقدروی عن الصادق علیه السلام من منع العلم اهله فقد ظلمه یعنی الطالب و من بذله لغیر اهله فقد ظلمه یعنی العلم .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : علم را حلال نیست منع کردن(۱) .

یعنی نهان داشتن و ناگفتن باکسی که مستحق (آن) [علم] باشد زیراکه از مستحق (علم) بازداشتن حرامست و بنامستحق آموختن(۲) حرام(تر)است [و] شافعی گوید هرکه علم بنامستحق آموزد(۳) علم را ضایع کرده باشد وهرکه‌ازمستحق بازگیرد (برمستحق) ظلم کرده باشد .

۷۹ ـ اَلشّاهِدُ یَرٰی مٰالاٰ یَرَی الْغٰائِبُ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : حاضر بیند آنچه غایب نبیند .

و این لفظی است(٤) مشکل . بعضی گفته‌اند که این مثلی است که رسول(٥) (صلی‌الله‌علیه) زده است ؛ و میان خلق متداول است که کسی ازکاری خبر ندارد [گ‌ك ۸ پ] آنکه خبر دارد گویند(٦) . اَلشّاهِدُ یَرٰی مٰالاٰ یَرَی الْغٰائِبُ (وبعضی) گفتند که بدین لفظ از حال خویش خبر داد از حضور خویش بحضرت مولی جل جلاله(۷) و از غیبت اغیار زیراکه [وی] ازمیان [همه] آدمیان بپنجاه و چهارچیز مخصوص بود یکی از وی آنستکه هرکه در مشاهدت حق تعالی باشد ازمعاشرت خلق غایب(۸) باشد ؛ و هرکه در معاشرت خلق باشد ازمشاهدت حق (تعالی) محروم(۹) ماند الا پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) که بیك لحظت هم معاشر خلق‌بود و هم مشاهد(۱۰) حق پس بااین کلمت(۱۱) ازحال خود خبر داد .

---

(۱) س : بازداشتن
(۲) س : و با نامستحق گفتن
(۳) س: گوید
(٤) س : هست
(٥) س : پیغامبر
(٦) س : ازکسی خبردارد وخبر دهد آنراکه خبرندارد گوید :
(۷) ب . م : حق‌تعالی
(۸) س : محروم
(۹) س : باز
(۱۰) ب . م : معاشر
(۱۱) س : باین کلمه

۸۰ ـ اَلدّالُّ عَلَی الْخَیْرِ کَفاعِلِه (*).

گفت (صلی الله علیه) : ره نماینده بر نیکی همچون نیکی کننده است [۱] .

و این را سببی بود . وآن آنستکه اعرابیی[۲] بیامد پیش پیغامبر (صلی الله علیه) و ایمان آورد . آنگاه گفت : یا رسول الله! مرا از یاران تو شمشیری بخواه تا با تو بغزا آیم . پیغامبر گفت (صلی الله علیه) تاآنگاه که یاران حاضر آیند. ابوهریره حاضر بود برخاست وبردوستی رفت و ازوی شمشیری بخواست از بهر آن اعرابی[۲] وپیش پیغامبر آورد و گفت یارسول الله ! این شمشیر از فلان خواستم از بهر (آن) اعرابی. پیغامبر (صلی الله علیه) گفت: « اَلدّالُّ عَلَی الْخَیْرِ کَفاعِلِه » .

(و نیز گویند پیغامبر صلی الله علیه بغزای میرفت؛ مردی آمد که یارسول الله! مرا نیز برگیر تابیایم . پیغامبر صلی الله علیه گفت: هیچ ندارم که ترا برگیرم برآن؛ ولکن بنزد فلان شو ، یکی از جمله صحابه راه نمود ویرا تا مگر وی ترا برگیرد آن مرد بنزدیک آن صحابی آمد و او را برگرفت . چون پیغامبر صلی الله علیه مردرا سوار دید گفت : الدال علی الخیر کفاعله) .

۸۱ ـ ساقِی الْقَوْمِ آخِرُهُمْ شُرْباً (**).

گفت(پیغامبر صلی الله علیه): [گ۹ ر]آنکه قوم راآب دهد،پس همه آب خورد .

(و) این را دومعنی گفته اند[۳]: یکی آنکه این امرست ؛ یعنی هرکه قوم را آب دهد باید که پس همه وی خورد . و معنی دیگر آنست[۴] که این صفت است

(*) م : فی الثواب اذا السبب کالمباشرة

(**) ض . ش : هی حث علی حسن الآداب فی المشرب کمافی المطعم

(۱) س : نمودن نیکی چون کنندهٔ نیکی است

(۲) س : عرابی

(۳) س : گفتند

(۴) س : گفته اند

یعنی هر که قوم را آب دهد خادم باشد ؛ و خادم سید قوم باشد ؛ [و] سید کریم باشد؛ پس همه عیال آب خورد .

۸۲ ـ كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): همه نیکی[۱] صدقه است.

(و این خبر را سببی هست و آن آنستکه پیغامبر صلی‌الله‌علیه جایی نشسته بود و طیلسان وی بزمین اوفتاده کسی‌ازاصحاب طیلسان‌را برگرفت وبر ران‌وی‌نهاد. پیغامبر صلی الله علیه گفت : كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ .) بنمود [پیغامبر] (صلی الله علیه) که صدقه نه همه آن باشد[۲] که چیزی بدرویش دهد[۳] بلکه بهمه‌خیری[٤] که بکنند[۵] فضل صدقهٔ بستانند[۵] ؛ چون چیزی (که) از راه مسلمانان برگیری و کسی را عنایتی کنی[٦] و بحاجت کسی سعی کنی[۷] و آنچه بدین ماند .

۸۳ ـ مُدَارَاةُ النَّاسِ صَدَقَةٌ (**).

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : مدارا کردن بامردمان صدقه است .

آن خبر پیشین را بیان می‌کند . اما آنکه گفت [که مدارا صدقه است ازآن گفت که معروف است][۸] که صدقه بلا [را] بازدارد و مدارا نیز بسیار بلاباز دارد

(*) ض . ش : بین بهذالحدیث ان‌المعروف لیس هوالاعطاء فحسب وانما هو علی الانواع والله تعالی لیس بغافل عن صغیره ولا کبیرة...

(**) ض . ش : یقول دارالناس ولاطفهم ولاینهم ... و اذاسکت الانسان من‌طلب حقه وسامح لسلامة دینه ودنیاه فهو مداراةٌ یکتب له بها ثواب الصدقه واجرها.

(۱) س : نیکویی

(۲) س : گفت صدقه همه نه آن بود

(۳) ب . م : دهی

(٤) ب . م : هرچیزی

(۵) س : بکنده بستاند

(٦) س : حمایتی بکنند

(۷) س : نمایند

(۸) ب . م : معروف صدقه است

پس مدارا بظاهر آن کند که صدقه بباطن کند .

٨٤ ـ اَلْکَلِمَةُ الطَّیِّبَةُ صَدَقَةٌ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : سخن خوش صدقه است .

مانند کرد سخن خوش را بصدقة که بسخن خوش همچنان دل خوش گردد که بصدقه ؛ وسایل (را) که بسخن خوش باز گردانی همچنان [دل خوش باز گردد][١] که باصدقه . وبدان[٢] ماند که (اول) گفت : « کُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ » آنکه با این در خبر دیگر شرح آن معروف بکرد . گفت : « مُدَاراةُ النّاسِ صَدَقَةٌ ؛ اَلْکَلِمَةُ الطَّیِّبَةُ صَدَقَةٌ » [ک٩١پ] .

٨٥ ـ مٰا وَقَیٰ بِهِ الْمَرْءُ عِرْضَهُ کُتِبَ[٣] لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ (**) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : آنچه مرد تن خود را بدو[٤] نگاه دارد[٥] صدقه نویسند .

یعنی [که] چون ظالمی قصد وی کند یا پادشاهی یا [صعلوکی][٦] در راه یا ازین معانی چیزی مکروه پیش آید ؛ وی از مال خویش چیزی بذل کند تاآن بلا ازوی و از عیال وی بگردد او را بصدقه نویسند . و بدانکه مردم را سه چیز عزیز است[٧] : مال وتن ودین . پس شرط آنستکه مال فدای تن کند ؛ (وتن فدای

(*) م : قال‌الله تعالی : قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی ؛ وایضاً: و اما السائل فلاتنهر .

(**) س : حدیث ٨٤و٨٥ باهم آمده است .

---

(١) س : بود
(٢) س : وبآن
(٣) س : کُتِبَتْ
(٤) س : خویش را بآن
(٥) س : او را
(٦) س : یادرراه صعلوکی و
(٧) ب . م : سه چیزست عزیز

دین کند . مردان چنین کنند و دون همتان تن و دین فدای مال کنند ؛ و نامردان دین و مال فدای تن کنند ؛ و اگر مال بفدای تن کنند ثواب صدقه دادن یابندچون تن بفدای دین کنند)(۱) بنگر که چه ثواب یابند !

۸٦ ـ اَلصَّدَقَةُ عَلَى الْقَرابَةِ صَدَقَةٌ وَصِلَةٌ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : صدقه بخویشاوندان دادن هم صدقه(۲) باشد و هم خون پیوستن .

پیغمبر (صلی الله علیه) گفت : هر که خواهد که روزیش [فراخ باشد] وزندگانیش دراز بود(۳) با خویشاوندان پیوندد (وهم‌او گوید‌صلی‌الله‌علیه: که)(٤) اگر درشهری قاطع رحمی بود(٥) ازشؤمی وی فریشتهٔ رحمت درآن شهرنیاید .

۸۷ ـ اَلصَّدَقَةُ تَمْنَعُ مِيتَةَ السُّوءِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : صدقه مردن بد (را) بگرداند .

این مردن بد نه آنستکه او را بکشند ؛ یا غرقه(٦) شود ؛ یا سوخته گردد یا از جای بلند درافتد؛ یاآنچه‌بدین ماند که مرگ بدین(۷)اسباب شهادت باشدومرگ باشهادت مرگ بد نباشد لکن مرگ بد آن باشد که مرتد شود و بکشندش و [یا] راه زند و در راه زدن مرد کشد وبکشندش یا زن دارد [و] زنا کند و توبه ناکرده سنگسارش کنند(۸) ؛ آنکه هم از رحمت خدای نومید باشد (۹) و هم بزشتی مرده

---

(۱) س : درحاشیه چنین آمده است : و اگر مال فدای تن کند ثواب صدقه دادن یابد چون فدای دین کند . صح .

(۲) س : دادن
(۳) س : باشد
(٤) س : وپیغامبر گفت
(٥) س : باشد
(٦) س : غریق
(۷) س : بااین
(۸) س : رجم کنندش
(۹) س : محروم ماند

باشد . پس هر که صدقه دادن عادت کند این [صدقه] مردن زشت را ازو بگرداند. [ک. ۲ ر] .

۸۸ ـ صِلَةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : پیوستن بخویشاوندی زندگانی بیفزاید.

بچند خبر(۱) آمده است که هر که با خویشاوندان نزدیکی جوید ودوستی نماید درازعمر بود؛ (۲) و آمده است که خدای را تعالی فریشتهٔ است زیر عرش نام وی خویشاوند پیوسته میگوید: بارخدایا تو با آنکس نزدیکی نمای که (او) مرا پیوسته دارد و از آنکس ببر که (او) از من ببرد .

۸۹ ـ صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِیءُ غَضَبَ الرَّبِّ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) که صدقهٔ نهان(۳) خشم خدای را (تعالی) فرو کشد .

اولا بدانکه آن خشم که خلق را باشد خدای را تعالی آن نیست(٤) زیرا که خشم تغیر حال است ؛ و برخدای (تعالی) تغیر(٥) روا نیست ؛ لکن خدایرا تعالی خواستی است ازلی؛ هر [گاه] که بدان خواست عقوبت (کردن کسی خواهد(٦) آن) عقوبت خواستن او را خشم گویند ؛ و اما فرو کشتن : یعنی گردانیدن و این صدقهٔ سرّ که ازصدقه علانیت شریف‌تر آمدست آنستکه (در) صدقهٔ سر ریانیست. لاجرم چون صدقه بسرّست ثوابش بسرّست؛ و آن گردانیدن خشم خدا است .

---

(۱) ب . م : بخبر درچنین

(۲) س : زندگانی باشد

(۳) س : نهانی

(٤) س : اما بدانکه خدایرا تعالی آن خشم نباشد که خلق راست

(٥) ب . م : خشم (٦) س : کسی خواهد که کند

۹۰ ـ صَنایِعُ الْمَعْرُوفِ تَقِی مَصارِعَ السَّوءِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): نیکوئی کردن از افتادن‌گاه بد دور دارد[۱].

یعنی هر که باخلق کردار نیک پیشه[۲] کند بمرگ بد نمیرد . اینجا سؤالی است‌گویند که پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) میگوید : که هر که نیکوئی کند از افتادن ایمن باشد . پس بزرگان دین بودند چون [عمربن خطاب و عثمان بن عفان و علی‌بن ابیطالب][۳] (و حسین‌بن علی و جعفر طیار و عبدالله زبیر رضی الله عنهم اجمعین)[۴] وجزایشان که همه‌اوفتاده بودند[۵] چنانکه‌معلوم‌است وهمه‌نیکوکاران بودند ! جواب آنستکه مصارع سوء نه آنستکه تو میدانی مصارع سوء سقوط بود[۶] ازعین حق‌تعالی [گ. ۲پ] یعنی حق (سبحانه و) تعالی از پیش براندش‌ودلهای بندگان خود را از دوستی او برگرداند[۷]. اینست مصارع السوء .

۹۱ ـ اَلرَّجُلُ فِی ظِلِّ صَدَقَتِهِ حَتّی یُقْضی بَیْنَ النّاسِ (**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : مرد درسایهٔ صدقهٔ خویش باشد[۸] ؛ تا آنگاه

(*) فقط درنسخهٔ ب م دارد: فعل‌المعروف یقی مصارع‌السوء ؛ الصنایع جمع صنیعه وهی‌النعمة‌المصنوعة والمراد بالمعروف العطیة وما یعرف‌فی الشرع والمصارع جمع مصرع وهو مکان الهلاك و تقی مصارع السوء ای تحفظ من‌المهالک السیئه. (ض.ش)

(**) . یقول ان‌الله یجعل ثواب صدقته وقایة عن حر یوم القیمة و انما قال حتی تقضی بین‌الناس لان الخوف فی القیمة اکثره قبل‌الحکم فامابعده فقد تبین الرشد من الغی (ضیاء الشهاب قطب‌الدین راوندی) .

---

(۱) س : بد نگاه دارد (۲) م : بیشتر

(۳) ب . م : عمرخطاب و عثمان عفان و علی‌بوطالب

(۴) س: درحاشیه دارد (۵) س : وغیرهم که همه را افتادن بود

(۶) س : مصارع السوء سقوطست (۷) س : خویش از دوستی وی بگرداند

(۸) س : است

که میان مردمان حکم کنند .

(صدقه را بحقیقت سایه نیست ؛ لکن) آنکه گفت مثل است . [چنانست که کسی بلاهاازیکی](۱) بازدارد گویندفلان درسایهٔ فلان می‌باشد؛ [واینکه](۲) گفت درسایهٔ صدقه باشد یعنی برکات وثواب آن [صدقه] در قیامت بلاهای‌قیامت از وی می گرداند(۳) ؛ و گفت تامیان مردمان [حکم کردن] و این توفیت(٤)نیست. لکن در قیامت بیم(٥) چندانست که میان مردمان حکم کنند(٦) .

۹۲ ـ اَلصَّدَقَةُ تُطْفِیءُ الْخَطِیئَةَ کَمَا یُطْفِیءُ الْماءُ النّارَ (*) (۷) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : صدقه گناه را فرو کشد چنانکه آب آتش را .

[و] معنی آنستکه صدقه کفارت گناه باشد و بثواب صدقه گناه آمرزیده شود و این لفظ مبالغت است اندرین معنی ؛ و بخبری دیگر آمده است (که گفت) :

« اَلْمُتَصَدِّقُ لا یُکْتَبُ عَلَیْهِ الْمَعْصِیَةُ وَلا یُحاسَبُ بِها یَوْمَ الْقِیامَةِ : »

[گفت]آنکس که‌صدقت‌دهد بر وی گناه ننویسند(و)روز قیامت باوی‌حساب نکنند.

۹۳ ـ اَلْمُعْتَدی فِی الصَّدَقَةِ کَمانِعِها (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : که آنکس که‌اندرصدقه پای از حد بیرون‌نهد

(۱) ب . م : چنانکه کسی ازکسی بلاها

(۲) ب . م : وآنکه (۳) س : بازدارد

(٤) [وَفّی تَوْفِیَةً] الرَّجُلَ حَقَّهُ : اعطاه ایاه تاماً (المنجد)

(٥) س : ترس (٦)ب . م : کنند

(۷)سپس درنسخهٔ(م)آمده‌است:« اَفْضَلُ الصَّدَقَةِعَلی ذِی الرَّحِمِ الْکاشِحِ »

(*) ر . ر : صدقه بنشاند گناهانرا همچنانکه بنشاند آب آتش را.

(**) م : ای الذی یتجاوز الحد فی الصدقة بان یاخذ کرائم الاموال و هو ایذاء للمالک وحامل علی منع الزکاة فی‌العام القابل ولذا صار کمانع الصدقة .

چون کسی[۱] باشد که خود ندهد .

بدانکه صدقه بدین جای [۲] زکات را میخواهد و پای از حد بیرون نهادن بآن کس[۳] دادنست که خدایتعالی نفرمود . چون بمستحق ندهد [٤] چنان باشد که ناداده. هم چنان (که) اگر نماز کند نه بوقت[٥] یانه بسوی قبله کند[گ ۱۲ ر] بی‌عذری یابی‌نیت کند [یابی‌طهارت کند] چنان باشد که ناکرده. (و) هم چنین اگر حج کندبی‌وقت[٦] یاماه رمضان روزه داردبی‌نیت چنان‌باشد[۷] که ناکرده وناداشته [بود] .

(و گفته‌اند که معتدی در صدقه مبذرباشد وخدای‌تعالی گفت: « وَلاٰ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً اِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا اِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ .» وهر که‌صدقه نه‌بجای‌خویش دهد هیچ مزدی نبود او را ؛ هم چنان باشد آن صدقت ناداده .)

۹٤ ـ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لاٰ ذَنْبَ لَهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : توبه کرده از گناه چنان بود که ازبنه [گنه] ناکرده .

زیرا که چون توبه کرد (وتوبه) پذیرفته شد وعده چنانست که گناه آمرزیده

(۱) س : چوآنکس

(۲) س: اینجا

(۳) ب . م : که

(٤) س : فرموده‌است‌چون نه بمستحق دهد

(٥) س : کند

(٦) س : نه بوقت حج

(۷) س : و نیت نیاورد همچنانست

(*) ض . ش : ... والتوبة هی‌الندم (الندم‌توبة) و المعتزلة یقول : التوبة یسقطها و نحن نقول ان‌الله متفضل باسقاط العذاب عند التوبة ولایجب علیه تعالی ذلک الامن‌حیث وعد لقبول التوبة به فی قوله و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و خلف الوعد لا یجوز علیه تعالی .

شود[١] . چنانکه [خدایتعالی] گفت : « وَ هُوَالَّذي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا[٢] عَنِ السَّيِّئاتِ » . و چون گناه آمرزیده شود از گناه چنان پاك شود که از بنه نا کرده . (اما علامت توبه از گناه آنستکه باسر آن گناه نشود[٣] و بگذشته پشیمانی خورد) .

٩٥ ـ اَلظُّلْمُ ظُلُماتٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : بیداد[ی] کردن تاریکی‌بود[٤] روز قیامت .

بدانکه معنی این خبر آنستکه بیداد گررا[٥] چون در قیامت مکافات بیدادش کنند عرصات برچشم وی (از غم) تاریك شود ؛ و این میان خلق متعارف است (که) چون کسی درمحنتی‌باشد گویندش خدای (عزوجل)ترا روشنائی‌پیش‌آوراد . (و) آن ممتحن با همه خلق در روشنائی [٦] روز انبازست ؛ لکن بتاریکی غم مخصوص است .

٩٦ ـ كَثْرَةُ الضِّحْكِ تُميتُ الْقَلْبَ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : خندیدن بسیاردل را بمیراند .

بدانکه خنده نیاید الا از غفلت [گ ١٢پ] زیرا که هرگاه ناگاه [٧] امت از دوبیرون نیست: اما عاصی‌است ؛ و عاصی برابیم است ؛ و ترسناك را خنده مسلم نیست ؛ و اما مطیع است ومطیع برخجلتست[٨] ازتقصیر خدمت ؛ و خجل را خندیدن

(١) م : شد
(٢) ب . م : وَ يَعْفُ
(٣) م : یعنی بسرآن گناه نرود و دیگر از او سرنزند
(٤) س: است
(٥) س : چنانستکه بیداد کن را
(٦) ب . م : بروشنائی
(٧) س : هر کسی که‌آگاه
(٨) ب . م : خجل است

(*) م : لان حیاةالقلب ذکرالله وموته‌الغفلة عنه ..؛ ض. ش:... فاذا صارالقلب بحیث لاینتفع به فهوکالمیت و مثله قوله انک لاتسمع الموتی .

شرط نیست . پس نیست خنده الا ازغفلت ودل زنده بحضورست چون غایب وغافل شد مرده گشت .

۹۷ ـ فِي كُلِّ كَبِدٍ حَرّىٰ أَجْرٌ (*) .

گفت (پیغپامبر صلی‌الله‌علیه) : در هر جگر تافته مزدی هست .

یعنی برهرجگری[۱] که تافته باشد [و] تو بوی راحت رسانی مزدیابی [۲] .

و این خبر را سببی هست و آن آنستکه پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) از بنی‌اسرائیل سخن می‌گفت . درمیانه گفت :

[حکایت:] درآن روزگار مردی بود بر معصیت دلیر شده و از گناه بسیار سیاه دل[۳] گشته ؛ روزی براهی میرفت ؛ سگی را دید برسر چاهی زبان [از دهان] بیرون کرده ازتشنگی این فاسق را برآن سگ شفقت آمد ؛ درچاه رفت و موزهٔ خودرا پرآب کرد و برآورد وپیش سگ نهاد[٤] (تاسگ آب بخورد) وبرفت خدای‌عزوجل به[٥] پیغامبر [آن] روزگار وحی کرد که فلان عاصی را بگوی که هرچه کردی (ازگناه) ترا آمرزیدم . بدین شفقت که برآن بیچاره کردی[٦] . مردی از یاران [٧] برخاست (و) گفت یا رسول‌الله ! ما را از بهر بهایم مزد دهد؟[٨] پیغامبر(صلی‌الله علیه) گفت : آری . درهرجگری تافته مزدی هست .

(*) ض . ش : ... و من ابین علامات الایمان الشفقة علی خلق‌الله .

---

(۱) ب . م : بهرجگر که
(۲) س : است
(۳) ب . م : دل سیاه
(٤) س : وبسگ داد
(٥) ب . م : بر
(٦) س : بردی
(۷) س : صحابه
(۸) س : مرا نیز ازبهر بهیمهٔ مزددهند

۹۸ ـ اَلْعُلَماءُ أُمَناءُ اللهِ عَلی خَلْقِهِ (*)(۱) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): علما امینان خدااند برخلق وی .

بدانکه هر که چیزی داند وی بدان عالم‌است ، چون علم طب ونجوم‌وآنچه بدین ماند . لیکن نام عالمی باطلاق بر آنکس(۲) افتد که علم نبوی داند و علم نبوی را اصل وحی سماوی است وفروع وی توفیق خدا است . پس چون اصل‌وی وحی باشد امین [از] وحی پیغامبر (صلی‌الله علیه) باشد تا وی آنچه [گ ۲۲ ر] بر وی آمد بخلق برسانید(۳) چون وی برفت آن امانت بعلما افتاد ایشان امینان خدای (عزوجل) گشتند برخلق [وی] و ایشان را فرموده آمد که بمردمان رسانید اِمّا بگاه سؤال [وَ اِمّا] بوقت نشاط .

(*) ض . ش : ... و امانة العالم فی‌شیئین : احدهما ان لایفتی بمالایعلم والثانی ان‌لایکتم‌الحق فیما یعلم‌فاذا کان کذلک کان‌امیناً عندالله واعظم الخیانات الخیانةفی‌الدین.

(*) ر . ر :... حضرت مصطفی صلی‌الله علیه وآله‌وسلم فرماید که هر که‌علم‌آموزد از بهر یکی ازچهارچیز بدوزخ شود . اول آنکه با عالمان مباهات کند و جلدی نماید . دوم ـ تا برنادانان بزرگی کند . سیم ـ تا مردم روی بوی نهند . چهارم ـ تا پادشاهان وی را حرمت دارند . و عیسی علیه‌السلام گوید : که هر که چیزی آموزد و بر آن کار کند و دیگریرا بیاموزاند اهل آسمانها و زمین وی را تعظیم کنند ؛ و هر که بر علم کار نکند علم وی را چون چراغی بود که در پیش نابینا نهند .

و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌الصلوة والسلام فرماید : که پشتم ازغم دوچیز تباه میشود : اول عالمی که فاسق بود . دوم زاهدی که چیزی نداند و ابوذرعلیه‌الرحمه گوید که وَیْلٌ آنرا که چیزی نداند وَیْلٌ آنرا که برآنچه داند کار نکند ... و گفته‌اند که چون عالم طلب حلال کند عامه درشبهت‌افتند وچون عالم درشبهت‌افتد عامه‌درحرام افتند و چون عالم در حرام افتد عامه کافر شوند .

(۱) ب . م : امناءالله علی خلقه العلماء

(۲) ب . م : مطلق برآن کسی (۳) ب . م : میرساند

٩٩ ـ رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخافَةُ اللهِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : سر حکمت ترس خداست عزوجل[١] .

زیرا که در دانش نیست بوی گستاخ شدن[٢] که چون گستاخی آمد دلیری آمد و دلیری [را] با پادشاه قطیعت[٣] بار آورد و چون ترسیدن آمد بادب بودن وبحرمت زیستن آمد و این سبب قربست . پس دانا پیوسته برمقام خوف باشد که با آن حضرت ایمنی شرط نیست .

١٠٠ ـ اَلْجَنَّةُ دارُالْأَسْخِیاءِ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : بهشت سرای رادانست[٤] .

(مفهوم این سخن آنستکه زفتان را جای بهشت نیست ؛ و اگر چه اعمال صالحه دارد) زیرا که هرچه هست از هنرها همه فروع ایمان است ؛ (و) آنجا که رادی نیست ایمان نیست . چنانکه گفت : « لادِینَ لِمَنْ لا مُرُوَّةَ لَهُ . » و جای دیگر گفت : « اَلسَّخاءُ وَالْایمانُ قَرِینانِ وَ بَیْنَهُما الْحَیاءُ . » گفت : سخا[وت] و ایمان جفت یکدیگرند و شرم میان ایشانست .

١٠١ ـ اَلْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلالِ السُّیُوفِ (***) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : بهشت زیر سایهٔ شمشیرهاست .

(*) م : (قوله تعالی: انمایخشی‌الله من عباده العلماء) فمن لم‌یخف‌الله فباب‌الحکمة وطریق السعادة دونه مسدود.

(*) ر . ر : ندارد

(**) ر . ر : ندارد

(***) ض . ش : ... وقال الصادق علیه‌السلام : السیف مفتاح الجنة و النار

---

(١) س : سر همه حکمت از خدایتعالی ترسیدن است (٢) س : بودن

(٣) [القطیعة]الهجران. الوظیفه. مایقطع من ارض الخراج. (٤) ب . م : ردانست

یعنی (زیرسایه) شمشیر [های] غازیان ، و این را دو معنی است(۱) : یکی آنستکه چون شمشیر [برابر کفار] بردوش نهادی وسایهٔ وی برزمین افتاد بهشت ترا واجب آمد(۲) ؛ و معنی دوم آنستکه چون زیر شمشیر(۳) کافر آمدی بهشت ترا بحاصل شد(٤) وباابن(٥) لفظ حث میکندامتان(٦) را برغزا کردن ، وعلی بن ابی طالب « کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ » گوید: (که) معصیت [گ ۲۲پ] غازی(۷) زیان ندارد وطاعت سخن چین(۸) سود ندارد(۹) و نماز خمرخواره نپذیرند .

۱۰۲ ـ اَلْجَنَّةُ تَحْتَ اَقْدامِ الاُمَّهاتِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : بهشت زیرقدمهای مادران است .

این برطریق مثل است . یعنی چون جای پای مادر را حرمت داشتی ببهشت رسی(۱۰) ؛ و چون وی را حرمت داری بنگر [تا] بچه رسی ! [و] زیر پای مادران گفت [نه] زیرپای پدران(۱۱) زیرا که دوستی مادر[ان] قوی‌تربودفرزندراازدوستی پدر که فرزند پدر را از پشت است و مادر را از شکم ؛ و پشت از دل دورترست [وسینه] وشکم بدل(۱۲) نزدیکتر(است) پس [دوستی] مادر قویترباشد(۱۳) تاحقش واجب‌تر کند(۱٤) .

---

(۱) س : گفته‌اند

(۲) س : گشت

(۳) س : سایه

(٤) س : حاصل کشت

(٥) ب . م : وباابن

(٦) ب . م : ایشان

(۷) س : غازیان را

(۸) س : را

(۹) س : و دعاء مخنث نشوند . (کذا)

(۱۰) س : رسیدی

(۱۱) ب . م : نگفت

(۱۲) س : بردل

(۱۳و۱٤) ب . م : آمد

(*) ض . ش : ... هذا عبارة عن التواضع والخشوع لهن والانقياد لاوامر هن على جميع الاحوال وتقبيل ارجلهن ....

١٠٣ ـ اَلدُّعاءُ بَينَ الأَذانِ وَ الإِقامَةِ لا يُرَدُّ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): دعا میان بانگ‌نماز واقامت(١) رد نکنند.

بویی که بی‌اجابت نبود زیرا که پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفته است که دعایی که در نماز باشد اجابت کنند(٢) وجای دیگر گفته است که بنده درنمازست تامنتظر نمازست. پس چون‌بانگ‌نماز کرده باشد [و] مرد (که) منتظر اقامت(١) باشدمنتظر نمازباشد. (پس) [چون] دعا کند دعای وی (را) اجابت باشد.

١٠٤ ـ طَلَبُ الحَلالِ فَرِيضَةٌ بَعْدَ الفَرِيضَةِ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): طلب حلال فریضه است بعد فریضه(٣).

یعنی بعد فریضه های خدایتعالی؛ یعنی چون بنده فریضه [های] (خدای) گزارده باشد از آنکه(٤) نافله کند کسب حلال بهتر باشد مصلحت عیال را واین مخاطبه باعام است؛ اما خاص را طریق دیگر است.

جعفرصادق[علیه‌السلام] گوید ازپیغامبر (صلی‌الله‌علیه) که [گفت]: بنده را همچنان ثوابی دهند اندر طلب قوت (حلال) که اندرطلب علم دهند واندرطلب عاملش (همچنان‌ثواب دهند که در [گ ٣٢ ر] غزات دهند) ودرغزاتش همچنان ثواب‌دهند که ثواب سَفَره و(مقرّبان) [و] بَرَره [دهند.]

١٠٥ ـ اَعْظَمُ النِّساءِ بَرَكَةً اَقَلُّهُنَّ مؤُونَةً(*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): زن آن مبارکتر بود که مؤنت او سبکتربود(٥).

---

(١) س (و) ب م: قامت. (٢) ب. م: نمازکنند اجابت باشد

(٣) س: جستن کسب حلال فریضه است بعد اداء فریضه

(٤) ب. م: آنکه نماز

(٥) س: مبارکترزن‌آن‌بود که مؤنتش سبکتر بود

(*) وفی روایة: اصبحهن وجها واقلهن مهرا

یعنی [که] مهرش کمتر بود . و پیغمبر (صلی‌الله علیه) هرزنی که خواستی وهرزنی که بشوی دادی زیادت (تراز) پانصددرم نقره (کاوین) نکردی ؛ وزن باید که خوب روی (۱) و پارسا بود (۲) تا بخوبروئی خویش شوی را بعافیت دارد وبپارسائی‌خویش خودرا بصیانت دارد آنگاه که چونان(۳) بود هرمؤنتی که برو[ی] کنند اندك بود ووی از آن بهترارزد زیرا که حکیمان گفته‌اند : که نیك بهربهائی که خرند ارزان باشد و دون بهربهائی که خرند گران باشد .

۱۰۶ ـ اَلْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : مؤمن آینهٔ مؤمن‌است(٤) .

و این مثلی است میان مردمان معروف شده ؛ و دومعنی احتمال [می] کند یکی آنستکه آینه نداند(٥) که اندر وی چیست . کسی دیگر باید که اندر وی نگرد (و) آنچه می‌نماید ببیندآنکه ازآن نشان دهد پس مؤمن بباید که بخویشتن مستغنی باشد(٦) ؛ و این کلمتی است مرموز(٧) برپذیرفتن پند برادران .

و معنی دیگر آنستکه این لفظ زجری است (٨) از بد گفتن برادران زیرا که هرکه از برادر مؤمن ناپسندی حکایت کند ازصفت خویش خبر میدهد زیرا که هرکه اندر آینه نگرد وگوید که اینجا صورت زشت پیداست آن صورت او بود(٩) . یا (می) گوید که اینجا صورت خوب پیداست آن صورت او بود(٩) (پس) بنمود اندرین لفظ (که) بد کس مگوییدکه از نشان خود خبر میدهی(١٠) وشنونده را

---

(۱) س : بود

(۲) س: وپارسا.

(۳) س : آنگه که‌چنین

(٤) س : باشد

(٥) س :که مردنداند

(٦) ب . م : بود

(٧) س : حثی است مؤمنان را

(٨) س : لفظی هست ازبهرزجر کردن

(٩) ب . م : اوست

(١٠) ب . م : آن نشان ازخودمیدهد

(*) م : حدیث ۱۰٦ و۱۰۷ ندارد

گفت جواب باز مده که آنچه میگوید خود را می گوید . (ونیز پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت : « إِنَّ أَحَدَكُمْ مِرْآةُ أَخِيهِ فَإِذَا رَأَى شَيْئاً فَلْيُمِطْهُ : » گفت هر یکی از شما [گ ۳۲پ] آینه برادر خویش است هر گاه که چیزی بیند آنرا دور کند یعنی آنرا از و دفع کند و نیز او را آگاهی دهد تا از آن دست بدارد .)

۱۰۷ ـ اَلْمُؤْمِنُ أَخُو(۱) اَلْمُؤْمِنِ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): مؤمن برادر مؤمن است .

یعنی [که] اگرچه اندر رحمی انباز نه‌اند(۲) ، یاازیک پشت آمده نه‌اند(۳)، درگذشته از صلب یک پدرند و امروزازامت یک پیغامبرند ودریک دین (انباز)اند و حرمت این سه سبب نزد مؤمنان مؤکدتر است که حرمت یک نسب .

۱۰۸ ـ اَلْمُؤْمِنُ يَسِيرُ الْمُؤُونَةِ(**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : مؤمن آسان(٤) مؤنت‌است .

یعنی [که] مؤمن [ب]آنچه باید قناعت کند و بر ما حضر فضل نجوید زیرا

---

(۱) ب . م : اَخُ   (۲) س : نیستند

(۳) س : نیند   (٤) س : خوار

(*) ر . ر . هم حدیث (۱۰۶) و(۱۰۷) را دارد .

(**) م : یکتفی بایسرواقل مایجده من ملبوس وماکول ولایتکلف الماکل الطیبة والملابس الفاخره

(**) ض . ش : ... و ان‌المؤمن الحقیقی . . . لایتکلف طلب ما یکون و بالاعلیه فی‌الاخرة و مشقة فی الدنیا الاتری الی امیرالمؤمنین علیه‌السلام یقول : « و ان امامکم قداکتفی من‌الدنیابطهریه ومن طعمه بقرصیه ولوشئت‌للبست العبقری من دیباجکم‌ولاکلت لباب‌البر بصدور دجاجکم وما لعلی وللدنیا وقد سمع الله یقول: «تلک الدار الآخرة نجعلها للذین‌لا یریدون علوافی‌الارض ولافسادا والعاقبة‌للمتقین ؛ وکان یصوم معظم‌نهاره ویفطر علی قدر من سویق ویقول حسبی من‌الطعام مایقیم ظهری ولا یمنعنی من عبادة ربی . »

(که از سر قوت ایمان خود میداند) که متصرف وی حق تعالی است[1] و باحق تعالی معارضت شرط نیست . پس از این سبب پیوسته آسان[2] مؤنت باشد .

۱۰۹ ـ اَلْمُؤْمِنُ (كَيِّسٌ) فَطِنٌ حَذِرٌ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : مؤمن دانا و زیرك و پرهیزگار بود .

یعنی زیرك درکارآخرت ؛ [ودانا که داند که آخرت ازدنیا بهترو پرهیزگاری به ازطلب] [3]آفات دنیا و کمترآفتی ازآفات دنیا آنستکه تا درطلب اویی در تعبی؛ و چون بدست آمد از فواتش بر بیمی و چون فائت شد برفائت شدن او [4] بغمی پس دانا از [آن] چیزی که جستنش تعب باشد[5] ؛ و یافتنش با بیم باشد[5] ؛ وگم کردنش غم باشد باپرهیز باشد[5] .

ونیز گفته‌اند كَيِّسٌ : خردمند باشد . وخردمندآن بود که خودرا بآتش دوزخ نسوزد .و حَذِرٌ ، پرهیزکار باشد و پرهیزکارآن باشد که زبان نگاه دارد از بیم جواب و بپرهیزد ازمهالک و از شمار روز قیامت و فَطِنٌ ، دریابنده باشدودریابنده آن بود که آنچه پیغامبر وخدای گفته است دریابد . [ك ٤٢ ر]

۱۱۰ ـ اَلْمُؤْمِنُ آلِفٌ مَأْلُوفٌ (**) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) : مؤمن مردم دوست باشد و او را دردل مردم جای باشد[6] .

(۱) س : که میداند که متصرف وی درقوت حقست

(۲) س : یسیر

(۳) ب . م : واز دنیا پرهیزکاردانا از

(٤) س : خواتش

(٥) س : است

(٦) س : ومردم وی را دوست دارند

(*) ض . ش : یامر بهذه الخصال الثلث. فان حلیة المؤمن ان یکون حاذقاً فی امور الدنیا، عالما بموجبات الفرائض ، حذراً عن آفات الدنیا والاخرة .

(**) ض . ش : هذا حث علی حسن الخلق فان المؤمن یحب الناس فی الله ویحبونه...

زیرا (که) سبب دشمنی خلق مرد(م) را ازدوبیرون نباشد[1] : اما ازیشان ترسد و مؤمن جز از خدای نباید که ازکسی ترسد و دوم [که] بایشان طمعی[2] دارد که چون بحاصل نیاید دشمنی اندر دل آید و مؤمن جز از خدایتعالی بکسی طمع ندارد . (پس) چون علت دشمنی نیست نماند الادوستی .

[اما] آنچه گفت اندر دل مردم دوست باشد این بنائی[3] هست که ایزد[4] تعالی نهاده است که گفت :

« اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً » .

هرکه بخدایتعالی ایمان دارد[5] و کردارنیک کند حق تعالی ایشان رادوستی دهد یعنی در دلها .

۱۱۱ ـ اَلْمُؤْمِنُ مَنْ اَمِنَهُ النّاسُ عَلی اَنْفُسِهِمْ وَ اَمْوالِهِمْ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : مؤمن آنستکه مردمان ازو[6] ایمن باشند بر مالهای خویش و برتنهای خویش .

یعنی در مال (با) ایشان خیانت نکند و تنهای ایشان را غیبت‌نکند .

۱۱۲ ـ اَلْمُؤْمِنُ غِرٌّ کَریمٌ وَ اَلْفاجِرُ خَبٌّ لَئیمٌ .

---

(۱) س : نبود
(۲) ب . م : باایشان طمع
(۳) ب . م : این را بیانی
(۴) ب . م : ایزد
(۵) س : آرد
(۶) س : مردم از وی

(*) م : وَدِمائِهِمْ .

(*) ض . ش : یعنی ان‌المؤمن مؤتمن یامنه‌الناس ... فهو مأمون الجانب و دعا علی علیه‌السلام غلامه فابطاء علیه‌فقام‌الیه وقال اماسمعت ندائی ؟ قال نعم الا انی‌امنتک فی‌الکسالة عن اجابتک فقال اعتقتک شکراًلله‌لامان عباده منی وهذه الخصله من کمال زینة الایمان .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : مؤمن نیازموده بود یعنی فریفته بود ؛ وفاجر بدکار (محتال) وبدخوی بود .

مؤمن درکار دنیا نه از نادانی فریفته بود[۱] . لکن دنیارا نزد وی‌آن‌مقدار نباشدکه از بهر وی از خویشتن زیرکی نماید[۲] ؛ و معنی دیگرگفته‌اندکه مؤمن از راستی خویش همه را راست داند وبهرکس غرّه شود تا فریفته گردد[۳] وبدکار از بدکاری خویش همه را چون خویشتن بیند[۴] (و) بکس واثق نشود . (و نیز غِرّ کریم، بدین نیکوزیستن میخواهد با مردمان و تغافل کند اگر مکروهی بوی آید از دوست و برابری نکند یاروهمنشین‌را بچیزی که دشواردارد آنرا .)

۱۱۳ ـ اَلْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ کَالْبُنْیانِ یَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضاً (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): مؤمن مرمؤمن را چون بنا[ها] باشدکه بعضی مربعضی را بسته دارد .

پیغمبر (صلی‌الله‌علیه) بنمودکه هم چنانکه بنای سنگ سنگ را و [بنای] خشت خشت را استوار دارد اگر یکی را بکنی بیم رخنه باشد[۵] مؤمنان را [۶] باید که بیکدیگر مستظهر باشد و یکدیگر را معاون [۷] باشند (و با یکدیگر مساعدت کنند) تاکار اسلام قوی بماند و جمع مؤمنان پراکنده نشود[۸] .

---

(۱) س : فریفته نه از آن بودکه نادان بود

(۲) س : زیدکه نماند — (۳) ب . م : شود

(٤) س : داند

(٥) س : بکنند بیم (فروآمدن) ریختن دوباشد

(٦) ب . م : مؤمن — (۷) س : ومساعد

(۸) س : نشوند

(*) ض . ش : اَلْمُؤْمِنُونَ کَالْبُنْیانِ یَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضاً .

۱۱۴ ـ اَلْمُؤْمِنُ مِنْ اَهْلِ الْاِیمانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ فِی الْجَسَدِ(۱).

گفت: (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): مؤمن از مؤمنان بجایگاه سراست ازتن(۲).

این کلمت نه صفت‌است اشارت‌است بامری که بایدمؤمنان(۳) [تیمار] یکدیگر (را) چنان دارند که تن تیمار سر دارد و سر تیمار تن دارد تا تن (او] وسر (او) بصلاح بماند (پس مؤمن تیمارمؤمنان دارد و مؤمنان تیمار مؤمن بدارند تا بصلاح بمانند.

۱۱۵ ـ اَلْمُؤْمِنُ یَوْمَ الْقِیامَةِ فِی ظِلِّ صَدَقَتِهِ(۴).

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): که‌مؤمن روزقیامت درسایهٔ‌صدقت خویش باشد. نه عین سایه را میخواهد. یعنی درآسایش ثواب آن چنانکه گویند بدنیا که من درسایهٔ فلان نشسته‌ام یعنی درحمایت وجاه او.

۱۱۶ـ اَلْمُؤْمِنُ یَأْکُلُ فِی مِعاً واحِدٍ وَالْکافِرُ یَأْکُلُ فِی سَبْعَةِ اَمْعاءٍ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): مؤمن بیک روده خورد و کافربهفت‌روده(۵). و این خبر را سببی هست، و آن آنستکه مردی بود نام وی ابونصر(۶)؛ از بنی‌غفار، مولای ابوذر غفاری بود؛ بجاهلیت [اندرگوسفندی](۷) بخوردی؛

(۱) س: من‌الجسد

(۲) س: مؤمن از مؤمن چنانست که سرازتن

(۳) س: که مؤمن ـ ب. م: که مؤمنان

(۴) فقط نسخه س. ندارد

(۵) م: خورد

(۶) ب. م: اوابوبصر

(۷) ب. م: گویندی

(*) ر. ر... (معنی) آنستکه مؤمن بدانچه یابد قناعت کند وکافر را اگر دنیا بکلی او را بود طلب دیگری نماید... وحضرت امیرالمؤمنین علی را علیه‌السلام به تبرك پالوده پیش بردند. گفت رنگت نیکوست؛ و نفست پاکیزه؛ و بویت خوش؛ ولیکن من کارهم نفس را خوکنم بچیزیکه ازین پیش خویش نبوده است.

پس چون[1] مسلمان شد؛ [وبرخویشتن مجاهده نهاد؛ وربکم خواری تکلف کرد تا] کم‌خواری او را طبع گشت[2] . آنگه قصهٔ خویش پیش پیغامبر (صلی‌الله علیه) بگفت [گ۵ ر] پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت مؤمن بیک روده خورد ؛ [و کافر بهفت روده و این خبر خاص است ؛ زیرا که کافران کم خوار(ه) بسیار باشند (نیز) ومؤمنان شکم‌خوارها[3] عمرخطاب [که] یک‌صاع خرما (بیک‌بار) بخوردی[4] ! ! .

۱۱۷ ـ اَلْمُؤْمِنُونَ هَيِّنُونَ لَيِّنُونَ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : مؤمنان آسان و نرم باشند .

یعنی بدست آوردن مؤمن آسان است ؛ و چون بدست آمد نرم است؛ [5] (و) آسانی و نرمی مؤمن نه از حقارت و زبونی بود[6] ؛ لکن خصومت اندر عالم از بهر سه چیزست [که آنرا چهارم][7] نیست : یا از بهر نفس[8] باشد و (نزد) مؤمن [9] خود ازنفس عدوتر[کس] نیست‌ازبهرعدو خصومت‌چرا کند؛ یا[10] ازبهردنیا[11] باشد و نزد مؤمن از دنیا غدّار(ترونامدارتر) و فانی (تر) و ناپاینده ترچیزی نیست

---

(۱) س : آنگه　　(۲) س : شد

(۳) م : شکمخوارەها　　(٤) س : بدفعتی (م : آیا عمر خطاب هم که مسلمان شد برخویشتن مجاهده نهاد؟ وبکم خواری تکلف کرد ؟! .) در این قسمت نیز با علی علیه‌السلام در پاورقی حدیث ۱۰۸ مقایسه شود !)

(٥) ب . م : نرم شد　　(٦) س : است

(۷) ب . م : چهارمش　　(۸) س : را

(۹) س : را　　(۱۰) س : وَاِمّا

(۱۱) س: را

ض . ش : . . . فاما مع الکفار فیکونون اشد من الحدید والحجر . قال تعالی «اذلة علی‌المؤمنین اعزة علی‌الکافرین اشداء علی‌الکفار رحماء‌بینهم .»

ازبهر [آن](۱) خصومت چرا کنند . یا(۲) ازبهردین باشد و نزد مؤمن گمراه آنستکه حقش گمراه کند و برراه (۳) آنستکه حقش راه نماید ویرا این خصومت با حق است و مؤمنان(٤) باحق خصومت نکنند(٥) [پس] نماند اینجا جز نرمی وآسانی(٦) .

۱۱۸ ـ اَلشِّتاءُ رَبيعُ الْمُؤْمِنِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : زمستان بهار مؤمن‌است (۷) .

زیرا که مؤمن بزمستان نمازشب [را](۸) ورد خویش (بـ) کند و بخواب(نیز) برسد و [یابه] روز روزه دارد و رنجش نرسد . پس زمستان‌را ببهاران مؤمنان‌قیاس کرده‌اند(۹) که مردم اندر بهاران خوش وقت تر باشد [همچنان مؤمن بزمستان درعبادت بنشاط تر باشد .]؛ونیزهمه عالم(۱۰) ازبهرزمستان تخم ببهاران کارند(۱۱) مؤمن از بهر آخرت تخم بزمستان کند که روزیش در خور (۱۲) روزه بود و شبش درخور نماز(۱۳) .

۱۱۹ ـ اَلدُّعاءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): [که] دعا سلاح مؤمن است .

---

(۱) ب . م : وی
(۲) س : واماخصومت .
(۳) س : براه
(٤) س : ومؤمن
(٥) س : نکنند
(٦) س : وسهلی چنانکه گفت
(۷) ب . م : مؤمنانست
(۸) ب . م :کندو
(۹) س : پس او را ببهارقیاس کرد، که مرد را اندر بهاروقت خوشتر باشد
(۱۰) س : عام
(۱۱) س: کنند
(۱۲) ب . م : درخورد
(۱۳) ب . م : درخورد نمازبود

(*) ض . ش : ... قوله (تعالی) : ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ (واقوم‌قیلاً)

(**) ض . ش : ... وکتب علی علیه‌السلام الی معاویة اتلعب بالدعاء وتزدریه وماید ریک مافعل الدعاء ؛ سهام‌اللیل لاتخطی ولکن لهااجل والاجل‌انقضاه .

زیرا که بسلاح مضرت عدو (راازخود) باز دارد ؛ و بدعا مضرت شیطان (را ازخود) باز دارد[١] . و نیز گفتند که بسلاح توان حرب دشمن کردن و بدعا توان حرب شیطان [گ ٥ ٢پ] کردن ، (و) دعا اظهار بندگی است (که) چون دست برداشتی و گفتی یارب اقرار دادی که (من) بنده‌ام ونمودن نیازاست که چون خواستی گفتی که نیاز مندم و تجدید توحید است که چون نه از خلق میخواهی[٢] اثبات خالق کردی واین تجدید توحید بود[٣]؛ و چون بدعاآفت ازتو گشت درست گشت[٤] که سلاح مؤمن است .

١٢٠ ـ اَلصَّلٰوةُ نُورُالْمُؤْمِنِ[*] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : نماز نور مؤمن است .

این را سه معنی است : نخست[٥] نور روی مؤمن است (که) هرکه نماز پیوسته[٦] کند(همیشه) رویش نورانی باشد[٧] ؛ ودوم یعنی که نور[٨] قیامت چنانکه خدایتعالی (خبرداد که) گفت : « اُنْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ » (چنانکه درتفسیراست) . وسوم (یعنی) نماز نور دل مؤمن است (که از) نماز پیوسته دل بنده[٩] نورانی شود[١٠] چنانکه از اسرار خلق بنور (سر) خویش خبر (می) دهد .

---

(١) س : داشته
(٢) س : مخلوق خواستی
(٣) س : است
(٤) س : شد
(٥) ب . م : که
(٦) ب . م : پیوسته نماز
(٧) ب . م : بود
(٨) ب . م : روز
(٩) س : مؤمن را
(١٠) س : کند

(*) ض.ش:... قال تعالی: یوم تری المؤمنین یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم... ومن سبح تسبیح الزهرا (علیهاسلام) وعدها باصابعه جاء یوم القیمة و یضیء من کل اصبع اصابعه نور مثل مشعلة .

۱۲۱ ـ اَلدُّنیا سِجنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْکافِرِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): دنیازندان مؤمنان[۱] است وبهشت کافران[۱] .

این را چند معنی هست نخست آنستکه مؤمن در دنیا چنان باشدکه زندانی در زندان فرج[۲] و راحت خویش در بیرون رفتن داند از زندان[۳] [مؤمن نیزراحت خویش در بیرون رفتن داند از دنیا .] ؛ وکافر در دنیا چنان باشدکه در بهشت نخواهدکه هرگز ازینجا[٤] بیرون شود .

و معنی دیگر گفته‌اند بقیاس آن نعمت‌که خدایتعالی مؤمن را خواهد دادن بقیامت[۵] اینکه بدنیا داد[٦] برابرآن زندانست وآنچه بآخرت کافررا خواهدداد[ن] ازعقوبات[۷] آن‌که بدنیاداد[٦] برابرآن بهشت‌است .

(سلمان روایت میکند از پیغامبر علیه‌السلام که گفت :

« اِنَّ اَطْوَلَ النّاسِ جوعاً یومَ الْقِیامَةِ اَطْوَلُهُمْ شبعاً فِی الدُّنیا؛ یاسَلْمانِ! الدُّنیا سِجنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْکافِرِ . »

یعنی مؤمن را در دنیا شادی اندك بود بدانکه حلال او را شمار بودوحرام او را عذاب بود پس درو برخوردار نبود ازو ؛ و تا دور باشد اندوهناك بود . والله اعلم واحکم) .

(*) ض . ش :... رای یهودی الحسن بن علی‌علیه‌السلام فی‌ابهی زی فقال الیس قال رسولکم الدنیا سجن المؤمن؟ فقال نعم. قال هذاحالی وکان فی‌اسوء حال وهذاحالک! فقال علیه‌السلام: غلطت یااخالیهود لورایت ماوعدنی‌الله من‌الثواب وماوعدك من‌العقاب لعلمت انک فی‌الجنة وانی فی‌السجن .

---

(۱) س : مؤمن ، کافر
(۲) س : که فرج خویش
(۳) ب . م : بیندازدنیا
(٤) س : آنجا
(۵) س : اورا بقیامت خواهد دادن
(٦) س : دارد
(۷) س : عقوبت

۱۲۲ ـ اَلْحِکْمَةُ ضٰالَّةُ الْمُؤْمِنِ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : حکمت گم کردهٔ مؤمن است(۱).

یعنی [که] گم کننده گم کرده را جویان است(۲)؛ وچون بیابد شادمانه شود. مؤمن پیوسته در طلب مسئله دینی باشد چون بیاموزد(۳) شادمانه شود.

۱۲۳ ـ نِیَّةُ الْمُؤْمِنِ اَبْلَغُ مِنْ عَمَلِهِ (**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : نیت مؤمن تمامتر بود از عملش.

در عموم و خصوص این خبر خلافست. بعضی گفتند (عام است؛ و) معنیش آنستکه نیت تمامتر [بود] ازعمل زیرا که عمل از ریا برمخاطره است ونیت نیست. زیرا که عمل نظرگاه(٤) خلق است و نیت نظرگاه(٤) حق(٥).

بعضی گفتند این خبر خاص است که [بر] در مدینه پلی خراب شده بود مؤمنی قصد کرد که آنرا آبادان کند جهودی پیش دستی کرد و آنرا آبادان کرد مؤمن دلتنگ شد. این خبر به پیغامبر (صلی الله علیه) رسید گفت: نیة المؤمن: [ابلغ من عمله.]

(*) ض . ش: وتمام الخبر بیانه وهو:.. حَیْثُ وَجَدَهٰا قَیَّدَهٰا . ای کتبها ... وفی روایة اخری : الکلمة الحکمة ضالة الحکیم حیثما وجدها فهو احق بها .

(*) م : وتمام الحدیث : فَاَیْنَمٰا وَجَدَهٰا فَهُوَ اَحَقُّ بِهٰا .

(**) ض . ش : ... وروی النواس بن سمعان الکلابی : نیة المؤمن خیر من عمله ... وروی سبب فی هذا الخبر وهو ان النبی علیه السلام مر بماء وعلیه جسر قد خرب؛ فقال من عمره فله من الاجر کذا. فقال صحابی انا اعمره . فتبادر الیه یهودی فعمره . فقیل ذلک النبی. فقال: نیة المؤمن ای هذا المؤمن خیر من عمل ذلک الیهودی .

---

(۱) س : هر مؤمنی است

(۲) س : طلب کند

(۳) س : بیابد

(٤) س : نظاره گاه

(٥) ب . م : حق است

(غیر) آن مرد را گفت أَبْلَغُ :تمامتربود مِنْ عَمَلِه:ازکرداراو. یعنی ازکردارجهود .
زیرا که نیت مؤمن را خدایتعالی بپذیرفت وعمل جهودرا نپذیرفت .

(و نیز گفته‌اند : مؤمن نیت کند بکارهای خیر و باشد که از آن عاجز شود که نتواند کردن آنرا پس نیت‌او تمامتربوداز‌عمل او. و اما آنکه گفت «نیةالمؤمن خیر من عمله» آنستکه مؤمن جاوید بماند در بهشت بنیت خویش و آن کار ناکرده بود . و اگر بعمل وی جزا یافتی مستوجب جاوید نبودی در بهشت هر آینه بنیت خویش ماند از برای آنکه نیت کرده بود که تا زنده باشد و اگر جاوید بود جاوید طاعت کند. پس ازآنستکه نیت او بهتر از عمل او بود زیراکه اگر عمل منقطع شود نیت منقطع نشود) .

١٢٤ ـ هَدِيَّةُ اللهِ اِلَى الْمُؤْمِنِ اَلسّائِلُ عَلى بابِهِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): هدیه خدای عزوجل[1] مؤمن را خواهنده‌است بر دروی .

بدانکه‌درویش بردرخانه [گ۲۰پ] آید[2] دعا آرد ؛ (و) چون صدقه دهی ثواب یابی وآن ثواب‌را سبب‌اوست‌پس وی هدیه خدا(ی‌بودتعالی؛)[3]ورد کردن وی باز زدن هدیه خدایتعالی بود[4] .

(*) ب . م : هدیةالله للمؤمن ...

(*) ض . ش : ورای‌علی علیه‌السلام سائلاً یسأل‌فقال‌لاصحابه هل تدرون‌مایقول؟ قال‌لا . قال‌یقول هل من‌احدیحملنی شیئاًاحمله عنه الی‌القیمة وارده الیه فی‌موقف‌الحساب واکفیه مؤونة حمله و ان‌الله یقول : یاابن‌آدم ؛ انت عبدی والمال مالی وقداعطیتک جملة منه فاشتر نفسک منی ببعضها .

---

(۱) س : تعالی بر

(۲) ب . م : آرد

(۳) س : است

(٤) س : ردکردن هدیه خداست

حسن بن علی رضی الله عنه گوید که پدر من علی هرگز سائل را تهی باز نگردانیدی[۱] . و کس را نفرمودی از عیالان که [اورا] چیزی دهند بلکه همه بدست خویش (بسایل) دادی (وعذرخواستی.) [و روزی چیزی حاضر نبود که بسایل دادی شلواربند خویش بسایل داد و عذرخواست بسیار .]

۱۲۵ ـ تُحفَةُ الْمُؤمِنِ اَلْمَوتُ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : تحفهٔ مؤمن مرگ است .

درین کلمه سخن را مجال است و بنای این کتاب بر اختصار است . لاجرم سخن تمام نمیتوان گفتن .

بدانکه مؤمن از آنجا که حقیقت ایمان اوست بخداوند خویش مشتاق‌ترست از مادر مشفق بفرزند نجیب ؛ و تا در دنیاست خویشتن را دور می‌دارد[۲] ؛ وقت رسیدن وی بدوست قیامت است ؛ و مرگ اول منزل است‌ازسفر قیامت پس‌مؤمن را

(*) م . ابوالفتوح (ره) در تفسیر گازر (چاپ محدث ج ۸ ص۲۲۸) ذیل آیه : «ان‌الذین قالوا ربنا اله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون . » چنین گوید : آنانکه گفتند : خدای ما الله است پس‌استقامت کردند بوفا بر ترك جفا ؛ فرشتگان فرود آیند برایشان برضا که مترسید از عنا ، و اندوه مدارید برفنا، وبشارت‌بادشمارا ببقادرسرای جزا ، مترسید که خوف نیست براهل‌استقامت، و اندوه مدارید که حاصل است شما را انواع کرامت ، و بشارت باد شمارا بانواع نعمت درسرای سلامت ... وگویند : مادوستان شمائیم دردنیا و درآخرت ؛ تاکه دردنیابودید حافظان شما بودیم اکنون‌که بآخرت رسیدید مبشران شمائیم ، شماراست دربهشت آنچه دل شما آرزو خواهد و شماراست آنچه خواهید ... (چه تحفه‌ای مؤمن را بهترازاین؟م.)

(*) ض. ش:... لانه یصیر کفارة لذنوبه و ینجوا من الشداید والتکلیفات‌ووساوس الشیطان و صحبةالاشرار والبلیات ویصل الی الرضوان و الغفران کماقال علی علیه السلام عندالوفاة : فزت و رب‌الکعبه و کان یقول‌لاابالی اوقع‌الموت علی ام وقعت علی‌الموت...

(۱) س : نهی نکردی (۲) س : می‌داند

در دنیا [تحفه‌ای] گرامی‌تر از مرگ چه[1] باشد .

(و نیز گفته اند مؤمن در دنیا زندانی است چون مرد از زندان رست؛ ها تحفه) .

۱۲۶ ـ شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِیامُهُ بِاللَّیْلِ وَ عِزُّهُ اِسْتِغْناؤُهُ عَنِ النّاسِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : شرف مؤمن نماز کردن اوست[2] بشب؛ و عزّ او[3] بی‌نیازیست از خلق .

بدانکه مؤمن (که) بشب نماز کند ایزد تعالی محبت (خویش او را) [4] ارزانی دارد که حلاوت خدمت بقدر محبت دل باشد و هیچ عبادتی نیست بحلاوت‌تر از نماز شب و از آن دوستی حق (تعالی) افزاید .

پیغمبر (صلی الله علیه)[5] از حق (تعالی) [گ ۲۷ر] حکایت میکند که گفت:

« اِذا اَکْثَرَ الْعَبْدُ[6] الصَّلٰوةَ بِاللَّیْلِ اَحْبَبْتُهُ وَ مَنْ اَحْبَبْتُهُ فَضَّلْتُهُ عَلیٰ اَهْلِ زَمانِهِ . » :

هر که بشب نماز[7] بسیار کند من او را دوست دارم وهر که من اورا دوست دارم او را زیادتی دهم برمردم روزگار وی ؛ وها[8] شرفی بزرگ .

واما عزّ وی[9] در بی‌نیازی است از خلق ؛ [و] این لفظ (را) بشرح حاجت

---

(۱) س : که
(۲) س : است
(۳) س : وی
(٤) س : خودرا
(٥) س : وپیغمبر
(٦) س : عبدی
(٧) س : نمازشب
(۸) س: براهل روزگاروی زیادتی دهم؛واینت
(۹) ب . م : عزیزی

(*) ض . ش : ... وقال الصادق علیه السلام : من عمراول اللیل خرب اخره یعنی من عمره بالسهر للسمر خرب آخره بالنوم ... وقال علی علیه السلام : من استغنیت عنه فانت شریکه ومن طمعت فیه فانت اسیره .

نیست که علی بن ابی‌طالب [می] گوید (رضی‌الله‌عنه): از هر که خواهی بی‌نیاز باش و تو انباز اویی و با هر که خواهی نیکی کن که[۱] تو امیر اویی و با هر که خواهی طمع دار که[۲] تو اسیر اویی .

۱۲۷ ـ اَلْعِلْمُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ ؛ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ ؛ وَالْعَقْلُ دَلِيلُهُ ؛ وَالْعَمَلُ قَائِدُهُ ؛ وَالرِّفْقُ وَالِدُهُ ؛ وَالْبِرُّ أَخُوهُ ؛ وَالصَّبْرُ أَمِيرُ جُنُودِهِ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : علم دوست مؤمن است .

زیرا که دوست هر چه کند بفرمان دوست کند و مؤمن هر چه کند بفرمان علم کند .

وگفت : بردباری وزیراوست که پادشاه (را رنجی باشد بوزیر استعانت کند تا وزیر آن شغل را کفایت کند . مؤمن رانیز هر رنجی که)[۳] باشد ببردباری استقامت کند تا بردباری شر (آن‌رنج) از وی کفایت[۴] کند .

وگفت: عقل راه‌نمای‌اوست . زیرا که هرچه پیش آید برراًی وهوای‌خویش عرضه نکند برعقل عرضه کند تا عقل او را برشد راه نماید .

وگفت : کردار قائد اوست . که قائد پادشاه را لشکر اندوزد تا بوقت[۵] حاجت استظهار بوی کند . کردار نیک مؤمن لشکر اوست تابگاه حاجت‌اورا سودمند باشد .

وگفت : [والرفق والده] خوارگرفتن[۶] پدر اوست .

همچنانکه [فرزند] بتیمارداشتن پدرفارغ [دل] زید مؤمن بخوار گرفتن کارها فارغ

---

(۱) س : و — (۲) ب . م : و

(۳) س : هرچه‌باشدببردباری — (٤) س : دور

(٥) س : بگاه — (٦) س : وخوارگرفتنش

دل زید . و گفت : نیکوئی (کردن) برادر اوست[١] .

همچنانکه برادر پشت وپناه برادربودنیکوئی مؤمن را پناه و پشت است[٢] .

و گفت : شکیبائی امیر لشکر اوست .

یعنی [که] امیر[ی] لشکرها[ی] پادشاه را چیرگی دهد شکیبائی مؤمن را چیرگی دهد .

١٢٨ ـ [ک٢٧پ] اَلْغَيْرَةُ مِنَ الْاِيمانِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : غیرت از ایمان است .

زیراکه مؤمن حلال شرع را حلال دارد[٣] ؛ و حرام شرع را حرام دارد[٣] و درستی وی اعتقاد دارد . آنگاه چون بیند که در آن سستی نماید غیرت برد این در باب بیگانگان (است) . و اما چون بخویش[٤] رسد غیرت تمام‌تر بود؛ وهر که با[٥] ایمان سست تر در غیرت سست تر . چنانکه عزیز مصر بدر خانه رسید یوسف و زلیخا را بهم برآمده دید! چنانکه در قصه آمده است . آنکه گفت : «يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذا» ای یوسف تو ازین [سخن] برگرد . یعنی باکس مگوی . وانکه زن[٦] را گفت : « وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ . » و تو ای‌زلیخا ازگناه خویش عذرخواه .

پیغمبر (صلی الله علیه) هرگاه که بدین آیت رسیدی تبسم کردی و گفتی : « هکذی غیرة من‌لادین له » غیرت آنکس که او را دین نبود[٧] چنین باشد .

---

(١) س : وی است

(٢) س : نیکی مؤمن‌پناه وی بود

(٣) س : داند

(٤) ب . م : فاما چون بحق خویش

(٥) س : در

(٦) س : زلیخا

(٧) س : که دین ندارد

۱۲۹ ـ اَلْحَیاءُ مِنَ الْایمانِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : شرم از ایمان است .

و جای دیگر گفت : « الایمان بضعة و تسعون[۱] شعبة اعلا ها شهادة ان لااله‌الاالله و ادناها اماطة الاذی عن‌الطریق و الحیاء شعبة من‌الایمان .»

گفت ایمان هفتاد واند[۲] شاخ است شاخ زیرین[۳] گواهی دادن است که جز خدای (خدایی) نیست و شاخ فروترین (او) از راه خاشاك بر گرفتن است وشرم شاخی است از ایمان .

۱۳۰ ـ اَلْبَذاذَةُ مِنَ الْأَیمانِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : جامهٔ فرومایه پوشیدن ازایمان است.

بدانکه چون ایمان بنده بکمال رسد و علم‌الیقین عین‌الیقین (وی) گردد[٤] . مؤمن را بدان سر شغلی[٥] افتد هر کدام شاغل تر و علائق دنیا از دل وی بریده شود و تکلف از طبع وی برخیزد بچیزی که پوست تنش را بپوشد قانع شود و از فضول اعراض کند . زیرا که او را چندان آرایش دل بحاصل آمده[٦] باشد که از آرایش[٧] جامه باکش نبود . پس بدینمعنی[٨] گفت : « اَلْبَذاذَةُ مِنَ الایمانِ».

(*) ر . ر : شرم از ایمانست ؛ چنانکه علقمه ... پرسید مصطفی را صلی‌الله علیه وآله وسلم که کسی چون خالی‌بود شاید که عورت برهنه کند ؟ گفت خدایتعالی ازهر کس حق‌تراست بشرم داشتن از وی و حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام گوید که : «لعن‌الله الناظروالمنظور الیه . » لعنت خدای برآنکس بادکه برعورت کسی نگرد و بر آنکس که بعورت وی نگرند ...

(۱) س : سبعون
(۲) س : چند
(۳) ب . م : بالاترین‌او
(٤) س : شود
(٥) س : بآن سرای اشتغالی
(٦) س : شده
(۷) س : آلایش
(۸) ب . م : ازاین

(حکایت : گویند که [گ۸ ۲ ر] مردی در مزکت آمد و پیغمبر صلی‌الله‌علیه خطبه میکرد . پس پیغامبر بفرمود آن مرد را که نماز کند . آنگاه گفت این مرد در مزکت آمد و در هیئت او بندهٔ است . یعنی که جامهٔ کهنه و چرکین دارد که مردم را ازو پاکی نیاید و او را در چشم مردم سنگی نبود من فرمودم او را که نماز کند دورکعت . و مرا چنان میباید که مردی او را دریابد و صدقهٔ بوی دهد که کسی که جامهٔ کهنه و چرکین دارد در چشم مردم کم حرمت آید یکی برخاست و کهنهٔ او را بانوکرد) .

۱۳۱ ـ اَلصَّبْرُ نِصْفُ الاِیمانِ(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : شکیبائی نیمهٔ [از] ایمانست .

بدانکه ایمان سر همهٔ هنرهاست ؛ و او را نتیجه‌هاست ؛ و معظم همه صبر است . زیراکه اگر محنت است بصبر نیکوست تا جزع نکند ؛ و اگر نعمت است بصبر نیکوست تا بطر نگیرد ؛ و اگر طاعت است بصبر نیکوست ؛ و اگر جنگ است بصبر نیکوست تا بهزیمت نشود(۱) . و هر کاری که مرد کند چون صبر باوی بود آن عمل از آفت ایمن بود(۲) .

۱۳۲ ـ [وَ] اَلْیَقِینُ الْاِیمانُ کُلُّهُ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): یقین همه ایمان است .

یعنی که ایمان همه یقین است آنجا که یقین نیست ایمان نیست و آنجا که ایمان نیست یقین نیست و معنی یقین اعتمادست(۳) بر آنچه اندر دل است این را یقین خوانند .

(*) س (حاشیه) : گفت پیغمبر خداش ایمان نداد هرکراصبری نباشد درنهاد

---

(۱) س : تاهزیمت نباشد

(۲) س : باوی باشد ازعلت وآفت ایمن است

(۳) س : اعتماد دل است

و شکک را معنی آن گفتند که آمدوشد(۱) خاطر میان دوچیز که در دل باشد. پس چون ایمان در دل آمد و دل را بر وی(۲) اعتماد افتاد آن اعتماد یقین است. [و] آن ایمان ایمان گشت و اگر بآن ایمان اعتقاد(۳) نیست آن ایمان را یقین نیست و آنجا که یقین نبود شکک باشد [آنکه](٤) ایمان نبود.

۱۳۳ ـ اَلاِیمانُ نِصفانِ نِصفٌ شُکرٌ و نِصفٌ صَبرٌ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): ایمان دونیمه است: یکک نیمه شکیبائی است و دیگر نیمه شکر.

(یعنی که) ایمان جمله برشدّت [ک ۲۸ پ] صبر کردن است ودر نعمت شکر کردن.

و بیان این (سخن) آنستکه ایمان (٥) تفسیر تصدیق است؛ و تصدیق آنستکه گوینده را بآنچه(٦) گوید راستگو[ی] داری. پس چون ایزد را تعالی بآنچه گوید(۷) راستگو[ی] داشتی و وی میگویدرنج و راحت من دهم چون بدین(۸) ایمان افتاد درنعمت شکر کنی(۹) که نعمت ازهرجا[ی] که باشد منعم آن بحقیقت خداست عزوجل؛ شکر او را کنی(۹)؛ و اگر رنجی پیش آید ازوی دانی(۱۰) حول و قوت خویش (را) واستعانت ازخلق یکسونهی وصبر کنی(۱۱) تاهم وی کشف کند.

پس ازین معنی گفت [که] ایمان دونیمه است نیمی شکر ونیمی صبر.

---

(۱) س: کند
(۲) ب. م: بوی
(۳) ب. م: باآن اعتماد
(٤) ب. م: بودآنجا
(٥) س: را
(٦) ب. م: باآنچه راست
(۷) س: گفت
(۸) س: بدینت (بدین ترا)
(۹) ب. م: کند
(۱۰) ب. م: داند
(۱۱) ب. م: نهد وصبر کند

۱۳۴ ـ اَلایمانُ یمانٍ و الحِکْمَةُ یمانِیَةٌ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): ایمان یمنی است و حکمت یمانی[۱] است.

[و] این ازآن گفت که زمین مکه را ازیمن گیرند زیرا که زمین تهامه‌ازیمن است و زمین مکه از تهامه شمرند .

و گویند که پیغامبر صلی‌الله‌علیه (ازین سخن) بتبوك گفت و مکه ومدینه‌اورا برجانب یمن بود که هر که ازتبوك بمکه اشارت کند ناحیت یمن پیش اشارت وی اندر بود زیرا که تبوك از ناحیت شام‌است . وگویند ازآن گفت که اصل مردم‌مکه از بنی جُرهُم‌اند که ایشان از یمن بیامدند ؛ و زمین مکه را از عمالقه بستدند ؛ وایشان‌آنجا آرام گرفتند ازین معنی گفتند:[۲] الایمان‌یمان. زیرا[که] مکیان‌باصل یمنی بودند[۳]؛ و اینجا حکمت اسلام را میگوید .

۱۳۵ ـ اَلایمانُ قَیْدُ الفَتْكِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): ایمان پای شبیخون ببست[۴] .

وفتک کشتن غافل [۵] را گویند . یعنی ایمان خون مؤمن را (واسیری)[۶] اولادش را و غارت مالش را مصون دارد ؛ ودرجاهلیت فتک‌بسیاربودی‌چون‌اسلام بیامد فتک‌حرام شد[۷] چنانکه‌خون‌خدای[۸] خونی[۹]را بیافتی[۱۰] نکشتی‌تاپدید[۱۱]

---

(۱) ب . م : یمنی
(۲) ب . م : گفتند
(۳) س : بوده باشند
(۴) س : بست
(۵) س : ناغافل
(۶) س : وسر او وآن
(۷) س : گشت
(۸) س : خون خدای : ولی دم
(۹) س : خونی : قاتل
(۱۰) ب . م : چون خداوند خونی‌رادریافتی
(۱۱) س : پیدا

(*) ض . ش : ... وقال علیه‌السلام : لافتک فی‌الاسلام ...

نکردی آنگاه نخستین(۱) کسی که در اسلام فتک شکافت ابولولویه بود (غلام مغیرة بن شعبه) که عمر خطاب را در غفلت بکشت (۲) و عمروبن جرموز که زبیربن العوام را بکشت [گ۹ ۲ر] و عبدالرحمن بن ملجم (لعنه‌الله که) علی را رضی‌الله‌عنه بکشت . و فتک پرا کنده شد .

و فتک بفتح فا گویند وبضم فا گویند وبکسر فا گویند هرسه لغت است و گویند فتک آن بوده که یکی را ایمن کنند پس ناگه بکشند) .

١٣٦ ـ عَلَمُ الأيمانِ الصَّلٰوةُ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : علم ایمان نمازست .

و علم را دو معنی است : یکی علامت که دیدها را دلیل کند بر خیر (۳) . پس میگوید که نشان ایمان مرد(٤) نمازست برقدر(٥) قوت ایمان حرص اوست بر نماز.

ومعنی دوم علم کوه را گویند : وچنانکه آبادانی دشت از کوه بود(٦) آبادانی ایمان ازنماز بود(۷) وهمچنانک کوه پناه اهل دشت است نماز پناه اهل ایمان است آن معنی نخست درست تر که نماز نشان ایمانست زیرا که حج در [همه] عمر کرتی(۸) باشد (نشان نیست) و روزه [وصدقه] و زکات همه اعمال پنهانست(۹) و بدان پیدایی نیست که نماز ؛ (زیرا) که با او بانگ نماز(۱۰) وقامت وامام ومسجد وجماعت [بود] .

پس چون نماز پیداتر آمد نشان ایمان گشت .

---

(۱) س : آنگه نخست
(۲) ب . م : بکشت از غفلت
(۳) س : چیز
(٤) س : مردم
(٥) س : بقدر
(٦) س : باشد
(۷) س : است
(۸) س : یکی
(۹) ب . م : برنهانست
(۱۰) ب . م : نماز را بانگ نمازست

(*) ض . ش : ... وقال علیه‌السلام : افضل الفرائض الصلوة بعد المعرفة وروی علم الایمان الصلوة ؛ فمن فرغ لها قلبه و حاد علیها بحدودها فهو مؤمن .

۱۳۷ ـ اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِه وَ يَدِه.

گفت پيغامبر (صلی‌الله عليه) : مسلمان آنستکه مسلمانان ازدست وزبان وی بسلامت باشند .

(پيغامبرصلی‌الله‌عليه)[1] شرط مسلمانی درگواهی دست[2] وزبان‌نهاد ؛ [و] هر که زبان خود[3] ازاعراض مسلمانان بسته دارد[4] ودست ازاموال ايشان کوتاه کرد[4] مستحق (نام) مسلمانی[5] بتمامی (و) حقيقت گشت ؛ وهر کرا این‌دونيست بنام مسلمان است و از حقيقت دور است .

۱۳۸ ـ اَلْمُسْلِمُ اَخُو[6] الْمُسْلِمِ لا يَظْلِمُهُ وَلا يُسْلِمُهُ .

گفت (پيغامبرصلی‌الله عليه) : مسلمان برادرمسلمان است[7] نه‌بروی‌ستم[8] کند و نه گذارد که بر وی‌ستم[8] کنند ؛ (و نه گزاردش که بيداد کنند .)

بنمود پيغامبر (صلی‌الله عليه) که مسلمان خود نپسندد که بيداد کند شفقت خود را و نپسندد که برادر [گ۹۲پ] وی بيداد کند[9] (شفقت برادری اونگذارد که کسی بر وی بيداد کند) عنايت برادر را .

۱۳۹ ـ اَلْمُسْلِمُونَ يَدٌ واحِدَةٌ عَلی مَنْ سِواهُمْ (*) .

گفت (پيغامبر صلی‌الله‌عليه) : مسلمانان يک دست‌اند بردیگران .

---

(۱) س : بسلامت اند ؛ که پيغامبر گفت که (۲) س : در کوتاه دستی
(۳) س : را (٤) س : داشت
(٥) س : اسلام (٦) ب . م : اخ
(۷) س : باشد (۸) س : بيداد
(۹) س : عنايت برادررا

(*) ب . م : يَدٌ واحِدٌ .

جان گرگان وسگان ازهم جداست
متحد جانهای شیران خداست (مثنوی)

یعنی باید که با یکدیگر [۱] مستظهر باشند بر کافران و بر کسی که مخالف دین باشد[۲] ؛ و اگر(چه) ایشان را بایکدیگر دشمنی دنیا (وی) باشد [که] چون کار به دین رسد موافق یکدیگر باشند و نصرت دین کنند تابااین نصرت دین (و) برکت وی‌آن دشمنی دنیا که دارند بصلاح باشد[۳] چنانکه گفت: (خدای‌تعالی)

« اِذْ کُنْتُمْ اَعْداءً فَاَلَّفَ بَینَ قُلوبِکُمْ فَاَصْبَحتُم بِنِعْمَتِهِ اِخْواناً .»

۱۴۰ ـ اَلْمَوتُ کَفّارَةٌ لِکُلِّ مُسْلِمٍ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): مرگ کفارت است هرمسلمانی را .

یعنی رنجی[٤] که برمسلمانی[٥] رسد بقدررنج گناهش معفو شود چنانکه بخبر آمد [هاست] که تب یک شب[٦] کفارهٔ گناه یکساله باشد[۷] پس رنجی[۸] نیست بتراز رنج [مرگ‌و] سکرات .

پس آن رنج که بوقت مرگ برمسلمان رسد کفارت (گناهان) وی باشد .

۱۴۱ ـ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : طلب کردن علم فریضه است برهرمسلمانی .

---

(۱) س : بیکدیگر
(۲) س : مخالفت دین کنند
(۳) س : آید
(٤) ب . م : برنجی
(٥) س : بمسلمانی
(٦) س : یکشبه
(۷) س : است
(۸) ب . م : رنج

(*) ض . ش : ان کل مایصیب المحتضر المسلم ... یکون کفارة لذنوبه و ذلک من کرامةالله ایاه ... وسئل‌النبی علیه‌السلام عن‌العبد اذاحصل فی سکرةالموت تدوردمعه فی عینه اتلک الدمعة من فراق الدنیا او من خوف الاخرة ؟ قال لا هذا ولاذاك ؛ وانما للحسرة والندامة یتحسره علی‌فوت عمره فی‌غیرطاعة الله ویندم علی تفریط منه فی‌طاعةالله.

(**) م : وَ مُسْلِمَةٍ

بدانکه علم بر دو قسمت است: قسمتی آنستکه آموختن آن[۱] فرض علی الکفایة است . و آن آنستکه بشهری دریک کس[۲] داند از دیگران (آموختن آن) بیوفتد چون علم مبایعات و مناکحات و جنایات[۳] و قصاص و عتق و آنچه بدین ماند . وعلمی است که[٤] آموختن وی فرض است بر هر کسی جداگانه و آن علم عبادات است که هر مسلمانی که هست باید که بداند و بیاموزد . پس رسول (صلی الله علیه) عذر نیاموختن برداشت و مقید کرد برهمه مسلمانان .

۱٤۲ـ [ک . ۳ ر] كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَ عِرْضُهُ وَمَالُهُ[٥] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : همگی مسلمان برمسلمان حرام است : هم خونش و هم تنش وهم مالش .

چنانکه خون مسلمان ریختن[٦] حرام است الا بحق زدن او و دشنام دادن او[۷] (و غیبت کردن او هم) حرامست و ستدن مالش[۸] الا بدل خوشی او بیحقی واجب حرامست .

۱٤۳ ـ حُرْمَةِ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ[*] .

حرمت مال مسلمان چون حرمت خون مسلمانست .

یعنی چنانکه خون او حرامست؛ و او را برخون خویش کارزار است مال وی نیزحرام است ؛ و او را برمال خویش کارزاراست .

---

(۱) س : وی
(۲) س : یکی
(۳) س : جراحات
(٤) م : آنستکه
(٥) س : عرضه ودمه وماله
(٦) س : خون ریختنش
(۷) س : زدنش ودشنام دادنش
(۸) ب . م : ومال اوستدن جز

(*) ب . م : درحدیث ۱۲٥ آورده وهم درینجا که باید باشد.

۱٤٤ ـ اَلْمُهاجِرُ مَنْ هَجَرَما نَهاهُ اللهُ عَنْهُ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): هجرت کرده[۱] آن باشد که [از] آنچه خدایتعالی نهی کرده است[۲] (از آن) هجرت کند .

و هجرت آن باشد که بشهر (ی از آن) کافران مرد(ی) مسلمان شود و[۳] آنجا اسلام نتواند ورزیدن از آن شهر ببلاد اسلام آید و نیت وی نبود الا مسلمانی ورزیدن[٤] آنرا هجرت خوانند .

پس پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت [که] از معصیت جدا شوی چنان باشد که از شهر خویش هجرت کنی .

۱٤٥ ـ اَلْمُجاهِدُ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ فِی طاعَةِ اللهِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : مجاهد آنستکه با تن خویش مجاهدت کند (اندر فرمان برداری خدایتعالی .)

بدانکه مجاهدت کردن باتن خویش و او را از هوای وی بازداشتن وبطاعت خدای آوردن[٥] و او را زیر[٦] فرمان شرع آوردن دشوار[۷] ترست که در مصاف کافر شمشیر زدن .

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) چون غزای[۸] بکردی و[۹] بخانه آمدی گفتی بازآمدیم

---

(۱) ب . م : کردن

(۲) ب . م : باشد

(۳) س : که

(٤) ب . م : نباشد الا ورزیدن مسلمانی

(٥) س : تعالی کشیدن

(٦) س : بزیر

(۷) س : دشخوار

(۸) ب . م : آنگاه که غزا

(۹) س : آنگه که

(*) م : فحبسها علی العبادات و کفها عن الخطیئات ؛ و هذا هو الجهاد الاکبر . واما مقاتلة الکفار فهی الجهاد الاصغر ای بالنسبة الی جهاد النفس کذا جاء فی الحدیث .

از غزای کوچک بغزای بزرگ یعنی مجاهدت نفس[۱] .

۱۴۶ ـ اَلْکَیِّسُ مَنْ دانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِما بَعْدَ الْمَوْتِ ؛ وَ الْعاجِزُ مَنِ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَواها وَ تَمَنّی عَلَی اللّٰهِ [بِالْمَغْفِرَةِ].

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : زیرك[۲] آنستکه تن خود را پیوسته شمار کند و از برای پس مرگ[۳] کار کند .

زیرا که چون باتن [خویش] (پیوسته) بشمار باشد ازگناه (خویش) غافل نباشد ؛ و بتلافی مشغول باشد . و چون کاری کند زیرکی وی او را نگذارد که کار از بهر[٤] پیش مرگ کند که آن کار بمرگ زوال گیرد باید که آن کار که کند (برای بعد مرگ)[٥] کند یعنی از بهرآخرت کند[٦] . و (گفت) عاجز آن بود[۷] که افسار نفس (را) فروهلد[۸] تا بکام وهوای خویش باشد ؛ وآنکه‌از خدایتعالی‌تمنی (کند که بر وی) رحمت کند ؛ و این نشان ابلهی باشد[۹] نه نشان زیرکی .

(زیرك آنستکه)[۱۰] داند که بنده است بندگی کند و داند که بآنچه کند مکافات‌یابدبنیکی شتابد[۱۱] وازبدی خویشتن بازکشیده دارد[۱۲] تا اگرامید رحمت دارد رسدش .

---

(۱) حاشیه س : (قال‌النبی‌علیه‌السلام : رجعنا من جهادالاصغر الی‌جهاد الاکبر)
(۲) ب . م : زیرکی
(۳) س : و از بعدالموت
(٤) ب . م : برای
(٥) س : ازبهر بعدالموت
(٦) ب . م : را
(۷) س : عاجزآنکس باشد
(۸) س : فرو گذارد
(۹) س : است
(۱۰) ب . م : زیرا که
(۱۱) س : برنیکی شتاب کند
(۱۲) س : بازکشد

۱۴۷ ـ اَلْمَرْءُ کَثیرٌ(۱) بِاَخیهِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): مرد ببرادر خویش بسیار است(۲) .

یعنی [که] مرد پیوسته باید که ببرادری(۲) مستظهر باشد تا چنان باشد که پیوسته باجماعتی(۳) باشد؛ واگرچه مردی پرهنر بود [باید که] ازبرادران مستغنی نباشد(۴) . زیرا که تنها پیوسته باضعف قرینست . و آنچه باجماعت بود باقوت‌انباز بود . نبینی[که] بیک تا[ی] موی پشهٔ شاید(۵) بستن چوب‌بسیار(۶) موی بهم آری بوی پیلی بتوان(۷) بستن .

۱۴۸ ـ اَلْمَرْءُ عَلی دینِ خَلیلِهِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : مرد بردین دوست خویش باشد .

بدانکه دین در لغت برچند(۸) وجه است :

جزا را دین گویند؛ و حساب را دین گوید؛ و طاعت را دین گویند؛ [وشغل کسی راگزاردن دین گویند ؛ و خدای را تعالی دیان ازین معنی گویند و عادت را دین خوانند] (و حال را دین گویند . اکنون اینجا که گفت : « المرء علی دین خلیله .» حساب وجزااحتمال نمی کند لکن حال وطاعات(۹) وعادت [وکارگزاردن همه] احتمال می کند . (وگفته‌اند دوستی بکن یعنی باکسی که پسندیده باشی دین او را و امانتی اوراکه چون‌باکسی دوستی کنی‌آن دوست ترا باعادت وسیرت خودکشد اگر نیک باشد و اگر بد .)

---

(۱) س : کَبیرٌ

(۲) س : مردببرادر بزرگست

(۳) م : جماعت

(۴) ب . م : باشد

(۵) س : نشاید

(۶) س : چون بسیاری طاقات

(۷) س : فیلی توان

(۸) س : بچند

(۹) س : عادت

۱۴۹ ـ اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): مرد با آنکس است که دوستش دارد .

یعنی [که] روز قیامت مرد با دوست خویش برخیزد . (اگر) اینجا دوستی از قبل خدای عزوجل[۱] گرفته باشد آنجاباوی خیزد . (و) اگر اینجادوست‌بهوای نفس خویش گرفته باشد آنجا باوی بود[۲] .

و این خبر را اصلی هست و آن آنستکه‌ابوموسی اسدی[۳] روایت [می] کنند که گفتند[٤] یارسول‌الله . کسی[٥] هست که قومی را دوست داردونه ازیشان‌بود؟[٦] گفت مرد با آنکس باشد که دوست[۷] دارد (یعنی چون دوست داردشان و هم آن کند که ایشان کنند اما چون دوست دارد وبخلاف ایشان باشد درگفتاروکردار باایشان نخیزد چنانکه حسن گفت توبنیکان و گزیدگان نرسی تاآنگاه که برپی‌ایشان نروی و طریقت ایشان نسپری و سیرت‌ایشان نروی و بامداد و شبانگاه برراه ایشان نباشی و نیازمند آن نباشی که چون ایشان گردی .)

انس‌بن مالک گوید که مردی پیغامبر را (صلی‌الله‌علیه) گفت [که] قیامت کی‌باشد؟ گفت [تو] ازبهرقیامت چه اندوختهٔ گفت خدایرا و رسول اورا[۸]. پیغمبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت : « اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ » .

(*) م . (و) ض . ش : ـ ... وجاء فی الخبرعن انس ان رجلا اتی النبی علیه‌السلام فقال یا رسول‌الله ! متی الساعةفقال مااعددت لها ؟ قال مااعددت لهامن کثیرصلوة ولاصوم ولا صدقة ولکنی احب‌الله ورسوله . فقال علیه‌السلام : « اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ » .

---

(۱) س : تعالی
(۲) س : خیزد
(۳) س : الاسدی
(٤) س : که گفت
(٥) ب . م : کس
(٦) س : است
(۷) ب . م : است که دوستش
(۸) س : رسولش را

۱۵۰ ـ كَرَمُ الْمَرْءِ دِينُه وَ مُرُوَّتُه عَقْلُه وَ حَسَبُه خُلْقُه .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : بزرگواری مرد دین اوست .

یعنی [که] همه هنری دین است که اگرچه بزرگوارست بدیگر معانی چو[۱] دین نیست وی بزرگوار نیست .

و نیز گفت [که] مروت او[۲] عقل اوست یعنی که اگر کامل عقل نیست بآنچه[۳] نماید و کند از خیر باستحقاق کند تا آن مروت باشد ؛ و اگر بی‌عقل باشد آنچه کند و نماید نه باستحقاق کند ونه بااهل نماید وآن خیرگی باشد [و] مروت نبود[٤] و نیز گفت حسب او خلق اوست یعنی [که] اگرچه باصل بزرگ باشد[٥] و خلق ندارد کس نیست و اگر خلق دارد بخلق خویش آن کند و آن بحاصل آیدش[٦] که هیچ شریف نسب را نبود .

۱۵۱ ـ مِنْ حُسْنِ اِسْلامِ الْمَرْءِ تَرْکُه مالا یَعْنیه(*) .

گفت (پیغامبر: [گ ۱۳ پ]صلی‌الله‌علیه)

ازنیکوئی مسلمانی‌مردست که‌چیزی راکه‌بکارش نیاید دست ازآن‌بدارد[۷] .

بدانکه این سخن ادب آموختن است از پیغامبر (صلی‌الله علیه) مر امت را هرکدام تمامتر و آن‌آنستکه برمردم[۸] واجب‌است برابر[۹] امرونهی‌پای[۱۰]بستن

(۱) س : گفته‌اند هرکرا که
(۲) ب . م : مرد
(۳) ب . م : آنچه
(٤) س : خیرگی اوست ومروت نیست
(٥) س : بزرگست
(٦) س : بحاصلش آید
(۷) س : بجای بگذارد
(۸) س : مرد
(۹) س : بر
(۱۰) س : کار

(*) ض . ش: من اشرف خصال المرء المسلم واجلها واحسنها ان یترک مالا یعنیه... و سئل لقمان ای عملک اوثق فی‌نفسک ؟ فقال ترک مالایعنینی .

(و) بترك مناهی (واتیان)[۱] اوامر مشغول بودن وکاری که نه بصلاح دین وی پیوندد و (نه) بصلاح معیشت وی باز گردد دست بداشتن تاازرنجهارسته شود[۲] و از تولد حوادث ایمن شود و دل ازاندیشه های گریزان (بسلامت)[۳] بماند.

۱۵۲ ـ اَلنّاسُ كَأَسْنانِ الْمُشْطِ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) : مردمان همچون[۴] دندانه های شانه‌اند.

درین خبر خلاف است که بدندانه‌های شانه چرا مانندهٔ کرد مردم را .

بعضی گفتند ازآنجا که صفات[۵] بشریت است و طبع[۶] انسانیّت یکی اند [الا که بهنر تفاضلی][۷] یابند چنانکه بخبری دیگر آمده است :

« و انما یتفاضلون بالعافیة.» ولکن زیادتی [ب] یابندبعافیت؛ (وعافیت)اینجا مسلمانی و ایمان را میخواهد .

(و همچنین گفت صلی‌الله علیه :

« کلکم‌من‌آدم‌وآدم من تراب وانماالتفاضل بالعمل الصالح والفعل‌الجمیل.»

گفت : شما همه ازآدمید و آدم ازخاکست هرآینه افزونی شما بر یکدیگر بکردار نیکوست و شایسته .)

۱۵۳ ـ اَلنّاسُ مَعادِنُ كَمَعادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ (**).

گفت پیغامبر (صلی‌الله علیه) : مردمان کانهااند چون کانهای زروسیم.

---

(۱) س : گفتن و ،
(۲) س : باشد
(۳) س : شود بصیانت
(۴) س : چون
(۵) س : صفت
(۶) س : طبیعت
(۷) ب . م : مگربهنری بتفاضل

(*) م : و انما یتفاضلون بالعافیة والعمل الصالح و حسن‌الیقین . المراد انهم‌سواء فی‌الاسلام و الخلقه واحکام الشرع جاریة علیهم علی حد سواء لایتمیز فیهاشریف عن‌وضیع کاستواء اسنان المشط .

(**) ض . ش : ... و معناه قیمة کل امری مایحسنه ...

وکوه را که ازو[ی] زروسیم و آهن و مس و جواهر کنند کان گویند.

پس پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) بنمود که مردمان چون کوهها‌اند که بآنچه[1] در ایشان است قیمت گیرند ؛ (و) کوهی که کان مس است و کوهی (است که) کان زر (است) ؛ وکوهی کان آبگینه وکوهی کان لعل و ازین قیاس.

پس مردمان را در (هر) تنی هنری است که در آن دیگر نیست تا لاجرم تنهای مردمان بآن[2] هنر(ها) که دارند تفاضل گیرند. همچنانکه کوهها بآنچه دارند.

(وَاللهُ اَعْلَمُ بِالصَّوابِ.)

۱۵٤ - [گ ۳۲ ر] اَلنّاسُ کَاِبِلٍ مِائَةٍ لا تَکادُ[3] تَجِدُ فِيها راحِلَةً واحِدَةً (**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

مردمان چون صد اشترند که [نتوانی یافتن][4] در آن صد [یکی][5] که برنشستن را بشاید[6].

یعنی که مردم پسندیده سیرت و نیکوسریرت[7] میان مردم کم‌اند و این سخن را معنی آنستکه پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) [ازاخلاق حمیده] بمقامی بود و از احوال پسندیده

(۱) م : باآنچه
(۲) ب . م : آن
(۳) م . (و) ر . ر : لا تَجِدُ
(٤) ب م : نتوان
(٥) ب . م : یک اشتر
(٦) ب . م : نیابی
(۷) س : سیرت

(*) م : یعنی انهم متساوون لیس لاحد منهم فضل علی احد فی‌النسب ... و قال الخطابی : معناه انهم متساوون فی الحکم لافضل لشریف علی وضیع ...

(*) ر . ر : ... حضرت مصطفی (صلعم) باین خبر آن میخواهد که خلق را علم میدهد که مردم را پیش از آنکه بیازمائید بریشان اعتماد مکنید ... و راز باایشان مگشائید.

بجائی بود که [هیچ] آدمی (چون‌او نبود؛ و) اگر [بمنزلت] فریشتهٔ مقرب‌بودی ترازوی وی گران نیامدی. و اگرنه باین تأویل نهیم [نفی] نیکان‌باشد ازین امت؛ (و این‌امت) از بزرگان‌دین خالی‌نباشد[۱] چون صحابه و تابعان ومشایخ[۲] چنانکه معلوم است.

(و نیز گفته اند این خبر اشارت است باکم آمیختن با مردم و پرهیز کردن ازیشان که از صد یکی صحبت را نشاید.)

۱۵۵ ـ اَلْغِنَى اَلْيَأْسُ مِمَّا فِي اَيْدِي اَلنَّاسِ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه):

توانگری نومیدی است از آنچه در دست مردمان است.

وبیان‌این سخن‌آنستکه هر که توانگری خواهد [از بهر آن خواهد که][۳] آن توانگری او را ازمردمان بی‌نیاز دارد.

پس چون یکی[۴] را توفیق خرسندی آمد تا بآنچه دارد رضا دهد وازآنچه دردست مردمان است طمع ببرد؛ ها[۵] عین توانگری.

۱۵۶ ـ رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ[۶] اَلتَّوَدُّدُ اِلَى النَّاسِ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه):

سر خرد پس از ایمان آوردن دوستی کردن است بامردمان[۷].

---

(۱) س: نیست

(۲) س: مشایخان

(۳) ب. م: تا

(۴) س: کسی

(۵) س: اینت

(۶) ر. ر:... الایمان بالله

(۷) س: سر عقل بعد آنکه ایمان‌آرند دوستی نمودن است بمردمان.

(*) م: اذالغنی نوعان: الغنی‌بالشیء والغنی عن‌الشیء وهذاهوالغنی الحقیقی‌لعدم الاحتیاج معه الی شیء

یعنی نخست ایمان باید آوردن تا از شمشیر اسلام و غارت مال و [اسیر] جرم و جزیت[۱] و مذلت ایمن شوی[۲] ؛ (آنگاه بامردمان دوستی‌نمودن‌تا از دشمنی وحقدومکر و ظلم و غمز ایمن شوی .)

زیرا که سرکار تو بادو کس است یکی (با) خدایتعالی [و] او را با ایمان ازتو[۳] خشنود داشتن و عذاب وی از خویشتن بازداشتن و یکی با مردمان [و] ایشان‌را بدوستی خوشنود کردن[٤] [گ ۲۳پ] ورنج ایشان‌ازخویشتن[٥] بگردانیدن .

۱۵۷ ـ (قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ :)

[وَ] کُلُّ امْرِیءٍ حَسِیبُ نَفْسِهِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هرمردی شمار کنندهٔ تن خویش است .

(و) این لفظ خبرست و معنی (بر وی امر)[٦] که هرمردی باید که شمارتن خویش کند تاتلافی‌آن بکند [و] اگرمعصیت خویش بیشتر بیند [غم خورد وتوبه کند و اگر طاعت بیشتر بیند] (شاد گردد و) شکر کند تا نشان مؤمنی برخویشتن درست کند . چنانکه پیغامبر گفت (صلی الله علیه) :

« اَلْمُؤْمِنُ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتْهُ سَیِّئَتُهُ . [۷] »

(گفت مؤمن آنستکه نیکی‌او شاد گرداند اورا ؛ وبدی‌او اندوهگن گرداند اورا .)

---

(۱) س : جنایت
(۲) ب . م : شود
(۳) س : بایمان توان
(٤) ب . م : نمودن توان خشنود
(٥) س : خود
(٦) س : وی امراست
(۷) س : سیّآتُهُ

(*) قال الله تعالی : کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً . ـ (و ایضاً) ; ولا تزروازرة وزراخری ... و قال علی علیه السلام : الناس ابناء مایحسبون .

۱۵۸ ـ (وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ.)

کُلُّ ما هُوَ آتٍ قَرِیبٌ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

هرچه خواهد[۱] آمدن نزدیک است.

یعنی [که] هرچه خدای (تعالی) [بوی] وعده کرده است که[۲] بباشدبودنش نزدیک است؛ و اگرچه آنرا دیر [تر] دانی چون قیامت [در خاطر چنان صورت بندد][۳] که از وی دیرتر چیزی[٤] نخواهد بودن. وخدای (تعالی) چنین میگوید: «وَما أمرُ السّاعَةِ إلّا کَلَمحِ البَصَرِ أوْهُوَ أقْرَبُ». کار قیامت نیست الاچون چشم زدنی بلکه نزدیکتر.

۱۵۹ ـ کُلُّ عَیْنٍ زانِیَةٌ(**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

هرچشمی زناکننده است.

بدانکه زناکردن چشم بحرام نگریستن[٥] است اگر مردی زنی حلال دارد او را شاید بهمه تن وی نگرد[٦] الا بموضع جماع که اصحاب شافعی را خلافست

(*) ض . ش : ... وقدقال‌تعالی : ومالمرالساعة الاکلمح البصر...

(**) ض . ش : ... یعنی‌انها مقدمة للزنا فان البصر رائده و اللسان خاطب والفرج مصدق للزنا و محقق له بالفعل ...

ر . ر : هرچشمی‌زناکننده چون بحرام‌نگرد اول چشم نگرد تاببیند پس دل خواهد سپس بزبان بخویشتن خواند پس بفرج تمام شود .

---

(۱) ب . م : بخواهد (۲) ب . م : و

(۳) ب . م : چنانکه درخاطربسته است

(٤) ب . م : هیچ (٥) ب . م : زنای چشم نگرستن است بحرام

(٦) ب . م : نگریستن

و پرستار خویش همچنین و اما(١) زنان ذوات محارم(٢) را بهمه‌تن‌شاید‌نگرستن(٣) الا (که) از ناف تا (بسر) زانو و اما بیگانگان را نشاید نگریستن(٤) الا که ازوی چیزی خرد یابوی(٥) چیزی فروشد یااقراری شنود یا گواهی دهد آنکه اورا رخصت بود(٦) که بر وی(٧) بنگرد تا او را بشناسد و بس .

١٦٠ ـ [ک۳۳ ر] كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ حَتَّى ٱلْعَجْزُ وَ ٱلْكَيْسُ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه):

هرچیزی بقدر است تابیچارگی و زیرکی .

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) بنمود که آنچه هست از نهان و آشکارا جمله بتقدیر خدایست ذوات و صفات و اعراض و جواهر [و معانی دیگر .]

(ومعنی دیگر) گفته‌اند که این‌قدر که اینجا گفت اندازه است . یعنی هرچه هست باندازه باید که بود (که) اگر عجز از اندازه بگذرد [ابلهی و دیوانگی‌باشد و اگر زیرکی از اندازه بگذرد] محتالی و گربزی(٨) باشد .

پس هرچه هست باندازه نیکو[تر] باشد .

١٦١ ـ كُلُّ صَاحِبِ عِلْمٍ غَرْثَانُ إِلَى عِلْمٍ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

---

(١) ب . م : فاما
(٢) ب . م : المحارم
(٣) س : شاید نگریدن
(٤) س : نگریدن
(٥) ب . م : تابروی
(٦) س : است
(٧) ب . م : برروی
(٨) گربز همچون هرمز طرف‌افراط آن زرنگی و دلیری و طرف تفریط آن خمودی ومعرب آن جربز است (برهان قاطع) .

(*) م: غرثان ای جائع. ر . ر : ... الی علم‌آخر

هرخداوند دانشی گرسنه است بدانشی دیگر .

خبر[ی] داد [پیغامبر] (صلی‌الله‌علیه) از حرص علما برعلم که هرچند[۱] آموزند و جمع کنند هرروز تشنه‌تر و گرسنه‌ترباشند (بآموختن آن که نداند حریص‌تر باشد. بعضی از مشایخ را پرسیدند که‌آموختن تا کی خوش باشد؟) [گفت‌چندانکه زیستن خوش باشد آموختن خوش باشد] . (چنانکه گفته‌اند: چهارچیز ازچهارچیز سیر نشوند : دانشمند از دانش و زمین از باران و چشم از دیدن و نر ازماده .)

۱۶۲ ـ لِكُلِّ شَيْءٍ عِمادٌ وَعِمادُ هٰذَا الدِّينِ الْفِقْهُ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

هرچیزی را ستونی است[۲] وستون این دین فقه است .

(بدانکه) چیزی که بوی چیزی (را بپای دارند آنرا عماد آن چیز)[۳] گویند و فقه معرفت[٤] احکام حلام و حرام باشد[٥] (و) اندر لغت فقه و علم یکی‌باشد[٥] و اندر حقیقت (فقه) شناختن‌مسائل شرعی باشد. (و) گفت [که] عماد دین‌اوست زیرا که نفس دین خود بعهد شهادتین فرمان خدای (عزوجل)[٦] بجای‌آوردن‌است وفرمان نتوانی بجای آوردن مگر[۷] که بدانی که فرمان چیست وشناختن کن ومکن شرعی فقه است .

پس هرچیزی (را) عمادی است و عماد دین فقه است.

---

(۱) س : هرچند که (۲) س : هست

(۳) س : استاده باشد آن چیز را عماد

(٤) س : معروف (٥) ب . م : است

(٦) س : تعالی

(۷) س : الا

(*) م : عماد یعنی دیرك

١٦٣ ـ [گ٣٣ پ] كُلُّ مُشْكِلٍ حَرامٌ وَلَيْسَ فِي الدِّينِ إشْكالٌ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

همه[١] مشکلی حرام است (و در دین اشکال نیست.)

(و معنی مشکل که حرامست آنست) که پیغامبر (صلی الله علیه) نهی کرده است[٢] آیات متشابه را که ظاهر آن دلیل مبتدعان است[٣] (که آنرا تأویل نکنی وبرظاهرش نگذاری) چون «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ» ظاهرش[٤] دلیل معتزله است که خدای (عزوجل) دیدنی نیست (و) «بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ» که دلیل مشبهانست[٥] که ظاهر وی آنستکه هردودست وی گشاده است پس حرام است که چونین کلمات (مشکل را برظاهر) بگذاری وتأویل نکنی چنانکه ایزدتعالی نه معطل بود از صفات ونه مشبه بود بذوات؛ وآنچه گفت: «وَلَيْسَ فِي الدِّينِ إشْكالٌ».

یعنی هیچ کلمتی درقرآن نیست ونه نیز پیغامبر (صلی الله علیه) گفته است که آن را واجب کند که [بی] تأویل فرو هلند[٦] و تأویل نکنند تا بر مردمان مشکل نماند وظاهرش فتنه و بدعت گردد[٧].

١٦٤ ـ كُلُّكُمْ راعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

(*) در نسخهٔ روح الاحباب بجای این حدیث چنین آمده: كُلُّ مُسْكِرٍ حَرامٌ

(١) س: هر (٢) س: وآن

(٣) س: است که آنرا ظاهر دلیل مبتدعان باشد

(٤) س: که آن را ظاهر (٥) س: متشبهیانست

(٦) س: گذارند (٧) س: بسبب فتنه وبدعت نگردد

همه‌تان شبانید[1] و نگه‌دار ؛ و همه‌تان‌را [باز] بپرسند از رعیتش .

این سخن حشاست [که] پادشاه را و کدخدا[ی] را وخداوندان[2] عیال‌را برنیکوداشتن رعیت و (نیکوداشتن) عیال که مهتر[3] میباید که محتمل ایذای[4] رعیت و عیال باشد و باایشان بمدارا و شفقت [ورحمت وعفو] زندگانی کند[5] .

گویند [که] پرستاری ازآن ام المؤمنین عایشه گناهی بکرد [عایشه] ازوی ضجر گشت مسواك بدست داشت پرستار را گفت اگرنه ازقصاص ترسیدمی ترا بدین[6] بزدمی !

و پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت ازآنچه شما خوریدایشان‌را بخورانید وازآنچه شما پوشید ایشان را بپوشانید .

(ابن عمر روایت کند از رسول صلی‌الله‌علیه که گفت :

امیر که برمردمان گماشته است شبانی است برایشان واورا بپرسند ازرعیت؛ و زن شبانی است برفرزندان شوی خویش وبرخانهٔاو و او را [گ ٤٣ر] بپرسندازآن و بنده شبانی است برخواستهٔ خداوند خویش و او را بپرسند از آن خواسته. بدرستی که شما همه شبانید وشما همه‌را بپرسند اززیردستان خویش . لفظ خبرچنین‌است:

« الامیرالذی علی‌الناس راع علیهم و هو مسئول عنهم والمرأة راعیة علی ولد زوجها و بیته وهی مسئولة عنهم والعبد راع علی مال سیده وهومسئول عنه .

« اَلا کُلُّکُم راعٍ وَ کُلُّکُم مَسئولٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ . »)(*)

(۱) س : شبان‌اند (۲) س : اصحاب (۳) س : مهتری

(٤) س : اذای (٥) س : کنند (٦) س : باین

(*) درنسخهٔ م . شرح خبرچنین‌است: فالامام الذی علی‌الناس راع وهومسئول عن رعیته والرجل راع علی اهل بیته وهومسئول عن رعیته و المرأة راعیة علی بیت زوجها وولده وهی‌مسئولة عنهم‌وعبدالرجل راع علی‌ماله وهومسئول عنه. الافکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته .

(*) ر . ر :... وآخرین سخن حضرت بوقت مرگ این بود . « الصلوة و ماملکت ایمانکم» یعنی نماز بپای‌داریدوزیردستان‌را تعاهد کنید... قوله تعالی: لیسئل الصادقین...

(٥) س : فریضه‌های دیگر

(*) م . اول مایحاسب به‌الصلوة . ای المکتوبة فان کانت صحیحة کاملة‌والاسئل

١٦٥ ـ لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْرَفُ بِهِ بِقَدْرِ غَدْرَتِهِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

هر بدسگالی را روز قیامت منجوقی باشد باندازهٔ غدر او(۱) .

و مراد از لوا(۲) شُهْرَگی است یعنی هرکه اندر(۳) دنیا غدرکند روز(۴) قیامت فضیحت‌کنندش باندازهٔ غدر وی .

[illegible]

نخستین(۱) چیزیکه در ترازو[ی] نهند خوی خوش باشد .

بدانکه هیچ هنری (در مرد به از خوی خوش نیست ؛) و خوی خوش در مردمان را خندانیدن و خیره‌گفتن وگواژه زدن(۲) نیست‌که آن مسخرگی‌است. خوشخوئی احتمال اذی باشد(۳) رنج مردمان‌کشیدن و رنج (بر مردم) ننهادن و سئوال مردم را جواب خوش (باز) دادن وحاجت رواکردن و از خویشتن‌فروتنی نمودن و آنچه بدین ماند. و بنده با(۴) این خصال در قیامت آن ثواب [ب] یابدکه آنکس (که بروز روزه دارد و بشب نمازکند)(۵) چنانکه پیغامبر گفت :

«اِنَّ الرَّجُلَ لَيُدْرِكُ بِحُسْنِ الْخُلْقِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ.»

١٦٩ ـ اَوَّلُ مَا يُرْفَعُ مِنْ(۶) هٰذِهِ الْأُمَّةِ: اَلْحَيَاءُ وَ الْأَمَانَةُ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نخستین(۷) چیزیکه ازین امت برگیرند(۸) شرم است و امانت .

بدانکه بقای اسلام به شرم است و بامانت .

زیراکه شرم دواست : یکی از غیر و دیگر(۹) از خود چون شرم آمد مرد درباطن و ظاهر از ناشایست دور گشت . [و] چون امانت آمد غیر وی از غدر وی

---

(۱) س : نخست

(۲) س : نیست در مردازخوشخوئی بهتروخوشخوئی‌درگواژه زدن وخیرگی گفتن ومردم خندانیدن نیست .

یعنی (اندر) خون بناحق . بدانکه هیچ کاری نیست بعد (از) کافرشدن بتر و از عفو خدای (تعالی) دورترازخون ریختن بناحق و خون مسلما(نا)ن بسه چیز حلال[١] باشد (خون) ریختن یکی که زن دارد (و) زنا کند ؛ دوم که پس از[٢] مسلمانی مرتد شود ؛ [و] سیم[٣] کسی را بناحق بکشد .

١٦٧ ـ أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلوٰةُ [گ ٣٤] (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) .

نخستین چیز که با بنده بوی شمار کنند نمازست .

و بخبری دیگر آمده است که اول سئوالی که (بقیامت بنده را بود از نماز پرسند)[٤] چون در نماز وفا کرده باشد چیزهای دیگر را با وی آسان بگیرند و اگر در نماز وفا نکرده باشد ازهیچ فریضهٔ[٥] فایده نیابد وبوفای نماز [تقصیر] دیگر فریضه ها عفو کنند(ش) ووفای دیگر فریضه ها باتقصیر نماز نپذیرندش .

١٦٨ ـ أَوَّلُ مَا يُوضَعُ فِي الْمِيزَانِ الْخُلْقُ الْحَسَنُ (**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

---

(١) س : حق
(٢) س : بعد
(٣) ب . م : که
(٤) س : کنند اندرقیامت بنده‌را ازنماز کنند
(٥) س : فریضه های دیگر

(*) م : اول مایحاسب به‌الصلوة : ـ ای المکتوبة فان کانت صحیحة کاملة والاسئل هل کانت له نوافل ؟ فان کانت کمل بها فرائضه والاهلک الا ان یعفوالله عنه ...

م : احب الاعمال الی‌الله عزوجل الصلوة و البر والجهاد (دربحاراز کتاب خصال از رسول اکرم ص) .

(=) م : هذا دلیل علی تجسیم الاعمال و یحتمل ان یراد وضع الصحیفة التی‌فیها الخلق الحسن لصاحبه .

(**) ض . ش : ویروی‌اثقل مایوضع فی‌المیزان الخلق‌الحسن . وقال‌علیه‌السلام : من سعادة ابن آدم حسن‌الخلق ...

نخستین[۱] چیزیکه در ترازو[ی] نهند خوی خوش باشد.

بدانکه هیچ هنری (در مرد به از خوی خوش نیست؛) و خوی خوش در مردمان را خندانیدن و خیره گفتن و گواژه زدن[۲] نیست که آن مسخرگی‌است. خوشخوئی احتمال اذی باشد[۳] رنج مردمان کشیدن و رنج (بر مردم) ننهادن و سئوال مردم را جواب خوش (باز) دادن وحاجت روا کردن و از خویشتن‌فروتنی نمودن و آنچه بدین ماند. و بنده با[٤] این خصال در قیامت آن ثواب [ب] یابد که آنکس (که بروز روزه دارد و بشب نماز کند)[٥] چنانکه پیغامبر گفت:

«اِنَّ الرَّجُلَ لَيُدْرِكُ بِحُسْنِ الْخُلْقِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقائِمِ.»

۱۶۹ ـ أَوَّلُ مَا يُرْفَعُ مِنْ[٦] هٰذِهِ الأُمَّةِ: اَلْحَياءُ وَ الأَمانَةُ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

نخستین[۷] چیزیکه ازین امت برگیرند[۸] شرم است و امانت.

بدانکه بقای اسلام به شرم است و بامانت.

زیرا که شرم دواست: یکی از غیر و دیگر[۹] از خود چون شرم آمد مرد در باطن و ظاهر از ناشایست دور گشت. [و] چون امانت آمد غیر وی از غدر وی

---

(۱) س: نخست

(۲) س: نیست در مرد ازخوشخوئی بهتروخوشخوئی‌درگواژه زدن وخیرگی گفتن ومردم خندانیدن نیست.

(۳) س: است و (٤) س: بر

(٥) س: یابدکه روز بروزه بود و شب بنماز

(٦) ض. ش: عَنْ (۷) س: نخست

(۸) س: بردارند (۹) س: یکی

(*) ض. ش:... وقیل الاظهر انه‌علیه‌السلام یؤمی به الی‌ماکان بعده من‌الوقاحة وترك اداء الامانة الی اهلها مما وصی به یوم‌الغدیر ...

ایمن گشت و در اسلام ازین بزرگتر خصلتی نیست .

پس چون روزگارآخر زمان‌آید و کار مسلمانی بسستی گیرد نخست وهنی که افتد این دو (را)باشد(١) واگرنه آنستی که شرط اختصارست اینجا جای سخن است اگر کسی خواهد که تمام [تر] بداند در آن شرح دیگر نگرد .

١٧٠ ـ [ک٥٣ ر] اَوَّلُ مٰا تَفْقِدُونَ مِنْ دِینِکُمْ: اَلأَمٰانَةُ،وَ آخِرُمٰا تَفْقِدُونَ: الصَّلٰوةُ.(*) (٢).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نخستین چیزیکه از دین شما گم کنند امانت باشد و پسین چیزی نماز .

یعنی نخست امانت برخیزد و بآخر نماز(٣) .

وجای دیگر گفت [که]:

بر امت من روزگاری بیاید که مردی را امانتی باشد [و] بشهری دربگردد کسی امین نیابد که (آن) امانت (ویرا) نگاه دارد .

وبجای دیگر گفت که: بآخرزمان مصحفها بحلی کنند(٤) و بوی قرآن نخوانند و مسجدها بتزاویق کنند(٥) و دروی نماز نکنند.

---

(١) ب م : افتد

(٢) ض . ش . (و) ر . ر : ... من دینکم الصلوة.

(٣) ب . م : نماز برخیزد و آنگه امانت

(٤) بزیور کشند

(٥) س : مزّ کتها بنگارند . ـ م : (زوق‌البیت: نقشه .) المنجد

(*) ض . ش : ... ومن‌الفتن‌التی‌تظهرفی‌آخر الزمان ترك الصلوة .
وروی‌اول‌مایرفع‌الامانة واوسطه الارحام وآخرالصلوة.

(*) ض . ش:... وفی‌الحدیث: اذا دخلت‌الهدیة من الباب خرجت الامانةمن‌الکوة فکان الهدیة هیهنا بمعنی الرشوة .

(**) س: الخیرمعقودة فی‌نواصی‌الخیل. ـ (نسخه‌م) : فی‌نواصی.(نسخه‌ر.ر):...

غایت دوستی را محبت گویند[۱] و در معنی کورو کر[۲] بسیار گفته‌اند .

یکی آنستکه چون دوستی بغایت رسد[۳] نه عیب دوست بیند [و] نه از کس عیب او[٤] شنود .

و گفته اند که از دوست خوبتر کسی را نه بیند و نه از سخن وی خوشتر چیزی شنود .

(و نیز گویند چون دوستی غلبه گرفت دوست از شنیدن ملامت کر گشت واز دیدن راه صلاح و بهتری کور شد . والله اعلم و احکم .)

۱۷۳ ـ [ک ٥٣ پ] اَلْهَدِيَّةُ تَذْهَبُ بِالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : هدیه شنوائی و بینائی‌را ببرد .

یعنی هدیه گیر[٥] را از حق بباطل کشد تاحق را] نبیند ؛ واگر کسی[حق] گوید نشنود [و] میل وی باآن[٦] چیز (باشد.) و دوستی وی‌آن هدیه را (اورا) مغلوب کند تا غرض مُهدی بحاصل کند و از حلالی و حرامی اندیشه نکند .

واگر کسی گوید مکن نشنود واینت نابینائی‌وناشنوائی ![۷] .

۱۷٤ ـ اَلْخَيْرُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِي الْخَيْلِ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : نیکی[۸] بموی پیشانی اسب بازبسته است .

---

(۱) س : خوانند
(۲) س : کور کردن
(۳) س : رسید
(٤) س : وی
(٥) س : ستان
(٦) س : او بآن
(۷) ب م : ممکن نشود وهانابینائی !
(۸) س : نیکوئی

(*) ض . ش:... وفی‌الحدیث: اذا دخلت‌الهدیة من الباب خرجت الامانةمن الکوة فکان الهدیة هیهنا بمعنی الرشوة .

(**) س: الخیرمعقودة فی‌نواصی‌الخیل. - (نسخه‌م) : فی‌نواصی.(نسخه‌ر.ر):... الخیل‌الی‌یوم‌القیامة .

خجستگی است[١] که از اسب نشان میدهد: وبخبر [ی] دیگرآمده است[٢] که دیدن اسب مبارك[٣] است ؛ [و خدمت وی طاعتست ؛] و بر وی هزینه کردن صدقه است .

و پیغمبر گوید صلی‌الله علیه: که اسب را خدایتعالی بیافرید ازباد جنوب؛[٤] و او را گفت [که] ترا آفریدم و نیکی را در[٥] پیشانی تو بستم و ترا قوّت دادم تا بی‌پر می[٦]پری تا هم طلب را شائی[٧] و هم گریز را .

(عروة البارقی روایت کند این خبر پس گفت پیغامبر را صلی‌الله‌علیه پرسیدم که این خیر که به پیشانی اسب باز بسته است چیست؟ گفت غنیمت و کِری .)*

١٧٥ ـ يُمْنُ ٱلْخَيْلِ فِي شُقْرِهَا (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : خجستگی اسبان در اشقری اوست[٨] .

وجایی[٩] دیگر گفت برشما باد هر[١٠] کمیتی که برپیشانی سپیدی داردوپای وی سپید باشد .

وبخبری دیگر آمده است که موی پیشانی اسبان کوتاه دارید ودم[١١] ایشان دراز[١٢] .

---

(١) س : هست
(٢) س : آورده‌اند
(٣) س : خجسته
(٤) س : گفت خدایتعالی اسب‌راازبادجنوب آفرید
(٥) س : بر
(٦) س : همی
(٧) ب . م : باشی
(٨) س : اشقرهاست
(٩) س : بجای
(١٠) س : بهمه
(١١) س : دنبال
(١٢) ب . م : دارید

(*) م : کرا (یا) کرایه

(*) م : شقر : سرخ وسفیدی

و بخبری دیگر آمده است هر که جواسبی [۱] بگزینند و برسروی کند خدای [گ۹۳ر] تعالی [ب] هردانهٔ جو او را نیکی پذیرفته بدهد[۲] .

۱۷۶ ـ اَلسَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : سفر پارهٔ است از آتنش[۳] .

یعنی عذاب دوزخ (زیرا که) [٤] بخبری دیگر آمده است (که): « اَلسَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ السَّقَرِ» سفر پارهٔ است از دوزخ .

و بعضی گفته‌اند ازمشایخ (که) اگرنه آنستی که لفظ رسول (راعلیه‌السلام) نشاید گردانیدن من گفتمی : « اَلسَّقَرُ قِطْعَةٌ مِنَ السَّفَرِ .» (دوزخ پارهٔ‌است‌ازسفر.)

و پیغامبر (صلی‌الله‌علیه[٥] پارهٔ از مرگ نگفت زیرا که در مرگ رنج تن باشد [و] رنج دل نباشد[٦] و در سفر رنج تن و دل[٧] باشد .

حجاج گفتی[٨] اگر نه شادی بخانه بازآمدن بودی مسافر را که همه رنج سفر فراموش کند من مردمان را نکشتمی بسفر عذاب کردمی[۹] .

ابوهریره روایت کند از پیغامبر صلی‌الله علیه :

(السفرقطعة من العذاب یمنع احدکم نومه و طعامه و شرابه فاذاقضی احدکم نهمته فلیسرع الرجعة الی اهله . »[۱۰] .

گفت : سفر پاره است از عذاب می باز دارد مسافر را از خواب و خوردنی و آشامیدنی پس، چون یکی از شما مقصود خود از سفر برآرد بشتابداسوی بازگشتن

---

(۱) ب . م : جواسب

(۲) س : پذرفته دهد

(۳) س : عذاب

(٤) س : و

(٥) س : پارهٔ ازدوزخ گفت و

(٦) س : نبود

(٧) س : دل وتن هردو

(٨) س : گفت که

(۹) س : دادمی

(۱۰) م : ... فلیعجل الی اهله

با خانه و کسان خویش.)

۱۷۷ ـ طَاعَةُ النِّسَاءِ نَدَامَةٌ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : فرمان بردن[۱] زنان پشیمانی است[۲].

زیرا که ایشان بشرع و[ب]طب ّ ازجملهٔ کم خردان اند و کندرای و نا[قص] عقل[اند].

(و) آنچه فرمایند نه از سر تدبیروتفکرفرمایند از سر بایست[۳] و هوی فرمایند و اگر مشورت کنند هم‌چنین باشد آنکه کاری که در وی تفکر (ی و) عقلی (بود) نکنند و تدّبری[٤] صادق نبود [آنکه] اگر (باتفاق) راست آید (آمد)؛ و اگرنه جز پشیمانی نبود.

۱۷۸ ـ [گ۳٦پ] اَلْبَلاءُ مُوَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : بلاءموکل است بگفتار.

و شرح این خبر در آن خبرست که پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت:

چون کسی ازشما کسی را بیند از است من که بگناهی گرفتار آمده باشد[٥] خدای را شکر کند که او چنان نیست واز بهر آن کس عافیت خواهد واورابدان[٦] عیب نکند که بلاءموکل است بگفتار.

---

(۱) س : برداری
(۲) س : آرد
(۳) س : ریاست و هوا
(٤) س : تدبیری
(٥) س : است
(٦) س : بآن

(*) ض . ش :.. ای لاتکثروا الکلام الذی لافایدة فیه و هو المنطق فالبلاء مولد من المنطق و عثراته اشد من عثرة القدم و لهذا قال علیه السلام : « و هل یکب الناس علی مناخرهم الاحصائد السنتهم .» و روی . . . « انالبلاء موکل بالقول و الزمعة هنة زائدة من وراء الظلف» .

و بخبری دیگر آمده است که عافیت ده است نه اندر خاموشی است ،

تا بعضی از مشایخ گفته‌اند [که] اگر نه آنستی که لفظ رسول (صلی‌الله‌علیه) نشاید گردانیدن من گفتمی که عافیت ده‌است نه اندر لالی [و] یکی اندرخاموشی .

۱۷۹ ـ اَلصِّیامُ نِصفُ اَلصَّبرِ وَعَلی کُلِّ شَیءٍ زَکوةٌ ؛ وَزَکوةُ الْجَسَدِ اَلصِّیامُ(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): روزه نیمهٔ(۱) شکیبائی است .

بنمود درین لفظ که چندان رنج که بمرد[م] رسد در همه عبادتها نیمهٔ(۲) آن بروزه رسد تا چندان صبر که برهمهٔ(۳) عبادات کنند از نماز وحج وزکوة وغزا وغیرش نیمهٔ آن بروزه باید کردن تا دلیل بود که چندان ثواب [که] بهمهٔ عبادتها حاصل شود نیمهٔ آن بروزه حاصل شود .

آنکه گفت: بر هرچیزی زکات است و زکات تن روزه است زیرا که نفس آدمی مجبول است برخوردن طعام و راندن کام و شهوات دنیا را (ازبی این)(٤) دواست: حلق و فرج ؛ و روزه بند این دوست : پس پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت بند نهادن این هردو را زکات تن است(٥) .

۱۸۰ ـ اَلصّائِمُ لا تُرَدُّ دَعوَتُهُ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) : دعای روزه دار را رد نکنند . یعنی [که]

(*) و درجای‌دیگر فرمود : «البطنة اصل الداء؛ والحمية رأس الدواء» شکمبارگی اصل دردها وپرهیزسرآمد داروهاست .

گرتو این انبان زنان خالی کنی | پر زگوهر های اجلالی کنی
طفل جان از شیر شیطان باز کن | بعد از آنش با ملک انباز کن

(مثنوی)

---

(۱) س : نیمی

(۲) س : بهمهٔ عبادات نیمی از

(۳) س : بهمهٔ

(٤) س : وآلت این

(٥) س : پیغامبر ازین گفت: که زکوة تن روزه است

اجابت کنند .

و بخبری دیگر آمده است .

« لِلصّائِمِ فَرحتانِ: فَرحَةٌ عِنْدَ اِفطارِهِ و فَرحَةٌ عِنْدَ لِقاءِ رَبّهِ » .

روزه دار را دوشادی باشد یکی آنگاه [۱] که روزه گشاید ؛ و یکی آنگاه که خدای [گ۳۷ر] (خویش) را [جل جلاله] بیند . و شادی بوقت روزه گشادن آنستکه هردعائی که کند اجابت افتد اگر محالی نخواهد .

۱۸۱ ـ اَلصَّومُ فِی الشِّتاءِ الْغَنیمَةُ الْبارِدَةُ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): روزه [داشتن] در زمستان غنیمتی است خنک . یعنی منفعتی است که بی تعب حاصل شود [۲] . زیرا که بغنیمت نتوان رسیدن [۳] الا بعد گرمی کارزار و بلندی آتش جنگ ! .. چون این غنیمت حاصل آید بی جنگ و کارزار ضدّ آن باشد (و) چون آن گرم باشد این خنک باشد و عرب همه آسایشی را خنک خواند . نه‌بینی [۴] مرده را گویند: «برّدالله مضجعه» خدای (تعالی) پهلوگاه او را خنک گرداند [۵] .

و نیز گویند ثلج صدرك . سینهٔ تو خنک باد [۶] زیرا که عرب همه آسایشی را خنک گوید .

(و نیز گویند شکم در زمستان بسوی گرما نسوزد و نجوشد از روزه چنانکه در تابستان سوزد و جوشد از تشنگی .)

---

(۱) س : است یکی آنکه

(۲) س : آید

(۳) س : رسید

(٤) س : همه محبوبی را بارد خواند نبینید که

(٥) س : کناد

(٦) ب . م : پرتوفیق باد

١٨٢ ـ اَلسِّواكُ یَزیدُ الرَّجلَ فَصاحَةً (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

مسواك بکارداشتن مرد را سخنگویی افزاید[١] .

و سخنان پیغامبر را صلی‌الله علیه حکمت یافته‌اند[٢] و این را تاویلی روی نمی‌نماید الا که دهن بمسواك پاك شود ؛ و چیزی دربن دندانها نماند[٣] تامخارج حروف را حایل باشد[٤] ؛ سخن از کام و دهان درست‌ترآید (**) .

١٨٣ ـ جَمالُ الرَّجُلِ فَصاحَةُ لِسانِه .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): نیکوئی مرد (فصاحت) زبان اوست.

زیرا که آرایش مرد ازآن‌خوبترنیست[٥] که خوب سخن وخوب[٦] زبان‌باشد.

علی‌بن ابیطالب گوید رضی‌الله عنه :

(*) ض. ش :.. ای‌استعمال‌السواك‌یزیدالرجل بیانا فی منطقه و کشفا فی کلامه... وقال‌علیه‌السلام: «السواك‌مطهرة‌للفم‌ومرضاة للرب» وقال: طهروامجاری کلام‌الله‌بالسواك.

(**) ر . ر :.. حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام در جامهٔ خواب نیز با خویشتن مسواك داشتی و حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام گوید که درمسواك کردن دوازده خصلت است : اول ـ سنت حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم‌است ٢ـ دهان پاك کند ٣ـ چشم روشن دارد ٤ـ زردی ببرد ٥ـ دندان سفید دارد ٦ـ گوشت بن دندانراسخت کند ٧ـ بلغم‌را ببرد ٨ـ طعام‌را بگدازد ٩ـ خاطرتیزگرداند ١٠ـ خدایتعالی را خشنودگرداند ١١ـ فرشتگانرا شادگرداند ١٢ـ نیکی وحسنات را مضاعف‌گرداند .

---

(١) ب . م : مسواك کردن مردم را فصاحت افزاید

(٢) س : و در سخنان پیغمبر حکمت است

(٣) س : و چیزیکه در زیر دندانها باشد

(٤) س : چیزی حایل نباشد

(٥) س : مردمان را آن زیباترست

(٦) س : چرب

اَلْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ [گ٣٧پ] مرد نهانست[١] زیر زبان خویش .

و جعفرصادق گوید رضی‌الله عنه :

«ما اَنْعَمَ اللّهُ علی عَبْدٍ نِعْمَةً اَکْبَرَ[٢] مِمّا اَعْطاهُ فَصاحَةً فِی اللِّسانِ وَ حَلاوَةً فِی الْکَلامِ .»

گفت خدایتعالی بنده‌رانعمتی‌نداده‌است‌بزرگتر از فصاحت درزبان وشیرینی[٣] اندرسخن .

١٨٤ ـ اَلْاِمامُ ضامِنٌ وَ الْمُؤَذِّنُ مُؤْتَمَنٌ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : امام پایندان است و مؤذّن زینهاردار است .

امام را ضامن خواند[٤] که غلطهای مأموم (را) و بعضی ازنماز مأموم‌وی[٥] برگیرد چنانکه هشت چیز [ازایشان] برگیرد و شش چیز بریشان نهد وکتب فقه بدین ناطق است .

پس از این معنی گفت که ضامن نماز ایشان است و نیز ضمان اندر[٦] لغت عرب نگاه داشتن چیز[ی] را گویند و رعایت کردن او را چنانکه مسافر[ان] رادعا کنند [گویند:] درحفظ خدای [تعالی] باش‌ودرضمانش .

پس امام را ضامن از آن گویند[٧] که وقت نماز را ونمازرا از بهرایشان نگاه دارد؛ (و) اما حدیث‌مؤذّنان درخبری دیگر گفته شود[٨] .

---

(١) س : پوشیده است (٢) ب . م : اکثر

(٣) س : ندهد بزرگتر از آنکه او را فصاحتی داده باشد اندر زبان و حلاوتی

(٤) س : خوانند

(٥) س : مأمومان او

(٦) س : ضامن‌در (٧) س : گفت

(٨) س : را درین‌خبردیگر بگوئیم

۱۸۵ ـ اَلْمُؤَذِّنُونَ اَطْوَلُ النّاسِ اَعْناقاً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): مؤذنان روز قیامت ازهمه مردمان گردن‌درازتر باشند .

و علما را در (این) درازی گردن (ایشان) خلافست . بعضی گفتنند [که] همچنین باشد بعینه ازهمهٔ [اهل] عرصات سرهای مؤذنان پیدا[تر] باشد . وبعضی گفتند [که همچنین] نیکی ایشان بیشتر باشد .

عرب گوید : « لِفُلانٍ عَنْقٌ مِنَ الْخَیْرِ . »

و بعضی [ازمشایخ] گفتند (ایشان) بزرگان عرصات باشند که عادت است که بزرگان قوم را (گردن گویند .)

(ونیز) گویند فلان گردن افرازست[1] . وبعضی گفتند[که]این اعناق نه‌جمع عنق است [که جمع عَنَقْ است و] اشتر نجیب را عنق گویند[2][گ۳۸ر] .

(پس پیغامبر صلی‌الله علیه گوید : مؤذنان روز قیامت برنجیب ها باشند؛) و نجیب های ایشان بلند تر باشد از نجیبهای دیگر[3] و بعضی گفتند [که] اعناق نیست ِ اعناق است بکسر الف و اعناق سبک رفتن باشد یعنی که ایشان از همه مردمان[4] برصراط سبکتر روند .

۱۸۶ ـ شَفاعَتِی لِأَهْلِ الْکَبائِرِ مِنْ اُمَّتِی .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

(*) م : قال ابوسلیمان الخطابی معناه الدنو الی‌الله و التقرب الیه ... وقیل: انهم رؤساء یومئذ والعرب تصف السادة بطول الاعناق .

---

(۱) س : که فلانان گردن‌افرازند (۲) س : وعنق اشترنجیب باشد

(۳) س : ازدیگر نجیبان باشند (٤) ب . م : مردم

شفاعت من خداوندان گناهان بزرگ راست از اُمّت من .

زیرا که صغایر گناههای کوچک [استو] ببرکت طاعت و استغفار محوشود تا بشفاعت محتاج نباشد(۱) .

پیغامبر راصلی الله علیه(۲) پرسیدند که گناه کبائر چیست؟ گفت هفده گنا هست: شرك(۳) است ؛ و خون ریختن مسلمان بناحق(٤) ؛ و اندر جنگ از روی کافر(٥) بهزیمت‌شدن وجادوی(٦) کردن ؛ و مال یتیمان خوردن ؛ وربادادن وستدن ؛ و پارسایان را دشنام دادن ؛ و در مادر و پدر عاق شدن(۷) ؛ و زنا کردن؛ ولواطه کردن(۸)؛ وخمرخوردن؛ و از غنیمت دزدیدن ؛ وسوگند بدروغ خوردن؛وگواهی بدروغ دادن ؛ وگواهی‌بحق(۹) بازگرفتن ؛ وسعایت کردن ؛ و سخن چینی کردن .

۱۸۷ ـ اَلْاَنْصارُ کَرِشِی وَ عَیْبَتِی (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : انصار کرشی (منند) و عیبهٔ منند .

اولا بدانکه چون پیغامبر صلی‌الله علیه از مکه بمدینه هجرت کرد . مردمان مدینه ویرا(۱۰) نصرت کردند و جای دادند انصارشان نام کردند(۱۱) ؛ آنکه گفت:

---

(۱) س : محو نشود

(۲) س : و از پیغامبر

(۳) ب . م : گناهی بشرك

(٤) س : مسلمانان بباطل

(٥) س : و ازپیش کافربحرب اندر

(٦) س : ویاری وی

(۷) س : وبامادروپدرعاقی کردن

(۸) س : وزنا و لواطه ورزیدن

(۹) س : راست

(۱۰) س : که اورا

(۱۱) س : ایشان‌را انصارنام کرد

(*) م : کَرِشْ وَ کَرْشْ مثال کَبِد و کَبْد معده مردم‌وفرزندان‌خوردوعیال مرد را گویند . عیبت همچون غیبت یعنی جامه دان و چنته. الکِرْشُ وَ الکَرِشُ: وعاء الطیب والثوب . ج : اکراش‌وکروش. (المنجد) .

ایشان کرش منند و عیبه منند .

و عرب جماعت را کرش خواند(۱) ؛ و عیبه کسی را گویند که باوی سرّ [ی] گویند پس ایشانرا بدین [گ۳۸پ] سخن بنواخت (و) گفت : انصارجماعت منند و جایگاه راز [نهانی] منند ؛ (یعنی گروه منند که بریشان واثق باشم و اعتماد بریشان کنم .)

۱۸۸ ـ يَدُاللهِ عَلَى ٱلجَماعَةِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): دست خدای(۲) برجماعت است .

و خدایرا (تعالی) آن دست که ترا صورت بندد نیست و نشاید گفتن؛ لکن خدای(تعالی) خودرا ید گفت(۳) ؛ وپیغمبر (صلی‌الله‌علیه) اورا ید گفت(۳)وماهمین گوئیم؛[وبس] (وسرّاو) درمعنی این سخن(٤)آنستکه (عرف مردم است) که کسی کسی را عنایت کند گویند فلان پیوسته دست برفلان میدارد و آن کس دست بر(٥) آن کس ندارد لکن او را در حفظ خویش [می]دارد .

(پس اینجا گفت ایزد تعالی جماعت را در حفظ خویش و رعایت خویش دارد ؛) و این جماعت نه جماعت نمازست ؛ ولکن جماعت مؤمنان است که موافق یکدیگر(٦) باشند بهمه(۷) اعمال دینی تا نماز جماعت(۸) خود اندرآن جمله بود .

(۱) س : خوانند
(۲) ب . م : ید خدایتعالی
(۳) س : گفته است
(٤) س : [ید]
(٥) س : زبر
(٦) س : یکدیگران
(۷) س : درهمه
(۸) ش : بانمازبجماعت

(*) ض . ش :.. حث ان‌تكون مع الحق وجماعة فان‌رحمةالله على‌الجماعة الذين هم ائمةالمؤمنين‌فقر بهم رحمة و بعدهم‌عقوبة؛ واليد:النعمة والقوة و التفضل والرحمة.

(*) ر . ر :.. یعنی باجماعت آل رسول صلعم ؛ یاباجماعتی که بمسجد آدینه‌حاضر آیند ... (برای) علم‌آموختن ... وبایکدیگر مکافات کردن.

۱۸۹ ـ اَلصَّمْتُ حُكْمٌ[1] وَ قَلِيلٌ فَاعِلُهُ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خاموشی حکمت است و اندك اند آنان که بکار دارند خاموشی را[2] ابوبکر صدیق پیوسته سنگی اندر دهان داشتی تا سخن کم گوید[3] .

عبدالله مسعود گوید رضی الله عنه هیچکسی نیست که بزندان بود ترا درخور(د) تر از زبان [خویش.]

و بعضی از حکما گفته اند : مثل زبان (چون) مثل شیراست که بسته نداری مردم[4] خورد .

حکیمی دیگر گفت: خاموشی بیاموز چنانکه گفتن (آموختی) که اگر گفتارترا پیدا کند خاموشی ترا نگاه دارد .

(حکمت: گویند لقمان نزد داود علیه السلام [گ ۳۹ ر] نشسته بود و داود حلقه های زره در یکدیگر می‌پیوست ؛ و حکمت لقمان را نمی گذاشت که از داود بپرسد که این چه خواهد بود تا داود از آن درع بپرداخت . لقمان را گفت این را درپوش . پس گفت نیکولباسی است این از بهر جنگ را .

لقمان گفت : خاموشی حکمت است و اندك اند که بکار دارند خاموشی را خواستم که بپرسم ترا ازین خود تو بگفتی .)

---

(۱) س : حکمة

(۲) س : که خاموشی کنند

(۳) س : کم تواند گفت

(٤) س : که چون او را بسته ندادندش مرد

١٩٠ ـ اَلرِّزْقُ اَشَدُّ طَلَباً لِلْعَبْدِ مِنْ اَجَلِهِ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) : روزی بنده را سخت تر جوید از اجل (او) .

وپیغمبر صلی‌الله علیه بدین خبر فراغت دل امت(١) جست تا امت غم واندیشهٔ روزی نبرد(٢) بفرمان بردن اسلام مشغول باشد(٣) که آنچه [از] آن ایشان است بایشان رسد(٤) همچنانکه اگر بندهٔ خواهد که اجل از خویشتن بگرداندنتواند(و) اگر همه جهان عنایت او کند(٥) هم نتواند و [همچنین] اگر خواهد که روزی از خویشتن بگرداند نتواند و اگر همه جهان نکایت(٦) او کند نتواند .

١٩١ ـ اَلرِّفْقُ فِی الْمَعِیشَةِ خَیْرٌ مِنْ بَعْضِ التِّجارَةِ.

گفت پیغامبر صلی‌الله علیه .

آسان(٧) گرفتن اندر زندگانی بهتر [است] از برخی بازارگانی .

بدانکه هرچیزی را حدی هست که چون از آن حد درگذشت نامحمود(٨) است ؛ نبینی که نماز را(٩) که چهار رکعت‌است اگر سه (رکعت) کنی (نماز) باطل شود(١٠) ؛ و اگر نیز پنج کنی (هم) باطل شود(١٠) .

(پس) نفقت‌را نیزحدی هست وآن‌حد [وی] کفایت است بمعروف[و] از(١١)

(*) م : للعبد ای للانسان ؛ لانه تبارك و تعالی و عدبه بل ضمنه ووعده لایتخلف و ضمانه لایتأخر.

---

(١) س : بنده

(٢) س : نخورند

(٣) س : شود

(٤) ب . م : باایشان

(٥) س : وی کنند

(٦) نکی العدو : قهره بالقتل والجرح ـ نکایت : بدسگالیدن ، گزند رساندن .

(٧) س : خوار

(٨) س : که ازآن درگذشتن نه محمود

(٩) س : نمازی

(١٠) س : است

(١١) س : آن

کفایت کم کردن مذموم است اقتار وتضییق را؛ [و] برکفایت [ا]فزودن هم مذموم است اسراف وتبذیر را .

و دو کس اندر (دو) کار پیوسته ملوم‌اند : یکی توانگر[ی] زفت ؛ ویکی درویش راد؛[1] و ازنیست سخا کردن ناپسندیده است همچنانکه با هست بخیلی کردن .

پس پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) امّت را [گ۹ ۳پ] کدخدایی آموخت؛ گفت : درکدخدایی‌خوارتر بگیرید تا همچنان باشد که بازارگانی کرده باشید واندر آن فایده [حاصل] کرده باشید .

۱۹۲ ـ اَلتّاجِرُ اَلجبانُ مَحْرُومٌ وَالتّاجِرُ اَلجَسُورُ مَرْزُوقٌ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

بازارگان بددل محروم باشد و بازارگان دلیر روزی مند باشد .

زیراکه سود بازارگان در تجارت باشد و سیم در خانه نهاده[2] بچه نکند . چون بازارگان بخریدن[3] دلیری نکند که ده وی بیازده نرسد[4] محروم ماند و چون بخرید و فروخت[5] دلیری کند فایده پیدا شود و روزی‌مند گردد[6] .

---

(۱) س : راد راد وروانیست ازینست سخا کردن

(۲) س : است و سیم بخانه نهادن

(۳) س : بخرید و فروخت

(٤) س : ده بپانزده نشود

(٥) س : بخریدن

(٦) بم : بفایده رسد و روزی‌مند گشت

(*) ض . ش :.. والتاجرالجبان‌الذی یحتکر ویظن الفضل والربح فی‌امساکه فهو محروم من سعة الرزق والبرکة ...

۱۹۳ ـ حُسْنُ ٱلْمَلَكَةِ نَمآءٌ وَ سُوءُ ٱلْمَلَكَةِ شُؤْمٌ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

باعیال نیکوئی کردن زیادتی‌است وباعیال‌نیکوئی نا کردن خجسته نیست(۱) .

و جای دیگر گفت :

«لا یَدْخُلُ ٱلْجَنَّةَ سَیِّیءُ ٱلْمَلَكَةِ . »

هر که باعیال خود بد باشد دربهشت نشود . و پیغمبر گفت: عیال را مفرمای آنچه نتواند کردن ؛ وگناه ایشان عفو کنید ؛ و اگرچه بروزی هفتاد گناه بکنند . و دیگر گفته است : [که] نماز (بسیار) کنید تا خدای [تعالی] شمارا دوست دارد و عیال را نیکو دارید تا عیال شما را دوست دارند(۲) تابدوستی خدای(۳) از دوزخ برهید و بدوستی عیال از عصیان ایشان ایمن باشید .

(و در سنن داود است : « حُسْنُ ٱلْمَلَكَةِ نَمآءٌ وَ سُوءُ ٱلْخُلْقِ شُؤْمٌ »
نیکوداشتن زیردستان افزونی است و بدخوئی ناخجسته است .)

۱۹۴ ـ فُضُوحُ الدُّنْيا اَهْوَنُ مِنْ فُضُوحِ الاٰخِرَةِ(**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

(*) ض . ش: وکان‌عامة وصیته‌علیه‌السلام‌عندالموت : الصلوة وماملکت‌ایمانکم.

(**) ض . ش : و سبب الخبر معروف: و هو انه علیه‌السلام لماکان فی المرض الذی توفی فیه صعد المنبر وقال ان کان لاحد قبلی مظلمة فاطلبوه منی فان فضوح الدنیا اهون من فضوح الآخرة . فقام عکاشة‌بن محصن فقال یا رسول الله ! ضربت بقضیبک یوماً مابین کتفی فکشف علیه‌السلام رداؤه‌عن‌ذلک‌الموضع لیقتص عکاشه فانکب علی‌خاتم‌النبوة الذی کان بین کتفیه؛ وقبله ومسح وجهه فیه! ...

---

(۱) س : نانیکوئی کردن شومی است .

(۲) س : دارد (۳) س : ایشان

رسوائی این جهان آسانتر از رسوائی آن جهان(۱) .

زیرا که [ک. ٤ ر] رسوائی دنیا باخلق باشد ورسوائی‌آخرت‌باحق‌باشد(۲) . و رسوائی دنیا فانی باشد و رسوائی آخرت باقی(۳) ؛ و رسوائی دنیا درشهری یا در کشوری باشد ؛ و رسوائی آخرت(٤) علی رؤس الاشهاد باشد .

وگویند [که] این خبررا سببی هست واز(٥) آن بود که مردی پیش‌پیغامبر آمد ؛ وگفت : یارسول‌الله ! من فلان را غیبت‌ها کرده‌ام و اکنون پشیمان شدم توبه (از) چه باشد؟ پیغمبر(صلی‌الله‌علیه) گفت: بشو(اورا) بگو(ی) [که] من ترا چنین (وچنین) گفتم تا تراحلال کند. گفت یارسول‌الله آنکه! [ازین] فضیحت‌شوم .

پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت: فضیحتی دنیا آسانتر از فضیحتی(٦) آخرت .

۱۹۵ ـ اَلْقَبْرُ اَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنازِلِ الْآخِرَةِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

گورنخستین منزلی است از منازل(۷) آخرت .

بعضی را از مشایخ پرسیدند (که) از دنیا بآخرت(۸) چند است ؟ فقال غُمْضَةُ الْعَيْنِ(۹) (یعنی) چشم بستنی [یعنی] چون [بمرگ] چشم برهم نهادی [ازدنیا] بآخرت رسیدی(۱۰) .

---

(۱) س : رسوائی دنیا خوارتر است از رسوائی‌آخرت

(۲) س : تعالی

(۳) س : عقبی باقی باشد

(٤) س : قیامت

(٥) س : بود و آن آن

(٦) س : رسوائی دنیا خوارترازرسوائی..

(۷) س : نخست منزل است از منزلها.

(۸) س : تاآخرت

(۹) س : قال : غمضة عین . گفت

(۱۰) س : رفتی

(*) ض . ش :.. وقال علیه‌السلام: «القبرروضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار فاهل‌القبور بعضهم فی‌غبطة وبعضهم فی شدة .

و داود سلیمان‌را (علیهماالسلام) پرسید که دورتر از دنیا چیست؟[۱] گفت مردم که بمرد[۲] از وی دورتر از دنیا هیچ چیز نیست.

(عثمان روایت کند از پیغمبر صلی‌الله علیه که گفت:

«اِنَّ القَبرَ اَوَّلُ مَنزِلٍ مِن مَنازِلِ الآخِرَةِ اِن نَجا مِنهُ فَما بَعدَهُ اَیسَرُ مِنهُ؛ وَ اِن لَم یَنجِ فَما بَعدَهُ اَشَدُّ مِنهُ.»

هرآینه گور نخستین منزلی است از منزلهای آن جهان اگر برهد از او آنچه پس ازوست آسانتر؛ و اگر نرهد ازو آنچه پس ازو سخت‌تر!

۱۹۶ ـ اَلصَّبرُ عِندَ الصَّدمَةِ الاُولیٰ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

صبر باید که برزخمه نخست باشد[۳].

یعنی چون مصیبت برسد باید که مرد صبر کند که مردم بروزگار خود صبور گردد[٤].

و این خبر را سببی هست [و آن آنست] که پیغمبر برگوری [ک. ٤ پ] بگذشت زنی (رادید که) برآن گور زاری همی کرد و جزع مینمود. پیغامبر (صلی‌الله علیه) فراز رفت و گفت: زاری مکن و صبور باش تا خدای (تعالی) ترا ثواب دهد. (زن) گفت: بشو! که تو ازدرد من آگاه نیستی[٥] واین زن پیغامبر را (صلی‌الله‌علیه) نشناخت چون پیغمبر (صلی‌الله‌علیه) برفت اورا گفتند (که) این پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) بود! زن پشیمان شد [و] پیش پیغامبر آمد و گفت یارسول‌الله! [من] ترا نشناختم

(۱) س: چیزی چیست
(۲) س: مرد
(۳) س: زخم نخست بود
(٤) س: اگرصبر نکندبمرورایام‌خودصبورشود
(٥) س: برو که ترا از دردمن‌آگاهی نیست

و اکنون فرمان تو کردم و صبور شدم .

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) [این ب]گفت : «الصبرعندالصدمة الاولی .»*

۱۹۷ - دَفْنُ اَلْبَنَاتِ مِنَ اَلْمَكْرُمَاتِ(**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : فکندن دختران (از) گرامی کردن خداست[1] (و این خبر راشاید سببی‌است از آنجهت که پیغمبر را حالتی بوده که درعزای دخترش رقیه برای‌سوگواری‌خودرا گفت گفته؛ وبسیاری‌نیزدراین هنگام گویند که کاشکی‌چنان بود ویا مادرت نمیزاییدا!) زیرا که در (جاهلیت عرب) بودن[2] دختر پدررا مذلت است . وآن آنستکه بیکی[3] محتاج است که [آن] دختر را بزنی خواهد[4] و رنج وی از پدر برگیرد؛ و دیگرآنکس که دختر دارد فرزند[ی]محکوم دارد؛ وآنکه[5] پسردارد فرزند[ی] حاکم دارد [و] گویند [که] زنان یک هنردارند وهمه‌عیب (است) وهنرآنستکه مردان[6] زایند. و مردان یک عیب دارند و همه هنر؛ وعیب آنستکه [از] زنان زایند .

(*) م : همین شرح را بعربی آورده‌است.

(**)ض. ش:... قال‌الله‌تعالی:المال‌والبنون زینةالحیوة الدنیا والباقیات‌الصالحات: هن‌البنات ... وقیل اراد بذلک ماعدّالله اصحاب‌المصائب من‌الکرامة والرحمه .

(=) ر . ر . حضرت صادق علیه السلام گوید: دختران‌حسنات‌اند وپسران نعمات. و خدایتعالی برحسنات ثواب دهد وازنعمات بپرسد . حضرت مصطفی (صلعم)بایاران‌نشسته بود که یکی از در درآمد و بادیگری سری بگفت آنکس راگونه بگردید. حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم گفت چه حالست؟ مرد گفت‌خیراست.دیگر باره بپرسید. مرد گفت چون بیامدم زنم بار مینهاد این ساعت میگوید دختری آورد. پس حضرت گفت: «الارض تقلها و السماء تظلها و الرب یرزقها وهی ریحانة تشمها» .

---

(۱) س : خدایراست(و این خبر را ...) از مصحح

(۲) س : هستی. (جاهلیت عرب) : از مصحح.

(۳) س : بکسی

(٤) س : کنند

(٥) س : وآنکس که

(٦) س : اززنان

(ابن عباس گویند رضی‌الله عنه که چون تعزیت دادند پیغمبررا صلی‌الله‌علیه بدختر وی رقیه گفت الحمدلله دفن البنات من‌المکرمات .)*

۱۹۸ مُعْتَرَكُ الْمَنَايَا مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى السَّبْعِينَ ؛ أَعْمَارُ أُمَّتِي مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى السَّبْعِينَ(**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

(*) م : ـ ای من‌الامور التی یکرم بها آباؤهن و نعم‌الصهر القبر . عن ابن عباس رضی‌الله عنهما قال : لماعزی‌النبی صلی‌الله‌علیه‌وسلم بینته رقیة قال : الحمدلله دفن البنات من‌المکرمات . قال بعضهم وهذاخرج مخرج التعزیة للنفس .

(*)م : (ازتفسیر گازر سورهٔ ۱۶ آیهٔ ۵۸ و ۵۹) : « واذابشر احدهم بالانثی‌ظل‌وجهه مسوداوهو کظیم . یتواری من‌القوم من سوء مابشربه ایمسکه علی هون ام یدسه‌فی‌التراب الاساء مایحکمون.»

وچون یکی ازکافران را بشارت دهند بدختری که زاده باشد روی او از غم سیاه گردد و او پرازخشم شود و دلتنگ گردد چنانکه دم نتواند زد و نفس بر نتواند آورد . پنهان میشود از مردم از بدی آن بشارت که وی را داده باشند از آمدن دختر و اندیشه کند درکار دختر تاباوی چه کند!وازدوکار کدام کند : اورا نگاهدارد بمذلت‌وخواری؛ یا درزیرخاك‌پنهان کند وزنده درگور کند؟!!. ای بد حکمی که ایشان می کنند که‌دختررا بخدای حوالت می کنند و پسر بخود !... و این درجاهلیت بود چون اسلام‌آمدخدایتعالی دراین معنی آیات فرستاد ونهی کرد و رسول(صلعم) براین‌تهدید کرد و فرزدق‌را عمی‌بود نام او صعصعه چون خبریافتی که کسی را دختری آمده است چند اشتر بهدیه فرستادی تا آن دختر را زنده درگور نکند. آنکه گفت : « للذین لایؤمنون بالاخرة مثل‌السوء ولله المثل الاعلی وهوالعزیزالحکیم.» ... ونیزرسول (صلعم) فرموده‌است: ان اکبر الکبایران تجعل‌لله‌ندا وهوخلقک ثم تقتل ولدك خشیة ان یاکل معک ثم ان تزنی بحلیله جارك ...

(**)ض.ش: ونبّه‌علیه‌السلام علی‌ذلک لئلایغفل‌المرءعن حاله اذا بلغ هذاالقدر.

و درنسخه ر . ر . بدنبال این خبرچنین آمده است : لکل شیء حصاد وحصاد امتی مابین الستین الی‌السبعین ـ ر . ر : ـ معترك المنایا . . . لکل شیء حصاد و حصاد امتی مابین الستین الی‌السبعین.

کارزار مرگ[ها میان] شصت است تا بهفتاد(۱) ؛ و باز گفت : عمرهای است من میان شصت است تا هفتاد(۲) .

(و) این سخن [گ ١ ٤ ر] نه برحتم [و] وجوبست که باید (که) چنین باشد(۳) ؛ لکن برغالب گفته (است) که اغلب عرف آنستکه چنین باشد(۳) .

۱۹۹ ـ اَلْمَکْرُ وَالْخَدِیعَةُ فِی النّارِ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

مکر و خدیعت در دوزخ باشد(٤) .

یعنی آنکه(٥) این کند در دوزخ باشد؛ (٦) (و مکر سکالیدن بد باشد و خدیعت فریفتن باشد بدروغ .)

۲۰۰ ـ اَلْیَمِینُ الْکاذِبَةُ(۷) تَدَعُ الدِّیارَ بَلاقِعَ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

سوگند بدروغ خانه[ها را] ویران کند .

[زیرا که] هر که سوگند بدروغ خورد از دو بیرون نبود(۸) ؛ یا به کُره (میخورد) از بیم؛ یا بقصد میخورد(۹) . اگر از بیم میخورد بر وی هیچ نیست بزه آنرا (باشد) که ویرا از وبیم است(۱۰) ؛ و اگر بقصد میخورد از بهر دنیا میخورد ،

(۱) س : تاهفتاداست
(۲) س : شصت تاهفتاداست
(۳) س : بود
(٤) س : است
(٥) س : آنکس که
(٦) س : است
(۷) س : الفاجرة
(۸) س : نیست
(۹) س : واما بقصد
(۱۰) س : ویرا میدهد که ازوی میترسد

(*) اَلْبَلْقَعُ وَالْبَلْقَعَةُ : الارض القفر التی لاشیء بها. یقال: منزل بلقع و دار بلقع والبلاقع: الخالیة من کل شی ومن کل خیر . یعنی الحالف فجورا یفتقر لامحالة..

زیرا که از بهر آخرت کس سوگند بدروغ نخورد .

پس این سوگند بدروغ که از بهر دنیا (می)خورد اما زیادتی مال‌را باشد یا زیادتی جاه[1] چون خدایرا (سبحانه و تعالی) آزرد [از بهرمال وجاه] بعقوبت‌آن برکت (از) مال بشود (نه‌که خود مال‌بشود) و جاه نیز بشود[2] . (پس خانه‌را که درو برکت نبود ویران شود)[3] و خانه خدایرا جاه نبود[4] چنانکه گفت:

۲۰۱ ـ اَلْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ مَنْفَقَةٌ لِلسِّلْعَةِ ، مَمْحَقَةٌ لِلْكَسْبِ(*)(۵) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

سوگند بدروغ کالا پیش برد و لکن کسب را برکت ببرد[6] .

و اندك ببرکت[7] بهتر [بود] که بسیار بی‌برکت .

حسن بصری گوید (رضی‌الله عنه) هرکس که[8] سوگند بدروغ [9]خورد [گ ۱ ٤پ] تا سود دنیا(یی) کند زیان بیشتر کند که سود .

---

(۱) س : بقاء جاه را (۲) س : وجاه برود

(۳) س : و خانه را که در وی باشد برکت نبودو

(٤) س : خانه ویران بود

(۵) بجز نسخه مشکوة همه‌جا [مُنْفِقَةٌ (و) مُمْحِقَةٌ] آمده‌است.

(٦) ر . ر : سوگند بدروغ رواج دهندهٔ اهرمان است وکم کنندهٔ کسب است

(۷) س : بابرکت (۸) س :که هرکه

(۹) س : دروغ

(*) م : منفقه : رواج . المحق : محوالبرکة بالکلیة .

= . مَنْفَقَةٌ : بفتح المیم والفاء والقاف من نفق‌البیع راج ضد کسدای مزیدة للسعلة بکسرالسین ای‌البضاعة ای رواج لها . مَنْفَقَةٌ : مظنّة النّفاق

مَمْحَقَةٌ : مفعلة من‌المحق ای مذهبة للبرکة ای مظنة لمحقها واذهابها .

۲۰۲ - اَلْیَمِینُ عَلیٰ نِیَّةِ الْمُسْتَحْلِفِ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

سوگند بر نیت آن [کس] باشد که سوگند (می) دهد.

بنمود پیغامبر (صلی الله علیه) که نباید که کسی بتأویل سوگند خورد بدروغ (۱) و در دل نیتی دیگر(۲) دارد؛ تاحق کسی ضایع کند که سوگند برنیت سوگند خواه باشد(۳). و این آن راست(٤) که سوگند خوار ظالم باشد. فاما اگر سوگند خوار مظلوم بود(٥) سوگند برنیت وی بود(٥) نه برنیت سوگند دهنده(٦).

گویند که انس بن مالک را باعبدالله بن الزبیر میلی بود(ی) چون عبدالله بن الزبیر را بکشتند حجاج بعراق آمد انس را بخواند وگفت [من] شنیدم که تو باعبدالله بن الزبیر بودی! انس گفت بالله الذی لااله الاهو که من با عبدالله بن الزبیر نبودم (و در تدبیر وی نبودم) کسی (که از آن حال) (۷) خبر داشت او را گفت ای (نه) خادم رسول (خدای)! این سوگند بدروغ چرا خوردی؟ [انس] گفت من باعبدالله کجا بودم [که] وی بحجاز بود و من بعراق و من (هم) [در] تدبیر وی کجا باشم و تدبیر وی اندیشه وی بود(۸).

۲۰۳ - اَلْحَلِفُ حِنْثٌ اَوْ نَدَمٌ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه): سوگند یا بزه است یا پشیمانی.

---

(۱) س: سوگند بتأویل دروغ خورد

(۲) س: نیت

(۳) س: خوارنباشد

(٤) س: آنست

(٥) ب. م: باشد

(٦) س: آنکه سوگند دهد

(۷) س: ازحال انس

(۸) س: اوست

(*) ر. ر:.. قوله تعالی. «ولاتجعلواالله عرضة لایمانکم» یعنی خدایتعالی رانشانهٔ سوگند مکنید...

بنمود اندرین خبر که سوگند نشاید[۱] خوردن ؛ [که] چون خوردی (مگر پشیمانی درتوآمد)[۲] که چرا خوردم یا [خود] سوگندرا بشکنی وها[۳] بزه وصورت اینجا بندد که[٤] مردی سوگندی خورد[٥] که من فلان کار نکنم [و] آنگاه ناگزیر باشد پس اگر سوگند بشکند بزه است واگر بر وی بایستد پشیمانی است: وسوگند خوردن برچند وجه باشد[٦] و درکتب فقه مسطور است.)

۲۰٤ ـ اَلسَّلامُ تَحِیَّةٌ لِمِلَّتِنا وَ أَمانٌ لِذِمَّتِنا (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

سلام تحیت ملت ما [است] وامان ذمّت ماست .

و معنی این سخن آنستکه پیوسته تاعالم بود هرقومی را تحیتی بود . وتحیت آن بود که کسی برکسی (درشودیا)[۷] نخست دفعت که آن روز پیش آید[۸] تحیتی بود که یکی آن دیگر را بگوید و بگاه در رفتن شونده نشسته[۹] را بگوید چنانکه عرب گفتی پیش از اسلام : « أَنْعِمْ صَباحاً » . چون[۱۰] اسلام آمد پیغمبر (صلی‌الله علیه) بجای انعم صباحاً سلام نهاد . [آنکه] گفت : [که] سلام تحیت اهل ملت ماست .

و اما امان ذمّت آنستکه عرب هرکه‌را دربیابان پیش آید و یکی بریکی[۱۱]

---

(۱) س : نباید
(۲) س : پشیمان شوی
(۳) س : اینت
(٤) ب . م : این اینجا بتدارك
(٥) س : سوگند می‌خورد
(٦) س : است
(۷) س : درود دهداز
(۸) س : که بایکدیگربهم رسند
(۹) س : داخل قاعد
(۱۰) س : پس
(۱۱) س : ویک بریک

(*) ض . ش :.. ای لفظ السلام علیکم فی هذه الامة تحیة لاهل شریعتنا و امن لمن کانت علیه حرمة الاسلام .

سلام کند ایشانرا نشاید که بریکدیگر غدر کنند(١) چنان (باشد) که میان ایشان ذمّتی بسته باشد .

٢٠٥ - عِلْمٌ لاٰ يَنْفَعُ كَكَنْزٍ لاٰ يُنْفَقُ مِنْهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

علم(٢) که فایده نکند چون گنجی باشد که از وی هزینه نکنند .

معنی این آنستکه کسی علمی داند (که بوی بخل کند)(٣) و کس رانیاموزد چنانستکه گنج نهند(٤) و بکس ندهد .

و معنی دیگر (احتمال کند که کسی علمی داند) و بدان علم(٥) کار نکند تافایدهٔ آن علم بوی رسد چون گنجی بود که کسی نهد(٦) و ازآنجا برخویشتن هزینه نکند .

٢٠٦ - اَلطّاٰعِمُ الشّاٰكِرُ لَهُ مِثْلُ اَجْرِ الصّاٰئِمِ الصّاٰبِرِ (**) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خورنده شکر کننده را همچنان ثواب باشد که روزه دار صبر کننده را .

یعنی این بخوردن و شکر کردن چندان (ثواب) یابد(٧) که روزه دار بصبر روزه(٨) یابد .

---

(١) س : یکدیگرغش کنند (٢) س : علمی
(٣) س : بخل آرد (درحاشیه) . و بخیلی کند که کسی‌را بیاموزد.
(٤) س : کسی گنجی دارد . (نهد)
(٥) س : وبوی (٦) س : بنهد
(٧) س : بیابد (٨) س : بروزه

(*) ب . م : لاینفع ...
(**) ب . م : مثل اجرالصائم اَلْقَاۤئِمِ .

و نیز احتمال کند که [گ۳٤پ] این برطریق مثل گفته باشد[۱] که توانگر که حق خدای‌تعالی بگزارد و شکر نعمت بکند همچنان ثواب [وفضل] یابد که درویش (در درویشی و شکیبائی)[۲] یابد .

این مسئله از علی‌بن ابیطالب (کرّم الله وجهه) پرسیدند که : توانگری به یا درویشی[۳]؟ گفت که من[٤] تندرست باشم و شکر کنم دوست‌تردارم که بیمار باشم و صبر کنم .

۲۰۷ ـ اَلصَّلٰوةُ قُرْبَانُ کُلِّ تَقِیٍّ (*) .

گفت پیغامبر (صلی‌الله علیه) : نماز قربان پرهیزگاران است .

و قربان تقرّب جستن باشد یعنی نزدیکی جستن بخدای عزوجل بخدمتی که کند[٥] .

و در سلف روزگار چنان بودی که طعام ساختندی[٦] و برسر کوه نهادندی و آنرا قربان خواندندی پس پیغمبر بنمود که هر که خواهد که قربانی کند نمازی کند زیرا که خدای[۷] تعالی نزدیکی خویش در هیچ عبادت[۸] نشان‌نداد مگر[۹] در سجود و سجود درنمازست گفت :

« وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ . »

(۱) ب . م : است

(۲) س : شکیبا دردرویشی

(۳) س : به از فقر

(٤) س : من که

(٥) س : باشد خدای‌تعالی بخدمتی

(٦) س : طعامی بساختندی

(۷) س : ایزد

(۸) س : عبادتی

(۹) س : الا

(*) ض . ش :.. و یرید ان یکون‌ثواب ذلک فلیتقربوا الی‌الله بکثرة الصلوة‌فانهم ینالون بالخشوع والخضوع بین یدی‌الله فی‌صلوتهم مثل ماینال‌الاغنیاء من‌الثواب‌بقربانهم؛ والمتقون یتقربون الی‌الله بالصلوة .

و آنچه پیغمبر گفت : « وَجُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلٰوةِ » (و) روشنائی چشم من در نماز کرده‌اند[١] از آن نزدیکی حق[٢] تعالی نشان می‌داد[٣] .

٢٠٨ ـ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ الْكُفْرِ[٤] تَرْكُ الصَّلٰوةِ[*] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

میان بنده و[٥] کافری هشتن نمازست[٦] :

وجای دیگر گفت: « من ترکها فقد کفر » هر که نماز هشت کافر شد . (وحکم تارك الصلوة خود در کتب فقه است و بدان ناطق است و آن آنستکه تارك الصلوة بر سه قسمت است :

(یکی بهلد)[٧] از کسلانی و غفلت تلافی آن آنستکه توبه کند ودیگر تهاون نکند .

و دیگر بهلد[٨] و گوید فریضه است لکن من بقصد نمی کنم بر امام فریضه است[٩] که او را نماز بفرماید[١٠] (کردن) و اگر نکند فرمایدش کشتن[١١] .

و دیگر آنکه[١٢] [گ ٣٤ ر] نکند گوید نباید[١٣] کردن (و) فریضه نیست وی با این لفظ مرتد شود . از وی سه روز نوبت خواهند اگر نکند گردنش بزنند

---

(١) س : کردند
(٢) س : بنزدیکی خدای
(٣) ب . م : نمی‌داد
(٤) س : بین الکفر
(٥) س : ومیان
(٦) س : نماز هشتن است
(٧) س : و آنانکه نماز بگذارند برسه گونه‌اند : یکی آنکه بگزارند
(٨) س : ویکی بگزارد
(٩) س : باشد
(١٠) س : فرماید
(١١) س : بفرماید تابکشندش
(١٢) س : ویکی
(١٣) س : وبگوید که نمی‌باید

(*) ای ترکها وصلة بین العبد و الکفر یوصله الیه والصلوة حائل بینه وبین الکفر فاذاترکها زال الحائل .

و مالش به[1] بیت‌المال برند و گورش ساده کنند و نشویندش و بر وی نماز نکنند .

٢٠٩ ـ مَوْضِعُ الصَّلٰوةِ مِنَ الدِّينِ كَمَوْضِعِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

جایگاه نماز از دین چنانست که جایگاه[2] سر از تن .

یعنی تن را بی‌سر[3] بقانیست (و دین را بی‌نماز بقانیست) وبخبر [ی] دیگر آمده است :

هر که را نماز نیست دین نیست و در نماز وفضائلش و عقوبت‌ترکش بسیار اخبار آمده[4] است و مارا[5] شرط اختصارست .

٢١٠ ـ صَلٰوةُ الْقَاعِدِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ صَلٰوةِ الْقَائِمِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

نماز نشسته برنیمه[6] است ازنماز ایستاده .

بدانکه نماز دواست: یکی فریضه (است؟) ویکی[7] نافله . امافریضه [خود] از نشستن[8] نشاید کردن مگر[9] بضرورت ؛ و ضرورت آن بود[10] که بیمار بود چنانکه بر پای نتواند ایستادن[11] . رخصت آنستکه از نشستن[12] بکند . اینجا

(١) س : سوی
(٢) س : جای
(٣) ب . م : که سررا بی‌تن
(٤) س : اخبار بسیار
(٥) ب . م : واما
(٦) س : نیمهٔ نماز
(٧) س : ودوم
(٨) س : نشسته
(٩) س : الا
(١٠) س : آنست
(١١) س : بودن
(١٢) س : رخصت‌است اوراکه نمازازنشسته

(*) م : هذا فی حق القادر وفی غیر نبینا صلی‌الله‌علیه وسلم.

فضلش نیمه نباشد[۱] که نه باختیار نشسته[۲] (است) معذور است و[۳] آن نماز که فریضه نیست اختیار اوراست اگر (ایستاده کند شاید ؛ و اگر نشسته کند شاید لکن چون ازنشسته) کند ثواب آن[٤] نیمهٔ آن باشد که ایستاده کند چرا . زیرا که اینجا ویرا[٥] ضرورت نیست ؛ وبااین[٦] نشستن معذور نیست (و درحال عاجزی نماز از نشستن اجر را نیمه نکند که اجر وی تمام باشد همچنانکه درحال توانائی برپای کند .)

۲۱۱ ـ الزَّكٰوةُ قَنْطَرَةُ الْأِسْلامِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

زکوة پل مسلمانی است .

بدانکه زکات را زکوة ازآن گویند که بنده بدان زکات بخدای (تعالی) نزدیک شود که درلغت گویند: تَزَکّیٰ ای تَقَرَّبَ .

و نیز گفتند زکاتش ازآن گویند که زیادتی مال از[۷] دادن اوست (که بلغت) گویند : «زکایزکوا» ای«زادیزید.» (و) خدایتعالی طهارت را بنام زکات خواند . « و اوصانی بالصلوة و الزکوة » یعنی بنماز وپاکی[۸] .

پس [هم] چنانکه بطهارت ازحدث[۹] پاك شود بزکات دادن ازآفات پاك

---

(۱) س : نبود
(۲) س : نشست
(۳) س : بنشستن واما
(٤) س : ثوابش
(٥) س : اودراینجا
(٦) س : وبدین
(۷) س : اندر
(۸) س : بالصلوة والطهارة
(۹) س : حدث بطهارت

(*) م : ای جسده الذی یعبرمنه الیه فاداؤها طریق الی التمکن فی الدین لمافیه من اظهارعزالاسلام ...

شود[۱] پس اینجا گفت: «الزّکوة قنطرة الاسلام» زکوة پل[۲] مسلمانی است. (یعنی پل مسلمانان است.) ومعنی این خبردرآن خبرست که (رسول صلی الله علیه) گفت:

« اِذا تَحَیَّرَ المُؤْمِنُ عَلَی الصِّراطِ یَأْتِی الزَّکوةُ فَیَأْخُذُ یَدَهُ وَ یُساعِدُهُ[۳] ».

هرگاه که مؤمن برصراط (فروماند) متحیر شده[٤] زکات‌وی بیاید؛ ودست‌وی بگیرد و او را مساعدت کند.

و نیز گفته اند که معنی وی آنست که زکات پلی[٥] هست بمسلمانی یعنی [که] باسلام نرسد الابدادن[٦] زکات. زیرا که اسلام مانع الزکوة[٧] تمام نیست.

۲۱۲ ـ طِیبُ الرِّجالِ ما ظَهَرَ رِیحُهُ وَخَفِیَ لَوْنُهُ؛ وَطِیبُ النِّساءِ ما ظَهَرَ لَوْنُهُ وَخَفِیَ رِیحُهُ[۸](*).

گفت (پیغامبرصلی الله علیه) :

طیب مردان (آنستکه پنهان باشد لونش و بویش پیدا)[۹]؛ و طیب زنان

---

(۱) س : مال را از آفات پاکی بود

(۲) س : زکات پول (کذا)

(۳) س : و یأخذ یده فیساعده

(٤) س : شود

(٥) س : پولی

(٦) س : بآن

(۷) س : زکوة

(۸) س : ... ماخفی ریحه‌وظهرلونه

(۹) س : را باید که لونش پنهان بود و بویش آشکارا

(*) نسخه م. ندارد.

(*) ض. ش : ذکر بیان کیفیة استعمال الطیب للرجال و النساء وان کان الطیب مباحاً لجمیعهم لکن الرجال ماظهرریحه کالمسک و الغالیه وماء الورد و نحوها. و للنساء مابطن ریحه و ظهرلونه کالحناء و الخضاب مخافة الافتتان اذاخرجن فاما اذاکن داخلات فی البیوت عندالازواج فلاباس لهن ظاهرا کان اوخفیا. (م : قوله تعالی: ولایبدین زینتهن الالبعولتهن.)

باید که لونش پیدا بود و بویش پنهان[۱] .

یعنی لونش زیان ندارد که پیدابود . زیرا که چون بیرون‌آید بچادرپوشیده شود و بوی نیاید[۲] که بود تا[بیگانه] نشنود ستر فرمود زنان را و ترك[۳] رعونت مردان (را) .

و این خبر را سببی بود که پیغامبر صلی‌الله علیه [گ ٤٤ ر] باقوم[٤] بیعت میکرد؛ مردی درآن میانه دست بکشید[٥] که بیعت کند ؛ دست [وی] بخلوق (رشته) بود (رسول صلی‌الله علیه بسرانگشت‌ها)[٦] وی بیعت کرد واین خبربگفت .

۲۱۳ ـ اَلتُّرابُ رَبیعُ الصِّبیانِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خاك بهارگاه کودکان است .

درین (خبر) امرو نهی نیست الا سببی است که پیغامبر (صلی‌الله علیه) میگذشت جماعتی باوی بودند کودکان برراه نشسته بودند [و] (با خاك) بازی میکردند وگرد از آن خاك برمیخاست .

یکی[٧] از آن جماعت بانگ برآن کودکان زد . پیغمبر(صلی‌الله‌علیه) گفت: هیچ مگوی که خاك بهاران کودکانست .

وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ :

---

(۱) ب . م : بود

(۲) ب . م : نباید

(۳) س : بترك

(٤) س : قومی

(٥) س : میان‌دست‌کشید

(٦) س : پیغامبر بسر انگشتان

(۷) س : کسی

۲۱٤ ـ اَلْاَرْواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَما تَعارَفَ مِنْها إئْتَلَفَ ؛ وَما تَناكَرَ مِنْها اِخْتَلَفَ(*).

گفت (صلی‌الله علیه) : جان‌ها لشکرها اند ساخته[۱] . هرکه را از [آن] جانها آشنائیست (با یکدیگر) تنها را دوستی است ؛ و هرکه را از جانها آشنائی نیست تنها را بیگانگی‌است .

بدانکه در جان مردمان را خلاف است .

گروهی[۲] گفتند (مخلوق‌است؛) وگروهی‌قدیم (گفتند؛) وگروهی جسم‌لطیف (گفتند؛) وگروهی جوهر (گفتند؛) وگروهی عرض (گفتند) ؛ و[ب]مذهب[اهل] سنت‌آنستکه‌جان‌مخلوق‌است! وکیفیت وماهیت[۳][آن] پیدا نیست . زیراکه‌صانع [از] وی (مارا) خبر ندادست ؛ و این مسئله است بزرگ[٤]! وشرحی دارد دراز. و این کتاب نه جای اوست .

(*) م : ای‌جموع مجتمعة وانواع‌مختلفة فماتعارف‌منهاای‌تناسب وتوافق‌فی‌الصفات فی‌عالم الامرائتلف فی‌عالم الخلق و ما تناکر منها ای تباین و تخالف فی الصفات هناك اختلف فی‌الدنیا و لهذا تری الخیر یمیل‌الی‌الاخیار و الشریر الی‌الاشرار .

م:(نوریان مرنوریان را جاذبند ناریان مرناریان را طالبند)

وقیل ماتناسب وتوافق فی‌السعادة او الشقاوة ائتلف فی‌الدنیا وما تباین و تخالف فیها اختلف فی الدنیا . . . و بهذا المعنی قطع الخطابی و قیل ما تعارف هناك بالله ایتلف هناك بالله ثم فی‌الدنیا وهوالذی‌یولد مؤمنا ویحیی مؤمنا ویموت مؤمنا وماتناکرهناك‌بالله ثم فی‌الدنیاوهوالذی یولدکافراویحیی‌کافرا ویموت‌کافرا. وقیل ماتعارف‌هناك‌بالله‌ایتلف بالصلحاء هناك ثم فی‌الدنیا وان‌کان فاسقا لان الفاسق قدیألف الصالح ویحبه‌ومعنی‌تناکر بعکس ذلك .

---

(۱) س : لشکرهای ساخته‌اند
(۲) س : مخلوقش
(۳) ب . م : مایيت
(٤) س : جان مسئلهٔ بزرگوارست

(اما مذهب اهل سنت) (۱) آنستکه خدای (عزوجل) (۲) جانها را بیافرید و ایشان را صف صف بیانگیخت(۳) مقدّم ایشان جان محمد (صلی‌الله علیه)بود ؛ [گ ٤ ٤ پ] و آنگاه جانهای‌اولواالعزم[را] ؛ وآنگاه جانهای اولیاء(٤)؛آنگاه جانهای رسل(٥)؛ آنگاه جانهای شهدا(٦)؛ وآنگاه جانهای عامه .

پس هرجانی راکه آنجا با جانی آشنائی(۷) افتاد اینجا دوستی است و آن را که آنجا دوری افتاد اینجا بیگانگی است .

۲۱۵ ـ اَلصِّدقُ طُمأْنینَةٌ وَالْکَذِبُ رِیبَةٌ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

راست گفتن آرامیدگی است و دروغ گفتن تهمت(۸)زدگی‌است.

یعنی هر که‌راست گوید و راستی کندفارغ دل زید ؛ وازتجسس کاروگفتاری که دیگران کنندانديشه‌نکند ودروغ زن هرچند [که] در وقت کام یابد تادیرگاه درهوس باشد که گویی با این(۹) دروغ که گفتم و این خیانت که کردم رسوا شوم(۱۰) یانه !

---

(۱) س : اما درآن شرح دیگر اطنابی کرده‌ایم لکن نه تمام یاد کردیم بمعنی بخبر مذهب اهل حق.

(۲) س : تعالی

(۳) س : برانگیخت

(٤) س : رسل

(٥) س : انبیاء

(٦) س : وآنگاه جانهای اولیاء

(۷) س : نزدیکی

(۸) ب . م : شتاب

(۹) س : بدین

(۱۰) س : گردم

(*) یعنی اصدقوا علی کل حال لیطمئن قلوبکم فلا تخافوا الفضیحة ولا تکذبوا فالکاذب یکون خائفاً من ظهور کذبه .

م : ای اذا وجدت‌نفسک ترتاب‌فی‌الشیء فاترکه فان‌نفس‌المؤمن تطمئن‌الی‌الصدق وترتاب من‌الکذب فارتیابک فی‌الشی منبئ‌عن کونه باطلا فاحذره و اطمئنانک الی‌الشیء مشعربکونه حقا فاستمسک به ...

٢١٦ ـ اَلْقُرآنُ غِنیً لا فَقْرَ بَعْدَهُ وَلا غِنیً دُونَهُ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

قرآن توانگری است که پس[١] وی درویشی نبود و جز وی توانگری نیست . زیرا که هر که چیزی دون دارد وی توانگر[٢] نیست . توانگرآنست که چیزی (نفیس و) شریف دارد و شریفتر از قرآن چیست ؟

پس هر که قرآن داند مالی دارد که از درویشی ایمن است .

و معنی دیگر گفته اند [وآن آنست] که پیغمبر صلی‌الله علیه گفت[٣] :

« اَهْلُ الْقُرآنِ اَهْلُ اللهِ وَ خاصَّتُهُ .»

[گفت] (اهل قرآن) اهل خداوند[٤] و خاصکان[٥] اواند ؛ وخدای (عزوجل) خاصکان خویش را[٥] ضایع نگذارد .

پس هر که[٦] از خاصکان خدای [تعالی] باشد توانگری باشد که از درویشی نترسد .

وبدانکه توانگری بسیم و زر نیست توانگری بخرسندی است؛ [ورضا] وعجب نباشد که[٧] از برکات قرآن قرآن خوان را خرسندی خو[٨] شود تا بفراغت دل

(*) ض . ش : يقول اكتفوا بالقرآن واستغنوا به فان القرآن كفاية لا حاجة بعده ولاغنى دون القرآن .

درنسخهٔ ر. پس از ذکر فضایل قرائت سور وثواب تعلیم وتعلم قرآن ازقول ائمه معصومین علیهم‌السلام استشهاد بقول خدایتعالی میکند که می فرماید : « و من اعرض عن ذکری فان له معيشةً ضنكى . تابدانجا که گفت: «كذلک اليوم تنسى.»

---

(١) س : بعد
(٢) س : توانگری
(٣) س : مصطفی گفته‌است
(٤) س : خدایتعالی‌اند
(٥) ب . م : وخاصکیان
(٦) ب . م : خاصکیان خودرا
(٦) س : هر کس که
(٧) س : اگر
(٨) س : قناعت طبع

[ب]زید و آنکه تو او را توانگر دانی پیوسته در آتش حرص سوخته باشد * .

۲۱۷ ـ اَلایمانُ بِالْقَدَرِ یُذهِبُ اَلهَمَّ و اَلحَزَنَ(**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): [گ ٥٤ ر] .

بگرویدن(۱) به‌قدر غم واندوه ببرد . وایمان بقدر آنستکه بنده اعتقاد کند که بدست بنده هیچ (چیز) نیست .

توانگری و درویشی وسعادت و شقاوت و توفیق و خذلان وطاعت و معصیت همه بتقدیر خداست عزوعلا و قضای اوست.

پس (هرکه) این اعتقاد دارد برین اعتقاداعتماد کند نه اندوه راباوی کار باشد(۲) و نه غم را باوی راه باشد(۲) .

و برین سخنان(۳) بسیار است لکن شرط اختصاراست.

حکایت: بعضی ازمشایخ گوید: بیمناك [براهی] میرفتم(٤) جوانی‌رادیدم (٥) بر(سر) راه نشسته گفتم(٦) اینجا چراخفتی؟ بر(۷)جان خودنمی‌ترسی ؟ گفت‌اومیداند

(*) حاشیه س : قال‌الله سبحانه وتعالی : « انک علی صراط مستقیم وانه لذکرلک ولقومک و سوف تسئلون » بدرستی‌که این قرآن شرفی است ترا وقوم ترا . گفته‌اند مراد ازین قوم عربند این قرآن شرفیست عرب‌را که بلغت ایشانست؛ وگفتداند مراد ازین قوم امت محمداند‌این قرآن‌شرفیست ایشانرا. زیراکه‌قرآن فاضلترین همهٔ کتابهاست؛ ودرشرف کتاب‌شرف‌مکتوب‌الیه‌باشد . وسوف‌تسئلون زوداکه بپرسند شمارا ازشکراین.عن‌اداء حقه.

(**) درنسخه‌های (م) و (ر.ر.) ... وَالْحُزْنُ آمده است.

(ض . ش : .. یعنی التصدیق بان‌الموت مقضی علینا من جهة‌الله یقلل‌الغموم .

(۱) ب . م : ایمان

(۲) س : است

(۳) س : ودرین سخن

(٤) س : گویند براهی میرفتیم

(٥) س : دیدیم

(٦) س : خفته گفتیم

(۷) س : از

که من کجا خفته‌ام ومرا می بیند؟ گفتم آری! گفت (پس) بشو! [1] [و] فضولی مکن [2] !

۲۱۸ ـ اَلزُّهْدُ فِی الدُّنْیا یُرِیحُ اَلْقَلْبَ وَ اَلْبَدَنَ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

پرهیز کردن از دنیا دل را و تن را آسوده دارد دل را از اندیشه وتن را از رنج.

پس [3] اگر در دنیا رغبت کند و از بهر دنیا [4] اندیشه کند و رنج برتن و بر دل [5] نهد (پیش از آن) [6] که تقدیر رفته باشد (بوی رسد) و غم دل و رنج تن برسر باشد [7] .

(حکایت) ـ هرون الرشید سمنون مجنون را گفت بیا که ما بدعای باران میرویم. سمنون جواب داد که مرا بدعای باران چرا [8] باید رفتن که برمن آنستکه خدمت وی کنم چنانکه [وی] فرمود و بر وی آنستکه روزی دهد چنانکه پذیرفت.

۲۱۹ ـ [و] الرَّغْبَةُ فِی الدُّنْیا تُکْثِرُ [9] اَلْهَمَّ وَ اَلْحَزَنَ (**) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

---

(۱) س : بشوید

(۲) س : مکنید

(۳) س : که

(٤) س : وی

(٥) س : بردل وتن

(٦) س : همان رسد بوی

(۷) س : وی بماند

(۸) س : چه

(۹) ب . م : یُکْثِرُ

(*) نسخه ض . ش : ندارد . وحدیث ۲۱۹ بعد از ۲۱۷ آمده است

م : لانه یفرغه لعمارة وقته و جمع قلبه علی ماهوبصدده ویقطع مواد طمعه التی هی افسد الاشیاء للقلب .

(**) م : لان الدنیا عذاب حاضر یؤدی الی عذاب منتظر. فمن زهد فیها استراحت نفسه وطاب عیشه .

دل در بستن(١) اندر دنیا غم و اندوه افزاید .

بدانکه بنده را در دنیا هیچ رنجی نیست بزرگتر از رغبت [در] مال . زیرا که (اگر) مال باشد(٢) بی رغبت [بوی رسد او را از آن مال چه زیان باشد] (٣) محنت آنست که هرگاه که مال می‌افزاید تا عمر وی میگذرد باندوه و غم که چرا این که هزارست دو هزار نیست اگر آن راکه دنیا هست با آنچه(٤) هست قناعت [است بادل خوش و شادمانه است ؛ و اگر درویش‌است ودرآن درویشی‌خرسندی است ودل خوش و آسوده؛](٥) غم و اندوه آنجاست(٦) که رغبت است و با آنچه (٧) هست خرسندی‌نیست. [گ ٥٤پ] .

٢٢٠ ـ [و] اَلْبِطَالَةُ تُقَسِّي اَلْقَلْبَ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

بیکاری دل را سخت کند(٨) . زیرا که مرد باید که (یا) بشغل معادمشغول باشد یا بشغل معاش از وجه مباح تا در شغل معاد فضل ثواب می ستاند(٩) و در شغل معاش خانه [را] آبادان میدارد(١٠) و فضل می‌ستاند نیز.(١١)

پس چون نه بااین مشغول باشد نه باآن(١٢) بیکار بماند از بیکاری سیاه دل

---

(١) س : رغبت (٢) س : را

(٣) ب . م : مرد را بوی چه زیان دارد

(٤) س : وبآنچه

(٥) ب . م : کندی و دل خوش وشادبودی و اگرخود درویش بودی

(٦) س : آنجائیست (٧) س : وبآنچه

(٨) س : دارد (٩) س : میبابد

(١٠) س : می کند (١١) س : میبابد

(١٢) س : شود نه بدان

(*) م : ای اذالشغل بالعبادة او باکتساب الحلال الاهل والعیال یرققه؛ و لهذا کان الله یحب العبد المحترف .

و سخت طبع شود .

٢٢١ ـ اَلْعالِمُ وَ اَلْمُتَعَلِّمُ شَرِيكانِ فِي الْخَيْرِ (١) .

گفت (پيغامبر صلى الله عليه) :

داننده وآموزنده هردو انبازند اندر نيكى .

يعنى كه داننده (كه) آموزگار بود(٢) بآموختن ثواب مى يابد ؛ و آموزنده نيز ثواب مى‌يابد ؛ وآنچه ايشان را شريك گفت ازآنستكه آموزگار (چون) ازكسى بياموخت (٣) فضل آموختن بستد؛ و اكنون كه كسى را (٤) مى آموزد فضل تعلم [مى‌ستاند؛و] (٥) باآن نيت مى‌آموزد كه‌وى نيز كسى‌را بياموزد؛ وبااين(٦) نيت فضل مى‌ستاند .

پس همچنانكه آموزگار را دو فضل است آموزنده را نيزدوفضل است؛ تا هردو در يكديگر(٧) انباز باشند(٨) .

٢٢٢ ـ عَلَى الْيَدِ ما اَخَذَتْ حَتّى تُؤَدِّيَه(٩)(**) .

گفت (پيغامبر صلى الله عليه) :

بردست [است] آنچه بستد(١٠) تا بازدهد .

---

(١) م: فِي الْأَجْرِ

(٢) س : است

(٣) س : آموخت

(٤) س : واينكه اكنون

(٥) ب . م : فضل آموزيدن بستد ؛ و اينكه اكنون مى‌آموزد فضل تعلم بستد

(٦) س : وبدين

(٧) س : نيكى

(٨) س : شدند

(٩) ب . م : تُؤَدِّى

(١٠) س : ستد

(*) ض . . ش : . . وروى فى الآخر فمن لم يكن عالماً ولامتعلماً فلاخيرفيه . . .

(**) دراينجا نسخه (م) از حديث (٢٢٦) ببعدرا آورده است ؛ « اى داءٍ ادوى من البخل . »

این خبر از احکام فقهی است که کسی چیز کسی[١] بستاند نه بحق؛ آن چیز در ضمان وی باشد تا بازدهد[٢]. (وحکم این درکتب فقه مسطورست.)

٢٢٣ ـ اَلْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ(*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

فرزند بستررا باشد و زناکن را سنگ[٣].

یعنی که [رجم] حد زنااست محصن را.

وصورت این مسئله آنستکه هرفرزندی که [گ٦٤ر] از زنا آید[٤] و زن شوی دارد و میان ایشان نکاح قائم باشد فرزند بشوی لاحق باشد. و چون [٥] به لعان نفی نباشد اگر [٦] بر آن زن زنادرست شود بگواهی چهارکس یاباقرار (وی برزانی رجم واجب شود) [٧] و فرزند بشوی لاحق بود[٨] زیرا که (بستر) بوی منسوب است.

---

(١) س: چیزی
(٢) س: دادن
(٣) س: سنگ باشد
(٤) س: زن بیارد
(٥) س: وجز
(٦) س: که
(٧) س: زن این رجم واجب باشد
(٨) س: منسوب شود

(*) ض. ش:.. ولایصح یستحل کل زان الرجم بلاخلاف وانماذلک حدالمحصن والمحصنة اذازنیا. فالمراد بقوله: وللعاهرالحجر: المراة المحصنة دون الرجل الذی زنابه لانه لایجوز ان یقال کان محصنا اوغیر محصن؛ وقد اطلقه علیه السلام فهی یستحق الرجم علی ماهو ظاهرالخبر علی الاطلاق لانها بشرایط الاحصان. فقد ثبت ان الفراش هو العقد مع التمکن من الوطی. و معنی ان لها الحجر ان یرجم بالحجارة وهذا بلاغة یعرفها الفصحاء ولایطعن علی ذلک بان لفظ العاهر للمذکر لان الکنایة عنها. وقدتقدم فی الخبر بلفظ التذکیر وهوالفراش والازدواج فی الکلام من اهم الامور ومسئلة اللعان تستحل ماذکرنا.

٢٢٤ ـ اَلضِّيافَةُ عَلى اَهْلِ اَلْوَبَرِ ؛ وَلَيْسَتْ عَلى اَهْلِ اَلْمَدَرِ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

میزبانی برخداوندان موی باشد[١] (نه) برخداوندان کلوخ[٢] .

(بدانکه)خداوندان موی خداوندان حله هااند . آنانکه[٣] بخیمه‌هانشینند . و خداوندان کلوخ خداوندان خانه‌ها اند [آنان] که بدیه (ها) نشینند . و پیغمبر (صلی‌الله‌علیه) این سخن از شفقت (بر) هردوجانب گفت (زیرا) که (اگر)رخصت میزبانی (بااهل مدر بدادی وبااپشان[٤] حوالت کردی ایشان را رنج رسیدی (که پیوسته)[٥] بریک جای باشند[٦]؛ براهل و برحوالت کرد که هرگاه [ب]جائی باشند و چون رنج[٧] بینند جای بجای بتوانند هشتن تارنجشان نرسد .

٢٢٥ ـ لِلسّائِلِ حَقٌّ وَاِنْ جاءَ عَلى فَرَسٍ .

گفت پیغامبر (صلی‌الله علیه) :

خواهنده را حق (باشد و اگرچه براسبی باشد)[٨] .

این لفظ دو معنی دارد[٩] یکی آنستکه آنرا که حاجتی باشد[١٠] ازهمه‌خلق بقضای [آن] حاجت ترا مخصوص کند[١١] و از همه خلق امید بتو دارد[١٢] حق وی برتو واجب گشت . چنانکه پسرعباس گفت[١٣](رضی‌الله‌عنهما که)هرگز از حق

---

(١) س : است

(٢) س : نیست

(٣) س : ازآنکه

(٤) س : باهل مدرنداد که اگر میزبانی بوی

(٥) س : زیراکه همیشه

(٦) س : بوند

(٧) س : رنجی

(٨) س : است اگرچه برفرس آید

(٩) س : را دومعنی‌است

(١٠) س : اورا حاجتی‌بود

(١١) س : کرد

(١٢) س : داشت

(١٣) س : ابن عباس گوید

سه کس بیرون نیایم. یکی ازین (آنرا) گفت که کسی را (که بحاجتی از) [(١)] همه شهر قصد من کنند و آن حاجت ازمن طلبد[(٢)].

و (این) خبر را معنی دیگر است [(٣)] چون بتو سئوال کرد حاجت [(٤)] خویش برتو عرضه کرد ترا ازآن چیست که اوپیاده باشد[(٥)] یاسوار؟ توآن[(٦)] نگر که بسئوال کردن بتوآب‌روی خویش برد! او را شکستگی بسئوال بس بود! [(٧)] واگرشکستگی حرمانش بنمائی نشاید.

٢٢٦ ـ گ٦٤ پ] اَیّ داءٍ اَدْوَی مِنَ الْبُخْلِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

کدام درداست دردناکتر از زفتی.

و مراد ازین درد عیب است. واین خبر را سببی هست و آن آنستکه پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) بنوسلمه‌را پرسید که مهترشما کیست؟ گفتند[(٨)] جدّ بن قیس [است] و در وی هیچ عیب نیست مگر آنکه[(٩)] بخیل است.

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت: کدام دردست دردناکتر از بخل؟

و پیغمبر (صلی‌الله‌علیه) گفت[(١٠)] دوچیزست که خدای (تعالی) دوست دارد: سخاوت و خوشخویی. و دوچیزاست که دشمن دارد: بخل و بدخوئی.

ابراهیم ادهم گوید درم بدوستان بدهید [(١١)] و طاعت بدشمنان مدهید [(١٢)]

---

(١) س: حاجتی بود
(٢) س: طلب کند
(٣) س: آنستکه
(٤) س: وحال
(٥) س: است
(٦) س: آنجا
(٧) سْ: سئوال بس است
(٨) س: گفت
(٩) س: الا که
(١٠) س: گوید
(١١) س: بدهد
(١٢) س: ندهد

نه بدانچه نمیدهید(١) عذرست و نه باآنچه میدهید(٢) منت هست.

و بدانکه آنچه دادنی‌است(٣) از دوبیرون نیست: اما آن‌را بدست‌آوردهٔ خویش میدانی یا داده خدای (عزوجل).

اگر بدست آوردهٔ خویش [می] دانی کفراست واگر دادهٔ خدای عزوجل دانی(٤) بخل میکنی (وبخل تو) از دوبیرون نیست:

اما (آنکه) میگوئی آنکس که این میدهد(٥) دیگر ندهد ببخلش منسوب میکنی؛ یا(٦) میگوئی که نتواند که (ب)دهد و این عجزبود(٧)؛ وهردو کفراست.

٢٢٧ ـ اَلْعائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

بازآینده اندر(٨) گماشتهٔ خویش چون سگ بود که بازگردد به‌قی خویش(٩).

یعنی هرکه بکسی چیزی بخشد(١٠) (پس‌ازآنکس)(١١) بازستاند چون سگ بود که‌قی کندوآنگاه بازخورد؛ این زبان مرّوتست.

---

(١) س: نمیدهد

(٢) س: میدهد

(٣) س: داری

(٤) س: تعالی می‌دانی‌و

(٥) س: داد

(٦) س: واما

(٧) س: است

(٨) س: در

(٩) س: که بقی ازگردد

(١٠) س: که هرکسی که‌بکسی‌چیزی گمارد

(١١) س: آنگه

(*) م: تمام‌الحدیث:..لیس لنا مثل‌السوء. رواه‌البخاری‌وقوله:لیس لناارادصلی‌الله علیه وسلم به نفسه الشریفة والمؤمنین ای لاینبغی لنا ان نتصف بصفة ذمیمة یساهمنافیها اخس الحیوانات فی‌اخس احوالها وقد یطلق المثل فی الصفة الغریبة العجیبة الشان سواء کان صفة مدح او ذم وهنا الحدیث یحمل علی هبة الاجنبی قاله الطیبی.

اما شرع چنانست که آنچه پدر [وجده] و مادر (بفرزند دهد)[۱] [وآنکس قبض کند] هر گاه که (خواهند)[۲] بازستاند اگر عین گماشته بجای باشد ؛ و اگر فایت شده باشد نیست ایشان را که بقیمت یا بمثل (آن) بفرزند بازگردد[۳] ؛ و اگر کسی از عدد ولادت بیرون باشد بکسی چیزی بخشد[٤] وآنکس قبض کند بخشنده[٥] را نیست که در آن داده رجوع کند و فقه این در کتب مذکورست .

۲۲۸ ـ [ک ٤۷ ر] اَلنَّظَرُ فِی[٦] اَلْخُضْرَةِ یَزِیدُ فِی اَلْبَصَرِ ؛[*] وَالنَّظَرُ اِلَی اَلْمَرْأَةِ اَلْحَسْنَاءِ یَزِیدُ فِی اَلْبَصَرِ[**] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نگریستن در سبزه (بیفزاید اندر بینائی)[۸] ؛ و نگرستن سوی زن نیکو (روی اندر بینائی بیفزاید)[۸] و ادب نمودن و سخن باادب گفتن از وی (صلی‌الله علیه) چه[۹] بدیع باشد ! نگفت [که] نگرستن در روی[۱۰] یا روی کودکان ازین جمله بیرون باشد؛ و بنظر (سوی امرد)[۱۱] رخصت نداد ست[۱۲] .

---

(۱) س : به پسر ودختر گمارد
(۲) س : ب . م : خواهد
(۳) س : گردند
(٤) س : گمارد
(٥) س : گمارنده
(٦) م ؛ س ؛ ر . ر : الی
(۷) س : سبزی دربصر زیادت کند
(۸) س : بصارت افزاید
(۹) س : نه
(۱۰) س : بروی نیکو
(۱۱) س : مردان
(۱۲) س : نداده باشد

(*) ض . ش : . . فمعناه انظرو اذا اردتم ازدیاد قوة بصرکم و بصیرتکم فی الخضرة . فان الخضرة تزید فی شعاع العین ؛ و یقول الاطباء : مرهم الارمد بالنظر الی الخضرة ... وانما خص الخضرة لان الناس ینظرون الیها اکثر من النظر الی غیرها من الالوان تفکرا وتدبرا وتنزها و تعجبا علی حسب درجاتهم...

(**) ض . ش : .. و اذا نظرالرجل الی زوجة الحسناء .. بشهوة اولعبرة فان نظره یزید فی بصره و بصیرته ویقال نظرالیه بالجارحة ونظرفیه بالتفکر هذا هوالاصل ثم یتداخلان.
(م: باحدیث ۲۳۱ جمع شود و تأمل گردد!)

گفت سوی زنان نیکونگرستن تامعلوم باشد که پرستاران ملک (را) می‌خواهد و زنان منکوحه را (میخواهد) و آن (زنان را که دیدن ایشان) حلال باشد[۱] . که وی (صلی‌الله‌علیه) البته بناشایست رخصت ندهد و این خبر پسین[۲] بلفظ عام است و مراد از وی خاص است .

۲۲۹ ـ أُمَّتِي ٱلْغُرُّ ٱلْمُحَجَّلُونَ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ[۳] مِنْ آثَارِ ٱلْوُضُوءِ[*] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) .

امت من روی سپید و دست و پای سپید باشند از اثر[٤] دست وروی‌شستن .

بدانکه ایزدتعالی چون نماز(را) واجب کرد نخواست که بندگان‌وی[بدنیا] آلوده بخدمت‌آیندایشان‌را فرمود که وضو کنند وبااین[٥] چهارعضومخصوص کرد .

زیرا که آدم اول‌روی‌بدرخت[گندم] کرد ؛ وبپای برفت ؛ وبدست‌ازدرخت گندم بازکرد ؛ وبرسر[٦] نهادوبرحوّا[۷]آورد . ایزد (عزاسمه)[۸] این(چهار)عضو گناه‌کار را بفرمود شستن بگاه[۹] خدمت .

(۱) س : زن راکه دیدنشان حلالست

(۲) س : پیشین

(۳) ب . م : امتی غر محجلون من‌آثارالوضوء

(٤) س : آثار

(٥) س : وبدین

(٦) س : چید وبسر

(۷) س : بحوا

(۸) س : تعالی

(۹) س : وقت

(*) ض . ش : وفایدة هذا الخبر تفضیل لامته علی سایرالامم . (الاغر من الخیل الابیض موضع الجبهة والمحجل‌الابیض هوموضع الخلخال . م .) والغرة والتحجیل کلاهما استعارة و مجاز فی الخبر اراد ان النور یضیء من اعطا وضوء هم فیخرجون من بین الظلمات بسببه .

۲۳۰ ـ اَلتَّصفِیقُ لِلنِّساءِ وَالتَّسبِیحُ لِلرِّجالِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

دست برهم زدن زنان راست ؛ و تسبیح (کردن) مردان‌را .

یعنی سبحان‌الله گفتن و معنی‌این [سخن] [گ۴۷پ] آنستکه [چون] کسی نماز کند(۱) اگر بایدش که کسی‌را جواب دهد یا کسی را تنبیهی کند اگر مرد باشد گوید ببانگ(۲): سبحان‌الله ! و اگر زن باشد کف(۳) دست‌راست برپشت دست چپ زند؛ واین از[بهر] ستر (های) زنان است(۴) ؛ وده فرق میان نماز زنان ونمازمردان است ؛ و این از آن فرقهاست ؛ واندرکتب فقه مسطور(۵) است .

۲۳۱ ـ اَلنَّظرَةُ(۶) سَهمٌ مَسمُومٌ مِن سِهامِ اِبلِیس(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نگریستن تیری است بزهر(۷) آلوده ازتیرهای‌ابلیس .

و این نظر (حرام) را میخواهد؛ وجای دیگر گفته است :

« مَن تَرَکَها خَوفاً مِنَ اللهِ اَتاهُ اللهُ ایماناً یَجِدُ حَلاوَتَهُ فِی قَلبِهِ».

هرکه این نظردست‌بدارد از بیم خدای(۸) ؛ خدای‌تعالی اورا ایمان(۹) دهد

---

(۱) س : باشد (۲) س : است ببانگ گوید

(۳) س : زنست از (۴) س : فرمود

(۵) س : ودرکتاب تلخیص مذکور

(۶) ض . ش . (و) س. (و) ر.ر: اَلنَّظَرُ

(۷) س : هست زهر (۸) س : نظرراازبیم خدای دست بدارد

(۹) ایمانی

(*) ض . ش :.. وبیان الخبرفی‌تمامه وهوماروی علیه‌السلام عن‌الله‌تعالی انه‌قال: النظرة سهم من سهام‌الشیطان فمن‌ترکها من مخافتی اثبته بمایجد حلاوته فی‌قلبه‌واما‌نظرة الفجأة فغیرمؤاخذ بهاناظرها وبالاخری مأخوذ(م: النظرةالاولی‌لک ؛ والثانی علیک!!).

(که) حلاوت (ان ایمان اندر)[۱] دل [خویش] بیابد .

و این خبر زجر (ی) است آن قوم را که صحبت [با] زنان و احداث کنند ؛ وگویند این شاهد ماست! و این ازدو بیرون نیست:

امّا دعوی کنند که از صفت[۲] بشریّت ایشان هیچ مانده نیست .

(جمله درزیر)[۳] انوارتجلی حق فانی شده‌است[٤]. اگر بااین[٥] دعوی شاهد گیرند کفر (محض) بود[٦] .

و اگر اقرار دهند که هنوز ازکدورات بشریت چیزی مانده است ؛ (یا همه مانده است) پس منزلت ایشان و منزلت عوام[۷] یکی است . بشاهد گفتن فسق ظاهرست .

۲۳۲ ـ اَلشُّؤْمُ فِی ٱلْمَرْأَةِ وَ الْفَرَسِ وَ الدّارِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

ناخجستگی اندر زنست ؛ و اندر اسب واندر[۸] سرای .

یعنی آزمودن باید چون زنی خواهند یاسرایی سازند یااسبی خرند .وگفته‌اند[۹]: شومی سرای آن بود که تنگ بود وبیها گران بود [گ ٨٤ ر] ودر محلهٔ شوم باشد[۱۰]

(۱) س : وی در

(۲) س : صفات

(۳) س : زیراکه‌از

(٤) س : اند

(٥) س : بدین

(٦) س : است

(۷) س : اعوام(کذا)

(۸) س : بجای (اندر) همه‌جا (در)

(۹) س : وگفت که

(۱۰) س : محلت دون

(*) م : فمن شؤم المرأة کثرة مهرها وسوء خلقها و قلة ولدها ؛ ومن‌شؤم الفرس غلاء ثمنها و کثرة علفها وقلة نسلها؛ وشوم الدار: غلاء ثمنها وضیق مسکنها وخبث جیرانها.
و ایضاً م : فیه ارشاد الی استحسان بیع الدار التی یکره الرجل سکناها؛ و بیع الفرس الذی لایحب امساکها للمنحوجموح وتطلیق المرأة التی احب مفارقتها لنحونشوز وعدم‌الفقه.

وشومی اسب آن بود که سرکش بود[١] (وبدلگام بود) وگران بها باشد[٢]؛(واگر ماديان بود کرّه نکند) . و شومی زن آن بود که مهرش بسیار بود وخوی بد دارد و سترون بود[٣] .

معنی دیگراحتمال کند [وآن آنست] که مشغول بودن بنده را ازخدای بسبب سه چیزست که[٤] چهارم نیست (آنرا) :

ملک است واصل املاك سرای است ؛ و تجمل است واصل تجمل مرکوبست؛ وفرزندست و اصل فرزند زنست ؛ وبا این شغل مشغول بودن از حق حجابست ؛ و هرچه میان بنده و (میان) حق حجاب بود ناخجسته بود[٥] .

٢٣٣ - نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ[٦](*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

دونعمت اند[٧] که مردمان اندر(آن) هردومغبون اند[٨]: تندرستی[٩] وبیکاری .

(و) معنی این سخن آنستکه مرد باید که تندرستی را بغنیمت دارد ونگذارد که اوقات وی بهرزه گذرد[١٠] .

(١) س : توسن باشد و کره نکند (٢) س : بود

(٣) س : وخویش بدباشد ونزاید (٤) س : آنرا

(٥) س : است (٦) س : الفراغة

(٧) س : است (٨) س : یکی

(٩) س : یکی

(١٠) س : بخیره بگذرد

(*) م : الغبن خروج شیء عن الید من غیر عوض ؛ و المغبون من خسر فی تجارته وذهب عنه مطلوبه. یعنی لایعرف قدرهاتین النعمتین کثیر من الناس فلا یعملون فی زمان الصحة والفراغ صوالح الاعمال ولایستعدون للامن حتی تتبدل الصحة بالمرض والفراغ بالاشتغال. فحینئذ یندمون علی تضییع اعمارهم ولاینفعهم الندم .

باید که بطاعت مشغول باشد[١] که باشد که بیماری آید؛ و خواهد که طاعت کند و نتواند .

وهمچنین بیکاری را باید که بغنیمت دارد پیش از (آنکه مشغول گردد)؛[٢] و چون نداند[٣] مغبون باشد . ومعنی مغبون آنستکه چیزی عزیز از تو بشود بی بدلی که داری ازو[٤] .

٢٣٤ ـ وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

و ای بر عرب از شرّی که نزدیک است[٥] یعنی قیامت .

زینب بنت[٦] جَحْش زن پیغامبر گوید (صلی الله علیه) : که پیغامبر (صلی الله علیه) بخانهٔ (من) آمد دلتنگ و این خبر بگفت . آنگاه انگشت ابهام باسبابه[٧] حلقه کرد؛ وگفت (امروز هم چندین سوراخ) [٨] در سد یأجوج و مأجوج کرد[ند] ! [٩] گفتم

(١) س : بطاعت مشغول باید
(٢) س : شغل
(٣) س : ندارد
(٤) س : توداری
(٥) س : آمد
(٦) س : دختر
(٧) س : بسبابه
(٨) س : چندین امروز سوراخی کردند
(٩) ر . ر :.. حضرت مصطفی صلعم... انگشتان باهم گرفت و میان انگشتان بگشود وگفت: یأجوج و مأجوج سدرا چندین سوراخ کردند! و این از بهر آن گفت که بیرون (آمدن) ایشان بنشان قیامت بود وخلق ازایشان برنج رسد وفسادی عظیم دردنیا پدید آید که ایشان بسیار باشند چنانکه اول ایشان بشام رسد وآخر ایشان هنوز بجیحون باشد !

(*) ض . ش : الی ما کان بعد رسول الله من بلاء العرب خاصته والفتن الواقعة بینهم... وبین کلمة الویل ان اکثرهم یبتلی ببلیة ویصاب بشرٍ ومعصیة . . . و الویل شدة عذاب یکون علی سبیل الاستحقاق قال تعالی: « فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون» وقیل ... المراد ویل لجمیع الناس من فتن آخر الزمان ... ومن شرقد اقترب ای قرب الساعه.

(م) : قوله تعالی : «الاعراب اشد کفرا ونفاقا» .

یا رسول‌الله! ما هلاك شویم و مردمان نیکوکار درمیان ما !

گفت آری . آنگاه(۱) که خبث بسیار شود ؛ و معنی خبث مکروه باشد اگر سخن [گ ٤٨ پ] بود دشنام باشد(۲) واگر شراب بود زیان کار باشد؛ وخبث چرك(۳) سیم و آهن بود (بتازی) .

۲۳۵ ـ اَلْجُبْنُ وَ اَلْجَرْأَةُ غَرائِزُ یَضَعُهُمَا اللّٰهُ حَیْثُ یَشَاءَ(٤)(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

بددلی و دلیری خوی‌هاست که بنهد خدای عزوجل(٥) آنجا که خواهد .

بااین(٦) لفظ بنمود که هیچ (هنرنیست و عیبی)(۷) که درکسی هست (که) کردهٔ او نیست .

اگر هنرست او را [بآن] بارنامه [کردن] و لاف زدن مسلم نیست واجب شکراست و تواضع کردن .

و اگر عیب است کس‌را بر وی(۸) زبان ملامت نیست (بجای) بخشایش است و رحمت .

---

(۱) س : بلی آنکه (۲) س : بود

(۳) س : دُرد

(٤) ب . م : شاءَ . و این حدیث درنسخهٔ م . نیست حاشیهٔ ب . م :

زشت وزیبا هرچه‌بینی‌دست‌رد بر وی منه عیب صنعت هر که بیند غیبت صنعتگرست

(٥) س : خدایتعالی‌نهد (٦) س : بدین

(۷) س : عیبی وهنری (۸) س : بوی

(*) ض . ض :... والجبن خوف التقدم علی المحاربة والجراة قلة المبالاة بها ان الشهوة فی‌التاخر من‌المحاربة والنفرة فی‌الاقدام الیها من قبل‌الله فینبغی ان لایتبع الرجل شهوته ویکسر شهوته و العیب علیه والذم بسبب فعله لامن جهةالله .

و ازینجاست که اهل معرفت همه عبادت[۱] بکنند الا غزا که می گویند که آن ظاهرشرع است .

اما بباطن کسی را که (دیگری بند)[۲] برنهاد که وی قادر نیست بربرداشتن آن بند از خویشتن توباوی کارزار کنی که [این]بند ازخود[۳] بردارستم کرده‌باشی باوی کارزار مکن آنرا که (آن) بند بر وی‌نهاد شفاعت کن تاآن‌بندازو[ی] بردارد .

۲۳۶ ـ مِنْ کُنُوزِ اَلبِرِّ[٤] کِتمانُ اَلْمَصائِبِ وَ اَلاَمْراضِ وَالصَّدَقَةِ[*] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

از گنجهای نیکوئیست (پنهان داشتن مصیبتها وبیماریها وصدقه)[٥] .

(اما مصیبت و بیماری را پنهان داشتن) آنگاه[٦] ممکن شود[٧] که مرد را حقیقت گردد که‌دهندهٔ[٨] آن خدایست (عزوجل) ؛ و بردارنده هم اوست ؛ وازوی دوست‌ترکس را[٩] نه‌بیند ؛ و هرکه جزاوست دشمن خود داند . آنکه داند که از دوست بدشمن گله کردن شرط نیست و این مقام [مقام] خاص است .

اما مقام عام باید که‌این‌قدرداند که مردم اِمّادوست‌باشد و اِمّا[١٠] دشمن .

---

(۱) س : عبادتی
(۲) س : کسی دیگر بندی
(۳) س : خویشتن
(٤) ب . م : الایمان
(٥) س : مصیبتها را و بیماریهارا و صدقه دادن را نهان داشتن
(٦) س : این آنکه
(٧) س : باشد
(٨) س : وی را حقیقت شود که دارندهٔ
(٩) س : خودرا کس
(١٠)س: بودیا

(*) م : قال‌الازهری : البرّة الجنة .

ض . ش : یقول: لاتظهروالشکوی‌من بلاءالله فانه مصلحة لکم واکتمواماتتصدقون به. لئلایتاذی به المعطی ولا یکون ریاء فان کتمان هذه الامور من جملة الکنوز التی فیها البرّوالطاعة و البرّ والمبرّة خلاف العقوق وهویبرّ خالقه‌ای‌یطیعه ...

اگر این شکایت با دوست کند (دوست) دلتنگ شود؛ ودوستان را دلتنگ کردن در جوانمردی نیست. واگر این شکایت با دشمن کند (دشمن) شاد گردد ؛ ودشمن را شاد کردن در مردی نیست.

حکایت ـ مادر داود طائی [گ ۹٤ ر] (رحمهاالله) بزیارت پسر[۱] آمد. داود را دید آفتاب از روزن بر وی[۲] تافته ؛ ووی (با) آن تاب آفتاب نشسته.

گفت: ای جان مادر[۳]! ازآن آفتاب برخیز که سوختی!

داود (گفت: خوار است. مادر بر وی الحاح کرد که برخیز. داود) گفت: ای مادر! ستم مکن که (من) چهارسالست که[٤] ز من شده‌ام وباتونگفته‌ام.

مادر گفت چرا نگفتی؟ گفت شرم داشتم که از وی باتو گله کنم. اگر این الحاح تو نبودی هم نگفتی.

اما پوشیدن صدقه دادن. پیغمبر صلی الله علیه بااین لفظ ترا جوانمردی آموخت تا کسی که هم چون‌تو بندهٔ خداست و از پشت آدم است و درفرمان خدای عزوجل برابر تو است؛ ازوی دردرویشی همان میخواهد که از تو با توانگری. آنکه باتو فضل کرد و با وی عدل کرد. واو را بتو نیازمند گردانید بنزد تو آید، و بنیکوئی تو طمع دارد. چون با وی نیکوئی کنی چنان کن که شرم از تو دارد ازکسی دیگر ندارد که ازوی خجل شود.

بزرگان صدقه ازصدقه ستان نهان دارند. هاحسین بن علی رضی‌الله‌عنهما. چون درویشی را دیدی گفتی توکیستی؟ گفتی من فلان پسرفلانم. گفتی‌ترا می‌جستم که در دفتر پدرمن نبشته است که پدر ترا بر وی چندینی وام‌است. وچندان بوی دادی تا درویش ازوی شرمسار نباشد بصدقه ستدن.

---

(۱) س : داود
(۲) س : روزنه بروی‌او
(۳) س : فرزند!
(٤) س : که من

٢٣٧ ـ مِنْ سَعادَةِ ٱلمَرْءِ أنْ يُشْبِهَ أباهُ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

از نیکبختی مرد باشد که بپدر ماند(١) .

زیرا که ماندگی بپدر گواه صادق باشد بر درستی نسبت(٢) و دلیل آشکارا باشد برزوال تهمت (و)خیانت ؛ و این لفظ میان مردمان سایرست که :

« مَنْ أشْبَهَ أباهُ فَما ظَلَمَ » .

و معنی ظلم آنستکه چیزی [را] نه بجای وی نهند(٣) . آنکه با این(٤) لفظ مراد آنستکه هرکه بپدر ماننده بود آنجا چیزی نه(٥) بجای وی نهاده نیست یعنی آبی بیگانه درجای(٦) بیگانه نهاده نیست .

٢٣٨ ـ مِنْ سَعادَةِ ٱلمَرْءِ حُسْنُ ٱلخُلُقِ(*) [ک٩٤پ].

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه): از(٧) نیکبختی مرد باشد که خوش‌خوی‌باشد .

زیرا که بی‌آنکه باکسی نیکوئی کند یا بکسی عطیتی(٨) دهد یادرکار کسی رنجی برد یابراصلاح ذات‌البین(٩) هزینه کند دلها بدوستی او گرو باشد(١٠)؛وزبانها بستایش او ترگردد(١١) و مردمان بمجالست او مایل گردند(١٢) ؛ و بصحبت او(١٣)

(١) س : ماننده بود
(٢) س : نسبت
(٣) س : بجای خویش ننهند
(٤) س : بدین
(٥) س : اینجاچیزی
(٦) س : بجای
(٧) س : سعادت نیکبختی
(٨) س : عطاء
(٩) س : ذات‌بین
(١٠) س : وی گردگان شوند
(١١) س : وی ترگردند
(١٢) س : شوند
(١٣) س : وی (همه‌جابجای او)

(*) نسخه م : حدیث ٢٣٨ بجای ٢٣٧ است وبالعکس .

رغبت کنند ؛ (و) این نصیب وی از خلق ؛ و اما از (قبل) حق (سبحانه‌و) تعالی آنستکه می گوید :

مرد بخوی خوش بیابد پایگاه[١] روزه دار [ونمازکن شب] شب [بیابد][٢] ؛
(وها ! نیکبختی این جهانی وآن جهانی)[٣] .

٢٣٩ ـ أَهْلُ ٱلْمَعْرُوفِ فِي ٱلدُّنْيَا هُمْ أَهْلُ ٱلْمَعْرُوفِ فِي ٱلْآخِرَةِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

اهل نیکوئی دردنیا اهل نیکوئی‌اند درآخرت[٤] .

معنی این سخن‌آنستکه کسی که‌اندر[٥] دنیا اهل توفیق باشد[٦] [ب]نیکوئی کردن درآخرت مستحق آن باشد که مکافات نیکوئی کنندش[٧] .

بنمود پیغامبر (صلی‌الله علیه) درین خبر که آنچه اینجا بکاری آنجا بدروی؛ وچون گفت نیکوئی[٨] را که اینجا کنی آنجا مکافات یابی[٩] .

مفهوم [این] خطاب آنستکه اگر بدی کنی آنجا (نیز) مکافات بدی یابی .

بعضی از مشایخ گفتند که تو نیکوئی‌بکن[١٠] اگرآنکس که تو بااو نیکوئی کنی[١١] [در شکر تو] مقصراست[١٢] . خدای(تعالی‌وتقدس)دراجر تومقصرنیست.

(١) س : درجه — (٢) س : شب نماز
(٣) س : اینت‌نیکبختی!
(٤) ب . م : ایشانند اندرین جهان ؛ سزای نیکوئی اندرآن جهان .
(٥) س : آنراکه در — (٦) س : داشته‌اند
(٧) س : نیکویش کنند — (٨) س : که نیکی
(٩) س : بینی — (١٠) س : میکنی
(١١) س : باوی نیکی میکنی — (١٢) ب . م : مقصرباشد

(*) م : قال ابوسلیمان الخطابی معناه ان من بذل معروفه فی‌دارالدنیا اتاه‌الله جزاء معروفه فی‌دارالاخرة .

ونیکی[۱] با هر که کنی ثوابش بر خدا [ی] است. زیرا که آنکس که عیال خداست و تو آن نیکوئی که با وی میکنی خدمتی است که باصاحب[۲] وی میکنی؛ [و] تا در مراعات خلقی[۳] در مراعات حقی.

اندی که این خلق جز نفس تست باز چون درمراعات نفس خویش آمدی در مخالفت حق آمدی.

۲٤۰ ـ اَلْخَازِنُ الأَمِينُ: الَّذِي يُعْطِي مَا اُمِرَ بِهِ طَيِّبَةً بِهِ نَفْسُهُ [گ. ۵ ر] اَحَدُ الْمُتَصَدِّقِينَ[*].

گفت (پیغمبر صلی الله علیه): خازنی که[٤] ثقت باشد وآنچه او را فرمایند که بکسی بصدقه دهد بدهد بدلی خوش[٥] چندان ثواب (یابد) که خداوند خزینه را بود بدادن؛ خازن را بود برسانیدن.

زیرا که نیکی کننده را ثواب نیکی بدهند وآنکس [را] که بدان[٦] نیکی رضا دهد اورا نیز همچندان[۷] بدهند واگرچه بسیاری قوم[۸] باشند و این خازن آنچه اورا فرمودند [که بدهد][۹] چون بدان راضی بود[۱۰]. (و) بخوشی دل بدهد [لاجرم] بثواب (با) دهنده انباز باشد[۱۱].

---

(۱) س: نیکوئی
(۲) س: عیال
(۳) س: خلق اویی
(٤) ب. م: خزینه داری که او
(٥) س: بدل خوشی
(٦) س: بآن
(۷) ب. م: ثواب
(۸) س: قومی
(۹) ب. م: بداد
(۱۰) ب. م: باآن راضی باشد
(۱۱) س: بود

(*) م: این حدیث را ندارد.

٢٤١ ـ السُّلْطَانُ ظِلُّ اللهِ فِي الأَرْضِ يَأْوِي(١) اِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : سلطان سایهٔ خداست در(٢) زمین [که] ستم رسیدگان بوی گردآیند(٣) [و] سایهٔ حشمت را می‌خواهد .

چنانک در عرف رفته است که گویند فلان زیر سایهٔ فلانست(٤) یعنی [که] بحشمت وی می‌زید .

و پیغامبر (صلی‌الله) گفت(٥) هر که خواهد که روز وی خجسته بود بامداد بروی(٦) مادر و پدر (در) نگرد؛ اگر (مادر وپدر) ندارد بروی عالمی (پیر) نگرد؛ و اگر نیابد بروی(٦) پادشاه عادل [در] نگرد .

و پیغامبر (صلی‌الله علیه) گوید هر که نظر در روی امیری دادگر کند(٧) همچنان باشد که هفتاد [بار] در کعبه نظر(٨) کرده باشد(**) .

(*) م . . . من عباده لان الناس یستریحون الی برد عدله من حرّ الظلم فان الظلم له وهج وحرّ یحرق الاجواف؛ فاذا اوی المظلوم الی السلطان سکنت نفسه واستراحت فی ظل عدله .

(**) ر . ر : فی الارضین ... و مراد بدین خبر امام معصوم است نه آنکه برسریر نشیند وخضر وحریر پوشد و خمر خورد و معرفتش نبود ...

---

(١) م: ای یرجع وینضم الیه. (اِواءُ : پناه گرفتن ؛ أوَى البیت و الی البیت : نزل فیه.) المنجد.

(٢) س : اندر

(٣) ب . م : گرایند

(٤) س : می‌زید

(٥) س : گوید که

(٦) س : درروی

(٧) ب. م : هر که در روی پادشاهی دادگر بنگرد

(٨) ب . م : نظردر کعبه

(و قال صلی‌الله علیه و علی آله وبارك .)

٢٤٢ـ كَلامُ ابنِ آدمَ كُلُّهُ عَلَيْهِ لا لَهُ اِلّا أمْراً بِمَعْرُوفٍ أوْ نَهْياً عَنْ مُنْكَرٍ أوْ ذِكْرَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

گفتار فرزند آدم همه بروست . یعنی وبال اوست مگر که بنیکی[1] فرماید یا از بدی باز دارد[2] یا خدایرا تعالی یاد کند .

بدانکه هیچ عضوی در تن[3] آدم نیست که منفعت (وی بیشتر از منفعت زبان است و از آنست که) [4] مضرت زبان معلوم است که یك لفظ [سخن که] بگوید که[5] هلاك (آنکس) باشد (اندر آن یك لفظ) و منفعتش هم بزرگ است هم آخرتی و هم دنیایی (است) .

دنیایی آنستکه آزادهٔ[6] را بنده کند بمدارا و (خُلق) ؛ وآخرتی خود معلوم است لکن (خدایتعالی) هیچ چیز [ی] نیافریدست [7] که (بزندان داشتن مستحق‌ترست) [8] ازبان وگفته‌اند : هرچیزی (راکه) یك غلاف دارد[9] یك غلافست مگر که زبان[10] دو غلافست: [یکی] لب (و) [دیگر] دندان.

و (اما)آنچه خدایتعالی گفت : «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.» (و)هرچه آدمی نفس زند بنویسند (بزیر عرش .) [آنگاه] شبانگاه (پیش ایزد عزوجل)[11] برند[ایزدتعالی] بفرماید:[که](تا)آنچه مباح است[گفتن] که(بدان)

---

(١) س : الاکه معروفی
(٢) س : نهی کند
(٣) ب . م : بنی‌آدم
(٤) س : و مضرت دروی چندانست که
(٥) س : که درآن
(٦) س : آزاد
(٧) س : خدای
(٨) س : مستحق‌تر بزندان
(٩) س : غلاف است
(١٠) س : الا زبان راکه
(١١) س : بزیرعرش

بر وی نه‌ثواب (بود) و نه عقاب محو کنند؛ وآنچه بر وی (بدان) ثواب (بود)[١] یاعقاب بگذارند. واین آنستکه خدای میگوید[٢] يَمْحُواللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ ؛ [وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ].

٢٤٣ ـ اَلتُّؤَدَةُ[٣] وَ الْاِقْتِصَادُ وَ الصَّمْتُ[٤] جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَ عِشْرِينَ جُزْءاً مِنَ النُّبُوَّةِ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

آهستگی ومیانه گرفتن وخاموشی جزوی است ازبیست‌وشش جزوازپیغامبری.

اقتصاد را معنی آنستکه هزینه کنی افزون ازآنچه[٥] بخیلان کنند وکمتر از آنکه بازدستان[٦] کنند.

(و) بدانکه آهستگی درکارها محموداست همچنانکه‌تیزی مذموم است‌واین دوگونه باشد[٧] آهستگی عام[٨] وآهستگی خاص.

اماآهستگی عام حلمی باشد اندرطبع ساخته ؛ ومروتی باطبیعت آمیخته تامرد

---

(١) س : عقاب است‌وثواب (٢) ب . م : حق‌میگوید تعالی

(٣) اَلتُّؤَدَةُ : الرزانة والتانی

(٤) حاشیه س : وَالتَّثَبُّتْ . خ . ایضاً نسخهٔ م : وَالسَّمْتُ

(٥) س : زیادت‌ازآنکه (٦) س : ناپاکان

(٧) س : ازدوگونه است (٨) س : است

(*) م : التودد والتحبب و الاقتصاد : التوسط فی‌الامور و التحرز عن طرفی‌الافراط والتفریط (المراد بالسمت هناهیئة اهل‌الخیرومنظرهم لاالجمال وللسمت معنی‌آخر: وهو الطریق و لیس مراد هنا) والسمت : حسن‌الهیئة و المنظر ؛ ای هذه الاخلاق من‌اخلاق الانبیاء و ممالایتم امر النبوة بدونها . فاقتدوا بهم فیها ؛ و لیس المراد ان من فیه هذه الخصال فیه جزء من النبوة لان النبوة موهبة الهیة لیست بمکتسبة .

از خود[١] آهستگی تواند نمودن وبهرصدمهٔ که روزگار بر وی زند صبر تواند کردن [گ١٠٥ر] .

از درد خبر دارد لکن بدان حلم[٢] که [درطبع] دارد احتمال نماید[٣] .

و آهستگی خاص از فنای بشرّیت بود که نه‌طبع ماند و نه‌دل همه مستهلک شده‌باشددرمحبت محبوب کالبدی مانده باشد[٤] که چه بر وی بوسه‌دهی ؛ چه‌زخم زنی هردو[٥] یکی بود .نه‌از زخم‌ناله شنوی؛ [و] نه ببوسه منت‌یابی . چرا؟ [زیرا] آنجا کس نیست وی (؟)جایی مشغول است که با خود [آمدنش] آمدنش [روی] نیست و اما میانه گرفتن را معنی[در] پیش رفته است .

(و) اماخاموشی ، ابوحفص حداد گوید[که] اگر سخن گوی بداندی[٦] که آفت گفتار چیست اگرعمرنوح (یابدی سخن نگویدی وخاموشی راکار بندد‌ی[٧] .

٢٤٤ ـ اَلْاَنْبِیاءُ قادَةٌ و الْفُقَهاءُ سادَةٌ و مَجالِسُهُمْ زِیادَةٌ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

پیغامبران قائدان‌اند و فقهیان سیدان‌اند وبا ایشان نشستن زیادتی[٨] است .

اما پیغمبران را (صلوات‌الله علیهم) گفت قائداند[٩] و قائد کشنده را گویند و از اینمعنی پیغامبران قائدانند که[١٠] خلق را بخدای کشند ؛ و نیز سپاه سالار را قائد گویند؛مهتری که سالار[١١]خیلی‌باشدقائدش گویند . پس پیغامبران‌راقائدازآن گفت:[١٢] که هر یکی را امتی و [یا] قومی باشند[١٣] ؛ و امافقیهان[١٤] را سیدان

---

(١) س : خویشتن
(٢) س : ولیکن
(٣) س : کند
(٤) س : بود
(٥) س : همه
(٦) س : بدانستی
(٧) س : یافتی سخن نگفتی
(٨) س : فزونی
(٩) س : قائدان
(١٠) ب . م : و
(١١) س : سَلّار
(١٢) س : گفتند
(١٣) ب . م : باشند
(١٤) س : فقها

گفت زيرا كه (ايشان در)(١) دين از خلق بی‌نيازند؛ وهمه خلق باايشان نيازمند(٢) و آنچه گفت مجالست ايشان (ا)فزونی است يعنی اندر دين و اندر زندگانی . واين ازآن معنی گفت که ايزدتعالی خواب‌شب را مرگ‌ميخواند: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّيكُمْ بِاللَّيْلِ؛ [وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ.] » وبيداری روز را پيغامبر (صلی‌الله‌عليه) خواب [می]خواند: « اَلنَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اِنْتَبَهُوا » (مردمان خفته‌اندچون بميرند بيدارشوند .) پس بشب‌مرده‌باشندوبروزخفته‌باشند(٣) زنده كی (باشند؟ پس)(٤) اتفاق‌آنست که‌زنده آنگاه باشند که هم‌نشست(٥) علماء باشند که‌زندگانی درزيادتی دين است .

٢٤٥ ـ [ك، ٥پ] اَلْمُتَشَبِّعُ(*) بِمَا لَا يَمْلِكُ كَلَابِسِ ثَوْبَيْ زُورٍ.

گفت (پيغامبرصلی‌الله عليه):

کسی که‌چيزی(٦) نمايد که ندارد‌چنان باشد که[آنکه]دوپيراهن(ن)دروغ پوشد(٧) .

اول(٨) متشبع آن را گويند که گرسنه باشد[و] سيری نمايد .

(١) س : اندر
(٢) س : بايشان نيازمندند
(٣) س : بود
(٤) س : بود
(٥) س : باشد بمجالست
(٦) س : آنكه آن چيز
(٧) س : پوشيده بود
(٨) س : و

(*) م : متشبع : خود را آينده‌بزياده ازوسع خود ونازنده بدان . ای المتزين باكثر مما عنده و يتكثر بذلك بالباطل كمن يلبس ثياب اهل الزهد و يرغب فی الدنيا وقوله كلابس ثوبی زور . يری انه يلبس ثياب الزهاد و يری انه زاهد .

= (م) : المتشبع: وانما قال : كلابس ثوبی‌زوربلفظ التثنيه لان تلك‌المرأةقداتت بتزويرين : احدهما نسبة الغطاء الی الزوج كذباً ؛ والثانی اظهار الشبع كذلك وما بها شبع انما تكثرت وتزينت بماليس عندها .

مثل زده است پیغامبر (صلی‌الله علیه)[1] که آنکس که بسراندر[2] ناپارسا بود و پارسائی نماید .

و اما دو پیراهن دروغ آنستکه سردی[3] را طاقت دوپیراهن (نباشد؛ یکی) [4] پیراهن را (آستین بدرد)[5] ودو کند [از] نیمهٔ‌آستین [آستینی دیگر از درون‌بآستین پیراهن] بردوزد و پیراهن درپوشد و جیب ببندد تا هر که بیند سر آستین[6] دو بیند پندارد که (اورا) دوپیراهن درپوشیده است[7] .

پس پیغامبر (صلی‌الله علیه) بنمود اندرین خبر که مرد باید که چنان نماید که باشد؛[8] وچنان بود که نماید؛ وخویشتن را از ریا نگاه دارد. وصحابه (رضوان‌الله علیهم اجمعین) ریا را شرك کوچك خواندندی .

٢٤٦ـ اَلْوُضُوءُ قَبلَ الطَّعامِ يَنْفِي اَلْفَقْرَ وَبَعْدَهُ يَنْفِي اللَّمَمَ وَيُصِحُّ الْبَصَرَ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

وضو پیش ازطعام درویشی (را) ببرد وبعداز[9] طعام لمم (را) ببرد و چشم را درست[10] دارد .

وضو اینجا دست شستن را میخواهد و لمم دیوانگی بود .

بدانکه (پیغامبر صلی‌الله علیه) هیچ فرمانی ونهیی وندبی وزجری وادبی[11] از آداب شرع[12] نگفت و ننمود از ذات خویش الا بفرمان خدای‌تعالی .

پس هرچه گوید و کند پذیرفتنی‌است[13] واعتقاد بستنی (است) [و]اگرچه

---

(١) س : مراد (٢) س : اندرسر (٣) س : مرد
(٤) س : نبود؛ یک (٥) س : آستینهاش (٦) س: کسی‌سرآستین‌وی
(٧) س : پوشیده دارد (٨) س : بود؛ یا (٩) س : وازپس
(١٠) س : روشن (١١) س : آدابی
(١٢) س : شریعت پیغمبر (١٣) س : پذیرفته نیست

(*) م : ای غسل الیدین فهو من اطلاق الکل علی‌الجزء مجازا . و ذکر ابن حجر فی‌خاتمة الفتاوی انه یستحب غسل الفم قبل‌الطعام ایضاً .

وجه حکمت وی پیدا نبود. چنانکه گفت :

« وَ مٰا اٰتیٰکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمٰا نَهٰیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » گفت : (تعالی) آنچه پیغامبر بشما آورد بگیرید(۱) و آنچه (ازآن بازدارد شما بازایستید)(۲) .

۲۴۷ـ اَلْقٰاصُّ یَنْتَظِرُ الْمَقْتَ وَ الْمُسْتَمِعُ اِلَیْهِ یَنْتَظِرُ [گ۵۲ ر] الرَّحْمَةَ وَ التّٰاجِرُ یَنْتَظِرُ الرِّزْقَ وَ الْمُحْتَکِرُ یَنْتَظِرُ اللَّعْنَةَ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : قصه گوی انتظار مقت(۳) کند. و گفته اند [که] مقت ملامت باشد. زیرا که در قصص کم و بیش باشد؛ و زیادت ونقصان تا گوینده بدان مستحق ملامت باشد؛(٤) (و) مکتسب دروغ باشد. ومقصود ازین لفظ واعظانی اند که ایشان علم نخوانند و از تفسیر و ناسخ و منسوخ قران خبر ندارند(۵) .

و باز گفت: (و) آنکه شنود رحمت را انتظار کند (٦) زیرا که وی بظنی نیک می شنود ومقصود وی علم شنیدن است و[از] آن عیبی که در گوینده است خبر نمی دارد .

و آنچه گفت بازرگان منتظر روزی است(۷) زیرا که برکت ده است نه در بازرگانی است.

و آنچه گفت محتکر منتظر لعنت است زیرا که [وی] تنگی و قحط و سختی

(*) م : القاص . وهو الذی یروی اخبار السلف الماضین اخبار المافیهن ویتبع القصص فلا یؤمن علیه الکذب (و اما المستمع ..) ـ لانه یعتبر بما یسمع من حکایات الاولین ویتاسی بهم فیما یبلغه عنهم من الاحوال الجمیله؛ والسجایا الحمیده کالصبر علی الشدائد ... (و اما المحتکر . .) ـ الاحتکار حبس الطعام و المتاع لیباع عند الغلاء و الاحتکار المحرم هو فی الاقوات خاصة بان یشتری الطعام فی وقت الغلاء ولا یبیعه فی الحال بل یدخره لیغلو وتعلو قیمته فاما اذا جاء من قریته اواشتراه فی وقت الرخص وادّخره وباعه فی وقت الغلاء فلیس باحتکار ولا تحریم فیه ...

---

(۱) س :درحاشیه : قبول کنید (۲) س : گوید که مکنید مکنید

(۳) س : دروغ (٤) س :بود؛یا (۵) ب . م : ندارد

(٦) س : انتظار رحمت (۷) س : انتظار روزی می کند

[شهر] تمنی می کند از بهر منافع خویش .

وپیغامبر (صلی‌الله‌علیه) جای دیگر گفت: هر که یک شب (دراحتکارباشدو) دراحتکاراندیشه کند.ـ واحتکار (گرانی سعر)[۱] غله تمنی کردن است[۲] پس هر که تمنی ازین کند[۳] چنان باشد که هفتاد مسلمان را بناحق کشته است[٤] (و)آنکس راکه (بااین یک) تمنی این (همه) بزه باشد بنگر [که آنکس راکه] همه ساله تمنای این[٥] کند حالش چگونه بود؟[٦]

۲٤۸ ـ اَلسَّعادَةُ کُلُّ السَّعادَةِ طُولُ الْحَیاةِ[۷] فِی طاعَةِ اللهِ تَعالی[*] .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه): نیک بختی و همه نیکبختی زندگانی درازباشد اندر طاعت خدای عزوجل[۸] و بخبری (دیگر) آمده است [که] :

«طُوبی لِمَنْ طالَ عُمْرُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ.»

خنک‌آنکس (را) که زندگانیش[۹] درازباشدو کردارش نیکوبود[۱۰] [گ ۲۰پ] .

۲٤۹ ـ اَلشَّقِیُّ کُلُّ الشَّقِیِّ مَنْ اَدْرَکَتْهُ السّاعَةُ حَیّاً لَمْ یَمُتْ[**] .

گفت پیغامبر (صلی‌الله علیه): بدبخت؛ همه بدبخت آنست که قیامت آید[۱۱] ووی زنده بود! زیراکه آنچه دیگرمردمان[۱۲] بخبر می‌شنوند از عجایب و علامات

(۱) س : غلاء

(۲) س : بود

(۳) س : درین یک تمنی بکند

(٤) س : باشد

(٥) س : این تمنی

(٦) س : چه باشد

(۷) م (و) ض . ش : طُولُ الْعُمْرِ فِی طاعَةِ اللهِ .

(۸) س : تعالی

(۹) ب . م : عمر

(۱۰) ب . م : وکرداروی نیکوباشد

(۱۱) ب . م : باشد

(۱۳) ب . م : مردمان‌دیگر

(*) م : لان‌من اعانه‌الله‌علی‌العبادة واطال‌عمره‌زادت طاعته فارتفعت‌فی الجنة‌درجاته.

(**) م : لان الساعة لاتقوم الاعلی شرارالخلق کمافی‌الاخبار .

از برآمدن ماه و آفتاب از مغرب سیاه شده[۱] واز بیرون (آمدن) یاجوج وماجوج وفتنهٔ «دجّال و خُروجِ دابّةُ الارض» و دیگر علامات [۲] که شنونده را دل تنگ [می]شود و فزع بر اندام می‌افتد ایشان بدیده (ب)بینند و در میان کار باشند و در روزگاری افتند که توبه نپذیرند و آیات[۳] رحمت از قرآن نشنوند و مرد و زن برسر راهها زِنا کنند[٤] وکدام بدبختی باشد ازین بتر[٥] .

۲۵۰ ـ اَلْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ تَرَكَ عِيالَهُ بِخَيْرٍ وَ قَدِمَ عَلى رَبِّهِ بِشَرٍّ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : وای (و) همه وای (بر) آنکس راکه‌عیال خویش را بگذارد[٦] بنیکی؛ ووی بابدی[٧] پیش خدای شود [٨] و این کسی باشد که مال جمع کند از حرام ونخورد؛ ونپوشد؛ واز وی صدقت ندهد؛ وزکات [وی] بیرون نکند؛ وعیال وی‌ازین‌تقصیر[٩] خبر ندارد .(پس)[۱۰] بمیردواین مال بوارث گذارد [و] وارث آن مال برگیرد حلال می‌خوردومی‌دهد و (آن پدر)[۱۱] بامظلمهٔ خلق و آزار حق‌تعالی پیش خدای شود کدام بدبختی بودازین بتر[۱۲] .

---

(۱) س : بوده

(۲) ب . م : علامتها

(۳) ب . م : آیت

(٤) ب . م : و دیگر مناکیرها که باشند

(٥) س : بود ازین بدتر

(٦) ب . م : بگذارد عیال خویش را

(۷) س : بانیکی ووی آید

(۸) س : بشر

(۹) س : تقصیری

(۱۰) س : و

(۱۱) س : ووی

(۱۲) س : بدتر

۲۵۱ ـ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ مُسْتَجابَةٌ وَ إِنْ كانَ فاجِراً فَفُجُورُهُ عَلى نَفْسِهِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : دعاء ستم رسیده [گ ۳ ۵ ر] اجابت کرده شود[۱] و اگرچه (این) ستم رسیده فاجر باشد[۲] . یعنی گناه کار [بود] که بزه گناه وی بر وی است[۳] زیرا که [وی] بندهٔ خدا[ی] است (عزوعلا) و خدای تعالی[۴] نهی کرده است که بر وی ستم کنند اگر کسی [ستم] کند خصم وی خدای [تعالی] باشد (و) چون خدای خصم وی باشد[۴] و ستم رسیده دعای بد کند اجابت افتد.[۵]

و پیغامبر (صلی الله علیه) گفت : « مَنْ اَذی ذِمِّیّاً فَاَنَا خَصْمُهُ » [گفت] هر که ذمّی را رنج رساند[۶] من خصم او باشم؛ چون پیغامبر از بهر [کافری] ذمّی خصمی کند. چرا؟ زیرا که در عقد ذمّت اوست چرا نشاید کی خدای[۷] تعالی از بهر بنده (خویش اگرچه) گناه کار (باشد) خصمی کند [زیرا] که در عقد بیعت اسلام است .

(*) : لانه مضطر و نشاء من اضطراره صحة التجائه الی ربه و قطعه قلبه عما سواه ام من یجیب المضطر اذادعاه :

= ض . ش : و الفاجر فی الخبر هو الکافر کقوله : اولئک هم الکفرة الفجرة فان قال الیس یقول الله: « وما دعاء الکافرین الا فی ظلال » فکیف یقال دعوة المظلوم مستجاب و ان کان کافرا ؟ قلنا الایه التی تلوتنا هی دعاء الکفار فی نار جهنم فی دارالجزاء وهناك لاتقبل التوبة ولاترحم العبرة ولاتجاب الدعوة والخبر الذی نتکلم علیه فی دارالدنیا.

---

(۱) س : بود

(۲) س : بود

(۳) ب . م : او بروست

(۴) ب . م : عزوجل

(۴) س : تعالی خصمی کند (درحاشیه)

(۵) س : کی اجابت نباشد

(۶) س : نماید

(۷) ب . م : حق

۲۵۲ـ خَصْلَتانِ لا تَكُونانِ فی مُنافِقٍ حُسْنُ سَمْتٍ وَلا فِقْهٌ فِی الدِّینِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه): دو خصلت [است که] در منافق نباشد نیکوسیری و دوم علم دینی .

اما نیکوسیرتی. بدانکه آدمی را دوچیز است: سیرت (که) افعال ظاهر (بود؛) و سریرت[۱] که احوال باطن (بود) و این احوال ظاهر ثمرت آن احوال باطن است. (پس منافق را) چون احوال باطن بخلل باشد احوال[۲] ظاهر (ش) پسندیده کی باشد؟ [۳] و اما علم دینی ازآن گفت که پیغامبر (صلی الله علیه) جای دیگر گفت: هر که (بوی) خدای تعالی نیکی[۴] خواهد او را فقیه گرداند[۵] و خدای تعالی بمنافق نیکی کی خواهد تا وی فقیه شود؟ [۶]

۲۵۳ ـ ثَلاثُ دَعَواتٍ مُسْتَجاباتٌ لا شَكٌّ فِیهِنَّ : دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ وَدَعْوَةُ الْمُسافِرِ وَ دَعْوَةُ الْوالِدِ عَلى وَلَدِهِ (**) [گ۳۰پ] .

(*) ض . ش : یعنی ان هاتین الخصلتین لاتکادتوجدان فی المنافق احدیهما حسن السمت وهوالطریق المرضی والمذهب المحمود والحالة الحسنة المقبوله عندالله وعندالناس؛ والثانیه : الفقه فی الدین وهوحسن الفطنة فی احکام الشریعة .

=(*) م. (و) ر . ر . : حدیث (۲۵۱) و (۲۵۳) بدنبال هم؛ و این حدیث بشمارهٔ (۲۵٤) درنسخهٔ ماآمده است .

(**) م : قوله مستجابات ای عندالله اذاتوفیت شرایطها وارکانها قوله دعوة المظلوم ولو فاجراعلی من ظلمه حتی ینتصر ؛ قوله: ودعوة المسافر ای سفرا جائزا مباحا ؛ قوله: و دعوة الوالد لولده لانه صحیح الشفقة علیه کثیرالایثار له علی نفسه فلماصحت شفقته اجیبت دعوته فاذاکان الوالدکذلک فالام اولی .

= ض . ش : ان الله یستجیب ثلثة ادعیة ... احدها دعاء من ظلم (م: وایضاً یحب دعائه وندائه جهراً حیث قال: «لایحب الله الجهر بالسوء من القول الامن ظلم.» لان) لا ناصرله الاالله. فهوالذی یخاف علی ندائه ویرجی استجابة دعائه . والثانی دعاء الغریب ... لان الله بالمسافررحیم ... واماالوالد فهواحق بالحرمة من الوالدة و من کانت حرمته علیک اعظم کان دعاؤه لک ارجی اجابة .

(۱) س : سیرت (۲) س : افعال

(۳) س : بود (٤) س : بوی نیکی (٥) س : کند

(٦) م : گوید: اگرفقیهی منافق دیده شودبدانکه اوفقیه نمای است نه فقیه! زیرابقول ارسطو علم ازعمل جدائی ندارد همچنانکه حرارت ازآتش .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : سه دعا مستجاب است [چنان] که[۱] درو هیچ شکی [نیست: یکی] دعاء مظلوم؛ [ودوم] دعای مسافر؛ و[سیم] دعای پدر بر فرزند .

اما دعای مظلوم اجابت بود واخبار درین باب آمده‌است و هرملتی که درعالم بوده است ستم (کردن) در آن ملت حرام بوده است بلک ناخجسته[۲] .

اما دعای مسافر از آن اجابت باشد ، که مسافر که از خانه بیرون آید دلش بخدای [تعالی] (متعلق باشد که بخانه نبود)[۳] و [همه] توکل وی بر خدای (قوی‌تر باشد)[٤] پس آن دعاء که کند (زود رسد؛و) باخلاص نزدیکتر باشد[٥] ودعای باخلاص مستجاب‌تر باشد[٥] .

و اما آنچه گفت که دعای پدر بر فرزند [مستجاب بود.] زیرا که پدر بر فرزند[٦] بخیره نفرین نکند (و) تا دل [وی] سوخته نشود زبان بدعای بد نگرداند[۷] پس باجابت نزدیکتر باشد.[۸] زیرا که [درپدر] حق مظلومی هست وحق پدری هست؛ و درفرزند حق ستمکاری هست وحق عقوق هست. لاجرم دعای پدر برو[۹] اجابت‌تر باشد و نام پدر برد ؛ [و] نام مادر نبرد . زیرا که[۱۰] همه کس را معلوم باشد که مادرهم بدین حکم باشد .[۱۱] چنانکه (گفت) هرکه نصیب [خویش را][۱۲] از بندهٔ آزاد کند نصیب انبازرا بر وی قسمت کنند . و شک نیست که حکم پرستار [هم] چنین باشد ، و اینجا نام پدر برد (نام) مادر نیز (هم) برین[۱۳] حکم باشد .

---

(۱) ب . م : نیست
(۲) س : بوده است
(۳) س : مشغول بود
(٤) س : عزوجل کرده بود
(٥) س : بود
(٦) س : فرزند را
(۷) س : نگردد
(۸) ب . م : بود
(۹) س : بروی
(۱۰) س : گفت اندکی نام پدر برد
(۱۱) س : برین حکم بود
(۱۲) ب . م : خود
(۱۳) ب . م : باین

٢٥٤ ـ اَلْقُضاةُ ثَلاثَةٌ: قاضِيانِ فِي النّارِ، وَقاضٍ فِي الْجَنَّةِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): قاضیان سه‌اند: دوقاضی دردوزخ باشد؛[1] ویکی در بهشت .

اماآن قاضی که دربهشت‌است آنست که علم قضاداند ودیانت دارد تابدیانت [و علم حکم نگرداند][2] و باطل را یاری نکند و بعلمی که داند شغل مسلمانان گزارد. و آن دوقاضی که بدوزخ [در] باشند یکی آن بود[3] که دیانت داردلیکن علم نداند بنادانی حکم کند (و) رشوت ناستدن فایده ندارد.[4] [و] دوم‌آن‌بود که علم داند لکن‌دیالت‌ندارد (و) رشوت(ها) گیرد؛ [گ ٥ ٤ ر] وحکم بگرداندوپیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت: هرکه‌را قضادرگردن کردند گلوی وی بی‌کاردببریدند[5] .

٢٥٥ ـ خَصْلَتانِ لا تَجْتَمِعانِ فِي مُؤْمِنٍ اَلْبُخْلُ وَ سُوءُ الْخُلْقِ(**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : دوخصلت [است که] هرگز در مؤمن (بهم نیایند)[6] یکی‌بخل[7] [و] دوم بدخویی .

بنمود (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) درین خبرکه هرکه خوش خوی[8] وبخیل‌بود

(*) ض . ش : ـ وبیان‌الخبر فی‌تمامه وهوالذی فی‌الجنة فرجل عرف الحق وقضی به . واماالذان فی‌النار فرجل عرف الحق فخان به‌فی‌الحکم ورجل قضی للناس علی‌جهل؛ و قال العلماء ان هذا الخبر یدل علی ان‌کل مجتهد لیس بمصیب اذلوکان‌کل مجتهد مصیباً لم‌یکن لهذا التفسیر معنی و روی القضاة اربعة ثلثة فی‌النار وواحد فی‌الجنة .

(**) م (و) ر . ر : درآنجا حدیث ٢٥٢ قبل ازاین آمده است .

= ض . ش : . . ایضاً قال‌النبی علیه‌السلام ان الخلق السیء لیفسدالایمان‌کما یفسد الخل العسل .

(١) س : دوزخ‌اند
(٢) ب . م : علم نگاه دارد
(٣) ب . م : آنست
(٤) ب . م : و رشوتها نگیرد
(٥) س : بریدند بی‌کارد
(٦) س : نباشد
(٧) ب . م : بخیلی
(٨) س : بود

نیمهٔ(١)نفاق در[وی] بود وهر که سخی(بودو) بدخوی بود هم نیمهٔ(١)نفاق در[وی] بود [و هر که هم بخیل بود وهم بدخوی هم نفاق دروی بود.]وهر که نه بخیل بود و نه بدخوی [از نفاق پاك بود] ومؤمن مخلص باشد.(٢) وذمّ بخیل وبدخویی ازپیش رفته است(٣) .

٢٥٦ـ عَیْنَانِ لَا تَمَسُّهُمَا النَّارُ: عَیْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ فِي جَوْفِ اللَّیْلِ ؛(*) وَعَیْنٌ بَاتَتْ تَحْرُسُ فِي سَبِیلِ اللّٰهِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

دوچشم است که آتش بوی‌نرسد: چشمی که بگرید(٤) از بیم‌خدای اندرنیمه شب [تاریک] و [دوم] چشمی که [بپاید وگوش داری کند درسبیل](٥) خدای یعنی درغزا(٦) و بخبری دیگر آمده است که قطرهٔ (اشکٔ که اندر میانه)(٧) شب از دیدهٔ مؤمنی بیاید بهتر [است] (٨) ازصد حج پذیرفته و شبی که لشکر غازیان را [مؤمنی] پاس دارد بهتربود(٩) ازصد حج پذیرفته .

---

(١) س : نیم (٢) ب . م : مؤمنی بود پاك

(٣) ب . م : و ذم بدخویی و بخل از پیش گفته شد

(٤) س : یکی آن‌که از بیم خدای بگرید در شب ؛

حاشیه س : (اشکٔ کان ازبهرحق بارندخلق گوهرست و اشک پندارند خلق .)

(٥) ب . م : پاس دارد بشب اندر راه

(٦) ب . م : بغزا (٧) س : آب که نیم

(٨) ب . م : باشدکه

(٩) س : بپاید (پاسبانی کند) بهتراست

(*) م. (و) ض. ش : مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ .

= ض . ش : . . والمرادبالبکاء ... التضرع و الخشوع فی‌صلوة‌اللیل‌حیث‌لاریاء ولاسمعة وهوسنة الانبیاء والاولیاء وذلک لشرف صلوة اللیل علی‌نوافل النهار.

۲۵۷ ـ مَنْهُومانِ لاٰ یَشْبِعانِ:(*) طاٰلِبُ عِلْمٍ؛ وَطاٰلِبُ دُنْیاٰ. (**)

گفت (پیغامبر صلی الله علیه): دو حریص اند که سیر نشوند: یکی جوینده‌ٔ علم؛ ویکی(۱) جوینده‌ٔ مال.

بدانک سیری از چیزی آنگاه(۲) باشد که بنهایت برسد(۳). و علم را نهایت نیست وجمع مال را نهایت نیست سیری [گ ع ء پ] ازکجا باشد؟ گوید آنکه پسر شریح می‌مرد کتاب مَزَنِی(٤) را برسینه نهاد؛ وگفت هفتاد سال برین کتاب رنج بردم اکنون که بوی ازو [ی] (ب)خواستم شنیدن [بجای] می‌گذارم ومی‌روم.

و ذوالقرنین آنگاه که میمیرد(۵) گفت هزار گنج نهادم وصد شهر بنا کردم وهزار (و) پانصد ملک‌را بندبرنهادم وخزینه های ایشان (رابر) گرفتم؛ (و)اکنون (میروم؛و)(٦) نیاز دنیا در دل من بیشتر از آن‌است(۷) که در دل کسی‌باشد که برگ چاشتی(۸) ندارد.

(*) م: .. طاٰلِبُ ٱلعِلْمِ وَطاٰلِبُ ٱلمٰالِ. = منهومان: ای حریصان

(**) ض. ش.. المنهوم: الحریص. والنهمة: شدة الحرص وانما لایشبعان لان ابن آدم لایشبع عمایستلذه ولایزال طالب الدنیا حریصاً علیها لاستلذاذه ایاها و حلاوتها فی‌عینها. و طالب العلم انما یصعب علیه ذلک اول مرة لکن اخره احلی من‌العسل.

---

(۱) ب. م: دوم (۲) س: آنکه

(۳) س: رسد

(٤) (کذا!؟). مُزَنِی: بنا بر ضبط لسان العرب از (مُزَیْنَة) یکی از قبایل (مضر) میباشد.

(۵) س: که (ازدنیا) میرفت (٦) س: می‌میرم

(۷) ب. م: اندر دل من از آن بیشتر

(۸) ب. م: چاشت

۲۵۸ ـ اَلشَّيْخُ شَابٌ فِي حُبِّ اِثْنَيْنِ(*) فِي حُبِّ طُولِ اَلْحَيَاةِ وَ كَثْرَةِ اَلْمَالِ(**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

پیر اندر دوستی دو چیز جوان باشد در دوستی زندگانی دراز و بسیاری مال.

بدانکه پیغامبر صلی الله علیه خبر می‌دهد که روزگار در همهٔ اوصاف آدمی تأثیر [می] کند. چنانکه قوتش کم کند؛ [وروانی پای] و گیرائی دست(۱) و شنوائی گوش؛ و بینائی چشم [همه] نقصان [می] گیرد؛ [و] خاطر کند [می] شود، [و] فهم ازتیزی فرو [می] ماند؛ وآنچه ظاهرست روی سرخ زرد شود؛ وموی سیاه سپید شود مگر حریصی [که] در طبع بماند(۲) بزندگانی دراز و خواستهٔ بسیار(۳) که آن هرگز نقصان نگیرد.(٤) وبعضی ازمشایخ گوید: که پیری را دیدم که نان در دهان(٥) نمی‌توانست کردن(٦) گفتم ای پیر(۷) می‌خواهی که بمیری؟ گفت نه! آنگاه(۸) که در جنگ او بودم نمیخواستم که بمیرم اکنون که در صلح او آمده ام مردن چرا خواهم؟!(۹)

(*) م :.. اِثْنَتَيْنِ. ـ ای خصلتین ؛ المراد ان حبهما لایزول ببلوغ الانسان حالة الهرم و الشیخوخه ؛ بل هو فی تلك الحاله كهو حالة الشباب.

(**) ض. ش :.. وهذا دلیل علی ان الشیخ والشاب متساویان فی کراهة الموت وارادة المال الا من خصه بفضله.

---

(۱) ب. م : روندهٔ پای

(۲) س : وی باشد

(۳) س : بسیاری مال

(٤) ب. م : نشود

(٥) س : بدهان

(٦) س : نهادن

(۷) س : شیخ

(۸) س : آنکه

(۹) س : صلح اوام چرا خواهم که بمیرم.

۲۵۹ ـ أَرْبَعَةٌ يُبْغِضُهُمُ اللهُ تَعالی: اَلْبَيّاعُ الْحَلّافُ ؛ وَ اَلْفَقِيرُ الْمُخْتالُ ؛ وَ الشَّيْخُ اَلزّانِي ؛ وَ الْإِمامُ اَلْجائِرُ(*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : چهار کس اند که خدای تعالی ایشانرا دشمن دارد: فروشندهٔ که سوگند خواره بود[۱] . تاآن بیع تمام کند[۲] ودرویشی که بکشی خرامد و پیری که پلید کار باشد[۳] . و پادشاهی که بی‌دادگرباشد[٤] .

و بخبری دیگر آمده است که هر که چیزی فروشد وسوگند بدروغ خورد تاآن بیع تمام کند بهای[٥] آن چیز (که) بستاند [ازگوشت‌خوك] حرام [تر] باشد.

وبخبری دیگر آمده است هرکه[٦] تکبرکند (خدایتعالی و فریشتگان)[٧] بروی لعنت کند .

و بخبری دیگر آمده است که خدای تعالی توبت همه کسی بپذیرد الا توبهٔ پیری که زنا کند .

وبخبردیگر آمده است که خدای تعالی گفت که اگر من پادشاه ستمکارراعفو کنم ستم کرده باشم[٨] .

(*) م : البیاع : بتشدیداللام ای‌الذی یکثرالحلف علی سلعته لترویجها وهو کاذب فی‌یمنیه ؛ ومن ابغضه‌الله‌تعالی عذبه‌بالناروا‌حله دارالبوار ؛ والصفات التی تستحیل‌حقائقها فی‌حقه‌تعالی یراد بها غایاتها کالمراد بالابغاض الانتقام والتعذیب .

= ض . ش : . . و روی ثلثة یسناهم الله : الفقیر المختال ؛ و البخیل المنان ؛ والبیع المحتال .

(۱) س : بسیارخورد

(۲) س : شود

(۳) س : زنا کند

(٤) ب . م : ستم کند

(٥) س : شود آنچه ببهای

(٦) حاشیه س : هردرویشی

(۷) س : فرشیهٔ

(۸) س : من ستمکار باشم (در حاشیهٔ س : قال‌النبی علیه‌السلام: لایکلمهم‌الله یوم‌القیامة ولا ینظرالیهم ولهم عذاب الیم : امام جایروشیخ زان‌وفقیرمتکبر! صدق‌رسول‌الله.

٢٦٠ ـ ثَلاٰثٌ مُهْلِكَاتٌ وَ ثَلاٰثٌ مُنْجِيَاتٌ فَالثَّلاٰثُ الْمُهْلِكَاتُ: شُحٌّ مُطَاعٌ؛ (*) وَ هَوىً مُتَّبَعٌ ؛ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِه.

وَ الثَّلاٰثُ الْمُنْجِيَاتُ : خَشْيَةُ اللهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلاٰنِيَةِ ؛(**) وَالْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَ الْغِنىٰ ؛ وَ الْعَدْلُ فِي الْغَضَبِ وَ الرِّضىٰ(***) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه): سه چیز(۱) هلاکت کننده [است] وسه چیز(۲) رهاننده [است] . آن سه [که] هلاکت کننده [اند]: بخلی(۳) است که در طبع مرد[مان] باشد و مرد طاعت وی دارد .

یعنی[که] چون در دلش آید رفقی(٤) کند نتواند که (بکند؛و) این اندیشه را خلاف کند؛ و آرزوئی باشد که مرد تابع آرزو(٥) باشد .

یعنی [که] هرچه برسرش برآید بکندو عاقبت آن (را) [گ ه ه پ] نه اندیشد

(*) م : ای بخل یطبعه الانسان فلایؤدی ماعلیه من حق الحق وحق الخلق وهوی متبع بان یتبع مایامره به هواه ؛ و اعجاب المرء بنفسه ای ملاحظته ایاها بعین الکمال مع نسیان نعمة الله . قال الغزالی : حقیقة العجب استعظام النفس وخصالها التی هی من النعم و الزکوة الیها مع نسیان اضافتها الی المنعم والامن من زوالها .

(**) م : قدم السر لان تقوی الله فیه اعلی درجة . ـ والقصد : ای التوسط فی الانفاق حالة الفقر والغنی من غیر اسرلف فی الفقر و تبذیر عند الغنی .

(***) م : من غیر ان یعدل عن العدل حالة الغضب کما هو الغالب علی الطباع و فیه حث علی التسویة بین الحالتین فی العدل . (ض . ش :.. والثالثه الثبات علی احکام الحق فی طرفی رضاه و غضبه) .

(۱) ب . م : است
(۲) ب . م : است
(۳) س : زفتی
(٤) س : افتد که زفتی
(٥) س : وهوایی باشد که وی تابع آن هوی باشد

وعجبی باشد(۱) در طبع وی(۲) چنان که پندارد که در همه اوصاف پسندیده چون وی کسی [دیگر] نیست .

و اما آن سه که رهاننده است: یکی [ترسیدن است از](۳) خدای تعالی نهان وآشکارا؛ و دوم میانه زیستن دردرویشی و توانگری؛ وسیم راستی کردن اندرخشم و خشنودی .

یعنی اگر(٤) حکم کند [و] از متحاکمان یکی(٥) دوست باشد ویکی دشمن از دشمنی آن دشمن ودوستی آن دوست(٦) اورا از (دوستی و) راستی کردن نگرداند .

۲٦۱ ـ اَلْمُسْتَبَّانِ مَاقَالَا فَهُوعَلَى الْبَادِي مَالَمْ يَعْتَدِ الْمَظْلُومُ(*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : دو کس (اند) که یک دیگر را دشنام دهند بزه آن [کس] را باشد که (آغاز کنداندی که)(۷) این مظلوم جواب ندهد وازحد درنگذراند . واندرتفسیراست که یکی ابوبکر(۸) رادشنام می داد (ورسول علیه السلام)(۹)

---

(۱) س : معجبی باشد که

(۲) س : بودچنان

(۳) ب . م : گریستن از بیم

(٤) س : کچون

(٥) ب . م : دیگر

(٦) ب . م : دشمنی از دشمن و دوستی ازدوست

(۷) س : ابتداء بدشنام کرده بود چندانکه

(۸) س : الصدیق

(۹) س : پیغامبر

(*) ب . م (و) س : حتی یعتدی المظلوم

(**) م : المستبان : ای اللذان یشتم کل واحد منهما صاحبه ماقالا : ای اثم ماقالاه من السب . علی البادی ای الذی ابتدأ بالشتم. مالم یعتد: ای لم یتجاوز حده بان یسب اکثر من البادی او یذکر الفاظاً اقبح من الفاظه فان اقتصر فی السب علی کلماته فلا اثم علیه فیها انما اثم کلام کلیهما علی البادی لانه هو الحال للمظلوم علی السب . (وروی : البادی اظلم) .

ایستاده بود چون ابوبکر خواست که چیزی گوید(١) پیغامبر (صلی‌الله علیه) برفت ابوبکر [ازآن] دل‌تنگ شد گفت یارسول‌الله چرا(تاوی) [دشنام] می گفت‌ایستاده بودی چون [من] خواستم که (جواب او بازدهم برفتی؟)(٢) پیغامبر(صلی‌الله‌علیه) گفت: تاتو خاموش بودی جبرئیل (علیه‌السلام) جواب وی می‌داد (من)بموافقت جبرئیل ایستاده بودم چون تو قصد جواب کردی جبرئیل برفت من نیز برفتم .

٢٦٢ ـ أَنَاْفَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : من پیشوای شماام سوی حوض(٣) .

یعنی [که] نخست کسی که بقیامت بر [سر] حوض کوثر شود (٤) من باشم واگرقصه(وشرح)حوض کوثر کنم(٥) درازگردد؛ کسی راکه باید درتفسیرها(فرو) نگرد. کوثر رودی است(٦) اندر بهشت وازوی جوئی‌آورد، (باشداندر)(٧) عرصات (قیامت) تا درحوض گرد آید و پیرامن (آن حوض)(٨) طاسها (باشد از) یاقوت [گ ٦ ر] وزبرجدنهاده؛ وبگوشهٔابوبکر(ایستاده!)وبه[دیگر] گوشه‌عمر! وبگوشهٔ عثمان! و بگوشهٔ(٩) علی رضی‌الله عنه(١٠) [وخلق راآب می‌دهند.] ابوبکر وعمر

---

(١) ب . م : رضی‌الله‌عنه که جواب بازدهد
(٢) س : بگویم
(٣) س : پیش‌روشماام برحوض کوثر
(٤) س : رسد
(٥) ب . م : گویم (شارح شافعی گوید.م)
(٦) ب . م : هست
(٧) س : بوددر
(٨) س : وی
(٩) س : وبردیگر گوشه عثمان وبریک گوشه
(١٠) ب . م : رضی‌الله عنهم‌اجمعین!

(*) م : ای‌انا انقدمکم‌الی‌الحوض . یقال : فرطت القوم اذاتقدمتهم لتبغی لهم‌الماء وتهییء لهم الدلاء والرشاء .

= ض . ش :..کانه قال : انا اولکم قدوماً علی‌الحوض ... اناتقدمکم‌الی‌الحوض المسمی الکوثر و اهییء هناك الاسباب لاجلکم ... والکوثر نهرٌ فی‌الجنة وهوللصائمین .

دشمنان عثمان وعلی را آب ندهند وعثمان وعلی دشمنان ابوبکر وعمر را آب ندهند ! .(*)

۲۶۳ـ اَنَاوَ كَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ ، وَ اَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطى(**) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : من و پرورندهٔ بی پدر[۱] چون این دو باشیم در بهشت. و اشارت کرد بانگشت مسبحه و انگشت میانین بهم[۲] .

بدانکه یتیم پروردن و بر وی ستم ناکردن و مال وی نگاه‌داشتن[۳] و او را ادب آموختن عبادتی است که برابر وی نه حج باشد[٤] و نه غزا و نه روزهٔ روز ونه نماز شب ونه هزینه (کردن) مال اندر (کارهای خیر چون) مسجد و رباط وپل .

و پیغامبر (صلی الله علیه) گفت :[٥] هرکه یک[٦] ماه یتیمی را کفالت کند چنانکه بر وی ستم[۷] نکند هیچ معصیتی از آنچه کرده [باشد] و از آنچه کند او را زیان ندارد (مگر که مظلمه) .

---

(۱) س : یتیم
(۲) س : و انگشت لااله‌الاالله گوی را بمیانین بازنهاد
(۳) س : نخوردن
(٤) س : بود
(٥) س : گوید
(٦) ب م : یکی
(۷) س : ظلم

(*) (پیش روورا درطلب آب فرط گویند ؛ وفارط گویند. وآن آنستکه پیغمبر صلی الله علیه در نماز برکودك مرده گفت : « اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنا فَرَطاً » یعنی سردی پیش رفته)

(**) م : و اشار بالسبابة والوسطى؛ وقال علیه الصلوة والسلام: من مسح راس یتیم لم یمسحه الاالله کان له بکل شعره مرت علیها یده حسنات .

= ض . ش : . . وقال من اصلح حال یتیم تقرباالله فهو فی الجنة جاری وداره متصلة بداری . . .

وسمعت بعض المشیخه یقدح فی لفظه السبابة التی اوردها القضاعی اوقبله احد من الرواة . وقال : انه غفل عن ان هذه اللفظة یستعمل فی موضع الدم فکانه من حقه ان یقال فاشار بالمسبحة والوسطى لانه موضع المدح وهذه کلمة المدح .

٢٦٤ ـ اَنَا النَّذِيرُ وَ الْمَوْتُ الْمُغِيرُ و السَّاعَةُ الْمَوْعِدُ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): من پند دهنده‌ام وبیم کننده(١) ومرگ گرداننده است(٢) یعنی حالها‌را؛ و روز قیامت وعده‌گاهست.

(و) معنی این سخن آنست که من می ترسانم و اگر اخبار غیب باور نکنی اینک(٣) مرگ بگفتار حاجت نیست که معاینه است و از هرچه پس‌از(٤)مرگ‌است قیامت را یاد کرد(ن) زیرا که مرگ‌آخر محنتی [است از] آن بنده در زندگانی ؛ وقیامت آخربیم گاهی [است] از پس مرگ [گ٦٥پ] .



(١) س : وترسانندەام

(٢) س : غارت کننده

(٣) س : آنکه

(٤) س : بعد

(*) م : الانذار : الاعلام مع التخویف ؛ المغیر : یغیر علی‌الناس فینتهب نفوسهم وارواحهم . الموعد: یحضره اهل‌الموقف للمحاسبة‌والقصاص والمجازاة علی‌حسب‌الاعمال.

(ض . ش : . . والساعة: معرفةیوم‌القیمة والموعد: موضع‌التواعد . وموضع وعدالله للمؤمنین بالثواب ووعیده للکفار بالعقاب القیامة .)

الباب [الثانی]

قال علیه‌السلام و الصلوة :

۲۶۵ ـ مَنْ صَمَتَ نَجا(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : هر که خاموش بود رست .

بدانکه خاموشی نیک است لیکن از حق (گفتن) خاموشی بودن آنجا که مخاطره نبود روانیست؛ (و)[1] اندر اخبار آمده‌است که هر که از حق (گفتن) خاموش بود دیوی باشد[2] لال؛ و هر که (ب)اطل گوید سگی بود بابانگ.[3] پس اگر (ب)اطل خواهی گفتن خاموشی[4] به ؛ و اگر حق خواهی گفتن گفتار[5] به .

(*) ض . ش : یقول اسکتوا عمالایعنیکم وداوموا علی‌السکوت عما یعنیکم . فان من واظب علی الصمت عما یسخط الله و عما یغرس فی‌القلوب شوك الآجن نجامن الوقوع فی‌الآفات والمحن؛ والصمت فهوالسکوت عن‌الحکومات وترك‌الاعراض علیها .

(=) م : من لزم السکوت نجا من المؤاخذه علی مالاینبغی من الکلام . و ما احسن قول الشاعر:

احفظ لسانک ایهاالانسان لایلد غنک انه ثعبان
کم فی‌المقابر من قتیل لسانه قد کان هاب لقائه‌الشجعان

(۱) س : که (و در حاشیه چنین آمده است : خاموش ؛ جاجانه همه جا)
(۲) ب . م : بود (۳) س : باشد ببانگ
(٤) س : خاموش بودن (٥) س : گفتن

٢٦٦ ـ مَنْ تَواضَعَ لِلّهِ رَفَعَهُ اللّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللّهُ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه): هر که فروتنی کند از برای خدای را تعالی ایزد عزاسمه[١] بلندی دهد اورا؛ و هر که گردن افرازی کند خدای تعالی فرونهد اورا.[٢] و اندر تواضع و تکبر چندان سخن[٣] است که جداگانه کتابی شاید که بود. لکن من رمزی بگویم [که] علما گفته اند؛ بزبان اشارت گویند: [که] درخت و گیاه [بایکدیگر] مناظره کردند. درخت گفت: [که] من بهترم که تازیانهٔ سواران و عصای پیران و تیر غازیان و قایمهای مزگتها[٤] و آبادانی جهان از من است. گیاه گفت [که نه] من بهترم که حیات بهایم از منست و حیات آدمی از بهایم. پس حیات جهان از من باشد.[٥]

آنگه نی را گفتند تونیز چیزی بگوی[٦] گفت من چه گویم نه قوّت دارم چون درخت و نه لطافت دارم چون گیاه؛ بی مایگان را خاموشی به. ایزد تعالی شکردرنی آفرید[٧] ببرکت[٨] تواضع اورا[٩] چون شکر درنی پیدا شد و مردم بوی روی نهاد[ند]

(*) ض. ش: .. فقال و من تکبر و تعظم علی الخلایق و علی خلقه جعله الله وضیعاً ذلیلاً عاجلاً و آجلاً بماقال الله نسوالله و نسیهم ...

(=) م: عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: مامن آدمی الا و فی رأسه سلسلتان: سلسلة الی السماء السابعة؛ و سلسلة الی الارض السابعة فاذا تواضع لله رفعه الله الی السابعة و اذا تکبر وضعه الی السابعة.

---

(١) س: ازبهر خدای تعالی اورا (٢) س: اورا فرونهد

(٣) س: سخن چند (٤) س: قایمهٔ مسجدها

(٥) س: من است (٦) س: چیزی نگویی

(٧) س: نهاد (٨) س: ازبرکت

(٩) حاشیه س: اورا نی نیم گفت اوازآن کردند دهانش پرشکر

بگذر از هستی زمانی نیستی کن اختیار

همچو نی خالی شو از خود گرتراهست آرزو

لب نهد بر لب ترا دلدار گیرد درکنار

(وباز) بارنامه کرد و کرشمه نمود و گردن [بر]افراشت خدای[۱] تعالی بر سر وی کلاهی نهاد تا مردمان (بوی) خاك و خاشاك[۲] روبند شومی تکبر او را .

واین فصل اندر تواضع و تکبر قطرهٔ[۳] از دریا (است) .

٢٦٧ ـ مَنْ يَتَأَلَّ عَلَى اللهِ يُكَذِّبْهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هر که بر خدای (تعالی) سوگند خورد خدای عزّوجلّ او را دروغ[٤] زن کند .

و شرح این در خبری دیگر است و آن آنست که عایشه گوید[٥] که پیغامبر (علیه السلام) گفت «وَيْلٌ لِلْمُتَأَلِّينَ عَلَى اللهِ الَّذِينَ يَتَحَكَّمُونَ عَلَى اللهِ فَيَقُولُونَ فُلَانٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فُلَانٌ فِي النَّارِ» وای آنرا که سوگند خورد[٦] بر خدای.

آنان که [گویند] فلان دوزخی است و فلان بهشتی[۷] .

(عقبة بن عامر روایت کند این خبر از رسول صلی الله علیه بتبوك که درخطبه

(*) ض . ش : . . و سبب الخبر: ان اباجهل حلف وقال لاقتلن محمداً صلی الله علیه وآله في بطحا مكة . فلما سلم قال : من يتأل على الله يكذبه والتألية اليمين وتالى بالله اقسم به و تالى اليه حكم عليه تعالى ... و قال عليه السلام : ويل للمتألين من امتي وهم الذين يحلفون بالله متحكمين عليه فيقولون والله ان فلانا في النار والله ان فلانا في الجنة . وروى ان اباجهل قال لي والله لاقتلنك فتمثلت بقوله و قلت من يتال على الله يكذبه ؛ اي من يقسم به متحكماً عليه لم يصدقه الله فيما تحكم به عليه وخيب مأموله .

(=) م : اي من تحكم على الله من غير بصيرة بان يقول فلان في الجنة وفلان في النار يجعله الله من الكاذبين .

---

(۱) س : ایزد (۲) س : بوی
(۳) س : است (٤) ب . م : دروغ
(٥) ب . م : رضی الله عنها گفت (٦) س : ویل سوگند خواران را
(۷) ب . م : فلان در دوزخ است وفلان دربهشت

گفت : « يتال على‌الله يعنى اقسم على‌الله » .)

٢٦٨ ـ [و] مَنْ يَغْفِرْ يَغْفِرِ اللهُ لَهُ وَ مَنْ يَعْفُ يَعْفُ اللهُ عَنْهُ (*) .

گفت (پيغامبر صلى‌الله عليه) : هر كه بيامرزد خداى‌تعالى اورا بيامرزد ؛ و هر كه اندر گذارد خداى‌تعالى ازو اندر[1] گذارد .

بدانكه (ايزد عزاسمه)[2] آمرزيدن دوست دارد و بنده را كه آمرزد نه از آن آمرزد كه آمرزيدن او بر وى واجب باشد بلكه بدان آمرزد كه آمرزيدن [را] دوست دارد .

(و) چون بنده چيزى كند كه خداى تعالى (آنرا) دوست دارد خداى عزوجل[3] او را (بدان) بيامرزد (بفضل خويش .)

٢٦٩ ـ وَمَنْ يَصْبِرْ[4] عَلَى الرَّزِيَّةِ يُعَوِّضْهُ اللهُ (**) .

گفت (پيغامبر صلى‌الله عليه) : هر كه شكيبائى كند برمصيبت خداى تعالى او را عوض باز دهد .

رزّيه وقوع كارى باشد بخلاف خواست دل با كراهيت طبع . يعنى [كه] مصيبتى باشد يا در تن ؛ يا در [گ ٧٥ پ] خواسته[5] .

(*) ض . ش : (يقول عليه‌السلام:) من يغفر لمؤمن ويستر عليه عيوبه وذنوبه سترالله عليه فى‌الدنيا والاخرة ؛ واصل الغفر الستر ومنه اشتقاق المغفرة ومن يعف ويصفح عن مؤمن عفاالله عن سيئاته و محاها .

(**) ض . ش: ومن يلازم الصبر يترك الشكوى فى‌الرزية والمصيبة يعظم‌الله عوضه عمافات و يخلف له خيراً ممن فات .

---

(١) س : از وى در
(٢) س : خداى
(٣) س : تعالى
(٤) ب . م : مَنْ صَبَرَ ...
(٥) س : اما درنفسى ؛ اما در گرامیی ؛ یادرمال

پس اگر درمال باشد یا درگرامیی که عوض احتمال کند و وی صبر کند قادرست که وعدهٔ وفا کند وعوضش(١) دهد .

و اگر درنفس باشد یا درگرامیی که عوضش احتمال نکند آن(٢) فضل وثواب نهانی [که] او را دهند از آن عوض ظاهر که وی بیند بهتر باشد .

٢٧٠ ـ وَ مَنْ یَکْظِمْ غَیْظَهُ (٣) یَأْجُرْهُ اللهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

[و] هر که خشم فرو خورد خدای عزوجل او را مزد(٤) دهد .

شرح [این] ثواب (و مزد آنستکه) درخبری دیگر بیاید (هم درین باب ان شاءالله .

واصل کظم بازداشتن چیزی باشد چون بر گردد گویند رجل کظیم و مکظوم چون بر گردد از اندوه و غم .)

٢٧١ ـ [وَ] مَنْ قَدَّرَ رَزَقَهُ اللهُ وَ مَنْ بَذَّرَ حَرَمَهُ اللهُ (**) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

---

(١) س : عوض (٢) س : از

(٣) س : و من یکظم الغیظ ... (=) ب . م : ومن یکظم یأجره الله .

(٤) س : تعالی اورا ثواب

(*) ض . ش : و من یکظم ویتجرع عصص الغیظ وجرارته یثبه‌الله ؛ و الاجر هو الثواب علی‌العمل . وکظم فلان غیظه اجترعه .

(**) م : ای ضیق علی نفسه فی‌المعاش .

(=) ض . ش : ای من لزم‌الاقتصاد فی‌العسر والیسر فلاینقطع عنه مادةالرزق؛ ویقال : قدرت‌الشیء و قدرته من‌التقدیر ... و من انفق فی‌غیر رضاالله یورثه ذلک‌الحرمان فی‌رزقه وهوعدم البرکة یقال محروم ای ممنوع .

[و] هرکه باندازه هزینه(١) کند خدایش روزی دهد وهرکه در هزینه (١) اسراف کند خداش (تعالی) از روزی محروم گرداند(٢) .

بدانکه حدّ اندازه درنفقه‌آن نهادند(٣) که زیراسراف باشد وزبر تقتیر(٤) باشد .

یعنی که چنان هزینه کند که زفتش نگویند و خیره کارش نخوانند(٥) .

امّا (مبذّرآنست) (٦) که گفت هرکه مبذّری کند [از روزی محروم ماند بدانکه‌مبذّری] هزینه درباطل (وناواجب) [باشد .](٧) (و) اندرطاعت (و) حق (وواجب) هرچه هزینه کند مبذّر[ی] نباشد .

٢٧٢ ـ [و] مَنْ نُوقِشَ الْحِسابَ عُذِّبَ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هرکه باوی درشمارسخت گیرلد(٨) او را عذاب کنند .

و مناقشه حق بیرون کشیدن بود و (نه) هرکس [که] با وی درشمارسخت گیرند او را عذاب کنند .

---

(١) س : نفقه
(٢) س : دارد
(٣) ب . م : هزینه کردن آن باشد
(٤) یعنی تنگ گرفتن بر خود و عیال . م
(٥) ب . م : نگویند
(٦) س : تبذیر
(٧) ب . م: کند
(٨) س : مناقشه کنند

(*) س (و) ض . ش : . . فی‌الحساب

(*) م : عن عایشة و عن ابیها : ان رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم قال‌لیس‌یحاسب احد یوم القیمة الا هلک. قلت : او لیس یقول‌الله فسوف یحاسب حسابا یسیرا ؟ فقال:انما ذلک العرض‌ولکن‌من نوقش‌فی‌الحساب یهلک (الحدیث) المناقشة : الاستقصاء فی‌الحساب حتی لایترک منه شییء یقال انتقشت من فلان جمیع حقی . ای من استقصی یوم القیمة فی‌الحساب و عوبت علی النقیر و القطمیر لاینجوامن‌النار و عذب بها لان شرایط العبودیة متعذرة الحصول ودقائق الاعمال متعسرة الوصول .

لیکن این را دومعنی است که بزرگان [گ۸٥ر] گفته‌اند[١] .

یکی آنستکه اهل دوزخ را شمار سخت کنند و بآخر بدوزخ برند و سختی شمار (شان) بدوزخ بردن است و آن [را] که ببهشت خواهند (ش) بردن شمارش آسان کنند .

و دیگر معنی گفت که[٢] با هرکه شمار[٣] سخت کنند مستحق عذاب باشد و باشد[٤] که عذابش نکنند .

٢٧٣ ـ مَنْ بَدا جَفا(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : هرکه ببادیه نشیند و مسکن [ب]بیابان دارد درشت طبع گردد .

زیرا که در همهٔ عمر (وی) مجالس علم کم بیند[٥] و لقای مشایخ نیابد[٦] وکلمات حکمت کم شنود[٧] جاهل طبع بماند و جاهل همه[٨] جافی بود[٩] .

ونیز[١٠] چنانکه اهل امصار اغذیهٔ[١١] لطیف و شرابهای لطیف ومیوه‌های تر[١٢] و خشک (کمتر خورند پس طبعشان)[١٣] درشت بماند .

---

(١) س : گفتند
(٢) س : ومعنی دیگرآنست
(٣) س : حساب
(٤) س : نبیند
(٥) س : شود وبود
(٦) ب . م : کم بیند
(٧) س : نشنود
(٨) ب . م : همه جاهل
(٩) س : باشد
(١٠) س : باشد
(١١) ب . م : غذاهای
(١٢) س : فواکه
(١٣) س : خوردن که طبع ایشان

(*) م : ای من سکن البادیة غلظ طبعه وقسا قلبه ... وهوالغالب علی سکان البوادی لبعدهم عن اهل العلم و قلة اختلاطهم بالناس فصارت طباعهم بطباع الوحش و لانهم لایمکنهم حضورالجمع والجماعات فهوخسران عظیم .

٢٧٤ ـ وَمَنِ اتَّبَعَ الصَّيْدَ غَفَلَ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : هرکه [از] پی شکار گیرد(١) غافل شود .

یعنی بشکار (٢) کردن مشغول شود از نماز جماعت و حلقهای علم و عیادت بیماران و تعزیت سوگواران بازماند .

پس هم از حقوق خدای‌تعالی و (هم) از حقوق برادر مسلمان غافل شود .

٢٧٥ ـ وَمَنْ اِقْتَرَبَ مِنْ اَبْوابِ السُّلطانِ اُفْتُتِنَ(**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : هرکه بدرگاه پادشاه (٣) نزدیک شد در فتنه افتد (٤) .

یعنی صحبت پادشاه همه رنج باشد که آنکس(٥) که پیش پادشاه قبول دارد بمراد خود نزید الا (٦) بمراد پادشاه هرکه نه بمراد پادشاه زید پیوسته در فتنه دل باشد .

و ازین نیکوتر سخن (هست و آن) آنست که هرکه پادشاه را بشناسد چون

(*) م : . . غفل عن الجماعة و حضور مجالس الذکر لاشتغاله بالصید.

(**) م : ای ابتلی بالمصائب .

= م : لانه ان وافقه فیما یاتیه اویدعه ولاینهاه فقد خاطر علی دینه و ان خالفه فقد خاطر علی روحه فانه فتنة اعظم من المخاطرة بالدین اوالروح .

= م : عن ابن‌عباس رضی‌الله عنهما قال قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وسلم : « ان اناسا من امتی سیفقهون فی الدین و یقرؤن القران و یقولون نأتی الامراء فنصیب من دنیاهم ونعتزلهم بدیننا. ولایکون ذلک کمالایجتنی من القتاد الا الشوک کذلک لایجتنی من قربهم الاالخطایا . » رواه‌ابن ماجه .

---

(١) س : صید گردد

(٢) س : بنخجیر

(٣) ب . م : پادشاهان

(٤) س: افکنندش (درحاشیه: افتاد)

(٥) ب . م : آنگاه

(٦) ب . م : زندگانی نتواند کردن مگر

پادشاه با وی دوست بودوی چنان زیدکه پادشاه خواهد و چون پادشاه باوی دشمن شود وی چنان میرد که پادشاه خواهد [گ۸۰پ] .

پس کدام فتنه باشد بدترازآن که بمراد دیگران زید وبکام دیگران میرد .

۲۷۶ ـ مَنْ قُتِلَ دُونَ مالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ اَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَ مَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هر که را پیش مال خویش [ب]کشند شهید باشد :

وهرکه را پیش اهل خویش [ب]کشند شهید باشد .

وهرکه را پیش دین خویش [ب]کشند شهید باشد .

بدانکه عرب را رسم باشد که [چون] دو[سه] چیز را یاد کنند خوار[1]تر را پیش دارند و آنچه بلیغ تر باشد باز پس گویند .

پس اینجا (صلی الله علیه) نخست[2] مال را یاد کرد که خوار ترست وغیرت بر و(ی) کمتر (ازآن) باشد[3] که بر اهل و عیال .

ونیز شافعی را دوقول است که برسر مال کارزار واجب است (کردن) یا نه آنگه اهل را یاد کرد زیرا که حمیت بر سر عیال بیشتر باشد و یکی[4] قول (است) بر(سر) عیال کارزار فریضه است .

آنگه دین را باز پس همه داشت زیرا که غیرت دین نه چون دیگر غیرتها است [زیرا] که غیرت برابر دوستی باشد ودوستی مال از بهر تجمل دنیاست ودوستی عیال از بهر مؤانست خلوتست[5] و دوستی خدای تعالی از بهر نجات آخرت است و از مال و عیال گزیراست؛[6] و از خدای تعالی نا گزیرست .

---

(۱) ب. م : آسان (۲) س : پیغامبر (۳) س : بود

(٤) س : بریک (٥) س : خلق است (٦) س : هست

۲۷۷ ـ مَنْ یُرِدِ اللهُ بِهِ خَیراً یُصِبْ مِنْهُ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه): هر که خدای‌تعالی بوی نیکی[1] خواهد اورا مصیبت دهد.

بدانکه هر که اندر دنیا از مصائب دورتر از خدای عزوجل[2] دورتر. وهر که ببلا نزدیک‌تر بحق [تعالی] نزدیک‌تر. وپیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت [ک۹۰ر].

«وَ اِنَّما یُبتَلی الْمَرْءُ عَلی قَدْرِ دِینِه».

مرد را بلاها‌باندازهٔ دین (او) دهند. پس آنرا که خدای‌تعالی بوی خیرخواهد در دنیا رنجها رساندش[3] اِمّا کفارت گناه[4] را یا رفع درجات [را].

۲۷۸ ـ مَنْ یُرِدِ اللهُ بِهِ خَیراً یُفَقِّهْهُ فِی الدِّینِ (**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه): هر که خدای‌تعالی بوی نیکی خواهد او را دانا گرداند[5] اندر دین.

مفهوم خطاب [این‌سخن] آنست که[6] هر که [در دین] دانانیست خدای‌تعالی

(*) م: یصب منه: ای اصیب بمصیبته فی‌نفس.

= م: الاصابة: الایصال الی‌الشیء ای یوصل الیه مصیبة اووجعاوقیل: الاصابة الابتلاء بالشیء.

(**) ض. ش: .. وفی بعض‌النسخ بعد هذا الخبر: و من یردالله به‌خیرایجعل خلقه حسنا ...

= م: ای یجعله عالما باحکام‌الدین.

---

(۱) س: بوی خدایتعالی‌خیر (۲) س: حق‌تعالی

(۳) س: رنجش رساند (درحاشیه: رنجهاش)

(٤) س: گناهان (٥) س: کنند

(٦) ب. م: این است که

بوی هیچ نیکی خواسته نیست .

[و] بدانکه بعد [از] فریضه های خدای تعالی گزاردن هیچ عبادتی نیست فاضلتر ازعلم دین آموختن . حج نافله و روزهٔ نافله ونماز نافله و تسبیح کردن .

(و) همه کارهای خیر که بنده (ء)کند بطمع ثواب آخرت هیچ (چیز) برابر علم دین آموختن نیست .

٢٧٩ ـ (*) مَنِ اشْتاقَ اِلَى الْجَنَّةِ سارَعَ اِلَى الْخَيْراتِ وَ مَنْ اَشْفَقَ مِنَ النّارِ لَهِىَ عَنِ الشَّهَواتِ وَ مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ لَهِىَ عَنِ اللَّذّاتِ وَ مَنْ زَهِدَ فِى الدُّنْيا هانَتْ عَلَيْهِ الْمُصيباتُ (**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : هر که ببهشت آرزومند باشد[1] بنیکیها شتاب کند .

وهر که از دوزخ (ء)ترسد از شهوتها غافل شود .

وهر که چشم براه[2] مرگ دارد از خوشیها آگاه نباشد .

وهر که از دنیا بر گردد مصیبتها بر وی آسان گردد[3] .

(*) ض . ش : يقول من كان مشتاقا الى الجنة ينبغى ان يسارع الى عمل اهل الجنة وهوفعل جميع الخير و من خاف من عقوبة النار و المها غفل من متابعة كل شهوة ورغب عنها و من كان فى انتظار مجىء الموت فى كل ساعة كان لاهيا عن كل لذة ومن قل رغبته فى الدنيا يسهل عليه ماينااله من مصيباتها .

(**) ض . ش : .. المصائب

(=) م : لان من كانت همته تعاطى الشهوات استحق بها دخول النار لان فى الشهوات محرمات و شبهات و مرتكب الحرام والشبهة حاله معلوم فمن خاف النار قمع نفسه ومنعها من الشهوات المحرمة والمشتبهة .

---

(١) ب . م : بهشت آرزو کند

(٢) س : بر

(٣) س : شود

آنچه گفت (صلی‌الله‌علیه) هرکه آرزومند بهشت باشد بنیکیها [گ ۹ ه پ] شتاب کند زیرا که ببهشت بکردار[۱] نیک رسد .

پس آرزومند ببهشت[۲] بکردار نیک شتابنده[۳] باشد طمع بهشت‌را .

وهرکه از آتش ترسد از شهوتهای نفس دور باشد زیراکه بیمناك و ترسان [را از هیچ شهوتی خبر نباشد[٤]] .

وهرکه چشم برمرگ دارد ازخوشیها خبرندارد (واز) غم سرگ (که‌اندوه مرگ) او را نگذارد که بخوشی پردازد .

وهرکه از دنیا روی بگرداند[٥] همه رنجهای دنیا بر وی آسان گردد[٦] زیرا که (از) این همه رنج ها[۷] که بمردم رسد باندازهٔ طمع ورغبت اوباشد[۸] اندردنیا چون‌اطماع ورغایب‌اواندر[۹] دنیابریده‌شدهمهٔ مصائب‌دنیا بر وی آسان گشت[۱۰] .

۲۸۰ ـ مَنْ مَاتَ غَرِیباً مَاتَ شَهِیداً .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : هرکه غریب میرد شهید مرده باشد[۱۱] .

بدانکه مرگ غریب شهادت‌است؛ وهرکه درغربت میرد شهید باشد . لیکن نه بدان منزلت باشد[۱۲] که درمصاف کافر کشند(ش) .

---

(۱) ب . م : بکار

(۲) س : آرزوی بهشت

(۳) س : شتاب زده

(٤) ب . م : از هیچ شهوت خبرندارد

(٥) س : زاهد شود

(٦) س : شود

(۷) س : رنج دنیا

(۸) س : است

(۹) س : وی از

(۱۰) ب . م : (لَهِیَ : بگذارد. گویند: «لهیت‌عن‌الشیء» بکسرالهاء چون‌بگذارد آنرا فراموش کند . لهی بفتح الهاء درآینده باشد . کذا)

م : لَهِیَ عَنْهُ : سلاعنه وغفل وترك ذكره واعرض عنه

(۱۱) س : میرد

(۱۲) س : بآن منزلت نباشد

٢٨١ ـ مَنِ اعْتَزَّ بِالْعَبِيدِ اَذَلَّهُ اللهُ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هر که ببندگان عزیز (١) باشد خدایش (٢) ذلیل کند.

یعنی که اعتماد برمخلوق کند (٣) و خویشتن را باستظهار [ایشان عزیز] (٤) دارد انجام کارش (٥) ذلّ باشد.

زیرا که عزیزبودن بفانی سراسر ذلّ است [زیرا] که عزّ آنکس که تو [باعتماد وی خویشتن را] (٦) عزیز می دانی عاریتی است. [پس عزیزی ترا] (٧) بوی چه اعتماد باشد!

گویند [که] صوفی می رفت؛ مردی را دید، می گریست. اورا گفت چرا می گریی؟

گفت دوستی داشتم بمرد.

صوفی گفت گناه تراست که دوستی با کسی کنی که بمیرد!

٢٨٢ ـ مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا (**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه): هر که مارا (٨) غشّ کند از ما نیست. [گ. ٦ ر]

(*) ض . ش : و من استظهر بالمخلوقین لعزة نفسه تؤول عزتها الی المذلة لان الاستعانة بهم یبقی اثرها ایاماً فاذا انقضت مدتها بقی بلامعین . ـ (م : قوله تعالی: من کان یرید العزة فلله العزة جمیعا .)

(**) ض . ش : و من غش اخاه المؤمن فقد غشنا ومن ترك مناصحته للخلق فلیس علی مذهبنا وطریقتنا ... وسبب ذلك انه مر برجل یبیع التمر وکان قد اظهر جیده وستر رذله...

---

(١) س : نزدیک

(٢) ب . م : خدای عزوجل اورا

(٣) س : برایشان اعتماد

(٤) ب . م : وی

(٥) ب . م : سرانجام کار وی

(٦) ب . م : خویشتن بوی

(٧) ب . م : برعز تو

(٨) س : باما

معنیش آنست که چون مانیست وخلق وی (گ۷ ٤) ماند[۱] خلق مانیست.

(و) بدانکه چشمهٔ آب که صافی نبوداورا غشّ خوانند.[۲] واصل غشّ از آنجاست معنی غش صافی نابودن[۳] باشدو گفته اند[٤] غشّ نصیحت بازداشتن باشد.

پس پیغامبر (صلی الله علیه) گفت هر که نصیحت[٥] بازدارد و بدوستی ما مخلص نبود از ما نیست یعنی از یگانگان مانیست[٦].

(ومن میگویم) اگر در دین غشّ کند خود کافراست (و) آنچه گفت از ما نیست یعنی از ملت مانیست.[۷].

۲۸۳ ـ (*) مَنْ رَمانا بِاللَّیلِ فَلَیْسَ مِنّا (**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه): هر که مارا بشب اندازد نه ازماست[۸].

درین[۹] لفظ اختلاف است. بعضی گفته اند:[۱۰] یعنی [که] هر که مارا بشب [بگوشهٔ] اندازد و یاد نیارد و صلوات ندهد.

و این در عرف خلق است چون کسی کسی را یاد نکند گویند:

فلان فلانرا بجایی[۱۱] انداخت.

وگویند (که) منافقان بشب بهم بنشستندی؛ و پیغامبر را (صلی الله علیه)

---

(۱) س: مانندهٔ
(۲) س: غشش گویند
(۳) ب. م: نابوده
(٤) س: گفتند
(٥) ب. م: نصیحت دست
(٦) س: ازیگانگان است وآنچه میگویم آنستکه
(۷) س: نه از ماست یعنی نه از ملت ماست
(۸) ب. م: ازمانیست
(۹) ب. م: واندرین
(۱۰) ب. م: گویند
(۱۱) س (حاشیه): بگوشهٔ

(*) م: این حدیث را ندارد
(**) ض. ش: ومن یرم فی اللیل بسهم فی عسکر المسلمین تخویفا لهم واعتابهم... فلیس له فی دیننا نصیب.

غیبت کردندی. پس پیغامبر (صلی الله علیه) این بگفت. و چون این تأویل کنیم لَیْسَ مِنّا یعنی مِنْ دِینِنا؛ نه از دین ماست.

وبعضی گفته‌اند: که[۱] منافقان بشب برخانه های[۲] صحابه سنگ انداختندی. آنگاه پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) این بگفت؛ و با این تأویل لیس منا یعنی [لَیْسَ] مِنْ مِلَّتِنا.

وگویند منافقی بگذشت [بشب][۳] بدرسرای پیغامبر (صلی‌الله علیه)؛ ووی درسرای خفته بود و برابر در پای فرو کشیده بود.

منافق سنگی بر وی انداخت؛ و سنگ بر پای پیغامبر افتاد.

بعد روزگاری منافق را میهمانی بود بطلب[۴] پیغامبر آمد.

(و) گفت یامحمد! میهمان[۵] من آئی؟ پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) امتناع کرد.

منافق گفت ای ما از شماایم[۶] وشما از ما. چرا بمهمانی من نمی‌آئی؟[۷]

پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت: «مَنْ رَمانا بِاللَّیْلِ فَلَیْسَ مِنّا».

منافق گفت ترا [ازین] که خبرداد؟ (پیغامبرصلی‌الله علیه) گفت: جبرئیل.

منافق گفت (جبرئیل) راست گفت. این گناه من کردم. پیغامبر(صلی‌الله‌علیه) او را عفو کرد و منافق مخلص گشت و نام وی أرْقَم بن کعب الخزرجی بود.

(درخبر است که درخانه بشب تاریک [گ۱۰۶پ] خَیُو نشاید انداخت که بجنی رسد و متأذّی شود بدان این کس را از آن جنی رنجی رسد و همچنین درخانهٔ تاریک بروزهم نشاید.)[۸]

---

(۱) ب. م: گویند
(۲) ب. م: بخانهٔ
(۳) س: بر
(۴) س: مهمانی بودطلب
(۵) س: بمهمانی
(۶) س: نه ازشمایم؟
(۷) ب. م: مهمان نیایی؟
(۸) م: رسول‌اکرم علیه‌السلام مردم آنروز را باین زبان خواسته است بفرماید: آب دهان و بینی بزمین خانه خصوصاً درشب وخانهٔ تاریک نیاندازید!

٢٨٤ ـ مَنْ لَمْ يَأْخُذْ شَارِبَهُ فَلَيْسَ مِنَّا (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه): هرکه سبلت (خود) نگیرد از ما نیست .

و این را تأویل هم اینست و معنی آنکه[١] از ما نیست (یعنی که) برسنت ما نیست.

و بدانکه در تن آدمی ده سنت است : پنج در سر ؛ و پنج در تن .

[اما] آن پنج که[٢] در سر است : یکی فرق راست کردن ومضمضه‌واستنشاق و مسواك و سبلت زدن .[٣]

[واما] آن پنج که درتن است : ختنه کردن و موی بغل کندن وناخن گرفتن وحلق عانه[٤] واستنجا(کردن) .

٢٨٥ ـ مَنْ أَحْدَثَ فِي (دِينِنَا)[٥] مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ(**) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه): هرکه در دین ما چیزی پیدا کند که اندروی

(*) م : این حدیث‌راندارد. ونسخه‌ض .ش. حدیث (٢٩١) را بعدازآن‌آورده‌است.
= ض . ش : معناه من اعتقدان اخذ الشارب لیس بسنة حسنة فلیس منا ؛ ومن‌لم یاخذه فلیس یجری علی سیرتنا وان کان من جملة امتنا .

(**) ض . ش : . . نهی (علیه‌السلام) : عن قبول البدعة فی‌الدین ؛ و من اظهر فی‌الشریعة امراً من قبل نفسه فردوه . فکل مالیس من‌الکتاب والسنة فهو منقوص مردود یوجب ظاهره افساده‌وابطاله‌ولاتقبلواالاماقام الدلیل علی انه من کلام‌الله ورسوله واوامره و نواهیه .

= م : قال جمهور العلماء و جماعة فقهاء المسلمین : ان کل حدث فی الدین فهو بدعة وضلالة . فهو رد : ای مردود علی صاحبه لایجوزالعمل به . .

---

(١) س : همین است و معنی که

(٢) س : آنچه (٣) س : گرفتن

(٤) س (درحاشیه) : وتراشیدن زهار .

(٥) م . (و) ض . ش . (و) س : . فی‌امرنا هذا ...

نیست آن بر وی ردّ است .

یعنی ناپذیرفتنی است و آنچه کسی در(این) دین پیدا کند که رد باشد آن بود که بر وی نه از کتاب خدای تعالی دلیل بود.(۱) و نه ازخبر پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) و نه (از) اجماع امّت و نه بقیاس روشن . [و] چون چنین باشند ردّ بود .

اما اگر امامی (از ائمهٔ) (۲) دین استنباطی کند که آنرا(۳) دلیل شرعی یاری کند [آن] پذیرفتنی باشد .

۲۸۶ ـ مَنْ تَأَنّى أَصابَ أَوْ كادَ، وَ مَنْ عَجِلَ أَخْطَأَ أَوْ كادَ (*).

گفت(پیغامبرصلی‌الله‌علیه): هر که [در کار] آهستگی کند کارش راست آید یا خواهد که راست آید ؛ و هر که شتاب زدگی کند کارش خطا آید (؛ یا خواهد که خطا آید) .

بنمود (صلی‌الله علیه) با این سخن آهستگی که پسندیده است [گ ۱۶۰ ر] وشتاب زدگی که نکوهیده است(٤) .

وجای دیگر گفت : شتاب زدگی فعل(٥) دیوان باشد(٦) .

وائمه درینجای سخن گفته‌اند:(۷) اگر (در) این کار طلب رضای خدای تعالی باشد شتاب زدگی در وی مذموم نیست که [آن] از فرط محبت باشد .

---

(۱) س : باشد (۲) س : از (حاشیه : امامان)

(۳) س : واورا

(٤) س : بنمود پیغامبر بدین سخن پسندیدگی آهستگی و نکوهیدگی شتاب زدگی.

(٥) ب . م : قفل (٦) س : دیواست

(۷) ب . م : گفته‌اند گفتند

(*) ض . ش : . . امر (علیه‌السلام) بالتانی فی‌الامور وترك العجله .. ومفهومه ان الغالب فی‌حال المتانی اصابة المراد؛ والغالب ان یکون من المستعجل الخطاء والزلل.

و اگر (در) این کار طلب آزار خدای عزوجل باشد[۱] شتاب زدگی در وی نشان[۲] قساوت دل و شقاوت ازلی است[۳] .

واگر در کار دنیاست درچیزی مباح پس[٤] شتاب زدگی مخاطرهٔ خطاست؛ و آهستگی در وی امید[٥] راستی کار است .

۲۸۷ـ مَنْ یَزْرَعْ خَیْراً یَحْصُدْ رَغْبَةً ؛[٦] وَمَنْ یَزْرَعْ شَرّاً یَحْصُدْ نَدامَةً[۷](*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : هر که نیکی کارد رغبت درود و هر که بدی کارد پشیمانی درود .

اما رغبت درودن[۸] را معنی آنست که خیری بکند چون عاقبت نیک آن[۹] خیر بیند وفایدهٔ (آن) بوی رسد برنیکی کردن راغب شود طمع فایده را .

و هر که بدی کند چون وبال آن بدی (زیان) بیند از کردن آن شرّ[۱۰] پشیمان شود که چرا کردم و این نشانی موفّقان[۱۱] است .

اما علامت ادبار آنست که بدی می کند و زیان بدی می بیند وپشیمان نمی‌شود؛ ودیگرمی کند .

---

(۱) س : خداست
(۲) ب . م : شتاب
(۳) س : اوست
(٤) س : آنکه
(٥) ب . م (و) س : اومید
(٦) ض . ش . (و) ب . م . (و) س : رَغْبَةً (م : یَحْصُدْ زُغْبَةً . الزُّغْبَةُ : بضم الزّای . قطعة من المال.)
(۷) م: یحصده
(۸) س : درویدن
(۹) س : آن نیکی
(۱۰) س : و زیان آن شرّ کشد
(۱۱) س : موفق

(*) ض . ش : . . ومثل قوله علیه‌السلام : کماتدین تدان. ای کماتفعل تجازی به.

۲۸۸ ـ مَنْ اَيْقَنَ بِالْخَلَفِ جادَ بِالْعَطِيَّةِ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) : هرکه یقین داند که بدادن مکافات خواهد دید(ن) دست بعطا (دادن) گشاده دارد .

درست شد که چون[۱] بعطا دلیری نکند و دست از انفاق بسته دارد نشان بی‌یقینی‌است.[۲] و علامت بی‌ایمانی . (والله اعلم و احکم.)

۲۸۹ ـ مَنْ اَحَبَّ اَنْ يَكُونَ اَكْرَمَ النّاسِ فَلْيَتَّقِ اللهَ ؛
وَ مَنْ اَحَبَّ اَنْ يَكُونَ اَقْوَى النّاسِ (**) فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ :
وَ مَنْ اَحَبَّ اَنْ يَكُونَ اَغْنَى النّاسِ فَلْيَكُنْ بِما فِي يَدِاللهِ اَوْثَقَ مِنْهُ فِي يَدِهِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : هرکه خواهد که گرامی‌ترین[۳] مردمان‌باشد از خدای ترسکار باشد؛

وهرکه دوست دارد که قوی‌ترین[٤] مردمان باشد برخدای توکل کند.[٥]

وهرکه دوست دارد که توانگرترین[٦] مردمان باشد باآنچه نزد خداست عزّوجل استوارتر باشد ازآنچه در دست اوست.[۷]

(*) م : . . وفی‌الحدیث : ان‌الله یعطی عبده بالحسنة الف الف حسنة فمن علم انه اذا اخرج من یده شیئا من الصدقات اخلف‌الله علیه خیراً هان بذل‌الاموال .

(**) م : ای اکثرهم قوة فی‌الیقین و الایمان والاعتقاد .

---

(۱) س : که هرکه (۲) س : باشد
(۳) س : گرامی‌ترهمه (٤) س : قویترین همه
(٥) س : گوتوکل‌برخدای‌کن (٦) س : توانگرترهمه
(۷) س : گو بآنچه نزد خدایتعالی است استوارترباش از آنچه نزدیک تست.

و معنی این سخن آنستکه هرکه از خدای ترسد ناشایست نگوید و نکند ونفرماید[۱] از بیم خدایتعالی[۲] و هر که صفت وی این باشد (نزدیک مردمان)[۳] هرجا[ی] که باشد عزیز و مکرم باشد.[۴]

و خدای تعالی گفت: «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقیکُمْ.»

اما آنچه گفت هرکه دوست دارد که از همه [کس] قوی[تر] باشد توکل برخدای کند.

زیرا که بنده چون اعتقاد کند که آنچه بوی رسد خدای تعالی رساند. قوت دل وی درقوت اعضا تأثیر[ی] کند؛ بقوّت توکل آن دلیری بکند که مردی قوی بشکسته دل نتواند کردن و اگرچه این مرد بجسم[۵] ضعیف باشد.

و آنکه گفت (که هرکه) دوست دارد که توانگرتر(ین) [همهٔ] خلق باشد تا بآخر معنی وی[۶] آنست که مقصود (دل) از توانگری آرام و سکون است و ناپراکندگی و بیهوسی و چون مرد توفیق یافت که باآنچه بنام وی نبشته‌اند[۷] وقسمت وی کرده‌اند[۸] استوار شود. وچنانکه دیگری [گ ۶۲ ر] بآنچه در[۹] دست دارد (وی) توانگر شد.

زیرا[۱۰] دل وی آرام یافت وازپراکندگی برست لا؛ بل وی توانگر[تر]ست [بدین] ازآنچه[۱۱] دردست دارد.

زیراکه این از فوات بربیم است و آن امیدوارست (برسیدن).

---

(۱) ب . م : نفرماید و نکند
(۲) س : ازترس خدای
(۳) س : پیوسته
(۴) س : نزد مردمان عزیزبودومکرم
(۵) س : بچشم مردم
(۶) س : آخرش معنی‌اش
(۷) س : است
(۸) س : است . ودرحاشیه:هرآینه بدورسد
(۹) ب . م : باآنچه اندر
(۱۰) س : شود . چه
(۱۱) ب . م : ازآنکه

۲۹۰ ـ مَنْ هَمَّ(*) بِذَنبٍ ثُمَّ تَرَكَهُ كانَتْ لَهُ حَسَنَةً(**) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه): هر که قصد گناهی کند(۱) آنگاه بگذارد(۲) آن گناه (را و نکند او را یک نیکی)(۳) باشد .

بدانکه از کرم خدای تعالی معهود است که هر که قصد کند که نیکی کند (نا کرده بمجرد قصد وی او را نیکی بنویسند درصحیفه)؛(٤) وآنگاه که بکند ده نیکی بنویسند و اگر (بدی بر نیت کند ونکند)(٥) [بمجرد نیت هیچ ننویسد واگر نیت کند که نکنم] نیکی بنویسند و(آنگاه که)(٦) بکند تا هفت ساعت گذشتن وبروایتی دیگر تا سه ساعت گذشتن ننویسند؛ بود که پشیمان شود تا نیکی دیگر بنویسند (اورا) .

۲۹۱ ـ مَنْ آتاهُ اللّهُ(۷) خَيْراً فَلْيُرَ عَلَيْهِ(***) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هر که (را) خدای تعالی [اورا] نیکی دهد(۸)

(*) م: اَلْهَمُّ : رجحان الفعل . (کذا) (هَمَّ بِالشَّيئِ: اراده واحبه . قصده)

(**) ض . ش : و من عزم ان یکتسب ذنبا ثم خاف الله فترك ذلک الذنب کتب له حسنة و ذلک لان الرجوع عن عزم فعل المعصیة توبة و عند التوبة یمحوالله الذنوب تفضلاً و یثیبه علی تلک التوبة فانها حسنة .

(***) م: اتاه الله ای اعطاه مالاً فلیر . ای فلیر اثره کمافی حدیث اخر والمراد: ان یکون کسوته وطعامه علی حسب غناه .

---

(۱) ب . م : کند بگناهی (۲) س : آنگه بگذارد ناکردن

(۳) س : اورا نیکی

(٤) س : (درحاشیه : ناکرده بمجرد این قصد اورا نیکی) در صحیفه بنویسند .

(٥) س : واگر قصد کند که بدی کند

(٦) ب . م : اگر

(۷) س : . اعطاه الله .. = (درنسخه ض . ش : حدیث ۲۹۹ بعدازاین آمده است.)

(۸) ب . م : نیکوئی داده باشد اورا.

باید که بر وی ببینند .

یعنی [که] چون خدای‌تعالی بندهٔ را نعمتی دهد باید که آن نعمت‌را نهان ندارد ؛ (از) خویشتن بنماید ؛ لکن نه بمعنی تفاخر ومباهات[1] [بل] بمعنی شکر و آزادی .

و از خویشتن نعمت‌نمودن نه‌آن‌باشد که جامهٔ فاخر پوشد یاقصر(ی)و کنگرهٔ سازد.[2] [بلکه] بدآنست[3] که زکوة وصدقه دهد و پل ورباط [ومسجد کند][4] تامردمان را درست شود که وی نعمت دارد .

۲۹۲ - مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْلَمَ فَلْيَلْزِمْ[5] الصَّمْتَ[*] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هر که را شادی آید که بی آهو باشد ؛ وبسلامت.[6] (باید که) خاموشی (را) کار بندد . [گ ۲٦پ]

بدانکه [این] خاموشی اینجا.وهرجا[ی] که هست محموداست که ازباطل بود[7] .

زیرا که حق گفتن خود عین طاعت است .

(۱) ب . م : تنافس ومساهات

(۲) ب . م : کند

(۳) ب . م : آنست

(٤) ب . م : کند ومزکت

(٥) ض . ش : . . فلیلزم الصمت

(٦) س : هر که خواهد که بسلامت باشد

(۷) س : است

(*) ض . ش : یرید من احب السلامة من الافات والوقوع فی‌البلیات فعلیه‌لزوم الصمت علی‌الخوض فی‌الهذیانات وکثرة المقالات .

(=) م : لان المتکلم‌قل" مایسلم من‌النطق بمافیه ضرره واقل مایقع فیه ان‌یتکلم بمالایعینه والاکثار من‌الکلام‌مذموم. ولوکان علی‌الانسان ورق‌الحافظین لامسک‌عن کثیر من‌الکلام مایلفظ من قول الالدیه رقیب عتید .

وبخبر آمده است که هر که از حق خاموش باشد دیوی لال باشد . وآن (۱) گفتار [که] پیوسته نیکست(۲) ذکر خدا[ی] است (تعالی وتقدس) ؛ وگفتن علم و نصیحت مسلمانان و دعا گفتن ایشان [را] .

فامّا امر معروف ونهی منکر جایی [باید که پیش رود چون پیش نرود] (۳) سلامت در خاموشی باشد (وبدل منکر بودن) وآن آنست که:

پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت : «لا یَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنِ اَنْ یُذِلَّ نَفْسَهُ .»

(روا نباشد ؛ و شایسته نیست هیچ گروندهٔ را که خوار کندتن خویش را .)

۲۹۳ ـ مَنْ کَثُرَ کَلامُهُ کَثُرَ سَقَطُهُ ؛ وَمَنْ کَثُرَ سَقَطُهُ کَثُرَتْ (٤) ذُنُوبُهُ وَمَنْ کَثُرَتْ (٤) ذُنُوبُهُ کانَتِ (٥) النّارُ اَوْلیٰ بِهِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه): هر که سخن او بسیار باشد ؛ بیهوده گفتن او(٦) بسیار شد .

---

(۱) ب . م : باشد لال . واز (۲) ب . م : که نیک است

(۳) ب . م : دیگرست که درین خبر آید که ..

(٤) ب . م (و) م : کَثُرَ

(٥) ب . م : کان

(٦) س : هر که را سخن وی بسیار باشد بیهودگی وی . (درحاشیه: بروی بسیارشد.)

(*) (ض . ش) : . نهی (علیه‌السلام) عن اکثار الکلام تفضیلاً کما قال جملة فی روایة اخری : ان‌الله یبغض المتفیهقین. وهم‌الذین یکثرون الکلام ؛ وبین هیهنا ان ثمرة سقط الکلام الذنوب ولولا کثرة التکلم لم یوجب سقط و هو مایجب ان یسقط . (م:ایضاً یقال فی‌المثل : المکثار مهذار .)

(=) م : کثر سقطه : ای غلطه

(=) م : فینتج ان من کثر کلامه کانت النار اولی به و هذا من باب الاقیسة الموصولة النتایج .

وهر که بیهوده گفتن او[١] بسیارشد گناهان او[٢] بسیارشد ؛ و هر که گناهان او[٢] بسیار شد آتش سزاوارتر بوی[٣] .

(و) این خبر تأکید است آن خبر نخستین[٤] را و ندب است بر کم گفتن .

و بدانکه هیچ چیزنیست ببند [وزندان] مستحق تر[٥] از زبان و هیچ کوچک جرمی[٦] نیست بزرگ جرم تر از زبان و زبان تاخاموش است شیر(ی) است بسته چون گشاده شد آن کند که وی خواهد و هزار دوست را دشمن نتوان کرد[٧] و نه هزار دشمن را (دوست توان کردن)[٨] [دریک لحظه] الا[٩] بزبان .

[و] کعب الاحبار (چنین) گوید که چندین صحف بخواندم .[١٠] از صحف شیث وابرهیم وغیر ایشان[١١] سر همه صحفی[١٢] این بود که اگر سخن گفتن سیم ارزد خاموشی زر ارزد .

و عبدالله [بن] سلام گوید : هفتاد جای[١٣] در تورية خواندم که کس [ک ٦٣ ر] برخاموشی پشیمانی نبرد ؛ وبسا[١٤] کسا که برگفته[١٥] پشیمان شد .

---

(١) س : بیهودگی وی
(٢) س : گناههاء وی
(٣) س : درخوروی
(٤) س : نخست را
(٥) ب . م : مستحق تر ببند
(٦) ب . م : جرم
(٧) س : بدشمن نتوان کردن
(٨) س : بدوست
(٩) ب . م : مگر
(١٠) ب . م : خواندم
(١١) ب . م : وغیرشان
(١٢) ب . م : صحفها
(١٣) س : جایگاه
(١٤) ب . م : بخاموشی پشیمان نشود ؛ وبسیار
(١٥) ب . م : گفتن

۲۹۴ - مَنْ رُزِقَ مِنْ شَیْءٍ فَلْیَلْزَمْهُ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

هرکه را روزی کردند(۱) از چیزی آنرا نگاه دارد.

بدانکه این(۲) خبر عام نیست خاص است [که اگر عام بودی ندب بودی برامساك دنیا و اعراضش لکن خاص است.]

و او را سبب آنستکه یکی ازصحابه پیش پیغامبر (آمدو) گله کرد [و گفت:] که یارسول‌الله! فلانه‌زن من بود و زن نیک وسازگار بود(۳) (من) اورا طلاق‌دادم و اکنون پشیمانم ووی با من سرصلح ندارد تو اورا بخوان و میان ماصلح کن!

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) آن زن را بخواند ودر(٤) آن معنی باوی سخن گفت:

زن گفت: یا رسول الله! بحقّ آن خدای(٥) که ترا بردو(٦) جهان مهتری داد که درین معنی مرا چیزی مفرمای که من لکنم آنکه به‌بی‌فرمانی‌تو کافر گردم.

پیغامبر(صلی‌الله‌علیه) تبسم کرد؛ (آنگه) گفت: «لاَ عَلَیْكَ فَامْضِی لِشَأْنِكِ» - (گفت هیچ نیست برتوبرو بکار.»

آنگه گفت: «مَنْ رُزِقَ مِنْ شَیْءٍ فَلْیَلْزَمْهُ» و این سخن سلامت بود شوی زن را وتنبیه بود دیگران را ودیگر(۷) گفتند: [که] خبرعام‌است‌ونگاه‌داشتن

(۱) ب . م : کنند (۲) س : این چنین

(۳) ب . م : وزنی نیک بود وسازگار

(٤) ب . م : وبا (٥) ب . م : کس

(٦) ب . م : بدو

(۷) ب . م : دیگری را ؛ دیگران

(*) ض . ش : قال (علیه‌السلام) : اذا رزقک الله معیشة فاحفظها ولاتضیعها .

(=) م : ای من الصنایع والحرف والمکاسب .

مال دنیا زکات دادن است تا مال بماند و پایدار بود .

۲۹۵ ـ مَنْ اُزِلَتْ[۱] اِلَيْهِ نِعْمَةٌ فَلْيَشْكُرْها .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر که باوی [نیکی کنند باید که][۲] شکر آن بکند .

بدانکه نعمت خلق برخلق و نعمت حق برخلق موجب شکراست ؛ و شکر موجب مزید است؛ (و لکن آن حق که خدایراتعالی برخلق است شکر خلق او را موجب مزید ست) .

(پس) آن نعمت که خلق را برخلق است شکر وی بجای (آوردن) مکافات وجزا است .[۳]

۲۹۶ ـ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْقَليلَ لَمْ يَشْكُرِ الْكَثيرَ .

[گ۳۰ب] گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): هر که اندك را شکر نکند بسیار را [نیز] شکر نکند .

بدانکه[۴] در شکر نعمت [سخن] بسیار است مشایخ را ؛ و از آنچه اختیارست سخنی دو[۵] بگوئیم .

بعضی گفتند از مشایخ که شکر دیدن منعم است اندر نعمت . وبعضی گفتند [که] شکر دیدن عجز خودست از شکر . هر که نعمت منعم را بچشم بزرگی بیند تاخوبشتن[۶] را از شکر وی عاجز داند شکر آن نعمت بتمامی کرده باشد[۷] .

---

(۱) فقط در نسخه م . چنین آمده است: مَنْ اُدِيلَتْ اِلَيْهِ .... الادالة : اعطاء الدولة و الغنيمة .

(۲) ب . م : نیکوئی کنند

(۳) س : جزاومکافات است

(۴) ب . م : سخن

(۵) س : چند

(۶) ب . م : یاخود

(۷) س : بود

پس اگر قصد کند که از عهده [منت] منعم بشکر بیرون آید اگر عمر نوح دارد و شکر کند مقصر باشد [۱] بشکر از عهدهٔ منت چگونه بیرون آید که نعمت بی سبب است و شکر بسبب .

۲۹۷ ـ مَنْ عَزّى مُصاباً فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ.

گفت (پیغمبر صلی‌الله‌علیه) : هر که مصیبت (زدهٔ را تعزیت دهد او را بود مانند مزد او.)[۲]

یعنی چندان ثواب (که) سوگوار را [۳] بر مصیبت دهند مُعزّی [٤] را بدهند .

وجبرئیل گفت (علیه‌السلام) اگر من بدنیا بودمی جزسه کار نکردمی: بیمارانرا پرسیدمی؛ و سوگواران[٥] را تعزیت دادمی؛ و برجنازه‌ها نماز کردمی.

و بروایتی دیگر آمده است که مردمان را آب دادمی .

۲۹۸ ـ مَنْ فَطَّرَ[٦] صائِماً [كانَ] لَهُ[۷] مِثْلُ أَجْرِهِ[*] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : هر که روزه داری را روزه (ب)گشاید یعنی بوقت افطارش مهمان [۸] کند چندان ثواب که روزه دار بروزه بیابد [۹]

(۱) س : که مقصرست و

(۲) س : رسیدهٔ را تعزیت کند (درحاشیه: خرسندی دهد) مانند مزدوی‌اورا باشد

(۳) حاشیه س : مصیبت رسیده را

(٤) حاشیه س : همچندان تعزیت دهنده را (یعنی تسلیت دهنده را . م)

(٥) س : مصیبت رسیدگان

(٦) حاشیه س : أَفْطَرَ (۷) ب . م : فَلَهُ

(۸) ب . م : مهمانی (۹) س : بروزه داشتن بدهند

(*) م : ای اعطاه فطورا ای طعاما اوشرابا یفطرعلیه .

(=) ض . ش : بیان الخبرتمامه وهو: غیرانه لاینقص من اجرالصائم شیىء ...

میزبان(۱) بطعام دادن بیابد.(۲)

۲۹۹ ـ [مَنْ رَفَقَ بِأُمَّتِي رَفَقَ اللّٰهُ بِهِ](*)(۳) وَ مَنْ عَادَ مَرِيضاً لَمْ يَزَلْ فِي خُرْفَةِ الْجَنَّةِ(**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : (هر که باُمت من آسان فراگیرد خدای تعالی باوی آسان فراگیرد؛و)هر که بیماری را بپرسد پیوسته اندر(۴) بستان بهشت باشد.

یعنی تا رود و آنجا [گ ٤ ۲ ر] نشیند و بازجای آید.

و بستان بهشت گفت قصر [بهشت] نگفت وغرفه و منظره نگفت بستان گفت زیراکه در بستان تماشا باشد یافایده که مردم(۵) اندر بستان نزهت می کنند ومیوه و ریاحین می‌چینند.(۶) واین معنی اندر قصور وغرف(۷) نیست.

پس(۸) آنکس که بعیادت بیماری [می]شود [براه رفتن و بازآمدن با فایدهٔ ثواب و رحمت می‌آید وسوی خانه باتحف](۹) رحمت می‌آید چنانکه ازبستان باتحف وطرف و فواکه(۱۰) و ریاحین آیند.

(۱) س : میزبان را (۲) س : بدهند
(۳) ب . م : این حدیث را ندارد (٤) س : در
(۵) س : در (۶) ب . م : میگیرد
(۷) س : قصروکنگره وغرفه (۸) حاشیه س : همچنین
(۹) ب . م : فواید ثواب و رحمت می‌یابد و بخانه باتحفهٔ
(۱۰) ب . م : فواید

(*) م : الرفق بالامة : الشفقة علیهم بایصال المنافع الیهم و دفع المضار عنهم و اعانتهم علی امورهم واصلاح ذات بینهم وجمع شملهم وکفالة یتاماهم وارامل‌هم‌والانفاق علی محاویهم الی غیر ذلک من الامور التی وردت نصوص القرآن و السنة بالحث علیها ویؤخذ منه بطریق المفهوم ان من لم یرفق بهم کان‌الله علیه ساخطا.

(**) ض . ش:... وروی عاید المریض علی مخارف الجنة حتی یرجع.

(=) م : الخرفه الثمر ای لم‌یزل یخترف ثمرالجنة ای اتی بمایوجب له ذلک.

(بروایتی دیگر : «عایِدُ الْمَرِیضِ علیٰ مَخارِفِ الْجَنَّةِ» پرسندهٔ بیمار بر درختستانهای بهشت باشد .)

۳۰۰ ـ مَنْ دَعا عَلیٰ مَنْ ظَلَمَهُ فَقَدْ اِنْتَصَرَ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) : هرکه ظالم خویش را نفرین کند (هرآینه) کین خویش ازو توخته باشد .

زیرا که آنکس که برتو بیدادی کند مظلمه دار تو شود . (۱) چون تو بر وی نفرین کردی(۲) تو نیز مظلمه دار وی باشی(۳) چون حق وی که برتو است بحق تو که بروست بدل شد . (٤) تو با این [نفرین] که (می) کنی حقّ خویش از وی می ستانی .

جایی غیبت حجاج می کردند (و) حسن بصری [رحمة‌الله علیه] حاضر بود حسن گفت :

« اِنَّ اللهَ حَکَمٌ عَدْلٌ کَما یَأْخُذُ حُقُوقَ النّاسِ مِنَ الْحَجّاجِ لا یَتْرُکُ حُقوقَهُ عَلَی النّاسِ .»

گفت خدای تعالی داوری است دادگر (هم) چنانکه حقّ مردمان ازحجاج

(*) م : ای انتقم منه بنفسه ولم یصبر الی ان ینتقم‌الله له منه ؛ و انتقام الله اشد وابلغ . وقد حکی انه کان فی‌بنی‌اسرائیل سرق فی‌ایام دجاجات لجاره من حیث لایشعر به واکلها کلها . فعاقبه‌الله و فضحه علی رؤس‌الخلایق بان انبت علی جسده ریاشا علی عدد ریاش ماأکل من الدجاج وعولج بکل علاج مانفع شیئا! حتی ذهب الی‌نبیّ ذلک‌الزمان فساله عن‌ذنبه الذی عوقب بهذاالاجله‌فاخبره خبره فدعا بجاره وامره بان یدعواعلیه‌بدعوات علی عددالریاش فکلما دعا علیه بدعوة انتثرت منه ریشة حتی اتی علی اخراها.

(۱) س : باشد

(۲) ب . م : بدی وی گفتی

(۳) س : شدی

(٤) س : وحق‌تو که بر وی است بدل بایستد

بستاند حق حجاج برمردمان نگذارد .

٣٠١ ـ مَنْ مَشَى مَعَ ظَالِمٍ فَقَدْ أَجْرَمَ(*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هرکه با بیدادگری برود گناه کرده باشد(۱).

بدانکه با ظالم رفتن بر دو قسم است:(۲)

اِمّا بصحبت رود و اِمّا بخدمت؛ (اگر بخدمت رود.)(۳) درین خبر باشد:(٤) « وَيْلٌ [ک ٤٦ پ] لِلظَّلَمَةِ وَ أَعْوانِ الظَّلَمَةِ » گفت وای بر بیدادگران و (بر) یاوران ایشان و اگر بصحبت رود آن باشد که خدای تعالی میگوید : « اُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ» یعنی أَصْحابَهُمْ وها گناه(۵) بزرگ وجرم ظاهر.

٣٠٢ ـ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ(**) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هرکه مانندگی کند بگروهی هم(٦) ازیشان باشد و این فهو منهم را دو تأویل باشد(۷) یکی [آنست که] او را ازیشان دانند واز جمع ایشان شناسند .

(*) م : قال علیه السلام : ثلاث من فعلهن فقد اجرم : من عقد لواءاً بغیر حق ؛ اوعق والدیه ؛ اومشی مع ظالم لینصره فقد اجرم . (ای اثم)

(**) ض . ش : . . کانه قال : لاتشبهوا بالظلمة و الفسقة ان یتلبسوا لباسهم فانه یحکم کل من لقیکم انکم منهم وللشبه فی الشرع حکم الاتری ان عند الفقهاء فیمن شبه ثیابه بثیاب المجوس ان یحکم بکفره و یعامل بمعاملتهم والاشبه ان یکون هذا الامر للصالح ان یکون بزی الصالحین ویتزیا بهیئتهم فی اللباس والمعاش لئلایتشوش حاله علی غیره.

---

(۱) س : بود
(۲) ب . م : قسمت باشد
(۳) س : رود
(٤) س : است
(۵) س : گناهها
(٦) س : با گروهی وی
(۷) س : است

زیرا که خلق را نظر برظواهرست . ازباطن[١] (کس) کس را خبرنیست .

(و) اگرویرادرباطن خلافی[٢] ظاهرست خلق را بظن[٣] خطا تاوانی نیست .

و تأویل دوم آنست که او را ازیشان دانند که وی ازیشانست که[٤] اگروی درباطن نیک بُدی بدان رغبت نکردی .

پس درین خبر [بنمود] که پارسابه زی[٥] اهل صلاح باید که باشدزیرا که ناپارسا که لباس پارسایان پوشد[٦] آخر آن زیّ وقتی او را زجری نماید وپارسا که زیّ ناپارسایان دارد آخر همان[٧] زیّ او را وقتی دلیری دهد .

٣٠٣ ـ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ تَكَفَّلَ اللهُ بِرِزْقِهِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) : هر که طلب‌علم کند[٨] خدای تعالی پایندان روزی او است .

(و)نگفت هر که [گ٦٥ر] غزا کند وهر که حج کند[٩] وهر که روزه دارد وهمچنین سایرطاعات (پس‌طلب)علم‌رابدین معنی مخصوص کرد زیرا که[١٠] جای دیگر گفته است:[١١] « اَللهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَادَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ اَخِيهِ . »

(١) س : بظاهراست‌ازبواطن
(٢) ب . م : خلاف
(٣) س : بنظر
(٤) ب . م : و
(٥) س : پارسایان
(٦) س : دارد
(٧) ب . م : آن زیّ وی‌را
(٨) س : علم طلبد
(٩) س : بحجّ رود
(١٠) ب . م : ویرا
(١١) ب . م : گفت

(*) ض . ش : . . له معنیان : احدهما ان طالب العلم یکون فی الاحوال مکفی المؤونة یاتیه مایحتاج الیه من الرزق عفوالان‌الله‌قدضمنه . والوجه الثانی ترغیب لطلاب العلم بان‌الله ضامن من ان یرزقهم جمیع مایطلبون من‌العلم .

خدای عزّوجلّ در یاوری بنده (است) تا بنده در یاوری برادر مسلمان باشد. وبزرگتر عونی [از] آن برادر (مسلمان) آن باشد[۱] که دین آموزد تا فردا که برادرش را برخصتی[۲] حاجت باشد پیش وی آید وازوی بیابد چون وی بدین معنی عمرخویش هزینه [سی] کند و پیشهٔ نیاموزد و چیزی [دیگر] که سبب جمع دنیا بود نطلبد لابدّ که خدای تعالی تکفل روزی او[۳] کند که اول عنایت حق تعالی بنده را[۴] روزی دادن است .

۳۰۴ ـ مَنْ لَمْ ینفعه عِلمه ضره جهله .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : هرکه علم اورا سود نکند[۵] جهل [او] اورا زیان دارد .

معنی (این سخن) آنست که هر که علم نیاموزد تا سود وی[۶] بوی رسد از تکفل خدای عزّوجلّ[۷] برزق وی و فضل (و) ثواب آخرتی و ریاست[۸] دنیا و بزرگی بقیامت و نام وارثی[۹] نبوّت .

چنانکه گفت : « اَلعلماءُ ورثةُ الأَنبیاءِ.» زیان جهل بکشد از نام جاهلی و مذّلت سؤال بگاه حاجت ؛ و معدودی از[۱۰] هَمج و غُواة[۱۱] واینت زیانی بزرگ وخسرانی[۱۲] مبین .

---

(۱) س : است
(۲) س : برخصت
(۳) س : وی
(۴) س : وی
(۵) س : اورا علم او سود ندارد
(۶) حاشیه س : علم
(۷) س : تعالی
(۸) س : بایست
(۹) ب . م : توارث
(۱۰) س : درجمله
(۱۱) ب . م : وغاغت (م : غاوون ، غواة جمع غاوی : گمراهان)
(۱۲) س : خسران

۳۰۵ ـ مَنْ اَبطَاَه بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ[*] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): هر که کردار[۱] وی دیری نماید (بااو)نسب وی شتاب ننماید .

بنمود درین[۲] لفظ که نسب پاك سرتن بی‌هنررا[۳] فایده نکند .

زیرا که اگر مرد هنری باشد و بنده زاده باشد بهتر بود که بی هنر [باشد] وملک زاده بود[۴] .

چنانکه [امیرالمؤمنین] علی(بن ابیطالب کرّم‌الله وجهه) گوید : « اَلنّاسُ اَبناءُ ما یُحسِنُونَ. »

ومیان [گ ۵۰ پ] رشیدوابویوسف (قاضی) عتابی می‌رفت. رشید گفت: تو[۵] انباز منی که بامن سخن گویی ؟

[ا]بویوسف گفت : ای[۶] امیر المؤمنین ! انصاف من بده « اَنتَ قَرابَةُ الرَّسُولِ وَ اَنَا وارِثُهُ وَ کُلُّ وارِثٍ قَرابَةٌ وَ لَیسَ[۷] کُلُّ قَرابَةٍ وارِثٌ .

(*) م : قال علیه السلام : یا بنی هاشم لایجیئنی الناس بالاعمال تجیئنی بالانساب من فاته حسب یدیه لم ینتفع بحسب بنسب ابویه .

= م : البطوء نقیض السرعة . ای من قصر به عمله حتی اخره عن رتب الکمال لم یلحقه نسبه برتب اصحاب الاعمال. لان المسارعة الی السعادة انما هی بالاعمال الصالحة لا بالانساب .

(۱) س : کار. (درحاشیه : هر که بازندارد بدان کرداراو، هرآینه پیش بیفتد بدان نسب او .)

(۲) ب . م : بااو. بنمود بااین (۳) س : ناکس یابی‌هنری

(٤) ب . م : بهتر باشد که بی‌هنروپادشاه زاده (۵) ب . م : که

(٦) ب . م : یا (۷) س : ولا

گفت تو خویشاوند رسولی و من میراث دار وی‌ام.[۱] وهمه میراث گیری[۲] خویشاوندبود[۳] وهمه خویشاوندی میراث‌دار نبود.[۴] رشید خجل شد.

۳۰۶ ـ مَنْ جُعِلَ قاضِیاً فَقَدْ ذُبِحَ بِغَیْرِ سِکّینٍ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : هر که راقاضی[۵] کردندبی کارد[۶] بکشتند (او را).

این عبارتی است از رنجی که بکسی رسد بی‌نهایت[۷] آنکه[۸] گویند فلانرا بی کارد بکشتند.

---

(۱) ب . م : پیغمبری و من وارث پیغمبر

(۲) س : داری (۳) ب . م : باشد

(٤) ب . م : نباشد (٥) س : بقاضی

(٦) س : غایت‌بی کاردش (۷) س : غایت (۸) ب . م : آنکاه

(*) م : الذبح بالسکین اراحة للذبیحة من طول الالم و بغیره خنق و تعذیب‌لها، ضرب به المثل للقاضی لانه‌بالتصدی للقضاء یتعرض‌لمتاعب الدنیا ومعاطب الآخرة ویوقع نفسه فی مشاق شدیدة له‌عنها مندوحة. اما فی الدنیا فلانه یشتغل بالناس و الفصل بین الخصوم و استنباط الفتاوی و تحریرالاقضیةفیلتهی بها عن جمیع الامورحتی عن‌العبادات، التی هی ارجی للسعادة و الفلاح من‌القضاء الذی هو مظنة الهلاك . و اما فی‌الآخرةفانه یخشی علیه من ان یفتی بغیر حق او یاخذ من‌الخصمین اواحدهما رشوة علی فتواه اوشیئاً من‌الحطام و هذا عین‌الهلاك‌فكان‌القضاء تعبافی‌الدنیا وتعبا فی‌الاخرة . فلذا کان کالخنق والذبح بغیرسکین .

(=) ض. ش : له معنیان : احدهما انه التحذیر من طلب القضاء یقول: من‌تعرض للقضاء و طلب فقد تصدی الذبح فمن حقه ان یتوقی ویتحذر عن طلبه . والثانی ان یکون الخبر فی حق من دعاه رسول الله الی ذلک فانه یجب علیه‌القیام به وینبغی له ان یجاهد نفسه اکثر المجاهدة التی کانت قبل‌ذلک‌فكان الذبح بغیر سکین عبارة عن مجاهدةالنفس بترك الهوی و احتمال اعباء القضاء ولیس ذلک بکراهیة القضاء علی هذاالوجه .

(این بودقول‌دوفقیه شافعی‌وشیعی درموردقضاناآن چه زنده‌زمان‌است‌مقبول‌افتد.) م

(و) هر که را قضا دادند[1] بزرگ زیانی [ویرا] کرده باشند .

[بزرگان دین] و ائمهٔ اسلام همه از قضا پرهیز کردند و از شهر بگریختند و بزراز خویشتن دفع کردند.

[و] جعفر (بن)منصور[ا] بوحنیفه‌را قضا فرمود. ابوحنیفه گفت: من شایستهٔ قضا نیستم خلیفه بر وی الحاح کرد .

ابو حنیفه گفت: اگر راست گفتم که شایستهٔ قضانیستم خود نیستم[2] (بمن قضا) بده (اگر راست گویم خودنشایم که قاضی باشم ؛) و اگر دروغ میگویم[3] کسی را که دروغ (می) گوید قضا مده.

۳۰۷ ـ مَنْ حَمَلَ سِلْعَتَهُ فَقَدْ بَرِئَ مِنَ الْكِبْرِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه): هر که بنگاه خود[4] برگیرد از تکبربری شد.

(و) این کلمه ندبست تواضع و شکستن نفس و ترك بزرگواری و خویشتن خریدن [را] و همه بزرگان چنین کرده‌اند؛[5] و سیرت کبرای دین (این) است .

وپیغامبر (صلی‌الله علیه) بنگاه[6] از بازار (بخانه) بدست خویش آوردی[7]

---

(۱) حاشیه س : قاضی کردند ایضاً ب . م : اورا

(۲) ب . م : نیم

(۳) س : گفتم

(٤) س : بتیگاه خویش

(٥) س : کردند

(٦) س : بتیگاه! (بنگه و بنگاه: بنه وخواربارلشکر را نیزگویند . م)

(۷) س : برگرفت و بخانه آورد

(*) م : عن جابر رضی‌الله عنه انه قال : ذهبت مع رسول‌الله صلی‌الله علیه (وآله) وسلم الی التسوق فقعد الی بزّاز و اشتری منه سراویل ؛ وقال امرت بالستر و هذا استر الثیاب . فلما اراد الانصراف طلبت السراویل لاحمله عنه فلم یدفعه الی وحمله بنفسه وقال: «المرء احق بحمل متاعه» وذکرالحدیث ....

(=) ض . ش : . . ذلک ایضاً احترازا من‌الکبرو النخوة وهذا حث علی التواضع واستعماله سراوجهرا و دعا الی انکسار النفس علی الحقیقه .

و همچنین ابوبکر الصدیق وسیرت عمر اندرتواضع مشهوراست و عثمان توانگرترین صحابه بود [ولکن] روزی خرما خرید(ه‌بود) ؛ و ده غلام(۱) باوی بود (خرما)اندر دامن (خویش) کرد و بخانه آورد .

و علی (رضی‌الله عنه) [گ۲۶۶ر] روزعید بمصلی رفت پای تهی و اگر در یاد کردن تواضع ایشان شروع کنم [کتاب] از حدّ اختصار بیرون شود .

۳۰۸ ـ مَنْ يُشادَّ هٰذا الدِّينَ يَغْلِبْهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : هر که بدین(۲) دین سختی کند این دین بروی چیره شود .

این کلمت زجر(ی) است آنکس را که اندر دین بر خویشتن سختی نهد(۳) بتحریم مباحات چون گوشت ناخوردن و نرم ناپوشیدن و برنرم ناخفتن و بزمستان باآب سرد (بکشور سردسیر) طهارت کردن ورخصت(٤) دین ناپذیرفتن(٥) .

گویند [که] حسن بصری [رحمة‌الله علیه] بمهمانی بود و فرقد شیخی(٦) آنجابود چون حلوا بیاوردند(۷) حسن می‌خورد وفرقد نمی‌خورد . حسن اورا گفت چرا نمی‌خوری ؟ فرقد گفت : « هٰذا لُعابُ نَحْلٍ وَ لُبابُ بُرٍّ لا أُطِيقُ شُكْرَهُ .»

---

(۱) ب . م : بنده

(۲) س : بااین

(۳) س : کنند

(٤) س : رخص

(٥) س : ناپذرفتن

(٦) ب . م : سخی

(۷) ب . م : آوردند

(*) م : يُشادَّ : يغالب . بالتشديد على نفسه و التزام الاتيان بجميع وظايف الدين .

این کمیز[۱] مگس (انگبین) است[۲] و میانهٔ گندم (من) شکر این [۳] نتوانم کردن .

حسن گفت آب سرد که بتشنگی [باز] خوری شکر آن بتوانی[۴]گزاردن ؟ !

فرقد گفت نه[۵] .

حسن گفت: ای لُکَعْ ![۶] این نیز آن پندار !

۳۰۹ ـ مَنْ کَذَّبَ بِالشَّفاعَةِ لَمْ یَنَلْها یَوْمَ الْقِیامَةِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه): هر که شفاعت را منکر شود روز[۷] قیامت بشفاعت نرسد[۸] .

بدانکه درین خبر سخن بسیار است و این خبر را اصلی هست از اصول [۹] اعتقاد دین و با اصل شفاعت خلاف نیست درصفت شفاعت خلاف است . مذهب معتزله آنست که شفاعت اهل طاعت را باشد و با این آیت[۱۰] تعلق کنند .

[که ایزد سبحانه می گوید :] « لا یَشْفَعُونَ اِلّا لِمَنْ اِرْتَضیٰ »

---

(۱) ب . م : گربز

(۲) ب . م : و کفـ ؟ .

(۳) س : وی

(۴) ب . م : وی توانی

(۵) س : نَهْ

(۶) لُکَعْ یعنی لئیم ، احمق ، کودک صغیر.

(۷) س : باشد بروز

(۸) س : نبینند

(۹) س : است از اصل

(۱۰) س : بدین

(*) ض . ش : و روی ایضا عنه علیه السلام : من لم یؤمن بشفاعتی ولا اناله الله شفاعتی یرید ان الکاذب بالشفاعة یدخل فی انکار المعجزة الدالة علی النبوة والمنکر لنبوتی یحرم من شفاعتی یوم القیمة .

و مذهب اهل حق[۱] آنست که شفاعت گناه کاران را باشد ؛ وبخبر رسول(صلی الله علیه) تعلق کنند که: « شَفاعَتِی لِاَهْلِ الْکَبائِرِ مِنْ اُمَّتِی » وجواب (این) آیت ایشان را بدهند .

گویند که: [ک ٦٦پ] ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ ؛ (وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ.) وظالم نفس گناه کار باشد اگر شاید که عاصی[۲] را مصطفی خوانند[۳] چرا نشاید که بدین آیت مرتضی خوانند[۳] ومراد بوی عاصی باشد[٤] تاآیت و خبر هردو موافق آید؛ واز[٥] این معنی همین قدراحتمال کند که شرط اختصارست .

۳۱۰ ـ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ ساءَتْهُ سَیِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ(*) .

گفت (پیغامبرصلی الله علیه) : هر که بنیکی کردن شاد باشد و ببدی کردن غمناك شود وی مؤمن بود[٦] .

بدانکه امام قبله (صلوات الله علیه) از ایمان مرد نشان داد بشاد گشتن[۷]

(۱) س : و اهل حق را مذهب..(شافعی رامیگوید .م)
(۲) ب . م : گناهکار
(۳) ب . م : خواند (٤) س : بود
(٥) س : هردوآیت بخبرموافق باشد و
(٦) ب . م : باشد
(۷) س : نشانی داد شاد کردنش (حاشیه : بودنش)

(*) م : من صار مسرورا بالحسنة و حزینا بالسیئة التی فرطت منه فکان راغبا فی الحسنات منتهیا عن السیئات . و ینبغی للانسان ان یسعی مااستطاع فی اکتساب مایجلب له السرور ویدفع عنهم الهم والحزن .

(=) ض . ش : . . فانما یکون ذلک منه لیقین له بدارالجزاء وعلمه بصحةالثواب والعقاب وهذالایکون الا ثمرة الایمان .

بطاعت وبدل تنگ بودن[۱] بمعصیت .

و معنیش آنستکه اعتقادش چنان باشد که هردو تعلق بارادت حق‌تعالی[۲] دارد تا بنیکی کردن شادمانه شود .[۳] نه بدان که این من کردم بلکه [بداند که مرا (بدان) توفیق داد(ند) که [من]این کردم . وبهدی کردن دل تنگ شود(که) نه ازبهر آن که این[۴] کردم؛ بل که از بهرآن که مرا خذلان داد[ند] تا من [۴] این کردم . آنگاه[۵] این نشان ایمان باشد .

و اما شاد گشتن وغمناك شدن: [بدان] که این من کردم [وآن من کردم] (واین اوکرد) [به] مذهب قدریان است نه علامت مؤمنان[۶] .

۳۱۱ ـ مَنْ صامَ الأَبَدَ فَلاصامَ (*).

گفت(پیغامبر صلی‌الله‌علیه): هرکه همیشه روزه دارد روزه نداشته باشد .

بدانکه حدود شریعت نگاه[۷] داشتن فریضه است و پای از حدّ آن[۸]بیرون نانهادن[۹] واجب است چنانکه نمازی که ع.د رکعاتش[۱۰] مقدّر استاندرآن[۱۱]

(۱) ب . م : بدل تنگی

(۲) ب . م : عزوجل

(۳) ب . م : من

(٤) ب . م : که

(٥) س : آنگه

(٦) س : ایمان است

(۷) س : نگه

(۸) ب . م : وی

(۹) ب . م : نهادن

(۱۰) س : رکعتش

(۱۱) س : بر وی

(*) م : (وَلا أَفْطَرَ.) ـ فلاصام لانه لم‌یکن صومه بامر الشارع ولا افطر لانه لم یاکل شیئاً .

(=) ض . ش : . . و معناه ان من صام الدهر ولایفطر العیدین ایضا ولایکون‌له ثواب علی ماصام لانه ما امن بالحلال والحرام ؛ و من کان یؤمن ببعض ویکفر ببعض‌فهو کافرلایستحق الثواب ...

اگر یک سجود بوجه عمد زیادت کند آنچه اصل است باطل شود و حدّ روزه آفتاب فروشدن است اگر [وی] بقصد تا نیم‌شب(۱) نگشاید [گ ۹۷ ر] نهی بافرض آمیخته باشد(۲) و حلاوت طاعت برده باشد.(۳) همچنین [کسی که پیوسته] روزه داردو ایام منهیّ [آن] نیز (در روزه آرد) چون عید فطر و عید اضحی و ایام تشریق نیز روزه دارد این ارتکاب (٤) نهی آن عمل تطوّع را حلاوت (٥) ببرد تا صاحب شریعت گوید چنانستی که آن سال روزه نداشته است.(٦)

۳۱۲ ـ مَنْ خافَ اَدْلَجَ وَ مَنْ اَدْلَجَ بَلَغَ الْمَنْزِلَ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه): هر که بترسد(۷) بشب رود(۸) و هر که بشب راه کند بمنزل رسد.

[و] این رمزیست که پیغامبر (صلی‌الله علیه)(۹) بوی حث می کند امّت را بنماز شب؛ ومی‌نماید که بنمازشب بحق تعالی رسند و [به] منزل حضرت حق را می‌خواهد. واین شرح آن خبراست که پس‌ازین بباید [گفتن]: «مَنْ کَثُرَ صَلٰوتُهُ بِاللَّیْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهارِ» هرکه نماز شب وی بسیار بود روی‌وی‌بروزنیکو

(۱) س: نیم روز (۲) س: است
(۳) ب. م: روز (٤) س: ازتکلف
(٥) حاشیه س: طاعت (٦) س: نداشت
(۷) ب. م: ترسید (۸) ب. م: راه کند (۹) س: رسول

(*) م: اَدْلَجَ: سارَ بِاللَّیْلِ. ومن‌ادلج قطع غالب‌الطریق فی‌راحة بلامقاساة حرّ النهارویقرب‌من‌المنزل وتبقی علیه بقیة من الطریق فاذا سار بالنهار وقطعها بلغ المنزل.
(=) ض. ش: یقول اجتهد فی‌العبادات فی‌حال الشباب ووقت سواد الراس وقوة البدن ولاتؤخرها الی وقت المشیب ... ویوضع هذا فی‌امرالدین والدنیا وفی جمیع الامور العظام نیل المعالی.. (م: تاجوانی وتندرستی هست آید اسباب هرمراد بدست.)

بود(۱)(وبدین) نه خو بروئی را می خواهد سیمای نیکان وبها ونور ایمان می خواهد.
یکی از بزرگان(۲) می گوید [که] در مزکت(۳) حرام شدم که نماز خفتن [با]کنم کودکی را دیدم [که] در زاویهٔ نماز می کرد چون بوی (در)نگریستم نماز کردن وی دل من ببرد من نیز درموافقت وی نماز کردم و کودك از من غافل بود تا وقت صبح نماز کرد چون نماز بامداد بدادند پای بر دیوار کشید ؛ گفت : « قَدْ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى » (٤) شب راه کنان (پسندند رفتن شب را)(٥) برفتم واورا دربر گرفتم وگفتم ای جان عم! کسی که چون تو باشد نه کاروا(نیا)ن ونه بیکاروان!(٦)

۳۱۳ ـ مَنْ يَشْتَهِ كَرَامَةَ الآخِرَةِ يَدَعْ زِينَةَ الدُّنْيَا (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) : هر که عزّ خویش خواهد بآخرت (ازدنیا وآرایش دنیا)(۷) دست بدارد .

چنانکه [گ۹۷پ] بزرگان دین جمله از آرایش تن پرهیز کردند وبآرایش دل مشغول شدند .

زیرا که آرایش تن پالایش دل شود .(۸) ودین مرد را هیچ چیز آن زیان نکند که رعونات(۹) نفس را تابع شدن(۱۰) و بآرایش ظاهر مشغول بودن(۱۱) .

(۱) ب . م : نیکو باشد بروز (۲) س : فلانی
(۳) س : مسجد (٤) (عندالصباح یحمد القوم السری) هو مثل یضربونه فی‌احتمال المشقة رجاء الراحة ـ سُری یعنی شب روی . م
(٥) ب . م : پسندیده‌اند (٦) ب . م : بیکان
(۷) ب . م : بدنیا زینت وآرایش را
(۸) س : آرایش دل را سود ندارد
(۹) س : رعونت (۱۰) س : بودن (۱۱) ب م : شدن

(*) م : ای یترکها لانه لاینفع زینة الظاهر مع خراب الباطن . (م : قوله‌تعالی: ماعندکم ینفد وماعندالله باق.)

درحکایت آورده اند که جوانی آراسته میرفت[۱] پیری پیش آمد؛ گفت: ای جوان! این چیست ؟ جوان گفت: آنکه بحکم من است آراستم چنانکه خواستم تا وی آنچه (به) حکم اوست [کند؛و] (چنانکه خواهد) آراید . شیخ[۲] گفت: این را نیز (که) تو چنانکه بخواستی آراستی[۳] وی چنان نماید که خواهد .

۳۱۴ ـ مَنْ کَثُرَتْ[۴] صَلاتُهُ بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهارِ[۵] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه): هرکه نماز وی بشب بسیار باشد[۶] روی وی بروز خوب بود[۶] و شرح این خبر در (خبر) «مَنْ خافَ أَدْلَجَ» رفته است[۷] .

وپیغامبر گفت:[۸] «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُهَوِّنَ اللهُ عَلَيْهِ الْمَوْقِفَ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَلْيَرَ فِي سَوادِ اللَّيْلِ ساجِداً أَوْ قائِماً . »(*)

[گفت] هرکه دوست دارد که ایزد تعالی در[۹] قیامت وموقف وی درعرصات آسان کند باید که[۱۰] در تاریکی شب در سجده ببیند (او را) [یابقیام] ایستاده .

و بیشتر ائمهٔ دین می گویند: که این خبر رسول (صلی الله علیه) نیست . سخن شریک بن عبدالله است .

---

(۱) س : می‌شد
(۲) ب . م : پیر
(۳) ب . م : آراستی که خواستی
(۴) ب . م : کَثُرَ
(۵) (حاشیه س: وقال صلعم خمس صلوات کتبهن الله عزوجل علی العباد... (لا یقرء-ناقص)
(۶) ب . م : بود
(۷) ب . م : گفته شد
(۸) س : گوید
(۹) ب . م : خدای عزوجل روز
(۱۰) س : او را

(*) درحاشیه س چنین آمده است:

و قال من حافظ علی الخمس باکمال ظهورها و مواقیتها کانت له نوراً و برهانا یوم القیمة ...

۳۱۵ـ مَنْ اَحَبَّ دُنْیاهُ اَضَرَّ بِآخِرَتِهِ وَ مَنْ اَحَبَّ آخِرَتَهُ اَضَرَّ بِدُنْیاهُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر که دنیارا دوست دارد بآخرت زیان کند و هر که آخرت را دوست دارد بدنیا زیان کند .

و نیزگفت : « اَلدُّنْیا وَ الآخِرَةُ کَضَرَّتَینِ اِنْ اَحْبَبْتَ اِحْدیهُما اَبْغَضَتْكَ الاُخْری . »

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه):

دنیا و آخرت دو اَوِسْنه [1] آمد هرگاه که [تو] یکی را دوست داری [گ ٦۸ ر] آن دیگر ترا دشمن گیرد .

(و) بدانکه دنیا داشتن عیب نیست سلیمان و داود و ایوب و ابرهیم (صلوات‌الله علیهم) [دنیا] داشتند؛ و لکن دوست داشتنش[2] عیب است که‌اندر خبراست که : « حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطیئَةٍ » دوستی دنیا سر همه گناهها است .

(*) ض . ش : . . انه لایسع حبان فی قلب واحد : حب الدنیا و حب الآخرة ولاینتظم امرهما .

(م : شرط عشق آن نیست بایکدل دودلبرداشتن

یا زجانان یا زجان باید که دل برداشتن ...)

(=) م : الاضرار:ایصال النقصان‌والمضرة‌الی‌احد؛ و یتعدی بالباء. یعنی‌من‌احب دنیاه اشتغل بزخارفها و من هو کذلک‌نقصت‌درجته فی‌الآخرة لانه اشتغل بهاعنهافلایکون فراغة له لیجاهد و یصلی ویصوم فینجو من‌اهوال‌الآخرة .

---

(۱) س : هوا ! (ابناغ یاهوو ؛ واین کلمه را وِسْنی نیزگویند . یعنی‌نسبت‌دوزن بهم که درنکاح یکمرد باشند .)

(۲) س : داشتن

۳۱۹ ـ مَنْ اَهانَ سُلْطانَ اللهِ اَهانَهُ اللهُ وَ مَنْ اَکْرَمَ سُلْطانَ اللهِ اَکْرَمَهُ اللهُ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هرکه خوار دارد حجت خدایرا خدای عز و جل او را خوار دارد و هرکه حجت خدایرا گرامی دارد خدای عزوجل او را گرامی دارد.

[و] مراد ازین حجت دین است که دین اسلام سربسر حجت است اگر مرد دین را عزیز دارد پیوسته عزیز باشد وهرکه(۱) دین را بنزد(۲) وی محل نباشد ویرا بچشم خلق (هیچ)محل نباشد(۳) پس اگر کسی [این را] تهمت برد [وگوید] که بسیار کافر(ان)ند و فسقه وظلمه که دین نزد ایشان حقیرست و ایشان نزد خلق عزیزاند و محتشم(۴) گویند او را که(۵) حشمت ایشان ازبیم ایشان باشد چون ازیشان ایمن شوند حشمت ندارند و حشمت اهل دین ازبهرخداست (عز و جل) وخدایرا (تعالی) زوال نیست لاجرم حشمت ایشانرا انجام نیست.

(*) ض . ش : و سلطان الله هوالذی یکون من قبل الله واهانته ترک امره فی الطاعة و اکرامه المسارعة الی امره فی طاعة الله . . . و قیل اراد به القرآن الذی هو کتاب الله الجامع لاحکام الشرع والحجة الباقیه لنبوة محمد و السلطان اوضح الحجة والبرهان.

(=) م : اختلف العلماء فی تفسیر السلطان : فقال بعضهم المراد به القرآن؛ وقال بعضهم النبی صلی الله علیه وسلم وحدیثه و قیل العلماء والعلم وقیل الامراء العادلون وقیل الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر.

---

(۱) ب . م : و اگر

(۲) س : نزدیک

(۳) س : نیست

(٤) س : محتشم اند

(٥) ب . م : ایشان را

۳۱۷ ـ مَنْ اَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ خَیراً کانَ اَوْ شَرّاً کانَ کَمَنْ عَمِلَهُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : هر که کردار گروهی[۱] را دوست دارد . اگر نیک باشد آن کردار یابد ؛ همچنان باشد که آن کار وی کند.[۲]

بنمود [پیغامبر] (صلی‌الله علیه): بدین خبر که رضا دادن بطاعت [خدای] طاعتست؛ و(رضا دادن) [گ۶۸ پ] بمعصیت معصیت‌است. [زیرا که مخالفت حق تعالی معصیت‌است] و موافقت (او) طاعتست[و] چون رضای حق تعالی بطاعت تعلق دارد آنکس که طاعت کسی دوست[۳] دارد [موافق حق‌است واگر بمعصیت کسی رضا دهد] (گ۵۴) مخالف حق (تعالی کرده باشد .)[۴] .

وگفتند که معصیت شوم[۵] است برآنکس که بکند و معنیش آنست که چون کسی معصیتی[۶] کند و دیگری بداند و[۷] بوی رضا دهد باکننده انباز باشد[۸] واگر رضا ندهد وعیبش کند بغی باشد وَ اَلْبَغْیُ مَصْرَعٌ .

---

(۱) س : قومی

(۲) س : وآن کردار نیکست یا بدست ؛ چنانست که آن عمل وی می‌کند

(۳) ب . م : درست

(٤) س : است

(٥) ب . م : شومی

(٦) ب . م : معصیت

(۷) س : اگر

(۸) س : است

(*) ض . ش . این حدیث را درشمارهٔ ۲۰ نسخهٔ ماآورده است.

(=) = : . . من حضر معصیة وکرهها فکانه غاب عنها ومن لم یحضر معصیة فاحبها فکانه حضرها .

۳۱۸ ـ مَنْ اِسْتَعاذَ کُم بِاللهِ فَاَعِیذُوهُ وَ مَنْ سَأَلَکُمْ بِاللهِ فَاَعْطُوهُ وَ مَنْ دَعاکُمْ [بِاللهِ] فَاَجِیبُوهُ وَمَنْ اَتی اِلَیکُمْ مَعْرُوفاً فَکافِیُوهُ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا فَادْعُوا لَهُ حَتّی تَعْلَمُوا(۱) اَنَّکُمْ قَدْ کافَأْتُمُوهُ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) : هرکه (از شما پناه خواهد از قبل خدای تعالی) ۲) او را پناه دهید وهرکه ازشما چیزی خواهد (از قبل خدای‌تعالی آنچه خواهد بدهیدش)(۳) و آنکه شما را بخواند (از قبل خدای تعالی اجابت کنیدش) و آنکه شمارا(٤) نیکوئی کند مکافاتش [ب]کنید . پس(٥) اگر مکافات وی‌نیابید(٦) دعاش کنید تابدانید(۷) که مکافاتش کرده‌اید .

ومعنیش آنست که چون برادری مسلمان(۸) تراگوید که ازبهر خدای‌چنین(۹) وچنین کن (بدانکه) خدای‌را(تعالی) شفیع آورده باشد؛(۱۰) وشفاعت خدای‌پذیرفتن واجب بود(۱۱) و رد کردن منکری‌عظیم بود(۱۲) بایدی(۱۳) که آنچه خواهدمعصیت نبود(١٤) واجب باشد یا مباح [و] از آنجا تشاکل جنس است و تجانس طبع(۱۵)

(۱) س : یَعلَم
(۲) ب . م : پناه جوید بشما
(۳) ب . م : برخدای‌بدهید وهرکه
(٤) ب . م : اجابت کنید وهرکه باشما
(٥) س : و
(٦) س : مکافاتش ننمائید
(۷) س : بداند
(۸) ب . م : که برادرمسلمان چون
(۹) س : خدای را
(۱۰) س : است
(۱۱) س : پذیرفتن واجبست
(۱۲) س : بزرگ است
(۱۳) ب . م : اندی
(١٤) ب . م : نباشد
(۱۵) س : است

(*) ض . ش : یقول ان اعاذة المستعیذ واعطاء السائل واجابة الداعی‌من‌مواجب الکرم فاذاکان هؤلاء الثلثة یطلبون مراداتهم منکم بحق‌الله متسیعین الیکم باسم‌اللهفیکون ذلک من واجبات الدین ...

شفقت‌بردن شرط باشد(۱) وفریادرسیدن واجب بود؛ بخاصه(۲) که خدایرا(عزوجل) شفیع آرد.

عبدالوتر عدنی(۳) را زن بزادن سخت رنجور(٤) بود. قابله گفت پارهٔ انگبین و روغن بایستی. عبدالوتر گفت: بهایش ندارم(٥) و من از کس هیچ (٦) نخواهم قابله دودرم بوی داد وگفت: زود که این زن ازکار می رود!(۷) عَبْدُالْوِتْر درم بستد ورفت که انگبین وروغن خرد. سایلی میان بازار می گفت: از قبل خدای [تعالی] دودرم که می دهد؟ [گ ۹٦ ر] عبدالوتر آن دودرم بوی(۸) داد؛ وتهی بخانه آمد قابله باوی درین معنی عتاب کرد!

عبدالوتر گفت نتوانستم آرزوی زن را برشفاعت خدای‌تعالی اختیارکردن. و امّا آنچه مکافات نیکوئی فرمود شفقت(۹) جانبین نگاه داشت: گفت مکافات کن باوی بنیکوئی کردن وقتی زیان کار(۱۰) نباشد و تو پیوسته دربند بندگی وی نمانی بمکافات خویشتن ازبند وی برهان. پس اگرطاقت مکافات‌نداری بزبان دعائی کن و ثنا می گوی تا مکافاتش(۱۱) کرده باشی.

---

(۱) س: است

(۲) س: است وخاصه

(۳) س: عبدنی! (کذا)

(٤) س: بزادوسخت برنج

(٥) س: که نیست

(٦) ب. م: هیچکس چیزی

(۷) ب. م: بروکه این زن مستهلک میشود

(۸) ب. م: بسائل (۹) س: شفقتی

(۱۰) س: (درحاشیه: تا او) زیانکاروقتی

(۱۱) س: مکافات

۳۱۹ ـ مَنْ مَشیٰ مِنکُمْ اِلیٰ طَمَعٍ فَلْیَمْشِ رُوَیْداً[۱] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هر که از شما سوی طمعی[۲] رود خوارتر رود .

بدانکه طمع اصل مذلت است و سبب کم سنگی[۳] و علت بی حشمتی[٤] وعلامت دون همتی[٥] و گفته‌اند: « اَلطَّمَعُ فِی الْجَنٰانِ قَیْدٌ فِی اللِّسٰانِ » وطمع (در) دل بند زبان است .

و حکیمی را پرسیدند که اصل طمع چیست ؟ گفت کم سنگی[٦] گفتند صفت وی چیست؟ گفت دون همتی .[٧] گفتند پدروی کیست ؟ گفت کم یقینی . گفتند مادر وی کیست ؟ گفت خواری[٨] گفتند پیشهٔ وی چیست ؟ گفت انتظار[٩] [گفتند سرانجام وی چیست ؟ گفت محرومی] پس اینت نکوهیدگی (که) طمع است[١٠] (پیغمبر صلی الله علیه)[١١] گفت اگر کسی را بکسی طمع باشد و می‌رود که (آن) طمع جوید آهسته رود . باشد که [آنجا] دیرتررسد ؛ ودرآن دیری ازآن‌طمع مستغنی گردد[١٢] و از آن مذلت برهد .

---

(١) در نسخه (ض . ش .) حدیث (۳۲٦) بعدازاین آمده است

(۲) ب . م : طمع

(۳) ب . م : کم سایگی

(٤) س : است

(٥) س : است

(٦) س : دون همتی

(٧) س : کم سنگی

(٨) س : مذلت

(٩) س : محرومی

(١٠) س : بود

(١١) س : که رسول

(١٢) س : شود

۳۲۰ ـ مَنْ عَمَّرَهُ اللهُ بِسِتّينَ (*) سَنَةً فَقَدْ اَعْذَرَ اِلَيْهِ (**) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

هر کرا خدای تعالی شصت سال عمر داد(۱) عذر خویش (ازوی) خواسته باشد .

[یعنی انّه عَمَّرَ وَ اَعْذَرَ] (یعنی اگر در طاعت تقصیری کند ؛ وبرمعصیت دلیری کند بهرعقوبت که بیند ملامت او را باشد . [گ ۶۹ پ] و از اینجاست : « اَعْذَرَ مَنْ اَنْذَرَ ») [و معنی آنست که عمر تمام خواسته بود .

و معنیش آنست که اگر کسی را گوید اگر چنین نکنی من مالش دهم ترا](۲) بچنین (و) اگرآنکس آن نکندمالش کنند(۳) ، [و] بدان[مالش]معذور باشد .

و بخبری دیگرآمده است : «مَنْ عاشَ (فِی الْاِسْلامِ) ثَمانینَ سَنَةً(٤) کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ اَنْ یُحَرِّمَ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ » هرکه هشتاد سال بزید اندر اسلام برخدای تعالی واجب باشد(۵) که اندام او را برآتش حرام کند .

(*) س : بِسِتّینَ . . و ایضاً درنسخه م . (و) ض . ش . چنین آمده‌است : . .

فقد اعذر الیه فِی الْعُمُرِ (۱)س : بزیاند

(۲) ب . م : یعنی چون کسی را گوید اگر چنین کنی مالش یابی

(۳) ب . م : این کس که مالش کند اورا

(٤) س : فی‌الاسلام (۵) ب . م : واجب‌است برحق‌تعالی

(**) ض . ش : ای‌من عاش هذه المدة فقد استوجب ان یعذرویقضی ماعلیه . . .
و روی من بلغ ستین سنة فقد اشرف علی‌الحصاد وحیل بینه وبین المراد .

(=) م : وفی‌روایة : اعذرالله الی امریء اخراجله حتی بلغه ستین سنة . الهمزه هناللسلب یعنی ازال‌الله عذر من بلغ فی الامر ستین سنة یعنی اذا بلغ الرجل ستین سنة ولم یتب عن‌المعاصي ولم ینته عن اقترافها لم‌یبق له عذر .

۳۲۱ ـ مَنْ اَصْبَحَ لاٰ یَنْوِی ظُلْمَ اَحَدٍ غُفِرَ لَهُ ما جَنیٰ(*).

«وَ فی نُسْخَةٍ وَ اِنْ لَمْ یَسْتَغْفِرْهُ.»

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

هر که بامداد برخیزد؛ [به] بیداد کردن بر کسی نیت ندارد؛ گناه وی بیامرزند و اگرچه آمرزش نخواهد.

درین لفظ اشارتی است لطیف ازشفقت خدای عزّ وجل(۱) بربندگان خویش و آن آنست که نگفت که هر که برخیزد و (در) نیت ندارد که زنا کند؛ یالواطت (کند؛) یا خمرخورد؛ و دیگر گناهها که میان بنده وحق‌تعالی باشد(۲) بلکه بظلم معلق کرد و بنمود؛ [وگفت] که اگر تو آزار خلق در نیت نداری(۳) من آزار(٤) ترا عفو کنم.(٥)

۳۲۲ ـ مَنْ اَلْقیٰ جِلْبابَ الْحَیاءِ فَلاٰ غَیْبَةَ لَهُ(**).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

هرکه چادرشرم بیفکند(٦) او را غیبت نباشد.

(*) م: ای جناه علی نفسه من‌الذنوب.

(**) ض. ش: و الجلباب کل مایستر الانسان به نفسه و المعنی من هتک ستر نفسه بارتکاب المعاصی ظاهراً فلایاثم من یغتاب وراءه لاستخفافه امرالله وحرمةالاسلام.

---

(۱) س: حق‌تعالی (۲) س: حق‌است‌تعالی

(۳) س: از آزار خلق دست بداری

(٤) ب. م: من از آزار من

(٥) حاشیهٔ س: وگناهان درگذارم

(٦) ب. م: بیوگند

معنی این سخن آنست که بخلوت معصیت کند و آنکه [در] میان مردمان (آیدو) بگوید .

پس آنکه اگر مردمان با این[۱] گفته (وی را) غیبت کنند بزه نباشد . و امّا[۲] بخبرهای دیگر [غیبت] حرام باشد.[۳] ونیز (گفت) کسی که ظاهر [وی] فسق باشد . وی‌را غیبت نباشد.[٤] زیرا که ظاهر فسق را قذف [گفتن موجب] [٥] حدّ نیست همچنانکه قذف محصنان[٦] باید تاحدّ [ک . ۷ ر] واجب شود غیبت پارسایان باید تا بزه واجب کند.[۷] بخبری دیگر: « أُذْكُرُوا الْفَاسِقَ بِمَا فِيهِ كَيْ يَحْذَرَهُ النَّاسُ .» یاد کنید فاسق را بدانچه اندروست تا مردمان ازو پرهیز کنند .

۳۲۳ ـ مَنْ سَاءَتْهُ خَطِيئَتُهُ غُفِرَ لَهُ وَ إِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ.[۸]

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

هر که بگناه خویش دل تنگ شود او را بیامرزند و اگرچه آمرزش نخواهد [از خدای تعالی] .

دل تنگ کردن بر کار[۹] ثمرهٔ پشیمانی است بر آن [کار] . نخست بر کرده پشیمان شود آنکه دل‌تنگ کند[۱۰] . وپشیمانی توبه است .

چنانکه گفت : « اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ » [گفت پشیمانی توبه است] (و) وعده از خدای تعالی سابق است که بتوبه گناه بیامرزد[۱۱] چنانکه گفت : « غَافِرِ الذَّنْبِ

---

(۱) س : وی را باین
(۲) س : حرجی نیست فاما
(۳) س : است
(٤) س : غیبت وی غیبت نیست
(٥) ب . م : کردن
(٦) س : محصنات
(۷) س : حاصل آید
(۸) س : لم‌یستغفرالله
(۹) س : دلتنگی بکار کرده
(۱۰) س : آن که دل‌تنگ شوند
(۱۱) ب . م : آمرزد

وَ قَابِلِ التَّوبِ ».

۳۲٤ ـ مَنْ خَافَ اللهَ خَوَّفَ اللهُ مِنْهُ کُلَّ شَیْءٍ وَ مَنْ لَمْ یَخَفِ اللهَ خَوَّفَهُ اللهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هر که از خدای [تعالی] بترسد خدای عزّ وجل همه چیزی را از و[ی] بترساند و هر که ازخدای تعالی نترسد حق عزّ وعلا[۱] او را از همه چیزی بترساند. امّا آنچه گفت [که] هر که از خدای [تعالی] بترسد همه چیزی را ازو[۲] بترساند. زیرا که خدای ترس بظاهر[۳] وباطن درحقّ خلق (و) خدای بی گناه باشد. وبی[٤] گناه [از] آنکه ترسددر گناه خلق از مکافات ایمن باشد؛ [و درگناه خدای از ملامت ایمن باشد] و جزوی همه آلوده باشند وهمه ترسان باشند ووی ایمن.[٥] واگر از خدای تعالی نترسد ازهمه چیزی ترسد. زیرا [که چون ازحق تعالی نترسد] در حق (خدایتعالی و درحقّ) خلق گناهکار باشد؛ [و] شرم زدهٔ خلق (و) خدای باشد و این ترس اینجا ترس (شرم) است بدلیل آنکه[٦] ترسکاران چنین ترسند (که) شرم دارند.

(*) ض. ش: قال من خاف الله واتقی عقابه منه خاف منه کل شیء ومن لم یخف عقاب الله خاف من کل شیء و خوف الله لایشبه خوف المخلوقین لان من خاف الله هرب الیه و من خاف شیئاً غیره هرب منه.

---

(۱) س: خدای

(۲) س: خدایتعالی از وی

(۳) س: را ظاهر

(٤) ب. م: بودوبر

(٥) س: باشد

(٦) ب م: از

۳۲۵ ـ مَنْ اَحَبَّ لِقَاءَ اللهِ اَحَبَّ اللهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللهِ كَرِهَ اللهُ لِقَاءَهُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

هر که دید از خدای [تعالی] دوست دارد خدای تعالی دیدار وی دوست‌دارد وهر که دیدار خدای [تعالی] دوست ندارد خدای تعالی دیدار وی دوست ندارد.

بدانکه درین خبر معانی بسیارست (وسخن درازست) و مارا شرط اختصاراست لکن از رمزی چاره نیست؛ وآن آنست که هر که [باخدای‌تعالی] نیکو کار نیست نخواهد که (ب)میرد؛ که داند که چون [بمیرد] مکافات کرده‌ها (ب)بیند [پس باین معنی] دلش مرگ راکاره باشد و هر که [باخدای‌تعالی نیکو کار باشد] پیوسته بمرگ آرزومند باشد آن‌آرزومندی وی مرگ‌را نیست مکافات عمل راست که یکی‌را ده یابد تا(۱) هفتصد (و زیادت و درطبع آدمی مجبول که‌فایدهٔ خویش‌دوست‌دارد و سودمندی) (۲) شتاب زده باشد. وآنکس که خدای عزّ وجل دیدار وی دوست

(*) ض . ش : . . . و اللقاء البعث و النشور ولیس الغرض بلقاءالله الموت لان کلاً یکرهه حتی الانبیاء و تمام الخبر والموت دون لقاءالله یبین ان الموت غیراللقاء...

(=) م : تمامه و الموت قبل‌لقاءالله . فقالت عائشة انا لنکره الموت قال‌لیس‌ذلک ای لیس الامر کما ظننت ولکن‌المؤمن اذاحضره الموت بشر برضوان الله وکرامته فلیس شیء احب الیه مما امامه فاحب لقاءالله واحب‌الله لقائه ای فکراهته للموت قبل نزوله ماکانت الا لعدم علمه بالخاتمة . ولما بلغهن شدة سکرات الموت لا لکراهة مفارقة الدنیا والرغبة عن الآخره وعن لقاءالله‌الذی هواحب المطالب الحسنة الی‌الانسان . وان‌الکافر اذاحضره‌الموت‌بشر بعذاب‌الله وعقوبته‌فلیس شیء اکره‌الله مماامامه فیکره لقاءالله‌وکره‌الله لقائه . رواه عبادة‌بن الصامت رضی‌الله عنه .

(۱) س : است و

(۲) ب . م : وآدمی مجبولست برطمع زیادتی و فایدهٔ خود دوست دارد و بسود مایه شتاب .

ندارد تاویل وی آنست که چون در آن سرای افتد[۱] باوی آن نکند که با دوستان کنند و آنکس که ایزد عزّ اسمه[۲] دیدار وی دوست دارد چون آنجا رسد با وی آن کند که بادوستان کنند .

مردی پیش پیغامبر آمد (صلی الله علیه) . و گفت یارسول الله ! مراچیست که مرگ را دشمن [می]دارم ؟ پیغامبر گفت مال داری؟ گفت بلی [یارسول الله] ! گفت مال را از پیش بفرست تادشمنی مرگ از تو بشود که مرد چنان دوست دارد که آنجا باشد که مالش باشد .

۳۲۶ ـ مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ یَعْلَمُهُ فَکَتَمَهُ أُلْجِمَ بِلِجَامٍ مِنَ النَّارِ[۳] [ک ۷۱ ر] (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هرکه را پرسندش[٤] ازعلمی که داند ؛ ونهان کند آن علم را ؛ لغامی نهند

(۱) ب . م : باآن سرّ رسد　　(۲) س : خدایتعالی

(۳) حاشیه س : یوم القیامة . (بِلِجَامٍ) مِنْ نَارٍ ونیزدر نسخه م . (و) ب م : . . مِنْ نَارٍ .　　(٤) ب . م : بپرسند اورا

(*) م : کتمان العلم عن اهله حرام موجب لعقوبة الآخرة و لعل من جملته منع کتب العلم عن المحتاج الیها واخفاء کتاب نفیس نافع فی العلم لاتوجدله نسخة فی اقلیم اوبلد عن علماء ذلک المکان و عدم اعارته لمن طلبه لیکتب علیه اویطالع و یقرافیه شحاوحسدا اذالم یکن صاحب الکتاب مشتغلا بمطالعته والقراءة فیه .

(=) م : قال الخطابی : هذا فی العلم الذی یلزم و یتعین علی المرء تعلیمه لغیره کمن اتاه کافر اراد ان یسلم علی یده وطلب منه تلقین الشهادتین وواجبات الاسلام و کمن رای رجلا لایحسن الصلاة فعلیه ان یعلمه ارکانها و شرائطها و مفسداتها و کما اذا سال العالم رجل عن مسألة فی الحلال اوالحرام او من امورالدین فعلیه تعلیمها له ولیس الامر کذلک فی نوافل العلم التی لاحاجة للناس الی معرفتها.

او را از آتش(۱).

بدانکه ایزد تعالی درازل با علمای آدمیان عهد کرد که چون من شما را علم ارزانی دارم باید که آنرا از مردمان نهان نکنید؛ وبر ایشان بیداد آرید. چنانکه گفت (عزّعلا) : « وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ(۲) أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ(۳) ..» پس علم ودیعتی است از ودیعتهای(٤) خدای تعالی نزد عالم نهاده بآن(٥) شرط که ودیعت [وی] را ببندگان وی رساند چون نرساند عقوبت بیند وچون خداوند بر بندهٔ خویش قاهر وقادر بود عقوبتش چنان کند که خواهد.

۳۲۷ـ مَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ خَبِيئَةٌ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ فَلْيَفْعَلْ(*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هر که تواند از شما که او را طاعتی باشد پوشیده بکند(٦).

واین کلمت از بهر آن گفت که طاعت نهانی باخلاص نزدیکتر باشد و از ریا دورتر باشد.

و بدانکه بیم نه همه در معصیت است(۷) که درطاعت نیز هست(۸) و آن پسند(یدن) مردمان (است) وشادی (کردن بدان پسندیدن ایشان).(۹)

وامید نه همه درطاعت است اندر معصیت نیز هست؛ وآن(۱۰) ترس وانکسار(۱۱)

(۱) س : بکام آتشین ویرا لگام کنند
(۲) ب . م : النبیین
(۳) ب . م : لیبیننه للناس ولایکتمونه
(٤) ب . م : ودایع
(٥) ب . م : باآن
(٦) ب . م : بکندا
(۷) س : باشد
(۸) حاشیه س : وآن آنستکه ریا بود
(۹) س : کننده .. پسند
(۱۰) ب . م : واین بیم و
(۱۱) س : کننده وانکساروی

(*) ض . ش: حث علی الطاعات سرّا بحیث لا یطلع علیه غیر الله لیکون اعظم ثوابا...

اندر خویشتن در طاعت نیز هست .

پس کاری که نهانی باشد ازریا پاك[۱] باشد وباخلاص نزدیک باشد[۲] چون چنین بود مقبول حق باشد .

۳۲۸-مَنْ فُتِحَ لَهُ بابُ خَیرٍ فَلْیَنْتَهِزْهُ(*) فَإِنَّهُ لا یَدْرِی مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

هر کرا بروی دری ازخیر بگشایند[۳] بشتابد [گ ۱۷ پ] که وی نداند آن در گشاده را که [در] بندند (ازو) .

بلفظ اشارت نصیحت کرد اول جوانان[٤] را تا روزگار جوانی (را بغنیمت دارند.)[٥] و آن طاعت [که کردن آن] بپیری[٦] دشخوارباشد ببرنائی بکنند.[٧] و همچنین تن درستی (را) پیش از بیماری و همچنین توانگری را پیش از درویشی که این همه نعمتهاست که گاه زوالش پیدانیست[۸] پس آنرا بغنیمت باید داشت.

گویند حجامی شارب شیخی[۹] می گرفت ووی[۱۰] تسبیح می کرد حجام گفت ای شیخ لب بداربیر[۱۱] گفت [تو] وقت بدار.

---

(۱) ب . م : دورتر (۲) س : پیوسته بود

(۳) ب . م : هر که بگشایند برودری از نیکی بوی

(٤) ب . م : جوان (٥) ب . م : بودبغنیمت دارد

(٦) ب . م : در پیری (۷) ب . م : کنند

(۸) ب . م : نعمتهایی هست که آن را زوال پیداست

(۹) ب . م : سبلت بعضی ازشایخ

(۱۰) ب . م : وپیر

(۱۱) س : شیخ

(*) م : فلینتهزه ای فلیغتنمه ویبتدره وماحسن قول‌الشاعر :

اذا هبت ریاحک فاغتنمها   فان لکل عاصفة سکونا

٣٢٩ـ مَنْ كَظَمَ غَيْظاً وَهُوَ يَقْدِرُعلى إِنْفاذِهِ مَلأَ اللهُ قَلْبَهُ أَمْناً وَإيماناً (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

هرکه خشمی [را] فروخورد ووی تواند که آنرا پیش براند(۱) خدای‌تعالی دل وی پرکند از امن(۲) و ایمان .

این خبر حث است برخشم‌فروخوردن و گناه عفوکردن . و آنکس که در تو عاصی شود از دوبیرون نیست : اما(۳) خدمتی بیش ازگناه کرده باشد وحق خدمت برتو دارد تواین گناه را [عفوکن] و این زلت او را بآن(٤) خدمت کهن(به)بخش تاحق خدمت (وی) گزارده باشی و اگر اورا سابقتی درخدمت(٥) نباشد این گناه‌اورا عفوکن تا ترا سابقت منت [بروی] باشد تااگروی خدمتی کند مکافات عفوتوباشد بخدمتش برتو منت نباشد .

و علی‌بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه گوید: « إِذا قَدَرْتَ عَلى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ » هرگاه که بر دشمن چیره شدی شکر چیرگی تو بر وی آن‌بود(٦) که او را عفوکنی .

(*) فمن ملاالله قلبه ایمانا لایبقی للکفر الیه سبیل لان الظرف اذا امتلا من شیء لایسع غیره و من ملاءالله‌قلبا امنا لایبقی‌للخوف الیه سبیل فیکون امنا فی‌الدنیا من‌الاوجال وفی‌الآخرة من‌الاهوال وهاتان بشارتان عظیمتان لمن غضب علی شخص وقدرعلی‌اضراره ثم کظم غیظه ولم یعمل بمقتضی غضبه لاتعدی الدنیا و ما فیها واحدة منها فکیف بها مجتمعتین !

(۱) ب . م : برد

(۲) ب . م : عزوجل پرگرداند دل وی را ازایمنی

(۳) س : اگر

(٤) ب . م : وی را باآن

(٥) س : سابقهٔ منت بر وی

(٦) ب . م : کن

٣٣٠ ـ مَنْ سَرَّهُ(١) أَنْ يَجِدَ طَعْمَ الْإِيمَانِ فَلْيُحِبَّ الْمَرْءَ [ک٢٧ر] لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلّٰهِ تَعَالَى(*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هر که دوست دارد که حلاوت(٢) ایمان بیابد مردمان(٣) را دوست دارد و ندارد دوست ایشان را مگر(٤) ازبهر خدای عزّوجلّ. بدانکه بعد اداء فرایض کاری [دیگر] نیست فاضلتر از بغض فی الله والحب فی الله. دشمنی ازبهرخدای تعالی؛ و دوستی ازبهر خدای تعالی .

[و] اندر حکایت آورده‌اند که فاسقی وصالحی همسایه بودند : [و] آن (فاسق این صالح را دوست داشتی از قِبل صلاح وی ؛ واین صالح آن)(٥) فاسق را دشمن داشتی از (برای) فسق وی. شبی این فاسق (به) خواب دید رسول را(٦) که او را سلام کردی و بر روی وی بوسه دادی (این فاسق) در پای رسول افتادی و گفتی یارسول الله ! من که باشم و چه هنر کردم که تو با من این کرم (می) کنی؟ پیغامبر گفتی(٧) که این از بهر آن می کنم که خدای تعالی ترا آمرزیده است .

(گفت: یا رسول الله ! ازبهرچه؟ گفت ازبهرآنکه) توفلان را (ازبهر خدایتعالی) دوست

(*) م : لالغرض دنیوی من جاه ومال کان یحب ابویه لان الله تعالی وصی بهما وامر بالاحسان الیهما فهو یحبها امتثالا لامره تعالی ؛ وکان یحب غیرهما من الناس لما یری فیه من علم وصلاح وکذلک الوالی من احبه لان الله تعالی نصبه سلکا وولاة الرقاب واوجب طاعته مالم یامر بمعصیة کانت المحبة خالصة لله و وجد بها صاحبها حلاوة الایمان وکان ماجورا علیها و من احبه لغیر ذلک من الاعراض فحکمه بخلاف ماذکرنا .

(١) ب . م (و) متن س : مَنْ أَحَبَّ..

(٢) س : چاشنی (٣) س : مردم

(٤) س : ودوست ندارد الا

---

(٥) حاشیهٔ س : وآن فاسق صالح را دوست داشتی ازبهرصلاح او واین صالح..

(٦) ب : پیغمبر را صلی الله علیه (٧) ب . م : صلی الله علیه اورا گفت

[می] داری .[1] مرد گفتی[2] یا رسول‌الله ! او را بنزد[3] خدای [تعالی] چندین پایگاه[4] است پیغامبر (صلی‌الله علیه گفت: آری)[5] محل وی پیش خدای [تعالی] از [بهر] آنست که او (ترا) از برای[6] خدای [تعالی] دشمن میدارد[7] بامداد مرد (فاسق) توبه کرد و از جملهٔ صالحان[8] گشت .

۲۳۱ ـ مَنْ اَصٰابَ مٰالاً مِنْ مَهٰاوِشٍ[9] اَذْهَبَهُ اللهُ فِي نَهٰابِرِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر که مالی بدست آرد از تخلیطها ووجوه ناواجب خدای‌تعالی آن مال را براههای هلاك پراکنده کند .

زیرا که درلغت گویند هَوَّشْتُ یعنی خَلَّطْتُ . واشتری که همه چیزی خورد خوردنی و ناخوردنی او را هوشه گویند .

[وامّا] نهابر: جایهای هلاك را گویند . یکی‌را نهبور گویند . و گویند که نهابر

(۱) س : ازقبل خدای‌تعالی
(۲) ب . م : گفت
(۳) س : پیشی
(٤) س : محل
(٥) س : گفتی
(٦) س : ازقبل
(۷) س : ترا دشمن داشت
(۸) س : صلحاء
(۹) ب . م : تَهٰاوُشٍ (و) ض . ش : نَهٰاوُشٍ (تَهَوَّشَ القوم تَهَوُّشا و تهاوشوا تَهٰاوُشاً : اختلطوا) . اَلْمَهٰاوِش: کل ما یصاب من غیر حل ولا یدری ما وجهه .

(*) ض . ش: یقول من‌جمع مالاً کثیراً من‌الحرام عرّض‌الله جمیعه للهلاك. النهاوش: الحرام و روی بالمیم وهوالاختلاط و روی بالتاء تهاوش وضم‌الواو ابن‌درید و ذکر انه مصدر یقال قوم متهاوشون ای مختلطون ... والنهابر : المهالک ...
(الواحدة : نُهبُرة و نُهبور و نُهبورة النهابر ایضاً : جهنم

[نام] وادی [گ ۲۷ ر] است اندر دوزخ . و پیغامبر گوید (صلی الله علیه) [که] هر که خواسته‌ٔ(۱) بدست آرد نه از وجوه حلال و آنرا(۲) بکار برد (اندر خیر) روز قیامت آن خواسته را جمع کنند و او را با آن مال در دوزخ افکنند .

۳۳۲ ـ مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ(*) فَقَدْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الْخَيْرِ(۳) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هر که را بهرهٔ وی از رفق دادند بهرهٔ وی از خیر دادند .

یعنی هر کرا توفیق داده‌اند تا با مردمان رفق کند خیری بزرگ بوی خواسته‌اند زیرا که هیچ ذخیرهٔ نیست مرد(مان) را بهره فایده‌تر وسودمندتر [از] دل مردمان اندوختن و بخویشتن کردن . و دل مردم(۴) بخویشتن نتوان کردن الا برفق ومدارا (زیرا که بزر و درم تنهای مردمان خرند و بکری(۵) گیرند و اما دلهای مردمان برفق)(۶) ومدارا خرند و بخویشتن کشند . پس هر که را توفیق رفق داده‌اند خیری بزرگ داده‌اند(۷) .

---

(۱) س : مالی

(۲) س : بکارخیر

(۳) م : .. مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ . ونسخه ض . ش : این حدیث را ندارد.

(٤) ب . م : مردمان

(٥) یعنی بکرایه

(٦) حاشیهٔ س : زیرا که بدرم وزر تنها مردم

(٧) س : دادند بخیری بزرگ دادند .

(*) م: الرّفق: المداراة مع الناس؛ الرفیق: الملاطف والمداری الراحم بصاحبه وقیل الرفق لغة لین الجانب و لطافة الفعل و هو خلاف الغضب و قیل هو اخذ الامور باحسن الوجوه وایسرها .

٣٣٣ـ مَنْ آثَرَ مَحَبَّةَ اللهِ [تعالى] عَلى مَحَبَّةِ النّاسِ كَفاهُ اللهُ مَؤُنَةَ النّاسِ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هر که اختیار کند دوستی خدای (را) [تعالی] بر دوستی مردمان[1] خدای (تعالی) مؤنت همه مخلوقان او را[2] کفایت کند.

یعنی که چون بنده بدوستی خدای تعالی کفایت کند خدای (تعالی) آنچه اورا[3] از (دوستی) خلق[4] چشم دارد[5] بدهد.

و اندر خبرست که خدای (تعالی) وحی کرد بموسی (صلی الله علیه) که (باید) هرچه ترا [بکار] باید از من (ب)خواهی وا گرچه خمیر ترا نمک باید.

وبخبر(ی) دیگر آمده است که (هم) بموسی (صلی الله علیه) وحی کرد (که) تا خبر مرگ من بتو نرسد با کسی دیگر دوستی مکن.

وتا خزینهٔ من ویران نشود [حاجت] از کسی دیگر مخواه.

و تا خویشتن [را] درون بهشت نبینی از مکر من ایمن مباش.

و تاجان در تن [گ ٣٧ ر] تست از مخالفت ابلیس غافل مباش.

(*) م : قوله آثر من باب الافعال ای اختار.

(=) ای من قصر المحبة علی الله سبحانه بان احبه حجتة امتلاء بها قلبه بحیث لا یسع محبة غیره قضی الله له حاجاته وساق بلاتعب الیه مهماته ولم یحوجه الی احد من الناس.

---

(١) س : مخلوقان

(٢) ب . م : وی را

(٣) س : وی

(٤) س : مخلوقان

(٥) س : اورا

(وقال علیه‌السلام)

۳۳٤ـ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْراً(*) فَقَدْ خَلَعَ (۱) رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) : هر که از جماعت جدا شود یک بُدست (۲) (بدرستیکه) چنبر(۳) اسلام ازگردنش(٤) برکند(بباشد) .

بدانکه مراد ازین جماعت نه جماعت نماز(٥) است (لکن) مخالفت اجماع امّت است زیراکه بنده که(٦) نماز بجماعت نکند کافر نگردد .

واین خبر را اصلی هست از مسلمانی و خلافست میان اهل سنت و [میان] معتزله وروافض که ایشان اصل دین سه چیز نهند آیهٔ قرآن و خبر رسول (صلی‌الله علیه وقیاس عقلی)(۷) [و اهل سنت چهارچیز نهند آیت قرآن وخبر رسول واجماع امّت وقیاس عقلی] و مراد ایشان‌ازین خلاف طعن(۸) است الدر خلافت‌ابی‌بکر که خلافت وی (به)اجماع امّت درست است و اندر نص قرآن نیز دلیل است برصحت خلافت (وی)(۹) ولکن اینجا یگاه جای آن نیست(۱۰) (ونیز گفته‌اند که‌این‌جماعت

---

(۱) ض . ش : فقد خلع ؛ (و) نسخه م ؛ خَلَعَ اللهُ(و)نسخه‌س: .شبراً خَلَعَ ..

(۲) ب . م : یک وجه (یک بَدَسْت : یک وجب)

(۳) س : بند

(٤) حاشیه س : ازگردن افکنده باشد

(٥) س : نمازجماعت

(٦) ب . م : اگر کسی

(۷) حاشیه س : وقیاس عقلی

(۸) متن س. طعنه

(۹) - برای تحقیق به کتاب‌شبهای‌پیشاور تألیف سلطان‌الواعظین مراجعه شود.

(۱۰) ب . م : نه جای آنست

(*) م : قوله شبرا ای مقدار شبرا وفی روایة قید شبر بکسر القاف و الیاء بمعنی المقدار ؛ الربقة : الحبل‌الذی یجعل فیه رؤس السخال ونحوها ... (السخال‌جمع‌السخله: ولدالشاة) .

(=) ض . ش : من خرج من بین جماعةالحق وفارقهم فی‌الامر الذی اجمعواعلیه فقد هلک وضلّ وتمام الحدیث الا ان یراجع ...

اجماع امت است که پیغامبر گفت (صلی‌الله علیه) :

« اُمَّتِي لا تَجْتَمِعُ عَلَى الضَّلالَةِ» گفت: امت‌من بهم نیایند بر گم‌بودگی . پس هرگاه که علمای عصر بهم آیند برچیزی عامه را لازم است و واجب که متابعت ایشان کنند وبا ایشان اقتدا کنند . و هرکه مخالف ایشان کند چنبر اسلام ازگردن خود بیرون کرده باشد .

٣٣٥ ـ مَنْ فارَقَ الْجَماعَةَ ماتَ مَيْتَةً جاهِلِيَّةً (١)(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هرکه جدائی کند ازجماعت(١) [اسلام] بمرگ جاهلیت میرد ؛ و جدائی کردن از جماعت [گ٧٣ پ] اسلام بدعت‌گری (بود) و بدعت گویی باشد (٢) و صاحب بدعت مسلمان نباشد .

و پیغامبر گوید که خدای‌تعالی از صاحب بدعت نه نماز پذیرد(٣) و نه روزه (و نه زکات) [و نه‌صدقه] ونه حج و نه عمره (و نه جهاد) ووی ازدین بیرون آمده باشد(٤) چنانکه موی‌ازخمیر بیرون آید ٥) پس پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت :

---

(١) نسخه س : الجاهلية و در نسخه ض . ش : این حدیث به شمارهٔ ٣٣٦ آمده وبالعکس . اما درنسخهٔ م : بجای٣٣٧ آمده وحدیث ٣٣٧ بجای ٣٣٦و٣٣٦بجای٣٣٥ .

(٢) ب . م : ازجماعت جدائی کند (٢) س : [گ٥٨پ]

(٣) ب . م : نماز نپذیرد (٤) س : پاك باشد

(٥) س : کنندش

(*) ض . ش : .. و روی ميتة الجاهلية الضالة عن‌الحق و الصدق و يقال جاهليه جهلا على المبالغة .

(=) م : هی الحالة السيئة التی يموت المرء عليها كموت الفجاءة او على الغفلة والمعصية كموت اهل الجاهلية .

هر که ازاجماع امّت بگردید و دست‌اندربدعت زد چون اهل جاهلیت میرد. یعنی [که] کافر میرد (وهمین آمده است که «مات میتة جاهلیة» یعنی)[۱][که] میرد مردنی سخت وصعب[۲] (میتة بکسر میم آن حالت باشد که بر آن میرد. گویند: «مات فلان میتة حسنة» یعنی برحالت نیکومرد. «ومات میتة سیئة.» یعنی برحالت بد مرد.)

۳۳٦ـ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَ اسْتَذَلَّ الْأَمَارَةَ لَقِيَ اللهَ وَلَا وَجْهَ لَهُ عِنْدَهُ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

هر که ازجماعت جدائی کند وامیری‌را ذلیل[۳] دارد پیش خدای شود[٤]واورا پیش خدای [تعالی] روی نباشد.

[یعنی که هیچ عذری نیست] و این متعارف است میان خلق [که] چون کسی گناهی کند که آن گناه بزرگ باشد. گویند فلان را بانچه[٥] کرد هیچ رویی نیست (و چون کسی گناهی کند صعب گویندفلان را بافلان هیچ روی نماند) یعنی [که] گناه وی آنست که بعذرعفو[٦] شود واما مفارقت جماعت را معنی‌اینست.[۷]

[وامّا] (و) استذلّ الامارة یعنی [که] طاعت پادشاه عادل ندارد زیرا که طاعت پادشاه [داشتن] فریضه است بخاصه که [پادشاه] عادل باشد چنانکه خدای تعالی گفت:[۸]

---

(۱) س: ونیز گویند
(۲) ب. م: صعب وسخت
(۳) ب. م: خوار
(٤) س: رود
(٥) ب. م: بااین که
(٦) س: معفو
(۷) س: فارق‌الجماعت را معنی گفته‌اند
(۸) ب. م: عزوجل میگوید:

(*) م: لاقدرله ولامنزلة

« اَطِيعُوا اللّهَ [كٓ٤٧ ر] وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِى الْاَمْرِ مِنْكُمْ »
يعنى امراى اسلام .

[و] در تفسير آورده‌اند كه اين اولى الامر علما‌اند(۱) زيرا (كه) امارت نيز هم بقول علما پسنديده باشد .

[و](۲) اين مستنذل* امارت كه پيش خداى‌تعالى (رود) بى حجت (۳) آنست كه امير شرعى را بسر* وعلانيت ناصح ومطيع نباشد.(٤)

۳۳۷ ـ مَنْ نَزَعَ يَدَهُ عَنِ(٥) الطّاعَةِ لَمْ تَكُنْ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ حُجَّةٌ(*) .
گفت (پيغامبر صلى‌الله عليه) :
هر كه دست (خود) از طاعت بر كند روز قيامت او را حجت نباشد .
معنيش همانست كه پيش رفته‌است درمعنى فارق الجماعه واين طاعت اينجا(٦) طاعت دين است و تابع شريعت بودن .

۳۳۸ ـ مَنْ سَرَّهُ اَنْ يَسْكُنَ بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ فَلْيَلْزَمِ الْجَماعَةَ(**) .
گفت (پيغامبرصلى‌الله عليه) :

---

(۱) س : است
(۲) س : بود
(۳) س : شود
(٤) س : نبود
(٥) ض . ش . (و) س : مِن ..
(٦) حاشيه س : تبعيت

(*) ض . ش : قال من جذب يده من طاعة الامام العادل بعد المبايعة له و انتهى عن طاعته الواجبة لاحجة له يوم القيمة فانه اختارفساده على صلاحه .

(**) ض . ش : و من فرح بسكون الجنة واراد ان يسكنها لزم جماعة‌الحق.وبيانه فى‌تمامه وهو فان الشيطان مع الواحد وهومن‌الاثنين ابعد والبحبوحة الوسط و اراد بذلك تفضيل‌الموضع و شرفه على غيره من‌الامكنة .

(=) م : البحبوحة : الوسط والخيار .

هر که شادمانه بود[۱] که در بحبوحهٔ بهشت آرام گیرد[۲] جماعت را ملازم باشد .

[و] بحبوحه میانهٔ بهشت باشد .[۳] اندر لغت (چنین) گویند: « تَبَحْبَحتِ الدّار » هر گاه[۴] که در میانهٔ سرای رفته باشد .

و این جماعت هم جماعت ائمهٔ دین است؛ و پیغامبر (صلی الله علیه) گفت :

« عَلَیکُمْ بِالْجَماعَةِ فَإنّ یَدَاللهِ عَلَی[۵] الْجَماعَةِ » گفت: برشما باد بر[۶] متابعت (وملازمت) جماعت[۷] که یدخدای[۸] برجماعت است . و ید اینجا نصرت [است] و یاوری را میخواهد چنانکه در عرف رفته است که (گویند:) امیر دست بر فلان (می)دارد اندرین کار. یعنی [که] اندرین کار اورا یاورست[۹] .

۳۳۹ ـ مَنْ اَقالَ نادِماً بَیْعَتَهُ اَقالَهُ اللهُ تَعالی عَثْرَتَهُ یَومَ القِیامَةِ[۱۰](*) .

گفت (پیغامبرصلی الله علیه):

(۱) ب . م : هرکرا شادی آید (۲) س : نشینند
(۳) س : بود (ایضا درحاشیه : بحبوحه در لغت میانهٔ بهشت را گویند)
(۴) س : بَحْبَحَتِ الدار . هرکه (۵) س : مَعَ
(۶) س : که (۷) س : کنید
(۸) س : با (۹) ب . م : یاوراوست
(۱۰) ب . م (و) م: (یوم القیامة) ندارد

(*) ض . ش : یرید من رد بیع نادم اوبیعته بعدالصحة والابرام تجاوزالله عن زلته وسقطته و هذا الثواب الموعود هیهنالاجل کسرالنفس وترك امنیتها والامساك عن شهواتها والاقالة للبیع هو فسخ له .

(*)(=) م : ای وافقه علی نقض البیع و اجابه الیه یقال اقاله یقیله و تقایلا اذا فسخاالبیع وعادالمبیع الی مالکه والثمن الی المشتری اذاکان ندم احدهما اوکلاهما .

(=) : وفی روایة: من اقال عبدامسلما اقاله الله عثرته یوم القیمة . (اقال من الاقالة وهی العفو و المراد فسخ البیع) .

هر که اقالت(۱) کند پشیمانی رافروختنش . خدای تعالی [گ ٤٧پ] خطا(ها)ی ویرا اقالت(۲) کند .

یعنی [که] کسی چیزی فروشد و آنکه برآن (۳) پشیمان شود این مشتری بیع اورا اقالت کند و خریده رد کند خدای تعالی گناهان ویرا بیامرزد . واین که(٤) گفت خطاهای وی‌را اقالت کند یعنی وی(٥) فروشنده را گوید (اکنون که) پشیمانی پندار که نفروختی . او نیزبگناه چون(٦) پشیمان شود حق تعالی گوید: اکنون که پشیمانی(۷) پندار که این گناه نکردی .

۳٤۰ ـ مَنْ كَفَّ لِسانَهُ عَنْ اَعْراضِ النّاسِ اَقالَهُ اللهُ تَعالى(۸) عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) : هر که زبان خویش باز دارد از بد گفتن مردمان(۹) خدای تعالی خطا(ها)ی وی [را] درگذارد روز رستخیز. و پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) [جای دیگر] گفت : «مَنْ حَمى مُؤْمِناً مِنْ مُنافِقٍ يَعيبُهُ بَعَثَ اللهُ مَلَكاً يَحْمي لَحْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ مِنْ(۱۰) نارِ جَهَنَّمَ » گفت هر که مؤمنی را حمایت کند از منافقی که او را عیبی کند خدای‌تعالی فریشتهٔ بفرستد روز قیامت که

(۱) س : قیله
(۲) س : قیله
(۳) س : بدان
(٤) ب . م : آنکه
(٥) س : که چون
(٦) ب . م : چون که
(۷) س : پشیمان شدی
(۸) م : (تعالی) ندارد
(۹) س : مردم
(۱۰) ب . م : فی

(*) ض . ش: (ای)من منع لسانه و کلامه عن اعتیاب الناس و الوقیعة فی اعراضهم والتصرف فی امورهم...

(=) م : العثرة : الزلة والمراد بها الخطیئة ای لم یؤاخذه علیها ولم یعاقبه بها.

او را از آتش دوزخ نگاه دارد(۱) .

و (جای دیگر) گفت (صلی‌الله‌علیه) : هرکه برادر مؤمن را از غیبت (خود) نگاه دارد(۲) خدای‌تعالی [اورا] از آتش دوزخ آزاد کند .

وجای دیگر گفت (صلی‌الله علیه) « صَمْتُكَ عَنِ الْباطِلِ صَوْمٌ وَ كَفُّكَ عَنِ الأَذىٰ صَدَقَةٌ » خاموشی تو ازباطل روزه است و رنج نانمودن [تو] خلق را صدقه است .

۳٤۱ ـ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ والِدَةٍ وَ وَلَدِها فَرَّقَ اللهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اَحِبَّتِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

هرکه(۳) میان مادر وفرزند (وی) جدائی افکند خدای‌تعالی(٤) [روزقیامت] میان وی و میان دوستان وی(٥) [جدایی افکند] .

(و) این مادر وفرزندآنجا باشد که پرستاری دارد(٦) وپسرك خرد باوی باشد(۷) آنکه مادر را بفروشد فرزند را بازگیرد(۸) یا بفروشد فرزند را و(۹) مادر را بازگیرد یا هردو را بفروشد یکی‌را بکسی ویکی‌را بکسی دیگر(۱۰) . واین خبر را سببی هست و آن آنست که پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) از خانه بیرون آمد (و) گروهی طفلکان‌را دید

---

(۱) س : حمایت کند (۲) ب . م : اورا

(۳) س : [ک۹٥پ] (٤) ب . م : جدائی افکند

(٥) ب . م : او روز قیامت (٦) س : بود

(۷) ب . م : وفرزند خود باوی

(۸) ب . م : دارد

(۹) ب . م : فرزند را بفروشد

(۱۰) ب . م : مادر را جائی وفرزند را جائی دیگر

که می گریستند پرسید که ایشان کدام‌اند [۱] گفتند طفلکان کافران‌اند [۲] که با مادر[ان] اسیر آورده‌اند (و) مادران را فروخته‌اند [۳] و ایشانرا باز داشته‌اند[٤] (و بعضی آنند که طفلکان را فروخته‌اند و مادران را باز داشتند) پیغامبر (صلی‌الله علیه) [صحابه را] ازین نهی کرد[٥] و (این خبر بگفت): [٦] [من فرّق بین والدة وولدها فرّق‌الله بینه و بین احبته یوم‌القیامة .

[و] گویند که یعقوب را (علیه‌السلام) پرستار(ی) بود واین پرستاررا پسری بود [ویعقوب] آن پسر را بفروخت ومادر را باز گرفت ایزدتعالی اورا بفراق یوسف مبتلی کرد [۷] .

(و) تا آن پسر بمادر نرسید یوسف (علیه‌السلام) بیعقوب نرسید .

۳٤۲ ـ مَن شابَ شَیبَةً فِی الاِسلامِ کانَت لَه نوراً یومَ القیامَةِ [۸](*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هرکه یک تا موی وی سپید گشت در مسلمانی[۹] آن یک تا(ی) موی نوری باشد او را روز قیامت .

درین خبربنمود [پیغامبر](صلی‌الله‌علیه): که شیبت سپیدرا بنزد خدای محلی بزرگست[۱۰] .

---

(۱) س : اینان کیند
(۲) ب . م : طفلکان‌اند ازآن کافران
(۳) ب . م : فروختند
(٤) ب . م : بازداشتند
(٥) ب . م : صحابه را
(٦) س : وگفت
(۷) س : آن بلای فراق یوسف پیش آورد .
(۸) ض . ش : این حدیث را ندارد
(۹) ب . م : تای موی سپید کند اندرمسلمانی
(۱۰) ب . م : که شیب را نزدیک خدای عزوجل محل‌است

(*) ض . ش : وقال‌تعالی الشیب نوری وانا استحیی ان احرق نوری بناری

وبخبر(ی) دیگر آمده است : « إِذَا سَأَلْتُمُ اللهَ حَاجَةً فَارْفَعُوا إِلَيْهِ شَيْبَتَكُمْ » گفت : هر گاه که از خدای [تعالی] حاجتی خواهید شیبتها (۱) بردارید . (یعنی محاسن را که سپید باشد .) و دیگر گفت : « أَكْرِمُوا شُيُوخَكُمْ وَ قَدِّمُوهُمْ وَ وَقِّرُوهُمْ وَ طَيِّبُوا قُلُوبَهُمْ فَإِنَّهُمْ أُسَرَاءُ اللهِ فِي أَرْضِهِ » (گفت پیران شما را [گ ۵۰ پ] گرامی دارید و پیش دارید وحرمت دارید و ایشان را دل خوش دارید که ایشان بندیان خداوندانداندرزمین وی .) وعلی[بن ابیطالب] رضی‌الله‌عنه گوید: « مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي مَنْزِلٍ وَفِيهِمْ شَيْخٌ إِلَّا غَفَرَ اللهُ ذُنُوبَهُمْ بِبَرَكَةِ مُجَالَسَةِ ذٰلِكَ الشَّيْخِ مَا لَمْ يَجْتَمِعُوا عَلَى مَأْثَمٍ » گفت (بهم نیایند گروهی درخانه)(۱) وپیری درمیان ایشان باشد (الا که) خدای‌تعالی (گناه) ایشان را بیامرزد ببرکت هم‌نشینی آن پیر اندی که بی‌بزه بهم آمده(۲) باشند .

۳۴۳ ـ مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِراً أَوْ وَضَعَ لَهُ أَظَلَّهُ اللهُ(۳) تَعَالَى تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

---

(۱) س: شیبتهای سپیدشمارا (۲) س: هر گروهی که درخانهٔ بهم آیند(درحاشیه: جمع)

(۳) س : برمعصیت ننشسته باشند

(٤) ض . ش : أَظَلَّهُ . . ؛ (و) س : اظله‌الله

(*) ض . ش : . کانه تفسیر قوله تعالی : و ان کان ذوعسرة فنظرة الی میسرة والمعنی من امهل فقیراله علیه دین‌الی ان استغنی اوحط له عن حقه الواجب علیه‌انزله‌الله تحت ظل عرشه و تحت کیف رحمته ...

(=) م : انظر ای امهل (معسرا ای‌فقیر) ولم یطالبه بالدین الی ان یحصل له الیسار و یملک مایؤدی به الدین او وضع عنه‌الدین بان ابرا ذمته منه فکانه کان حملا ثقیلا علی ظهره فوضعه عنه وخفف ظهره والوضع یصدق‌ایضا بابراء الذمة عن‌بعض‌الدین .

هر که مهلت‌دهد دست‌تنگی[١]را یاچیزی [اورا] فرونهد ازآنچه بروباشد خدای‌تعالی اورا سایهٔ کند در[٢] زیرسایهٔ عرش‌خودروزی[٣]که سایه نباشدجزسایهٔ عرش .[٤]

ومعنی این سخن آنست که کسی فام تو دارد [٥] (و آنکس درویش باشد) وفام را اجل تمام شده باشد و طاقت فام گزاردن ندارد وام خدای اورا روزگاری[٦] دیگر (مهلت) دهد یاهمه وام نتواند گزاردن . پس‌اورا ازآن‌دین چیزی‌فرونهد.[٧] [در] ثواب این[٨] طاعت هیچ نگفت‌الا بسایهٔ عرش آسودن.[٩] زیرا که وام [١٠] دار راکه اجل فام تمام شود[١١] دل مشغول گردد و مضطرب طبع شود چون فام خدای او را مهلتی دهد وی از آن اضطراب طبع و توزّع خاطر آسایش یابد و آرام گیرد . همچنانکه کسی بگرمای گرم [دربیابانی] بآفتاب مانده باشد[١٢](و)مضطرب طبع شود[١٣] وهیچ گونه سکون و آرام نیابد (چون سایهٔ درخت یابد درآن سایه نشیند و آرام گیرد و سکون یابد وبیاساید . پس) چون این [فام‌خدای] فام‌دار را بیاسایاند[١٤] از [این] رنج وام گزاردن ایزدتعالی اورا درآن گرمای عرصات بسایهٔ عرش نشاند[١٥] تاوی نیز از آن اضطراب گرمی بیاساید .[گ٧٦ر.]

---

(١) س : درویشی‌را
(٢) س : دهد
(٣) س : وی آن روز
(٤) س : الا سایهٔ وی
(٥) س : کسی را فام داری باشد
(٦) س : براجل اجلی
(٧) س : او را چیزی از فام فروگذارد
(٨) س : آن
(٩) س : بودن
(١٠) س : فام
(١١) س : شد
(١٢) س : بود
(١٣) س : باشد
(١٤) س : آسوده کرد
(١٥) حاشیه س : زیرسایهٔ عرش بنشاند

٣٤٤ ـ مَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ[١] .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) : هر که بر درویشی آسان بگیرد خدای تعالی بر وی آسان بگیرد اندرین جهان واندر آن جهان[٢] .

یعنی [که] این درویش‌فام‌دار بودویرا مهلت‌دهد وحق ازوی برفق‌ستاند.[٣] وپیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت هر که بافام‌دار درویش آسان گیرد اورا هرروزصدقتی[٤] بنویسند .

و روزی دیگر گفت هر که با فام‌دار درویش آسان بگیرد [به] هر روز[ی] اورا[هم] چندان صدقه‌بنویسند. گفتند: یارسول‌الله ! دی چنان گفتی؛[٥] (امروز چنین میگوئی !) گفت آری‌آنچه‌دی گفتم که[٦] هرروز صدقهٔ (بنویسند)[٧] یعنی که پیش از اجل و آنچه امروزگفتم بچندان وام صدقه بنویسند یعنی پس[٨] از اجل .

٣٤٥ ـ مَنْ كَانَ ذَا لِسَانَيْنِ فِي الدُّنْيَا جُعِلَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ[٩](*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): هرکرا دوزبان باشد بدنیا[١٠] روزقیامت اورا

---

(١) ض . ش . (و) م : این حدیث را ندارد

(٢) س : بدنیا وآخرت

(٣) ب . م : وام دار باشد بمهلت دادن وحق ازوی برفق ستدن

(٤) ب . م : صدقهٔ

(٥) س : چنین‌می گفتی (٦) س : [گ . ٦پ] (٧) س : صدقتی اعنی

(٨) س : که چندانی که فام باشد صدقه یعنی که بعد

(٩) س : من‌النار (درحاشیه: من‌نار) (١٠) ب . م : اندرین جهان

(*) ض . ش : نهی عن‌النمیمة وذکروعداعلیها وقال ان کل ذی کلامین بین‌الناس علی‌وجه الفتنة والوحشة الموذیة یقول مع بوجه ومع ذلک بوجه آخر من الکلام جعل‌الله ایضا عقوبته ومکافاته علی سوء فعله بین‌الجانبین علی حسب کلامه وسلطاعلیه لسانین من نار ولسانها لهبها ...

دوزبان کنند(١) از آتش .

بدانکه این خبر را سببی هست و آن آنست که مردی بود منافق نام وی : « جَهْم بن بِشْر الاَوسِی » پیش پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) آمدی و تملق کردی و پیوسته گفتی: « نَصَرَكَ اللهُ علی اَعدائِكَ » (یعنی نصرت دهاد ترا خدای بردشمنان‌تو) و چون عبدالله‌بن ابیّ را دیدی گفتی : « نَصَرَكَ اللهُ علی مُحمَّدٍ وَحِزبِه» پس روزی پیش پیغامبر(٢) آمد و گفت : « حَدِّثنِی یا رَسُولَ الله » (مرا حدیثی گوی یا پیغمبر خدای) رسول(٣) (صلی‌الله‌علیه) از فعل او اوراخبر کرد [گ٦٧پ] و از عقوبتش او را آگاه کرد . (و) گفت : من کان ذالسانین فی الدنیا جعل له یوم القیامة لسانان من‌نار.) [هر کرا دوزبان باشد اندر دنیا او را دوزبان کنند بقیامت از آتش] .

٣٤٦ ـ مَنْ نَظَرَ فِی کِتابِ اَخِیهِ بِغَیرِ اِذْنِه فَکَاَنَّما یَنْظُرَ فِی النّارِ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

هر که درنامهٔ برادرخویش‌نگاه کندبی‌دستور(٤)وی چنانست که درآتش‌نگرد . یعنی‌آتش دوزخ . [و] نگفت [که چنانست که] دردوزخ رود.(٥)نگرستن گفت . این نهی است که‌پیغامبر(صلی‌الله‌علیه)کرداُمت‌راازنگاه (٦) کردن‌اندرنامهٔ

(١) س : باشد

(٢) ب . م : رسول

(٣) س : پیغمبر

(٤) س : فرمان

(٥) ب . م : نکرد

(٦) س : امت را کرد ازنگه

(*) ض. ش :.. و(اما)الدفاترالتی‌فیهابیان حلال وحرام‌فانه‌لایجوزکتمانه‌ولایحل منعه . والاولی ان یکون عامافی کل کتاب لان‌صاحب‌الشیء اولی بملکه من غیره .

دیگری(۱) زیراکه درنامه‌ها رازها(۲) باشد که نخواهند که کسی بداند و باشد (نیز) که از آن [جا] مخاطره[ها] باشد نویسنده‌را یاخواننده را پس چون [در] می‌نگرد در آتش می‌نگرد. وآنکه (که) آن‌رازها کسی بگوید چنان باشد که درآتش [می] رود و نیز (این) کتاب کتاب علمی(۳) احتمال کند .

زیراکه کتب خزائن(۴) علوم‌است ؛ وخزانهٔ دیگران بی‌فرمان نشاید دیدن ولکن ائمهٔ دین تأویل این بنامه کرده‌اند.(۵)

۳۴۷ ـ مَنْ کانَ آمِراً بِمَعْرُوفٍ فَلْیَکُنْ اَمْرُهُ ذٰلِكَ بِمَعْرُوفٍ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) : هر که امر [ب]معروف کند ، باید که آن امر معروف وی بمعروف باشد .

(و) معنیش آنست (که آن امر به) معروف که کند باید که برفق و مدارا کند و بعبارتی لطیف گوید چنانکه خدای‌تعالی گفت :

« اُدْعُ اِلیٰ سَبیلِ رَبِّكَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ » وبدانکه سخن نرم و لطیف مردم را بسته‌تر کند(۶) از (آنکه بند) آهنین .

(۱) س : درنامّها

(۲) س : درنامها سرّها

(۳) ب . م : عین کتاب

(٤) س : خزینهٔ

(۵) س : نامه را تأویل کردند

(٦) حاشیه س: گرداند چنانکه

(*) ض . ش : . . یجب علیه ان ینزّه نفسه عن جمیع ماینهی عنه الناس او یاتی بالفعل الذی یامرالناس به علی وجه حسن و علی‌طریقه لامنکر فیها لیؤثر امره و نهیه فی قلوب‌الناس ولایاخذهاالله‌تعالی بالقوم کما یاخذ غیره بالفعل .

لقمان حکیم گفت پسررا: ای پسر! اگر ترا بندهٔ باشد آبق واسبی حرون(١) آن اسب حرون را برسن ببند و ببنده‌مدارا..

٣٤٨ - مَنْ اَخْلَصَ لِلّٰهِ اَرْبَعِينَ صَبٰاحاً ظَهَرَتْ(٢) يَنٰابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ [گ۷۷پ] قَلْبِهِ عَلٰی(٣) لِسٰانِه(*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

هر که باخدای‌تعالی چهل بامداد(٤) مخلص باشد چشمه های حکمت از دل وی برزبان وی پدید آید(٥).

بدانکه [مراد بدان](٦)مِغْرَفت(٧) دلست و بعبارتی دیگر گفته اند: «اِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ مِنَ اللِّسٰانِ عَلَی الْفُؤٰادِ دَلِيلاً»(٨) (گفت‌زبان بردل دلیل است. پس مغرفة از اناء(٩) آن بردارد که در انا باشد.) چون عمل [صالح] باخلاص

(١) س: سرکش

(٢) س: ظَهَرَتْ لَهُ (٣) ب. م: اِلٰی

(٤) س: روز

(٥) س: پیدا شود

(٦) ب. م: زبان

(٧) المِغْرَفَةُ: مایغرف به. (چیزی‌است که درفارسی ملعقه‌یاملاقه گویند:)م.

(٨) ب. م: ان‌اللسان علی‌الفواد دلیل (٩) س: یعنی ظرف

(*) ض. ش: . من اخلص افعاله ... اربعین صباحا . . من طهر قلبه من الذنوب وغسله غسلاً نظیفا فی‌الاسحار بماء العین و یخلص التوبة فیما بینه و بین الله و فیما بینه وبین‌الناس و یجعل سریرته و علانیته واحدة مستقیمة و یحفظ لسانه من‌الغیبة والکف... فحینئذ اثبت اله الحکمةفی‌قلبه وانطق بهالسانه. وعمل‌الاربعین من‌قول‌الله : وواعدناموسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر فتمّ میقات ربه اربعین لیلة .

باشد[١] (و) محبت بصدق آراسته بود و دل بصفا انباشته شود زبان که از آنجا برگوید[٢] همه حکمت دینی باشد . و [آنکه] بعضی از مشایخ گفته (اند) : « اَلْعِلْمُ حِجَابٌ » معنیش آنست که هرچه بنده را بکار باید بر دفتر دلش نبشته است (لکن غبار ریا بر وی نشسته است) هرگاه[٣] که باخلاص گفتار و کردار آن غبار از و(ی) برداشت ازنظر کردن در کتاب[٤] مستغنی شد . (پس) در(دفتر) دل نگرد بچشم فکرت ؛ و از آنجا معلوم کند و بر زبان آرد تا خلق آنچنانکه از مسطور دفاتر و از زبان افاضل[٥] شنیده وخوانده باشند ازوی می‌شنوند . و آنچه دردفتربود بخلاف[٦] اقاویل باشد[٧] [بیقین] بتهمت مقرون بود و آنچه دردل باشد[٨] بی اختلاف اقاویل بود (بیقین پیوسته بود) چنانکه مشایخ گفته‌اند : « عِلْمُ الْعُلَمَاءِ عِنْدَنَا تُهْمَةٌ » . (*)

٣٤٩ ـ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ[٩] وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ[١٠] وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ

(١) س : بود
(٢) ب . م: برکوزدا (کذا)
(٣) س : هرگه
(٤) ب . م : کتب
(٥) س : اکابر
(٦) ب . م : باشد بالاختلاف
(٧) س : بود
(٨) س : بودی
(٩) ب . م : جَارَهُ
(١٠) ب . م : ضَيْفَهُ

(*) م : (قوله من اخلص لله... ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه .) فلا ینطق لسانه الا بماحققه قلبه و احکمه ؛ وهذا معنی الحکمة وهی وضع الشیئ موضعه فاذا وزن جوارحه بالعلم واستعملها الله تعالی وحده کان مخلصافی جمیع اعماله فاذا دام علی ذلک اربعین یوما صار حاله علی اتم الوجوه و احسنها قاله القاضی زکریا فی شرح العشره وفی الرسالة عن حذیفة رضی الله عنه. قال سالت النبی صلی الله علیه (وآله) وسلم عن الاخلاص ما هو؟ قال سألت جبریل عن الاخلاص ما هو ؟ قال سالت رب العزة عن الاخلاص ماهو ؟ قال هو سر من سری استودعته قلب من احببته من عبادی.

وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَصْمُتْ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هر که ایمان دارد بخدای تعالی وبروز رستاخیز[1] مهمان[2] را گرامی دارد.

وهر که [گ۷۷پ] ایمان دارد بخدا[ی تعالی] و بروز قیامت همسایگان[3] راگرامی دارد.

وهر که ایمان دارد بخدا[ی] و بروز قیامت یاخیر گوید یاخاموش گردد.[4]

بدانکه مهما[نا]ن راگرامی داشتن از فرط کرم ووفور جوانمردی[5] (وآئین بزرگی) و علامت آزادگی است[6] و در اکرام مهمان سخن[7] بسیارست.

(*) ض . ش : يقول ان اكرام الضيف والجار و السكوت عن الباطل واللغو ثمرة الايمان بالله . واكرام الضيف هوان يكرمه ويتحفه ويخصه و يحفظه يوما وليلة ويراعى احواله . والضيافة ثلثة ايام وماكان وراء ذلك فهوصدقة عليه . . و اقصى الجوار اربعون داراً من كل جانب وادناه اربعون ذراعاً ... و روى من صمت يجتمع اليه لبّه.

(=) م : من كان يومن بالله : . . الايمان الكامل المنجي من عذابه الموصل الى رضاه فالمتوقف على امتثال الامرالاتي كمال الايمان لاحقيقته . ويمكن ان يكون على المبالغه في الحث على ماامربه كقول الشخص لولده ان كنت ابني فاطعني؛ تهييجا على الطاعة والمبادرة اليها مع شهود حقوق الابوة و ما يجب لها لاعلى انه بانتفاء طاعته ينتفي بنوته . واليوم الآخر: الذي هومحل الجزاء على الاعمال حسنهاوقبيحها ففي ذكره ايقاظ للنفس ؛ وتحريك للهمة للمبادرة الى امتثال جزاء هذا الشرط و هو قوله فليقل خيرا بان يتفكر فيما يريدان يتكلم به فاذا ظهرله انه خير محقق لايترتب عليه مفسدة ولايجر الى كلام محرم اومكروه اتى به ..... ففي هذه الاحاديث كلها اشارة الى كمال الايمان وصفة المؤمن الكامل وهوكل من يصل نفعه الى الغير بالمال او بالفعال اوبالاقوال او بالاكرام .

---

(۱) س : قیامت [گ ٦١]

(۲) ب . م : همسایه

(۳) ب . م : رستخیز مهمان

(٤) س : اماخیری گوید واما خاموش باشد

(٥) ب . م : جوامردی (کذا)

(٦) ب . م : بود

(۷) ب . م : سخنان

[و]عبدالله‌بن عباس گوید (رضی‌الله‌عنه) در تفسیر (قول) خدای‌تعالی[1] : « هَلْ اَتٰیكَ حَدِیثُ ضَیْفِ اِبْرٰاهِیمَ الْمُكْرَمِینَ » (گوید:) اکرام مهمان‌آن بود که خدمت مهمان[2] خانه خدای بتن خویش کند.

[و] اما اکرام همسایه آنست که چون بوی طعام تو بشنود او را بپشانی و رنج خویش بهمه روی ازوی (بازداری و با آنچه طاقت داری با وی مواسات کنی و)[3] اورا حمایت کنی[4] .

حکایت ـ گویند در همسایگی حسن بصری مردی بود فام‌دار بد وازده هزار درم . و حاکم سرای وی می‌فروخت تا وام وی گزارده شود[5] شش هزاردرم قیمت کردند (مرد) گفت ای قاضی! اگر قیمت سرای من از آنجا کنند که عمارت است شش هزار درم ارزد؛[6] و از آنجا که همسایگی[7] حسن بصری است [باید که] دوازده هزاردرم قیمت گیرد .درین عَرْقَیْلَه[8] بودند خبر بحسن بصری رسید[9] در وقت کس آمد برقاضی که غریمان [فلان‌را[بفرست پیش من[10] تاحق [های]ایشان بدهم که آنکس که همسایگی‌مرا بر وی قیمت‌باشد همسایگی‌ویرانیز برمن قیمتی[11] باشد .

---

(١) ب . م : عزّ وجل
(٢) س : ایشان
(٣) س : بگردانی و بآنچه طاقت تو باشد
(٤) س : و آنچه بتوانی باوی مواسات کنی
(٥) ب . م : تابوام وی بدهد
(٦) س : قیمت گیرد
(٧) ب . م : همسایهٔ
(٨) س : گفت‌وگوی
(٩) ب . م : شد
(١٠) س : برمن بفرست
(١١) ب . م : قیمت

غزیمان را آنجا خواند و دوازده هزار درم بایشان[۱] داد ومرد را گفت این دوازده هزار درم ترا حلال است[۲] و سرای تو ترا مبارك باد (که) چون تو همسایگی مرا شش هزار درم قیمت زنی[۳] همسایگی ترا دوازده هزار درم قیمت نهیم[٤] .

و امّا آن کلمه آخرین : عاقل اگر گوید نیک گوید یا خاموش باشد (*)[٥] پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت عبدالله‌بن سلام را که از آن سخنها که در تورية است که شما (آنرا) اختیار کرده‌اید [سخنی] بگوی . گفت یارسول‌الله ! ازین اختیار تر [سخن] نیست که عجب ازآنکس که خیرتواند[٦] گفتن خاموش چراباشد! وعجب ازآنکس که خاموش تواند بودن بد چرا گوید ! [گ۷۸ر]

۳۵۰ ـ مَنْ أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ[۷] رَجُلٌ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ[۷](**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

هر که[۸] بردست وی (مردی) مسلمان شد[۹] بهشت او را واجب شد .

---

(۱) ب . م : باایشان

(۲) س : کردم

(۳) س : نهی من

(٤) س : نهم

(٥) س : والا خاموشی بود

(٦) ب . م : داند

(۷) درنسخه ض . ش : این حدیث بجای قبلی آمده و بالعکس

(۸) س : مردی

(۹) س : شود

(*) [م :] وفی غیره ضیاع الوقت فیمالایعنی. قوله‌تعالی : مایلفظ من قول‌الالدیه رقیب عتید ؛ و ایضاً : والذینهم عن‌اللغو معرضون؛ وقدمر : من حسن اسلام‌المرء ترکه مالایعنیه .

(**) ض . ش : . . والدال علی‌الخیر کفاعله ..

ومعنی این سخن(۱) آنجا پیوندد که گفت: «اَلدّالُّ عَلَی الْخَیْرِ کَفاعِلِه».

پس چون کسی سخن دین گوید و گمراهی را پندی دهد تا آن گمراه بپندوی با راه آید و مسلمان شود؛ و هرکه مسلمان شود بهشتی گردد. لاجرم آنکه دلیلی کرد(۲) اورا [نیز] بهشت واجب شد.

وآنکه گفت: «اَلدّالُّ عَلَی الْخَیْرِ کَفاعِلِه فِی الْاَجْرِ»(۳) یعنی آنکه بر خیر دلیل باشد(٤) همچون کنندهٔ [آن] خیر باشد(٥) چنانکه خیرکن (سزد) بکردار بستاند خیرآموز بگفتار بستاند.

۳۵۱ ـ مَنْ نَصَرَ اَخاهُ بِظَهْرِ الْغَیْبِ نَصَرَهُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هرکه برادر مسلمان را (یاری کند) بغایبی (وی)(٦) خدای تعالی اورا یاوری کند(۷) بدنیا و آخرت. معنیش آنست که چون برادر مسلمان را نیکویی گویند(۸) توموافقت کنی بدان نیکی(۹) گفتن؛ واگر بدی گویند بوجهی که ممکن (گردد آنرا)(۱۰) انکار کنی.(۱۱) واگر شکر[ی] گویند آنرا تقویت کنی.(۱۲) واگر شکایتی(۱۳) کنند آنرا عذری نهی(۱٤) (تا) ایزد (سبحانه و) تعالی ترا نصرت کند بدنیا بدفع بلا (وادرار عطا و ادامت نعما) [و بآخرت پاداش عطا و بهشت].

(۱) ب. م: خبر
(۲) ب. م: کند
(۳) س: فی الآخرة!
(٤) س: بود
(٥) س: بود
(٦) س: نصرت کند.
(۷) ب. م: یاری دهد
(۸) س: کنند
(۹) ب. م: کن بدان نیک
(۱۰) س: بود
(۱۱) ب. م: کن
(۱۲) ب. م: ده
(۱۳) ب. م: شکایت
(۱٤) ب. م: نه

(در حکایت آورده‌اند که حجاج گروهی را اززندان بفرمود بیرون آوردن و کرسی نهادند تا بنشست و یک یک را گردن میفرمود زدن ؛ چون تنی چند مانده بودند یکی از آن میان برخاست گفت یاامیر مرا مفرمای کشتن که مرا در حق تو نیکوئی است.

حجاج گفت چه نیکوئی ؟ مرد گفت وقتی فلان کس ترا پیش عبدالملک بن مروان ببد یاد کرد. من گفتم مگوی که آخر مسلمان است !

حجاج گفت : که [ک ۷۸پ] گواهی دهد ترا بدین ؟ مرد روی بدان تنی چند آورد. گفت: ای قوم درچنین وقت راست بباید گفتن. اگر کسی ازشماآن روز ازمن شنیده است بگویید و مپوشید .

از آن جمله یکی برپای خاست گفت که حقا که راست گفت و من حاضر بودم.

حجاج او را گفت پس تو چرا نگفتی ؟ مرد گفت از آن نگفتم که من ترا دشمن دارم که ستمگری ! حجاج هردو کس را عفو کرد و آن نخستین را صد دینار بفرمود. گفتند یاامیر! این یکی نیکی کرد عفو کردی؛ آن دگر چه گفت؟ حجاج گفت در روی من راست بگفت و ازمن نترسید سزای عفو شد براست گویی ! !

٣٥٢ ـ مَنْ فَرَّجَ عَنْ أَخِيهِ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيا فَرَّجَ اللّٰهُ عَنْهُ(١) كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيامَةِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه): هرکه بگشاید از برادر خویش غمی ازغمهای دنیا خدای‌تعالی(٢) بگشاید ازو[ی] غمی از غمهای آخرت .

یعنی که بردارد. وشکاف (فرج باشد چنانکه خدا یتعالی می) گوید:(٣) « مالَها مِنْ فُرُوجٍ » و بدانکه عبادت بردوگونه است: یکی لازم است ولازم آن باشد که فایدهٔ

(١) یوم‌القیامة (٢) ب . م : عزوجل

(٣) س: رافرج گویند چنانکه حق

وی(هم) ترا باشد چون نماز وروزه وحج واعتکاف و قرآن خواندن وتسبیح (کردن) و دوم آنست که متعدّی است چون زکات و دعا و صدقه و شفقت ورحمت و آنچه بدین ماند و متعدّی آن باشد که فایدهٔ آن بدیگری[1] رسد.

وعبادت متعدّی فاضلتر [باشد] از لازم و [این] اندوه برداشتن ازکسی[2] عبادت متعدّی است؛ فضلش باشد.[3]

٣٥٣ - [وَ] مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ(*) كَانَ اللهُ فِي حَاجَتِهِ وَمَنْ سَتَرَ عَلَى أَخِيهِ سَتَرَهُ اللهُ[4](=) فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللهُ (تَعَالَى) فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَادَامَ[5](=) الْعَبْدُ [گ٧٩ ر] فِي عَوْنِ أَخِيهِ(**) .

(*) م : . . يسعى في قضائها له ...

(=) م : قوله: (ومن ستر على اخيه) شيئاً من ذنوبه وعيوبه لئلا يفتضح به بين الناس.

(=) م : قوله ستره الله اى اخفى عن الناس معاصيه و شنائعه فلم يطلع عليها احدا منهم فيعيش في الدنيا مكرما لا ينظر اليه أحد بعين الاحتقار لجلالته في عيونهم فاذا صار الى الاخرة كانت محاسبته عرضا فيما بين الله و بينه وادخله الجنة ولم يعاقبه على ماوقع منه من المخالفات .

(**) ض.ش هذه خمس وصايا في حق الاخوان: اولا من اعان اخاه في حال غيبته عند الخصام عنه اعانه الله في الدنيا و الاخرة . . . ومن كشف الغموم عن قلب مؤمن كشف الله الهموم عن قلبه في الدارين . ومن قام عازما على قضاء حاجة اخيه المؤمن قضى او لم يقض . . . قضى الله حاجته عاجلاً و آجلا البتة . . . فكل من كتم ذنوب مؤمن و خطاياه لئلا يشيع الفاحشة في الذين آمنوا ستر الله عليه ... والله يعين من اراد اعانة عبد المؤمن ... وهذا من فضل الله على العباد .

(=) ما كان العبد اى مدة دوام كونه في عون اخيه بقلبه اوبدنه اوماله اوغيرها... فمتى عزم العبد على معاونة اخيه فينبغي ان لا يجبن عن شيء يصده عنها ايمانا بان الله في عونه ويتامل دوام هذه الاعانة فانه صلى الله عليه وسلم لم يقيدها بحالة خاصه بل اخبر بانها دائمة بدوام كون العبد في عون اخيه .

(١) س : وی بدیگران [گ٦٢]   (٢) ب . م : ازکسی برداشتن
(٣) س : است   (٤) ض . ش : ستر الله عليه   (٥) ض . ش : ما كان

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هرکه در حاجت برادر خویش[1] باشد خدای‌تعالی در حاجت وی باشد . وهرکه برادر (خویش) بپوشاند خدای عزّوجلّ بر وی[2] بپوشاند بدنیا وآخرت و خدای‌تعالی اندر یاری[3] بنده باشد [مادام که][4] بنده دریاوری[5]برادر خویش باشد .

بدانکه آنچه کنی بیابی و آنچه (ب)دهی بستانی (وآنچه بکاری بدروی)

وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ .

واندر بعضی‌تفاسیر آورده‌اندکه مردی بوداندربنی‌اسرائیل؛ نام وی کاشح ؛ پارسا [بود]ومولع بودکه گورهای پارسایان را عمارت‌کردی؛ (و) خدای [تعالی] موسی را و خضر را (ب)فرستاد (تا) فرزند زادهٔ هفتم آن پارسارا [6] دیوار خلَق شده بود عمارت‌کردند . وابوسلیمان دارانی گوید:[7] شبی نماز می کردم‌بانک زنی شنیدم‌که [می‌گفت] ای مسلمانان ! فریاد ! نماز ببریدم [وبیرون دویدم] و در خانه راگشاده بگذاشتم وبرفتم[8] زنی را دیدم‌که گروهی اورا می‌کشیدند دست اندر زن‌بزدم نمی توانستم‌که[9] ازیشان ستدن[10] رفتند و زن را بردند [و] من در پی برفتم تا بنزدیک‌که روزگشت[11] گروهی دیگر پیش آمدند و مرا بشناختند (حرمت مرا تعصب کردند) و مرا خدمت‌کردند و آن زن را بستدیم و در خانه

---

(۱) ب . م : خود

(۲) س : تعالی اورا

(۳) س : دریاوری

(٤) ب . م : تا

(٥) ب . م : اندر یاری دادن

(٦) س : اورا

(۷) س : که

(۸) س : بگشادم و رفتم

(۹) ب . م : زدم نتوانستم

(۱۰) س : بستانم

(۱۱) س : میرفتم تانزدیک روز بااایشان برفتم تا

کدخدای کردیم و من باز گشتم [و] دل مشغول [ببودم] (که نباشد) که خانهٔ من غارتیده باشند. چون بدرخانه رسیدم شیری [را] دیدم در دهلیز (خانه)! چون [من بدرخانه رسیدم شیر شکم بر زمین مالید؛ و) [۱] بیرون خزید و بکوی فروشد (و) بزبانی فصیح می گفت :

«اَللهُ فِی عَوْنِ الْعَبْدِ مادامَ الْعَبْدُ فِی عَوْنِ اَخیهِ.»

۳۵٤ ـ مَنْ بَنی لِلّهِ مَسْجِداً [۲] وَلَو مِثْلَ مَفْحَصِ [۳] قَطاةٍ بَنَی اللهُ لَهُ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ [*].

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هر که از بهر خدای (تعالی) مسجدی بنا کند و اگر [چه] چند مفحص قطاتی باشد [٤] خدای تعالی از بهر وی [٥] [دربهشت] خانهٔ بنا کند [٦] قطاة مرغکی باشد [۷]

---

(۱) س : اندرخانه شدم   (۲) م : مَنْ بَنی مَسْجِداً لِلّهِ.

(۳) ب . م : کَمَفْحَصِ (اَلْمَفْحَصِ: الموضع الذی تفحص القطاة التراب عنه لتبیض فیه . یقال : لیس له مفحص قطاة) .

(٤) ب . م : قطای بود   (٥) ب . م : از برای اورا

(٦) ب . م : اندر بهشت   (۷) ب . م: چند کنجشکی

(*) ض . ش : قال بعض الائمة ضرب النبی علیه السلام المثل فی الشیء بمالایکاد یصح الوجود لان قدر مفحص القطاة وهو مجثم الطایر لایکون مسجدالشخص آدمی . . . کقوله تعالی : لئن اشرکت لیحبطن عملک وکیف یجوز الشرک من رسول الله و هذا علی سبیل المثل ... (م : کما لایستحیی الباری ان یضرب مثلاً مابعوضة فمافوقها ...)

(=) م : هم دراینمعنی حکیم سنائی گوید.

هر که دردنیا برآرد مسجدی ازبهرحق   باشد آن مسجد بسان آشیان سنگخوار

حق تعالی خانه‌ای سازد مراورادربهشت   بر همین گفتار من ناطق شده نص خبر

[گ، ۷پ] و مَفحص از تفحص است و تفحص جستن بهمت و جدّ بود و مفحص آن جای[1] باشد که آن مرغک بجوید، نرم ، خاکناك ، خلوت . تا برآنجا خایه نهد .

و بدانکه عمارت (کردن مزکت را) [2] پیش خدای تعالی محلی بزرگ است تا آنجا که رسول (ص) گوید:

« مَنْ اَوْقَدَ سِراجاً فِي مَسْجِدٍ [3] لَمْ تَزَلِ الْمَلائِكَةُ يَسْتَغْفِرُونَهُ [4] مادامَ ضُوءُ (ذٰلِكَ) السِّراجُ فِي ذٰلِكَ الْمَسْجِدِ » .

هر که چراغی برافروزد درمسجدی[5] [پیوسته] فریشتگان اورا استغفار کنند تا روشنائی (آن چراغ) در[آن] مسجد باشد .

پس چون بچراغی این باشد بنگر که بمزگت[6] بنا کردن چه باشد !

---

(۱) ب . م : جائی

(۲) س : مسجد را

(۳) ب . م : المسجد

(٤) س : تَسْتَغْفِرُ لَهُ

(٥) ب . م : مزگتی (در زیر آن نوشته شده : درمسجدی. و درحاشیه: مَزْكِت یعنی مسجد، غلط عامه) .

(٦) س : بمسجدی

۳۵۵ ـ مَنْ طَلَبَ عِلْماً (۱) فَأَدْرَكَهُ كُتِبَ لَهُ كِفْلَانِ (۲) مِنَ الْأَجْرِ.
وَمَنْ طَلَبَ عِلْماً فَلَمْ (۳) يُدْرِكْهُ كُتِبَ لَهُ كِفْلٌ (٤) مِنَ الْأَجْرِ (*).
گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

هر که علم (۵) طلب کند ودریابدش اورا دو نصیب ثواب بنویسند (فَأَدْرَكَهُ یعنی بیاموزد؛)

وهر که علم طلب کند و اندر نیابدش بنویسند اورا یک نصیبه ثواب (٦).

بدانکه بعد [از] اداء فرایض [هیچ] عبادتی نیست فاضلتر از علم آموختن ورسول گفته است (۷) (صلی‌الله‌علیه): هر که یک مسئله ازدین بیاموزد وبوی کار کند یک ساله عبادت که بروز روزه دارد و بشب نماز کند (۸) بنویسندش .

---

(۱) ض . ش . (و) ب . م : اَلْعِلْمَ

(۲) م : . . کفلان ای نصیبان : کفل طلبه و کفل ادراکه .

(۳) ض . ش (و) ب . م : اَلْعِلْمَ (=) ض . ش : وَلَمْ يُدْرِكْهُ

(٤) م : نصیب هو کفل الطلب

(٥) س : علمی را

(٦) س : طلبش کند ودرنیابد نصیبی ثوابش بنویسند یعنی که بیاموزد.

(۷) ب . م : گوید (۸) س : بروزه ونماز شب

(*) ض. ش: قال من طلب ان یعلم شئا واجتهد حتی یدرك المعلوم علی ماهو به کتب له من الثواب نصیبان احدهما فضل الطلب والثانی فضل الادراك وهو احاطة العلم بمطلوبه وان لم یدرك یکتب له ثواب الطلب ففی کلتا الحالتین لایخلو من الاجر والثواب؛ والکفل فی اللغة النصیب قال الله تعالی یؤتکم کفلین من رحمته وقال لم یکن له کفل منها . و اذا قلت ادرکت العلم کان ابلغ من ان یقول علمت یقال ادرکته ببصری ای رأیته ...

(=) م : قوله فادرکه لم یقل فحصله لان الادراك ابلغ من التحصیل اذهو بلوغ اقصی الشیء قال تعالی : بل ادارك علمهم فی الاخرة ای اذا حصلوا فی الاخرة لان مایکون ظنا فی الدنیا فهو فی الاخرة یقین ...

وپیغامبر گوید (صلی‌الله‌علیه: هر گاه) که مؤمنی[۱] قصد کند که بعلم آموختن رود همه گناهش بیامرزند (و) چون (براه) رود برهر فریشته رود بشنیدنش فضل یک ساله روزه باشد ازبر[۲] کردنش فضل ده اشتر قربان (کردن) باشد و [اندیشه کردنش فضل یک ماهه رباط باشد؛] بنبشتنش فضل غزا باشد [و ب]باز گفتنش فضل صدقه باشد و [و ب]تکرارش فضل حج باشد ؛ آموختن وی دیگران را گناه مادر و پدر آمرزیدن باشد[۳] .

این (همه) یک مسئله(را) باشد چون چهل مسئله بیاموزد از صدیقان باشد. [گ. ۸ر]

۳۵۶ـ مَنْ سَمَّعَ النَّاسَ بِعَمَلِهِ[٤] سَمَّعَ اللّٰهُ بِهِ مَسَامِعَ[٥] خَلْقِهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ حَقَّرَهُ وَصَغَّرَهُ[*] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر که کردار خویش [میان مردم اندر][٦] پیدا کند (اورا خدای تعالی میان خلق رسوا کند وحقیر وفرومایه گرداندش)[٧] .

معنی این سخن آنست که از خویشتن خشوع وپارسائی نماید وباطن بخلاف ظاهر دارد (پس) چنانکه وی ظاهر بخلق می‌نماید. (خدای عزوجل باطن وی بخلق

---

(۱) س : مؤمن چون (۲) س : بحفظ

(۳) س : وبآموختنش دیگران راگناه مادر و پدر آمرزیده شود .

(٤) م : بعلمه (٥) ب . م : (و) ض . ش : سامِعَ

(٦) ب . م : بمردمان (۷) س : حقیرش کنند وفرومایه

(*) م : من سمع الناس ای اظهر عمله لهم رئاء سمع‌الله به الخ . ای فضحه‌الله یوم‌القیمة فضیحة یسمعها اهل‌المحشر .

(=) ض . ش :.. وما کان فعل ذلک الا ریاءً وسمعة ای لیراه‌الناس ویسمعوه ...

نماید) اندر لغت گویند:

«سَمَّتَ الرَّجُلَ تَسْمِیعاً[1] اِذا فَضَحْتَهُ وَ شَهَرْتَهُ.

اندر خبرست [که مردی پیش پیغامبر[2] گفت: «اَنَا مُنْذُ اَرْبَعَ سِنِینَ مَا اَفْطَرْتُ. فَقَالَ: مَا صُمْتَ وَلا صَلَّیْتَ» گفت چهارسالست که روزه نگشادم.

پیغامبر صلی الله علیه گفت: هرگز روزه مداراش وهرگز نماز مکناش یا هرگز روزه نداشته‌ای و هرگز نماز نکرده‌ای!

و نیز روایت کنند: اَسامِعَ خَلْقِهِ؛ واین بهتر در معنی زیرا که جمع سمع اَسْمُعْ بود وجمع اسمع اَسامِعْ یعنی بشنواند خدایتعالی شنوائیهای خلق را بدان مرد روز قیامت و چون سامِعُ خَلْقِهِ باشد از صنعت خدایتعالی باشد)[3].

٣٥٧ - مَنْ طَلَبَ الدُّنْیا بِعَمَلِ الآخِرَةِ فَما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِنْ نَصِیبٍ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هر که دنیا طلبد بکردار[4] آخرت اورا درآخرت[5] هیچ بهرهٔ نباشد.

بدانکه ایزدتعالی کاریرا [دوثواب بفضل خویش دهد][6] چنانکه [تو] عبادت کنی او[7] ببرکت آن [عبادت] ترا بدنیا نعمت دهد [و]ثوابش بآخرت رحمت کند.

---

(١) ب. م: تسمعا [گ٣٦ نسخه س]

(٢) ب. م: پیغامبررا صلی الله علیه

(٣) س: گفت هرگز روزه نداشتی ونماز نکردی

(٤) س: طلب کند بعمل (٥) ب. م: بآخرت

(٦) ب. م: که بدان ثواب دهد بفضل خویش

(٧) س: تا

پس اگر تو بدنیا طاعت کنی(۱) [تا ترا بسبب آن طاعت دنیا باشد] اگر مراد تو حاصل (آید و اگر) (۲) نیاید (ترا) بآخرت (هیچ) ثواب ندهند و اندر خبرست [گ. ۸پ] که روز قیامت نامهٔ [بنده] بدست وی(۳) دهند در نامه نگرد گوید [که] من حج کردم و اینجا (در) نیست و روزه داشتم و اینجا (در)نیست (وفلان کار کردم و اینجا درنیست) فریشتهٔ گوید(٤) (آن) از بهر آن کردی تادنیا اندوختی و تجمل ساختی [و] غرض تو آنجا (٥) بحاصل آمد ترا اینجا هیچ حظی نیست .

۳۵۸ـ مَنْ أُولِیَ مَعْرُوفاً فَلَمْ یَجِدْ جَزاءً اِلّاَ الثَّناءَ فَقَدْ شَکَرَهُ وَ مَنْ(٦) کَتَمَهُ فَقَدْ کَفَرَهُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر که باوی نیکوئی [ب]کنند ونتواند که مکافاتش کند الا (به)ثنا (وشکر کردن) شکر وی کرده باشد(۷) و اگر ثنا نکند و آنرا بپوشد(۸) بآن(۹) نعمت کفران کرده بود .

[بدانکه] (آن) نیکوئی که کسی(۱۰) باتو کنند مکافات واجب کند (۱۱) إمّا بفعل؛ وإمّا بقول. بفعل آن(۱۲) بود که چنانکه او کرده بود(۱۳) تو[نیز] بکنی؛ یازیادت

(۱) ب . م : ترا بدنیا نسیب طاعت باشد (کذا)

(۲) ش : باشد واگر بحاصل

(۳) س : بنده

(٤) س : فریشتگان گویند

(٥) س : ازآنجا

(٦) م : فَإِنْ

(۷) س : بود ، چون ثنا کرد

(۸) س : بپوشاند

(۹) ب . م : باآن

(۱۰) س : کسی که

(۱۱) س : باشد

(۱۲) س : چنان

(۱۳) س : وی کرد

یارد (۸)کنی پس اگربرگ(۱) رد کردن وطاقت مکافات(۲) نداری باری بزبان ثنای وی می گویی تا شکر وی کرده باشی .

زیرا که ثنای نیک از مال دنیا بهتر بود(۳) که مال فانی است و ثنا باقی [عَلِمَ مَنْ عَلِمَ وَ جَهِلَ مَنْ جَهِلَ] دانست آنکه دانست (وآنکه ندانست نادان به)(٤) و این خبر دیگر که می گوید :

۳۵۹ ـ مَنْ اُولِیَ (٥) مَعْرُوفاً فَلْیُکافِیءْ (٦) بِهِ فَاِنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَلْیَذْکُرْهُ فَاِنْ ذَکَرَهُ فَقَدْ شَکَرَهُ.

همان معنی دارد که خبرنخستین .(۷)

۳۶۰ ـ مَنْ اُولِیَ رَجُلاً مِنْ بَنِی عَبْدِالْمُطَّلِبْ مَعْرُوفاً فِی الدُّنْیا فَلَمْ یَقْدِرْ اَنْ یُکافِئَهُ کافَأْتُهُ عَنْهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ (*).

---

(۱) س : بدل ... نداری
(۲) ب . م : طاعت مکافات کردن
(۳) س : است
(٤) س : وندانست آنکه ندانست
(٥) س : اُوتِیَ
(٦) حاشیه س : فلیکاف
(۷) ب . م : که آن خبر نخست

(*) م : اُولِیَ ای اُعْطِیَ معروفاً ای عطاءً ۰ کافأته ای جازیته ۰

(=) ر . ر ... و مراد بفرزندان عبدالمطلب عباسیان و طالبیان‌اند و طالبیان برسه قسم‌اند : علویان‌اند وجعفریان‌اند وعقیلیان‌اند . وعلویان بردوقسم‌اند فاطمیان‌اندوایشان فرزندان مصطفی صلی‌الله‌علیه وآله وسلم‌اند الا آنکه از نسبت علی اند (وبعضی آنند که نه ازفاطمه‌اند)وحق سبحانه وتعالی درحق‌ایشان این‌آیت فرستاد: « قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی»... است جانی که دعوی‌امتی کنند وطمع شفاعت دارند بعضی را بکشتند وبعضی را در عالم متفرق گردانیدند ! (برای مطالعهٔ بیشتر در اینمورد به کتاب روح الاحباب و روح الالباب تصحیح آقای محدث مراجعه شود.)

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

هر که نیکوئی کند بامردی [گ ۸۱ ر] از فرزندان[۱] عبدالمطلب اندر دنیا و آن مرد نتوانسته باشد مکافات وی کردن من مکافات کنم اورا[۲] از قبل وی روز رستاخیز.[۳]

فرزندان عبدالمطلب پسران عمّ رسول[٤] باشند (صلوات‌الله‌علیه).

گفت هر که با ایشان اینجا نیکویی کند و ایشان بخدمت[٥] مکافات وی نرسند من از قبل ایشان مکافات کردهٔ[٦] او بکنم و آن مکافات که (او کند) روز قیامت [باشد]؛ شفاعت باشد.

٣٦١ـ مَنْ رَأَى عَوْرَةً فَسَتَرَهَا كَانَ كَمَنْ أَحْيَا مَوْؤُودَةً[٧] مِنْ قَبْرِهَا.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

هر که عورتی بیند[٨] و پوشیده دارد (آنرا هم) چنان باشد که موؤده‌ای‌را[٩] زنده کرده باشد (وبیرون‌آورده از)[١٠] گوروی.

مؤوده دختری باشد زنده در خاك کرده (و) مراد [او] ازین عورت عیب است. یعنی هر که عیبی بیند وآن عیب‌را فاش‌نکند [و] نهان دارد چنان باشد که مرده‌ای[١١] زنده کرده باشد.

---

(۱) س : بنی

(۲) س : وی بکنم

(۳) س : قیامت

(٤) س : وی

(٥) ب . م : بحق نیکوئی و

(٦) ب . م : کرد

(٧) المؤودة : الجارية التي تدفن حية

(٨) س : عورت‌را ببیند

(٩) موؤدهٔ (کذا)

(١٠) س : اندر

(١١) مردهٔ (کذا)

عیب دیگران پوشیدن آیین بزرگان و رسم جوانمردانست (۱) وگویند که حاتم اصم کر نبود خویشتن [را] کر ساخت . روزی زنی پیش وی آمد که(۲) مسئلهٔ ازوی پرسد(۳) آنجا که می‌نشست(٤) بادی از وی(٥) رهاشد(٦) [و] زن خجل گشت . حاتم گفت ای زن(۷) بانگ بلند بردار چنانکه(۸) من بشنوم که [من] کرم زن را خجلت(۹) برفت و سخن گفت [و] بعد از آن تازیست خویشتن [را] کرساخت تا آن زن آنجا که هست خجل نشود .(۱۰)

٣٦٢ ـ مَنْ اِنْقَطَعَ اِلَی اللهِ [تَعالی] کَفاهُ اللهُ کُلَّ مَؤُونَةٍ وَ رَزَقَهُ(۱۱) مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ(*) وَ مَنِ اِنْقَطَعَ اِلَی الدُّنْیا وَ کَلَهُ اللهُ اِلَیْها .

گفت [گ ۱۸پ] (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

---

(۱) ب . م : بزرگانست و رسم جوانمردان
(۲) س : و
(۳) س : بپرسید
(٤) س : بنشست
(٥) ب . م : زن
(٦) س : گشت
(۷) ب . م : دختر
(۸) ب . م : تا
(۹) س : خجالت
(۱۰) ب . م : تاآنجا که آن زن باشد خجل نگردد
(۱۱) س : یرزقه

(*) م : من انقطع ای عن الاشغال الدنیویه (الی الله) باستغراق اوقاته فی ذکرالله وطاعته و عبادته لیلاونهارا (کفاه الله کل مؤنة) من مؤن الدنیافلایحتاج الی الکدّ فی تحصیلها فمن ایقن ذلک وانشرح له صدره ووفق للعمل به اکتفی بکفایة الله عن تدبیر نفسه والسعی فی تحصیل مؤن المعاش واتاه‌اکتب له من الرزق من حیث لایشعر . (و) من حیث لایحتسب من وجه لم یخطر بباله ومن انقطع عن الطاعات والعبادات واعمال الاخره متوجها بشر اشره الی الدنیا و جمع حطامها بالمکاسب کزراعة وتجارة و حرفة متوغلا فیها وکله اله : فوضه واحاله الیها الی الدنیا ولایحصل له منها الا ما کتب له فلایحصل له فی حیازة الدنیامدد من الله ولایکون له منه توفیق لاعمال البرّ .

هر که یکباره درکار خدای [شد خدای تعالی هرچه اورا بکار آید بدهد (۱) و روزی دهدش] (۲) از آنجا که امید ندارد(۳) و هر که یک باره روی درکار دنیا نهد او را بدنیا بازگذارد(٤) (و هر که خدای عزّ وجلّ او را بدنیا بازگذاشت) دنیا باوی نهاید که توانگر کننده خدا[ی] است و هر که مؤونت وی (را) خدای درپذیرفت پیوسته توانگر بود که درویش کننده خداست (عزّوجلّ) چنانکه گفت: « وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ » .

اندرحکایت‌آورده‌اند که مردی بود ببغداد هیمه آوردی و فروختی(٥) و هشت دختر داشت ودوخواهر ومادر وزن. وپیوسته بحسرت [آن] بودی که مجرّد بودمی تایکبار(٦) بخدمت خدای[تعالی] مشغول بودمی(۷) (و) هرروز یک پشته هیزم(۸) آوردی‌وبدرمی بفروختی. روزی دردلش افتاد که‌عیال‌را خود خدای[تعالی‌می]دارد من غم ایشان چرا خورم! از بغداد بیرون شد مسجدی(۹) خراب دید درآنجا رفت [و] تا شب، نماز [می] کرد شبانگاه (بود) سجاده برگرفت که بخانه آید دیناری جعفری زیر سجاده [اندر] دید برگرفت و بخانه آمد عیال کان را دید شاد و خرّم شده (۱۰) گفت شما را چیست ؟ گفتند امروز ما را طبقی نان بیاوردند (۱۱) برسر غلامی‌نهاده که گفتی(۱۲) که ماه چهارده [شنبه ازآنجا می‌تافت](۱۳)نیکوجامه

---

(۱) [گ٤٦ نسخه‌س.]

(۲) ب . م : شود خدای‌تعالی آنچ اورا بکار می‌باید بدهدش

(۳) ب . م : که بیوسد (یابپوسد)   (٤) ب . م : دارد

(٥) ب . م : واین مرد   (٦) ب . م : بایستمی تایکباره

(۷) ب . م : شدمی   (۸) س : هیمه

(۹) ب . م : مزگتی   (۱۰) س : گشت

(۱۱) س : آوردند   (۱۲) ب . م : گوئی

(۱۳) ب . م : است

مشک بوی و طبقی حلوا که نه چنان نان کس دیده است و نه چنان حلوا .(۱)

مرد دینار[را] بزن داد و هیچ نگفت و بامداد باز بمسجد(۲) آمد و نماز کرد [و] شبانگاه همچنان دیناری برگرفت(۳) و بخانه آمد آن طبق [دیگر باز] آورده بودند (تا) بیست و پنج سال (هم) چنین (می) بود(ند) [تا این مرد] و (آن) عیالکان او را کار نیکو گشت(٤) و ازین نوع(٥) حکایت بسیارست لکن شرط اختصار است(٦)

۳۶۳ـ مَنْ طَلَبَ مَحامِدَ النّاسِ بِمَعاصِی اللهِ عادَ حامِدُهُ(۷) مِنَ النّاسِ ذامّاً.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هر که ستایش خلق جوید(۸) بآزار خدای تعالی ؛ ستایندهٔ وی ازمردمان نکوهیده(۹) شود .

بدانکه عزّ دنیا و آخرت در خشنودی جستن خدای تعالی است(۱۰) [و ذلّ دنیا و آخرت درآزارجستن خدای است] و ایزد سبحانه وتعالی بداود(۱۱) وحی کرد و گفت یاداود ! من سه چیزرا (به) سه جای نهاده ام(۱۲) ومردم نه آنجا (یگاه می) جویند که من نهادم ؛ چگونه یابند ؟ !

من اُنس (جان) و خوشی دل(۱۳) را درشنیدن کلام و پیغام من نهادم

---

(۱) س : چنان نان و چنان حلوا کس ندیده است

(۲) ب . م : بمزگت

(۳) ب . م : آن دینار دید

(٤) ب . م : شد

(٥) ب . م : نمک

(٦) س : چنینست

(۷) ب . م : مَحامِدُهُ

(۸) س : طلبد

(۹) س : وی

(۱۰) ب . م : اندر خشنودی خداست عزوجل

(۱۱) س : جل وعلا برداود

(۱۲) س : نهادم

(۱۳) س : دل خوشی

ومردمان(١) در بانگ نای ورود می‌جویند چگونه یابند ؟ !

و من حکمت درگرسنگی نهاده ام و مردمان در سیری(٢) می جویند چگونه یابند ؟ !

ومن نیک‌نامی وجاه ومحل [را] درخشنودی من نهاده‌ام(٣) مردم درخشنودی سلاطین(٤) می‌جویند چگونه یابند؟ !

٣٦٤ ـ مَنْ اِلْتَمسَ رِضَی النّاسِ بِسَخَطِ اللهِ. سَخِطَ اللهُ عَلَیهِ وَ اَسْخَطَ عَلَیهِ النّاسَ (*).

وَ مَنْ اِلْتَمَسَ رِضَی اللهِ بِسَخَطِ النّاسِ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ وَ اَرْضَی عَنْهُ النّاسَ (٥).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر که خشنودی مردمان خواهد بچیزی که خدای تعالی خشم گیرد خدای (تعالی) بر و[ی] خشم گیرد و مردمان را بر وی بخشم آورد .

وهر که خشنودی خدای [تعالی] جوید بچیزی که خلق ازوی خشم گیرند(٦) خدای عزّوجلّ ازو خشنود گردد ومردمان(٧) را ازوی خشنود(٨) گرداند .

---

(١) س : مردم

(٢) س : دربر گرسنگان نهادم ومردم نزد سیران

(٣) س : نهادم (٤) ب . م : شیاطین

(٥) قسمت دوم این حدیث درنسخه‌های م . (و) ض . ش : بجای اول آمده است.

(٦) ب . م : مردمان را از وی خشم آید

(٧) س : تعالی از وی راضی شود وخلق (٨) س : راضی

(*) ض . ش : . ومن علامة‌السعادة: التماس رضاء الحق علی ایّ حال کان.ومن علامات الشقاوة: التماس رضاء المخلوقین علی سخط الله وهذا شرّ حال.

بدانکه دلهای مردمان(۱) پیوسته است بارادت حق تعالی؛ اعنی که محکوم(۲) ارادت اوست. آنرا دوست دارند که او دوست دهد(۳) داشتن؛ وآنرا دشمن دارند که او دشمن دهد(٤) داشتن. پس (یکی از بهر خلق دشمنی حق کند ایزد سبحانه دشمن وی شود و دلهارا بدشمنی وی بیالاید و) چون یکی [که] از [گ ۸۲ پ] بهر دوستی حق(٥) تعالی دشمن خلق کند ایزد سبحانه(٦) دوست وی شود و دلها را بدوستی وی بیاراید.(۷)

«اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً».

۳٦٥ ـ مَنْ ماتَ عَلی خَیْرِ عَمَلِه فَارْجُوا لَهُ خَیْراً وَ مَنْ ماتَ عَلی سَیِّیِٔ عَمَلِه فَخافُوا عَلَیْهِ وَلا تَیأَسُوا (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هر که در(۸) نیکی که کند بمیرد اورا امید بنیکی(۹) دارید وهر که در(۱۰) بدی که کند بمیرد بر وی بترسید(۱۱) ونومید مشوید(۱۲).

(۱) س: خلق
(۲) س: یعنی که بحکم
(۳) ب. م: دوستش دهد
(٤) ب. م: دشمنش دهد
(٥) س: خدای
(٦) س: تعالی
(۷) س: بیالاید (حاشیه بیارایید)
(۸) ب. م: بر
(۹) س: نیکی امید
(۱۰) ب. م: بر
(۱۱) ب. م: بترسید ازوی
(۱۲) س: مباشید. [گ ٦٥]

(*) ض. ش: نبه علی ان الوقوف علی مقام الخوف و الرّجاء من افضل العبودیة فانه لایجوز لاحد ان یحلف لاحد بالجنة و ان مات علی حسنة ولا علی احد من المؤمنین بالنار و ان مات علی اسوء حال بل یأخذ بما هو مذکور فی الحدیث.

یعنی هر که درطاعت میرد وی را [۱] امید رحمت دارید و حکم مکنید که آمرزیده است .

وهر که درمعصیت میرد از بهر وی می‌ترسید ولکن حکم مکنید که دوزخی است. و این شرطی‌است از شرایط سنت (که) مرد باید درسنت و جماعت به[۲] چهارده چیز اعتقاد دارد یکی از آنجمله اینستکه [۳] هر که بقبلهٔ اسلام نماز کند وبمیرد بر وی ببهشت حکم نکنند اگر همه جهان طاعت[٤] اوراست وبر وی بدوزخی[٥] حکم نکنند واگر همه (معصیت جهان او دارد)[٦] [و] هردو در مشیت‌اند تاخود چه بود . وآنکس که حکایت بهلول نباش خوانده بود وقصهٔ ابرصیصیا شنیده‌بود (معنی) این خبر نیک داند .

۳٦٦ ـ مَنْ اَذْنَبَ ذَنْباً فِی الدُّنْیا فَعُوقِبَ بِهِ [۷] فَاللهُ اَعْدَلُ مِنْ اَنْ یُثَنِّیَ عُقُوبَتَهُ عَلی عَبْدِهِ وَمَنْ اَذْنَبَ ذَنْباً فَسَتَرَهُ اللهُ عَلَیْهِ وَعَفا [۸] عَنْهُ فِی الدُّنْیا فَاللهُ اَکْرَمُ مِنْ اَنْ یَعُودَ فِی شَیْءٍ قَدْ عَفا عَنْهُ (*) .

(۱) س : بمیرد بوی
(۲) س : در
(۳) س : وی آنستکه
(٤) س : واگر طاعت جهان
(٥) ب . م : بدوزخ
(٦) ب . م : جهان معصیت اوراست
(۷) س : عَلَیْهِ و ایضاً م : من اذنب فی‌الدنیا فعوقب به... (=) ض . ش: من اذنب فی‌الدنیا ذنبا فعوقب فالله اعدل من ان اثنی ...
(۸) : وَعَفاهُ

(*) ض . ش : وفیه دلیل علی‌المؤمن لایکفر بالذنب وبیان الخبر الاخیر فی‌قوله تعالی : وما اصابکم من مصیبة فیما کسبت‌ایدیکم ویعفوا عن کثیر والکریم اذاعفالایعود. وقال علی علیه‌السلام من عفی عنه فی‌الدنیا عفی عنه فی‌الاخرة ومن عوقب فی‌الدنیالم‌یثن علیه العقوبة فی‌الاخرة وفی‌الخبر اشارة قویة الی سعة فضل‌الله‌تعالی.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هر که گناهی بکند و او را در دنیا بآن گناه[۱] عقوبت کنند خدای‌تعالی ازآن عادل‌ترست که دوباره عقوبت کند (بندهٔ خود را) .

وهر که گناهی بکند و خدای‌تعالی آنرا بر وی بپوشد[۲] و از وی درگذارد خدای‌تعالی از آن کریم‌ترست که چیزی که عفو کرده باشد بوی بازگردد .

بدانکه مؤمن را (می)باید که میان خوف و رجا (ایستاده) باشد . خوفی که بقنوط[۳] نه پیوندد و رجائی که بایمنی نه‌پیوندد که قنوط از رحمت وایمنی ازمکر خدای‌تعالی بکفر پیوندد .[۴] واصل اینست لیکن بگاه خوف ظن باید که بحق‌تعالی نیکو دارد . وایزدتعالی بداودوحی کرد که : « حَبِّبْنِي اِلیٰ عِبٰادِي» مرابندگان من دوست گردان . گفت: بارخدایا تراچگونه دوست گردانم ؟ وحی آمد که کرم من ایشانرا بسیار گوی تا مرا دوست دارند وگویند که در قرآن بود و اکنون قرابتش منسوخ است که خدای‌تعالی گفت اگربندگان من مجتمع شوندبرترك گناه؛ ایشانرا ببرم وخلقی بیافرینم که گناه کنند تا من رحمت کنم تا کرم من پوشیده نباشد .

۳۶۷ ـ مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَرَعٌ یَصُدُّهُ عَنْ مَعْصِیَةِ اللهِ اِذٰا خَلاٰ لَمْ یَعْبَاءِ اللهُ بِشَیْءٍ مِنْ عَمَلِهِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

---

(۱) ب . م : کند واورا بدان گناه اندردنیا

(۲) س : بر وی پوشیده دارد

(۳) قَنِطَ :ای یَئِسَ

(٤) حاشیهٔ‌س:دریغا عمرضایع کرده‌ام آه همی گریم همی نالم سحرگاه
ندارم هیچ گونه توشهٔ راه بجز لاتقنطوا من رحمةالله

هر که او را پرهیزی نبود که او را از آزردن خدای [تعالی بگاه خلوت] باز دارد(۱) خدای (عزّ وجلّ) باك ندارد بهیچ کاری که وی کند(۲) .

یعنی طاعت وی که میان مردمان کند نپذیرد .

بدانکه (بخلوت) دلیری کردن با(۳) خدای تعالی ومیان مردمان پرهیزنمودن برخدای تعالی استهزا (کردن باشد) [گ۸۳پ] و استخفاف (نمودن)(٤) .

وهرکه این کند خدای تعالی کردار نیك از وی نپذیرد وگناه عفو نکند(٥) .

و اندر تفسیر این آیت آورده (است) که خدای تعالی می گوید :

« وَ یَوْمَ یُحْشَرُ اَعْداءُ اللهِ اِلَی النّارِ . »

گفت : اعداءالله اینجا بگاه آنانند(٦) که از مردمان شرم دارد و از خدای شرم ندارد .

گویند :(۷) مردی خواست که بر(۸) زنی دست کشد دربیابانی بشب .

زن گفت: مرا رسوا مکن .

مرد گفت: رسوا[ی] چرای ؛ (که) ما را جزستاره [کس] نمی بیند !

زن گفت: فَاَیْنَ اَلْمُکَوِّکِبُ ؟(۹) ستاره آفرین ، کجاست که نبیند ؟(۱۰) .

(۱) ب . م : بگاه خلوت

(۲) س : باك ندارد خدای عزوجل بهیچ چیز از کردار وی

(۳) ب . م : بر

(٤) س : استهزاست واستخفاف

(٥) ب . م : وبدی از وی اندر نگذارد

(٦) س : اینجایگه آنست

(۷) س : وگویند که

(۸) ب . م : بزنی

(۹) س : واین مکوکب الکواکب

(۱۰) س : نمی بینم

۳٦۸ ـ مَنْ اَحْسَنَ صَلاتَهُ حِینَ یَراهُ النّاسُ ثُمَّ اَساءَها حِینَ یَخلُوا فَتِلْكَ اِسْتِهانَةٌ اِسْتَهانَ بِها (۱) رَبَّهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هر که نماز نیکو کند آنگه که مردمانش (۲) ببینند پس بد کند چون خالی بود (۳) آن کم سنگی است (٤) که خدایرا بدان کم سنگ دارد . (٥)

این خبر بدان خبر پیشین می‌پیوندد (٦) و همان معنی دارد و نماز درنظارهٔ خلق نیکوتر کند که در نظاره حق (تعالی) .

و این نبود الّا از شقاوت که مستولی شده باشد تاوی را بوقت عبادت از معبود غافل دارد .

دلیل این سخن آن خبر است که جبرئیل بیامد و از پیغامبر (صلی الله علیه) پرسید: (۷) «مَا الاِسْلامُ؟» پیغامبر جواب داد. وباز پرسید: (۸) «مَا الایمانُ؟» جواب داد. پس گفت که (۹) «مَا الاِحْسانُ؟» گفت: «اَنْ تَعْبُدَ اللهَ کَاَنَّكَ

(۱) ض . ش : بِهِ

(۲) ب . م : آنگاه که مردمان اورا

(۳) ب . م : شود

(٤) ب . م : بود

(٥) س : کم سنگی می‌دارد

(٦) س : بآن پیشین پیوندد

(۷) ب . م : پرسید که

(۸) ب . م : وپرسید که

(۹) س : باز پرسید

(*) ض . ش : قال من اطال الصلوة عندالناس و خففها فی الخلوة فکان الخلق لدیه اعظم من الخالق علیه و من لم یراقب عظمة الله وجلاله فکانه استخف بشان واستهانه وهو یستحق المهانة والذل من الله لان وبال استهانته یرجع الیه و فی الحقیقة انه استهان نفسه لاربه تعالی فانه عزوجل لایتضادّه شییء.

تَراهُ فَإنْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فَاعْلَمْ أنَّهُ يَراكَ (۱) »

گفت (صلی‌الله علیه): (۲) احسان آنست که دروقت عبادت خدای‌راچنان دانی که می‌بینی.

پس اگر تو اورا نمی‌بینی حقیقت دان که او ترا می‌بیند.

۳٦۹ـ مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلاتُه عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ [گ۸٤ر] لَمْ تَزِدْهُ (٤) مِنَ اللهِ إلّا بُعْداً (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

هرکه نمازوی اورا (اززشتی وناخوشی) بازندارد. نیفزاید آن نمازاو را الا دوری ازخدای. (٥)

---

(۱) س: فَإنَّهُ (۲) س: [گ٦٦ـ]

(۳) س: دانی

(٤) (کذا فی ض. ش.) و درنسخه س: لَمْ يَزِدْهُ: نسخه ب م: لم‌یزدد.(و) م: لم‌یزدد بها.

(٥) س: از فحشاء و منکر نیفزایدش ازخدایتعالی الا دوری.

(*) ض. ش: .. و مفهومه ان الصلوة کلاصلوة لان الفرض الصحیح ان تکون هی لطفاً فاذا لم‌یکن للمکلف فیه فایدة عاجلا ولایکون له عایدة آجلاً.

(=) حاشیه س: و یقال انه اذا کان یوم القیمة یحشر قوم وجوههم کالکواکب الدری فیقول لهم الملائکه ما اعمالکم فیقولون کنا اذاسمعنا الاذان قمنا الی الصلوة لایشغلنا غیرها ثم یحشر الطائفة وجوههم کالاقمار فیقولون بعد السئوال کنا یتوضار قبل الوقت ثم یحشر طایفة وجوههم کالشموس فیقولون کنا فسمع الاذان فی المسجد و روی ان السلف کانوا یغرون انفسهم ثلثة ایام اذا فاة احدهم التکبیرة الاولی و یغرون سبعاً اذا فاتتهم ... (بقیه: لایقره وناقص).

بنمود [پیغامبر] (صلی‌الله‌علیه) که معصیت از پس[۱] طاعت علامت ناپذیرفتن طاعت باشد[۲] و این لفظ [هرچند معنی اشارت است:][۳].

یکی از وی آنست که نماز قربت است و جای حضور بنده است ؛ و علامت نزدیکی (است) چنان که گفت : « وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ » سجده کن و در سجود[۴] نزدیک شو .

وچون از سجود بازآمدی [و] معصیت کنی در سجده[۵] نزدیک نشده‌باشی[۶] که آنکس که‌قدم (همت) بربساط (قرب‌نهاد هرگز) قدم (بر بساط) هوی و [بربساط] شهوت ننهد واگر از سجود بازآمده معصیت کند در سجود قرب نیافته‌باشد[۷] وچون در سجود قرب نیافت همچنان دور ماند (ه‌باشد) و چون دورست[۸] [هرروز] دورتر باشد[۹] تا قول رسول (صلی‌الله‌علیه) درست باشد : « لَمْ یَزِدْهُ مِنَ اللهِ تَعالیٰ اِلاّٰ بُعْداً .

۳۷۰ـ مَنْ حاوَلَ اَمْراً بِمَعْصِیَةٍ[۱۰] کانَ اَفْوَتَ لِما رَجا وَ اَقْرَبَ لِمَجیءِ ما اتَّقی[۱۱].

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

---

(۱) س : بعد (۲) س : ناپذیرفتنی طاعت است

(۳) ب . م : پرمعانی است واشارت

(٤) ب . م : سجده (٥) س : سجده

(٦) ب . م : نشدهٔ (۷) س : نیافت

(۸) ب . م : اندوه باشد (۹) س : است

(۱۰) ض . ش . (و) م ... بمعصیة‌الله

(۱۱) درنسخه ض . ش . این حدیث بجای قبلی آمده است وبالعکس

هر که کاری جوید بمعصیتی آنچه امید دارد فایت‌تر بود و آنچه ازوی ترسد زود(۱) تر آید .

و معنیش آنست که چون کاری که تو بر وی(۲) امید داری [و] (یا) ازفوات آن(۳) ترسی خواهی که آن کار [را] بمعصیت بدست آری آنچه تو ازوی ترسی زودتر (باشد نومیدی توازوی وفائت شدن وی ازتوبشومی وناخجستگی معصیت)(٤) .

بدانکه هیچ ادباری نیست لاهل خوددرعالم ادبار[ی] نیست جزمعصیت .

زیرا که درویشی ادبار نیست قسمت است و مصائب دنیا در مال و تن و گرامیان ادبار نیست قضا وقدرست؛ ومرگ ادبار نیست اجلست . عین ادبارمعصیت است که کسی را می‌آزاری (که دانی) که ترا [او] آفرید؛ و او پرورد ؛ روزی او دهد؛(٥) وبلا (او) می‌گرداند؛ [ک ٤٨پ] (بحال تو دانا، وبرتو قادر ، وتوانا، واز تو مستغنی . اگر بگیردت از وی تراکسی نرهاند؛ واگر بیوکندت(٦) کسی دست تو نگیرد . این کس را آزردن که ادبار نیست چیست؟) .(۷)

۳۷۱ ـ مَنْ كَانَتْ لَهُ سَرِيرَةٌ صَالِحَةٌ أَوْ سَيِّئَةٌ نَشَرَ اللهُ عَلَيْهِ مِنْهَا رِدَاءً يُعْرَفُ بِهِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

---

(۱) ب . م : دور (۲) ب . م : بوی

(۳) ب . م : وی

(٤) س : آید از آنچه تو بوی اومید داری

(٥) س : و او روزی می‌دهد

(٦) س : یعنی بیفکندت . م

(۷) س : و اگر بگیرد کست نرهاند واگر بیفکند کیست دست تو بگیرد این کس را آزردن جز ادبار نیست .

هر که را نیتی باشد نیکو، شایسته ؛ یا زشت و بد . حق سبحانه و تعالی چادری بازکشد بر وی از آن تااورا بدان[1] بشناسند .

معنیش آنست که ازنیت دل بنده خدای عزّ وجلّ خلق خویش را آگاه کند [نه] بعلامت ظاهر و[نه] نشانی[2] آشکار، بلکه[3] در پیشانی وی نشانی نهد که هیچ مخلوقی آنرا بچشم سر نبیند الا اهل الله و خاصان وی[4] که ایشان جاسوسان دل (ها)اند. (که) سریرت مردرا ازسیرت وی ببینند. چنانکه انس بن مالک گوید: (که بنزد)[5] عثمان بن عفان (می)رفتم براه اندر نظر من برزنی افتاد چون درپیش عثمان رفتم گفت: «أیدخلُ احدکم عليّ واثرُ الزّنا ظاهرٌ بین عینیهِ» گفت: برمن درآید یکی از شما و اثر زنا پیدا[در] میان دوچشم وی.[6]

گفتم[7] اَوَحی بعد رسول الله؟[8]

[ف]قال : لاولکن ادلّةٌ وبیانٌ وفراسةٌ وبرهانٌ. گفتم وحی هست ازپس رسول خدای؟

گفت نه! ولکن دلیل است[9] وبیان وفراست وبرهان .

---

(۱) س : هر که را پنهان عملی پاکیزه باشد یا ناپاکیزه خدای تعالی رداء باز می کشد بر وی تا او را بآن

(۲) س : پیدای

(۳) س : لکن

(٤) ب . م : مگرکه اهل الله و خاصته

(٥) س : بر

(٦) س : او

(۷) س : یاامیرالمؤمنین

(۸) ب . م : یاامیرالمؤمنین

(۹) س : باشد

٣٧٢ - مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأى خَيْراً مِنْهَا فَلْيُكَفِّرْ عَنْ يَمِينِهِ (*) ثُمَّ لِيَفْعَلِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ. (١)

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

هر که [برچیزی] سوگند خوردآنگاه آن بهتر داند که جزآن باشد(٢)سوگندرا کفارت کند . و آنچه بهتر باشد بکند. (٣)

بدان که (سوگندها) مختلف است:(٤) یکی آنست که [گ٥٨ر] [سوگند خوردن] معصیت است (و بر وی ایستادن معصیت است) و شکستنش (٥) طاعت است. چنانکه سوگند خورد که بامادر وپدرسخن نگوید یانیکوئی نکند وآنچه‌بدین ماند .

وسوگندی[آن]است که [خوردنش] طاعتست و بر وی ایستادن طاعت‌است و شکستن معصیت(٦) چنانکه سوگند خورد که من خمرنخوردم و آنچه بدین ماند.

و سوگندی است(٧)که خوردنش مباح است و بر وی ایستادن مباح (٨) ودر شکستن خلاف(٩) و (فقهش) درکتب فقه مسطوراست(١٠)

(*) ض . ش : ... و هذا التكفير على سبيل الندب وليس بواجب لان من حلف ان لايشترى لاهله شيئاً ثم كانت المصلحة فى‌شرائه .. فليفعل ذلك ولا كفارة عليه .. ثم ظاهر هذا الخبر انه يكفر ثم‌يفعل ماحلف‌ان لايفعله وانمايجب‌الكفارة بعدالحنث‌ولايجوز ولايجزى تقديمها على‌الحنث .

---

(١) ض . ش : ... هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ (٢) س : كند

(٣) س : ببيند (٤) س : است

(٥) ب . م : شكستن (٦) س : است

(٧) س : آنستكه (٨) س : است

(٩) س : است (١٠) س : [گ٦٧

۳۷۳ ـ مَنِ ابْتُلِیَ مِنْ هٰذِهِ الْبَنٰاتِ بِشَیْءٍ فَاَحْسَنَ اِلَیْهِنَّ کُنَّ لَهُ سِتْراً مِنَ النّٰارِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر که مبتلی گردد بچیزی ازین دختران و با ایشان نیکوئی کند پردهٔ باشد او را از آتش .

بدانکه سبب این خبر آن بود که عایشه[1] گوید : زنی پیش من آمد [و] دودختر با خود داشت[2] چیزی خواست [و] آن ساعت هیچ نبود الا یک خرما [که] بوی دادم (او نیمهٔ ازآن خرما) [3] بدختری‌داد (ونیمهٔ بدیگر دختر .)[4] ووی نخورد وبیرون‌رفت .

[چون] پیغمبر(صلی‌الله‌علیه) درآمد . اورا(آن‌قصه)بگفتم‌رسول صلی‌الله‌علیه[5] این خبر یاد کرد . [6]

---

(۱) ب . م : رضی‌الله عنها گوید که (ودر حاشیه : حکایت)

(۲) س : باوی و

(۳) س : نیمی

(٤) س : ونیمی بدختری

(٥) س : پیغامبر

(٦) س : بگفت

(*) م : هذا الحدیث رواه الشیخان و هذه اشارة الی جنسهن و عبر بالابتلاء لان الناس یکرهونهن عادة قال‌الله تعالی : «واذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسوّدا وهو کظیم .» والستر بکسر السین الحجاب الذی یسترک عن ماوراءك ومعنی کونهن سترالله ان‌الله یتجاوز عنه باحسانه الیهن ویجیره من‌النار و یدخله الجنة .

(=) ض . ش : قال ان البنات اشد شانا من البنین لکثرة الموؤنة علیهن و خوف العاقبة منهن سیما عند کثرتهن فمن رزقه الله منهن فاحسن الیهن کن للمحسن سبب ستر و حجاب من حرارة نارالله التی هی جهنّم.

۳۷۴ ـ مَنْ قَتَلَ عُصفُوراً عَبثاً جاءَ یَومَ القِیامَةِ وَ لَهُ صُراخٌ عِندَ العَرشِ یَقُولُ: سَلْ هذا فِیمَ قَتَلَنِی مِنْ (۱) غَیرِ مَنفَعَةٍ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

هر که(۲) گنجشکی را بکشد ببازی. آن گنجشک روز قیامت بیاید و اورا بانگی بنزدیک(۳) عرش. و گوید: بارخدا ازاین بازپرس که(٤) مرا چرا کشت بی منفعتی.

بدانکه میان [گ ۵۰۸پ] آدمی و دیگر اجناس تکافی(۵) وقصاص نیست.

این اشارتی است که رسول (علیه‌السلام) کرده است در باب ظالم و مظلوم چنانکه گفت:

یُقَصُّ (٦) مِنَ الشّاةِ الاَقرَنِ لِلَّذی لَیسَ بِاَقرَنٍ.

ومیان حیوان قصاص نیست [ومقصود از اینکه از] (۷) گوسفند سُرودار(۸) که از وی قصاص خواهند ازبهر گوسفند بی سُرو[آنست که حق تعالی قادرست که از ظالم حق مظلوم عاجز] (۹) بخواهد.

۳۷۵ـ مَنْ سَأَلَ النّاسَ اَموالَهُم تَکَثُّراً فَاِنَّما هِیَ جَمرٌ فَلیَستَقِلَّ مِنهُ (۱۰) اَوْ لِیَستَکثِرْ (*).

---

(۱) م: فی. (=) م: قوله فیم ای فی ای شیء

(۲) ب. م: وی (۳) س: آید بانگ درآن نزد

(٤) س: این را بپرس تا (۵) س: مکافات

(٦) ب. م: یُقتَصُّ (۷) س: مقصود ازاین که (درحاشیه است)

(۸) س: دارد (سُرو: شاخ) (۹) ب.م: راظالم قادراست که جورمظلوم ازوی

(۱۰) س:.. جُمرَةٌ فَلیَستَقِلَّ مِنها..

(*) ض. ش:.. قال ان سؤال الغنی یوجب له النار ولافرق بین القلیل و الکثیر اذاکان غیر مضطر الی السؤال والجمرة شعلة من النار.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هر که از مردمان سؤال کند تا وی را چیز[1] بسیار بود آن[2] آتش است. خواه بسیار خواهد [و] خواه اندك.[3] وهم بدین معنی (است) این خبر دیگر که از پس اوست[4]:

۳۷۶ـ مَنْ سَأَلَ عَنْ ظَهْرِ[5] غِنيً فَصُداعٌ فِي الرَّأْسِ وَداءٌ فِي الْبَطْنِ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هر که با هستی سؤال کند آنچه بستاند صداعی[6] باشد اندر سر و درد (ی) باشد اندر شکم.

اما (آن) خبر نخست که گفت[7] آنچه خواهد آتش است[8] یعنی حرام بود[9] و حرام موجب آتش باشد و بدین[10] خبر دوم گفت صداع است اندر سر.

یعنی مرد که طلب معیشت کند از وجهی حلال[11] او را بر آن ثواب دهند آن (که) بدست آمد[ه] برود؛ (و) لکن از[12] ثواب طلبیدن نماند[13] [و] چون معیشت نه بوجه[14] حلال طلبد (بدست) آمده برود؛ (وبگفتار ثواب یافته باشد؛)[15]

---

(۱) س : چیزی

(۲) س : ازجمره

(۳) ب . م : کمتر

(۴) ب . م : پیش رفتست که

(۵) س : درمتن : ظاهِرِ

(۶) س : صداعی

(۷) ب . م : آنکه گفت که

(۸) ب . م : باشد

(۹) س : است

(۱۰) ب . م : وبااین

(۱۱) ب . م : ازبهرثواب

(۱۲) س : آن

(۱۳) س : بماند

(۱۴) س : بوجهی

(۱۵) س : ثواب نایافته

(*) ض . ش : .. وکذلک ان سال الغنی فهو صداع للسامعین و المسئولین وداءٌ فی البطن السائل ان لم یجیبوه اویکون کقوله : «ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارآ.» فیکون ماا خذه الغنی حراما علیه وداء فی بطنه.

جز صداعی(۱) نماند .

واما درد شکم هرچه‌وبال‌آورد درد باشد وحرام اندر شکم جز وبال‌نیارد(۲) نبینی که گفته‌اند :

« طَعامُ الْبَخيلِ داءٌ » خوردنی(۳) بخیلان درد باشد .

۳۷۷ ـ [گ ۸۶ ر] مَنْ مَشى اِلى طَعامٍ لَمْ يُدْعَ اِلَيْهِ فَقَدْ دَخَلَ سارِقاً وَ خَرَجَ مُغيراً (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

هر که سوی طعامی رود که وی را با آن (٤) نخوانده باشند آنگاه که درشود دزد باشد وچون(٥) بیرون آید(٦) غارت کننده(٧) .

این حث است برا کرام نفس و خویشتن عزیز داشتن [که زجرکرداست‌مت‌را از ناخوانده بطعامی](٨) رفتن و گفت چون ناخوانده (بطعامی) رود منزلتش منزلت دزد باشد(٩) زیرا که دزد خجل (وکم سنگ باشد و آنکس که ناخوانده برمائدهٔ

---

(۱) س : صداع

(۲) ب . م : نیارد

(۳) س : طعام

(٤) س : اورا سوی وی

(٥) س : وآنگه که

(٦) س : آمده باشد

(۷) س : باشد

(۸) ب . م : وزجراست ازناخوانده بطعام

(۹) ب . م : دزدان نهاده‌اند

(*) م : فقد دخل سارقا: هوحال بیان لهیئةالفاعل عندالدخول وهو من باب التشبیه دون الاستعارة لذکر المشبه والمشبه به یعنی ان هیأته هیئة السارق من الدخول بالخفیه واستراق النظر وعلی هذا قیاس قوله وخرج مغیراً .

(=) ض . ش : .. نهی عن تذلیل النفس لاجل لقمة ای لایجوز للمؤمن الذی هو عندالله کریم ان یخرج الی طعام قوم لم یدعوه الیه ویعرض نفسه العزیزة المهانة .. ویائم بذلک اسم السارق والمغیر .

رود خجل) و کم‌سایه بود ؛ و بآخرش مرتبت غارت کنان نهاد که غارت کن آن باشد که چیزی برگیرد بی‌فرمان [آنکس که چیز نهاده باشد][۱] وهردو حرام است و مهمان را که طعام پیش آرند آن طعام برسه وجه است :

یکی آنست که ملک اوست؛ ویکی آنست که بنهادن ملک او نیست هرلقمهٔ که برمی گیرد ملک وی میشود؛ وسیم آنست که لقمه ببر گرفتن ملک اونشود[۲] چون در دهان می‌نهد[۳] ملک او می‌شود .

۳۷۸ ـ مَنْ كَانَ وُصْلَةً لِأَخِيهِ ٱلْمُسْلِمِ إِلَىٰ ذِي سُلْطَانٍ فِي مَنْهَجِ بِرٍّ أَوْ تَيْسِيرِ عَسِيرٍ أَعَانَهُ اللهُ (تَعَالَى) عَلَىٰ إِجَازَةِ الصِّرَاطِ يَوْمَ تَدْحَضُ فِيهِ الْأَقْدَامُ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هر که پروانه بود برادر مسلمان را بکسی که تسلط[۴] دارد درپیدا کردن نیکوئی[۵] یا آسان کردن دشخواری .[۶] خدای (تعالی) اورا یاری دهد[۷] برگذر کردن صراط ؛ آن روز که پایها اندروبلغزد[۸] .

معنی این[۹] آنست که کسی را باامیری یاصاحب امری شغلی بود . اما جرّ[۱۰] منفعتی یادفع مضرتی . کسی که پایمردی کند تاغرض آن[۱۱] برادرمسلمان حاصل[۱۲] کند اورا این ثواب وعده کرد .

---

(۱) ب . م : که نه وی‌نهاده باشد
(۲) س : برگرفتن ملک وی نیست
(۳) س : نهاد
(۴) س : بساط
(۵) ب . م : نیکی
(۶) ب . م : درویشی
(۷) س : عنایت کند [گ ۶۸
(۸) س : مردم از جای بروند
(۹) ب . م : وی
(۱۰) س : باشد جذب
(۱۱) س : آن غرض
(۱۲) س : بحاصل

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) ازجملهٔ همه (راحتهاو) نعمتها این گذشتن (صراط)[1] وعده کرد (بسلامت.) زیرا که چون [گ ٩٨ پ] بنده برصراط رسد [2] خود را [3] در مخاطرهٔ بیند هر کدام تمام تر [همچون مردی که با سلطانی سر کاری دارد برمخاطره باشد؛ چون غرض ازین سلطان بحاصل شود دل وجان وی را آسایش باشد.][4] پس آن عمل را این ثواب ازین معنی پیدا کرد .

٣٧٩ ـ مَنْ لَعِبَ بِالنَّرْدَشِيرِ [5] فَهُوَ كَمَنْ غَمَسَ يَدَهُ فِي لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَدَمِهِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر که بازی کند بنرد، همچنان[6] کسی باشد که دست خود را فروزند[7] اندر گوشت خوك و خون وی .

---

(١) س : آن برصراط گذشتن (٢) س : رسید

(٣) س : خویشتن را برمخاطرهٔ بیند هر کدام تمامتر

(٤) ب . م : ازصراط بسلامت گذشت ایمنی پیدا شود [هر کدام تمامتر]

(٥) م : قال فی‌القاموس : النرد معروف معرب وضعه اردشیربن بابک ولهذا یقال : النردشیر .

(٦) س : اوچون آن (٧) س : خویش فروبرد

(*) م : اعلم ان فی‌النرد اربعة آراء :

احدها: انه مکروه کراهة تنزیه و علیه ابواسحق المروزی و الاسفراینی و اختاره ابوالطیب وهذا الرای غلط لیس بشیی لمخالفته المنقول والدلیل ، وقدنقل القرطبی فی‌شرح مسلم والجنبلی فی‌المغنی الاجماع علی‌تحریم اللعب به .

ثانیها: انه‌حرام صغیرة وعلیه‌الرافعی وجماعة ورجحوه .

ثالثها: انه حرام کبیرة وهوالذی علیه الشافعی و اکثر اصحابه.

رابعها: التفصیل بین بلد یستعظمون ذلک‌فترد به‌الشهادة وبلد لایستعظمونه فلا ـــ

بدانکه نردباختن حرام است [و] عین [قماراست] و اگرچه بگرو نبازد (۱) و اندر تفسیر است که معنی انصاب نرد است بیک روایت. واما شطرنج اندر مذهب شافعی چنانست که چون بگرو نیست(۲) و از بهر وی نماز فائت نکنند وفحش نگوید مباح است.

وبروایت [دیگر] آمده است که ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) از جملهٔ حذّاق این کار بود وعلی‌بن ابیطالب او را ادب بی‌ادبان خواند(۳) و آنچه حقیقت است آنست

←ترد به الشهادة وان اکثرمنه. واماالشطرنج فقدوردت احادیث صحیحة فی التحذیر عن اللعب به وکلها محمول علی من یلعب به علی شیء من المال فانه حرام و علی من استغرق به اوقاته و اخرج به صلاة عن وقتها والافهو مکروه عندالشافعی حرام عند غیره قال النووی فی فتاواه هو حرام عند اکثر العلماء انتهی.

(=) ر . ر : .. قمار نرد و شطرنج (را) گویند که اردشیر جمع کرده با یکدیگر نهاده ... و بنزدیک آل رسول صلعم میان شطرنج و نرد هیچ فرقی نه ؛ هردو قمار بود. آورده‌اند که هر که در شطرنج نگرد همچنان باشد که در فرج می‌نگرد چون نگرنده بدین حال (باشد) پس آنکه بازد حالش چون باشد! حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام باقنبر درمحلهٔ از محله‌های کوفه میرفت تنی چند را دید که شطرنج می باختند. ایشانرا همی گفت که ابراهیم خلیل علیه‌السلام گفت بت‌پرستان را : «ماهذه التماثیل التی انتم لها عاکفون.» پس قنبررا گفت تا دُرّه (تازیانه) بدیشان اندرنهاد وجمله را ازشهر کوفه بیرون کرد ...

(=) ض . ش : و النرد معروف و یحرم اللعب به علی کل حال و اللاعب به مستحیلاً مثل اکل الخنزیر فکما لایحل الغمس فی دم الخنزیر و لحمه فکذلک لایجوز اللعب بالنرد.

و اما النردشیر فهو منسوب الی اردشیر بن بابک ملک العجم الذی وضع النرد له فکانوا یقولون نرداردشیر کما قالوا شقایق النعمان . . . والشطرنج ایضاً حرام لنص آخر اورده الازهری فی تهذیب اللغة وهوالشطرنج میسرالعجم : وقدرواه عن علی علیه‌السلام.

---

(۱) س : چه گرو باشد واگر بی گرو

(۲) ب . م : نبازد (۳) س : گفت

که هردو را بازی میخوانند. وتوبندهٔ؛ وبنده‌را بازی‌نرسد. ودیگر که بازی‌غافلان کنند(۱) آنکس که داند اورا چرا آفرید(ه‌اند) ببازی نپردازد.

۳۸۰ ـ مَنْ نَزَلَ عَلی قَوْمٍ فَلاَ يَصُومَنَّ تَطَوُّعاً اِلّاَ بِاِذْنِهِمْ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

هرکه برگروهی(۲) فرود آید روزهٔ تطوع ندارد مگر(۳) بدستوری‌ایشان.

بدانکه اندرین خبر از چند وجه حکمت روی نماید.(۴) یکی آنست که چون بخانه مردی‌مهمان‌آمدی مخدوم وی شدی واوخدمت بجای آوردن ترا ملازم‌شد(۵) اگربشریعت(۶) واجب نیست بطریقت(۷) واجب است.

پس چون بنعمت او مخدوم وی شدی(۸) بکرم خویش محکوم او باشی (۹) و دوم چون روزه داری و او را خبر نکنی و او از بهر تو غذای سازد. [گ ۸۷ ر] و ازکارتو خبرندارد. چون غذا(یی)پیش(تو) آرد اگربخوری عهد روزه بشکستی و اگر نخوری دل میزبان شکستی. [و] هردو پسندیده نیست. (پس) چون روزه خواهی داشتن(۱۰) دستوری خواه تا ازین خطر رسته باشی.

---

(۱) س : عاقلان بازی نکنند (۲) س : قومی

(۳) س : نیابدکه الا (٤) ب . م : است

(٥) س : که او لازم شد خدمت تو بجای آوردن

(٦) ب . م : شریعت

(۷) ب . م : طریقت

(۸) س : اوی

(۹) ب . م : مخدوم وی باش

(۱۰) ب . م : داشت

(*) ض . ش : والخبر . ادب للمضیف النازل عند انسان اذا اراد ان یصوم تطوعاً فعلیه ان یستأذن مضیفه فربما یتعذر علیه ذلک؛ ولیس جزاء الاحسان الاساءة .

۳۸۱ ـ مَنْ اِنْتَهَرَ صاحِبَ بِدْعَةٍ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ أَمْناً وَاِيماناً (*) وَمَنْ اَهانَ صاحِبَ بِدْعَةٍ اَمَنَهُ اللهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

هرکه مبتدعی را از پیش براند خدایتعالی دل وی را از ایمنی[۱] و ایمان پرگرداند و هرکه مبتدعی را خوارگرداند[۲] خدایتعالی بروزقیامت او را ایمن گرداند[۳] [روزفزع بزرگ] .

بدانکه اسلام بهفتادوسه فرقت‌است: یکی فرقت رسته‌اند[٤] وآن اهل سنت وجماعت‌اند! وآن دیگرهمه [اصحاب] بدعت‌اند ! ! [عليهم ما عليهم] هرکه‌ایشان‌را عزیز دارد دین را ذلیل داشته باشد و هرکه ایشان را ذلیل دارد دین را عزیز داشته باشد .

عبدالرّزاق صنعانی گوید[که]روزی صاحب‌بدعتی‌را بانگ برزدم[آن‌شب] پیغامبر را (صلی‌الله‌علیه) بخواب دیدم [که] هفت بوس بر پیشانی من دادی[٥] وگفتی رضی‌الله عنک کما رضیت عنک . (خدایتعالی از تو خشنود باد چنانکه من از تو خشنودم !) .(**)

(*) لانه صار سببا لايمان صاحبه بالسنة و امانه من العذاب بزجره عن البدعه التی كان يستحق بهاالنار لودام عليها عملا و اعتقاداوالجزاء من جنس العمل .

(**) برای تحقیق در اینمورد شایسته است بکتاب شبهای پیشاور چاپ تهران ۱۳۳٤ ش، مراجعه شود. م

(۱) س : اورا از امن

(۲) س : کم‌سنگ گرداند

(۳) س : او را آمن گرداند

(٤) س : سنت‌اند

(٥) س : می‌دادی

٣٨٢ - مَنْ أَصْبَحَ مُعافًا فِي بَدَنِه آمِناً فِي سِرْبِه عِنْدَهُ قُوتَ يَوْمِه فَكَأَنَّما حِيزَتْ لَهُ الدُّنيا بِحَذافِيرِها (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هرکه در بدن(١) بعافیت باشد و در سِرب خود(٢) ایمن باشد و قوت روزی دارد(٣) (هم) چنان بود که همه دنیا ازبهر وی جمع کرده باشند .

بدانکه سرب گفته‌اند که نفس مرد باشد و گفته‌اند که طریق و مذهب مرد باشد [گ٨٧پ] اندرطلب معیشت چون مردازبهرحاجت ازخانه بیرون‌آید گویند:

« سَرَبَ الرَّجُلُ فِي حاجَتِه يَسْرُبُ سُرُوباً (٤) .

خدایتعالی گفت: «وساربٌ بالنهار »بدانکه رنج(٥) آخرت‌لابل که هلاك جان

(*) م : فی سربه (ای) جماعته . حیزت ای جمعت . قوله بحذافیرها جمع حذفار وقیل حذفور والحذافیر : الجوانب وقیل الاعالی . و المعنی فکانما اعطی الدنیا باسرها. وماا حسن قول الشاعر بالفارسیة مشیراً الی مافی‌هذا الحدیث : (شعر)

دوتای نان اگر ازگندم است و گراز جو
سه تای جامه اگرکهنه است و گر از نو
بچار گوشهٔ دیوار خود بعزّت و امن
که کس نگوید ازینجای خیز و آنجا شو
هزاربار نکوتر بود بنزدِ لبیب (کذا)
ز افسر و کمر کیقباد و کیخسرو .

(=) ض . ش : من اتی علیه‌الصباح و هو فی عافیة من المرض آمن فی نفسه عند الکفایة‌لقوت یومه‌فکانما جمعت له‌الدنیا وهوملک فی‌الحقیقه : والسرب النفس وبحذافیرها ای بجملتها .

---

(١) ب . م : درخود
(٢) س : خویش آمن
(٣) س : نزد او بود قوت روز
(٤) س : [گ٩٦
(٥) س : دنیا در رنج

اندر دنیا (و) هلاك دین اندر آخرت بطلب زیادت اندرست .

زیرا که تا عالم بوده است یک سربریده ندیده‌اند اندرطلب درویشی؛ وبسیار سرها بریده‌اند اندرطلب توانگری . وبقیامت هیچ کس‌را بدوزخ نبرند که این باندك قناعت کرد و بسیار کس‌را بدوزخ برند که این زیادت جست . وزیادت‌جوی پیوسته بنده بود و در رنج و دل مشغول‌بود؛ وقانع پیوسته آزاد وآسان وفارغ دل‌بودواگرنه شرط اختصار بودی سخن درین معنی فراخ [بوده] است .

۳۸۳ ـ مَنْ وَلِیَ [۱] شَیْئاً مِنْ اَمْرِ الْمُسْلِمِینَ فَاَرادَاللّٰهُ بِهِ خَیْراً جَعَلَ مَعَهُ وَزِیراً صالِحاً فَاِنْ [۲] نَسِیَ ذَکَرَهُ وَ اِنْ ذَکَرَ اَعانَهُ [*] .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

هرکرا ولایتی دهند از کار مسلمانان وخدای‌تعالی بوی خیری [۳] خواهد او را وزیری (شایسته) دهد که اگر [وی] فراموش کند یادش آرد واگر بیادش باشد یاری دهد[٤] .

بدانکه بدین[٥] فراموش کردن و یادآوردن عدل را میخواهد [که] اگر این امیر[٦] عدل نکند این وزیر او را بر عدل [حریص کند و اگر امیر خود عدل کند او را وزیر] برآن[۷] یاور باشد بموافقت کردن و داد کردن را بر [۸] دل وی

(*) ض. ش:ـ وتمامه وهو: اذا ارادغیرذلک جعل له وزیراسیئاً ان نسی‌لم‌یذکره و ان ذکر لم‌یعنه .

(۱) ب . م : مَنْ اُولِیَ شیئاً من امورالمسلمین ...

(۲) ب . م : اِنْ ... (۳) ب . م : بدان کس نیکی

(٤) س : خود یادش بود یاوریش کند

(٥) ب . م : بااین (٦) ب . م : میر

(۷) ب . م : بدان (۸) س : وعدل را به

شیرین کردن .

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گوید: در روی سه کس نگرستن[۱] عبادتست: [یکی] در روی‌مادروپدر ؛ و [دوم] درروی علماء ؛ و [سیم] در روی پادشاه عادل . وعدل (داد باشد و) راستی[۲] و قوام عالم بدادوراستی[۳] است .

گویند [٤] برچهار گوشهٔ تخت نوشیروان عادل نبشته بود که پادشاهی نتوان کرد[ن] اِلّا[٥] بلشکر و لشکر نتوان داشتن اِلّا[٦] بخزینه وخزینه‌آبادا[ن] نبود [ک۸۸ر] اِلّا بمعاش واز معاش دخل‌نیاید مگر[۷] بعدل .

۳۸٤ ـ مَنْ عامَلَ النّاسَ فَلَمْ یَظْلِمْهُم وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ یَکْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ یُخْلِفْهُم فَهُوَ مِمَّنْ کَمُلَتْ مُرُوءَتُهُ وَظَهَرَتْ عَدالَتُهُ وَوَجَبَتْ اُخُوَّتُهُ وَ حَرُمَتْ غِیبَتُهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

هر که عاملی کند مردمانرا وبیداد[۸] نکند و ایشانرا حدیث کند[۹] ودروغ

(۱) س : نگریدن

(۲) س : باشد

(۳) س : براستی

(٤) س : وبرچهار

(٥) ب . م : مگر

(٦) ب . م : داشت مگر

(۷) س : نباشد اِلّا

(۸) ب . م : بامردمان سروکار کند و بریشان ستم نکنند

(۹) ب . م : وچون گویدشان

(*) م : الغیبة بکسرالغین وفتحها وهی اسم مصدر بمعنی الاغتیاب وهوذکرک اخاک بمایسوءه بلفظ صریح اوکنایة اوتلویح اوکتابة فی نفسه او ثوبه اوسرکوبه اوخدمه اوما یتعلق به .

(=) ض . ش : .. یعنی اذا لم یکن فی‌معاملته ظلم ولافی‌حدیثه کذب ولافی‌وعده خلف فهومؤمن ظاهرالعدالة کامل المروة ویستحب صداقته ویحرم غیبته .

نگوید و وعده‌شان که[۱] کنند خلاف نکند، این کس[۲] از آنان بود که مروتش[۳] تمام بود وعدالتش پیدا بود وبرادریش واجب بود وغیبتش حرام بود .

بدانکه درین خبر سه شرط است وسه جزا بترتیب: اول گفت هر که درمعاملت ظلم نکند آنکه درجزا[ش] گفت مرّوتش تمام باشد. زیرا که مروّت (بازدارد) مرد را از ظلم کردن درمعاملت[٤] آنکه گفت : [وَحَدَّثَهُمْ وَلَمْ يَكْذِبْهُمْ] درسخن (گفتن ایشان را) دروغ نگوید آنکه (در) جزاش بگفت[٥] عدالتش پیدابود . زیرا که سود و زیان (مردم ، واخبار،) مردم[٦] از عدول شنوند [و] تا راست گوی نبود نام عدالت بر وی نیفتد . وشرط سه، دیگر گفت [وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ] باایشان (چون) وعده کند خلاف نکند. آنکه جزاش گفت : [وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ] برادری وی واجب، بود زیرا که دوست باید که در[٧] وعده راست بود تا دوستی بماند و بدوستی وی میل کنند آنگاه[٨] چون (این) سه شرط را [بجای آورد بجای وی] سه جزا بگفت [آنگ]ه زیادت[٩] گفت [که] چنین مرد را غیبت (کردن) حرام باشد.[۱۰]

۳۸۵ ـ مَنْ حَفِظَ مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ(*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

(۱) س : باایشان چون وعده
(۲) س : وی
(۳) ب . م : وی
(٤) س : بازدارد
(٥) ب . م : جزا گفت که
(٦) س : خلق
(۷) ب . م : به
(۸) س : بود آنکه
(۹) ب . م : بزیادت
(۱۰) س : حرامست

(*) ض . ش: یعنی من حفظ لسانه من الکذب وفرجه من الحرام دخل دارالسلام...

هر که نگاه دارد آنرا که میان هردو کنارهٔ روی (۱) اوست و آنرا که میان دوپای(۲) اوست[ک ۸۸ پ]اندر بهشت شود.(۳) آنچه میان‌چانه(٤) زبانست، وآنچه میان پایهاست(٥) فرج است؛ و این دواندام است اندر تن آدمی (که) حقیر جرم (است) و بزرگ جُرم؛ بگناه فرج (مرد) مستحق صدتازیانه [زدن] وسالی غریبی شود(٦) (و آن آنگاه بود که مرد عزب زنا کند صد درّه زدن وسالی از شهر راندن واجب شود) و باشد که مرد (والعیاذبالله) مستحق کشتن شود.(۷) [وآن‌آنگه‌بود که زن دارد(۸) وزنا کند.] وبگناه زبان [باشد که] (مرد) مستحق کشتن شود (۹) لابل جهانی را (چنان) بفتنه دهد که (۱۰) خلقی بسیار کشته‌شود. پس چون جرم ایشان بزرگ است [ثواب ایشان بنگاه داشتن آن بزرگ بود](۱۱) و آن (ثواب) بهشت است.(۱۲)

۳۸٦ ـ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

هر که دروغ گوید برمن بعمد(۱۳) (باید که) جای خویش(۱٤) بسازد اندر دوزخ.

---

(۱) ب. م: چانه

(۲) س: پایهای

(۳) س: رفت

(٤) س: کنارهای روی است

(٥) ب. م: دوپای

(٦) س: ازشهر بیرون کردن

(۷) س: باشد

(۸) س: زن کرده

(۹) س: باشد

(۱۰) س: تا

(۱۱) ب. م: ایشان را نگاه داشتن ثواب بزرگ باشد

(۱۲) س: [ک ۷۰]

(۱۳) ب. م: بقصد

(۱٤) ب. م: خود

(*) م: ای فلیتخذ له محلا منها یقعد وینزل فیه فهو امر بمعنی الخبر اوهو دعاء ای بوّأه‌الله ذلک.

و این خبر را سببی است[۱] و آن آنست که جوانی بود بمدینه، از شهر بیرون شدی[۲] بقبایل (عرب) وخبر[۳] ها گفتی بمراد خویش وآنکه[٤] گفتی [که] ازرسول[٥] شنیدم و نان پارهٔ بدست آوردی. این خبر بپیغامبر رسید. پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) این بگفت که هر که بعمد بر من دروغ گوید جای خویش اندر[٦] دوزخ ساخته باشد.

(لکن) اگر خبری بود از پیغامبر که کسی آنرا بعبارت تزیین کند تا در دل مردمان[۷] جای گیرد روا بود.

که اندر خبراست که پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت:

« بَلِّغُوا عَنِّي الْحَدِيثَ عَلَى أَحْسَنِهِ. وَ بِأَحْسَنِهِ. »

آمده است. حدیث مرا (بر) نیکوتر(ین) برسانید (وبنیکوترین).

اما آنچه [گفت که] نشاید آنست که کسی از نزد خویش[۸] وضعی نهد آنگاه[۹] گوید که پیغامبر (صلی الله علیه) گفت.

و اندر خبری دیگر آورده اند[۱۰] که سبب این خبر آن بود که مردی زنی بخواست از حله بوی ندادند بازگشت و بمدینه آمد [گ ۸۹ ر] و باز بحله[۱۱] رفت و گفت [که] مرا پیغامبر (صلی الله علیه) فرستاد[ه است] تا میان شما حکم کنم برای خویش چون خبر بپیغامبر (صلی‌الله‌علیه) رسید[۱۲] بعضی صحابه را بفرستاد[۱۳]

---

(۱) ب. م: هست
(۲) س: رفتی
(۳) س: چیز
(٤) ب. م: وآنگاه
(٥) ب. م: پیغامبر صلی‌الله علیه
(٦) س: را در
(۷) س: مردم
(۸) ب. م: خود
(۹) س: آنکه
(۱۰) ب. م: آمده است
(۱۱) ب. م: آنجا
(۱۲) س: پیغامبر
(۱۳) س: فرستاد

وگفت اگر او را زنده دریابید(۱) گردنش بزنید(۲) و اگر مرده دریابید بآتشش بسوزانید و شما خود او را زنده نیابید. [چون که] این مردمان رفتند [او را] مار زده (ومرده) [بود. ومردم] کالبد اورا بسوختند آنکه پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) این [خبر] بگفت . (*)



(۱) ب . م : دریابی (۲) ب . م : بزن

(*) ض . ش : ... و ان ورد فی‌هذا السبب المعین فعموم‌لفظ یتناول کل من کذب علیه صلی‌الله‌علیه وآله معتمداً بان یکون متبوءاه النار یوم‌القیمة .

[الباب الثالث]

(و قال عليه الصلوة والسلام)

۳۸۷ ـ حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ ؛ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

پیرامن[1] بهشت اندر رنجهاست ؛ و پیرامن دوزخ اندر آرزوهاست .

اندر خبر است که ایزد تعالی بهشت را بیافرید و قصور (و غرف) و انهار

(*) م : المكاره: جمع مكرهه وهي مايكرهه المرء ويشق عليه من القيام بحق العبادة على وجهها ؛ والشهوات جمع شهوة وهي مايوافق النفس ويلايمها وتدعواليه .

(=) م : المكاره جمع المكره : المشقة . اى ادير حولها المشاق الدينية والمتاعب الاسلامية فمن تحملها فقد دخل الجنة لانه سلك طريقها وعمل بما يوصل اليها وان كانت الجنة مستورة عن النظر .

وحفت النار بالشهوات . اى ادير حولها الطيبات وما تشتهيه الانفس فمن ارتكب شهوات النفس و تعاطى ملاذها فقد سلك طريق النار . والمراد بالشهوات هنا الشهوات المحرمه كالزنا والخمر والغيبة واكل الحرام. واما المباحة فغير داخلة فيها وخلاصة المعنى انه لايوصل الى الجنة الا بارتكاب المكاره والاجتهاد فى الطاعات والصبر عن الشهوات ولا الى النار الا بتعاطى الشهوات المحرمة فالجنة و النار محجوبتان بالمكاره و الشهوات فمن هتك الحجاب وصل الى المحجوب .

وفى رواية بلفظ حجبت الجنة ... الخ

(=) م : اى اطيفت المكاره حول الجنة والشهوات حول النار.

---

(۱) ب . م : پیرامون

و اشجار(۱) بداشت(۲) .

فریشتگان گفتند بارخدایا این را چه کنی ؟ گفت از بهر خلقی (است که) خواهم آفریدن .

گفتند هیچکس نبود که اینجایگاه را طلب نکند چنانکه این جای برایشان تنگ شود ؟

ایزدتعالی گفت: من راه گذر اهل بهشت بربلاها کنم .

و دوزخ را بیافرید ، و سلاسل (و اغلال و انکال) و عقوبتها در وی پیدا کرد . فرشتهٔ گفت (که) این کرا باشد ؟ ندا آمد که (این) خلق را !

گفتند یارب هیچکس نبوَد(۳) که ازین بنگریزد(٤) چنانکه این خلوت‌ماند .

ندا آمد که نه، من رهگذر این برنعمتها وآرزوها کردم .

٣٨٨ ـ وَجَبَتْ مَحَبَّةُ اللهِ عَلى مَنْ اُغْضِبَ فَحَلُمْ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

واجب شد دوستی خدای [تعالی] آنرا که بخشم آورندش و(۵) وی بردباری کند [گ۸۹ر] .

و معاویه گفت(٦) هیچ شربتی(۷) . نیاشامیدم که عاقبت وی محمود تر بود [از آنکه خشم فرو خوردم .(۸)]

---

(۱) س : غرف

(۲) ب . م : پیدا شد

(۳) س : الا

(٤) س : بگریزد

(۵) ب . م : آرند اورا

(٦) ب . م : گوید که

(۷) س : کاسهٔ

(۸) ب . م : که خشم

(*) م : (قوله من اغضب) بشتم و سبّ اوهتک عرض اورمیه بماهوبریء منه..

(=) م : قوله : فحلم ای لم‌یعاجل بمعاقبة من اغضبه فلم یقابله بمثل ماقابله به لسلامة صدره وصفاء قلبه ونظافة سریرته کالماء اذا استبحر لایحمل الخبث ولا یغیره ماوقع فیه ولا یکدّر صفائه المکدّرات .

گویند که مردی احنف قیس را دشنام [می]داد و وی سوی حِله می رفت و این مرد از پی وی میرفت و دشنام میداد؛ چون بنزدیک حِله برسید (۱) [احنف] بنشست این مردك (همچنین) دشنام‌می‌داد؛ (اورا) گفت چرانشستی؟ (احنف) گفت تا تو این دشنام بدهی[تمامی] ودل‌توخوش گردد(۲)بنزدیک حِله‌آمدم(می)ترسم که جوانان حِله دشنام تو بشنوند و ترا جفا کنند(۳).

وَ قَالَ علیه السلام:

۳۸۹ ـ بُعِثْتُ بِجَوامِعِ الْكَلِمِ وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

مرا [فرا] فرستادند(٤) با جامع‌های سخن یعنی قرآن و مرا یاری داده‌اند (٥) به ترس.

قرآن را جامعهای سخن گفت(٦) زیرا که‌قرآن معجزاتست‌ازبهر آن که بدان(۷)

(*) م : وهی التی مبانیها قلیلة و معانیها کثیرة .

(=) قوله بجوامع‌الکلم قال بعض العلماء: المراد القرآن سمی بذلک لاشتمال‌لفظه الیسیر علی‌المعنیٰ الکثیر و فی‌الاحیاء ان القرآن مکتوب فی اللوح المحفوظ کل حرف من حروفه عظیم بقدر عظم جبل قاف وتحت کل حرف معان لایحصیها ا‌ّلاالله سبحانه وتعالی .

(=) قوله بالرّعب : ای الفزع یلقی فی‌قلوب اعدائی .

(=) ض . ش : ... ان‌الله بفضله و کرمه خصنی بفصاحة و قوّانی ببیان یمکننی ان اضمن معانی کثیرة فی لفظ واحد. فان نظرناظر فی کلمة من کلماتی یحظ بفواید جمة دینیة ودنیاویة ... و فیه الحظ لامته علی حسن التفهم من کلامه علیه‌السلام .

---

(۱) ب . م : برسد (۲) س : باشد که نزدیک

(۳) ب . م : دشنام ترا جوانان حله بشنوند کسی از ایشان ترا جفا کنند .

(٤) ب . م : فرستاده‌اند (٥) س : کردند

(٦) س : گفته‌است (۷) س : معجزاست و از

کوتاهی لفظ و بسیاری معنی که[در] قرآنست، نه [در] تورية است، ونه [در] انجیل ، و نه [در] صحفهای دیگر .

و خدایتعالی هر پیغامبری‌را که معجزات(۱) داد تاآن پیغامبر زنده بود (آن) معجز(ت) [وی] قایم بود، [و] قرآن را معجز پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) کرد، و (او صلوات‌الله علیه) از دنیا برفت، (و) معجز(ۀ) وی قائم است .

(ووجه) معجز آنست که خدایتعالی موسی‌را بفرستاد بروزگار جادوان(بود) و عصا را بمعجزه وی کرد، تا (سحره همه‌یکی شدند؛ و)(۲) تدبیرها کردند؛ وآنچه اندر کتب سحر [هابودو] خوانده بودند بکار آوردند ، و[در] میدانی [آن] چوبها گرد(۳) کردند ، حیلتها ساختند تاچون عصاء وی باشد نبود، (و) عاجز گشتند؛ (٤) و همه را معلوم شد که آن فعل خدای است .

و بروزگار عیسی (علیه‌السلام) طبیبان بودند [وهمه] کتب خوانده وحاذق گشته و رنج برده، عیسی بیامد و مرده‌را زنده کرد تا دیگر طبیبان ازآن عاجز گشتند و معلومشان(٥) شد که آن(٦) فعل خدای است (عزّوجلّ) .

با ّیام مصطفی روزگار فصاحت وشعر وخطب(۷) بود، پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) بیامد و قرآن بیاورد تاهمه فصحای عرب و ارباب خطب(۸) و منشیان رسایل جمع شدند ورأیها یکی کردند وخاطرها بهم آورد[ند] که مگریک آیت چنین بیاورند(۹) هرچند بیش(۱۰) اندیشه کردند عاجز تر بودند و هرچند بیشتر رنج بردند خیره تر

(۱) س : معجزی

(۲) س : همه سحره قصد

(۳) س : جمع

(٤) س : [ک ۷۱]

(٥) ب . م : معلوم

(٦) س : این از

(۷) ب . م : خطبه

(۸) س : بود

(۹) ب . م : جمع بیارند

(۱۰) س : بیشتر

گشتند ! تا (معلوم گشت ایشان را)(۱) که این سخن خدای است عزّ اسمه نه سخن مخلوق! (۲) آنگاه تا موسی (علیه السلام) زنده بود عصا (بمعجزات) قائم بود. (و) چون موسی برفت(۳) عصا باطل شد فعل وی نیست گشت تا عیسی (علیه السلام) بدنیا بود فعل وی بمرده را زنده کردن و کوروویر(٤) را درست کردن قایم بود چون وی را بآسمان بردند آن فعل وی نیست شد(٥). (باز) این قرآن تا محمد (صلی الله علیه) زنده بود معجزه بود وچون(٦) وی ازدنیا برفت [این] کتاب معجزتراست وتاقیامت همچنان معجز است وعلی(۷) مرّ الایام خلق ازایراد مثلش عاجزترند(۸).

ودرنصّ کتاب مجید(۹) مسطور است: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ» و «فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ» (و) بر عجز ایشان کتاب ناطق است: «لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً».

چون کار برین جمله بود بدانستیم که این نه سخن مخلوقست(۱۰) ازتلقای وحی است وامّا(۱۱) آنچه گفت [که مرا بترس یاری(۱۲) کردند، [نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ] (*)

---

(۱) س : معلوم شد (۲) س : مخلوقان
(۳) س : درگذشت
(٤) ویر:.. باثانی مجهول بی‌عقل و احمق را نیز گویند (برهان قاطع)
(٥) ب . م : گشت (٦) س : اکنون اکنون
(۷) ب . م : تا (۸) س : است
(۹) ب . م : قرآن (۱۰) س: مخلوقاتست
(۱۱) ب . م : فاما (۱۲) ب . م: نصرت

(*) ض . ش : قال ان الله نصرنی بشیء مافعل بغیری وهوالرّعب فی قلوب اعدائی. روی ان الیهود الذین کانوا بفدك احسوا باستیلاء المسلمین علی الکفار وراو انصره الله لمحمد علیه السلام خافوا خوفا عظیما فابخلوا من دیارهم وخلوها فافاء الله فدکا باسرها علی رسوله ووهبها علیه السلام لفاطمة . فقیل ان هذا الخبر دلیل علی علیّ ان الفیء لرسول الله یضعه حیث یشاء لانه وصل الیه بالنصرة التی أوتیها من قبل الرعب فی قلوبهم منه والفیء کل ما لم یوجف علیه بخیل ولارکاب.

آن بود که چون فتح مکه بکرد[۱] عرب همه اندیشه کردند که محمد (صلی الله علیه) حرم بگرفت[۲] ومکه گشاد اکنون کس را باشمشیر وی طاقت نباشد، ترس اندر دلهای ایشان اوفتاد [گردن نهادند و روی در اسلام[۳] آوردند چنانکه ایزد گفت : [۴]

« وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ أَفْوَاجاً . »

۳۹۰ ـ نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَ أُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی الله علیه) :

مرا یاری کردند[۵] [گ . و پ] بباد صبا وعادرانیست[۶] کردند بباد دبور .

بدانکه چون روی درقبله[۷] کنی آن باد که برروی زند(آنرا) صبا خوانند،[۸] و آنکه از دست راست آید شمال باشد[۹] و آنکه از دست چپ آید جنوب بود [۱۰] و آن (بادراکه) از قفاآید دبور خوانند. واما قصهٔ بادصبا ویا[و]ری (دادن)او[۱۱]

(۱) س : ببود (۲) س : گرفت

(۳) ب . م : پس روی بوی نهادند ، همه ایمان

(٤) ب . م : درآیت آمد . قوله تعالی : .

(٥) ب . م : دادند (٦) س : هلاك

(۷) ب . م : بقبله (۸) س : بود

(۹) ب . م : خوانند

(۱۰) ب . م : خوانند (وجمله اخیر در نسخهٔ ب . م : مقدم برماقبل آنست .)

(۱۱) س : باوی

(*) ض . ش : .. فصل کلاماً فی صفة الریح بانها ربما تکون نعمة و ربما تکون نقمة فان الله قدنصرنی بریح الصبا یوم بدر والصباریح یقابل القبلة و اهلك الله عادا بالدبور وهی تهب من دبرالقبله ورویَ ریح الصبا برکة، وریح الجنوب زیادة، وریح الشمال رحمة، و ریح الدبور عقوبة؛ ومفهومه اذاهبت الصبا فاسئلوا الله الخیر واذا هبت الدبور فاستعیذو بالله من شرّها ..

بغزاة[۱] خندق بود واین کتاب نه‌جای آنست که آن قصه گوئیم[۲] هرکه را باید (که بداند) اندر تفسیر نگرد در سوره احزاب؛[۳] و آن باد که[٤] عادرا بوی هلاك کردند دبور بود .

۳۹۱ ـ يَعْجَبُ رَبُّكَ[٥] مِنَ الشَّابِّ[٦] لَيْسَتْ لَهُ صَبْوَةٌ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

شگفت[۷] دارد خدای تو از جوانی که جوانی کرده نباشد . ازخدای(تعالی) عجب داشتن نبود که عجب داشتن ثمرت خیرگی بود[۸] و برخدای تعالی خیرگی روا نیست؛ لیکن چون چنین چیزی[۹] باشد بمعنی پسند باشد و رضا .

یعنی که خدای (عزّوجلّ) نیك پسندد جوانی را که جوانی نکرده باشد .

[و] گفته اند که جوانی که پیری کند فریشتهٔ باشد و پیری که جوانی کند دیوی باشد .

---

(۱) س : بود ؛ روز

(۲) س : آنرا قصهٔ گویند

(۳) ب . م : بسوره الاحزاب

(٤) ب . م : بادرا

(٥) س : .. ربّکم

(٦) ب . م : من شابٍ

(۷) س : عجب

(۸) س : است

(۹) س : جای

(*) ض . ش: .. الالف واللام للجنس وفیه ابهام وشیاع و الابهام نوع من التنکیر ولذلک جعل الجملة التی هی لیست صبوة صفة للشاب والجملة نکرة واطلاق العجب لایجوز علی‌الله ولایلیق به تعالی و انما معناه هنا الرضا و المحبة و الصبوة هیهنا العشق و الهوی ای یحب الله شاباً لایتبع هوی نفسه ویرضی عنه ... و روی یعجب ربکم و یدل علی صحة ماذکرنا قول النحویین عجبت حباً ای یعظم عندالله منزلته شاب تکون علی سیرة المشایخ ولایفعل افعال الصبیان ویرضی ربک منه ایها المخاطب .

۳۹۲ ـ كَمَا تَكُونُونَ يُوَلّى عَلَيْكُمْ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

چنانکه شما باشید برشما[۱] والیان شما (باشند.) .

یعنی که اگر کردار شما نیک باشد کارداران[۲] شما نیک باشند ؛ [واگر بد باشید و الیان برشما بد باشند ؛ بر وفق کردار شما باشند .]

وجای دیگر گفت : « أَعْمَالُكُمْ عُمَّالُكُمْ فَإِنْ حَسُنَتْ أَعْمَالُكُمْ صَلُحَتْ عُمَّالُكُمْ » .

گفت کردار شما کارداران شمااند[۳] اگر کردار شما نیکو باشد کارداران شما شایسته باشند.[٤]

حسن بصری گوید [رحمةالله علیه] (که) اگر من بشب خطائی بکنم [گ ۱۰۹ ر] بامداد در خوی اسب من پیدا باشد.[٥]

۳۹۳ ـ يُبْعَثُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نِيَّاتِهِمْ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

روز قیامت مردمان[٦] را برنیتهای ایشان برانگیزانند[٧] .

(*) ض . ش : .. وقال علیه‌السلام : اعمالکم عمالکم.

(=) (م) : نویسنده‌ای گوید: هر جامعه مستحق آن حکومتی است که دارد .

(**) ض . ش : و بیان‌الخبر فیماروت ام سلمة ان النبی علیه‌السلام ذکر الجیش الذی یخسف بهم فقلت لعل فیهم‌المکره فقال انهم یبعثون علی‌نیاتهم ... ولا یخفی‌علی‌الله شییء من‌الضمایر و السرائر .

---

(۱) س : باشند
(۲) س : والیان
(۳) س : کاردارشماست
(٤) س : کاردار شما بصلاح باشد
(٥) س : بود
(٦) س : مردم
(۷) س : برانگیزند

بدانکه آدمی را سیرت است و سریرت . سیرت نظاره گاه خلق است وسریرت نظاره گاه حق[۱] اگر (چنانکه) حق (عزّ اسمه سریرت وی نیکو می داند سیرت آلودهٔ وی زیان ندارد واگرسریرت وی بد باشد سیرت نیکوی وی سود ندارد).[۲]

وپیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گوید : «رُبَّ قَتِیلٍ بَیْنَ الصَّفَّیْنِ ؛[۳] اَللّهُ اَعْلَمُ[٤] بِنِیَّتِه . »

(گفت:) چند کشته است میان دوصف که خدای داناتراست بنیت وی .[٥]

۳۹٤ ـ یُبْعَثُ شاهِدُ الزُّورِ یَوْمَ القِیامَةِ مُولِغاً[٦] لِسانُهُ فِی النّارِ[*] .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

برانگیزانند گواهی [دهنده بدروغ را روز قیامت] [۷] برانگیزند زبان وی فروزده اندر آتش .[۸]

[یعنی] چنانکه سگ (زبان) اندر آب زند .

---

(۱) س : است

(۲) س: ازسرّوی‌نیکی‌می‌داندویراسوداست

(۳) ب . م : ربّ قتیل صفین ...

(٤) س ؛ [گ ۷۲]

(٥) ب . م : او

(٦) م : مُدْلِعاً لِسانُهُ

(۷) ب . م : بدروغ دهنده‌را

(۸) س : زبان درآتش زنان

(*) س . (و) ب . م : مُولِغاً . ـ (وَلَغَ) الکلب‌الاناء وفی‌الاناء: شرب‌مافیه باطراف لسانه، اوادخل فیه‌لسانه وحرّکه . (اَوْلَغَ اِیلاغاً) الکلب : سقاه

(=) م : ادلع لسانه ای اخرجه من فمه

(=) ض . ش : .. وشهادة الزور من‌الکبائر التی نهی‌الله عنها وحرّمها و المعنی ان من شهد بالزور و الکذب یدخل لسانه فی النار بعد ما یعاقب علی سوء فعله و ذلک لزیادة‌الالم والعذاب له وقوله مولعاً لسانه ای‌مسقی واصله‌الدخول‌وروی‌مولغا لسانه‌وولغ لسانه یتعدی ولایتعدی ای اخرجه وخرج قال ابن الاعرابی یقال اولع لسانه ای اخرجه.

پیغامبر(صلی‌الله‌علیه) جای دیگر گفت که مراشب معراج بقاب قوسین سوگند دادند که روز قیامت شفاعت نکنم کسی را که گواهی بدروغ دهد.(١)

٣٩٥ ـ رَحِمَ اللّٰهُ اِمْرَءاً(٢) اَصْلَحَ مِنْ لِسانِه(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدای آن مردرا(٣) رحمت کناد که زبان را بصلاح آرد .

یعنی [که] گفت لغت ونحو بیاموزد تاسخن راست گوید بدانکه آرایش مرد و حلیت او(٤) زبانست . و زبان باید که راست(٥) باشد . و این خبر تحریض امت و ندب اهل علم و اصحاب فضل(٦) را که زبان بعربیت راست کنند و لغت و نحو واعراب بیاموزند که حماد(٧) بن مسلم گوید [که] چهار هزار دینار هزینه کردم بآموختن لغت و نحو و بعد از آن چهارهزار دینار دیگر [گ١٠٩پ] خرج کردم برحدیث پیغامبر؛ کاش که(٨) آنچه برحدیث هزینه کردم بآموختن لغت ونحو کرده

---

(١) س : دهد بدروغ — (٢) ب . م : عَبْداً

(٣) س : برآن مرد — (٤) ب . م : حلیت و آرایش مرد

(٥) س : راست باید که

(٦) ب . م : اهل‌العلم واصحاب‌الفضل

(٧) س : احمد — (٨) کاشک (بخدا)

(*) م : بان اجتنب اللحن او بان الزمه الصدق وجنبه الکذب ...

(=) ض . ش : وللخبر معنیان : احدهما انه علیه‌السلام امرامته ان یصلحواشیئا من‌لسانه ای‌لایتکلموابالفحشاء والمقبحات ... والثانی: انه حضّ علی تعلیم العربیه‌وتقویم اللسان و اشتقاق العلوم و معرفة الاعراب لئلا یلحن الانسان فی کلامه لحناً یغیر المعنی عن جهته فربما یسمع سامع یذهب الیه و یحققه و ذلک یورث فسادا فی‌الاحکام و وهنا فی شریعةالاسلام . وقال علی علیه‌السلام: تعلموا النحو فان بنی‌اسرائیل کفرت بحرف‌واحد کان مسطورا فی‌الانجیل : انا ولدت عیسی بالتشدید . فخففوا فکفروا ...

بودمی و دیگر گفته‌اند : « اَلْاَدَبُ مَطِیَّةُ کُلِّ عِلْمٍ » ادب چهارپای همه علمی است (١) .

٣٩٦ ـ رَحِمَ اللهُ عَبْداً قالَ (*) فَغَنِمَ اَوْسَکَتَ فَسَلِمَ (**) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

خدای ببخشایاد(٢) آن بنده را که بگوید(٣) تا غنیمت یابد یا خاموش باشد تابسلامت بود .(٤)

یعنی آنچه گوید چنان (٥) گوید که (وی را از آن) فایدهٔ باشد (و اگرنه خاموش باشد تاسلامت یابد .)(٧) گفته‌اند : « ما اَحَدٌ اَحَقُّ بِطُولِ السِّجْنِ مِنَ اللِّسانِ » (کس نیست سزاوارتر به درازی زندان از زبان ؛ و گویند) « وَطَعْنُ السِّنانِ اَهْوَنُ مِنْ طَعْنِ اللِّسانِ . » (زخم سنان آسانتر از زخم زبان .

جِراحاتُ السِّنانِ لَها اَلْتِیامُ وَلا یَلْتامُ ما جَرَحَ اللِّسانِ

زخمها(٨) و خستگیهای سنان آخر بهم آید ؛ وهرگز بهم نیاید زخم زبان .)

---

(١) س : هردونسخه : (آنچه اورا باربر نهند مطیه خوانند)

(٢) س : بیامرزاد (٣) س : گوید

(٤) ب . م : گردد تا سلامت یابد

(٥) س : از آن (٦) س : اورا

(٧) س : تابسلامت بود (٨) ب . م : زخمهای

(*) م : ای خیرا . فغنم : ای الثواب . اوسکت : ای عن السوء . فسلم : ای من العقاب . افهم به ان قول الخیر خیر من السکوت لانه ینتفع به من یسمعه والسکوت لا یتعدی صاحبه .

(**) ض . ش : .. حث علی قول الخیر وحفظ اللسان عن الشر لیعین ذلک صاحبه علی سلامة دینه ...

٣٩٧ ـ رَحِمَ اللهُ الْمُتَخَلِّلِينَ مِنْ اُمَّتِي فِي الْوُضُوءِ وَ الطَّعامِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خدای ببخشاید[1] خلال کنندگان را از امت من اندر دست و روی شستن و در طعام[2] خوردن .

در معنی خلال انگشتان در وضوء (پیغامبر صلی الله علیه) [3] گفت :

« خَلِّلُوا بَيْنَ اَصابِعِكُمْ قَبْلَ اَنْ تُخَلِّلَهَا النّارُ.»

[گفت :] میان انگشان را [4] خلال کنید پیش از آنکه آتش خلال کند (میان آن) [5] و اما خلال طعام ندب شرعی نیست ندب شفقة است که دندان را سود دارد چنانکه گفت :

« مَنِ اسْتَعْمَلَ الْخَشَبَتَيْنِ لا يَحْتاجُ اِلَى الْقَلْعِ . »

هر که [گ ۹۲ ر] دو چوب را بکار دارد بدندان کندن محتاج نباشد و این دوچوب خلال است ومسواك[6] زیرا که خلال میان دندان [را] پاك کندومسواك روی دندان [را] .[7]

(*) ض . ش : دعا لمن يتخلل فی وضوء و بعد طعامه والخبران المتقدمان كلاهما ايضا دعاء وهذه سنة مرضية محمودة عند جميع الناس .

(=) م : قوله : فی الوضوء ای والغسل وفی الطعام و فی رواية من بدل فی وهی اوضح و ذلك بتتبع مابقی بين الاسنان منه و اخراجه بالخلال لئلا يبقى فينتن الفم و فيه ندب التخليل فی الطهارة وفی الاسنان .

(١) س : بيامرزاد
(٢) ب . م : خوردنی
(٣) س : رسول
(٤) ب . م : شما
(٥) ب . م : آنْ
(٦) س : یکی مسواك است ویکی خلال
(٧) ب . م : پاك کند

٣٩٨ ـ أبى الله أن يرزق عبده(١) إلا من حيث لا يعلم(*).

(و بروايتی ديگر : أن يرزق العبد المؤمن .)

گفت (پيغامبر صلى‌الله عليه) :

نخواهد خدای (عزّ وجلّ) كه روزی دهد بندهٔ خويش را مگر از آنجا كه نداند يعنی [كه] اميد ندارد .

بدانكه(٢) چون تو (همه) همت خويش در خدمت خداوند خويش هزينه كنی(٣) خدايتعالی(٤) نگذارد كه تو بعضی ازآن همت درطلب روزی هزينه كنی كه(٥) آنچه آن (تو باشد از روزی)(٦) بی‌تكلف تو اندر طلب(٧) بتو رساند ودر(٨) رنج برخاطرتو ببندد.(٩) (پس) چون خاطرهمه بخدمت وی مشغول (داری مشغول بودن)(١٠) تو [بطلب روزی از تو] كفايت كند .

مشهور است كه از مشايخ دين چون ابراهيم خواص و غيرش (١١) بباديه رفتندی بی‌زاد و (بی)راحله وبی‌رفيق(١٢) [وهمراه وكس ندانست كه ايشان‌ازكجا می‌خورندچنانكه] روزی‌ابوتراب‌نخشبی‌راپرسيدند كه‌تودرين باديه چه‌می‌خوردی؟ گفت آنچه درمطبخ ملوك باشد !

---

(١) م :.. عبده المؤمن..
(٢) س : يعنی كه
(٣) س : خدای هزينه داری
(٤) ب . م : عزوجل ترا
(٥) س : خود
(٦) س : تست
(٧) س : وی (و) ب م : روزی
(٨) س : دو
(٩) ب . م : نپسندد
(١٠) ب . م : باشد شغل
(١١) س : غيره
(١٢) ب . م : رفتندی

(*) ض . ش : .. و مفهومه انه لايجوز للمؤمن ان يتكل على الخلق دون الله تعالى ..

۳۹۹ ـ كَادَ الفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْراً وَكَادَ الحَسَدُ أَنْ يَغْلِبَ الْقَدَرَ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

خواست درویشی که کفر شود(۱) وحسد خواست که برقدر(۲) چیره شود.

ظاهر این خبر ذم درویشی است و باطن وی ستایش وی است. (۳) ظاهرش آنست(٤) که فقر خواست که کفر باشد وکفر یعنی [که] چندان صفت(٥) نامحمود (دنیاوی) درفقر جمع شد[گ ۲۰۹ پ] (که بیم بود که صفت نامحمود آخرتی نیزدروی جمع شود) که کفر گردد وباطنش ستایش(او)است که گفت خواست که کفر گردد ونگشت. ودرست شد که فقرنه(٦) کفراست ضدّ کفراست وضدّ کفر ایمان باشد پس چون بحقیقت(۷) بنگری این(۸) ستایش است. واما آنچه گفت:

«كَادَ الْحَسَدُ أَنْ يَغْلِبَ الْقَدَرَ.» یعنی [که] حسود را (سودای) حسد بجائی کشد(۹) که تمنی کند که کاشک مرا طاقت بودی که آن خیر(۱۰) که محسود مرا تقدیر کرده اند من از وی بگردانیدمی.

٤۰۰ ـ خُصَّ الْبَلاءُ بِمَنْ عَرَفَ النَّاسَ وَعَاشَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَعرِفْهُمْ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

---

(۱) س : درویشی خواست که کفر باشد
(۲) س : قدررا
(۳) ب . م : درویشی
(٤) س : یعنی
(٥) س : صفات
(٦) س : نزدیک ... که گفت خواست که کفر گردد
(۷) ب . م : حقیقت
(۸) س : بدان
(۹) س : بجای بکشد
(۱۰) ب . م : چیزی

(*) م: وفی روایة خص البلاء بمن عرف الناس. اوعرفوه و عاش فیهم من لم یعرفهم ای عاش مع الله تعالی و حفظ دینه حیث لم یعرفهم ولم یعرفوه فترکهم و ترکوه.

بلامخصوص گشت[1] بدان[2] کس که مردمانرا شناسد و بُهزَید (در) میان ایشان آنکس که ایشان را نشناسد[3].

بنمود [پیغامبر] (صلی‌الله‌علیه) اندرین لفظ که مخالطت (بامردمان) وصحبت باایشان[4] همه رنج است؛ وآسان آنکس زید که (باایشان) نیامیزد.

آن بلا که گفت آنست که چون مردمان را شناسی اگر خواهی که (ایشان) خوی تو گیرند، عیش تباه شود که نگیرند، وتو برنج بمانی؛ واگر توبخوی ایشان روی دین تباه گردد، تو نکوهیده بمانی.

وهرون‌الرشید عبدالرّزاق صنعانی را گفت : [که] کسی بنگر که باما صحبت کند و ما را نصیحت کند .

عبدالرّزاق گفت مردم دواند:[5] یکی آنست که آخرت جوید ؛ و دیگری[6] آنست که دنیاجوید. آنکه طالب آخرت باشد[7] باتو صحبت نکند وآنکه طالب دنیا باشد ترا[8] نصیحت نکند .

---

(۱) س : است

(۲) ب . م : باآن

(۳) ب . م : نشناسد ایشان را

(٤) س : مردمان

(٥) س : است

(٦) س : دوم

(۷) س : است

(۸) س : است تورا

۴۰۱ - يُطْبَعُ الْمُؤْمِنُ عَلىٰ كُلِّ خُلْقٍ لَيْسَ الْخِيانَة وَ الْكَذِبَ [ک۱۶۹ر] (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خوگر کنند[۱] مؤمن را برهمه چیز(ی) جز دروغ و خیانت .

نفی کرد پیغامبر (صلی‌الله علیه) دروغ و خیانت از مؤمن . درست شد که هرشخصی که از وی دروغ وخیانت ظاهر شد درآن شخص ایمان نیست (ورسول‌را صلوات‌الله‌علیه)[۲] پرسیدند که مؤمن زنا کند ؟ گفت باشد که کند . گفتند دزدی کند ؟ گفت باشد که کند . گفتند (مؤمن) دروغ گوید ؟ گفت [نه] نگوید .

وخدایتعالی (سی) گوید :

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ (**) .

دروغ گفتن (را) علامت بی‌ایمانی کرد .

(*) توضیح آنکه اوراق نسخه ب م . جابجا شده و بهمان حال شماره گذاری شده است ولی کسری ندارد .

(**) سیوطی درصفحه ۱۴۱ جلد چهارم الدر المنثور ذیل تفسیر آیه « انمایفتری الکذب الذین لایؤمنون بآیات‌الله واولئک هم الکافرین » چنین آورده است :

و اخرج الخرائطی فی مساوی الاخلاق وابن‌عساکر فی‌تاریخه عن‌عبدالله‌بن‌جراد : انه سأل النبی (صلعم) : هل یزنی‌المؤمن ؟ قال : قدیکون ذلک قال : هل‌یسرق‌المؤمن؟ قال : قدیکون ذلک . قال : هل یکذب المؤمن ؟ قال : لا : ثم اتبعها نبی الله (صلعم) بقول‌الله : انما یفتری الکذب الذین لایؤمنون . و اخرج الخطیب فی‌تاریخه عن‌عبدالله‌بن جراد قال قال ابوالدرداء : یارسول‌الله هل یکذب‌المؤمن . قال : لا یؤمن بالله ولا بالیوم الآخر من اذا حدث کذب (صفحه ۲۰۲ تفسیر گازر)

---

(۱) س : خوی کند مردم

(۲) س : وپیغامبر را

فرق میان خیانت ودروغ آنستکه دروغ خیانت زبان باشد(۱) و (بی زینهاری) خیانت فعل است؛ و باز گفتنند [که] هردو یکیست و معنیش ناراستی است پس گاهی(۲) بدل باشد تانفاقش گویند، وگاهی بدست باشد تادزدی خوانند(۳) وگاهی بزبان باشد تا دروغش گویند(٤) گاهی بفعل باشد تا خیانتش خوانند.(٥)

٤٠٢ ـ تَبْنُونَ مالاً تَسْكُنُونَ وَ تَجْمَعُونَ مالاً تَأْكُلُونَ وَ تَأْمُلُونَ مالاً تُدْرِكُونَ. كَمْ مِنْ مُسْتَقْبِلٍ يَوْماً لا يَسْتَكْمِلُهُ(*) وَمُنْتَظِرٍ غَداً لا يَبْلُغُهُ(**).

گفت (پیغامبرصلی الله علیه) :

بنای می کنید آنرا که درو نیارامید و بهم می آرید آنچه(٦) نخورید و امید میدارید آنچه(۷) در وی نرسید. بسا کسا(۸) که روزش پیش آمد وبآخرنبرد؛ وفردارا چشم داشت(۹) وبوی نرسید. پندی است که پیغامبر (صلی الله علیه) داده است امت را

(۱) س : زبانست
(۲) س : آنکه گاه
(۳) س : دزدیش گویند
(٤) ب . م : خوانند
(٥) س : خیانت گویندش
(٦) س : آنرا که
(۷) س : آنرا که
(۸) ب . م : کس
(۹) س : درانتظار بود

(*) م : در حاشیه : لانقضاء اجله فیه قبل انقضائه .

(**) م : لحیلولة الاجل بینه وبین بلوغ الغد؛ فاذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولا یستقدمون .

(=) ض . ش : فینبغی للمؤمن فی کل یوم اذا اصبح ان یعبد فیه عبادة من تیقن انه لایعیش الی آخر النهار علی غایة من الاخلاص ونهایة من الاتقان فان من عرف ان هذا الیوم آخر عمره سعی فیه فی الطاعة مااستطاع وجهد فی صوالح الاعمال وقطع طمعه عن الدنیا وعن الخلق بالکلیة و توجه بقلبه الی ربه و انقطع الیه عمن سواه فاذا کانت هذه عادته فی کل یوم تدارکه برحمته و جعله من خلص عباده الصالحین و فتح علیه فتوح العارفین .

و نشان داده است از ناپایندگی دنیا و بیوفائی او[۱] و[۲] بسیار کس (که) در روی بناها بساختند و دیگر کس در[۳] نشست و مال جمع کرد و دیگر [گ۱۶۹ پ] کس[٤] بخورد و بچیزها(یی) دل اندر بست که بوی نرسید و بس کس که بامداد شادمانه[٥] بود و شبانگاه غمناك؛ و شبانگاه خرّم بود وبامداد دژم.[٦]

این است آئین جهان[۷] و چنین است احوال دنیا.

پس فرزانه دل دروی نبندد، وعاقل بوی[۸] اعتماد نکند، وزیرك او را بدوست نگیرد، چنانکه رسول گفت (صلی الله علیه) : ایزد تعالی شب معراج[۹] مرا گفت : یا محمد،

«لا تَعْتَقِدِ الدُّنْیا فَاِنّی لَمْ اَخْلُقْكَ لَها».

گفت: دل دردنیامبند که ترا نه ازبهروی آفریدم. پس هرکه ازخدای تعالی غافل‌تر بدنیا مشغول‌تر، و هرکه آنجا آشناتر رمیده‌تر ازدنیا.

مردی حکیمی را پرسید[۱۰] که مرا می باید که بدانم که دنیا بعد[۱۱] من چگونه باشد؟

گفت همچنانکه بعد آنکس (است) که پیش از تو رفت.

(وقال علیه السلام) :

---

(۱) س : وی (۲) س : که

(۳) س : بساخت و کسی دیگر

(٤) س : دیگری (٥) س : شادمان

(٦) ب .م : غمناك (۷) س : دنیا

(۸) س : بر وی

(۹) س : که شب معراج ایزدتعالی

(۱۰) س : حکیم را پرسیدند

(۱۱) س : بعد از

۴۰۳ ـ عَجِبْتُ لِغافِلٍ وَلا یُغْفَلُ عَنْهُ(*) وَعَجِبْتُ لِمُؤَمِّلٍ دُنْیا و اَلْمَوْتُ یَطْلُبُهُ(**) وَ عَجِبْتُ لِضاحِكٍ مِلْءَ فِیهِ(۱) وَلا یَدْرِی أَأَرْضَی اللهَ (عَنْهُ) أَمْ أَسْخَطَهُ(۲).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

عجب دارم از غافلی که از وی غافل نیستند؛ و عجب دارم از آنکه امید دنیا در دل دارد و مرگ اندر طلب وی.

عجب دارم از آنکس که پردهان بخندد و نداند که خدای از وی خشنود است یا بخشم.

این سه سخن است بزرگ؛ کسیکه پیوسته انفاس [وحرکات] وی می‌نویسند، اجلش(۳) مقدّر کرده‌اند و بکسی داده‌اند که چون اجل این تمام شود.(۴) جان وی بگیرد، یک نفس مهلت ندهند این کس(۵) غافل چرا باشد؛ و نیز کسی که از زبان پیغامبران (صلوات‌الله علیهم)(۶) شنید و معاینه برأی‌العین دید [گ. ۱۷۰ ر] که هر که می‌زاید میمیرد و آنچه دارد از وی می‌ماند دل در دنیا چرا بندد. و کسی که دید دنیا ازدیگری بوی(۷) بماند چرانداند که از وی بکسی دیگر خواهد ماندن.(۸)

---

(۱) م: فَمِهِ

(۲) ب. م: أَرْضَی اللهُ أَمْ سَخَطَهُ

(۳) س: اجل وی

(۴) ب. م: این اجل تمام شد

(۵) س: مده آنکس

(۶) س: [گ ۷۴]

(۷) س: بر وی

(۸) ب. م: بدیگری بماند

(*) م: عجبت لغافل عن ربه وهوخالقه و رازقه. ولایغفل عنه: بصیغة المجهول ولایغفل سولاه عنه حیث یکلوه ویسوق الیه رزقه ویقبح بالعبد ان یغفل ساعة عن ربه وهو یعلم انه شاهده و حافظه ومربیه ودافع الاسواء عنه وجالب الارزاق الیه.

(**) م: فاللایق بمن علم ان المنیة تخترمه ان یستعدّ للموت وللقاء ربّه و یهجر الدنیا باسرها قبل مفارقتها.

و ازین عجب تر آنستکه خوش دل باشد و پردهان بخندد واوخبر ندارد که خدای عزّ وجلّ ازو خشنود هست[۱] یانه ! وعمربن الخطاب هرگاه که وضو کردی ونماز کردی یا[۲] هرطاعتی که بودی چون از (آن) طاعت فارغ گشتی لرزه براندام وی افتادی و زرد برآمدی؛ (گفتی:)

« لَعَلَّكَ غَضْبانُ وَلَسْتُ بِعالِمٍ؛ سَلامٌ عَلَى الدّارَيْنِ اِنْ[۳] كُنْتَ راضِياً» .

یعنی[٤] مگر تو خشمناك باشی ومن ندانم؛ هردو جهان بدرود باد چون تو خشنود باشی.[٥]

٤٠٤ - يا عَجَباً كُلَّ الْعَجَبِ لِلْمُصَدِّقِ بِدارِ الْخُلُودِ وَهُوَ يَسْعى لِدارِ الْغُرُورِ.

گفت (پیغامبرصلّی الله علیه) :

(ای)عجب(و)همه عجب ازآنکس که باورداشته است[٦] سرای جاویدرا[٧] وآنگه تکاپوی کند از بهر[٨] سرای فریب! یعنی کسی که (یقین) داند که آخرت هست از بهر دنیا رنج برد و بدانکه بقدر ایمان مرد بآخرت نفورش باشد از دنیا؛ و بقدر شکتش[٩] در آخرت حرصش باشد بردنیا. و هر کرا بآخرت اعتقاد درست تر باشد دست وی ازجمع دنیا سست تر[١٠] باشد. وآن[١١] بزرگان دین (که) شنیدهٔ

---

(۱) س : تعالی ازو خشنود است

(۲) ب . م : و

(۳) ب . م : علی الدنیا اذا

(٤) س : گفت

(٥) س : خشنودی

(٦) س : کرده است که

(٧) س : هست

(۸) ب . م : ازبرای

(۹) س : شکّ

(۱۰) س : کوتاهتر

(۱۱) س : از

که دست از لذات دنیا بداشتند(۱) و زینت او را بگوشهٔ افکندند . همه برجمع دنیا قادر بودند، [بعضی اصحاب املاك بودند،] وبعضی اهل‌فضل بودند ، و بعضی پیشه‌ور بودند،(۲) وبعضی (از) ملوك (بودند)،(۳) وبعضی ازابناء ملوك بودند،نه‌از عجز بود و نه از ابلهی؛(٤) [بلکه] بدیدهٔ توفیق فنای دنیا (بدیدند) وبقای آخرت بشناختند، دل ازفانی ببریدند و در باقی پیوستند(٥) واز مشغلهٔ دنیا برستند .

٤٠٥ ـ عَجَباً لِلْمُؤْمِنِ فَوَاللهِ لاٰ يَقْضِي اللهُ لِلْمُؤْمِنِ قَضٰاءً اِلّاٰ كٰانَ خَيْراً لَهُ(٦) . [گ ١٧٠ پ]

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

عجب (است) از مؤمن که والله(۷) که خدایتعالی قضانکنداز بهرمؤمن(۸) الا که خیر وی(۹) درآن باشد .

آنکه گفت عجب از مؤمن یعنی که بقضای خدای تعالی خرسند چرا نباشد و رضا چرا ندهد که هیچ قضا(یی) نبوداِلّا که خیر وی درآن بود .(۱۰) پس اشارت می کند رسول (صلی‌الله‌علیه) بمؤمن که باید پیوسته بقضاء راضی باشد که گفته‌اند:

---

(۱) س : بشستند (۲) س : پیشه کار

(۳) وبعضی از اصحاب املاك بودند

(٤) س : نه از ابلهی بود نه از عجز

(٥) ب . م : بستند

(٦) ض . ش : عجباً للمؤمن لایرضی بقضاءالله فوالله ... الخ (ونسخهٔ ب م لهُ . ندارد)

(۷) ب . م : بخدا

(۸) س : از بهر وی قضائی نکند

(۹) ب . م : مؤمن (۱۰) س : باشد

(=) ب . م : عجباً للمؤمن فوالله لایقضی‌الله له قضاءً الا کان خیراً

(=) س : .... لایقضی‌الله (در حاشیه : للمؤمن) له قضاءالا کان خیراً له

بقضا رضادادن بندگی است و خشنودی حق تعالی جستن خدمت است ؛ اگر خدمت نکند بندگی باری دست باز ندارد.(۱)

بعضی ازمشایخ گفته اند(۲) که خدای تعالی همه آن میکند(۳) که من میخواهم زیرا که من همه آن میخواهم که وی می کند!(٤)

٤٠٦ ــ إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ (*) وَلاَ يَزْدَادُ النَّاسُ (*) عَلَى الدُّنْيَا اِلاَّ حِرْصاً وَلاَ تَزْدَادُ مِنْهُمْ اِلاَّ بُعْداً (**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

نزدیک گشت قیامت ومردمان نمی افزایند جز(٥) حرص بر دنیا؛ ودنیا نمی افزاید مگر(٦) دوری از مردم .

بدانکه از علامات قیامت آنست که مردم را رنج(۷) بیفزاید و برکات بکاهد. وعادت دنیا خود اینست که هرکه اورا جوینده تر باشد ازوی محروم ترماند و پیغامبر(۸) (صلی الله علیه) دنیا را بسایه مانند(۹) کرد .

---

(۱) س : نکنی باوی بندگی را دست مار

(۲) س : گفتند

(۳) س : همان میخواهد

(٤) س : که او میخواهد

(٥) س : زیادت نمی باشد الا

(٦) س : زیادت نمی باشد الا

(۷) س : رنج مردم

(۸) ب . م : باشد ورسول

(۹) ب . م : مانند بسایه

(*) م : ای دنا وقت قیامها

(**) م : وفی روایة اخری : ولایزدادون من الله ای من رحمته الا بعدا ای لان الدنیا مبعدة للعبد عن الله تعالی لانه یکرهها حیث لم ینظر الیها منذ خلقها فیکون طالبا ممقوتا لله بعیدا . لکن ینبغی ان یعلم ان طلبها انمایکون مذموما اذاکان بجمع حرام ولمحض قضاء الشهوات و حظوظ النفس اما اذاکان للتقوی بها علی الطاعة و انفاقها فی سبیل الله فمحمود جدا فانها حینئذ ذریعة الی الاخرة .

(=) م : .. وقداوحی الله للدنیا : یادنیا اخدمی من خدمنی واستخدمی من خدمک.

بعضی گفتند که از قبل آن گفت که سایه پاینده نبود؛ وبعضی گفتند که بسایه مانند کرد ازبهرآن[۱] که سایه‌را صفت آنست که پی[۲] آن کس رود که ازپیش وی رود اگر کسی سوی وی رود وی از پیش وی (می)رود و اگر [کسی] از پیش وی رود او از پی آن کس می‌شود.[۳]

۴۰۷- یَهرَمُ ابنُ آدمَ وتَشُبُّ مِنهُ اثنَتانِ:[٤] اَلحِرصُ عَلَی المالِ، وَالحِرصُ عَلَی العُمُرِ.[٥]

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

فرزند آدم پیرمیشود[٦] دوچیزازوجوان شود: حریصی برخواسته، [گ ۱۷۱ ر] و حریصی برعمر[۷].

اندرخبرست که آنگاه که ایزد عزّوعلا[۸] گل آدم بیافرید، حرص و اَمل در وی سرشت؛ همچنانکه خمیر کنند، تخمها(ی نان) در آن کنند[۹] آنکه از آن خمیر قرصها کنند، هیچ قرصی[۱۰] نباشد که ازآن تخم دروی نباشد لکن جایی کمتر [باشد] وجایی بیشتر.

همچنین درگل آدم حرص وامل (ب)سرشت و فرزندان وی همچون قرصهااند

(۱) س: کرد
(۲) س: بر
(۳) س: وی از پس وی رود
(٤) س: فیه
(٥) م: العُمُرِ
(٦) س: آدمی پیر شود و ...
(۷) س: مال وحرص برزندگانی
(۸) س: آنکه ایزدتعالی
(۹) ب م: درآن خمیر کنند. (یعنی ریزند):
(۱۰) ب. م: و هیچ قرصی (یعنی قرص نان.)
(=) ب. م: ویشبّ منه اثنان ...

از خمیر وهیچ کالبد(ی) نیست که دروی حرص وامل نیست لکن درتنی بیشترست و درتنی کمتر.(۱)

۴۰۸ ـ جُبِلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ اَحْسَنَ اِلَيْهَا(*) وَ بُغْضِ مَنْ اَسَاءَ اِلَيْهَا(**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

آفریده‌اند دلها را بر دوستی آنکس که (با) وی نیکو(یی) کند، و بر دشمنی آنکس که با وی زشتی کند. (گ ۵۰۷).

بدانکه دلها را بر روی نیکو و آواز خوش و هر هنری (زیادت که در خلقت آدمی باشد چون)(۲) خوی خوش و ظرف(۳) وشجاعت وآنچه بدین ماند میل باشد(۴) دوستی جز باحسان (ونیکوئی نباشد چون نیکوئی) که ازکسی بکسی رسد (دوستی) پیدا شود(۵) اندر دل. و بدی بخلاف این.

(۱) س: است
(۲) ب. م: که زیادت خلقت درآدمی از
(۳) [الظرف]: مص. الکیاسة. الحذق والبراعة... (المنجد)
(۴) س: نباشد
(۵) ب. م: آن شخص بشخصی رسد دوستی پیدا گشت

(*) م: ای خلقت وطبعت علی حب من احسن الیها بقول او فعل و بغض من اساء الیها بذلک و من احسن الیک فقد استرقک بامتنانه و من اذاك فقد اعتقک من رق احسانه.
تذنیب: قال بعض الاعیان للعطاء فی النفوس اثر قادح فی الایمان فاحذر ان تقبل ممن امرك الله تعالی بمعاداته هدیة لقوله صلی الله علیه وسلم: جبلت الخ. ولذلک حرمت الرشوة لانه اذا قلبها لم یمکنه العدل ولوحرص علیه.

(**) ض. ش: .. حث علی الاحسان و زجر علی الاساءة. فقال ان ارباب هذه القلوب مجبولة مخلوقة علی حب من یحسن الیهم و ینفعهم و علی بغض من یؤذیهم ولاتسبوا الیهم احسنوا ...

این اخبار عشاق که شعرها گفتند(۱) وشبها بیدار بودند ودربیابانها خفتند(۲) وبعضی در آن بمردند آن دوستی نیست، آن میلی هست(۳) شهوتی، که علی العرف آنرا دوستی میخوانند .

اما دوستی بحقیقت آنست که نیکویی(٤) نخست در دل پیدا میشود [و بتن می‌آید] وبتواتر(٥) دوستی زیادت میگردد تاآنگاه که دل بطوع ، بندهٔ محبوبِ محسن شود(٦) چنانکه گفت : «اَلاِنْسانُ عَبیدُ الْاِحْسانِ .»

(محمدبن عبدالرحمن گوید که : بنزدیک اعمش بودم اورا گفتند که حسن پسر عماره را مظالم دادند . اعمش گفت : واعجبا ازظالمی که تولیت مظالم دارد وعجب‌تر که جولاهی پسر جولاهی مظالم بدو دهند!

محمد گوید، بیرون آمدم از نزد اعمش و پیش حسن عماره رفتم اورا ازآن خبر کردم .

درساعت بفرمود که تختی جامه بادستار وصرّهٔ دینار بیاوردند وباعمش فرستاد من فردا یین آنروز [گ ۱۷۱ پ] بنزدیک اعمش آمدم ؛ ودرمیانهٔ حدیث سخن حسن عماره یاد کردم . اعمش گفت : بخ ! بخ ! که مظالم آراسته شد . بحسن عماره من گفتم : دی آن گفتی ، امروز این می گویی ؟ اعمش گفت بگذار . حدیث کرد مرا خثیمه ازعبدالله بن مسعود که پیغمبرصلی الله علیه گفت : «جبلت القلوب . . .» تا بآخر خبر .

---

(۱) س : در اشعار گفته‌اند

(۲) س: خفته‌اند

(۳) ب . م : میل است

(٤) ب . م : بنیکوئی

(٥) س : گردد

۴۰۹ ـ جَفَّ(۱) اَلْقَلَمُ بِالشَّقِيِ وَ السَّعِيدِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خشک گشت قلم ببدبخت ونیکبخت.(۲) یعنی [که] نبشت بدبختی بدبختان و نیک بختی نیکبختان .

[این] شقی و سعید اینجا درویشی و توانگری(۳) نیست، بطاعت و معصیت (و) سرانجام دنیوی(٤) است ، وهردونهانی است بدر مرگ پدید آید(٥).

یکی همه عمر فاسق بود(٦) یا کافر و سرانجام سعادت ازلی دست وی بگیرد تا (نجات یابد ؛ و یکی همه عمر بطاعت مشغول است ، سرانجام شقاوت ازلی پای وی بگیرد) تا در دام ماند.

۴۱۰ـ قَدْ(۷) فَرَغَ اللهُ مِنْ اَرْبَعٍ : مِنَ الخَلْقِ وَ الخُلْقِ وَالرِّزْقِ وَالْأَجلِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

خدای‌تعالی بپرداخت(۸) از چهارچیز : از خلق و خوی و روزی واجل(۹) .

---

(۱) م : جُفَّ

(۲) س : خشک شد قلم ببدبختی و نیک‌بختی .

(۳) س : بتوانگری ودرویشی (٤) س : هردونسخهٔ دنیبی

(٥) س : پیدا شود (٦) س : است

(۷) س : وَ فَرَغَ اللهُ (*) م . (و) ض . ش : وفرغ الله‌تعالی من اربع‌من الخلق والخلق والاجل والرّزق . (۸) س : فارغ شد

(۹) س : از آفریدن وازخوی واجل وروزی

(*) ض . ش : والفراغ فی‌اللغة علی‌ضربین: احدهماالقصد للشئی، والاخرالفراغ من الشغل وهذا لایجوز علی‌الله . فالله لایشغل شان عن شان فان الله تعالی یقول سنفرغ لکم ایهاالثقلان ای سنقصد لعقوبتکم و نحکم بجزائکم . . . و هو تعالی یمحوالله مایشاء ویثبت وعنده ام‌الکتاب .

بدانکه فراغت خدای را تعالی[۱] روا نیست زیرا که فراغت ازاشغال باشد (چون) بر خدای عزوجل مشغول گشتن[۲] بکار روا نیست (فراغت‌از کار روانبود.)

لکن معنیش آنست که تمام کرد ومقدّر گردانید وبوی قضا راند یکی آفرینش نیکویی و زشتی و درازی وکوتاهی و دوم خلق ، خوش خوئی وبدخوئی .

و سیم روزی توانگری و درویشی ونزد اصحاب اصول از اهل سنت وجماعت توانگری روزی نیست‌زیرا که ملک روزی نبود[۳] روزی آن‌قدر باشد که بخورد[۴] تا قوّت آن بتن برسد.[۵]و چهارم اجل ، درازی عمر [ک ۱۷۲ ر] وکوتاهی او .

۴۱۱ ـ فَرَغَ اللّٰهُ اِلی کُلِّ [۶] عَبْدٍ مِنْ خَمْسٍ مِنْ عَمَلِهِ وَ اَجَلِهِ وَ اَثَرِهِ وَ مَضْجَعِهِ وَ رِزْقِهِ لاٰ یَتَعَدّاهُنَّ عَبْدٌ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

و فارغ شد خدای‌تعالی (وتقدس) درکار (هر)بنده از پنج چیز ازکردار وی و انجام وی؛ وآنچه کرده باشد وکند ازخیر وشر ، وخفتن گاه وی، وروزی وی،[۷] نگذرد ازین جمله هیچ بنده‌ای .

---

(۱) س : از خدای

(۲) ب . م : شدن

(۳) س : نباشد

(۴) ب . م : بخورید

(۵) ب . م : بتورسد

(۶) م : لِکُلِّ

(۷) س : روزیش (در تمام عبارت بجای « وی » ضمیر «ش» آورده)

(*) ض . ش : . . ان‌الله انهیٰ الی کل عبد ما یجب علیه من عمله فی مدة عمره الی وقت موته و اجله وکل مایبقی بعد . من اثره و هو یعلم جمیع ذلک . . . وبیان هذه الاخبار فی‌حدیث رواه ابوهریره : ان النبی صلی‌الله علیه وآله قال : سبق علم‌الله فی خلقه فهم صایرون الی ماعلم منهم و العلم لاتاثیر فی‌المعلوم‌علی معنی ان ذلک المعلوم‌لم‌یکن علی ماهوعلیه ...

پدید[1] کرد [رسول] (صلی‌الله‌علیه) : فرمود که غم پنج چیز مخورید که ایزد تعالی قضا راند[2] و تقدیر کرد از بندگان هر چه کنند و زندگانی ایشان را و نیک و بد را وجای آرام‌وزندگانی را و سکون گوررا؛[3] چنانکه بنده بجلدی زیادت نکند و بکاهلی کم نکند .

اندر خبری دیگر آورده‌اند که رسول (صلی‌الله علیه) گفت :

«عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَحْزَنُ»

شگفت از آن که یقین دارد[4] بقدر آنگاه[5] اندوه خورد و گویند :

« مَنْ حَمَلَ الأَمْرَ عَلَى الْقَضَاءِ اِسْتَرَاحَ ».

هر که کار را برقضا نهاد برآسود .

۴۱۲ ـ جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنتَ لاقٍ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

---

(۱) س : پیدا کرد (۲) ب . م : کرد

(۳) س : ومرگ و نیک و بد ایشان و سکون و حرکت ایشان را

(۴) س : داند (۵) س : آنکه

(*) ض . ش : هذه الاخبار الاربعة (الاخيره) اتخذها الحشوية مرقاة الى عقيدتهم الخبيثه و مقالتهم الفاحشة بان الله تعالى حكم فى الازل ان يخلق فى ابى جهل و ابى لهب ونحوهما الكفر و ان يخلق الايمان فى محمد و اجرى القضاء و القدر بهذا و امثاله . . . و دلايل العقل لاتأول ولايدخل فيها التأويل والكلام يكون فيه المحكم و المتشابه كما يتلى من القرآن والكتاب والسنة كلاهما دليل و دليل العقل دليل . ولايجوز ان يتنافيا . ولابد ان يحمل على دليل العقل ... ونحن نعلم ان الله لايثيب ولايعاقب بفعله وماخلق النار و الجنة عبثاً ... وان قضاء الله وقدره كليهما صحيح ... فلايستبعد ان يكون المعنى: ان القلم قد جرى فى اللوح المحفوظ بان زيدا يكون فى الدنيا غنيا سعيدا و ان عمراً يكون فقيراشقيا.

قلم رفت بآنچه(١) توخواهی دیدن .

بدانکه آنچه بودنی است درحق هرکسی جداگانه نبشته آمده‌است(٢) پس هرکرا ایمان [بدین] درست آمد دلش ازهمه مشغلهٔ خالی شد وچند هنر (بزرگ) در وی پیدا گشت از علم(٣) و شجاعت و سخا .

علی‌بن ابیطالب (کرم‌الله وجهه) گوید :که اگر مردمانرا بقدر ایمان‌بودی چنانکه مراست همه جهان بسخاوت وشجاعت چون من بودندی و [امیرالمؤمنین] علی (رضی‌الله عنه) این سخن از آن گفت که هرکه اعتماد (٤) کند که درویشی و توانگری خدای دهد مال‌را بنزد وی هیچ مقدار نبود(٥) وهرکه داند که مرگ باجل است [اورا] از دشمن روی گردانیدن نباشد.(٦) [گ ٣ ١٧٣ پ] .

٤١٣ ـ تَجِدُونَ مِنْ شَرِّ (٧) النَّاسِ ذَاالْوَجْهَيْنِ ، اَلَّذِی یَأْتِی هٰؤُلاَءِ بِوَجْهٍ وَ هٰؤُلاَءِ بِوَجْهٍ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

یابید (بدترین) مردمان (را) دورویی ؛ (٨) گروه بروئی آید ؛ و بدان(٩) گروه برویی .

یعنی که (بدترین مردمان است آنکس)(١٠)که چنین باشد .

---

(١) ب . م : باآنچه
(٢) س : نبشته‌اند
(٣) س : حلم
(٤) س : اعتماد
(٥) س : نباشید
(٦) ب .م:روی گردانیدنش روی‌نیست
(٧) ب . م : دونِ
(٨) ب . م :که بااین
(٩) ب . م : وباآن
(١٠) س : از بترین مردمان بعضی آنست

(*) م : ای یتکلم عند ناس بکلام و عند اعدائهم بضده- فهو مذبذب بین القومین لاالی هؤلاء ولا الی هؤلاء وهذا من باب السعی فی‌الارض بالفساد .

سبب این خبر آن بود که میان «اَوْس و خَزْرَج» عداوتی[1] بود از قدیم اندر جاهلیت ببرکات[2] اسلام دوست گشتند؛ چنانکه (خدایتعالی) گفت:

« اِذْ کُنْتُمْ اَعداءً فَاَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْواناً . »

وبعدآن[3] میان ایشان (گفت‌وگوی‌رفت صعب، بسبب آنکه خری که رسول صلی‌الله‌علیه بر وی‌نشسته بودبول افکند.)[4] و قصهٔ (این) در تفسیر بیاید و(آن‌را) ایزدتعالی [این] آیت فرستاد و بصلح آمدند که:[5]

« اِنَّما الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ » .

و آیت پیشترین نیز :

« وَ اِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا ..»

آنکه مردی بود[6] از جملهٔ منافقان خواستی[7] که آن عداوت تازه گرداند[8] فساد اسلام را . باَوْس[9] رفتی و سخن گفتی ؛ و بخزرج آمدی[10] وسخنی[11] گفتی . پیغامبر[12] این خبر (ازبرای آن‌منافقان) بگفت.لکن‌علی‌العموم است.[13]

---

(۱) ب . م : عداوت
(۲) س : ببرکت
(۳) س : حربی افتاد
(٤) س : بسبب [گ٧٦] پیغامبر
(٥) ب . م : آمد
(٦) ب . م : پس مردی
(٧) ب . م : خواست
(٨) ب . م : بماند
(٩) ب . م : بر اوس
(١٠) ب . م : رفتی
(١١) س : سخن
(١٢) ب . م : رسول صلی الله علیه
(١٣) ب . م : ولکن برعموم است

۴۱۴ ـ يَذْهَبُ الصّالِحُونَ اَسلافاً اَلاَوَّلُ فَالاَوَّلُ(*)(۱) حَتّى لا يَبْقى اِلاّ حُثالَةٌ كَحُثالَةِ التَّمرِ وَ الشَّعيرِ لا يُبالِى اللهُ بِهِمْ. (**)

گفت (پيغامبر صلى الله عليه) :

نيكان ازپيش هميروند يكك‌ازپس ديگر(۲) تانماندالاحثالهٔ، چون حثالهٔ خرما وجو،(و) حثاله ردىّ باشد (دون) از هرچيزى. لايبالى الله بهم، خداى پاك ندارد بايشان [گ۱۷۳ر] يعنى كه نه دعاى كنند كه باجابت نزديك باشد و نه طاعتى دارند كه بقبول پيوسته بود(۳) ونه معصيتى [دارند] كه [ازوى] استغفار[ى] كنند تا معفو شود(٤) اين سخن را تأكيدآنست كه(۵) گفت : «اَلآخِرُ شَرٌّ» هرچه‌پس توباشد بدتر باشد.(٦)

(*) م : الاول فالاول : اى قرنا بعد قرن .

(**) ض . ش : ... ضرب لهذا مثلا محسوساً معلوماً فى الشاهد فان من كان بين يديه طبق من التمر ؛ اوفى بيته من الشعيريقدم الوجود فالاجود ويأخذ ماهو خير حتى لايبقى الارذالتهما ... ومفهومه اذا كان فيكم صلحاء فاكرموهم ... و قال عليه السلام : « لاتقوم الساعة الا على حثالة من الناس » وهى الردىّ من كل شىء ...

(=) م : حثالة الشعير قشره المفصول عنه اللب و حثالة التمر، ردية المدقوق، و المراد بها شرارالناس لايبالى الله بهم اولايكون لهم عنده تعالى وقاروعزّ .

---

(۱) ب . م : اَلاَمْثَلُ فَالاَمْثَلُ

(۲) س : ميروند يكك از پس يك

(۳) س : كه مقبول باشد

(٤) س : باشد

(۵) ب . م : است آنچه

(٦) ب . م : پس تربتر

۴۱۵ ـ يُبصِرُ اَحَدُكُمُ القَذَیٰ فِی عَینِ اَخِیهِ وَ یَدَعُ الجِذعَ فِی عَینِهِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

همی بیند یکی از شما خاشاك[۱] در چشم برادر خویش[۲] و ستونی درچشم خویش نمی‌بیند[۳].

یعنی اندك[۴] عیبی ازبرادر خویش (بمسلمانی) ببیند و بزرگ(ترین)عیبی ازخویشتن نبیند و مشایخ گفته‌اند :

« اَلوَیلُ لِمَن شَغَلَهُ عَیبُ[۵] النّاسِ عَن عُیُوبِ[۶] نَفسِهِ وَ طُوبیٰ لِمَن شَغَلَهُ عَیبُ نَفسِهِ عَن عُیُوبِ النّاسِ.

وای مرآنکس‌را[۷] که عیب دیگران او را از عیب خویش مشغول دارد و خنک آن (کس) راکه وی را عیب خویشتن[۸] ازعیب مردمان مشغول‌دارد؛

ابوالقاسم حکیم گوید:

«ما اَنصَفَ مَن اَیقَنَ بِعَیبِ نَفسِهِ فَرَفَقَ بِستَرِهِ وَ ظَنَّ بِعَیبِ[۹] غَیرِهِ فَعَنَّفَ بِهَتکِهِ».

انصاف نداده باشد آنکس که عیب خود[۱۰] یقین داندورفق کند تا بپوشاند و درعیب دیگران بگمان باشد[۱۱] وجهد کندتاپرده‌شان[۱۲] بدرد(*)

(۱) س : خاشاکی
(۲) س : بیند
(۳) س : نبیند
(۴) ب . م : کمترین
(۵) ب . م : عیوب
(۶) ب . م : عیب
(۷) س : برآن
(۸) س : عیب وی اورا
(۹) س : فی عیب
(۱۰) س:هیچ انصافی‌نبودآنرا که‌عیب‌خویش
(۱۱) س : گمان برد
(۱۲) س : اش

(*) حاشیه ب م : الکذب یسوّد الوجه و النمیمة عذاب القبر.

۴۱۶ ـ كَبُرَتْ خِيانَةً اَنْ تُحَدِّثَ اَخاكَ حَدِيثاً هُوَ لَكَ بِهِ مُصَدِّقٌ وَ اَنْتَ لَهُ(۱) كاذِبٌ(*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

بزرگ خیانتی باشد(۲) که حدیثی کنی برادر خویش را که وی ترا در آن راست‌گوی (می) دارد و تو بدان(۳) گفتار دروغ زن(٤) باشی.

بدان که راست گفتن کار خدایست تعالی که دروغ بر وی روا نیست [و دروغ کار شیطانست که راست گفتن بر وی روا نیست] پس راست‌گوی لشکر حق است و تابع(۵) اوست و دروغ‌گوی لشکر شیطان است و تابع اوست.

خدای تعالی گفت:

« اَلا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ [گ۱۷۳پ] اَلْخاسِرُونَ » وخاسر کافر باشد.

---

(۱) س: بِهِ

(۲) س: بود

(۳) س: بآن

(٤) س: گوی

(۵) س: توابع

(*) م: قوله ان تحدث الخ. فاعل کبرت و انث الفعل باعتبار المعنی لانه نفس الخیانة. و فیه معنی التعجب کقوله تعالی: «کبر مقتا عندالله» والمعنی خیانة عظیمة منک تحدث اخاك المسلم بحدیث کذب وهو یعتمد علیک وثوق بقولک فیظن بک انک مسلم غیر کاذب فیصدقک والحال أنک کاذب!

۴۱۷ ـ (*) كَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ ؛ وَكَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ ؛ وَكَأَنَّ الَّذِينَ نُشَيِّعُ مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفْرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا عَائِدُونَ (**) . نُبَوِّئُهُمْ أَجْدَاثَهُمْ وَنَأْكُلُ تُرَاثَهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ ؛ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظَةٍ وَ أَمِنَّا كُلَّ جَائِحَةٍ (***) .

گفت (پيغامبر صلى الله عليه) :

پنداری كه حق در دنيا برجزما واجب كردند؛ وپنداری كه مرگ [در دنيا]

(*) ض . ش : اين حديث را ندارد .

(**) م : كأن بتشديد النون . الحق : اى الثابت من فرائض الدين . فيها : اى فى الدنيا . على غيرنا معاشر المتكلفين وجب : اى لاعلينا كما يفيد و تقديم الظرف لان مقتضى الواجبات التى فعلها ثواب و تركها عقاب . القيام بحقوقها و استكمال اركانها و شرايطها و آدابها و سننها كماهر على وفق الاحسان الذى هو مطلوب فى العبادات وكثير منا يتهاون بها ولا يراعيها حق رعايتها او يخلّ بها و مهملها حتى يظن بهم انهم معتقدون ان الواجبات غير مفروضة عليهم وكان الموت فيها على غيرنا معاشر الثقلين كتب : اى قدّر لان من علم ان الموت مقدّر عليه وانه لاقيه استعدّ له و تزوّد لما بعده بالاعمال الصالحة فحيث لم نقدّم الاعمال فكانا لانعتقد انقضاء الاجال .

وكان الذى نشيع : اى نشيعهم من الاموات اى نمشى وراء جنائزهم اونسوقهم الى المقابر . سفر : بفتح وسكون جمع سافر كصاحب و صحب . اى مسافرون عماقليل : ما زائدة غير كافة للجارّ عن العمل لتأكيد القلة و عن متعلقة بما بعدها اى بعد زمان قليل الينا عايدون لانالو علمنا يقينا انهم اذامضوا لايعودون و ان هذا سفر طويل و ان من سافر الى الاخرة لايعود الى الدنيا تركنا عمارة الدنيا لانها دار رحلة واشتغلنا لعمارة الاخرة فانها الدار الباقية الخالدة ...

(***) (=) م : نبوّئهم : اى ننزّ لهم اجداثهم : قبورهم . جائحة : اى الشدّة التى تحتاج اى تستأصل النفوس والاموال من سنة و فتنة و بلاء وآفة .

بر جزما بنشسته‌اند و پنداری که آنان که ما باجنازه های (۱) ایشان همی رویم (۲) ازمردگان بسفرمیشوند(۳) که زود بماباز گردند(٤) ایشان‌را درگور(٥) جای‌میسازیم(٦) و میراث ایشان می‌خوریم؛ پنداری که از پس(۷) ایشان جاوید بخواهیم(۸) ماندن همه پندها فراموش کرده‌ایم(۹) و ازهمه معصیتها ایمن گشته‌ایم(۱۰) برلفظ پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) مزید[ی] نیست (و تنزیل این سخن خود تأویل اوست؛ بتأویل محتاج)(۱۱) نیست.

انس گفت: خطبه کرد پیغمبر صلی‌الله‌علیه ازبهرما براشتری ماده، نام وی جذعانه براشتر عضبا پس‌این خبر یادکرد: «ایهاالناس کانّ الحق فیهاعلی‌غیرنا وجب... تاباآخرکه گفت: «وَسِعَتْهُ السُّنَّةُ وَلَمْ یَعْدُهَا اِلیٰ بِدْعَةٍ.»)

۴۱۸ ـ طُوبیٰ لِمَنْ شَغَلَهُ عَیْبُهُ عَنْ عُیُوبِ النّاسِ (*) وَاَنْفَقَ مِنْ مالٍ اِکْتَسَبَهُ مِنْ غَیْرِ مَعْصِیَةٍ (**) وَخالَطَ اَهْلَ الْفِقْهِ وَ الْحِکْمَةِ (***) وَجانَبَ اَهْلَ الذُّلِّ وَ الْمَعْصِیَةِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

(۱) س: اینان که‌ماپی (۲) س: میرویم
(۳) س: میروند
(٤) ب. م: که روزگار بما بازخواهندآمدن
(٥) ب. م: ایشان (۷) س: می‌پنداریم که بعد
(۸) س: خواهیم (۹) س: کردیم
(۱۰) س: شدیم (۱۱) س: و این سخن‌را بتأویل حاجت

(*) م: ای تفطن لیعوب نفسه فاشتغل بتهذیبها و تخلیتها عن عیوبها التی هی اخلاقها الذمیمة و خصالها الشنیعة و احوالها الخبیثة و آثارها القبیحة و تجلیتها بالصفات الحمیده والاخلاق الحسنةفمن کان‌بصیرا بعیوب نفسه ومساویها وکانت همته ابدالها←

خنک (باد) آنرا که عیب وی مشغول دارد [گ ۱۷٤ ر.] ازعیبهای مردمان و هزینه کند از خواسته‌ای که اندوخته باشد آنرا (۱) نه از معصیت ؛ و صحبت و آمیختگی وی با حکیمان . وفقیهان(۲) باشد و پرخیز(۳) کند از مردمان فرومایه و اهل فسق .

اما آنچه (می) گوید طوبی [بدانکه] طوبی را معنی بسیا رست .

بعضی گفتند که طوبی تأنیث اطیب است؛ و اشتقاقش از طَیب است؛ وبعضی گفتند درخت طوبی است ؛ و بعضی گفتند [طوبی] نام بهشت است بهندویی .

وآنچه گفت عیب او وی(٤) را مشغول دارد از عیب مردمان . (٥)

ابوالحسن نوری(٦) هربامداد بآینه نگریستی گفتی می ترسم که دوش ازشومی گناه

ــــ بالمحاسن فشانه العزلة و مجانبة الناس فمن این یسعه ویمکنه ان ینقم علی احد شیئا کیف و هو لایری احدا دونه .

(**) م : و انفق فی سبیل الله علی المستحقین لاسیما الصالحین لحدیث لا یاکل طعامک الاتقی من مال اکتسبه من غیر معصیته بان یکون حلالا طیبا وقدصح ان الله طیب لایقبل الا طیباً ای لایثیب من الاعمال والاموال الا علی ما کان من الاعمال خالصا من الریاء والسمعة و سایر المفسدات وما کان من الاموال حلالا . اما الحرام فلا یثیب علیه و انما لم یقبل الصدقة بالحرام لان المتصدق تصرف فیه وهو ممنوع من التصرف فیه لکونه ملک الغیر فلو قبل منه لزم ان یکون مامورا به منهیا عنه من جهة واحدة وهومحال .

(***) م : و خالط اهل الفقه والحکمة : ای جالس الفقهاء وعاشر الحکماء لیقتبس من علومهم و یتخلق باخلاقهم . والفقه العلم بالاحکام الشرعیة العملیة المکتسب عن ادلتها التفصیلیة . والحکمة قال فی النهایة عبارة عن معرفة افضل الاشیاء بافضل العلوم ویقال لمن یحسن دقائق الصناعات ویتقنها حکیم . انتهی .

---

(۱) س : از مالی که بدست آورده باشد

(۲) ب . م : فقهاوحکما

(۳) ب . م : پرهیز

(٤) س : او

(٥) س : دیگران [گ ۷۷]

(٦) س : النوری

[من] روی من سیاه گشته باشد و آنچه گفت هزینه کند از خواسته ای[1] که بدست آورده باشد نه بمعصیت.[2] یعنی آن مال که در سبیل خدای (تعالی) هزینه کند باید که [از کسب] حلال باشد (واز کسب حلال کرده باشد) تا مقبول بود و طوبی را مستحق باشد[3] و اگر چنین نباشد (آن) هزینهٔ وی مقبول نیست[4] وچون مقبول نیست[5] او را طوبی نیست .

و آنچه گفت :

[وَ خَالَطَ اَهْلَ الْفِقْهِ وَ الْحِكْمَةِ .]

(با اهل فقه و حکمت آمیزد) فقه معرفت احکام حلال و حرام باشد با اهل این علم نشیند[6] تا از (علم) حلال و حرام آگاه باشد .

وحکمت نه طب باشد ونه نجوم و نه شعر و مانند آن[7] حکمت دین باشد [چون] نکت شایخ که از صفای[8] دل گفته باشند و آنچه گفت پرهیز[9] کند از اهل ذلّ [یعنی] مردم فرومایه [طبع،] کم سنگ، تا دون همتی طبع نکند که دون همت (را) بخدا(ی تعالی) راه نیست و آنکه گفت : وَ الْمَعْصِيَةِ [یعنی] با اهل فسق صحبت نکند که : « اِنَّ الْقَرِينَ[10] بِالْمُقَارِنِ يَقْتَدِي . »

---

(١) س : مالی

(٢) س : از معصیت

(٣) س : بود

(٤) س : نباشد

(٥) س : نباشد

(٦) س : حلال است وحرام ؛ اهل علم این علم پسندند

(٧) س : ونه غیرش

(٨) س : درصفات

(٩) س : پرخیز

(١٠) س : فکلّ قرین

۴۱۹ ـ طُوبیٰ لِمَنْ ذَلَّ فِی نَفْسِهِ وَ حَسُنَتْ خَلِیقَتُهُ وَ اَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مٰالِهِ وَ اَمْسَکَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ وَلَمْ یَعْدُهٰا اِلیٰ بِدْعَةٍ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

طوبی آنکس را(۱) که درنفس خویش(۲) ذلیل باشد یعنی [که] خویشتن را حقیر داند [گ ۱۷۴ پ] وازکبر و صلف دور دارد(۳) چنانکه عروة بن الزّبیر گفت پسر خودرا(٤) بعرفات که(٥) ای پسر بحق خداونداین کعبه، که درین اهل عرفات از پدر تو بتر (خدای راتعالی) بنده‌ای نیست.

وآنچه گفت: وَ حَسُنَتْ خَلِیقَتُهُ و خوی وی خوش باشد.

خوش خوئی نه خندیدن است ونه(٦) خندانیدن لیکن احتمال اذی است وتحمل رنج و عفو کردن گناه وپوشانیدن عیب.

وآنچه گفت: «وَ اَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مٰالِهِ» و هزینه کند افزونی ازخواسته

(*) ض . ش : قال : الفرح والغبطة و قرةالعین لمن کان لین الجانب ذلیلاً عند نفسه وان کان عزیزاً عندالناس ذلولاً لینا غیر فظ ولا غلیظ حسن الخلیقة والطبیعة من غیر تکلف و طوبی لمن انفق زیادة نفقة نفسه و نفقة من یعوله علی المؤمنین ولا یتکلم بما لایعنیه ولم یتضیق علیه فرضه ولا سنته بل وسعه ما اتی به محمد علیه السلام من الشریعة ولم یأت ببدعة فی الشرع بل امسک زیادة مایعنیه من قوله وکلامه وطوبی فعلی من الطیب وعدا فلان کذا الی کذا ای جاوزه ... و وسعته السنة ای کفته طریقة رسول الله ولم یتجاوزها الی احداث بدعة.

---

(۱) ب . م : آنرا که
(۲) ب . م : خرد
(۳) س : بود
(٤) س : خویش را
(٥) ب . م : گفت
(٦) ب . م : یا

یعنی(١) آنچه از قوت وی وقوت عیال وی زیادت آید(٢) بصدقه دهد(٣) ادّخار نکند و فردا را چیزی ننهد تا خنک(٤) باشد آنرا که چنین کند.(٥)

وآنچه گفت: وَ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ: گفت: افزونی از گفتار(٦) باز گیرد. یعنی (آن گوید که از وی ناگزیر باشد؛ و آن خورد که ازوی) (٧) ناگزیر باشد وآنچه ازخوردنی(٨) (ناگزیر) زیادت آید بدهد (و آنچه ازناگزیر گفتن زیادت آید باز گیرد و نگوید) وآنچه گفت:

«وَ وَسِعَتْهُ السُّنَّةُ وَلَمْ يَعْدُهَا إِلَى بِدْعَةٍ.»

و سنت او را فراخ گردد چنانکه ازآن ببدعة نگذرد (٩) یعنی [که] بسنت مشغول گردد(١٠) چنانکه ببدعت گفتن نپردازد.(١١)

٤٢٠ – طُوبَى لِمَنْ طَابَ كَسْبُهُ وَ صَلُحَتْ سَرِيرَتُهُ وَ كَرُمَتْ عَلَانِيَتُهُ وَ عَزَلَ (١٢) عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

خنک(١٣)آنرا که کسب وی حلال باشدوسرّ وی باصلاح باشد وعلانیتش(١٤)

---

(١) س: زیادتی مال. معنیش آنستکه

(٢) س: باشد (٣) س: بدهد

(٤) ب. م: خوسک (٥) س: باشد

(٦) س: آنچه ازگفتار وی زیادت باشد

(٧) س: که آن کند که از آن (٨) س: خوردن

(٩) ب. م: فراگیرد که ببدعتش ندهد

(١٠) ب. م: شود (١١) س: فراغت نیابد

(١٢) م (و) س: عَزَلَ (١٣) ب.م: خوسک. کذا. (خوش، خوشک!)

(١٤) ب. م: علانیت وی

ستوده بود[١] و شرِّ وي از مردم باز داشته بود .

الفاظ وی (صلی‌الله‌علیه) هم محکم‌ومتقن بوَد و بترتیب ومهذّب‌باشد.[٢] نخست گفت (صلی‌الله علیه) [خنک آنرا][٣] که کسب وی حلال باشد و آنگاه[٣] گفت سرّ وی بصلاح باشد[٤] یعنی که سرّ صالح از لقمهٔ حلال باشد[٥] آنکه گفت که ظاهر وی پسندیده [بود که] ادب ظاهر عنوان ادب باطن است[٦] آنکه‌آنکس که چنین بود[٧] رنج وی از مردمان دور گشته باشد[٨] [ک١٧٦ ر] .

٤٢١ ـ طُوبىٰ لِمَنْ عَمِلَ بِعِلْمِهِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

خنک[٩] آنرا که (بآنچه) داند[١٠] کار کند .

یعنی که بدان علمی که داند کار کند وبآنچه[١١] گوید کار کند .

عبدالوتر ـعَدَنی گوید:[١٢] که سی سالست که‌این مرید روزه می‌دارد از قِبَل خدایتعالی و من روزه می‌دارم از قِبَل وی گفتند (که) چون یاشیخ ؟ گفت : من

---

(١) ب . م : باشد

(٢) س : همه مهذب ومرتب بود

(٣) ب . م : آن

(٣) س : بود وآنکه

(٤) س : بود

(٥) س : صلاحیت سر از لقمهٔ حلال بود

(٦) ب . م : بود

(٧) ب . م : باشد

(٨) س : بود

(٩) ب . م: خسک . (کذا)

(١٠) س : و

(١١) ب . م : باآنچه

(١٢) س : گفت

(*) ض . ش : . . وکل الخیر لمن یعمل بما یعلم و ذلک لان العمل بلاعلم غیر مقبول عندالله ومن علم شیئاً ولم یعمل به کان حجة علیه وکان علی خاتم الحسین علیه السلام علمت فاعمل . و روی : (طوبی لمن عمله بقلبه) .

او را فرمودم که (شو) پیوسته روزه دار ؛ چون وی روزه داشت من از خدای شرم داشتم که او بگفتار من روزه دارد و من بروز طعام خورم .

۴۲۲ ـ طُوبىٰ لِمَنْ هُدِيَ لِلْإِسْلامِ وَ كانَ عَيْشُهُ كَفافاً وَ قَنِعَ بِهِ(۱).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خنک(۲) آنرا که بمسلمانی راه نمودندش و زندگانی وی یعنی معیشت وی کفایت بود واو بدان(۳) بسنده کند.(۴) یعنی [که] مسلمانی دارد وقوت خویش یابد(۵) وقناعت کند بدان(۶)[و]زیادت‌نجوید. بدانکه سرای‌دواست: آخرت[است] ودنیا . هرکه اسلام دارد عزّ آخرت یافته‌است ؛ وهرکه قناعت کند(۷) عزّ دنیا یافته است .

۴۲۳ ـ اِبْنَ آدَمَ ! عِنْدَكَ ما يَكْفيكَ(*) وَ تَطْلُبُ ما يُطْغيكَ؟(**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

ای پسر آدم ! نزد تواست‌آنچه‌بکارباید و توطلب میکنی آنرا که‌تراازخدای دور(۸) کند؟

بدانکه هررنجی که آدمی را رسد اندر دنیا ازبهر(۹) زیادت جستن رسد و الا ناچار نیست از آن خدای عزّوجل اورا بی‌رنج دهد.(۱۰)

---

(۱) م : به ندارد ونیز این حدیث بشمارهٔ ۴۳۲ ما آمده است

(۲) ب . م : خوسک

(۳) س : بآن

(۴) س : بود

(۵) س : بیابد

(۶) س : بآن

(۷) س : دارد

(۸) س : آنچه بکارت آید برتواست وتوطلب میکنی آنرا که ترا طاغی[گ۷۷]

(۹) ب . م : برای

(۱۰) والا ازآنچه ناچارست از وی خدایتعالی بی‌رنج بدهد

(*) م : ای مایسدّ حاجتک علی وجه‌الکفاف

(**) م : ای یحملک علی‌الظلم و مجاوزة الحدود الشرعیة والحقوق المرعیة .

٤٢٤ ـ اِبْنُ آدَمَ! لاٰ بِقَلیلٍ تَقْنَعْ(*) وَلاٰ بِکَثیرٍ(١) تَشْبَعُ!(**) [گ ٥ ١٧ پ] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

ای پسر آدم ! نه باندکی(٢) بسنده کنی و نه از بسیار[ی] سیر گردی .

ای سبحان‌الله ! چه بی‌انصاف است [بندهٔ حقیر باخدای عزیز] که (خدایتعالی) ازوی خدمت دوروزه بروزی نخواهد ووی ازخدای[تعالی] بروزی (روزی) یکساله از پیش رضا ندهد .



(*) م : ای بقلیل من الرزق ترضی والقناعة : الرضی بماقسم‌الله لک .

(**) م : اذا ملکت الکثیر تقول هل من مزید، تطلب الزیادة علی ما حصل لک فانت جائع دائما الی المزید !

(١) ض . ش . (و) ب . م : مِنْ کَثیرٍ

(٢) ب . م : باندک

[الباب الرابع]

٤٢٥ ـ اِشْفَعوا تُؤجَرُوا(*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

شفاعت کنید که مزد دهند شمارا.(١)

اندرخبرست که پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت: [که] بهشتی گوید روزقیامت: (الهی! مرا) فلان بدنیا شربتی آب داده است مرا در وی شفیع کن(٢) ندا آید که برو [و] اورا ازآتش بیرون کن(٣) بیاید (این شفیع) ودردوزخ شود(٤) واورا بیرون آرد؛ و (هم) اندر خبرست که هر که بحاجت برادرمسلمان شود(٥) اگر حاجت روا شود(٦) و اگر نشود(٧) او را عبادت یکساله بدهند روز بروزه و شب بنماز.(٨)

(*) م : اشفعوا ای لیشفع بعضکم فی‌بعض فی‌غیرالحدود . توجروا بالجزم جواب للامرالمتضمن لمعنی الشرط فتندب الشفاعة عند ولاة الامور و غیرهم من ذوی الحقوق مالم‌تکن فی‌حد اوفی‌امر لایجوز ترکه وزاد فی روایة و یقضی الله علی لسان نبیه ماشاء ای یظهر ماقدره فی‌الازل من عطاء او حرمان .

---

(١) س : دهندتان

(٢) س : مرا شفاعت من در وی قبول کن

(٣) س : او — (٤) س : رود

(٥) س : رود — (٦) س : باشد

(٧) س : نباشد — (٨) ب . م : روزهٔ روز ونماز شب

٤٢٦ ـ سافِروا [تَصِحّوا] وَتَغنَموا (*)(١).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

سفر کنید تا غنیمت یاوید(٢) [و تن درست باشید] .

بدانکه(٣) در سفر معانی است که در حضر نیست و(٤) اگر بسفرِ تجارت شود فایده بود و اگر بزیارت مشایخ شود فایده بود و اگر حج کند فایده بود دیگر مردم که اندر سفر باشند(٥) (پیوسته) بخدای تعالی محتاج باشد(٦) [گ ١٧٦ ر] هرچند که بحضر نیز محتاج است(٦) و احتیاج [او] بسفر ظاهر تر باشد؛ ونیاز [او] هرساعتی(٧) تازه‌تر بود؛ [و] مادام دلش حاضر [تر] باشد باستجلاب منافع(٨) واستدفاع مضار؛ وبنده را حضور دل غنیمتی بزرگست.(٩)

٤٢٧ ـ صُومُوا تَصِحّوا(١٠).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

روزه دارید تا تن درستی یابید.

(*) سافروا الخ. لان المسافر تارك لحظ نفسه فتطمئن بالسفر وتلين و يصير لها كالدباغ يذهب عنها الخشونة والرعونة واليبوسة الجبلية والعفونة الطبيعية كالجلد يعود بالدبغ من طبع اللحوم اى طبع الثياب فتعود النفس بالسفر من طبع الطغيان الى طبع الايمان فيكتسب المسافر بالسفر الصحة الحسية والمعنوية. ـ وتغنموا اى مالم يكن لكم من الفوائد الدينية والدنيوية و يؤخذ منه ان السفر من اسباب الغنى.

---

(١) ب . م : سافروا تغنموا
(٢) ب . م : يابيد
(٣) س : يعنی که
(٤) س : که
(٥) س : باشند
(٦) س : بود
(٧) ب . م : ساعت
(٨) س : بمنافع
(٩) ب . م : غنیمتی است بزرگ
(١٠) م : این حدیث ندارد

اندر روزه درستی تن و درستی دین است. اما درستی دین اولا ثواب روزه؛ و ازناشایستها بازماندن (بسبب روزه ودرستی تن آنست)(۱) که بروزه جوعی [صادق] بحاصل آید وهرطعام که بجوع صادق خورند (بافایده‌تر بوداندی که)(۲) زیادت نخورد.

۴۲۸ ـ يَسِّرُوا وَلاَ تُعَسِّرُوا (*).

(رسول گفت علیه السلام:)

آسان بگیرید و دشخوار(۳) مگیرید بدانکه این خبر را سببی هست و آن آنستکه اعرابی بیامد و دست در آستان(۴) کعبه زد و گفت:

« اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِي وَ مُحَمَّداً وَلاَ تَرْحَمْ مَعَنَا اَحَداً ».

رسول صلی‌الله‌علیه گفت: « لَقَدْ عَجَزْتَ وَاسِعاً » وآنکه (اعرابی) برفت و بگوشهٔ مسجد بول کرد(۵) صحابه رضی الله عنهم خواستند که اورا بزنند؛ پیغامبر (علیه‌السلام) گفت: خوار بگیرید و دشخوار مگیرید یعنی که بیاموزید اورا که چنین نشاید (کردن) تا دیگر نکند (مزنید) که بود که نداند پندارد که این می‌شاید کردن [و] شما او را بظلم زده باشید. ابوموسی‌الاشعری وعبدالله‌بن قیس رضی‌الله عنهما گویند که رسول صلی‌الله علیه چون یکی را بکاری فرستادی گفتی:

« يَسِّرُوا وَلاَ تُنَفِّرُوا وَيَسِّرُوا وَلاَ تُعَسِّرُوا ».

مژده دهید ومرمانید؛ وآسان گیرید وسخت مگیرید.

---

(۱) س: سبب تن درستی است (۲) س: فایده‌اش بود چون
(۳) ب. م: سخت (۴) س: اندر حلقهٔ
(۵) س: وبزاویهٔ مسجد کمین کرد

(*) ض. ش: عالوا انفسکم بالیسردون العسر و عاشروا الناس علی میسوردون المعسور وفیه الامر بالرفق مع کل احد سیما اذا کان جاهلا و الامر بالمداراة مع النفس فی حملها علی‌الطاعات فان الله یریدبکم الیسر ولا یریدبکم العسر.

۴۲۹ ـ سَكِّنُوا وَلاٰ تُنَفِّرُوا(۱)[ک۱۷۶پ](*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

آرام دهید و مرمانید یعنی خبر رحمت [از] خدای[تعالی] خلق را بسیار گوئید تا آرام گیرند و ایشانرانومید مکنید تا نرمند؛ وپیغامبر (صلی‌الله علیه) گفته است :

« لَعْنَةُ (اللهِ) عَلَى الْمُنَفِّرِينَ » .

گفتند : مُنَفِّر که باشد؟(۲) گفت : آنان که بندگانرا از خدایتعالی نومید کنند .

۴۳۰ ـ سَدِّدُوا وَقَارِبُوا(۳)(**) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

سداد صواب باشد و مقاربه میانه گرفتن باشد از کارها(۴) صواب طلبید و از

---

(۱) م : سَكِّنُوا . ندارد (۲) س : یعنی رمانند‌ه

(۳) م : قَارِبُوا وَ سَدِّدُوا (۴) س : یعنی

(*) ض . ش : . . ای سکنوا فی‌طریق الخوف والرّجاء و الوعد والوعید ومعاملة الناس ولاتقنطوا العباد من‌رحمةالله ولاتنفروهم من‌الرغبة الیک و روی بشروا ای‌برحمةالله من‌کان تائباً من‌المعصیة مقبلا الی‌الطاعة .

(**) ض . ش : له معنیان : احدها قاربوالناس باخلاقکم ولاتباعدوهم فی ظاهر الامر ... فقاربوا اهل‌الزمان بابدانکم وزایلوهم بقلوبکم و اجعلوها علی‌السداد . و الثانی انه یعنی علیکم بالمقاربة و هو الاقتصاد فی‌العبادة و ترک الثقل علی النفس بما یؤودها ویثقلها و علیکم بالسداد ولاتکلفوا انفسکم مالاتطیقونه قال الله تعالی: لا یکلف‌الله نفسا الا وسعها .

کارها میانه گیرید. و نیز مقاربه سخن نرم و لطیف باشد یعنی آنچه گوئید بعبارتی نرم و نیکو و لطیف گوئید.

۴۳۱ ـ زُرْ غِبّاً تَزْدَدْ حُبّاً(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

زیارت پیوسته مکن که تا دوستی زیادت شود[1] و این خبر را سببی هست و آن آنستکه ابوهریره بردیدن پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) حریص بود[ی] وبگاه وبیگاه آمدی پیغامبر (صلی‌الله‌علیه)[2] این بگفت (اورا) آنکه عایشه گفت:

« یا بَاهُرَیْرَةِ ! اَکْثَرْتَ مِنَ الزَّوْرَةِ[3] فَمَلَّكَ، وَ دُمْتَ فِي ذٰلِكَ فَاسْتَقَلَّكَ، لَوْ کُنْتَ مِمَّنْ تَزُورُغِبّاً اَکْثَرَ[4] فِي قَلْبِهِ مَحَلَّكَ.»

(گفت یا باهریره ! زیارت بسیار کردی تاپیغمبر از تو سیر گشت، و پیوسته می‌آمدی تاترا در دل وی جای نماند، اگر روزبمیان زیارت کردی جای بیش بودی ترا در دل وی .) ابوهریره دل تنگ شد پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت:

« وَاللهِ مَا مَلَلْنَاهُ وَ مَا[5] قَلَلْنَاهُ وَ لٰكِنْ اَدَّبْنَاهُ ».

والله[6] که از وی ملال نگرفتیم (ونه جایگاه وی در دل ما کم شد) ولکن ادبش آموختیم .

(*) م : ای زراخاك وقتا بعدوقت ولاتلازم زیارته کل یوم تزدد عنده حبا و بقدر کثرة الزیارة تهون علیه . روی هذا الحدیث الحفاظ عن عایشة و ابن عمر و ابی هریرة و ابی ذر وحبیب بن سلمة رضی‌الله عنهم.

---

(۱) س : بزیادت باشد

(۲) س : او را

(۳) س : فی‌الزور

(۴) س : اَکْثَرْتَ

(۵) س : وَلاَ

(۶) ب . م : بخدای

۴۳۲ ـ قَیِّدْهَا وَ تَوَکَّلْ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بندش برنه و آنگاه[1] توکل کن . [گ ۱۷۷ ر] این راسببی هست وآن‌آنست که پیغامبرعلی‌را (کرّم‌الله وجهه) گفت اشتر را چه[2] کردی ؟ گفت یارسول‌الله ! توکل برخدای کردم یعنی (بخدا سپردم ؛ بی‌بند گذاشتم)[3] پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت بندش برنه، (و) آنگه توکل کن . پیغامبر(صلی‌الله‌علیه) دانست که توکل بی‌علاقه بهترباشد لکن (علی‌را رضی‌الله‌عنه) کدخدائی آموخت که آنچه درغیب[4] رفته است خود (می) باشد؛ لکن تو آنچه (در) شرط کدخدایی است می کن .

و حکما گفته‌اند : که بلا در خانهٔ بی‌در و[5] روزن (گ ۷۸ پ) درآید لکن تو[6] خانه را (در) وروزن[7] ببند .

(و نیز گویند : که اعرابی رسول را گفت اشترم‌را هرزه بگذارم، و بخدای سپارم ؟

(پیغمبر صلی‌الله علیه گفت : نه یااعرابی ! زانوی وی ببند و پس بخدای سپار .)

(*) ض . ش : و روی ان اعرابیا دخل المسجد علی رسول‌الله فساله عن‌ناقته‌فقال حلیتها بباب المسجد وتوکلت علی‌الله فی حفظها فقال علیه‌السلام قیدها واعملها‌ثم توکل.

---

(۱) س : آنگه
(۲) س : چی
(۳) س : که بی‌بندش رها کردم
(۴) س : است
(۵) ب . م : یادرروزن
(۶) س : در
(۷) س : را

۴۳۳ ـ إِبْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

آغاز بعیال کن (این ازآن لفظ است که پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت:(۱)

« خَيْرُ الصَّدَقَةِ عَنْ ظَهْرِ غِنىً (۲) وَ لِيَبْدَأْ اَحَدُكُمْ بِمَنْ تَعُولُ » .

بهترصدقهٔ آنست که از پس(۳) کفایت دهی، وابتدا کن(۴) بعیال . [یعنی که عیال را بتقصیر مگذارید و صدقت مدهید نخست کفایت ایشان کنید آنگاه زیادت بصدقه دهید و آنکس که از کفایت(۴) عیال زیادت ندارد که بصدقت دهد(۵) بکفایت کردن عیال خود(۶) ثواب صدقت دهندگان می‌یابد(۷) و پیغامبر می گوید: (صلوات‌الله‌علیه) چون(۸) کسی [بسبب عیال] (بشب) اندیشه کند که پیراهن فلان (عیال) [یامقنعهٔ فلان عیال] ازکجا حاصل کنم بدین اندیشه هفت ساله گناه وی(۹) بیامرزند .

(وگویند نیز که خواهنده‌ای بنزد پیغمبر آمد . پیغمبر صلی‌الله‌علیه یاران‌را

(*) م : تعول ای‌تمون یعنی عن یلزمک مؤنته من ولد ووالدین و زوجة و قریب و مملوك من‌انسان وحیوان فقدّمهم علی غیرهم وجوبا . رواه الطبرانی عن حکیم‌بن‌حرام الاسدی رضی‌الله عنه .

(=) ض . ش : و روی ابدأ بنفسک ثم بعیالک . قال‌الله تعالی : « قوا انفسکم واهلیکم نارا .

---

(۱) س : ابتدا بعیال کن . این لفظ از آن خبراست که پیغمبر گوید:

(۲) ب . م : وگفت صلی‌الله‌علیه : لِيَبْدَأْ

(۳) س : آنست ازسر

(۴) س : کنهد

(۴) س : از

(۵) س : وصدقه ندهد

(۶) س : اورا

(۷) س : می‌دهند

(۸) س : که

(۹) س : اورا

بصدقه دادن بفزولید(۱) مردی گفت یارسول‌الله هرچه دارم بدین سائل دهم ؟
پیغمبرصلی‌الله‌علیه گفت :

«اِبْدَأْ بِنَفْسِكَ ثُمَّ بِمَنْ تَعُولُ ؛ فَاِنَّ [ک۱۷۷پ] الصَّدَقَةَ مِنَ الْفُضُولِ».

یعنی آغاز بهزینه کردن برخود کن آنگاه بر عیال خود آنگاه آنچه باز ماند از تو و از عیال تو بصدقه ده و این دلیل است برآنکه کسی را یقین محکم نباشد برنیستی و گرسنگی صبر نتواند کردن و چون چنین باشد نه روا باشد که جمله مال خود بصدقت دهد. اما کسی که یقینی دارد استوار و بخدای واثق باشد غایت وثوق، شاید که هرچه دارد بصدقت دهد. چنانکه علی رضی‌الله‌عنه کرد وخدایتعالی ستایش کرد بر کسی که طعام خود بمهمان دهد واو وعیال او گرسنه ماند . گفت: عزّ وجلّ

« وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ».

٤٣٤ ـ اُخْبُرْ تَقْلِهْ(۲)(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بیازمای تا دشمن گیری.

این مثلی است یعنی آدمی را تانیازمائی(۳) پنداری که درو(ی) خیری هست

---

(۱) فزولیدن بضمّ اول بمعنی تقاضا کردن و برانگیختن بکار وجنگ باشد. (برهان قاطع)

(۲) م : ندارد

(۳) س : ملال نگیری مثل است یعنی که آدمی را تانیازمودی

(*) ض . ش : .. ای انک اذاجرّبتهم و تعرّفت امورهم قلیتهم و ابغضتهم لما یظهر لک من مساویهم ویروی هذا عن علیّ ایضاً . و یحکی ان المأمون قال لولا ان امیرالمؤمنین قال اخبر تقله . لقلت اقله تخبر .

چون آزموذی و نا منصفی وی بینی[۱] و دوزبانی ونفاق [در] وی بدانی [۲] خوذ ملال گیری. وآنچه گفت درین‌لفظ (دیگر) روشن گردد ، اِنْ شاءَ اللهُ .

۴۳۵ ـ وَثِق بِالنّاسِ رُوَیْداً [۳] (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

اندک اندک بمردمان[۴] گستاخ شو[۵] .

و این (دو) خبر برتقدیم و تأخیرست یعنی [که] اندک اندک بمردمان [۴] گستاخ باش که آنگاه که بیازمایی[۶] خوذ ملال گیری .

وحکماء دین گفته‌اند که اگر(با کسی) دوستی کنی جایگاه دشمنی بگذار [۷] واگردشمنی کنی‌جایگاه دوستی بگذار [۸] و(دیگر) گفته‌اند (که) هرکه دردوستی جایگاه دشمنی نهلد[۹] اسیردوستان گردد ؛ وهر که در دشمنی جای دوستی نهلد[۱۰] بی‌دوست بماند.[۱۱]

---

(۱) س : بیازموذی و در وی بی‌انصافی بدیذی

(۲) س : بدانستی

(۳) م : ندارد

(۴) س : بامردمان

(۵) س : باشی

(۶) س : آزمائی

(۷) س : جای دشمن بهل

(۸) س : جای دوستی بِهِلْ

(۹) س : جای دشمنی بنهد

(۱۰) س : ننهد

(۱۱) س : ماند

(*) لسان المیزان شمارهٔ ۱۷ ص ۲۲۷ : و اما قول ابی‌الدرداء : وجدت النّاس اُخْبُرْ تَقْلُهُ : فیرید انک اذاخبرتهم قلیتهم.

٤٣٦ ـ قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ (١).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بند کنید علم‌را بنبشتن .

یعنی چون بحفظ علم را گرفتید بنبشتن بندش کنید(٢) زیرا که(٣) چون کسی صیدی گیرد(٤) اگر غافل شود از دستش(٥) بگریزد و چون بندش کرد(٦) وبخسبد نگریزد، که نتواند. همچنین (که)[چون] چیزی حفظ کردی(٧) چنانست که [اورا] گرفتی چون نگاهش داری و از وی غافل نباشی(٨) بماند و ناچار [است] از وی غافل شدن بخواب و (به) خورد(نی) و عشرت(٩) و شغلی از اشغال دنیا .

پس (چون) نبشتی بستی وبسته نتواند رفتن(١٠) یعنی که اگر از حفظ برود نبشته (برجا) است دیگر بار بسرشوی(١١) بدست آید .

(و نیز گفته‌اند که چیزی بشنود و از بر کند باشد که فراموش کند پس چون نبشت چنان باشد که آن از بر کرده‌را بندی برنهاد که از وی نرود واین هم چنانست که گویند :

«اَلْحِكْمَةُ صَيْدٌ وَ الْكِتْبَةُ قَيْدٌ؛ فَمَا حَفِظْتَ فَرَّ وَ مَا كَتَبْتَ قَرَّ.»

حکمت شکارست، و نبشتن بندوی؛ هرچه از بر کردی گریخت، وهرچه نبشتی برجای ماند. یعنی از بر کرده فراموش شودونبشته‌را بازیابی چون مطالعه کنی.)

---

(١) س : بالكتابة

(٢) س : که چون علم را حفظ گرفتید بندش کنید بنبشتن

(٣) س : یعنی که

(٤) س : صید گرفت

(٥) س : صید

(٦) س : واگر بندش کند

(٧) س : گرفتی

(٨) ب . م : نشوی

(٩) ب . م : عشرتی

(١٠) ب . م : کجا رود

(١١) س : برسرروی

۴۳۷ ـ اَقْلِلْ(۱) مِنَ الدَّيْنِ تَعِشْ حُرّاً(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

وام کم کن تا آزاد بزیی(۲) زیرا که بخبری دیگرآمده است:

« الدَّيْنُ عُبُودِيَّةٌ فَاخْتَارُوا مَوَالِيَكُمْ » .

فام(۳) ستدن بنده شدن است خداوندان خویش را اختیار کنید .

دین را بندگی گفت که ازعلامات بندگی یکی حَجْر است؛ و وام دار را (۳) از حَجْر مخاطره(۴) است و ازعلامات(۵) بندگی الزام خداوند است وفام‌دارازالزام [خداوند حق] برخطرست و ازعلامات(۵) بندگی است که خداوند را بر بنده دست و زبان (دراز) باشد وفام خدای را برفام‌دار دست و زبان (دراز) باشد .

۴۳۸ ـ وَ اَقْلِلْ(۶) مِنَ الذُّنُوبِ يَهُنْ عَلَيْكَ الْمَوتُ(**) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

---

(۱) س (و) م (م) ض . ش : اَقِلْ

(۲) س : بزیی (۳) ب . م : وام (۳) س : وفام‌دار

(٤) س : برخطر (٥) س : علامت (٦) س(و)م. (و)ض.ش: اَقِلْ

(*) ض . ش . . اقلل على فك الادغام وهى لغة الحجاز و هذا امر بترك استدانة فان‌الدين رقّ للحرّ واخذالدين مكروه على وجه و محظور على وجه فمن اراد ان يعيش حرّا فلايستدين .

(**) م : من‌الدين اى الاستدانة تعش حرّا لاتتذلل لربّ الدين تذلل الرقيق لسيده ولايكون له عليك تحكم وتاٴمروحجر. وبالاقلال من الدين لايكون لاحدعليك ولاء بالكلية و عبربالاقلال دون‌الترك اذلايمكن التحرّز عنه غالبا لاكثرالناس.

(**) م: من‌الذنوب : اى من فعلها. يهن عليك‌الموت : فان شدة سكرات الموت من كثرة الذنوب اى لقائه المؤمنين اما الانبياء عليهم‌السلام فقد يشدّد عليهم فى الموت لرفع الدّرجات .

(۱) گناه کم کن تا مردن برتو آسان باشد .

معنیش آنست که ترا از مردن بیم نبود چون خویشتن را کم گناه داری (۲) از مردن چرا ترسی .

و معنی دیگر محتملست و آن آنست که کم گناه پرطاعت باشد و پر طاعت منتظر ثواب باشد و ثواب (طاعت) بدان(۳) جهان باشد و رسیدن بدان (۳) جهان مردنست چون بنده بدان(۳) جهان مشتاق باشد(٤) طمع ثواب [رامردن] بروی آسان کند (از بهر رسیدن او بثواب در آن جهان)(٥) .

٤۳۹ ـ وَانْظُرْ فِي اَيِّ نِصَابٍ تَضَعُ وَلَدَكَ فَاِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

بنگر [که] در کدام اصل نهی فرزند خویش را که رگ رونده باشد پنهان(٦) .

بدانکه آدمی را همچنانکه بنسب‌فخرست بحسب نیز فخرست . و کرم جانبین بکار باید ونطفهٔ پدر تخم است، وشکم مادرزمین ؛وتخم اگرچه‌نیک‌بود(۷)بزمین بد هزیان شود .

و از حقوق فرزندان برمادر و پدر یکی اینست که مادر او واجب است که حق فرزندنابوده بجوید وتخم ازآنجا پذیرد که [فرزندرا] عیبی نباشد وبرپدرواجب امست که تخم(به) جایی‌افکند(۸) که‌فردا که‌فرزندآید نقصی(۹) بوی باز نگردد(۱۰) .

---

(۱) ب . م : و از
(۲) س : دانی
(۳) س : بآن
(٤) س : بود
(٥) ب . م : رسیدن را باآن جهان
(٦) س : پنهان بود
(۷) س : نیکست
(۸) س : نکند
(۹) س : نقیصهٔ
(۱۰) س : گردد

و سفیان ثوری گوید که مردی [جوان] را دیدم . که پیری‌را جفامی کرد.

گفتم : ای جوان این پیر(۱) را حرمت دار .

گفت : ای شیخ این پدر من است ؛ و حق من هیچ بجای نیاورده است.

گفتم حق تو چیست ؟ گفت(۲) ازعلما شنیدم که حق فرزند برپدر آنست که مادرویرا از جایی بدست آرد(۳) که [اصلی‌بود] (و ننگی نبود) و اورا نام نیکو نهد و پیشهٔ لطیفش(٤) آموزد .

سفیان گفت : چنین است .

جوان گفت پس وی مرا نام ضبّ(۵) کرد[ه‌است ؛] و حجّامی مرا پیشه آموخته است ؛ (٦) و مادرم را بصدوسی درم خرید[ه‌است.]

٤٤٠ ـ كُنْ وَرِعاً تَكُنْ اَعْبَدَ النّاسِ ؛ وَ كُنْ قَنِعاً تَكُنْ اَشْكَرَ النّاسِ ؛ [ک۹ ۱۷ ر.] وَاَحِبَّ لِلنّاسِ ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِناً(۷) (وَ اَحْسِنْ جِوارَمَنْ جاوَرَكَ تَكُنْ مُسْلِماً) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

پرهیزگار باش تا عابدترین(۸) مردمان باشی .

وباآنچه باشد.(۹) خرسند باش تا شاکرترین(۱۰) مردمان باشی .

ومردمانرا آن دوست دارکه خویشتن را دوست داری تامؤمن باشی.

---

(۱) س : مرد

(۲) س : [ک۹ ۷]

(۳) س : آورد

(٤) س : لطیف

(۵) ب . م : ضبّ نام . (مارسولک . م)

(٦) ب . م: آموخت

(۷) س : مُسْلِماً

(۸) س : همه

(۹) س : بآنچه بود

(۱۰) س : همه

و همسایگی نیکو کن باآن کس که(١) همسایگی (تو) کند تامسلمان باشی.

بدانکه اگر [ب]روز روزه داری و [ب]شب نماز کنی (چون) (٢) ورع نداری [هیچ] عبادت(٣) نداری. واگر (نیت) ده هزار [دینار] (دردل داری ونه هزار) داری(٤) بشکر [آن] نپردازی (تا بدان نه هزار خرسند نشوی(٥)).

و تا بمردمان آن نخواهی که بخویشتن (خواهی) مؤمن نباشی وتا بهمسایه(٦) مشفق و مهربان نباشی مسلمان نباشی.

زیرا که لقمهٔ حرام ازعبادت بازدارد؛ (٧) [و دل سیاه کند وبردیگرمعصیتها دلیرگرداند و دل سخت‌تر دارد].

و حرص مال باآنچه(٨) باشد شاد ندارد شکر کجا کنی.

[زیرا که بنده چون بآن اندك که دارد خرسند و قانع باشد بهتربود ازمال دار بحرص و ناسپاس.] وتا(٩) بمردمان آن نخواهی که بخویشتن مؤمن نباشی[که] خدای تعالی گفت:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ».

و چون بمردمان نیک(١٠) نخواهی (نه) برادر ایشان باشی(١١) و چون (نه) برادر ایشان باشی(١١) (نه) مؤمن باشی(١١).

ونام (ب)مسلمانی بنیکوئی کردن با همسایه بازبست؛ چون با همسایه‌نیک نباشی مسلمان نباشی.

---

(١) س: باتو (٢) س: که

(٣) س: عبادتی (٤) س: که

(٥) س: مادام که در دل خرسندی نداری

(٦) س: برهمسایه (٧) س: منع کند

(٨) س: بآنچه (٩) س: وچون

(١٠) س: بمؤمنان نیکی (١١) س: نباشی

٤٤١ ـ اَباهِرّ ، اَحسِنْ جِوارَ[١] مَنْ جاوَرَكَ تَكُنْ مُسلِماً .

وَ اَحسِنْ مُصاحَبَةَ مَنْ صاحَبَكَ تَكُنْ مُؤْمِناً .

وَاعْمَلْ بِفَرائِضِ اللهِ [تَعالى] تَكُنْ عابِداً .

وَارضَ بِقَسمِ اللهِ تَكُنْ زاهِداً .

گفت (پيغامبر صلى الله عليه) :

ياباهريره ، يعنى اى[٢] پدر گر بكك . و[٣] گربه را (هِرّ) گويند پس معنى [بوهريره] آن بود[٤] [كه] اى پدر گربه[٥] ومعنى اين خبر همان است[٦] كه بخبر پيشين گفته شد .[٧]

---

(١) م : وَ اَحسِنْ مُجاوَرَةَ ...

(٢) س : ابوهريره

(٣) س : و هرّه

(٤) ب . م : آن دارد

(٥) س : گربكك

(٦) س : آنست

(٧) س : نخست رفت.

٤٤٢ ـ وَ ازْهَدْ(١) فِي الدُّنيا يُحِبَّكَ اللهُ(*) وَ ازْهَدْ(٢) فِيما أَيْدِي [ک۹۱۷پ] النَّاسِ يُحِبَّكَ(٣) النَّاسُ(**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

میل ازدنیا بستان تاخدای ترادوست دارد ؛ و میل (بستان) ازآنچه دردست مردمانست(٤) تا مردمان ترا دوست دارند .

بدانکه چون [مرد] طمع از چیز کسان بریده دارد(٥) مردمان اورا(٦) دوست دارند زیرا که مردمان مال را دوست دارند چون کسی در (مقصود ومعشوق)(٧) ایشان با ایشان مزاحمت نکند(٨) او را دوست دارند ؛ و این از بخل و دون

---

(١) م : اِزْهَدْ

(٢) ب . م : يُحِبْبكَ اللهُ و ازْهَدْ مِمّا فِي ما

(٣) ب . م : يُحْبِبْكَ

(٤) س : بستان

(٥) ب . م : داری

(٦) ب . م : ترا

(٧) س : محبوب

(٨) ب . م : و

(*) م : ازهد فی الدنیا باستصغار زخارفها و احتقارشأنها و الاعراض عنها و عدم الالتفات الیها بالقلب یحبک الله لانه تعالی یحب من اطاعه و طاعته لا تجتمع مع حبّ الدنیا لان القلب بیت الرّب و هو لایحب ان یشرك فی بیته غیره .

(**) ض . ش : وسبب الخبر مارواه ابراهیم بن ادهم باسناده قال جاء رجل الی رسول الله فقال دلّنی علی عمل یحبنی الله ویحبنی الناس علیه . فقال : العمل الذی یحبک الله علیه فالزهد فی الدنیا و اما العمل الذی یحبک الناس علیه فانبذ الیهم مافی یدك من الحطام وقال الخلیل بن احمد الزهادة : قلة الرغبة فی الدنیا وكثرة الرغبة فی الدین.

(=) م : وازهد فیما ایدی الناس یحبک الناس . لان طباعهم جبلت علی حبّ الدنیا و من نازع انسانا فی محبوبه قلاه و من ترکه له احبه ووالاه .

همتی است(۱) .

اما آنچه [گفت] میل از دنیا بستان(۲) تا خدای (عزوجل) ترا(۳) دوست دارد این بخلاف (دوست داشتن) خلق باشد(٤) .

زیرا که خدای تعالی دنیا را دشمن دارد و چون تو بخیری که او میل ندارد او را دشمن داری او ترا دوست دارد .

و دشمن داشتن خدای عزوجل(۵) دنیا را سبب آنست که او ترا از حق (تعالی) مشغول می دارد . پس خدایتعالی از دوستی که دارد که (خواهد) تو همه او را باشی چیزی را که ترا ازو باز دارد دشمن دارد .

٤٤۳ ـ کُنْ فِی الدُّنیا کَاَنَّکَ غَریبٌ اَوْ کَاَنَّکَ عابِرُ سَبیلٍ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

اندر دنیا (هم) چنان باش که (گوئی)(٦) غریبی یا [چنانکه] راه گذری .

بدانکه مردم عام اند و خاص اند . (وصفت) عام آنست که باید که در دنیا چون غریب باشند زیرا که غریب درشهر خانه نخرد بکرای گیرد [و] زن نخواهد ،

(۱) س : دنائت همت باشد
(۲) ب . م : بستاند
(۳) ب . م : اورا
(٤) س : است
(۵) س : بدین ترادوست ازآن دارد که خدای آنرا دشمن دارد ودشمنی حق تعالی
(٦) س : تو

(*) م : کلمة "او" یجوزان تکون للتخییر و الاباحة و الاحسن ان تکون بمعنی بل کما فی قول الشاعر: بدت مثل قرن الشمس فی رونق الضحی - وصورتها او انت فی العین املح .
قال الجوهری یرید بل انت شبه الناسک السالک اولا بالغریب الذی لیس له مسکن یاویه ولاسکن لیسلیه ثم ترقی واضرب عنه بقوله اوعابرسبیل لان الغریب قدیسکن فی بلاد الغربة و یقیم فیها بخلاف عابرالسبیل القاصد للبلد الشاسع و بینه و بینها اودیة مردیة ومفاوز مهلکة وهو بمرصد من قطاع طریقه فهل له .

(و) پرستار (ز)خرد چشم بر کاروان دارد تا (کی) برود[۱] و خاص چون راه گذر[ی] باشد (که) نه خانه خرد و نه (نیز) بکرای گیرد و نه زن خواهد و نه پرستارخرد ونه کاروانی[۲] چشم دارد ازین در درآید و بدان در بیرون شود.[۳] .

٤٤٤ ـ وَعُدَّ نَفْسَكَ فِي أَصْحَابِ ٱلْقُبُورِ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

خود را از اهل گورستان شمر .

بدانکه مؤمن باید[٤] که بامداد خویشتن را مرگ سگالد و شبانگاه[٥] چون این نیت[٦] دارد بمعصیت نیالاید و بطاعت گراید .

و پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت این دلها زنگ گیرد چنانکه آهن در آب .

گفتند یارسول‌الله زدودن بچه[۷] باشد ؟ گفت قرآن خواندن و مرگ (بر) یادداشتن .

٤٤٥ ـ دَعْ مَا يُرِيبُكَ إِلَىٰ مَا لَا يُرِيبُكَ(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

---

(۱) س : برود (۲) س : کاروان

(۳) س : واز آن دردیگر بیرون رود

(٤) س : خویشتن را از اصحاب گورشمار وبدانکه باید مؤمن را

(٥) س : خویشتن را سرگ سگالد

(٦) س : نیت این (۷) س : جلاء وی چه

(*) م : دَعْ مَا يَرِيبُكَ إِلَىٰ مَا لَا يَرِيبُكَ : بضم الياء و فتحها اكثررواية اى اترك ماتشك فى كونه حسنا اوقبيحا اوحلالا او حراما . الى مالايريبک اى و اعدل الى مالاشک فيه يعنى الى ماتيقنت حسنه و حله .

بگذار آنچه ترا(۱) در تهمت افکند ازبرای آنچیزی که(۲) ترا در تهمت نیفکند .

یعنی [که] دنیا را دست بدار از بهر(۳) آخرت و معنای دیگر محتملست و آن اصلی است اندر شریعت(٤) که : « وَلاَ یَزُولُ اَلْیَقِینُ بِالشَّكِ » و مسائل اندرین معنی بسیار است(۵) پیغمبر صلی‌الله‌علیه بفرمود دست بداشتن شبهت و تهمت که هر که این دورا دست بدارد خدایتعالی عوض دهد او را بهتر از آن .

٤٤٦ ـ اُنْصُرْ اَخَاكَ ظَالِماً اَوْ مَظْلُوماً .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

یاری ده برادر را اگر بیدادگر باشد و اگر بیداد رسیده .

یعنی آنگاه(٦) که بیداد کند [اورا] یاری ده که از بیداد کردن او را بازداری چنانستی که او را یاری داده باشی؛(۷) که ظلم را سرانجام بخیر نیست.(۸)

بیداد رسیده را یاری ده(۹) تا بیداد از و(ی) باز داری تا(۱۰) ظالم را یاری آن جهان(۱۱) داده باشی و مظلوم را یاوری این جهانی.(۱۲) (انس روایت کند از پیغمبر صلی‌الله‌علیه این خبر : پس از پیغمبر صلی‌الله‌علیه پرسیدند که مظلوم را(۱۳) چون یاری دهند ؟ گفت با سر داد و راستی آرندش تا او را یاری داده باشد عایشه گفت پیغمبر صلی الله گفت : یاری ده برادر خویش را اگر ظالم باشد و اگر مظلوم .

---

(۱) س : [گ . ۸۰ر] (۲) س : از بهر آنچه

(۳) ب . م : برای (٤) س : شرع

(۵) س : و درین مسائل بسیارست (٦) س : که آنکه

(۷) س : یاوری کن تا اورا از بیداد باز بکشی چون از بیدادش باز کشیدی اورا یاوری کردی .

(۸) س : بد است (۹) س : یاوری کن

(۱۰) ب . م : پس (۱۱) س : یاوری آخرتی

(۱۲) ب . م : یاری این جهان داده باشی

مظلوم را [ک. ۱۸۰پ] حق او بستان از ظالم وی ؛ و ظالم را بازدار از ظلم .

۴۴۷ ـ اِرْحَمْ مَنْ فِی الْأَرْضِ یَرْحَمْكَ مَنْ فِی السَّماءِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

ببخشای بر آنکه برزمین است تا ببخشاید ترا(۱) آنکه زبر(۲) آسمان است.

بدانکه ایزد سبحانه(۳) منزّه است از جای و مکان و جهت و مقر(۴) و درین معنی سخن را مجالست مقصود نه اینست لکن عادت مردم چنین رفته است که [چنین] گویند و خدایتعالی همین لفظ گفته است :

« وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ اِلٰهٌ وَ فِی الْأَرْضِ اِلٰهٌ » (۵).

و بخبری دیگر آمده است :

« الرَّحْمَةُ فِی الْقَلْبِ دَلیلُ الرَّحْمَةِ مِنَ الرَّبِ » .

رحمت اندر دل دلیل باشد برحمت از خدای [تعالی] .

(*) ض . ش : . . ارحم کل من فی‌الارض بالاحسان الیهم و الانعام علیهم وترک تعرّضهم بسوء مضرة یرحمک ملائکة السماء بالدعاء لک و الاستغفار لک و الشفاعة فی حقک فیکون من فی‌السماء هم الملائکة و اذا حمل من علی‌الله فی قوله من فی‌السماء فلابد من تقدیر محذوف علی ماذکرناه لئلا یبطل دلیل العقل فانا نعلم بالادلة القاطعة انه تعالی لیس فی‌السماء ولا علی العرش و معنی الرحمن علی‌العرش استوی ای استولی علیه مع عظمته فکیف علی مادونه .

---

(۱) س : رحمت کند برتو

(۲) س : در

(۳) س : تعالی

(۴) س : مقصد

(۵) س : وَ هُوَ

۴۴۸ - إِسْمَعْ يُسْمَحْ لَكَ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

سخاوت کن تا با تو سخاوت کنند .

بدانکه گفته‌اند : « اَلْمُكَافَاتُ فِي الطَّبِيعَةِ وَاجِبَةٌ.»

واندر خبرست: كَمَا تُدِينُ تُدَانُ» چنان که کنی مکافات یابی.

ابوالحسن الواسطی گوید که باجوانی[۱] از واسط سوی کوفه میرفتم دوتانان باخویشتن داشتم وپاره گوشت بریان، فرسنگی سه چهار از واسط آمده بودم[۲] زنی پیش [من] آمد و (مرا) گفت تاشهر چند مانده(است) ؟

گفتم چهارفرسنگ . گفت وای برمن ! گفتم چه بودت؟[۳]

گفت عورتم و نان ندارم و گرسنه‌ام چهارفرسنگ چگونه روم ؟ آن دوتانان [وپارهٔ گوشت] (من) بوی دادم . (پس) بعد (از) سی سال از کوفه می‌آمدم سوی واسط[۴] و نان نداشتم و سخت گرسنه بودم هم بدانجایگه رسیدم .

سواری از واسط پیش آمد ومرا گفت ای شیخ هیچ خوردهٔ ؟ گفتم دوروزست (که) هیچ نخورده‌ام دست اندر خریطه کرد دوتانان و پارهٔ گوشت بمن داد بستدم و او برفت من پارهٔ نان بخوردم و بخفتم آن پیر زنرا بخواب دیدم [گ۱۸۱ ر] که مرا گفت[۵] حق تو بتو رسید ؟

(*) ض . ش : امر بترك التضييق والاخذ بالمسامحة فقال سهل يسهل عليک.

(=) م : اسمع ای اسهل یسمح لک بالبناء للمفعول و الفاعل هوالله ای عامل الناس بالمسامحة و المساهلة يعاملکالله بمثله فی الدنيا و الاخرة وكما تدين تدان رواه احمد و الطبرانی و البيهقی عن ابن عباس رضی‌الله عنهما .

---

(۱) س : بجوانی

(۲) س : برفتم

(۳) س : بوده است

(۴) س : بواسط همی آمدم

(۵) س : گفتی

گفتم آری؛ بواسط آمدم و تجسس کردم آن سوار که مرانان داد پسر آن زن بود که من او را نان دادم .

۴۴۹ ـ أَسْبِغِ الْوُضُوءَ يَزِدْ فِي عُمْرِكَ ، وَسَلِّمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ يَكْثُرْ خَيْرُ بَيْتِكَ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

دست و روی [تمام] شوی تااندرزندگانی تو بیفزاید؛[۱] وبرخاندان خویش سلام کن تانیکی ایشان بسیار شود.[۲]

بدانکه آنچه پیغامبر (صلی‌الله علیه) گوید اگر آنرا دلیل[۳] یابی خود بهتر [است] و اگر نیابی نباید فرمان پیغامبر را (صلی‌الله‌علیه) متهم داشتن؛ بتقلید[۴] فرمانش باید بردن[۵] وخاطر خویش[۶]را از دانستن حکمتش عاجز دیدن.[۷]زیرا که سخن پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) عین دلیل باشد (و) بدلیل[۸] دیگرمحتاج نباشد.

(پیغمبر گوید انس را اندر وصیت که او را کرد گفت ای پسرك من دست و روی تمام شوی ومبادا که ازاندام‌توچیزی خشک ماند که آب بوی نرسد و هردو آرنج را از دست وهردو پژولك را از پای در وضو بر تاآب بدورسد.)

(*) م : اسباغ الوضوء استیعاب اعضاء الوضوء بالغسل و اطالة الغرة و التحجیل و تکرار الغسل و المسح ثلاثا ولو فی شدة برد و عند الم جسد.

---

(۱) س : عمر تو زیادت شود

(۲) س : باشد

(۳) س : دلیلی

(۴) ب . م : تقلید

(۵) ب . م : کردن

(۶) ب . م : خود

(۷) س : دانستن

(۸) س : بدلیلی

۴۵۰ ـ اِستَعفِف عَنِ النّاسِ (۱) مَا استَطَعتَ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خویشتن را عفیف دار از مردمان چندانکه بتوانی.(۲)

یعنی که خویشتن(۳)را ازمخالطت وصحبت خلق دور(۴) دار که(از)مخالطت خلق جز رنج تن (ودردسر) و زیان [دین] نیست(۵) اگر با ایشان صحبت کنی وباآنچه(۶) ایشان کنند رضادهی آمدِ رنج تن (ودردسر) وزیان دین؛ واگر باایشان بد آنچه(۷) کنندمخالفت کنی آمدِ رنج تن(ودل) . پس از ایشان دوری گزین که(۸) راحت تن ودل و دین است.(۹)

و معنی دیگر محتملست؛ وآن آنست که خویشتن‌رااز حاجت خواستن ازخلق عفیف داری که حاجت خواستن از دوبیرون نیست: اگر روا نکنند سنگی و خجلی باشد(۱۰) و اگر رواکنند بندگی باشد؛ والله اعلم و احکم.[گ ۱۸۱ پ]

۴۵۱ ـ قُلِ الحَقَّ وَ اِن کانَ مُرّاً (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

---

(۱) م . (و) حاشیه س : عن‌السؤال

(۲) س : توانی

(۳) ب . م : خود

(۴) س : پاك

(۵) ب . م : نیست دین را

(۶) س : وبآنچه

(۷) س : درآنچه

(۸) س : گزیدن دوری

(۹) س : هردو

(۱۰) س : حرمتی وخجالتست

(*) ض . ش : . حث علی قول‌الحق و ان‌کان مرّاً علی سامعه و ذلک اذالم‌یکن فیه فسادٌ ومضرة نفسیة او مالیة علی‌القائل ولا علی غیره ولایکون ارادة الی‌الدنیااوالی منازعةاحد وخصومته اورضاءً لانسان بل‌یکون ذلک خالصاً لله ولایخاف فیه لومة لائمٍ .

راست[1] بگو[ی] و اگرچه تلخ باشد .

بعضی (را) از مشایخ[2] پرسیدند که مردی چیست؟ گفت حق گفتن هر کرا [که] باشد و حق شنیدن[3] از هر که باشد .

[و] عمر(بن) عُبید گفت : از پیش ابوجعفر منصور درشدم .[4] گفت: یا[5] شیخ ، کار مرا[6] چگونه می‌بینی ؟ عمرو گوید:[7] من گفتم که مردی می‌بینم که بنانی سیر [می]شود، وبده گز کرباس پوشیده، وبر نمدی‌دوتو[8] بخسبد،[9] شغل عالم بگردن پذیرفته‌است، ومال[10] بندگان خدای‌می‌ستاند[11] بخشم خدای، [و] هزینه می‌کند برضاء خویش ؛ این مشغله او را از مرگ نرهاند !

جعفر[12] بگریست و گفت : ای شیخ چاره چیست ؟

عمرو گفت از دوزخ گریختن و بهشت را طلب کردن و گوشهٔ مسجدی برین سلطانی اختیار کردن که پسران ترا از آن روز خوشتر[13] نباشد که ترا بر جنازه بینند !

---

(۱) س : حق
(۲) س : را
(۳) س : پذیرفتن
(٤) س : پیش رشید اندر شد
(٥) ب . م : ای
(٦) س : ما
(۷) س : عمر گفت
(۸) س : دولا
(۹) س : که
(۱۰) س : [گ۸۱]
(۱۱) ب . م : و
(۱۲) س : هرون‌الرشید
(۱۳) س : که ترا آن بهتر که پس روزی

۴۵۲ ـ اِتَّقِ اللهَ حَیثُ کُنتَ (۱) (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

از خدای (ی) ترس هرجا که باشی .

یعنی هرجا که هستی(۲) با ترس (خدای) باش اگر طاعت کنی می‌ترس که که مگر(۳) نپذیرند ؛ [و اگر معصیت کنی می‌ترس که مگر نیامرزند] .

و پیغامبر (صلی الله علیه این سخن از آن) گفت(٤) که بنده تاباشد(٥) زیرنظر خداوند سبحانه باشد(٦) و بهر کاری که می کند خدای تعالی بوی نگرانست (۷) چنانکه گفت :

« اَلَّذِی یَراکَ حینَ تَقُومُ » وگفت : « وَ هُوَ مَعَکُمْ اَینَما کُنتُمْ ».

پس(۸) هرجا که هستی بی‌ترس مباش(۹) مبادا که بتونگرد [و] تو را در معصیت بیند [که] برتو خشم گیرد (و) نعوذ بالله از خشم او. (۱۰)

---

(۱) حاشیهٔ س : ماکنتَ　(۲) س : باشی

(۳) س : باید که می‌ترسی که نباشد که نپذیرند

(٤) س : هرجا　(٥) س : است

(٦) س : است　(۷) ب . م : او را می بیند

(۸) س . گفت　(۹) ب . م : می‌ترس

(۱۰) س : از آن

(*) ض . ش : . . قال : کن متقیا فی جمیع الاحوال و اتق عقابه تعالی حیثما یکون لیلاً ونهاراً فی بلاء اورخاء...فی الخوف والامن فهذا وصف ماذکره الله فی کتابه « اتق الله حق تقاته ... »

(=) م : اتق الله بامتثال اوامره واجتناب نواهیه حیثما کنت و ان کنت خالیا فان الله مطلع علیك .

۴۵۳ ـ اِتْبِعِ السَّیِّئَةَ الْحَسَنَةَ (۱) تَمْحُهٰا (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

چون معصیتی کنی[۲] طاعتی (در پی آن) بکن تا آن معصیت را محو کند.

(بدانکه از شفقت و رحمت خدای تعالی) [گ ۱۸۲ ر] معهود است که نیکی بدی را محو کند.

و اندر خبرست که نماز آدینه کفارت گناه هفت روزه[۳] بود و روزهٔ ماه رمضان کفارهٔ گناه یک ساله بود و پیغامبر (صلی‌الله علیه می) گوید: هر که پنج نماز بکار دارد هر گناهی که میان دو نماز کرده باشد خدایتعالی عفو کند.[۴]

۴۵۴ ـ خٰالِقِ النّٰاسَ بِخُلْقٍ حَسَنٍ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

با مردمان بخوی خوش خوی کن.

(بدانکه خوشخوئی از نیکورویی بهتر بود؛ و)[۵] از هر خصلتی حمیده که مردم[۶] را باشد (خوش خویی بهتر است) خوش خوی را حسد نباشد.[۷] و حقد

---

(۱) م: وَ اَتْبِعِ الْحَسَنَةَ السَّیِّئَةَ تَمْحُهٰا (=) س: وَ اتَّبِعِ

(۲) س: بکنی (۳) س: هفته

(۴) س: کند محو بود (تأمل!) (۵) س: خوش خوی بهتر است

(۶) س: مرد (۷) س: نبود

(*) ض. ش: قال اذا ارتکبت فاحشة اوفعلت معصیة فاتبعها التوبة بشرایطها لکن یمحوها الله بفضله و هذا کقوله تعالی: «ان الحسنات یذهبن السیئات».

(=) م: واصل ذلک ان القلب کالمرآة یحجبه عن تجلی انوار المعرفة کدورات الشهوات و الرغبة فیها ویرتفع الیه من کل ذنب ظلمة و من کل حسنة نور فالحسنات مصقلات للنفس و ماحیات للسیئات.

نباشد و کینه نباشد(۱) خوش خوی از [همه] رنج [و] خصومت (ها) رسته بود و (هرگز) خوش خوی(۲) مستوحش نبود .(۳)

اندر خبرست (که پیغامبر صلی‌الله‌علیه میگوید) که بنده بخوشخوئی درجت آنکس(٤) بیابد که (همه) روز بروزه باشد؛(٥) و همه شب(٦) نماز کنند .

٤٥٥ - بُلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالسَّلَامِ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خویشاوندی پیوسته (وتازه) دارید و اگر [چه] بسلامی باشد .

اندر خبرست که پیغامبر(۷) صلی‌الله علیه گفت : خدایرا (عزّوجل) فریشتهٔ است زیرعرش، نام وی رحم[است؛] پیوسته تسبیح [می کند؛ وتسبیح] وی آن باشد(۸) که [می گوید :] بارخدایا توبپیوند آن را که مرا پیوسته دارد(۹) و ببر آن را(۱۰) که از من ببرد .

پس پیغامبر (صلی‌الله‌علیه:) ازین معنی گفت که خویشاوندی پیوسته دارید و اگرچه بسلامی باشد . (انس گوید که پیغمبر صلی‌الله علیه گفت : تازه دارید خویشاوندی‌را و اگرچه بسلام باشد. پس پیغامبر سلام کردن بریکدیگر تازه کردن و پیوستن خویشاوندی کرد و اگرچه نیکوئی دیگرنکنند با یکدیگر. [گ ۱۸۲ پ]

---

(۱) س : و حقد و کینه نبود

(۲) س : البته

(۳) س : نگردد

(٤) س : بخوی خوش آن

(٥) س : همه ساله دارد

(٦) س : و بشب

(۷) س : گفت

(۸) ب . م : اینست

(۹) س : باآنکس که بامن بپیوندد

(۱۰) س : از آنکس

٤٥٦ ـ تَهادَوْا تَزْدادُوا حُبّاً(*) .

تَهادَوْا فَاِنَّهُ يُضعِّفُ الحُبَّ وَ يَذْهَبُ بِغَوايِلِ الصَّدْرِ .(١)

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

(یکدیگر را) هدیه دهید تا دوستی زیادت شود .

هدیه دهید که هدیه دادن دوستی زیادت کند(٢) و دشمنی از دل ببرد .

٤٥٧ ـ تَهادَوْا فَاِنَّ الْهَدِيَّةَ تُذْهِبُ وَحَرَ الصَّدْرِ(٣) .

تَهادَوْا(٤) فَاِنَّ الْهَدِيَّةَ تَذْهَبُ بِالسَّخيمَةِ .

تَهادَوْا تَحابُّوا(٥)(**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

(*) م : قوله: تهادوا فانکم ان‌فعلتم ذلک تزدادوا حبا عندالله لمحبة بعضکم‌لبعض اوتزدادوا بینکم حبا .

(**) م : وَحَرٌ : بواو وحاء مهمله وراء : ای‌غلها وغشها وحقدها وزادفی‌روایة ولاتحقرنّ جارة‌لجارتها‌ای ضرّة لضرتها ولو فِرسِنَ شاة بکسرالفاء والسین قطعة‌لحم ←

---

(١) ب . م : بعد چنین دارد : «تَهادَوْا فَاِنَّ الْهَدِيَّةَ تَذْهَبُ بِالضَّغائِنِ» و همچنین تمام این سه حدیث بعد از سه حدیث بعدی آمده است .

(٢) ب . م : افزاید

(٣) م : الصُّدُور (٤) م : تَهادَوْا بَيْنَكُمْ

(٥) م : بعد چنین دارد: تهادوا فان الهدية تذهب بالضغائن . سپس حدیث شماره ٤٦٨ آمده و دوحدیث شماره ٤٦٦ و ٤٦٧ بعد از حدیث ٤٦٤ آمده است و همین تقدیم و تأخیر در نسخهٔ ض . ش . نیز هست .

(۱) هدیه دهید که هدیه کینهٔ دل ببرد(۱) هدیه دهید یکدیگر را که هدیه عداوت ببرد(۱) هدیه دهید تایکدیگررا(۱) دوست باشید .

بدانکه آدمی مجبولست بر دوستی عطابخش(۲) و دل را بر روی نیکو و آواز خوش و دیگر هنرها آن میل نیست که بدوستی کسی باوی نیکوئی کند .(۳)

پس ازین معنی گفت که هدیه دهید که هدیه دشمنی ببرد ودوستی بیارد .

بعضی از حکما گفتند [که] هزار نقش(٤) خوب [اگر] بر روی (خویش) بنگاری(٥) در دلها چنان (جای) نگیرد که سیبی بکسی دهی .(٦)

گویند [که] اَعْمَش در مسجد نشسته بود وتلمیذان(۷) پیش وی نشسته . (قاضی ا)بویوسف بگذشت . اعمش گفت این کیست؟ گفتندابویوسف(است .) گفت:

« اَرَاحَ (اللهُ) الْمُسْلِمِینَ مِنْ شَرِّ هٰذَا الظَّالِمِ اَلْغَشُومِ .»

گفت خدای مسلمان را(۸) از شر (این) بیدادگر خاین بازرهاناد .(۹) هم درروز این خبرببویوسف رسید آن شب [اورا] چهارصد درم، (ودستی جامه باعمش) فرستاد .(۱۰)

← بین ظفری عرقوب الشاة .

(=) م : السخیمة : بفتح السین المهملة وکسرالخاء المعجمة الحقد فی النفس لان السخط جالب للحقد و البغضاء والهدیة جالبة للرّضاء فاذا جاء الرّضا ذهب السخط .

(=) م : قوله تحابوا ان کان بالتشدید فمن المحبة اوبالتخفیف فمن المحاباة ویشهد للاول خبرتهادوایزیدفی القلب حبا وذلک لان الهدیة تؤلف القلوب و تنفی سخائم الصدور وقبولها سنة لکن الاولی ترک قبول مافیه منة .

---

(۱) س: یکدیگرانرا
(۲) س : عطا وبخشش
(۳) س : نیکوئی کننده بااو
(٤) س : زشت و
(٥) ب . م : بکنند
(٦) ب . م : دهند
(۷) س : شاگردان
(۸) س : مسلمان را خدایتعالی
(۹) س : رستگاری دهاد
(۱۰) س : بفرستاد و دستی جامه

و بامداد (این) بردرمسجد می گذشت(۱) اعمش گفت : این کیست ؟ گفتند ابویوسف. گفت : «زَادَاللهُ فِی الْمُسْلِمِینَ مِثْلَهُ» خدای تعالی در مسلمانان چون وی(۲) بیفزایاد . تلمیذان بگفت و گوی درآمدند . اعمش(۳) گفت : ای فرزندان مرا ملامت مکنید که (او) مرادوش چهارصد درم(٤) و دستی جامه فرستاد و مرا دوست(٥) خویش گردانید که پیغامبر(صلی الله علیه وسلم) گفت : « تَهَادَوْا تَحَابُّوا.

٤٥٨ ـ هَاجِرُوا تُورِثُوا أَبْنَاءَكُمْ مَجْداً . (*)

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) .

از خانه جدا شوید تافرزندان شما را شرف دهید(۷) بمیراث .

معنی (این) آنستکه از قبیلهٔ خویش زن مخواهید ، از بیگانگان خواهید ؛ تا قبیلهٔ دیگر فرزندان شما را پناه باشند که قرابت خود قرابت بود ؛ از بیگانگان قرابتی دیگر اندوزید.(۸)

---

(۱) س : وی بگذشت (۲) ب . م : چون وی در مسلمانان

(۳) س : زیادت کناد . شاگردان در گفت و گوی افتادند وی

(٤) س : [گ ۸۲] فرستاده است ودستی جامه

(٥) ب . م : بدوست (٦) س : می گوید

(۷) س : دهند

(۸) س : قرابت از بیگانگان قرابتی دیگر بیندوزید

(*) ض . ش : و للخبر معنیان : احد هما انه قال هاجروا من بیوتکم مع الرسول علیه السلام لیسرفوا بذلک و لیکتسبوا مجدا و فخراً نورثونه ابناءکم فیکون لاولیائکم شرف ومجد علی اقرانهم ... والثانی : یعنی ابعدوا فی النکاح و فی طلبه ممن دونکم من القبایل ... فاذا کنتم قد تزوّجتم من قبیلة غیر قبیلتکم کثر عشیرتکم فکثر مجدکم بسبب ذلک فاذامتم اورثتم اولادکم ذلک المجد وکثرة العشیرة ...

(=) م : (قوله : (وهاجرو.الخ.) کانت الهجرة فی اول الاسلام واجبة وبقی شرفها لاولاد المهاجرین بعد نسخها .

و جای دیگر گفت: « اِغْتَرِبوا لاٰ تَضْوُوا[۱]. » غربت کنید تا نزار[۲] نشوید.[۳] یعنی که زن از خویشان مخواهید که فرزندان شما ضعیف ونحیف تر کیب باشند (وگویند این هجرت از مکه بمدینه خواست تافرزندان ایشان را بدان شرف و بزرگی باشد.)

۴۵۹ ـ اَقیلُوا الْکِراٰمَ عَثَراٰتِهِمْ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

اقالت کنید کریمان را خطاهای ایشان.

بفرمود [پیغامبر] (صلی‌الله علیه:)[۴] کسی که در وی کرم باشد و طبع وی بآزادگی وبلند همتی[۵] مقرون باشد،[۶] اگر ازوی خطائی[۷] پدیدآید آنرا بپوشید[۸] و او را بدان[۹] خطا سرزنش مکنید؛ [و] گفتند [که] این کریم آنست که نفس خویش[۱۰] را از ناشایست مصون[۱۱] دارد آنکه [اگر] از وی خطا(ئی) بیاید آنرا درگذارند[۱۲] و نادیده کنند.[۱۳]

---

(۱) ب. م: لاٰ تَضْنُوا. (اَضْوَتِ الْمَرْأَةُ: جاءَتْ بولدٍ نحیفٍ ضاوِیّ؛ الضَّنی: المرض والهزال. سوء الحال. برهان‌قاطع.)

(۲) ب. م: لاغر

(۳) س: نباشید

(۴) س: علیه‌السلام که

(۵) س: و علم وهمت

(۶) س: بود

(۷) س: خطاه

(۸) س. پوشیده دارید

(۹) س: بآن

(۱۰) ب. م: خود

(۱۱) س: عفیف

(۱۲) س: درگذارید

(۱۳) س: کنید

(*) م: ای زلاتهم فی‌غیرالحدود اذا بلغت الامام رواه ابن عباس رضی‌الله‌عنهما.

(=) م: معنی اقالة العثرات العفو والصفح والاضراب عنها وعدم مؤاخذة اهلها بها واقاله البیع فسخه.

۴۶۰ ـ أُطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسانِ (۱) الْوُجُوهِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نیکوئی را(۲) نزد نیکورویان طلب کنید .

این نیکو رویان نه خوب(۳) رویانند بلکه(٤) مراد وی صلی‌الله علیه آنستکه خداوند حشمت وجاه(۵) و قدر وجمال باشد .(٦) چنانکه بآن خبرد یکر گفت:

« مَنْ كَثُرَ صَلوتُهُ بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهارِ.»

یعنی [که] چون باین معروف شود میان مردمان تازه روی(۸) (وباقدروجاه) [گ۳۸۱ پ] و محتشم شود، و گفتند(۸) که این نهار روز قیامت را میخواهد .(۹)

(*) م : فان الوجه الجميل مظنة للصفات الجميلة والافعال الجميلة وجمال الظاهر يفصح عن جمال الباطن. هذا الحديث رواه عايشة وابن عباس و ابن عمر وابوبكروجابربن عبدالله وابوهريره. ره . وقد نظم بعضهم هذا الحديث من الوافر فقال :

لقد قال الرسول و قال حقا　　　و خير القول ما قال الرسول
اذا الحاجات عزّت فاطلبوها　　　لدى امن وجهه حسن جميل

---

(۱) ض . ش : حُسان

(۲) ب . م : نیکی

(۳) ب . م : ومراد بدین نیکورویان نه نیکو

(٤) س : بل

(۵) س : خداوندان حشمت

(٦) س : جلالت است

(۷) س : روی تازه

(۸) ب . م : وگویند

(۹) س : است

٤٦١ ـ بَلِّغُوا عَنِّي وَ لَوْ آيَةً (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

برسانید از من و اگرچه آیتی باشد .

[گفتند] این (خبر) [را سببی است و آن] سبب آنست که [از پیغامبر] پرسیدند که (یارسول‌الله) این قرآن که ما از تو[1] می‌شنویم که میگوئی جبرئیل آورده است آنکس را که آموزیم بگوئیم [که] چنین شنیدیم از[رسول؟]

پیغامبر گفت بلی [ولو آیةً؛ آری،] و اگر [چه] آیتی باشد، بعضی ازائمه گفتند که نی[2] سبب آنست[3] که پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) مطلقا گفت هرچه از من بشنوید[4] بازگوئید و روایت کنید و اگرچه آیتی [از] قرآن باشد .

٤٦٢ ـ حَدِّثُوا عَنْ بَنِي اسرائيلَ وَلاَ حَرَجَ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

حدیث کنید از بنی‌اسرائیل وهیچ تاوانی نیست .

(*) م : ای انقلوا عنی ماامکنکم لیتصل بالامة نقل ماحبثت به . ولوآیة: (ای‌آیة قرآنیة او علامة من علامات النبوة .) ای ولو کان الانسان انما یبلغ عنی آیة واحدة من‌القرآن . و خصها لانها اقل مایفید فی‌التبلیغ ولم یقل ولو حدیثا لان حاجة القرآن الی التبلیغ اشدّ .

(**) م : وحدّثوا عن بنی اسرائیل بها بلغکم عنهم ما وقع لهم من الاعاجیب . ولاحرج لاضیق علیکم فی‌التحدیث به الا ان یعلم انه کذب اولاحرج ان لاتحدّثوا و اذنه هنا لاینافی نهیه فی خبر آخر لان‌المأذون فیه التحدّث بقصصهم و المنهی العمل بالاحکام لنسخحها رواه ابن عمر رضی‌الله عنهما .

---

(۱) س : از تو ما
(۲) ب . م : بی
(۳) ب . م : است
(٤) س : شنوید

یعنی [که] از عجایبها که در میان ایشان بود[ه‌است] خبر دهید و بر شما (هیچ) نادانی نیست که عجایبها از آن بیشتر بود که هرچه گوئید [1] دروغ نبود و خداوندان حقیقت گفتند[2] [که رسول صلی‌الله‌علیه] بدروغ گفتن رخصت ندهد لکن (گفت) از بنی‌اسرائیل [سخن] گوئید ، وَلاَ حَرَجَ ، و تاوانی‌نیست اگر نگوئید.[3] (و حرج بزه باشد نیز ، والسلام .) [گ ١٨٤ ر]

٤٦٣ ـ اِتَّقُوا فِراسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ [تَعالی] [4] (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

بترسید از فراست مؤمن که وی[5] بنور خدای[تعالی] نگرد .

یعنی بنور معرفت خدای[تعالی] نگرد .

بدانکه چشم ظاهرراخاشاکی[6] زیان دارد واز دیدار[7] اشیاء ظواهربازدارد

---

(١) س : گوئی

(٢) ب . م : یارسول‌الله

(٣) س : بگوئید

(٤) م : عزّ و جلّ

(٥) ب . م : مؤمن

(٦) س : خاشاك

(٧) س : دیدن

(*) ض . ش :... ویؤیدهذا قوله علیه‌السلام:المؤمنون شهداءالله‌فی‌الارض فماراه المؤمنون حسنافهوعندالله حسن وماراه المؤمنون‌قبیحا فهو قبیح و ما رأوه سیئاً فهوسیىء .

(=) م: اتقوا فراسة، بفتح الفاء وکسرها، المؤمن ای اطلاعه علی مافی الضمائر بسواطع انوار اشرقت علی قلبه فتجلت له بهاالحقایق . فانه ینظر بنورالله ای یبصر بعین قلبه المشرق بنورالله ـ واصل الفراسة ان‌الرّوح والعقل یتفرغان من اشغال النفس‌فیبصر الروح الاشیاء الباطنة و الامور الغیبیة و یدرك العقلماابصر الروح . هذاحال اصفیاءالامة وهم العلماء العاملون و اما العامة فبمعزل عن ذلک لانهم اکبوا علی شهواتهم وتشاغلوا بها عن العبودیة فاعمت عیون ارواحهم وتراکمت علیهم بملاحظة حظوظ نفوسهم‌الظلمات فکیف یبصرون ماغاب عنهم هیهات ثم هیهات .

و چشم باطن را گرد[۱] کدورات معصیت [۲] زیان دارد ؛ و از دیدار سرائر باطنه باز دارد .

پس هرکرا باطن ازکدورات معصیت و اندیشه های فاسد معصیت پاك تر باشد میان وی و (میان) اندیشهای دیگران حجاب برداشته تر باشد؛[۳] وبقدراستیلاء حق بر دل بنده[٤] باشد بر اسرار دیگران .

و انس بن مالک گوید که بروزگار خلافت عثمان[بن عفان] می رفتم زنی براه اندر پیش من آمد ، من در آن زن تأمل[٥] کردم چون (در) پیش عثمان رفتم گفت :

« اَیَدْخُلُ عَلَیَّ اَحَدُکُمْ وَ اَثَرُ الزِّنا ظاهِرٌ بَیْنَ عَیْنَیْهِ » .

گفتم یاامیرالمؤمنین :

« اَاَوْحَی اللهُ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ » (صلی‌الله علیه ، پس ازرسول وانقطاع وحی وحیی دیگر؟ عثمان) گفت :

« لا ، وَلٰکِنْ اَدِلَّةٌ وَ بَیانٌ وَ فِراسَةٌ وَ بُرْهانٌ . »

و درین معنی مجال سخن فراخ است[٦] و لکن اختصار شرط است اطناب نکنم .[۷]

---

(۱) س : از

(۲) س : و اندیشه فاسد زیان رسد چون ازین معانی

(۳) س : بود

(٤) س : استیلاء دل بنده

(٥) س : وی تأملی

(٦) س : بسیارست

(۷) س : لکن شرط این کتاب اختصارست اطناب احتمال نکند

٤٦٤ ـ اِتَّقُوا الْحَرامَ فِي الْبُنْيانِ فَإِنَّهُ اَساسُ الْخَرابِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بپرهیزید از حرام الدر بناها که آن قاعدهٔ ویرانی باشد.(١)

بدانکه حرام البته پایدار نبود(٢) نه بنا و نه خزینه و نه ذخیره روزگاری (بر)آید سرانجام بی‌فایده برود ووبال [بر]وی بماند .

گویند عمروبن اللیث کوشکی می فرمود بنا کردن(٣) و بشتاب می فرمود، تیری بزرگ می‌بایست [گ١٨٤پ] که درگوشهٔ آن بنا کنند(٤) و حاضرنبود بآن نزدیکی پیرزنی‌را(٥) چوبی بود (که می‌طلبیدند) ببردند آن چوب پیرزن را و درآن بناافکندند(٦) [وآن] پیرزن می گریست.

سالی چند برین برآمد(٧) چون‌عمروبن‌اللیث را بکشتند وآن قصرش(٨)بکندند آن پیرزن بیامد و مزدور[ی] بیاورد و آن چوب (خودرا ازآنجا) بکند وببرد .

(ونیز گویند که‌این رادوتأویل است:(٩) یکی که مرادبدین حرام‌رباخواست، که گفته است :

(*) م : اتقوا الحرام ای‌الذی‌لا یحل‌لکم‌اخذه واستعماله . فی‌البنیان : بان‌تصوموه عنه وجوبا . فانه : ای فان ادخال‌الحرام‌فی‌البنیان اساس‌الخراب : ای‌قاعدته واصله‌وعنه ینشا والیه یصیر والمراد خراب ذلک البنیان او خراب الدین و الدنیا بقلة البرکة بشوم البیت المبنی بالحرام قلت اتقاء الحرام فی‌البنیان مهجور فی‌الزمان حتی فی‌المساجد التی لاینبغی ان یبتغی بها الاوجه‌الله تعالی فانالله وانا الیه راجعون.

---

(١) س : خرابی بود

(٢) س : نباشد

(٣) س : میکرد بنابیفکنند

(٤) س : افکند

(٥) ب . م : بود و او را ازآن

(٦) س : آنرا ببریدند و دربنا انداختند

(٧) س : [گ١٨٣ر]

(٨) ب . م : وی را

(٩) ب . م : جز

« اَلْرِ بٰا یَهْدِمُ اَلْبِنٰا » و تأویل دوم بناخواست بمال حرام ، و بناد رزمین بغصب ستده که زود بود که ویران شود.)

٤٦٥ ـ اَکْرِمُوا اُولاٰدَکُمْ وَ اَحْسِنُوا آداٰبَهُمْ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

فرزندان خویش را گرامی دارید و ایشان را ادب نیکو کنید.(۱)

تأویل ظاهر وی(۲) اینست و گفته‌اند:(۳) « اَکْرِمُوا اَوْلاٰدَکُمْ »

ایشانرا ازدست وچشم خویش فرو سهلیدتا(٤) بسرخویش نزنید .

« وَاَحْسِنُوا آداٰبَهُمْ » ایشان‌راپیشهٔ نیکو(٥) بیاموزیدیعنی پیشهٔ که‌بدان(٦) پیشه مهتران و بزرگان ایشان را بخود نزدیک(۷) دارند .

وگفته‌اند:(۸) « اَکْرِمُوا اَوْلاٰدَکُمْ» [یعنی] ایشان را قرآن بیاموزند تابقرآن همه جای گرامی گردند.(۹) « وَاَحْسِنُوا آداٰبَهُمْ» .

ایشانرا علم آموزید(۱۰)که شریف ترین همه ادبهاست.

(*) ض . ش : . . والاحسان فی‌آدابهم ان یامرهم بالخیر وبطاعة‌الله ... والادب فی‌الدین والدنیا .

(=) م : واحسنوا آدابهم بان تعلموهم ریاضة النفس و محاسن الاخلاق و هذا من جملة اکرامهم فهو من عطف خاص علی‌عام‌ومن اکرامهم تحسین اسمائهم والتسویة منهم فی‌العطاء وتعلیم ماینبغی لهم تعلمه .

---

(۱) س : گرامی دارید فرزندان شمارا و ادبشان نیکو درآموزید

(۲) س : ظاهرش

(۳) س : وگفتتند

(٤) ب. م: که

(٥) ب . م : نیک

(٦) س : بآن

(۷) س : نزدیک خویش

(۸) س : وگفتتند

(۹) س : باشند

(۱۰) س : ادب بیاموزید

٤٦٦ ـ قُولُوا خَيْراً تَغْنَمُوا (١) وَاسْكُتُوا عَنْ شَرٍّ تَسْلَمُوا (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

نیک(٢) گویید تا غنیمت یابید(٣) و از بد خاموش باشید تا سلامت یابید.

بدانکه بزبان مرد عزیزشود ؛ و هم بزبان (مرد) ذلیل شود ؛ و اگر نیك خواهد گفتن خاموش بودن(٤) شرط نیست [گ ١٨٥ ر] و اگر بد خواهد گفتن خاموشی شرط است (که) هر که بد گوید سگی (راونده) باشد [با بانگ بلند ؛] وهر که از نیکی(٥) (گفتن) خاموش باشد دیوی بود(٦) زبان بریده .

حسن بن علی (رضوان الله علیهما) براهی میرفت کودکی خوب روی پیش (وی) آمد . حسن گفت ای پسر بندهٔ یاآزاد؟ (کودك) گفت همه جهان بندهٔ تست آزاد آن بود که توآزاد(ش) کنی .

حسن (رضوان الله علیه) وکیل خویش را [ب]فرمود که بیست هزاردرم (نقره) بااین کودك) ببر (تا) بخانهٔ ایشان .(٧)

---

(١) ب . م : أَوْ اُسْكُتُوا

(٢) س : نیکو

(٣) س : یاوید

(٤) س : خاموشی

(٥) س : نیک ـ (راوند : ریسمان وبند انگوررا گویند)

(٦) س : باشد

(٧) س : بااین کودك

(*) ض . ش : . وبریده بیانا ماروی انه قیل لبعض العلماء لم لاتتکلم ؟ قال اسمع فاعلم و اسکت فاسلم .

۴۶۷ ـ تَخَيَّرُوا لِنُطَفِكُم (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

بگزینید از بهر نطفه‌های خویش[۱] یعنی که زن مستور خواهید[۲] وپارسا طلبید تا فرزندان شما میان‌مردم کم سنگ نباشند[۳] (وفرومایه نمانند).

حکایت. گویند [که] بعضی [را] از (اولاد) خلفاء بنی‌عباس مادر(ش) پرستار(ی) بود (حبشی) واین پسر[۴] سیاه بود؛ و (نیز) خشک الدام (بود.)

روزی بگرمابه رفت هنوز غلامان در نیامده بودند غریبی درگرمابه بود چون[۵] اورا بدید پنداشت که بنده است. (سیاه) طاس بوی داد وگفت از آن حوض طاسی چندبرسرمن آب‌فروریز.[۶] کودك چنان کرد.[۷] (چون) غلامان‌درآمدند وآلت گرمابه (در)آوردندغریب(بدانست) درپای وی[۸] افتاد (وزینهار خواست.) [کودك] گفت ای بیچاره تراگناه نیست گناه پدرم راست[۹] که ودیعت نه بجایی نهاد که[۱۰] جای وی باشد.[۱۱]

(*) ض. ش: . . قال تخیروا عفیفة طاهرة النفس لنطفکم التی یخلق الله منها اولادکم ای لاتضعوا ماءکم فی‌ارحام‌الفواجرفان اولادکم منهن یتخلقوهن باخلاقهن. ای تکلفوا طلب ماهوخیر المناکح و ازکاها وابعدها من‌الخبث والفجور.

(=) م: ای تکلفوا طلب ما هو خیر المناکح و ازکاها و ابعدها عن الفجور ای‌لاتضعوا نطفکم الافی‌طاهرفان‌الولد ینزع الی اصل‌امه وطباعها و شکلها.

---

(۱) س: شما

(۲) س: چون زن خواهید مستوره

(۳) س: نبوند

(۴) س: روی نیز

(۵) س: رنجور

(۶) س: تا ازبهروی ازحوض آب دهد

(۷) س: آن طاس بستد و پرآب کرد وبوی داد

(۸) ب. م: کودك

(۹) س: پدرمراست

(۱۰) س: جایی نهدکه نه

(۱۱) این حکایت مناسب تعبیر اول از زبان پیغمبر نیست زیرا سیاه و سپید درنظر وی مساوی است. (م).

٤٦٨ ـ أَكْثِرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَّاتِ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

از رخنه کنندهٔ لذّت‌ها بسیار یاد کنید.(۱)

یعنی مرگ را بسیار یاد کنید بدانکه هر که (را) مرگ برابر(۲) چشم [او] باشد پیوسته باستعداد وی مشغول بود(۳) و استعداد مرگ [گ ۱۸۵ پ] نیست مگر(٤) خشنودی خدای تعالی جستن؛ و هر که(٥) از مرگ غافلتر طاعت بردل وی گران‌تر ومعصیت آسان‌تر. وجای دیگر گفت (نباید) که مؤمن بامداد(٦) امید شبانگاه دارد؛ شبانگاه(٦) امید بامداد دارد چون چنین باشد(۷) پیوسته وی بساز(۸) راه باشد [وهر که پیوسته بسامان راه باشد](۹) آنگاه که رود کار وی ببرگ باشد.

(ابوهریره روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه بمجلسی ازمجالس انصار بگذشت گروهی نشسته بودند ونزاع میکردندومی خندیدند. پیغمبر صلی الله علیه گفت: بسیار یاد کنیدازرخنه کنندهٔ لذّتها؛ یعنی مرگ! که اندر هیچ بسیاری یادش نکنند الا اندك کنندآنرا؛ ونه اندرهیچ اندکی الا که بسیارکندآنرا؛ ونه اندر هیچ تنگی که نه آنرا فراخ گرداند؛ ونه در هیچ فراخی که نه آنرا تنگ گرداند. انس روایت کنداز پیغمبر صلی الله علیه که گفت بسیار یاد کنید مرگ راکه اگر یاد دارید او را اندر توانگری تیره گرداند آن را برشما؛ واگر یادآرید آن را در تنگی فراخ گرداندآنرا برشما.

(*) م: شبه اللذات الفانية والشهوات العاجلة ثم زوالها ببناء مرتفع ينهدم بصدمات هائلة. ثم امر المنهمك فيها بذكر الهادم لئلا يستمرّ على الرّكون اليها.

(۱) س : بسیار یاد کنید از ویران کنندهٔ لذّات.

(۲) س : نصب

(۳) ب . م : باشد

(٤) س : الا

(٥) س : هر کرا

(٦) س : نباید که

(۷) س : بود

(۸) س : بسامان

(۹) ب . م : پس

مرگ رستاخیز است چون یکی ازشما بمیرد رستخیز او برخاست . ببینید هرچه کرده باشید ازنیک وبد ؛ وآگاه شوید ازآنچه تاوان داد خواهند ازثواب و عقاب .)

٤٦٩ ـ رَوِّحُوا الْقُلُوبَ سَاعَةً بِسَاعَةٍ (١) (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

آسایش دهید دلهارا گاه گاه(٢) . نگفت دلهای خویش را گفت دلهارا ؛ یعنی که چندانکه توانید(٣) راحت بدلها رسانید بدان(٤) وجه که بتوانید(٥) چنانکه جای دیگر گفت : « وَفِي كُلِّ كَبِدٍ حَرَّى أَجْرٌ . » و (نیز) محتملست که دلهای خویش را [خواهد] و معنیش آن باشد که اندیشهٔ دنیا از (دل) [وی] بردارید و کار (را) بقضا باز هلید(٦) تا دل [از] اندیشهٔ چون و چرا باز رهد(٧)(٨) چنانکه گفت : « مَنْ حَمَلَ الْأَمْرَ عَلَى الْقَضَاءِ اسْتَرَاحَ . » هرکه کار برقضا نهاد آسوده گشت . و معنای دیگر محتملست که دلها را براحت دارید ساعت بساعت یعنی بر طاعت [گ ١٨٦ ر] مواظب باشید ؛ و پیوسته بطاعت مشغول (باشید) تا پیوسته دلخوش(٩)

---

(١) بِسَاعَةٍ (نسخه م .)

(٢) س : براحت دارید دلهارا زمان بعد زمان

(٣) ب . م : تابتوانید

(٤) س : بآن

(٥) س : توانید

(٦) ب . م : گذارید

(٧) ب . م : دهد

(٨) س : دنیا چونی و چرائی برهد

(٩) س : خوش دل

(*) ض . ش : وللخبر معنیان : احدهما انه قال: اعطوا النفس حقها من لذات مباحة . واریحوها ساعة ... فان النفس تقوی بالنوم غیر معصیة لاحمام القلوب من اعمال اهل الخیر وفعل الصلحاء و علامة المؤمنین . والثانی انّ معناه روّحوا القلوب من هموم الدنیا بادّكاد الاخرة . فان المؤمن اذا تفکر فی نعم الله المدّخره له و ثوابه یستریح قلبه ...

(=) م : ای اریحوها بعض الاوقات من مکابدة العبادة بمباح لاعقاب ولا ثواب فیه لئلا تملّ .

و آسوده طبع باشید چنانکه گفت : « اَلْمُؤْمِنُ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ. » مؤمن(۱) آن باشد که نیکی (اووی‌را) شاد دارد و گفته‌اند : « کُلُّ عاصٍ مُسْتَوْحِشٌ » همه(۲) گناه کاری (هراسان ودل تنگ.)(۳) باشد. ونیز گفته‌اند که دلها ملال گیرد چنانکه تن ها ملال گیرد و نه چنانکه بیمی یا ترسی در دل آید اگر اورا آسایشی ندهند بیم بهلاك کشد.)

۴۷۰ ـ اِعْتَمُّوا تَزْدادُوا حِلْماً(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

دستار بربندید تا حلم شما(۴) زیادت شود .

این لفظ هیچ تأویل(۵) احتمال نمی کند الا بعرف وعادت چنانکه رفته است که عمامه پیران و مهتران وعاقلان دارند؛ و آئین این هر سه گروه سکینت(۶) ووقار و بردباری باشد.(۷) پس پیغامبر(صلی الله علیه) فرمود(۸) که عمامه دارید تا از[آن] علامت‌عاقلان و پیران شما را شرمی(۹) باشد؛ تندی نکنید و اگر کسی برشما تندی کند شما را از آن شرم آید [آنرا] احتمال کنید .

(۱) س : را

(۲) س : هر

(۳) س : مستوحش

(۴) س : عمامه دربندید تاحلمتان

(۵) س : تأویلی

(۶) س : ایشان سکونت

(۷) ب . م : باشد وبردباری

(۸) س : [گ ۸٤] بفرمود

(۹) س : شرم

(*) م : اعتموا بکسر الهمزة و تشدید المیم ای البسوا العمائم تزدادوا حلما ای یکثر حلمکم و یتسع صدورکم لان تحسین الهیئة یورث الوقار و الرّزانة .

(=) ض . ش : . . یعنی ان من اعتمّ ازداد له الحلم والوقار والسکینة و ذلک ببرکة اخذه آداب رسول الله علیه السلام... ان محمد علیه‌السلام کان یتعمم و کان اسم عمامته السحاب .

٤٧١ - اِعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

کار کنید که هر کسی را از بهر آنکه اورا آفریدند بر وی خوار گردانیدند[1].

معنی این سخن آنست که پیغامبر صلی‌الله علیه بسر[2] جنازهٔ رفته[3] بود [و نشسته بود] تا (آن) مرده را دفن کنند چوبکی بردست گرفت و بر زمین میزد ومی گفت هیچ [کس] از شما نیست الا که جای وی پیدا کرد(ه ا)ند یا[4] در بهشت یا در دوزخ . اصحاب گفتند یارسول‌الله ما بدین[5] اعتماد کنیم؟ گفت: (هر کسی) کار می کنید که آن [کار] که شما را از بهر آن آفریده‌اند (شما را) آسان باشد . بدانکه آنکس را که از بهر بهشت آفریده‌اند [گ ۱۸٦ پ] طاعت (بر وی) آسان باشد (و آنرا که از بهر دوزخ آفریده‌اند معصیت بر وی آسان باشد.)

و این اصلی بزرگ است اندر شریعت و جای سخن هست[6] لکن این کتاب [را شرط اختصارست][7] (نیز گفته‌اند که پیغمبر صلی‌الله علیه قدر یاد کرد وآن که

(*) ض . ش :.. یعنی اعملو الطاعات .. ولاتظنوا انها تصعب علیکم فکل واحدٍ منکم قد یسر الله له ما خلق هو لاجله و ذاك عبادة الله قال تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون .

(=) م : اعملوا ای بظاهر ما امرتم به ولاتتکلوا علی ما کتب لکم من خیروشر. فکل ای من الخلق میسر ای مهیء مصروف لما خلق له من سعادة وشقاوة فلا یقدرعلی عمل غیره فالسعید میسر لعمل اهل السعادة والشقی میسر لعمل أهل الشقاوة فریق فی الجنة وفریق فی السعیر .

---

(۱) ب . م : آفریده‌اند اورا آسان باشد آن

(۲) س : علیه‌السلام با

(۳) س : برفته

(٤) ب . م : اِ تّما

(٥) س : برین

(٦) س : است

(۷) ب . م : جای وی نیست

قلم رفته است بهر چه بودنی است وآنکه نیکبخت در شکم مادر گشت و همچنان بدبخت . پس گفتند یارسول‌الله کردار چیست ؟ گفت شما کار کنید که هر کسی را آن کار آسان شود که او را از برای آن آفریده‌اند ؛ اکنون باید که بنده جهد کند در طاعت‌ها وبپرهیزد ازمعصیتهاوناشایست‌ها و اعتقاد کند که راه‌نمودن‌و گم‌بودن از راه‌از خداست‌تعالی ، وبقضا و حکم اوست .)

۴۷۲ـ تَزَوَّجُوا الْوَدُودَ الْوَلُودَ فَاِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الاَنْبِيَاءَ (*) (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

زن (خواهید) شوی دوست[۱] [و] زاینده که من روز قیامت ببسیاری شمافخر کنم برپیغامبران[۲] .

وبخبری دیگر آمده است که اهل عرصات صدوبیست صف باشند هشتادصف آن از[۳] امّت محمد[۴] باشد؛ و (گفت پیغامبرصلی‌الله‌علیه:) من [به] آن کودک

(*) ض . ش . . . وقدقال علیه السلام علیکم بالابکار فانهنّ اطیب شیء افواها وافتح شیء ارحاما . و قال علیه السلام : علیک بالبکر وان‌بارت[۵] والجادة وان دارت، والمدینة وان جارت . فندب رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله امّته الی نکاح الابکاراستعارة وتمام الخبر التی اذا اذت او اذیت اتت زوجها حتی تضع یدها فی کفه و یقول لا اذوق غمصا حتی ترضی و منه دلیل علی استحباب النکاح لطلب الولد لقوله فانی مکاثربکم الانبیاءای مفاخربکثرتکم‌جمیع‌النبیین. وقدقال علیه‌السلام سودآء ولودخیرمن‌حسناء عقیم.

(=) م : تزوجوا الودود .. ای‌المتحببة لزوجها بنحو تلطف فی‌الخطاب و کثرة خدمة و آداب . الولود : ای من هی مظنة الولادة وهی الشابة . فانی مکاثربکم : تعلیل للامر بالتزوج ای مفاخربکم الانبیاء : ای اغالبهم بکم کثرة زاد فی روایة ولا تکونوا کرهبانیة النصاری تبتلوا فی‌الصوامع و الکهوف و ترکوا النکاح .

---

(۱) س : خواهید (۲) س : بشما باپیغمبران‌فخرآرم

(۳) ب . م : وی (۴) س : من (۵) بارت‌ الایّم بوارا اللتی لازوج لها کسدت فی بیتها لاتخطب ومنه نعوذبالله من بواری‌الایم · (اقرب‌الموارد)

نارسیده که از شکم برود برپیغامبران فخر کنم؛

و آنچه گفت زن شوی دوست خواهید یعنی تا از دوستی شوی هرگاه که شوی قصد (وی) کند[۱] بطوع [۲] فرمان برد ؛ و نطفهٔ وی نگاه دارد ؛ تافرزند (به) حاصل آید؛ تا مقصود [مرد] تمام شود .

٤٧٣ ـ تَسَحَّرُوا فَاِنَّ فِی السُّحُورِ بَرَکَةً (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

سحور خورید که(در) سحورخوردن برکت باشد . یعنی [که] روزه‌دار بطمع سحر خوردن برخیزد ووضو کند و دورکعت نماز کند ، (یاتسبیح کند ، یا) سورتی قرآن بخواند ، (آن) برکتی باشد[۳] [گ۱۸۷ر] و بامداد بروز(ه) قوی‌تر باشد ضجرتی[٤] ازگرسنکی بحاصل نشود آن برکتی باشد .

---

(۱) س : وی

(۲) س : را

(۳) س : باشید

(٤) ب . م : ضجری

(*) ض . ش : . . و قال علیه‌السلام : تسحروا الاصلوات‌الله علی المتسحرین ای یرحمهم لانّ فیه مخالفة الیهود فهم لایتسحرون و السحورعون علی‌الصوم .

(=) م: تسحروانَدبا لاوجوبا اجماعا فانّ فی‌السحور برکةً . قال الحافظ العراقی روی بفتح السین و ضمها فبالضمّ الفعل و بالفتح مایتسحر به . و المراد بالبرکة الاجر فیناسب الضمّ او التقوی فیناسب الفتح رواه ابوسعید الخدری ره .

۴۷۴ ـ اِتَّقُوا النّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بترسید از آتش[۱] و اگرچه[۲] به‌نیم خرما باشد .

یعنی [که] مظلمه ، خوار مدارید ، [و] مگویید که اندکست که اگر آن اندك است بی‌فرمانی تو بزرگست .

بعضی از مشایخ را بعد سالی بخواب دیدند پرسیدند که خدای با تو چه کرد؟ گفت چیزی اندر دندان من بود ؛ از کاه فروشان طاقی کاه برگرفتم ودردندان کردم و باخود ببردم این سالی بعتاب آن باز داشته‌ام[۳] .

و گفته‌اند: « اِتَّقُوا النّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ » یعنی سایل را ردمکنید واگرچه به نیم خرما باشد .

و دلیل برین تأویل آنست که بخبری دیگر آمده است :

« وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ اَوْ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ »(**) (بنیم خرما، یاباسخن خوش .)

(*) م : اتقوا ای من الاتقاء و هو جعل الشیء وقایة للشیء . النار : ای اجعلوا بینکم و بینها وقایة ای حجابا من الصدقة ولوکان الاتقاء بشق تمرة ای بشیء قلیل جدا مثل نصف تمرة فانه قد یسد" الرمق سیما للطفل فلا یحتقر المتصدق ذلک و قد رأیت فی کتاب من کتب الحدیث لاادری ای کتاب هو ان عایشة تصدقت بنواة علیهایسیرمن التمر وقالت علیها مثاقیل الذر وقدقال‌الله تعالی : فمن یعمل مثقال ذرّة خیرا یره ای‌برجزاءه.

(**) م :

(=) ض . ش : . . وهذا صحیح لانه علیه‌السلام قال فی‌تمام‌الحدیث‌فان‌لم‌تجدوا بکلمة طیبة . .

---

(۱) س : از آتش بترسید (۲) ب . م : همه

(۳) س : بازداشته بودم

۴۷۵ ـ اِتَّقُوا الشُّحَّ فَاِنَّ الشُّحَّ اَهْلَكَ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

از زُفتی پرهیز کنید که زفتی هلاك کرد (آنا)نرا که پیش از شما بودند.

بدانکه بخل سرهمه عیبهاست که درمردم باشد وسخاوت سر همه هنرهاست که در مرد[م] باشد؛ وبه بخل اگرمال [را] بدارد دین‌را بباد (بر)دهد؛ وآنچه گفت [که] بخل هلاك کرد آ[نا]ن‌را که پیش از شما بودند [وامم گذشته هرکه باسخابودند بایمان‌آمدند.] یعنی که[1] ببرکات سخا[وت] گناه (سخی) درگذرانند[2] چنانکه گفت:

«لا تَتَبِعُوا عَثَراتِ الْجَوادِ[3] فَاِنَّ اللهَ آخِذٌ بِيَدِهِ[4] كُلَّما عَثَرَ اَقامَهُ[5].

پی مشوید عیبهای سخی را که خدای تعالی دست او گیرد هرگاه که درافتد برخیزاند او را؛ و امم گذشته هرکه سخی بودند بایمان آمدند از برکت سخا[وت؛] وهرکه بخیل بودند ازایمان محروم (؛)ماندند از [گ۱۸۷پ] شومی بخل؛ وبشومی بخل (بخیل) ازهمه طاعتی بازماند[6] ونمازبخیل بجماعت کم‌بود. زیرا که عادت جماعتها چنانست که آنجا صدقه دهند [بخل‌او] او را ازبیم صدقه

(*) م: اتقوا الشحّ ای البخل مع حرص من كان قبلكم من الامم زاد فی رواية وحملهم علی ان سفكوا دمائهم و استحلوا محارمهم رواه جابربن عبدالله رضی‌الله‌عنه.

(=) الشحّ اشدّ البخل وهو ابلغ فی‌المنع من‌البخل وقيل هو البخل مع‌الحرص. وقيل‌البخل فی‌افراد الاموروآحادها والشحّ عام وقدورد بریء من‌الشحّ من‌ادّی‌الزكوة وقری الضيف و اعطی فی‌النائبة. ذكره فی‌النهاية.

(۱) س: از

(۲) ب. م: درگذارد

(۳) س: اَلْوَجْه

(۴) س: بِناصِيَتِه

(۵) س: عَثَرَ و اَمانَهُ

(۶) س: ماند

[دادن] (وترس سائلان) ازجماعت باز دارد و بخیل را [بخل] از روزه بازدارد زیراکه روزه دار(۱) از بهر افطار بقدر طاقت (خویش) تکلفی [ب]کند چون روزه ندارد بآنچه یابد قناعت کند .

[پس] بخیل از بیم آن تکلف روزه ندارد وبخیل را بخل از زکوة [دادن] باز دارد که از دلش (بر)نیاید که سال بکسی دهد؛ وبخیل‌را بخل ازحج‌بازدارد زیرا که راه حج سر بسر هزینه کردن(۲) است ؛ و بخیل را بخل از غزا باز دارد و (از این نمط) (۳) سخن بسیارست .

۴۷۶ ـ اِسْتَغْنُوا عَنِ النّاسِ وَ لَوْ بِشَوْصِ السِّواكِ (٤) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

بی‌نیازی جوئید ازمردسان واگرچه‌بشوص مسواك باشد. وشوص گویند بضمّ شین چون شُوْص (از بالا) گویی ریزهٔ (٥) مسواك باشد که اندر میان دندانها بماند (واگر شُوص خوانی از پیش شستن مسواك باشد) ابوعبیده گوید [که] شوص مصدرست [از] «شَاصَ یَشُوصُ شَوْصاً» و بروایتی‌دیگر: «وَلَوْ بِقُضْمَةِ السِّواكِ (٦)» (و) قَضْمَهْ آن باشد که مسواك بشکندآن‌خردهٔ وی قَضْمَه باشد.(۷)

پس پیغامبر (صلی‌الله علیه) بی‌نیازی فرسود از مردمان [تا] باین مقدار.

---

(۱) س : روزه داران را

(۲) س : نفقه

(۳) س : درین باب

(٤) س : [گ۸۰]

(٥) س : آن بالایش

(٦) س : ولوبقضمة سواكِ

(۷) س : اورا قضیه گویند

۴۷۷ ـ اَعْرُوا النِّساءَ یَلْزَمْنَ الْحِجالَ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

زنان را برهنه دارید تا بخانهٔ خویش[۱] بنشینند .

[یعنی این نه آنست که زنرا برهنه باید داشت، لکن ایشان‌را] چنان باید داشتن که جامه ندارند که ایشانرا بطر انگیزد[۲] تا از بطر خواهند که بیرون شوند[۳] و آن جامه را عرضه[۴] کنند پس چون ایشان جامه (دارند که قیمت وی [گ ۱۸۸ ر] دون همت زن باشد چنانکه اوتن خودرا درآن جامه بمنزلت برهنگان بیند خانه نشین گردد و هرگاه که زن را جامهٔ باشد که قیمت آن جامه فوق همت زن)[۵] باشد از خانه بیرون‌آید[۶] وآن جامه را عرضه کند.[۷]

۴۷۸ ـ اِسْتَوْصُوا بِالنِّساءِ خَیْراً فَاِنَّهُنَّ عَوانٍ عِنْدَکُمْ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

وصیت کردن خواهید بزنان بنیکوئی[۸] که ایشان نزد شما اسیرانند .

---

(۱) س : درخانه (۲) س : انگیزانند

(۳) س : آیند (۴) س : عرض

(۵) س : (کم‌قیمت دارند بمنزلت برهنگان باشند و در خانه بنشینند وهرگه که ایشان را جامهٔ قیمتی)

(۶) س : آیند (۷) س : عرض کنند

(۸) ب . م : بنیکی

(*) م : استوصوا : الاستیصاء قبول الوصیة و المعنی اوصیکم بالنساء خیرا فاقبلوا وصیتی والاظهر ان السین للطلب مبالغة ای اطلبوا من انفسکم الوصیة فی حقهن بخیر .

(=) م : و فی هذا الحدیث الحث علی‌الرفق بالنساء و الاحسان الیهن و الصبر علی عوج اخلاقهن و احتمال ضعف عقولهن و کراهة طلاقهن بلاسبب .

نیکی فرمود کردن(۱) [رسول علیه السلام] با زنان. زیرا که ایشان از جمله:
مَامَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ باشند.(۲)

و آنچه گفت ایشان اسیران شما اند(۳) یعنی اگر خواهی(٤) اسیر [ان] را بداری(٥) و اگر خواهی بفروشی(٦) (و زن را اگر خواهی بداری) و اگر خواهی دست باز داری(۷) اسیر، محکوم حکم تو باشد؛ وزن(۸) محکوم حکم تو باشد(۹) آن خورد که تو [اش] خورانی و آن پوشد که تو پوشانی . (۱۰)

٤۷۹ ـ حَصِّنُوا اَمْوَالَکُمْ بِالزَّکٰوةِ وَدَاوُوا مَرْضَاکُمْ بِالصَّدَقَةِ وَ اَعِدُّوا لِلْبَلٰاءِ الدُّعَاءَ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

استواری کنید خواسته های خویش را بزکات دادن(۱۱) یعنی چون سالی بسر شود(۱۲) زکوة وی بدهید تا مال شما را آفت نرسد(۱۳) و دارو کنید بیماران

(۱) س : کردن فرمود
(۲) س : اند
(۳) س : اسیرانند نزدشما
(٤) ب . م : خواهید
(٥) ب . م : بدارید
(٦) ب . م : خواهید بفروشید
(۷) س : بهلی
(۸) س : باشند وچون
(۹) ب . م : اسیر
(۱۰) س : (و زن همچنین) [برهمین صفت باشد] واین وابستهٔ عرف است . م
(۱۱) س : حصن کنید مال شمارا بصدقه
(۱۲) س : که هرسال
(۱۳) س : از آفت نترسد

(*) ض . ش : . . و قال علیه السلام : انّ اعجزالناس من عجز الدعاء .
(=) م : بان تدعوا عندنزوله فانه یرفعه کماقال صلی الله علیه وسلم : لا یردّ القضاء الا الدعاء وفی حدیث آخر : ان البلاء ینزل و الدعاء یصعد فیعتلجان . الحدیث .

شما را بصدقه دادن ؛ و ساخته دارید از برای بلا دعا را [گ۸۸ پ](۱) بدانکه هر که بامداد (دعا کند) وشبانگاه دعا کند هر آفتی که میان این دودعاآید بگردد ودرین معنی دعاها روایت کرده‌اند بسیار ازپیغامبرصلی‌الله‌علیه(۲) وازین مختصرتر نیست که گوید : « أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ.» سه بار .

و اما صدقه از برای (۳) بیماران اندر حکایتی آورده‌اند که ترسائی بیمار (٤) بود راهبی(٥) بربالین وی رفت . گفت : « دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ » او را گفتند این خبرمحمدمکی‌است وماهوی‌منکریم امانبوتش را منکریم نه حکمتش را .(٦)

و آنچه گفت : « حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكٰوةِ » معنی[اش] آنست که مال را (که) در حصن کنی(۷) ترا باشد هرجا که باشد(۸) [و چون آن مال زکوة بدهی باقی تراحلال باشد] اگر برتو بماند(۹) حلال (تو)است و اگر از تو بستانند بترازوی تست ؛ و اگر زکات ندهی حرام شود اگر بر تو بماند برتو حرام است ترا نیست و اگر از تو بستانند بترا زوی تو نیست پس بزکوة دادن مال تو آنِ تو می شود .

---

(۱) س : بسازید دعا را از بهر بلا

(۲) ب . م : بسیارست روایت کرده‌اند از رسول علیه‌السلام

(۳) س : سه کرّت . واما صدقه [گ ۸٦] ازبهر

(٤) ب . م : تباه

(٥) س : رهبانی

(٦) ب . م : گفت نبوت او را منکریم اما حکمت اورا منکر نیستیم

(۷) س : کنید تا

(۸) س : باشی

(۹) س : ترا

٤٨٠ ـ اِغْتَنِمُوا الدُّعاءَ عِنْدَ الرِّقَّةِ فَإنَّها رَحْمَةٌ (*) اَلِظُّوا بِياذَ الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ (**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

بغنیمت دارید دعارا بگاه (دل) تنگی . یعنی پیری که آن[۱] رحمت است . دعاء پیران بغنیمت باید داشت[۲] زیرا که باجابت نزدیک[تر] باشد ازبهر آن که پیررا آلت معصیت کند شدهباشد وچون جوانی زایل گشته[۳] باشد ودل تنگ شده[٤] باشد و خود را در شبکهٔ اجل داند واندرکالبد خویش هر زمان رخنهٔ بیند وشکستهٔ داند[٥] همه روز اندوه زده و غمگین باشد[٦] و (همه) شب مالندهٔ[۷] درد و سخرهٔ ناله باشد[۸] . [ک۱۸۹ ر] لاجرم دعای وی مستجاب حق و مغتنم[۹] خلق باشد .

(*) م : عندالرقة ای عندلین القلب و خشوعه فانها رحمة ای فان تلک الحالة حالة رحمة ای ساعة ترجی فیها الاجابة .

(**) م : اَلِظُّوا .. ای الزموا هذه الدعوة و اکثروا منها .

---

(۱) س : از
(۲) س : مغتنم باشد
(۳) س : شده
(٤) س : تنگدل
(٥) س : وخویشتن را برابر چنگال مرگ بابسته بیند
(٦) س : بود
(۷) س : نالنده
(۸) س : باشند
(۹) ب . م : معتصم

۴۸۱ ـ اِلْتَمِسُوا الرِّزْقَ فِي خَبٰايَا الْأَرْضِ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

روزی را بطلبید اندر پوشیده‌های[۱] زمین.

حث می‌کند (صلی‌الله علیه) برکشاورزی از تخم فشاندن و درخت نشاندن زیراکه درآن[۲] روزی طلب کردن (ازآن وجه اختلاط و افتعال نیست‌و) حلال‌تر و از دغل پاکتر باشد.

و نیز آنکس که امیدوی بآن باشدپیوسته همت وی متعلق برحمت[۳]خدای باشد و اندر خبر (آمده)است که‌برکت دهاست نه در بازرگانی است؛[۴]وبازرگانی ده است نه برکت[۵] در یکی است (ازآن)؛ و یک برکت درآن نه دیگر؛ وآن یکی (که ده برکت دروست) ورزگری[۶] است.

(عروة‌بن الزبیرگفتی برشما باد بورزگری، که چون تو روزی در نهانیهای زمین طلبی بدعامرآفریدگار خویش را، اجابت یابی دعارا بروزی با برکت بسیار.)

(*) م: الخبایا جمع الخبیئة وهی الاشیاء التی تخبؤ فی‌الارض بالحرث و الغرس من حب و شجر فان‌الارض تخرج مافیها مما به قوام الحیوان و یحتمل ان یراد التماس مافیها من‌الجواهر و المعادن باستخراجها و فیه ان طلب الرزق مشروع بل بعضه واجب و انه لاینافی التوکل.

---

(۱) س: روزی طلب کنید اندر پوشیدنی

(۲) س: از آن وجه

(۳) س: رحمت

(٤) ب. م: ببازرگانی دراست

(٥) س: برکات

(٦) س: برزگریست

٤٨٢ - تَفَرَّغُوا مِنْ هُمُومِ الدُّنْيا مَا اسْتَطَعْتُمْ (*) (١).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

بپردازید از غمهای دنیا چندانکه بتوانید که غم چیزی بردن که پیش از تو هرکس نماند و پس از تو هرکس نماند و آنچه باتو است از وی بر تو نماند و تو بر وی نمانی نه ازاقبال باشد.(٢) ونه از زیرکی بود و اگر تیمار وی ازبهرآن داری تا بدست آید هم محال باشد که آنچه ازآن‌تو است بی‌تیمار توبتورسد ؛ وآنچه ازآن تو نیست بتیمار تو نرسد و دنیا دوست ، وخدا دوست بهم روا نباشد .

٤٨٣ - كِيلُوا طَعامَكُمْ يُبارَكْ لَكُمْ فِيهِ (٣)(**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

طعام خویش(٤) رابپیمائید(٥)تا برکت کنند شما را اندر آن. پیغامبر(صلی‌الله‌علیه)

(*) م : من هموم الدنيا بالزهد فيها واطراح علائقها فانها اعظم العوائق للعبدعن جناب الحق سبحانه .

(**) م : الغرض من كيل الطعام معرفة مقدار مايستقرض الرجل و يبيع و يشتری فانه لولم يكل لكان مايبيعه ويشتريه مجهولا؛ ولايجوز عقدالمجهول وكذلک لولم‌يكل ماينفق على‌العيال فربما يكون ناقصا عن‌قدر كفايتهم ولم يعرف مايدخر لكفاية تمام‌السنة فامر رسول‌الله صلى‌الله عليه (وآله) وسلم بالكيل ليكونوا على علم و يقين فيما يعملون فمن راعی سنة رسول‌الله صلى‌الله‌عليه (وآله) وسلم يجد بركة عظيمة فی‌الدنيا واجرا عظيما فی‌الاخرة قاله المظهری .

---

(١) ب . م : این حدیث ندارد (٢) س : [گ٨٦]

(٣) س : فیه . ندارد (٤) س : شمارا

(٥) س : تادروی شمارا برکت کنند

هرچه در آن(۱) صلاح دین(۲) وصلاح دنیا(۳) و سداد معیشت و حسن(٤) طریقت بود (همه) بفرمود و[همه] بگفت واین از آن جمله است که گفت چون دانه درخانه(٥) نهید بکیل نهید وآنگاه که(٦) برگیرید بکیل برگیرید تادانید که چه نهاده اید وچه برگرفته اید(۷) تا رنج تهمت و خصومت برداشته باشد(۸) و برکت (همه) چیزی آن باشد که بسبب(۹) وی رنجی(۱۰) بدل نرسد. (والسلام) (*)

٤٨٤ـ[ک۹ ۱۸ پ] أُطْلُبُوا الْفَضْلَ عِنْدَ الرُّحَماءِ مِنْ أُمَّتِي، تَعِيشُوا فِي أَكْنافِهِمْ(**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

نیکوئی نزد رحیمان طلب کنید از امت من تا در پناه ایشان بزئید.

بدانکه خیر از (هیچ) کس بحاصل نیاید الّا بدومعنی: یکی مروّت طبع، و دوم رحمت دل.

چون کسی از کسی سئوالی کرد (الّا) مروّت طبعش متقاضی وداعی نشود(۱۱)

---

(۱) س: وی
(۲) س: دینی
(۳) س: دنیایی
(٤) س: یمن
(٥) س: که دانه که بخانه
(٦) س: وآنچه
(۷) ب . م: برداشتید
(۸) س: بود
(۹) س: از
(۱۰) ب . م: رنج
(۱۱) س: شود

(*) ض . ش: امر بکیل الطعام و وزنه علی کل حال فان ذلک برکة روی انهم اشکوا الیه صلی الله علیه وآله سرعة فناء الطعام من بیوتهم فقال علیه السلام تهیلون ام تکیلون؟ فقالوا نهیل. فقال صلوات الله علیه کیلوا ولایهلوا یعنی لاترسلوه ولاتنفقوه جزافاً وانما حافظوه وداعوه بالکیل والوزن علی ماهو معتاد عندکم...

(**) م: الفضل، ای الزیادة و التوسعة علیکم. والاکناف جمع الکنف بفتحتین هو الجانب.

که سئوالش را اجابت کند؛[1] یا رحمت دلش گوید که او همچون تواست[2] که بتو محتاج گشت و بذلِ سئوال مبتلا شد[3] حاجتش روا کن . (پس) چون این دونباشد سخا را وجه نماند ؛ وگفته‌اند :

« اَلْبُخْلُ بِالْمُوجُودِ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ[4] بِالْمَعْبُودِ » بخل کردن بآنچه داری ازگمان بد بود[5] بآنکه [آن] داد .

٤٨٥ ـ أُطْلُبُوا الْخَيْرَ دَهْرَكُمْ :[6] وَ تَعَرَّضُوا لِنَفَحَاتِ رَحْمَةِ اللهِ ؛[7] فَإِنَّ لِلّهِ تَعَالٰى نَفَحَاتٍ مِنْ رَحْمَتِهِ ، يُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ.[8]

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

همه روزگار نیکی طلب کنید[9] ودفعتهای رحمت خدایرا (عزّوجل)تعرض کنید که خدایرا (تعالی) دفعتها(ئی) است از رحمت که بآنکس که خواهد برساند.[10]

مرادازین سخن‌آنست که خدای‌تعالی رحمت بر بندگان[11] خویش‌می‌فرستد پس یکدیگر كَرَّةً بَعْدَ كَرَّةٍ[12] بآنکس که می خواهد (میرساند)[13] بشب

---

(۱) س : کن

(۲) ب . م : که چون توئی هست

(۳) ب . م : شود

(٤) س : سئوال ظنّ

(٥) س : ظن بدست

(٦) م : ای مدّة حیاتکم

(۷) م : ای لعطایاه التی تهبّ بهاریاح رحمته

(۸) م : فدوموا علی‌الطلب فعسی ان تصادفوا نفحة من نفحاته التی من‌اصابته‌منها واحدة سعد سعادة الابد .

(۹) س : طلب کنید نیکی از روزگار شما

(۱۰) ب . م : که برساند آن‌را باآن‌کس که خواهد ازبندگان خویش

(۱۱) س : ببندگان

(۱۲) س: یک ازپس دیگر کرّت بعد کرّت

(۱۳) س : [مکرردارد : مراد ازین سخن آنستکه خدایتعالی رحمت بر بندگان خویش میرساند]

و روز و بگاه و بیگاه .

پس پیغامبر(صلی‌الله)می گوید(۱) پیوسته ازخدای[تعالی] نیکویی‌خواهید؛(۲) وطلب از آن دفعتهای نیکوی‌او(۳) می کنید ؛ تا مگر بشما برسد.

بدانکه بنده را هیچ گناهی(٤) نیست پس ازکافرشدن(٥) بزرگتر از نومیدی از رحمت خدای‌تعالی واگرچه گناه بسیار(٦) دارد وایمن گشتن از مکر وی واگرچه طاعت بسیار دارد . [گ۱۰۹ر]

٤٨٦ ـ اِجْمَعُوا وَضُوءَكُمْ جَمَعَ اللهُ شَمْلَكُمْ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

فراهم آرید آب دست شما را که خدای[تعالی] فراهم آرد جمع شمارا .

بدانکه گبرکان‌را رسم است که یک یک دست شویند و آب دست(را)ریزند پس پیغامبر علیه‌السلام بخلاف ایشان(۷) است را فرمود که شما [چنان]مکنید(۸) همه در یک جای‌دست شوئید آنگاه بریزید(۹) چنانکه گفت: « اِمْلَأُوا الطُّسُوسَ

(۱) س : [گ۸۷
(۲) ب . م : نیکی میخواهید
(۳) س : وطلب دفعات نیکی وی
(٤) ب . م : گناه
(٥) س : بعد ازکفر
(٦) س : بسیار گناه
(۷) س : خلاف ایشانرا
(۸) ب . م : چنان
(۹) س : آنکه بریزند

(*) م : الظاهر انه صلی‌الله علیه وسلم کان فی سفر و قل الماء فامر بان یجمعوا المیاه التی یتاضون بها للشرب اذا احتیج الیه وسقی الدواب ولایریقوها علی وجه‌الارض. الشمل : یطلق علی معنیین متضادین یقال جمع الله شمله ای ماتفرق من اموره و منه ما فی‌الحدیث و فرق الله شملهم ای ما اجتمع من امورهم .

(=) م: هذا دعاء للتالف والمؤانسة لفاعله وقال علیه‌السلام : « امتلؤا الطسوس وخالفوا المجوس . »

وَ خَالِفُوا الْمَجُوسَ » (پر کنید طشت‌ها را و خلاف کنید گبرکان‌را .)

ووضو برفع واو[۱] دست (وروی) شستن را گویند؛ وبنصب واو[۲] آب را گویند که ازدست فرودآید ودست وروی‌نمازودست شستن بیش‌ازطعام وپس‌از[۳] طعام [همه] یکی باشد و آنچه گفت : « جَمَعَ اللهُ شَمْلَكُمْ » نه شرط (این امر) است [بلکه] دعا(ئی ا)ست امت را جداگانه . (ونیز گفته‌اند این را دوتأویل است: یکی آنستکه بدین جمع موالات خواسته‌است اندردست روی شستن ؛ وموالات شستن اعضای وضوباشد پس یکدیگر ، چنانکه درنگی در میانه نیوفتد و تأویل دوم آنکه یاد کرده شد .)

٤٨٧ ـ نَوِّرُوا بِالْفَجْرِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْأَجْرِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

نماز بامداد [را] بروشنائی کنید که مزد [آن] بزرگتر باشد .

یعنی بآخروقت واین مذهب بوحنیفه است که نماز بآخر وقت فاضلترباشد[٤] [یعنی که وجوب وی متاکدترباشد اگرچه بفوات نزدیکتر باشد] وبمذهب شافعی باول وقت فاضلتر باشد که پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفته است :

« أَوَّلُ الْوَقْتِ رِضْوَانُ اللهِ وَ آخِرُ الْوَقْتِ عَفْوُاللهِ » (بهمه حالی رضوان الله

(*) ض . ش: ای صلوا صلوة الغداة وفریضتها عند تنویر الفجر واسفاره واضاءته ولاتؤخروها من اول الوقت ... قال تعالی : « ان قرآن الفجر کان مشهوداً » .

(ـــ) ای صلوها فی‌وقت الاسفار وهنامخصص لحدیث افضل الاعمال الصلوة فی‌اول وقتها و بهذا اخذت الحنفیة و عندنا (معاشرالشافعیه) اول الوقت اعظم اجرا و هو وقت الفضیلة وبعده الی الاسفار وقت الاختیار .

(۱) س : آب
(۲) س : آن
(۳) س : بعد
(٤) ب . م : است

بهترباشد ازعفو، که)[١] عفو نباشد مگر[٢] ازگناه . پس معلوم گشت که اول وقت فاضلتراست.[٣] (والله اعلم واحکم .)

٤٨٨ ـ [گ.٩١پ] تَمَسَّحُوا بِالْأَرْضِ فَإِنَّهَا بِكُمْ بَرَّةٌ(*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خویشتن را بزمین[٤] درسائید که وی بشما برّ است .

یعنی[که] بشما درخور[٥]است واین لفظ را دومعنی‌است:[٦] یکی[گفته‌اند] « تَمَسَّحُوا بِالْأَرْضِ » یعنی [که]نمازکنید چنانکه (بزمین پاك کنید)[٧] بوقت سجود [پیشانی] برزمین نهید که هیچ حایلی در میان نبود[٨] و (دیگر) گفته‌اند : « تَمَسَّحُوا بِالْأَرْضِ » یعنی تیمم بخاك [پاك] کنید ؛ و [اما] آنچه گفت : « فَإِنَّهَا بِكُمْ بَرَّةٌ » یعنی « مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ ... الْآيَةِ » درخورد او آنست که شمارا[٩] ازو آفریدند و اندرو[١٠] خسبید و از وی برخیزید.[١١]

---

(١) س : و

(٢) س : الّا

(٣) س : باشد

(٤) ب . م : خود را در زمین

(٥) س : برخوبست

(٦) ب . م : هست

(٧) ب . م : پیشانی

(٨) س : رجحانی در میانه نباشد

(٩) س : وی‌را

(١٠) س : ودروی [گ٨٧

(١١) ب . م : برخیزد

(*) م : تمسحوا بالارض ندبا بأن تباشروها بالصلوة بلاحائل و قیل اراد التیمم فانها بکم برّة بفتح الموحدة و تشدید الرّاء ای مشفقة کالوالدة البرّة باولادها و منها خلقکم و فیها معاشکم و منها خروجکم الی المعاد .

(=) ض . ش : ان ذلک کنایة و استعارة عن الصلوة علی الارض و علی التراب لاعلی حصیر ولاثوب ولاحایل بینکم وبین التراب فانه اقرب الی التواضع ...

٤٨٩ ـ دَعُو النَّاسَ يَرْزُقِ اللهُ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

بگذارید مردمانرا تاروزی دهد خدایتعالی[1] گروهی‌را (ازایشان) ازگروهی . حث می کند(صلی‌الله‌علیه) برکسب دنیا(کردن) وخریدن وبسود بازفروختن وبمزد کارکردن[2] و مزد ستدن ؛ و [بر] آنچه کسی بتو[3] فروشد وفایده گیرد وتو باز[4] فروشی وفایده گیری[5] ؛ این همه[6] مندوب‌است وحلالست .

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) بدست عُروة بن الجعد[7] دیناری دادکه از بهرمن (کوزه‌ای انگبین بخر. شبانگاه‌این عروه بیامد وکوزهٔ‌انگبین بیاوردودیناری؛ پیغمبر (صلی‌الله‌علیه) گفت : این چون بود ؟ عروه گفت یا رسول‌الله ، بدینار تو دوکوزه خریدم و هم اندرساعت یکی کوزه بدیناری فروختم . این یکی کوزه فایده بودنزد تو آوردم و دینار باز آوردم . پیغمبر (صلی‌الله‌علیه) او را دعا گفت)[8]

(*) ض . ش : بیانه اوله وهولایبیع حاضر لبادیقول‌اذا دخل علیکم من‌اهل‌البدو من معه امتعة و سلع و منافع فانه یکره للحاضران یکون سمسارا و یبیع للبادی و یبالغ له فی ذلک و لیستنفع هو به خاصة فینبغی ان یترك الناس فی‌احوالهم لینفع بعضهم بعضا فاذاطاف البدوی بمتاعه فی‌البلد ویبیع هو بنفسه ینتفع بذلک عامة اهل‌البلدة .

---

(۱) ب . م : خدایتعالی روزی دهد

(۲) س : کار کردن بمزد

(۳) ب . م : برتو

(٤) ب . م : سود کند وبازتو

(٥) ب . م : سود کنی

(٦) س : را

(۷) س : عروة البارقی

(۸) س : [گوسفندی بخر شبانگاه آمد و گوسفندی و دیناری بپیغامبر داد ؛ پرسید که این چونست؟ گفت یارسول‌الله بدیناری‌دو گوسفند خریدم و هم در وقت یکی بدیناری فروختم و این یکی گوسفند فایده بود وزر توآوردم پیغامبر اورا دعا کرد.]

(انس روایت کند که مردمان گفتند یارسول‌الله ! نرخ گران گشت ، تو نرخ دیدار کن از بهر ما . پیغامبر صلی‌الله علیه گفت نرخ ارزان خدای کند که اوست که بازگیرد و فراخ کند و روزی دهد بگذارید تا روزی دهد خدای مردمان را گروهی ازگروهی .)(۱)

۴۹۰ - [گ۹۱ ر] اِسْتَعِینُوا عَلیٰ اُمُورِکُمْ بِالْکِتْمانِ ؛ اِسْتَعِینُوا عَلیٰ اِنْجاحِ الْحَوائِجِ بِالْکِتْمانِ لَها(۲) (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

یاری خواهید بر کارهای خویش پنهان داشتن .(۳) .

کدخدایی ومعیشت کردن می‌آموزد امت را ؛ تا کاری که کنندرازخودرا(۴) از مردم نهان دارند ؛ و این که می گوید ؛ بِالْکِتْمانِ [بپنهانی] کار نهان(۵) نتوان داشتن ؛(۶) لکن می گوید که شغل خویش را یاری دهید براز نهان داشتن ،

---

(۱)س: این روایت انس است! امّاهموست که فرمود: «مَلْعُونٌ مَنْ اَلْقیٰ کَلَّهُ عَلَی النّاسِ » بنابراین امروز با داشتن وسایل ارتباطی وسیع میتوان بر نرخ ها نظارت کرد تا حق مسلمانی ضایع نشود . م .

(۲) ب . م : لَها ، ندارد (۳) س : کارهایتان بپنهان کردن

(٤) س : خویش (٥) س : پنهان (٦) س : کرد

(*) م : استعینوا علی انجاح الحوائج . . . ای قضائها من جلب نفع و دفع ضرّ بالکتمان عن الناس حذرا من حاسد یطلع علیها قبل التمام فیعطلعها فاکتموا واستعینوا بالله علی الظفر بها .

(=) ض . ش : استعینوا ... و فیه حث علی الحزم .. و روی املک الناس لنفسه من کتم سرّه من صدیقه والخبر الاخر... ای لایظهروا الکم فی طلب امر وحاجة من فلان فانه یخاف علیها کید حاسدٍ اوعدّوٍ اذاطلع ذلک فیدفع و یمنع فلاخیرلکم فی نشرها .

[یعنی] که چون راز نهان داری کار تو بصلاح آید .

و باز بخبری(۱) دیگر می گوید : یاوری خواهید بر رواشدن (۲) حاجتها(ی شما) پنهانی .

حکمت: لقمان پسر خویش را گفت : هرگاه که دل تو راز تو نگاه ندارد، اگر دیگری راز تو نگاه ندارد عجب مدار .

واندر(۳) مثل گفته اند که هرسرّی که ازمیان دو کس بیرون شد(٤) پراکنده گشت؛(٥) یعنی (ازمیان) دولب نه (ازمیان) دوتن(٦) (معاذبن جبل گوید: پیغمبر صلی الله علیه ، گفت : یاری خواهید بر روان شدن حاجتهای خود پنهان داشتن ؛ ایراکه همه خداوند نعمتی محسود باشد.)

٤٩٢ ـ اِلْتَمِسُوا الْجارَ قَبْلَ شِراءِ الدّارِ وَالرَّفِيقَ قَبْلَ الطَّرِيقِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

بدست آرید همسایه (۷) پیش ازخریدن سرای (۸) و همراه پیش از رفتن براه .(۹)

---

(۱) س : و بآن خبر
(۲) س : بروائی
(۳) س : و آنکه در
(٤) س : شود
(٥) س : شود
(٦) ب . م : کس
(۷) س : همسایه طلب کنید
(۸) س : سرای خریدن
(۹) س : طلب کنید پیش از راه رفتن

(*) م : التمسوا الجار : الامر للارشاد قبل الدّار ای قبل شرائها اوسکونها باجرة ای اطلبوا حسن سیرته و اخلاقه و ابحثوا عن معاشرته و معاملته مع الجیران کیف هی . والرفیق قبل الطریق ای اعدّ لسفرك رفیقا فان لکل مفازة غربة و لکل غربة وحشة ویحصل الانس وقدقیل ماضیق الطریق علی من لیس له رفیق ..

بدانكه تن بهنر قیمت گیرد وزن بشوی ؛ وسخن بمعنی ؛ و نیکوئی بحلاوت؛ و انگشتری به نگین ؛ و سرای بهمسایه .

این سخن افلاطون است آنکه گفت : هرتنی که هنرش نیست طلسمی است؛ وهر زنی که شویش نیست مادیانیست و هر سخنی که معنیش(۱) نیست بانگیست؛ وهر نیکوئی(۲) که حلاوتش نیست نقشی است ؛ و هرانگشتری که نگینش نیست حلقه‌ایست ؛ و هرخانه که همسایه‌اش نیست رباطی است . [گ۱۹۱ پ] .

واما رفیق پیش ازراه رفتن بدلیل حاجت‌نیست (و نه بروشن کردن حکمت) که بحکم ضرورت مسافر را از رفیق ناگزیر است .

۴۹۲ ـ تَداوَوْا ، فَإنَّ الَّذی أنْزَلَ الدّاءَ ، أنْزَلَ الدَّواءَ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

دارو کنید که آن [کس] که درد فرستاد دارو نیز فرستاد .

بدانکه پیغامبر (صلی‌الله علیه بااین امّت) بدو زبان سخن گفت . با عام ، چنانکه سزای‌ایشان‌بود؛ وباخاص چنانکه سزای‌ایشان‌بود . باعام گفت: دردرادارو کنید؛ [وازبهر](۳) خاص گفت :

« أنَا وَ أتْقِیاءُ اُمَّتِی بُرَآءُ مِنَ [التَّکَلُّفِ] وَ الشِّرْکِ .»

من وترسکاران‌امت من‌ازشرك بیزاریم .(٤)

یعنی[که] زیان کننده وسود کننده جز خدای(تعالی) کس را ندانیم .

---

(۱) س : [گ۸۸]

(۲) ب . م : خوبی

(۳) ب . م : با

(٤) ب . م : بیزاریم از شرك

٤٩٣ ـ أُحْثُوا فِي وُجوهِ المَدّاحِينَ التُّرابَ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

خاك در روی مدح کنندگان افشانید.

و این از بهر آن گفت که کسی کسی را بستاید زیادت از آن ستاید که بوی بود؛[1] و ممدوح بدان[2] شاد باشد. ودرآن آیت آمد که خدای تعالی گفت:[3] «وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِما لَمْ يَفْعَلُوا.. الآيه»، دوست دارند که ایشان را آن گویند که دریشان نبود، ایشان را مپندارید که[4] ازآتش برهند؛ ونیز مفهوم خطاب چنان مینماید که اگر کسی کسی را ستاید[5] که عادت وی مردم ستودن باشد[6] در این خبر نیاید زیرا که رسول (صلی الله علیه) مدّاحین گفت، نه مادحین؛ ومادح آن باشد که ستایش کم[7] کند و مداح اینجا تاجر(ی) را (می)خواهد که بنگاه

(*) م: قوله: احثوا ای ارموا فی وجوه الخ. یعنی لاتعطوهم علی المدح شیئا فالحثو کناية عن الرّد و الحرمان ویحتمل ان یرید اعطوهم ماطلبوا فان کل مافوق التراب تراب. ومن حمله علی ظاهره ورماهم بالتراب فما اصاب قال الغزالی: فی المدح ست آفات: اربع علی المادح؛ و ثنتان علی الممدوح؛ اما المادح فقد یذکر مالیس فی الممدوح فیکون کاذبا وقد یظهر له الحب وهوغیر محب فیکون منافقا وقدیقول مالایتحققه فیکون مجازفا وقدیفرح الممدوح وهوظالم؛ و ادخال السرور علی الظالم معصية؛ و اما الممدوح فیحدث فیه کبر او اعجاب وقدیفرح فیفسد عمله انتهی.

(=) ض . ش : ... هذا استعارة ای اهینوهم واهجروهم و انهوهم وقیل التراب ههنا بمعنی الخيبة والحرمان.

---

(١) ب . م : وی باشد

(٢) س : بآن

(٣) ب . م : میگوید

(٤) س : مپندار که ایشان

(٥) س : نماید

(٦) س : ستائی نبود

(٧) ب . م : کم ستایش

خویش را ستاید بگاه فروختن و نکوهد بگاه خریدن . (گویند مردی عبدالله بن عمربن الخطاب را بستود ستودنی که از اندازه بگذشت عبدالله‌بن‌عمر[گ ۹۲ ر] گفت ازپیغامبر صلی‌الله‌علیه شنیدم که گفت: خاك درروی ستایندگان بپاشید وها ، این خاك در روی تو ! . وسه بار در روی آن مدّاح بپاشید.)

٤٩٤ ـ أَحْسِنُوا إِذَا وُلِّيتُم وَاعْفُوا عَمَّا مَلَكْتُم .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

نیکوئی کنید چون ولایت یابید و درگذارید آن که[1] بر وی قادر شوید .

پرسیدند که :

« مَا الْفَائِدَةُ مِنْ عَمَلِ السُّلْطَانِ؟ قَالَ : [2] اَلإِحْسَانُ إِلَى الإِخْوَانِ. »

از عمل سلطان فایده چه باشد ؟

گفتند نیکوئی کردن با برادران که عمل سلطان را عزل[3] باشد وآن نعمت[4] که ازآنجا اندوخته باشد نماند؛ بشود[5] (و)لکن منت (نیکوئی)برمردمان بماند.

و اما عفو کردن ازکهتران (خویش) بشرح حاجت نیست [و] این کتاب را شرط اختصارست و اگرنه بسیار حکایت[ها] گفته آمدی .

گویند که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه[6] در خیمه بود بنده را بانگ کرد [7] جواب نداد (سه چهار کرّت بانگ کرد جواب نداد) علی (رضی‌الله‌عنه) ازخیمه بیرون آمدبنده‌را دید گفت بانگ (من) نشنیدی ؟ گفت بلی . گفت چرا جواب ندادی؟ گفت تاتوخشم گیری . (علی‌رضی‌الله‌عنه) گفت ای پسر اگر تو خشم من جستی[8] من رضای تو جویم [بروکه] ترا آزاد کردم .

---

(۱) س : عفو کنید از آنچه

(۲) ب . م : قیل

(۳) س : عزلی

(٤) ب . م : نعمتی

(٥) س : بود برود ونماند

(٦) ب . م : علی رضی‌الله عنه

(۷) س : زد

(۸) س : جوئی

٤٩٥ ـ أَطْعِمُوا طَعامَكُمُ الأَتْقِياءَ وَ أَوْلُوا مَعْرُوفَكُمُ الْمُؤْمِنِينَ(*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

طعام شما بترسکاران دهید و نیکوئی شما بامؤمنان کنید .

طعام بترسکاران دادن دلیل بود(۱) بر آنکه طعام تو حلال بود(۱) زیرا که چون ترسکاری مهمان(۲) درست شد [حلالی طعام میزبان درست شد] که خدایتعالی حرام بترسکار(۳) ندهد .

وآنچه گفت نیکوئی بامؤمنان کنید زیرا که نیکوئی کردن بامؤمن(٤) یاری دادن باشد(٥) ایمان را ونیکوئی با کافریاری دادن بود(٦) کفررا چنانکه گفت:

« تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى » [الآية] [گ ۱۹۲ پ] .

٤٩٦ ـ اِسْتَعِيذُوا بِاللّهِ مِنْ طَمَعٍ يَهْدِي إِلى طَبَعٍ(۷) (**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

فریاد خواهید بخدا(ی) از طمعی که راه(۸) نماید به دون همتی .

(*) ض . ش : قال علی علیه السلام : الدنیا جیفة فمن ارادها و طلبها فلیصبر علی مخالطة الکلاب .

(**) م : الطَّبَعُ : محركة الصدء وبالفارسية زنگ . (مانندزنگ شمشیر.م.)

---

(۱) س : است

(۲) س : ترسکاران مهمانی کنند

(۳) س : بترسکان

(٤) س : بامؤمن نیکوئی کردن

(٥) س : کردنست

(٦) س : دادنست

(۷) (حاشیه س) :

اگر خواهی بده تا باز یابی ... وگر خواهی بنه تا باز یابند

چه رنجها که کشیدند ودیگری آسود ... چه گنجها که نهادند ودیگری برداشت

مالت آن دان که کام راند از تو ... کانچه ماند از تو آن نماند ازتو

(۸) س : آن

َطَبع چرك و دونی(۱) باشد ؛ پس مردم ازطلب فایدهٔ خویش کردن خالی نیست؛ (و) همه کس بزیادتی طمع دارد؛ لکن پیغامبر (صلوات‌الله علیه) فرمود (که) طمع [را] چنان دارید که از پی آن طمع آب روی خویش نبرید(۲) وخود را درمقام(۳) ذلّ نیفکنید .

گویند که معاویه بمدینه رفت بزیارت (تربت) رسول (صلی‌الله‌علیه) بامداد درمدینه رفت مهاجر وانصارروی بوی‌نهادند ومعاویه(علیه‌ماعلیه) هریکی راعطای درخور(وی) میکرد ؛ چنین گویند که (کم ازپنج هزار درم کس‌را نداد.)(٤) خبر بحسین بن علی(رضوان‌الله‌علیهما) برسید برخاست وبنزدیک‌معاویه شد(٥) شبانگاه(٦) معاویه خازن راگفت : چنانکه امروز (۷) مهاجر و انصار را دادی (۸) بحسین ده . خازن گفت : چندین هزار(۹) درم بدهم ؟ [معاویه] گفت (بده)[که] نه من پسر هندم ؟ حسین برپای خاست [و] گفت :

« رَدَدْتُها(۱۰) عَلَيْكَ وَ اَنَا ابْنُ فاطِمَةَ » .

بتو بازدادم و من پسر فاطمه‌ام .

---

(۱) س : دون همتی

(۲) س : نریزید

(۳) س : وخویشتن‌را بمقام

(٤) س : هزارهزاردرم بداد

(٥) س : رسید وی نیز برفت

(٦) س : شبانگاهی

(۷) س : بهمه

(۸) س : انصاردادهٔ

(۹) س : هزارهزارست

(۱۰) س : رَدَدْناها

(قوله‌تعالی: وَ اِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْها اَوْرُدُّوها ۰ م ۰)

٤٩٧ ـ اَجمِلُوا فِي طَلَبِ الدُّنيا فَاِنَّ كُلّاً مُيَسَّرٌ لِما خُلِقَ لَهُ مِنْها (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

دنیارا بحشمت(۱) طلب کنید که همه‌را (آن) آسان کرده‌اند(۲) که ازبهراو(۳) آفریده‌اند ازوی .

یعنی [که] آنچه روزی تست [علانیه] از دنیا بتو (می) رسد تو اندر طلب وی برخویشتن(٤) رنج منه .

[گویند(٥) که سبب](٦) زهد و توکل شقیق آن بود که (وی) بسفرمی‌رفت گبری(۷) پیش وی آمد گفت: ای پیشرومسلمانان کجا می‌روی ؟

گفت : بسفر .

(گبر(۷)) گفت اگر بطلب آن روزی می‌روی که بنام تست باز گرد که آنرا خود بتو رسانند ؛ و اگر طلب آن می‌کنی(۸) که بنام دیگریست پس مرو که بتو ندهند .

(*) م : قوله اجملو . الخ .. ای اطلبوا الدنیا بوجه جمیل بان تتعاطوا منها ماکان حلالاً وتترکوا منها ما کان حراما فان کلا ... الخ . تعلیل للاجمال فی الطلب .

---

(۱) س : بحشمت دنیارا

(۲) س : آنرا

(۳) ب . م : برای وی

(٤) ب . م : خود

(٥) س : [گ ۸۹]

(٦) ب . م : از

(۷) ب . م : گوری (بنظرمیاید که شارح از نواحی کردنشین بوده . م .)

(۸) ب . م : بطلب آن میروی

٤٩٨ ـ أَصْلِحُوا دُنْيَاكُمْ وَاعْمَلُوا لِآخِرَتِكُمْ(١) (فَإِنَّكُمْ تَمُوتُونَ غَداً) [گ ١٩٣ ر] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

دنیای خود(٢) را بصلاح دارید وکار از برای آخرت(٣) کنید .

یعنی که چندانکه از دنیا (٤) ناگزیر باشد(٥) بدست آرید . آنکه چندانکه توانید ازبهر آخرت کار کنید. زیرا که دنیا زیادت بودن(٦) آن تو نیست ناچار ازتو بماند ؛ و آخرت هرچند [که] بود آن تست زیرا که دنیا فانی است وآخرت باقی.(٧)

٤٩٩ ـ أَفْشُوا السَّلَامَ، وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ، وَصِلُوا الْأَرْحَامَ، وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ؛ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

---

(١) س . (و) م . (و) ض . ش : بقیه را ندارد

(٢) س : خویش

(٣) س : ازبهر آخرت کار

(٤) ب . م : ازدنیا چندانکه

(٥) س : است

(٦) ب . م : بود

(٧) س : است

(*) ض . ش : (... بِالسَّلَامِ .) قال اکثروا من السلام علی المسلمین لیلاً ونهاراوعلی الاحوال کلها ولاتقطعوا هذه الکلمة لتسلموا ببرکتها من الافات فانها تحیة وملة محمد علیه السلام و تسلموا من شرور من سلمتم علیه ... و بیان الحدیث الاخیر و تمامه وطوله رواه جابر قال : خرج رسول الله صلی الله علیه وآله و قال اخبرکم یعرف اهل الجنة الی ان قال هذا الحدیث قلت بابی وامی یارسول الله ومن یطیق ذلک؟ قال ساخبرکم عن ذلک من لقی اخاه فسلم علیه ورد علیه فقدافشی السلام ومن اطعم اهله و عیاله من الطعام حتی یشبعهم فقد اطعم الطعام و من صام رمضان و من کل شهر ثلثة ایام فقدادام الصیام ومن صلی العشاء الاخرة والغداة فی جماعة فقد صلی والناس نیام الیهود والنصاری .

پراکنده دارید سلام را ؛ و بخورانید طعام ؛ وبپیوندید باخویشان؛ و شب که مردمان[۱] خفته باشند (شما) نماز کنید تابسلامت اندر بهشت شوید.[۲]

پیغامبر (صلی‌الله علیه) اندرین[۳] خبربچهارچیز دعوت کرداز بهر چهارچیز را: (و) گفت : سلام پراکنده کنید اظهار تواضع را ؛ و طعام دهید اظهار مرّوت را ؛ و با خویشاوندان (به) پیوندید اظهار شفقت را ؛ و بشب نماز کنید اظهار خدمت (خدای) را(تعالی؛ که)آنکس که سلام پراکنده کند[٤] وطعام دهدوباخویشاوندان پیوندد و [به] شب نماز کند خشنودی خلق وخدای[تعالی] جسته باشد لاجرم بسلامت بهشت رود .

۵۰۰ـ اِحفَظُونِي فِي اَصحابِي فَاِنَّهُم خِيارُ اُمَّتِي؛ اِحفَظُونِي فِي عِترَتِي (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

---

(۱) س : سلام پراکنده کنید و طعام بخورانید و باخویشاوند پیوندید و بشب که مردم .

(۲) س روید (۳) س : در

(٤) س : دارد

(*) م : قوله فی عترتی . عترة الرّجل اخصّ اقاربه و عترته النبی صلی الله علیه وسلم بنوهاشم وبنوالمطلب وقیل اهل‌بیته الاقربون و هم اولاده و اولاد علی من فاطمة رضی‌الله عنهم والابعدون من ذوی قرابته صلی‌الله علیه و سلم و معنی حفظه صلی‌الله علیه وسلم فیهم معاملتهم بمایکون سببالرضاه غیرموجب لسخطه فمن احب رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم کان لامحالة محبالعترته وعاملهم معاملة المحب للمحبوب .

(=) ض. ش: وروی احفظونی فی‌عترتی فانهم‌خیاراصحابی و روی خیارعشیرتی؛

وقال‌علی‌علیه‌السلام : یاعجبا !

«اَیَکُونَ الاِمامَةُ بِالصَّحابَةِ وَلا یَکُونُ بِالصَّحابَةِ وَالقَرابَةِ ؟!»

نگاهدارید مرا اندر یاران [۱] من که ایشان گزینان[۲] امّت من اند ؛ مرانگاه دارید در خویشاوندان من .

یعنی [که] خشنودی من جوئید[۳] بزبان ذم کوتاه داشتن از اصحاب من ؛ و زبان ثنا بر یشان گشاده داشتن .

و مرا نگاه دارید در خویشان من .

یعنی خشنودی من طلب کنید بنیکوئی کردن با ایشان و دوست داشتن ایشان‌را .

۵۰۱ ـ اِسْتَشِيرُوا ذَوِي الْعُقُولِ تَرْشُدُوا وَلاَ تَعْصُوهُمْ فَتَنْدَمُوا [٤] (*) [گ ۱۹۳ پ] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

رای زنید با[٥] خداوندان خرد تاراه صواب بیابید[٦] و بی‌فرمان‌ایشان مکنید که پشیمان شوید .

بدانکه لقمان اندر [۷] پند نامهٔ پسر گفته است (که) ای پسر اگر ترا شغلی پیش آید بادیوانهٔ مشورت کن[۸] (تا)ترا به[۹] باشد [از آن] که بخودرأیی کار کنی .

(۱) س : مرا نگاهدارید در اصحاب

(۲) س : گزیدگان

(۳) ب . م : طلب کنید

(٤) س : [گ ۸۹]

(٥) س : مشورت کنید به

(٦) ب . م : یابید

(۷) س : لقمن

(۸) س : اگربدیوانهٔمشورت کنی

(۹) س : بهتر

(*) ض . ش: ای شاوروا العقلاء یهدوکم الی الرّشاد ویهدیکم‌الله الی رشدکم بما یجری علی‌السنتهم و اذا اشاروا الی شیی فخذوا به فان لم‌تفعلوا ذلک وفعلتم‌تندموا حین لاینفع الندامة .

ابراهیم سجستانی[1] گوید که مرا در دل افتاد که زنی بخواهم؛ و (مرا می) بایست که با کسی[2] مشورت کنم.

گفتم [که] بامداد [که] از خانه بیرون شوم[3] هر کرا نخست [که] ببینم با وی[4] مشورت کنم بامداد بیرون آمدم[5] دیوانه ای را دیدم گفتم مرا مُرادست که زنی بخواهم تو چه گویی؟

[دیوانه] گفت چه گویم با کسی (که ازبهر شهوتی که خزان در آن باوی هنبازند اندوه عمری طلب میکند!)

٥٠٢ ـ تُوبُوا اِلیٰ رَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمُوتُوا؛ (*)
وَبادِرُوا بِالْأَعْمالِ الزّاکِیَةِ مِنْ قَبْلِ اَنْ تُشْغَلُوا؛ (**)
وَصِلُوا الَّذی بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ بِکَثْرَةِ ذِکْرِکُمْ اِیّاهُ. (***)
گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

(١) ب . م : سختیانی (٢) ب . م : بکسی (٣) س : روم
(٤) س : بدو (٥) س : رفتم

(*) م : (قوله توبوا ...) قیاما بحق‌العبودیة واعظاما لمنصب الربوبیة و امتثالا لقوله تعالی؛ وتوبوا الی‌الله جمیعاً ایهاالمؤمنون‌لعلکم تفلحون. امرهم مع طاعتهم بالتوبة لئلا یعجبوا بطاعتهم فالعجب مفسد للاعمال و توبة العوام من‌الذنوب؛ وتوبة الخواص من غفلة القلوب و توبة خواص الخواص مما سوی المحبوب فذنب کل طائفة بحسبها.

(**) م: وبادروا بالاعمال الزاکیةقبل‌ان‌تشغلوا. الزاکیة ای الطاهرة من‌الریاء والسمعة وسائرالعلل التی تحبط الثواب ... و تجعل الاعمال هباء منثورا. قبل ان‌تشغلوا عنها و هو بصیغة المجهول فان الانسان اذا اشتغل بالاهلین و الاموال لاجرم شغلته عن صوالح الاعمال فان الطاعة لاتتاتی ولا تتیسر الا عند فراغ الیدوالبال؛ فحقیق بالمرء ان یتخلی لطاعة مولاه عن جمیع الاشغال.

(***) ض . ش : وصلوا مابینکم و بین‌الله و هو ان یکون النعمة من‌الله الیکم والشکر منکم له تعالی ای اعمروا الطریق الذی یکون سببا الی عمارة الدین بذکرالله کثیراً و بالاستغفار.

توبه کنید یعنی که بخدای باز گردید[۱] پیش از آنکه بمیرید ؛ و بشتابید بکردارهای پاکیزه پیش از آنکه مشغول گردید؛[۲] و بپیوندید بدانچه[۳] میان شما و میان اوست به بسیار[ی] یاد کردن [شما] وی‌را؛ پیش از مرگ توبه بپذیرند[۴] و بدر سرگ ایمان [کافر] نپذیرند[۵] زیرا که مؤمن آشناست چون بدر مرگ توبه کند مقبول آید ؛ [۶] از دوست و آشنا عذر همه وقتی[۷] پذیرند ؛ و اگر کافری بدان[۸] وقت ایمان (آرد) نپذیرند؛ چرا،زیرا که کافر بیگانه‌است و از بیگانه بهروقت عذر[۹] نپذیرند.

و آنچه گفت بکردار پاکیزه شتاب کنید پیش از آنکه مشغول گردید [۱۰] یعنی [که] بطاعت مشغول باشید[۱۱] پیش از آنکه از طاعت مشغول گردید.[۱۲] از بعضی مشایخ پرسیدند مسئله‌ای[۱۳] (جواب باز داد .) سائل گفت دیگرباره بازگوی[۱۴](ای) شیخ ! گفت‌من خود(پشیمانم ازآنکه گفتم.)[۱۵]

و آنچه گفت بپیوندید آنچه میان شما و میان اوست یعنی آن عهد[ی] که میان تست و خدای تو برجای‌دار [گ ۱۹٤ ر] ویاد[۱٦]کردن شما او را .

چنین گفته‌اند که ایمان باغی است‌وآب‌آن باغ یاد کردن‌خدای[است] (عزّوجلّ .)

---

(۱) س : بازگردید بخدای
(۲) س : شوید
(۳) ب . م : آنچه
(٤) س : پذیرد
(٥) س : بپذیرد
(٦) ب . م : قبول‌آید زیرا که
(۷) س : وقت
(۸) س : کافررا در آن
(۹) س : وعذر بیگانه در همه وقتی
(۱۰) س : شوید
(۱۱) ب . م : گردید
(۱۲) س : شوید
(۱۳) س : مسئلهٔ پرسیدند
(۱٤) س : باردیگربگوی
(۱٥) س : آن گفته‌ام
(۱٦) س : و خدایست برجای دارید بیاد

٥٠٣ ـ تَجافَوْا عَنْ عُقُوبَةِ ذَوِی الْمُرُوَّةِ ما لَمْ تَکُنْ حَدّاً (١) (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

دوری گزینید از عقوبت(٢) خداوندان مروت(٣) که نه حدّ باشد .

یعنی [که] از گناهی که او را حدّی معلوم نیست . تعزیر واجب کنند ؛ و تعزیر چوب ادب باشد وبرای امام مفوّض(٤) بود از یکی(٥) تاچهل [کم یکی] زیرا که تعزیر باندازهٔ(٦) حدّ نرسد . (و) چهل چوب حد خمر خوردن (٧) است (بشریعت .)

پس تعزیر از حدّ کمتر باشد و اگرچه بیک چوب باشد پس اگر [از] خداوندان مرّوت کاری آید(٨) که آن موجب تعزیر بود(٩) تعزیرشان(١٠) نکنند حرمت مروت اورا عفو کنند از او . (١١)

---

(١) س : ما لَمْ تَکُنْ لَهُ حَدٌّ

(٢) س : دور باشید از عقوبت کردن

(٣) س : را وقتی (٤) ب . م : بمفوّض

(٥) س : [ک ۹۰] (٦) س : بحدّ

(٧) ب . م : خمرخواره (٨) ب . م : گناهی کنند

(٩) ب . م : که مستوجب تعزیر گردند

(١٠) س : تعزیرش

(١١) س: عفو کنندش حرمت مرّوت اورا

(*) م : المروءة بالهمز و ترکه الانسانیة او الرّجولیة قوله تجافوا ای تباعدوا وتجاوزوا . قوله : عن عقوبته الخ . ای‌لاتعاقبوه علی مایصدر عنه من عثرة مالم‌تکن‌موجبة لحدّ . و فی روایة : تجاوزوالذوی المروءة عن عثراتهم و الذی نفسی بیده ای بقدرته وارادته ان احدهم لیعثرو ان یده لفی یدالله یعنی ینعشه من عثرته ویسامحه من زلته.

٥٠٤ـ تَجافَوا عَنْ ذَنبِ السَّخيِّ فَاِنَّ اللهَ (تَعالی) آخِذٌ بِيَدِهِ كُلَّما عثر(١).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

دوری گزینید(٢) از گناه سخی که خدای‌تعالی دست وی گیرد(٣) هر گاه که پایش(٤) بچیزی درآید.

یعنی که هر گاه(٥) که خواهد که گناهی کند از برکت(٦) سخاوت وی خدای‌تعالی او را از آن گناه معصوم دارد. پس اگرندارد(٧) وآن گناه‌بکنداز برکات سخای وی آن گناه او را عفو کند پس رسول (صلی‌الله علیه) بنمود که سخی‌رابگناه ملامت مکنید که گناه وی بعفو مقرون باشد.

٥٠٥ ـ عُودُوا الْمَرِيضَ وَاتَّبِعُوا الْجَنائِزَ تُذَكِّرْكُمُ الْآخِرَةَ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه).

بیمار را بپرسید(٨) و پس جنازه‌ها شوید تا ازآن جهانتان یاد دهد(٩) و جای دیگر [ک٤٩ ب] گفته‌اند(١٠) که این دلها زنگ(١١) گیرد چنانکه(١٢) آهن اندر آب؛ [و]جلای وی قرآن خواندن است و مرگ را یاد کردن؛ و در دیدن بیمار یاد کردن مرگست؛ و در دیدن جنازه یاد کردن آخرت(١٣) و شافعی گوید: که

---

(١) س. (و) ب. م: عثر

(٢) س: دورباشید

(٣) ب. م: او بگیرد

(٤) ب. م: وی

(٥) س: هروقت

(٦) س: برکات

(٧) یعنی اگر خدای‌تعالی او را معصوم ندارد.. م.

(٨) ب. م: بیمار پرسید

(٩) س: بروید تاآخرت یاد آرد شمارا

(١٠) س: است

(١١) س: ژنگ

(١٢) س: چون

(١٣) س: آخرت یادکردن

بجنازه پیش روند[1] یعنی که شفیع‌اند وشفیع پیش‌ازگناهکار رود و ابوحنیفه گوید که [از] پس (جنازه) روند[1] تا نظر برجنازه دارند و آخرت را یاد آرند.[2]

٥٠٦ ـ لِيَكُنْ بَلاغُ أَحَدِكُمْ مِنَ الدُّنيا زادَ الرّاكِبِ[3].

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

باید [که] (یکی از شما) از [مال] دنیا چندان بردارد[4] که زاد سواری باشد.[5]

اشارت میکند [رسول] (صلی‌الله علیه) بر سبکباری[6] مؤمن در دنیا[7] که چندان (باید که) دارد که قوت[8] روز(ی) بود وهرچه[9] از قوت روز(ی) زیادت بود[10] همه رنج باشد[11] و دل مشغولی.

وآنچه درخزینهٔ تست ترا نگاه‌باید داشت و آنچه درخزینهٔ خدای‌است‌تعالی خود خدای[12] نگاه دارد.

هارون‌الرشیدعمروبن عُبَید را گفت: ای شیخ شنیدم که توبخانه هیچ نداری. گفت [مرا] اعتماد برخدای [تعالی] بیشتر است که برخود.[13]

---

(۱) س : روید
(۲) س : افکنید وآخرت‌را یاد کنید (ضمن آدابی مذهب حقهٔ امامیه نیزچنین گویند.م)
(۳) ب . م : راکبِ
(٤) س : دارید
(٥) ب . م : بود
(٦) س : بسبکباری که
(٧) س : چنان باید که بود
(٨) ب . م : قوتی
(٩) س : که آنچه
(١٠) ب . م : است
(١١) ب . م : است
(١٢) س : خدایتعالی است خدایش
(١٣) س : از آنکه برخویشتن

٥٠٧ - اِغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ : شَبابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ ؛ وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ ، وَ غِناكَ قَبْلَ فَقْرِكَ ؛ وَ فَراغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ(١) وَ حَياتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ(٢)(*).

گفت (پيغامبر صلى‌الله‌عليه) :

بغنيمت دار[يد] پنج [چيزى] را پيش از پنج [چيز] : جوانى (خويش) را پيش از پيرى ؛ و [تن] درستى (خود) را پيش از بيمارى ؛ و توانگرى (خود) را پيش از درويشى ؛ و بيكارى (خود) را پيش از مشغولى و زندگانى (خود) را پيش از مرگ .

---

(١) حاشيهٔ ب . م : و الفراغ ضد الشغل

(٢) س : [گ. ٩]

(*) م : اغتنم خمسا من الحالات لتمكنك فيها من الطاعات قبل خمس من الحالات: اغتنم شبابک قبل هرمک فان الانسان يقوى حالة شبابه على مايقوى فى حالة الكبر على عشر معشاره من صلوة و صيام ونسک وغيرها .

٢- و اغتنم صحتک قبل سقمک اى مرضک فان الصحيح قادر على اداء الفرائض والنوافل على وجهها بخلاف المريض .

٣- واغتنم فراغک من اشغال الدنيا قبل شغلک بالامور الدينية من رياسة و صنعة وغيرها فان المشغول بالدنيا لايمكنه العبادة ولايتيسر له اوطاعة انما يسهل القيام بوظائف الدين على من تفرغ لها عن سايرالاشغال و من ثم صح : « مَنْ أَحَبَّ آخرته اضربدنياه و من احبّ دنياه اضرّ بآخرته . »

٤- و اغتنم حياتک بانفاق ايامها فى اسباب السعادة قبل موتک فان الانسان اذامات انقطع عمله الا عن ثلاثة. الحديث. وقديصطفى الله سبحانه بعض عباده لعمل الطاعة فى البرزخ فيصلون فى قبورهم ويقرؤن القرآن و يضاعف لهم الاجور على تلک الطاعات مع ان ذلک العالم ليس دار تكليف كما ان اصحاب الاعراف الذين استوت حسناتهم وسيئاتهم يسجدون باذن الله سجدة ترجح بها ميزان حسناتهم فيدخلون الجنة .

اما جوانی پیش از پیری مغتنم است زیرا که چون[1] درآن کار[ی] که بود اگر (کار) این جهانیست واگر(کار)آن جهان[2] [گ ٥٩١] که چون درجوانی[3] تقصیر کرد بروز[4] پیری جز تأسف دردست چیزی[5] ندارد و همچنین [تن] درستی وبیماری. اما توانگری پیش ازدرویشی مغتنم است [و] بغنیمت باید داشتن نه بخوردن و پوشیدن بلکه بعطا و بخشیدن[6] زیرا که حال توانگر از دوبیرون نیست : یا[7] روی در[8] اقبال دارد، یا در[8] ادبار. اگر روی در[8] اقبال دارد عطادادن اورا درویش نکند و اگر روی در[8] ادبار دارد [نادادنو] نگاه داشتن او را فایده نبود و[9] نماند پس چون هست می باید بخشیدن ودادن[10] واما بیکاری پیش ازشغل هم بغنیمت باید داشتن[11] وبشرح محتاج نیست. و امّا زندگانی پیش ازمرگ بغنیمت باید داشت[12] [و] خدای تعالی می گوید:

« فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلاَ أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ . »

---

(١) س : جوان

(٢) س : جهانی

(٣) ب . م : درکار

(٤) ب . م : در

(٥) ب . م : هیچ در دست

(٦) س : داشت بخورد و پوشش و عطا و بخشش

(٧) ب . م : امّا

(٨) ب . م : به

(٩) ب . م : ندارد که

(١٠) س : بهرحال که هست بخشیدن اولیتر

(١١) س : مغتنم است

(١٢) س : مغتنم

۵۰۸ـ لِيَأْخُذِ الْعَبْدُ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ ؛ وَ مِنْ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ مِنَ الشَّبِيبَةِ قَبْلَ الْكِبَرِ وَ مِنَ الْحَيٰوةِ قَبْلَ الْمَمَاةِ ؛ فَمَا بَعْدَ الدُّنْيَا مِنْ دَارٍ اِلَّا الْجَنَّةُ اَوِ النَّارُ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

بنده [را] باید که بستاند ازخود (برای) خود[1] و از دنیا(ی) خود (برای) آخرت خود.[2] و ازجوانی پیش از پیری و از زندگانی پیش از مرگ که پس[3] از دنیا (هیچ) سرای نیست بجز[4] بهشت یادوزخ .

اما آنچه گفت [که بنده‌را] باید که بستاند ازخود خودرا[5] یعنی کار که[6] کند از بهرخویش (کند). چنانکه گفت (تعالی): « مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ » هرکه کاری [نیک] کند از بهرخود[7] کند . پس چون بنده کاری کند (که) اورا

(*) م : یروی ان‌الصدیق قال بیتا وهوقوله :

الموت باب وکل الناس داخله — یالیت شعری بعدالباب ماالدار

فقال عمر :

الدار جنة عدن ان عملت بما — یرضی الا له وان خالفت فالنار

وقال عثمان :

هما محلان ما للناس غیر هما — فاختر لنفسک ای الدار تختار

وقال علی علیه‌السلام

ماللاناس سوی‌الفردوس‌ان‌عقلوا — وان هفوا هفوة فالرب غفار

وقدرایت هذه الابیات مناسبة للمقام ... کالشرح للحدیث فتامل.

---

(۱) س : خودرا

(۲) س : خودرا

(۳) س : بعد

(٤) س : الا

(۵) ب . م : برای خود

(٦) س : که کار

(۷) ب . م : خویش

بدان(۱) ثواب دهند از خویشتن حظی برگرفته باشد خودرا.(۲)

و اما آنچه گفت از دنیای(ی) خود (بستاند. برای) آخرت خود(۳) آنست که پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت:

«اَلدُّنیا مَزرَعَةُ الآخِرَةِ» (این جهان کشت‌زار آن‌جهانست) تااینجانکاری آنجا(٤) ندروی.

و اما آنچه گفت از جوانی پیش از پیری(٥) آنست که در آن خبر نخست(٦) گفته آمد.

و همچنین از زندگانی(۷) پیش از مرگ.

واما آنچه گفت [که] بعد [از] دنیا سرای نیست مگر(۸) بهشت یادوزخ. معنی وی آنست [ک ۹۰ پ] که این جهان یک سرا[ی] است واین(۹) دنیاست؛ وآن جهان دوسرایست: بهشتست یا(۱۰) دوزخ؛ وبهشت جای نیکانست؛ ودوزخ جای بدانست.

پس عاقل بداند که چون از در مرگ اندر شد بآخرت رسد وآنجا سرای این دو(۱۱) است پس اینجا اگر رغبت (به) بهشت دارد نیکی کند و اگر از دوزخ ترسد بدی نکند که‌آنجا(۱۲) که مرجع مردم باوست؛ همان(۱۳) دو است یا بهشت یا دوزخ.

---

(۱) س: برآن
(۲) س: ازبهرخویش
(۳) س: آخرت را
(٤) س: بآخرت
(٥) ب. م: از پیری پیش ازجوانی (کذا)
(٦) ب. م: پیشین
(۷) س: [ک ۹۱]
(۸) س: الا
(۹) ب. م: و آن
(۱۰) ب. م: یکی بهشت ویکی
(۱۱) س: دوسرا
(۱۲) س: اینجایگه
(۱۳) س: همین

٥٠٩ كُونُوا فِي الدُّنيا أضيافاً وَ اتَّخِذُوا الْمَساجِدَ بُيُوتاً.
وَعَوِّدُوا قُلُوبَكُمُ الرِّقَّةَ وَ أَكْثِرُوا التَّفَكُّرَ وَ الْبُكاءَ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

در دنیا مهمان باشید.

یعنی [که] مهمان بخانهٔ میزبان دل ننهد چشم برآن دارد که نان کی خورد تا بدر شود:[1] مؤمن باید که در دنیا چنین باشد چشم بدان دارد که روزی تمام کی خورد تا برود.[2]

[وآنچه] گفت: «وَ اتَّخِذُوا الْمَساجِدَ بُيُوتاً» مسجد را بخانه[3] گیرید یعنی در دنیا (آن) امید مدارید که دروی خانه سازید و مسکن گیرید؛ ببیغولهٔ مسجد بسر آرید!![4]

وگفته‌اند درین لفظ تقدیم است. [یعنی که] «وَ اتَّخِذُوا بِالْبُيُوتِ مَساجِداً» یعنی خانه ها را بمسجد گیرید دروی آن کنید که در مسجد کنند.[5]

و آنچه گفت دلها(ی خود) را بتنکی عادت دهید گرفتن[6].

یعنی مهربانی ورحمت، که مهربانی دل گواهست برمرحومی‌تن؛ آنرا که دل مهربان‌تر تنش برحمت خدای‌تعالی نزدیکتر.[7]

وآنچه گفت: [وَ أَكْثِرُوا التَّفَكُّرَ وَ الْبُكاءَ.] تفکر[8] بسیار کنید وبسیار

(۱) س: برود　　(۲) ب. م: بشود
(۳) س: خانها بمزکت
(٤) س: کنید و جای مسازید در بیغوله مسجدی بسازید
(٥) س: مزکت کنید　　(٦) ب. م: کنید
(۷) س: رحیم‌تر دلیل است که تنش برحمت نزدیکترست
(۸) ب. م: اندیشه

بگرییدِ(۱) واز کردار بد خویش(۲) اندیشه کنید تا شما را پشیمانی آید؛ و پشیمانی توبه باشد(۳) و نیز چون از کردار بد اندیشه کنی و پشیمان شوی گریه آرد ؛ و آب چشم شویندهٔ(٤) گناهست .

۵۱۰ ـ لاَ تَخْتَلِفَنّ بِكُمُ الْأَهْوَاءُ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مبادا(۵) که هوی(٦) (ها) شما را بخلاف آورد .(۷)

بدانکه هر که کتاب(۸) خدای تعالی یابد وخبرِ رسول (صلی‌الله‌علیه، باید که) بدان استعمال(۹) کند؛ و [همچنین] اقوال(۱۰) ائمه (یابد) هرگز در دین وی خلل نیفتد. وسَرِی السَّقَطِی گفت: (۱۱) باسمنون بحدیث بودم اورا گفتم [که] شافعی بخبر قوی است؛(۱۲) ومالک بخبر (وقیاس) قوی است؛ و ابوحنیفه بقیاس(۱۳) قوی؛ تو درایشان چه گویی؟ گفت بنده را فرمانبرداری به که خودرایی .

(۱) ب . م : گرییدِ
(۲) س : کرده‌های بد خویشتن
(۳) س : است
(٤) س : کنید و پشیمان شوید بگریید که گریه محو کنندهٔ
(۵) س : نباید
(٦) ب م : هوا
(۷) ب . م : آرد
(۸) س : دردین قول
(۹) س : وبآن کار
(۱۰) س : باقول
(۱۱) س : گوید که
(۱۲) س : و بقیاس
(۱۳) س : [گ ۹۱]

(*) ض . ش : . . اکثروا التفکر فی صنع الله و فی ذنوبکم وجرمکم علی الله . . . فانکم اذافعلتم ذلک لایغلب الهوی علیکم فیختلف بکم ولا یظهر الخلاف فیکم لافی الاصول ولا فی الفروع .

٥١١ ـ أَكْرِمُوا الشُّهُودَ فَإِنَّ اللهَ يَسْتَخْرِجُ بِهِمُ الْحُقُوقَ وَ يَدْفَعُ بِهِمُ الظُّلْمَ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

گواهان(۱) را گرامی دارید که حق تعالی حقها را با ایشان(۲) بیرون آرد و بیداد را باایشان(۲) دفع کند.

معنیش آنست که برحاکم واجب باشد که چون (گواه) گواهی دهد نگذارد که مشهودٌ علیه برگواه زبان درازی کند واورا ناسزا گوید تادیگر گوایان(۳) ازآن نرمند و حقوق مسلمانان ضایع نشود.(٤)

٥١٢ ـ اِتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا تُحْمَلُ عَلَى الْغَمَامِ ؛ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَأَنْصُرَنَّكَ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بترسید از دعای ستم رسیده که دعای ستم رسیدگان را بر(میغی نهند پیش خدای عزّوجل برند . پس ایزد عزّ اسمه گوید به بی‌همتائی من وبزرگواری)(٥)

(*) م : ای تجنبوا الظلم بانواعه لئلا یدعوعلیکم المظلوم بسوء فیستجاب له فیکم فانها تحمل علی الغمام الی حضرته تعالی . یقول‌الله تعالی وعزّتی وجلالی ای اقسم بغلبتی وعظمتی لانصرنک بالنون المؤکدة الثقیلة و الخطاب للمظلوم ای لاستخلصنّ لک الحق ممن ظلمک ولانتقمنّ لک منه ولوکان النصر بعد حین ای امد طویل ؛ وهذاالبیان ان‌الله تعالی لایهمل الظالم ولوامهله ..

(۱) س : گوایان (۲) س : بایشان

(۳) س : دگرگوایان (کذا)

(٤) س : رمیده نشوند و حقها مردمان ضایع نباشد

(٥) س : ابر نهد خدای‌تعالی گوید : بعزت وجلال

من که ترا یاری دهم[۱] و اگرچه بعد[۲] روزگاری باشد.

بدانکه بندهٔ خدای[۳] درحمایت خدای[۳] باشد وترا خدای تعالی گفته است: که برین بنده من ستم مکن چون (تو) برو[٤] ستم کردی[٥] [حمایت خدای را رد کرده باشی ؛ و] خصومت تو با خدای افتاده باشد[٦] و خدای (تعالی) با هر که خصومت کند چیرگی او را باشد.[۷] عمروبن یزیدبن هُبَیر[۸] روزی جوانی را، مقرعه‌ای[۹] بزد بظلم، مادرآن جوان بگریست وگفت: یارب تو فرزندان او را پیش وی کشته گردان. [گ۱۹۶پ] . کم روزگاری برنیامد[۱۰] (که) ابوجعفر منصور دوانیقی سیافان [را] بفرستاد[۱۱] بسرای[۱۲] عمربن یزید[۱۳] نخست پسران اورا درپیش او بکشتند آنکه اورا (گردن بزدند) و این قصه دراز است [این کتاب نه جای اوست] از تاریخ باید خواندن.

۵۱۳ ـ اِرْحَمُوا ثَلٰثَةً: عَزِيزَ قَوْمٍ ذَلَّ وَغَنِيَّ قَوْمٍ اِفْتَقَرَ ؛ وَعَالِماً تَلْعَبُ بِهِ الْحَمْقَىٰ وَالْجُهَّالُ(*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

(۱) س : کنم (۲) س : حین بود بعد حین (۳) ب . م : تعالی
(٤) س : بوی (٥) س : کنی (٦) ب . م : افتد
(۷) ب . م : (۸) ب . م : هبیره (۹) س : یعنی تازیانه
(۱۰) س : برآمد (۱۱) س : فرستاد
(۱۲) س : تاپسران (۱۳) س : یزید را بکشتند

(*) ض . ش : یقول ابذلوا شفقتکم وعونکم علی هولاء الثلثة لانهم جمیعا فی هوان لان الفقر بعد الغنی یعدُّ من المذلة وکذا العزل من العزّ وکذلک العالم الذی یستخف به ولا یستخف باولی العلم الا احمق اوجاهل .

والاحمق : هومن یهدی ولایدری انه یهدی .

[١] سه کس (را) ببخشائید: عزیزقومی (را) که ذلیل شود و توانگرقومی (را) که درویش شود و عالمی (را) که احمقان و نادانان[٢] بوی بازی کنند .

اما عزیز قومی که ذلیل شود از پایگاه [خویش] بیفتد ، بجای بخشایش باشد [زیرا] که عادت کرده باشد[٣] که فرماید و فرمان برندش[٤] اکنون فرماید وفرمانش نکنند وبحشمت خوی کرده باشد[٥] اکنون حرمتش ندارند[٦] هرساعتی[٧] از تو رنجی باشد[٨] و هرروز بتو دردی رسدش[٩] بجای رحمت باشد .

واماتوانگری که درویش گردد بجامهٔ فاخرخو کرده باشد وبخانه‌آراسته[١٠] عادت کرده بود [١١] بطعامها(ی) لطیف غذا گرفته باشد و بصدقه دادن آموخته بود[١٢] و دلش پیوسته درین تمنی باشد[١٣] و دستش نرسد کدام رنج[١٤] بودازین صعب‌تر [و] بجای رحمت باشد .

اماعالم که‌میان جاهلان واحمقان[١٥] (گرفتار) باشد ازهمه بترباشد وکدام رنج باشد[١٦] بزرگتر از آن که مردی (عالم) جایی باشد که مقدار[١٧] وی ندانند (و حرمت وی نشناسند) و از آن هنری که دارد خبر ندارند و همچنان که جهل جاهلان پیش علما[١٨] حقیرباشدعلم عالمان پیش جاهلان [واحمقان] حقیر(تر) باشد .

---

(١) س : بر — (٢) س : جاهلان
(٣) س : بود — (٤) ب . م : فرمایندش
(٥) س : بود — (٦) س : حشمت ندارندش
(٧) س : ساعت — (٨) س : باشدش
(٩) س : باشدش — (١٠) س : نیکو
(١١) س : باشد — (١٢) س : خو کرده باشد
(١٣) س : بود — (١٤) س : رنجی
(١٥) س : جاهل واحمق — (١٦) س : رنجی بود
(١٧) س : قدر — (١٨) س : عالمان

[و امیرالمؤمنن] علی‌بن ابیطالب گوید : (کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ) .

« اَلنّاسُ اَعْداءُ ما جَهِلُوا . » مردم دشمن آن چیزند که ندانند . (۱)

و اما معنی احمق و جاهل آن باشد که نداند و نداند که نداند (۲) و شافعی احمق را معنی آن نهاد که کسی [باشد که] سخنی(۳) بیهوده گوید و داند(٤) که بیهوده (می) گوید .

٥١٤ ـ تَعَشَّوْا وَلَوْ بِكَفٍّ مِنْ حَشَفٍ فَاِنَّ تَرْكَ الْعَشاءِ مَهْرَمَةٌ(*) [ک ۱۹۷ ر] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بشب طعام خورید واگرچه(٥) مشتی خرمای دون‌بود .(٦) که دست بداشتن [از]طعام [بشب] پیری آرد . این قول پیغامبر است (صلی‌الله علیه) و قول اطباء آنستکه بشب طعام نشاید خورد[ن] . اگر بظاهر (لفظ) گیریم قول رسول (صلی‌الله علیه) خجسته‌تر و اشارت وی پذیرفتن مبارك‌تر وواجب‌تر .

---

(۱) ب . م : چیزست که نداند

(۲) حاشیهٔ س :

(آنکس که نداند و نداند که نداند تو مرده شمارش که کسش زنده نخواند.)

(۳) س : سخن

(٤) س : نداند

(٥) ب . م : واگرهمه

(٦) س : دغل باشد

(*) م : تعشوا ، هذا الامر للارشاد اذهو احد معانیه و لیس للوجوب ولا للندب بکف ای علی کف من حشف‌ای تمر یابس او فاسد اوضعیف لانوی له کالشیص ای‌لاتترکوا العشاء ولو بشیئ حقیر یسیر . قوله مهرمة بفتح المیم والرّاء و سکون الهاء ای مظنة للضعفاء والهرم لان النوم مع خلوالمعدة تورث تحلیلا للرّطوبات الاصلیة لقوةالهاضمه.

معمای(١) این لفظ [را] تاویل کرد(ه)اند که هردو سخن (قول) رسول است (صلی‌الله علیه؛) وقول اطبا(٢) موافق (آن) باشد. وآن آنست که ازمعروف(٣) سخن اطبا چنان اعتقاد(٤) افتاد(ه‌بود مردمان راکه پنداشتند که بشب طعام حرام است مگر روزه دار را.) آنکه(٥) پیغامبر آن (٦) اشکال از دل مردم برداشت و گفت بشب طعام خورید. آنکه از ناخوردن خبرداد و گفت: طعام ناخوردن(٧) بشب پیری آرد؛ یعنی هرکه عادت کند بشب طعام ناخوردن بپیری رسد؛ عبارتی هست از بسیار زیستن. (ونیز گفته‌اند که پیغمبر صلی‌الله علیه بدین خبر نه بسیارخوردن خواست که مردم بروز طعام کم خوردندی سیر نشدندی و یکدیگر را بدان وصیت کردندی که کم خورید و تا حدّ سیری مخورید. پیغمبر صلی‌الله علیه گفت بشب چیزکی بخورید و اگر همه مشتی حشف باشد یعنی کم خورید و حشف نوعی بود از خرمای دون.)

٥١٥ ـ اُنْظُرُوا اِلىٰ مَنْ هُوَ اَسْفَلَ مِنْكُمْ(*) وَلاٰ تَنْظُرُوا اِلىٰ مَنْ هُوَ فَوْقَكُمْ فَاِنَّهُ اَجْدَرُ اَنْ لاٰ تَزْدَرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

بآنان(٨) نگرید که فروتر ازشمااند(٩) وبآنان منگرید(١٠) که زَبَرشمااند(١١)

---

(١) ب . م : معماکه (٢) س : را (٣) س : معروفی

(٤) س : اتفاق (٥) ب . م : پس

(٦) ب . م : این (٧) س : ناخوردن طعام

(٨) ب . م : که باآنان (٩) س : شما باشند

(١٠) ب . م : ومنگرید باآنان (١١) س : باشند

(*) م : .. اَسْفَلُ مِنْكُمْ

(=) ض . ش : و الصحیح اَسْفَلَ بالنصب صفة محذوف هوظرف کقوله والرکب اسفل منکم ای الرکب ثبت مکانا اسفل منکم ...

که آن زیباتر باآن نعمتی(۱) که خدایرا(۲) برشماست نزد شما (خوارو) حقیرنباشد.

و این لفظ در معنی دنیا گفته است تا درویش پیوسته بدرویش تر ازخود(۳) نگرد تا بآنچه دارد صبورتر [وشکیباتر] (وشکورتر) باشد؛ ونباید که ازخویشتن بتوانگرتری(٤) نگرد که آنگاه [ک۹۷ ر پ] بآنچه دارد بسنده نکند.

اما در باب طاعت باید (که) پیوسته بآن [کس] نگرد که زبر وی باشد تا [پیوسته برطاعت بیفزاید](٦) و خواهد که بدرجت آن کس رسد(۷)؛ وبآنکس(۸) ننگرد که بزیر(۹) وی باشد که آنگه بآنچه(۱۰) کند معجب باشد؛ و اعجاب نشان هلاکست.

۵۱٦ـ اَمِیطُوا(۱۱) اَلاَذَی عَنْ طَرِیقِ الْمُسْلِمِینَ تَکْثُرْ حَسَنَاتُکُمْ(۱۲)(*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

دور کنید(۱۳) رنجها از راه مسلمانان تا نیکی شما بسیار شود.

وپیغامبر (صلی الله علیه) جای دیگر گفته است: که ایمان هفتادواند(۱٤)

---

(۱) س: تاآن نعمت
(۲) س: [ک۹۲]
(۳) س: وی
(٤) س: به از خویشتن توانگرتری
(۵) ب. م: باآنچه
(٦) ب. م: بطاعت افزاید
(۷) س: بدرجهٔ وی رسد
(۸) ب. م: وباآن کس
(۹) ب. م: زیر
(۱۰) ب. م: آنگاه با آنچه
(۱۱) م (و) س: اَمِطِ.. (ای ازل و باعد)
(۱۲) م. (و). ض. ش (و) س:.. تَکْثُرْ حَسَنَاتُکَ.
(۱۳) س: بدارید
(۱٤) س: دو

(*) ض. ش: وقال علیه السلام اماطة الاذی عن الطریق صدقة و اماط ای ابعد.

شاخسست ؛ بلندتر شاخی «لا اِلهَ اِلّااللّه» گفتن (است) و زیرترین شاخی دغل از راهها دورکردن است ؛ و شرم شاخی است از ایمان وآنچه (اینجا) گفت : «تَکثُرُ حَسَناتُکُم»(۱) از آن گفت که خبری دیگر آمده‌است(۲) که هرکه دغلی از راهی(۳) برگیرد تا آن راه از(آن) دغل پاك باشد(٤) فریشتگان(٥) آسمان‌دنیااورا تسبیح کنند؛ واین نیکی‌بسیارباشد. (ونیز)(گفته‌اندکه این رنج مانند سنگی‌باشدیا درختی یانجاستی که بر راه افتیده باشد هرکه آنرا از راه بردارد این ثواب بیابد.

گویند مردی شاخی خاراز راهی برگرفت گناهان گذشتهٔ او را خدای‌تعالی بدان ازو درگذاشت؛ واورا بیامرزید بفضل وکرم.)

٥١٧ـ اَحبِبْ حَبیبَكَ هَوْناً مّا عَسیٰ اَنْ یَکُونَ بَغیضَكَ یَوماً مّا ؛ وَاَبغِضْ بَغیضَكَ هَوْناً(٦) مّا عَسیٰ اَنْ یَکُونَ حَبیبَكَ یَوماً مّا. (*)

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

(۱) س : حسناتک

(۲) ب . م : بخبری دیگر آورده‌اند

(۳) س : راه

(٤) س : بود

(٥) س : فرشتگان

(٦) ای احببه حبا مقتصدا لاافراط فیه

(*) م : ای احببه حباقلیلا فقوله هونامنصوب علی‌المصدر مجازا وما زائدة لتاکید القلة امربتقلیل الحب و البغض اذربما ینقلبان بتغیر الزمان والاحوال فتندم علی الاسراف فی‌الحب‌اذاابغضت وعلی‌الاسراف‌فی‌البغض اذا احببت وتستحیی مافرط منک‌فی‌زمان‌البغض.

(=) ض . ش : امر بالاعتدال فی‌الحب والبغض و نهی عن الافراط فی المعنیین ای احببه حبا هونا ای سهلا یسیرا والمعنی لایطلعه علی جمیع اسرارك فلعله یتغیر یوما عن مودتک وما تاکید و یجوز ان یکون للابهام ای حبامبهما لایکثر ولا یظهر . وکذا بغضه بغضاذاقصدوذارفق وهون لاافراط فیه‌ولاتفریط وروی هذا الحدیث مرفوعاویروی موقوفا عن‌علی (علیه‌السلام).

دوست دارید دوست خویش را(۱) دوستی میانه مگر روزی دشمن (داشتهٔ) توشود(۲) و دشمن دار دشمن خود را(۳) دشمنی میانه مگر روزی دوست (داشتهٔ) توشود .(٤)

بدانکه هَوْن رفاهت(٥) و دَعت باشد . یعنی آهستگی واین که گفت هَوْناً یعنی ذا هَوْنٍ چنانکه ایزدتعالی گفت : «قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً» یعنی [گ ۱۹۸ ر] ذاحُسْنٍ .

وبدانکه پیغامبر (صلی الله علیه امت را) چنانکه شریعت آموخت طریقت [نیز] آموخت و این (سخن از) آنستکه [گفت:] آنچه کنی باندازه کن(٦) نه باسراف ونه بتقصیر تا [حد] دوستی ودشمنی (نیز؛ که) ؛ چون دوستی بجای آرد(۷) جای دشمنی بگذارد که(۸) هر که دوستی بافراط کند اسیر دوست ماند(۹) وهر که دشمنی بافراط کند بی دوست بماند(۱۰) ونیزمشایخ گفته اند: که این (خبر) از پیغامبر (صلی الله علیه) درست نیست سخن [امیرالمؤمنین] علی (رضی الله عنه) است . (عمر گوید:

«لا یَکُنْ حُبُّكَ کَلَفاً وَلا بُغْضُكَ تَلَفاً.»

یعنی چون دوست داری ازاندازه مبر چون دوستی زنان و کودکان ؛ وچون دشمنی داری از اندازه مبر چنانکه خواهی که هلاك شود آنکس که تو اورا دشمن داری .)

---

(۱) س : دار دوست را
(۲) س : بود
(۳) س : ترا
(٤) س : بود
(٥) س : رفق ودَعت . (کاملی)
(٦) س : هرچه کنید میانه گیرید
(۷) س : کنی از دوستی
(۸) س : بگذار
(۹) س : گردد
(۱۰) س : ماند

۵۱۸ - أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللهِ فَإِنَّهُ رَأْسُ أَمْرِكَ ؛ وَعَلَيْكَ بِالْجِهَادِ فَإِنَّهُ رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

ترا وصیت میکنم(۱) که از خدای بترسی که ترس خدای(۲) سرِ کار تواست؛ یعنی [که] اصل طاعت تو از خدای ترسیدنست ؛ زیرا که بطاعت میل نیفتد و از معصیت پرهیز نیفتد الّا(۳) بتقوی که در دل باشد (چون ترس در دل آمد اطراف بکردنی حریص شود و ازنا کردنی بازماند) پس ازین معنی گفت (صلی‌الله‌علیه) که ترسکاری(٤) سر همه کارها[ی تو] است .

و آنچه گفت : «وَعَلَيْكَ بِالْجِهَادِ» وبرتوباد بجهاد؛ یعنی [به] غزا کردن که غزا کردن رهبان بودن(۵) امّت منست .

رهبان مردی باشد که(٦) در صومعه نشیند و گوشت نخورد وجامهٔ نرم نپوشد وتنها باشد ومقصودازآن رنج نمودن باشد تن را(۷) پس پیغمبر صلی‌الله‌علیه(۸) گفت:

(*) م : الرّهبانية الزهد فی الدنيا والتخلی للعبادة كما كان عليه الرّهبان فی زمن بنی‌اسرائيل فعلوا ذلک رهبة ای خوفا من الله‌تعالى ولازهد للمسلم افضل من بذل النفس فی سبيل الله‌تعالى .

(=) ض . ش : يعنی ان‌الله وضع عن هذه الامة الرهبانية و هی الآصر الذی كان علی من قبلنا يريد فعل الترهب ولزوم الصوامع والبيع و امر مكانها بالجهاد مع الكفار و سماه سنام العمل .

---

(۱) س : [گ ۹۱]
(۲) س : بترس خدائی که وی
(۳) ب . م : انزجار نبود مگر
(٤) س : تقوی
(۵) س : آن رهبانی
(٦) س : درهبانی آن باشد که مرد
(۷) س : است
(۸) س : رسول

غزا کن تا چنان باشد که درصومعه‌نشینی(۱) یعنی آن ثواب که آن صومعه نشین(۲) بتنهائی و خشک خوردن(۳) و خشن پوشیدن(٤) و خویشتن برنج داشتن بیابد(٥) تواندر غزا کردن بیابی و هرچه خواهی خوری و (هرچه [گ ۹۸ پ] خواهی) پوشی و بامردم باشی(٦) وپیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت هرتنی که گرد راه غزا بر وی نشست(۷) گرد راه دوزخ بر وی ننشیند و سخن را در فضل غزا(ت) فراخ امت(۸) و (لکن) این نه جای اوست ؛ (والله اعلم واحکم.)

٥١٩ ـ وَلْیَرُدُّكَ عَنِ النَّاسِ مَا تَعْرِفُهُ(۹) مِنْ نَفْسِكَ ؛ وَ اخْزُنْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّكَ بِذٰلِكَ تَغْلِبُ الشَّیْطَانَ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

باید که(۱۰) باز دارد (ترا) [ازمردمان] آنچه تو از خویشتن میدانی [یعنی که بآن عیب که تودرخویشتن میدانی] نباید (که) مردمان‌را بدان عیب کنی.(۱۱)

و زبان در خزینه دار الا از نیکی که بدان چیره گردی بر دیو.(۱۲)

بدانکه بعیبی که در خود دانی(۱۳) مردمان را بدان عیب (یاد) کردن چند

(۱) س : نشستی
(۲) س : ایشان
(۳) س : خوری
(٤) س : پوشی
(٥) س : بیابند
(٦) س : نشینی
(۷) س : نشیند
(۸) س : مجال بسیار است
(۹) سایرنسخ : مَا تَعْرِفُ
(۱۰) س : ترا
(۱۱) س : بآن مردمانرا عیب کردن
(۱۲) س : بآن بردیو چیره شوی
(۱۳) س : خویشتن میدانی

(*) ض . ش : و روی اذا ذکرالله العبد خنس عنه الشیطان ای تأخر

چیز اقتضا کند : یکی ناجوانمردی و دیگر(۱) بی‌شرمی و دیگر(۱) بغی؛ وعاقل ازاین هرسه پرهیز کند وزبانرا نگاه داشتن چیزگی است بردیو . زیرا که: درهمهٔ اعضاء آدمی از زبان سبکتر بر گناه نیست زیرا که گناه او گفتارست و بطن وفرج [ودست وپای] و همه اعضاء (آدمی) زمانی روزگار بباید تاوی گناهی(۲) کند؛ و هرکاری که بتأنی(۳) باشد دفع توان کردن [و] (امّا) هرکاریکه سبکتر برآید دفع آن کمتر توان کردن .(٤) چون آدمی برمنع زبان از گفتار قادر بود ودیو آن(٥) قادری وی برسکوت ببیند (٦) عاجز و خیره شود و داند که این مرد که زبان بخاموش (۷) داشتن (۸) قادرست(۹) باسبکی زبان بردیگر اعضا غالب‌تربود(۱۰) باگرانی ایشان . پس بنده بردیو بخاموشی (ازینمعنی) چیره شود .(۱۱)

۵۲۰ ـ اِقْرَءِ الْقُرآنَ ما نَهاكَ فاِذا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَؤُهُ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

قرآن بخوان چندانکه ترا نهی کند ، چون ترا نهی نکند تواورا نمی‌خوانی؛ یعنی [که] قرآن [خواندن] آن باشد که بتأمل و تدبر خوانند (۱۲) ؛ تا امرهای او میداند(۱۳) و منقاد می‌شود(۱٤) و نهی‌های اومیداند(۱٥)[گ۹۹ ر]

---

(۱) س : یکی

(۲) ب . م : باید تاوگناه

(۳) ب . م : گرانیی

(٤) ب . م : کم‌توان دفع کردن

(٥) س : آن

(٦) س : دیوببینند

(۷) س : مرد برخاموش

(۸) س : زبان

(۹) س : [گ ۹۳]

(۱۰) س : قادرترباشد

(۱۱) س : بدینمعنی

(۱۲) س : باشد

(۱۳) س : میدانی

(۱٤) س : می‌باشی

(۱٥) س میدانی

و بدل [از آن] منزجر میشود[١] آنکه که چنین میخواند[٢] قرآن خوان باشد. [٣] پس اگر بخلاف این میخواند نخوانده باشد[٤] زیرا که : هر کاریکه [٥] فایده ای بحاصل نیارد[٦] ناکرده باشد (ونیز گفته‌اند که‌قرآن خوان چون ربا کند؟ وزنا کند؟ وخمرخورد؟ و گناههای کبیره کند ؟ چیزهایی کند که خدایتعالی او را ازآن نهی کرده باشد ؟ چون بدان آیتهای نهی رسد و ازآن باز نه‌ایستد؟ ویابآیتهای امر رسد و نگاه ندارد و فرمان نکند ؛ همچنان باشد که نخوانده باشد . زیرا که بخواندن آن هیچ مزد حاصل نشود.)

٥٢١ ـ اَدِّ الاَمٰانَةَ اِلیٰ مَنْ اِئْتَمَنَكَ وَلاٰ تَخُنْ مَنْ خٰانَكَ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

بگزار امانت آنکس[٧] که ترا بامانت داند[٨] و امین دارد[٩] و خیانت مکن آنرا که ترا[١٠] خیانت کند .

بدانکه ازآنجا که[١١] اصل مسلمانی است و جوانمردی و آزادگی است[١٢] [که] نیکویی بدل نیکویی کنی وچون‌ترا کسی بامین دارد باتونیکویی کرده است که برتو بامانت حکم کرده است؛ ترا باوی‌نیکویی کردن فریضه‌است‌ونخستین[١٣]

---

(١) س : می‌باشی
(٢) س : میخوانی
(٣) س : میخوانی
(٤) س : میخوانی قرآن نمی‌خوانی
(٥) س : ازاو
(٦) س : حاصل نیاید
(٧) س : را بآنکس
(٨) س : دارد
(٩) س : داند
(١٠) س : بآنکس که باتو
(١١) س : اینجا
(١٢) ب . م : آزادمردی
(١٣) س : نخست

نیکویی آنست که امانت وی بگذاری؛ و باز اصل مردمی[١] آنست که بدی را نیکی مکافات کنی. و بآنکس[٢] که باتوخیانت کندباوی خیانت نا کردن؛ بدی را مکافات نیکی کردن است. پس پیغامبر (صلی‌الله علیه) از اینمعنی گفت:

«وَلا تَخُنْ مَنْ خانَكَ».

(شافعی گوید: که چون مردی را بر مردی دینی باشد و این مدیون رنجش نماید و نگزارد[٣] خداوند دین را باشدکه ازمال او آنقدر که دین اوباشد بستاند؛ اگرمثل باشد مثل بستاند؛ و اگر مثل نباشد کالای او بفروشد و از بهای کالای او بقدر دین خود برگیرد. پس اگرکسی گوید پیغمبر صلی‌الله علیه گفت خیانت مکن کسی را که ترا خیانت کند گوئیم این خیانت نباشد که بقدر حق خود برگیرد خیانت آن باشد که افزون برگیرد و اگر یک جو بود خیانت بود وپیغمبر صلی‌الله‌علیه [ک ٩٩ ب] زن ابوسفیان[٤] را رخصت داد که از مال بوسفیان بقدر کفایت عیال برگیرد آنگاه که گله کرد با پیغمبر صلی‌الله علیه از سفیان که گفت باندازهٔ کفایت عیال نمی‌دهد یا رسول‌الله مرا رخصت باشد که بردارم؟ گفت باشد اما افزونی نه.

و بوسفیان مردی بود بخیل بقدر کفایت عیال هزینه نکردی لاجرم هند زن وی رخصت یافت ببرگرفتن ازمال وی بقدر کفایت عیال؛ و این را قصهٔ است درین آیت بیاید که گفت تعالی:

«وَلا يَسْرِقْنَ وَلا يَزْنِينَ».)

---

(١) ب. م: مردی

(٢) ب. م: باآنکس

(٣) دین خود نگزارد یعنی ادا نکند

(٤) ب. م: ابوسفین

٥٢٢ ـ أَعْطُو الْأَجِيرَ أَجْرَهُ قَبْلَ أَنْ يَجِفَّ عَرَقُهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بدهید مزد مزدور پیش از آنکه عرقش خشک شود .

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه)(۱) بخبر(ی) دراز اندر [فضل] ماه رمضان ، بآخر خبر (می) گوید که روز فطر ایزد (سبحانه‌و) تعالی گوید : [ای‌فرشتگان حق] مزد مزدور چیست ؟ [گویند : یارب](۲) آنستکه پیش از خشک شدن عرق وی مزد وی(۳) بدهند ؛ خدای عزّوجل گوید که(٤) شما گواه باشید که پیش از آنکه عرق بمصلی آمدن بر یشان خشک شود ایشانرا بیامرزیدم .(٥)

از اینجا رسول امت را بفرمود که شما نیز مزد مزدور (بدهید) پیش‌ازآنکه عرق وی خشک شود .(٦)

٥٢٣ ـ إِحْفَظِ اللّٰهَ يَحْفَظْكَ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

خدایرا(تعالی) نگاه دار ؛ تاخدای (عزوجل) ترا نگاه دارد .

ومعنی نگاه داشتن(۷) توخدای‌را (تعالی) [نگاه داشت] حدود اوامر ونواهی

(*) ض . ش : . . وقدقال‌الله تعالی انی امرت رسولی محمداً علیه‌السلام ان‌یقول لامته ان یوّفوا اجورالاجراء من قبل ان یجفّ عرقهم فانا اولی ان اوفو علی عبدی اجرة عمله قبل ان یجف عرقه‌الذی کان علی جبینه وقت‌الموت .

---

(۱) س : گفته است (۲) س : گوید

(۳) ب . م : عرق خشک شدن مزدش

(٤) ب . م : گوید عزّوعلا (٥) س : آمرزیدم

(٦) س : خشک شدن عرق وی بدهید

(۷) س : نگاهداشت

اوست؛ونگاه داشت(۱) شرع وسنت رسول اوست صلی الله علیه (وآله)؛ ونگاهداشتن(۲) خدای تعالی ترا بهر(۳) وجهی که خواهی تأویل [می] کن .

(وگفته اند: خدای را طاعت کن تا ترا ازمعاصی نگاه دارد ودیگر فرمانهای خدای را نگاه دار تا ترا از مکروهها و سختیها نگاه دارد .)

٥٢٤ ـ اِحْفَظِ اللهَ تَجِدْهُ اَمامَكَ(*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خدایرا (تعالی) نگاه دار [گ ٠٠ ٢ر] تا پیش خویش یا بیش .(٤)

این لفظ را معنی آن خبرست که رسول (صلی الله علیه گفت) حکایت(٥) از خدای تعالی:(٦)

« مازالَ(٧) اَلْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ اِلَيَّ بِالنَّوافِلِ حَتّى اُحِبَّهُ فَاِذا اَحْبَبْتُهُ اَكُونُ لَهُ سَمْعاً وَ بَصراً وَ يَداً (وَ) مُؤَيِّداً . »

---

(۱) ب . م : داشتن
(۲) س : رسولست [گ ٤٩]
(۳) س : بهمه
(٤) ب . م : خودیابی اورا
(٥) س : کرد
(٦) س : خداوند گفت
(٧) س : ما يَزالُ

(*) م : ای تجده معک بالحفظ والاحاطة و التأیید و الاعانة حیثما کنت فتستانس به مستغنیا به عن خلقه فهو تاکید لاقبله اذهو بمعناه المستنبط من الایات : « اوفوابعهدی اوف بعهدکم اذکرونی اذکرکم ، ان تنصروا الله ینصرکم» و هذا من المجاز البلیغ لاستحالة الجهة علیه تعالی فهو علی حد ان الله مع المتقین ، ان الله مع الصابرین. فالمعیة هنا معنویة لاظرفیه ؛ وخص الامام من بین الجهات للاشعار بشرف المقصد و لان الانسان سسافر الی الاخرة غیر قارّ فی الدنیا و المسافرانمایطلب امامه لاغیر فکان المعنی تجده حیثماتوجهت وقصدت من امرالدین والدنیا .

چندان نزدیکی کند بنده درمن[1] بنافله‌ها (تا)من او را دوست دارم وچون (من) او را دوست داشتم[2] سمع اوباشم وبصر او باشم و ید او باشم ویاری دهندهٔ او باشم ؛ اینست[3] معنی آن که گفت:[4] « تَجِدْهُ اَمامَكَ. »

٥٢٥ ـ تَعَرَّفْ اِلَى اللهِ فِى الرَّخاءِ يَعْرِفْكَ فِى الشِّدَّةِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) .

آشنایی کن باخدای‌تعالی در راحت تا ترا شناسد در سختی .

[درین خبر] معنی[5] آنست که چون براحت[6] باشی زمام خود بدست بطر مده؛ و خدایرا (سبحانه)فراموش مکن ؛ وروی ازطاعت ورضا جستن وی متاب؛ تاچون بسختی[7] باشی ویارب گویی‌ترااجابت کند[8] . [و] فرج خواهی [ترا] بدهد.[9]

٥٢٦ ـ وَاعْلَمْ اَنَّ ما اَصابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ وَما اَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصيبَكَ (**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

(١) س : چندانکه بنده در من نزدیکی کند

(٢) س : دارم

(٣) ب . م : ها

(٤) س : آنچه

(٥) ب . م : این

(٦) س : آنکه که در راحت

(٧) س : آنکه که در سختی

(٨) س : جواب دهد

(٩) س : اجابت کند

(*) م : تعرف بتشدیدالراء ای تحبب الی الله فی الرّخاء بالدأب فی الطاعات والانفاق فی‌وجوه القرب و المثوبات حتی یکون متصفا عنده بذلک معروفابه . یعرفک فی الشدة: بتفریجها عنک و جعله لک من کل ضیق مخرجا ومن کل هم فرجا بواسطة ما سبق منک من ذلک التعرف کما وقع لاصحاب الرقیم ...

(**) ض . ش : حث علی اثبات‌الیقین و الرّضا بالقضا وان المقدور کاین لامحالة ولاتخطئی اصابته علی کل حال اردته ام کرهته و اراده الخلائق ام ابوه.

بدانکه آنچه بتو رسد از تو خطا نخواست[١] و آنچه [از] تو خطا کرد بتو نخواست رسید[٢] ؛ یعنی آنچه روزی تو است[٣] بدیگری ندهد[٤] وآنچه روزی دیگران باشد بتو ندهد.[٤]

حارث مُحاسبی[٥] روزی اندر توکل سخن میگفت ؛ مردی بر پای خاست و گفت اگر در خانه نشینم چیزی از روزی درافکنند[٦] یانه ؟ حارث گفت نه ماه در شکم مادر بودی از روزن می‌درافکنند.[٧] گفت اگر بپشت[٨] بازافتم دردهانم لقمه نهد[٩] ؟ گفت : دوسال برپشت خفته بودی دردهانت می‌نهاد. گفت تاچیزی نکارم چیزی ندروم گفت : بس‌موی[١٠] [نمی] کاری هرهفته می‌دروی. والسلام. [گ. . ٢پ] .

---

(١) س : نکند

(٢) س : نرسد

(٣) س : باشد

(٤) س : ندهند

(٥) ب . م : مَحاسِنی

(٦) س : افتد

(٧) س : در می‌فکنند

(٨) س : برپشت

(٩) ب . م : نهند

(١٠) س : موی سر

٥٢٧ ـ وَاعْلَمْ اَنَّ الْخَلاٰيِقَ لَوْ اِجْتَمَعُوا عَلىٰ اَنْ يُعْطُوكَ شَيْئاً لَمْ يُرِدِاللهُ اَنْ يُعْطِيَكَ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ [١] ؛ اَوْ يَصْرِفُوا عَنْكَ شَيْئاً يُرِيدُاللهُ اَنْ يُصِيبَكَ [٢] لَمْ يَقْدِرُوا عَلىٰ ذٰلِكَ.

فَاِذٰا سَأَلْتَ فَاسْئَلِ اللهَ [٣] وَ اِذٰا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللهِ (تَعالىٰ) [*] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بدانکه اگر همه خلقان بهم آیند که چیزی (بتو) دهند [٤] که [آن] خدای (تعالی) نخواهد که بتودهد [٥] نتوانند ویا [٦] خواهند که از تو بگردانند چیزی را که خدای خواهد که آن بتو رسد نتوانند (آنرا که از تو بگردانند) پس چون خواهی از خدای خواه و اگر یاری طلبی از خدای طلب .

(بدانکه) پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) راه روشن کرد و بنمود که ترا همّت یکی باید داشتن ودغل پراکندگی از راه (تو) بر [می‌باید] داشت ودری که [٧] هرگز (آن در) برروی تو نبندند وترا ازوی منع نکنند ترا نشان داد . اگرنشوی وهمت خویش [٨] متشعب داری آن تهمتی باشد [٩] که در دل تو نهان باشد [٩] براستگویی این رسول [١٠] پس هرکه برقول وی اعتماد کلی کرد و بآنچه نمود و اشارت کرد

---

(١) ب . م : عَلىٰ ذٰلِكَ

(٢) م : اَرٰادَاللهُ اَنْ يُصِيبَكَ بِه

(٣) س : تعالی

(٤) س : بدهند

(٥) س : دهند [ک ٩٤]

(٦) س : واگر

(٨) س : خویشتن را

(٩) س : است

(١٠) س : محمد

(*) ض . ش : . . فقد روی عنه علیه‌السلام من لم یسأل الله یغضب علیه .

اعتقادش راست[١] شد (بدانهمه) مؤنات وی کفایت شد .

ابراهیم‌ادهم گفت [رحمة‌الله‌علیه] چندین بادیه گردیدم برتوکل[٢] هرگز نفس من آرزو[ئی] نکرد از طعامهای خوش[٣] (هیچ چیز) الّا که حاضربودوهرگز مانده نگشتم الّا [که] میلی و[٤] دومیل بر پشت شیران و[٤] گاو[ان] کوهی رفتم .

(ابویعقوب اقطع بصری) گوید [که] درمسجد حرام[٥] مجاور بودم ؛ [و] هفده روز بگذشت که هیچ نخوردم برخاستم و بیرون رفتم وچیزی جستم (که بخورم) [نیافتم] شلغمی دیدم پایها بر وی مالیده[٦] پوسیده شده (آنرا) برگرفتم و آوردم و زیر سجاده‌بنهادم[٧] که شب (بدان) افطار کنم . زمانی‌بود مردی‌بیامد غریب ؛ وقرصهٔ[٨] پشت بشکر باوی ؛ گفت: ای‌شیخ ! بدریا[٩] (نشسته) بودم [گ ۱۳۰ ر] وخلق[١٠] و دریا را بیم غرق بود من نذر کردم که اگر بسلامت بیرون آیم این قرصه[١١] در مسجد حرم[١٢] بکسی دهم که نخست نظر من بر وی[١٣] افتد اکنون چون بمسجد درآمدم[١٤] نخست‌نظرمن‌برتو[١٥] افتاد اینک[١٦] بپذیر . دست کردم واز آن مشتی[١٧] بر گرفتم [وآن دیگراورادادم ،] (واورا) گفتم ببروبمجاوران‌آن‌بخش[١٨] (وخویشتن‌را گفتم) ای دون همت بخور [که] از بهر تو بست[١٩] بشکر می آرند

---

(١) س : اعتمادی درست — (٢) ب . م : رفتم بتوکل
(٣) س : نیک — (٤) س : پا
(٥) س : جمعه — (٦) س : برنهاده
(٧) ب . م : اندرنهادم
(٨) ب . م : قوسرهٔ (!) (گویا قرص نان شکری باشد)
(٩) س : دردریا — (١٠) س : آشفته شد ما
(١١) ب . م : قوصره — (١٢) ب . م : حرام
(١٣) ب . م : بوی — (١٤) س : از در مسجد درآمدم
(١٥) ب . م : بتو — (١٦) ب . م : این را
(١٧) ب . م : ومشتی از آن بست — (١٨) ب . م : بده
(١٩) س : پشت

و تو شلغم بسوده[1] نهادهٔ تا بخوری . وبرین خبر بسیار حکایت بشایدآوردن لکن شرط اختصار است .

۵۲۸ ـ وَ اعْلَمْ اَنَّ النَّصرَ مَعَ الصَّبْرِ وَ اَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ وَ اَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

بدانکه چیرگی[2] باشکیبائی است و رستگاری بااندوهگنی است وبادشواری آسانی[3] است . امّا آنچه گفت چیرگی[4] باشکیبائی است [آنست] که ستمی از ستمکاری[5] می‌بینی و دست وزبان خویش ازجواب[6] وی کوتاه [می]داری‌ووی همچنان ستم‌میکند آن ستم وی ازحدّ عداوت‌بحدّ بغی رسد و باغی پیوسته افتیده[7] بود و نیز چون ستم او را بصبر پیش روی مکافات او را برخدای عزوجل[8] حوالت کردهٔ[9] (و) چون خصم وی خدایتعالی باشد چیرگی[10] اورا بود . [11].

وآنچه گفت رستگاری بااندوهگنی‌است‌آنستکه (چون) درغیب قضا رفته‌باشد که مدّت غم‌چند(ان) باشدمدت زیادت نشود .آمد[12] فرج بهرساعتی که (می)رود ازمدت‌غم‌نقصان‌میشود وبفرج‌نزدیکترمی‌شود[13]وهم‌بدین (معنی) [آنچه گفت] که آسانی بادشخواری است .

عبدالله‌بن مسعود روایت کند که دشخواری اگر بسوراخی درشود پس (آن دشواری)[14] آسانی درشود .

---

(۱) ب . م : بوسیده
(۲) س : پیروزی
(۳) س : آسانی بادشخواری
(٤) س : که پیروزی
(٥) س : ستمگری
(٦) س : مکافات
(٧) س : افتاده
(٨) س : بخدای‌تعالی
(٩) س : کرده باشی
(١٠) س : بود فیروزی
(١١) ب . م : باشد
(١٢) س : اجل
(١٣) ب . م : وفرج نزدیک میگردد
(١٤) س : وی

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت نه نیک کردی[۱] تو طاقت خدای کی داری ؟ باری این گفتن:[۲]

«رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ.»

[بیمار] این بگفت درست گشت.[۳]

۵۳۷ ـ اِذا وَزَنتُم فارجِحُوا[*].

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هرگاه[٤] که سنجید افزون[٥] سنجید . یعنی آنگه که دهید [نه آنگه که ستانید] .[٦]

[بدانکه] پیغامبر (صلی‌الله علیه این لفظ وزن را)[۷] گفت [و] بکیل نیز همچنین باید[۸] چنانکه گفت:[۹] « مَن مَسَّ ذَکَرَهُ فَلیَتَوَضَّأ» هرکه دست بذکر خویش کند وضو بکند[۱۰] ودُبر را نیز همین حکم باشد ! چنانکه گفت:

هرکه نصیب خویش از بنده‌ای آزاد کند آن نصیب انباز نیز[۱۱] آزادشود وپرستار [را] نیز همین حکم باشد .[۱۲]

---

(۱) س : اورا نیک نکردی
(۲) س : باری گفتی
(۳) س : باشد
(٤) س : آنگه
(٥) س : زیادت
(٦) ب . م : پس اگرسنجید تابستانیدنه
(۷) س : بوزن
(۸) س : باشد
(۹) ب . م : (پیغمبرصلی‌الله‌علیه)
(۱۰) س : بسازد
(۱۱) س : نیمه انباز بروی
(۱۲) ب . م : بود

(*) م : مرّ صلی‌الله علیه (وآله) وسلم یوما فی‌السوق بالبقالین فقال لهم ذلک.

٥٣٨ ـ إِذَا أَتَيكُمْ كَرِيمُ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

هر گاه که محتشم قومی بشما آید اورا حشمت کنید .

و این خبر را اصلی هست و آن آنستکه عدی پسرحاتم‌طائی پیش[1] پیغامبر (صلی‌الله علیه) آمد . [پیغامبر] سجادهٔ خویش بوی‌داد تا برنشست آنجا[2] وپیغامبر[3] برزمین بنشست[4] عدی گفت ای محمد ؛ نه آنکسی که بدنیا بزرگی جوئی[5] فساد طلب میکنی ؛ گواهی دهم (که) خدا(ی) یکیست وتو رسول اویی .

و باری دیگر جریربن عبدالله [پیش پیغامبر] بیامد[6] پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) رداء خویش ازبهروی[7] بگسترد . صحابه گفتند یارسول‌الله [این] چرا کردی؟ گفت:

« إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمُ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ . »

٥٣٩ ـ إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُعْلِمْهُ(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

هرگاه که یکی از شما برادرخویش را دوست دارد [باید که] (اورا

---

(۱) س : بخانه
(۲) س : برو
(۳) ب . م : او
(٤) س : نشست
(٥) س : میخواهی
(٦) س : آمد صلی‌الله علیه
(۷) ب . م : برای او

(*) این حدیث دردونسخه ض . ش . (و) م . بشمارهٔ . ٤٥ آمده است.

(=) م : عن القدام‌بن معد یکرب عن النبی صلی‌الله‌علیه وسلم‌قال اذا احب‌الرجل اخاه فلیخبره انه یحبه رواه ابوداود والترمذی ... قال‌النبی صلی‌الله‌علیه (و آله) و سلم : انت مع من احببت و لک مااحتسبت رواه البیهقی . وفی روایة الترمذی : المرء مع من احب وله ما اکتسب . و المقصود من‌الامربالاعلام الحث علی التودد و التالف ...

بیا گاهاند)(١) که من ترا دوست میدارم .

و معنی این سخن آنستکه او را نصیحت دینی و دنیائی کند (که اورا بوقت نوائب دست گیرد) و بآنچه او را توانایی بود هدیه دهد(٢) تا ویرا معلوم شود که اورا دوست می‌دارد :

واما(٣) گفتار (تنها) دعوی باشد [و] دعوی را برهان باید وبرهان اینستکه بگفتم .

و مختار بن (ابی) عبید روزی ابراهیم [بن] اشتر را [گ٤٠٢ر] خلعتی داد . ابراهیم گفت ای امیر تا کی مرا خجل کنی . مختار گفت تاترا دوست دارم عطای دهم؛ نشان دوستی عطا[دادن] است .

٥٤٠ - اِذاجاءَکُمُ الزّائِرُ فَاَکْرِمُوهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هرگاه کسی بزیارت شما آید(٤) اورا گرامی کنید(٥) .

و اکرام زائر آن باشد(٦) که او وا قیام کنند(٧) بوقت درآمدن و بیرون‌شدن وحق‌قدوم(٨) وی شناختن بهدیه(٩) پس وی(١٠) فرستادن [و] یابزیارت وی‌رفتن . و انس بن مالک گوید که : ابوالد حداح بخانهٔ من(١١) آمد و مرا سلام کرد ومن

---

(١) س : باز نماید

(٢) ب . م : وباآنچه طاقت وی باشد عنایت کند

(٣)

(٤) س : آمد

(٥) س : نیکودارید

(٦) س : بود

(٧) س : [گ٩٧]

(٨) س : قدم

(٩) س : یاهدیه

(١٠) ب . م : بسوی وی

(١١) س : ما

(*) این حدیث در نسخه‌های م . (و) ض . ش: بشمارهٔ ٥٣٨ آمده است.

پیغامبر را (صلی‌الله علیه) از وی شکر کردم .

(پیغمبر صلی‌الله علیه) مرا گفت او را چیزی بفرست و اگر نداری[١] بزیارت وی بشو.[٢]

٥٤١ ـ اِذٰا غَضِبْتَ فَاسْکُتْ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

هرگاه که خشم گیری خاموش گرد .[٣]

بدانکه مثل کسیکه خشم گیرد مثل خیزیست[٤] که د روی خیزی[٥] کنی تا سر آن خیز بسته باشد[٥] آنچه درخیزست[٦] نهان است چون (سر) [آن] خیز گشاده شود[٧] آنچه د روست پراکنده شود .[٧] مرد چون خشم گرفت (باید که) زبان نگاه دارد تا [آن] خشم وی نهان بماند چون زبان گشاد خشم پراکنده شد وازآن آفتها دیدار آید .[٨]

احنف قیس را مردی دشنام (می)داد ووی خاموش بود او را گفت (چرا) تو چیزی نگویی ؟ ! گفت زبان کلید صلاحست بگاه رضا ؛ وکلید فتنه است بگاه خشم .

---

(١) س : نیست
(٢) س : برو
(٣) س : باش
(٤) س : خیزهمان خیک است
(٥) خیز یعنی باد
(٥) س : است
(٦) س : دروست
(٧) س : شد
(٨) س : وی فتنه ها پیدا شود

(*) این حدیث در دونسخهٔ م . (و) ض . ش . بشماره ٥٣٩ آمده است .

(=) ض . ش : قال اذاغلب علیک سورة الغضب ولا یتکلم فان کل ما تقوله فی تلک الحالة لایکون صوابا و اذالزمت السکوت ذهب عندك عزّة النفس وسلمت من شرّ غضبک ؛ والغضب تغیر یلحق الانسان عند مایخالف فی شیء بهواه فیحمله الکبرعلیه.

٥٤٢ ـ اِذا بُویِعَ لِخَلیفَتَینِ فَاقْتُلُوا الآخِرَ مِنْهُما(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

چون بادوخلیفه بیعت کنند نخستین را بگذارید ؛ پسین را[1] بکشید .

بدانکه چون [گ ٤ . ٢پ] کسی رامسلمانان اهل حل وعقد بخلیفتی نشاندند[2] وآنکس اهل اجتهاد باشد[3] و شرایط امامت درو[ی] موجود بود آنگه بی آنکه از وی چیزی [به] حاصل آید که خلع وی واجب شود[4] کسی دیگر دست کشد تا با وی بیعتی (دیگر) کنند [آن] خروج باشد (برامام) کشتن وی[5] مباح بود ودرین سخن بسیارست[6] (ومارا) شرط اختصار است .

(نیز گفته‌اند که این خبری نادرست است نزد اهل معرفت بحدیث و با این نشاید که پیغمبر صلی‌الله علیه این گوید :

زیرا که بیعت مردمان خلیفت دوم را دلیل نکند که اومرتد شده است تاخون او مباح شود ازبهرآن[7] . وپیغامبر صلی‌الله‌علیه خون مسلمانان بدان مباح کرد که کافر شود پس از مسلمانی یا زنا کند پس از احصان یا کسی را بکشد .

و نیز روایت کرده‌اند : « فَاقْتُلُوا الآخِرَ مِنْهُما اِنْ لَمْ یُقِمِ الحَقَّ . »

(*) ض . ش : قال اذا کان بینکم ایها المسلمون امام قدبویع له وکان حقا وحیا واقتلوا الخارج علیه.

وقد کان رسول‌الله اخذ البیعة لعلی" یوم الغدیر وبویع بعد عثمان ایضافالمأخوذ له البیعة بعد ذلک کان للمسلمین و علی المسلمین مقاتلته کما فعلوه بصفین و ان لم یتموا .

---

(١) س : کنید نخست را بگذارید ودوم را

(٢) س : نشانند

(٣) س : بود

(٤) س : بود

(٥) س : کشتنش

(٦) س : لکن

(٧) (ولی این مسلم است که دودستگی باعث ضعف و تفرقه مسلمین است . م)

یعنی پسین را بکشید اگر راستی و درستی را بپای ندارد و بجای نیارد.

واگر این درست است معنی چنان باشد که اگر کسی را بناحق بکشد او را بکشید.

و بنزدیک اهل سنت بیعت بردو خلیفتی شاید! قیاس برد و حاکم و بردو پیغمبر چون موسی وهرون علیهما السلام!!)

٥٤٢ ـ اِذٰا تَمَنّٰی اَحَدُکُمْ فَلْيَنْظُرْ مٰا یَتَمَنّٰی فَاِنَّهُ لاٰ یَدْرِی مٰا یُکْتَبُ[(١)] لَهُ مِنْ اُمْنِیَّتِهِ[(*)].

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هرگاه که یکی[(٢)] ازشما تمنا(ئی) کند بنگردا تا[(٣)] چه تمنی (می) کند که او نداند که او را چه نویسند[(٤)] از [آن] تمنای او.

بدانکه تمنی خواستن دل باشد از خدایتعالی هر حاجتی که باشد.

ودیگر گفته اند[(٥)] تمنی اندیشهٔ تن باشد بآنچه باشد و نباشد.

(پس) پیغمبر (صلی الله علیه) گفت بنگرتا[(٦)] چه تمنی[می] کنی [که بهرچه تمنا میکنی برتو لمی نویسند زیرا که اگر مردی] [(٧)] تمنی کند که کاشک من این ساعت [برزنا قادر شدمی و دیگرتمنی کند که کاشک من این ساعت] بکه بودمی میان این دوتمنی[(٨)] بسی فرق است؛ و این (خبر) منسوخ است. که بتمنای معصیت بربنده گناه ننویسند[(٩)]

(*) .. و روی ان کل ذنب بین العبد والرّب لایکتب علیه اثم ما یتمنی وما بین العبد والخلق یکتب.

---

(١) س . (و) م . (و) ض . ش : مٰا کُتِبَ

(٢) س : اگر کسی

(٣) س : بنگرد که

(٤) س : نبشتند

(٥) س : گفنند که

(٦) س : که

(٧) ب . م : یکی

(٨) س : تمناها

(٩) س : نویسند

«پایان جزء اول»

جزء دوم

از

شرح شهاب الاخبار

[الباب الخامس]

قال النبی صلی‌الله علیه (وآله) وسلم

٥٤٤ ـ [ک ۱۰۳ ر] مَا عَالَ مَنِ اقْتَصَدَ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

درویش(۱) نگردد هرکه(۲) میانه گیرد . یعنی که هزینه(۳) (باندازه کند) نه باسراف کند و نه (به) تقصیر ؛ [بلکه میانه گیرد.]

اندرلغت گوید : «عَالَ یَعِیلُ عَیْلاً ، [اِذَا افْتَقَرَ] . (چون درویش شود) [هرگه که چنین کند درویش نشود] و خدای عزوجل اسراف را دشمن دارد وگفته‌اند هرچه بحلال بکاربری(٤) اسراف نیست واگرچه بسیار بود(٥) وهرچه بحرام بکار بری(٦) اسراف بود(٧) واگرچه اندك بود.(٨) وعمرخطاب گوید : اسراف آنستکه هرچه مرد را آرزو کند بخرد و بخورد .

(*) م : معناه : ما افتقر من انفق علی اهله وعیاله قصداً لااسرافاً .
وقدروی هذا الحدیث بلفظ آخرمع زیادة و هو : ماعال مقتصد ولایعیل، ای‌ماافتقر ولایفتقر من لایسرف فی‌الانفاق ولایقتر .

---

(۱) س : [ک ۹۷
(۲) س : نباشد آنکه
(۳) س : نفقه
(٤) س : داری
(٥) س : ابست
(٦) س : بری
(۷) س : است
(۸) س : است

عون بن عبدالله گوید[۱] هرچه مرد از مال خویش خورد اسراف نبود[۲] اسراف آن بود[۳] (که) از مال دیگران خورد. و منصور (بن) عمار گوید: ما در بادیه هیزم[٤] خشک یافتیم، و بوی دیگ پختیم، و بسیار (از آن هیزم) بکار بردیم از خشکی که بود.[٥] ؛ و درویشی برابر نشسته بود می نگریست. چون دیگ پخته شد خواستیم که نان خوریم او را گفتیم [که] بیا و نان بخور، نیامد؛ باوی[٦] الحاح کردیم نیامد؛ گفتیم چرا نمی آیی؟ گفت [ای شیخ] آن دیگ بآتش اسراف پخته شد[۷] حرام است.

٥٤٥ ـ مَا أَعَزَّ اللّٰهُ بِجَهْلٍ قَطُّ(*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هرگز خدای تعالی کس را بنادانی[۸] عزیز نکند.

بدانکه نعمت این جهانی بردووجه[۹] است: یکی استحقاقی است [و] یکی اتفاقی؛ هرنعمتی که جاهل را بود اتفاقی بود و هرنعمتی که فاضل را بود استحقاقی بود و هرفاضلی[۱۰] (که ذلیل بود) و درویش باشد[۱۱] آن ذلّ و فقر او (را) عاریتی است؛ و اگر جاهلی بود غنی[۱۲] و عزیز [گ ۳۸۱ پ] (که) آن غنیٰ، عزّت[۱۳] او (را) عاریتی است. زیرا که این فاضل بنفس خویش عزیز است و آن جاهل بغنیٰ عزیز است

(۱) س: و نیز گویند
(۲) س: نیست
(۳) س: است
(٤) س: هیمه
(٥) س: هیمه
(٦) ب. م: خور، نه آمد
(۷) س: است
(۸) س: بجهل
(۹) س: جهان بردوگونه
(۱۰) ب. م: واگر فاضل
(۱۱) س: که درویش بود وذلیل
(۱۲) س: جاهل غنی بود
(۱۳) ب. م: غنا وعز

(*) ض. ش: ولا یستحق الاعزاز من الله من کان جاهلاً بمعرفته وباوامره ونواهیه وبالآداب الشرعیة.

و این مسئلهٔ بزرگ است اندر اصول که هرچیزی که صفتی دارد بذاتی[۱] تا آن ذات قایم است [آن] صفت بوی قائم‌است؛ وهرچیزی که صفتی دارد معنوی تاآن معنی در آن ذات قائم است آن صفت قائم‌است؛ چون معنی زائل شود صفت زائل شود[۲] و خداوندان اصول‌این‌مسأله‌را بعبارتهای درخور(د) یاد کنند چون متحرك بحرکت و متحرك بنفس واسود بنفس واسود بسواد وشرح این [مسأله] درازست.

٥٤٦ ـ وَلاٰ اَذَلَّ اللهُ بِحِلْمٍ قَطُّ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

ونه هرگز بحلم خدای خوار کند[۳] .

بدانکه حلم‌راحلم‌آنکه گویند که ترا[٤] قدرت باشد (برعقوبت)چون‌مجرم‌را[٥] عقوبت توانی کردن و نکنی حلیم باشی[٦] (فاما اگر بر عقوبت مجرم قادر نباشی حلم ترا حلم نگویند صبرگویند) واگر[٧] گناه‌کار بعد [از] گناه وبعد [از] صبرتو اسیر توگردد[٨] [و]تو اورا (عفوکنی‌و) عقوبت نکنی آنرا نیز حلم نگویند عفو[٩] گویند ؛ (نیزگویند علم خداوند خویش بردارد وجهل خداوند خویش را فروبرد؛ وگویند هرگز جاهل عزیز نشود؛ اگر ماه ازپیشانی وی برآید؛ و عالم ذلیل‌نشود؛ اگر همه جهان ذلیلی او خواهند .)

---

(۱) س : ذاتی
(۲) ب . م : شد
(۳) س : ونه بحلم ذلیل‌باشد
(٤) س : عقوبت
(٥) س : مجرمی را
(٦) س : آنرا حلم‌گویند
(۷) س : اما
(۸) س : شرد
(۹) س : عقوبت

(*) ض . ش :.. ولایستحق الذل منه تعالی من‌کان حلیماً ای‌الحلم ترك العقوبة مع القدرة .

٥٤٧ ـ مَا نُزِعَتِ الرَّحْمَةُ اِلاَّ مِنْ شَقِيٍّ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

رحمت برنکنند(١) مگر ازبدبختی .

بدانکه (نشان) بدبختی بی رحمتی است وجای دیگرگفت:

« الرَّحْمَةُ فِی الْقَلْبِ دَلِیلُ الرَّحْمَةِ مِنَ الرَّبِّ .» رحمت اندر دل دلیل رحمت خداست عزّوجلّ .

و سبب (٢) این خبر آنست [گ ١٢٩ ر] که عیینة بن حصن پیغامبر را (علیه‌الصلوة والسلام) دید که حسن وحسین را می‌بوسید گفت یارسول‌الله من ده پسر (دارم بزرگشان)(٣) کردم وهرگز یکی‌را (ازایشان)نبوسیدم .

پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت فرزندان را بوسیدن از رحمت است ورحمت از تو برکنده‌اند و رحمت برنکنند الّا از بدبخت .

٥٤٨ ـ مَا شَقِیَ عَبْدٌ قَطُّ بِمَشْوَرَةٍ وَلاَ سَعِدَ (٤) بِاسْتِغْنَاءِ بِرَأْیٍ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

بدبخت نگردد(٥) هیچ بنده ای بمشورت (کردن) و نه نیک بخت شود (٦) بخودرایی ودر (کتاب) حکمت یونانیان آورده‌اند که حکیمی از ایشان گفته است که ارسطاطالیس گوید : ذوالقرنین راکه اگر تراکاری پیش آید (و در آن کار) با بندهٔ زنگی مشورت کنی بهتر باشد که (به) خودرایی (کار) کنی .

---

(١) س : [گ٩٨] الا از بدبخت

(٢) س : رحمتست از خدایتعالی و دلیل

(٣) س : را بزرگ

(٤) م : مَا شَقِیَ عَبْدٌ قَطُّ بِمَشْوَرَةٍ وَمَا سَعِدَ

(٥) س : نبود (٦) س : بود

(*) ض . ش: وفی‌حدیث‌آخرماهلک رجل عن مشورة .. وقیل من‌استبدّ برایه‌ضلّ .

ذوالقرنین گفت اگر من وجه صواب آن کار (می)بینم و دانم مشورت چرا کنم؟ گفت چندان مشورت کن که آن‌صواب که تو‌کنی بزبان کسی [دیگر] برآید تابرکت مشورت بتو رسد وشومی[1] خورایی از تو بگردد .

٥٤٩ ـ مَا آمَنَ بِالْقُرآنِ مَنِ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

ایمان نیاورده باشد[2] بقرآن آنکس که حرام او باحلال[3] دارد.

بدانکه هرکه ازقرآن چیزیرامنکرباشد[4] مؤمن نبود؛ (و)هرکه یک امررا یا یک نهی را خلاف کند[5] کافرگردد[6] وهرچه درقرآن نصّ است خلاف کردن او کفر است.

واندرکتب اصول آورده‌اندکه [اگر] کسی (شب) معراج را منکر باشد[7] بنگرند اگر بآن قدر منکر (میشود که ازمکه به بیت‌المقدس رفت کافرباشد که آن [گ۹۳پ] نصّ قرآن است و اگر بدان منکر شود) که زیادت ازآنست کافر نباشد[8] که آن بخبر آحاد درست است .

پس اگر (حرامی) چیزی درقرآن منصوص باشد و او آنرا بحلال دارد[9] کفرست. واگرچیزی(را) درقرآن‌حلال او[11] منصوص باشد واوآن‌رابحرام‌دارد[12] کفرست.[13]

---

(۱) س : شرّ

(۲) س : آورده نباشد

(۳) س : بحلال

(٤) س : بود

(٥) ب . م : کرد

(٦) ب . م : شد

(٧) س : بود

(٨) س : بود

(٨) س : باشد

(٩) س : حرام او منصوص است او را حلال گیرند

(١٠) س : حرام او

(١١) س : وی

(١٢) س : است او را بحرام داشتن

٥٥٠ ـ مٰا رُزِقَ عَبْدٌ رِزْقاً أَوْسَعَ عَلَيْهِ مِنَ الصَّبْرِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

روزی نکرد(ه‌اند) بنده را روزی فراختر (براو) از شکیبائی .

یعنی این سخن آنست که صبر کردن را هیچ مایه ای نمی باید و دست مرد [بصبر] زودتر رسد که بتعجیل .

بعضی (از) حکمارا پرسیدند (که) ازچه نسیه‌تر نیست وازچه‌نقدترنیست؟ : گفت از سخاوت نزد خسیس واز صبر نزد مبتلا و علی‌بن ابی‌طالب گوید (کرم‌الله وجهه)[۱] که هیچ خصلتی محمودنیست که دست مردبوی زودتر رسد الا بصبر[۲] .

٥٥١ ـ مٰا خٰالَطَتِ الصَّدَقَةُ مٰالاً اِلّاٰ أَهْلَكَتْهُ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

نیامیزد زکات[۳] باهیچ مالی الا که هلاکش کند .

و این صدقه بدینجا زکوة مال را می‌خواهد زیرا که چون مرد را دوصددرم باشد یابیست دینار[زر، و] (یا)چیزی که بوی[٤] زکوة واجب باشد ونددهد [آن] پنج درم که زکوة است (و) درآن دوصد درم پنج درم (آنِ درویشان بود ؛ آن دوصد درم) مالی باشد[٦] حرام‌بحلال آمیخته ومال حلال که بحرام آمیخت بمحق وکماسی[۷] نزدیک شد[۸] و فقها را خلافست که زکوة بر عین مال واجب است

(*)ض.ش. وروی ان‌الله اوحی الی بعض‌الانبیاء تخلق باخلاقی ومن اخلاقی انی اناالصبور.

(=) س: مٰا رَزَقَ اللّٰهُ الْعَبْدَ رِزْقاً...

(۱) س : رضی‌الله‌عنه [گ۹۸]

(۲) ب . م : مگرصبر

(۳) س : صدقه

(٤) س : در وی

(٥) ب . م : در آن درصد درم

(٦) س : است

(۷) س : کماسی بر وزن خلاصی بمعنی کمی است که در مقابل بسیاری باشد (برهان قاطع) .

(۸) س : مال حلال چون باحرام آمیخته باشد بهلاکت‌نزدیک باشد

یا در ذمّت خدادانداند[1] مال [باشد] و این خبر آنکه صورت بندد که گوئیم زکوة برعین مال (واجب) است . (ونیز گفته‌اند [گ. ٤٠ ر] که چون زکات از مال بیرون نکنند و بمستحق ندهند مال هلاك شود وهمچنین اگر تامستحقی که‌نه‌اهل زکات باشد بستاند و بمال خود درآمیزد مال وی بهلاک شود والسلام.)

٥٥٢ ـ مٰا نَقَصَ مٰالٌ مِنْ صَدَقَةٍ وَلاٰ عَفیٰ رَجُلٌ عَنْ مَظْلِمَةٍ اِلّاٰ زٰادَهُ اللهُ بِهٰا عِزّاً.

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

هیچ خواسته‌ای[2] از صدقه (دادن) کم نشود و هیچ کس (را) از مظلمه عفو نکنند الّا (که) خدای‌تعالی او را عزّی بیفزاید.

امّا آنچه گفت مال از صدقه کم نگردد[3] نه عین مال را گفت که (چون) از هزار یکی برگیری هزار کم یک شود[4] لکن از برکت آن یک درم که‌بصدقه (دهی و از مال‌تو) بیرون شود بسیار[ی] پیدا آید[5] که از هزار کم‌یک تا هزار واند شود[6] و آنچه گفت هیچ (کس از) مظلمه عفو نکنند الّا (که) خدای‌تعالی (اورا) عزّی بیفزاید[7] ؛ معنیش آنست که تامظلمهٔ وی برخلق است فام‌دار وی خلق‌اند[8] چون عفو کرد فام دارش[9] خدایتعالی است و از این بزرگتر عزّ(ی) چه باشد که حق[10] تعالی فام دار بنده باشد .

---

(١) س : صاحب
(٢) س : مال
(٣) س : بصدقه کم نیاید
(٤) ب . م : یکی باشد
(٥) س : شود
(٦) س : باهزارآید
(٧) ب . م : زیادت کند
(٨) س : است
(٩) ب . م : وام دار اجرش
(١٠) س : خدای

٥٥٣ ـ ما تَرَكْتُ بَعْدِي [۱] فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجالِ مِنَ النِّساء [*].

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نگذاشته‌ام از پس من فتنه‌ای زیانکارتر[۲] برمردان[۳] از زنان.

بدانکه هیچ چیز زیان کارتر نیست دین مرد(ان) را از صحبت زنان.

و عمربن الخطاب گوید که : بهرچیزی که شما خواهید برمن[٤] ایمن باشید الّا بر زنان[٥] نامحرم که برمن ایمن مباشید.

حسن بصری [رحمةالله علیه] گوید که: هر[کسی] که دیو او را بدام زنان نتواند فریفتن،[٦] بهیچ دامی نتواند گرفتن.[۷]

وعلیّ بن العیسی[الوزیر] گوید که: بحج رفتم [گ ۱٤۱پ] (چون)پنج هزار دینار برطبقی کردم و پیش بالین رسول (صلی‌الله‌علیه) بردم[۸] گفتم یارسول‌الله این هدیه بپذیر تابخاندان تو قسمت کنم و همه بر علویان مدینه قسمت کردم وشب آنجانماز کردم سحرگاه خواب برمن افتاد رسول را (صلی‌الله‌علیه) بخواب دیدم مرا

(*) ض . ش : .. و عن ابن مسعود : لایقولن احدکم من الفتنة فانه لیس احد منکم یرجع الی مال و اهل وولد الاوهومشتمل علی فتنة ولیکن لیقل اعوذبالله‌من‌مضلات الفتن وقال تعالی : « یاایهاالذین آمنوا ان من ازواجکم واولادکم عدوالکم فاحذروهم» یعنی ان بعضهم بهذه الصفة ولذلک اتی بلفظه من وهی للتبعیض ...

---

(۱) ب . م : مِنْ بَعْدِي

(۲) س : بعدمن فتنه‌ای نگذاشتم بتربرمردان

(۳) ب . م : مردمان

(٤) ب . م : بمن

(٥) س : برزنی

(٦) س : گرفتن

(۷) ب . م : فریفتن

(۸) س : رفتم

گفت : ای علی[١] هدیه تو پذیرفتم و ترا مکافات وقتی بکنم گفت چیست (آن) یا رسول‌الله ؟

گفت از شیر [ان] در بیابان چنان پرهیز مکن که از زن بیگانه در خلوت .

٥٥٤ ـ مٰا أَصَرَّ مَنْ اِسْتَغْفَرَ وَلَوْعٰادَ فِی الْیَوْمِ سَبْعِینَ مَرَّةً (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بر گناه پایسته[٢] نباشد آنکس که از خدای [تعالی] آمرزش خواهد و اگر بروزی[٣] هفتاد گناه کند .

اصرار بر گناه ایستادن باشد ؛ [٤] ومصرّ بر گناه آنرا گویند که گناه پس گناهی[٥] می‌کند و درمیانه عذر[ی] نخواهد پس چون گناهی کرد و آمرزش خواست (آمرزش از)[٦] دیگر [گناه] که می‌کند اصرار نباشد[٧] (و) پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت خدای عزوجل شمارا استغفار (ازگناه) نفرمود الّا ازبهر[٨] آنکه [خواست که] شما را بیامرزد .

---

(١) س : [گ۹۹]

(٢) ب . م : ایستاده

(٣) س : هرروز

(٤) س : پائیدن بود بر گناه

(٥) س : بعد از گناه

(٦) س : آن

(٧) س : نیست که

(٨) ب . م : برای

(*) م : ما اصرّ : ما اقام علی الذنب . من استغفر الله تعالی ، ای طلب منه ان یغفر له ما اقترفه من صغیرة او کبیرة ، ولوعاد ، الی مثل ما اجترحه من الخطایا فی الیوم سبعین مرة : مبالغة فی الکثرة وقد یطلق هذه اللفظة و سبعمائة و نحو هما ویراد بها الکثیر دون التحدید .

٥٥٥ ـ مَا أَحسنَ عبدٌ الصَّدَقَةَ اِلاّ أَحسنَ اللهُ[١] الخِلاَفَةَ علی تَرِکَتِهِ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هیچ بنده‌ای صدقه را نیکو ندهد که نه[٢] خدای‌تعالی مکافات [وی] نیکو کند بر ترکت وی.[٣]

(یعنی) برکت در مال وی کند.

بنمود پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) که صدقه دهید نیکو دهید وبقدرطاقت خویش؛ چیزی حقیر مدهید.

پسرمورق عجلی که صدقه‌دادی درویش را گفتی که دردفتر پدرمن [نبشتهٔ] یافتم که برادر ترا یا پدر ترا آنچه درخورد (وی) بودی چندین درم برپدرمن[٤] است بیا و بستان و آنچه خواستی دادن بدادی[٥] ومورق عجلی (چون) صدقه‌ای دادی درستی دادی [گ‌٤١ر] که درآن[٦] دیناری (و) دانگی بودی وبکاغذ درپیچیده بودی و [کاغذ] بمشک‌اندوده[٧] بودی. اورا گفتند این‌چرا کنی؟ گفت[٨] اول (که) کاغذ بدودهم بوی مُشک شنود دلش خرّم گردد[٩] و پندارد که‌درم است درِ آن کاغذ چون بگشاید[١٠] دینار بیند خرّم تر شود؛[١١] وپندارد که دیناریست چون برسنجد[١٢] دیناری و دانگی باشد خرّم تر گردد[١٣] و خدایتعالی قادرست (که بدان چهاربارخرّم شدنِ وی مرا بقیامت خرّم کند).[١٤]

---

(١) م: لَه

(٢) س: نکند الا

(٣) س: ترکهٔ وی که

(٤) س: وی

(٥) ب. م: که بدهد بدادی

(٦) س: وی

(٧) ب. م: کرده

(٨) س: چنین چرا کردی گفتی

(٩) ب. م: شود

(١٠) ب. م: باز کند

(١١) س: گردد

(١٢) س: وزن کند

(١٣) س: شود

(١٤) س: که درآن جهان بسبب خرّم گشتن وی مرا خرّم گرداند

(ونیز گویند یعنی هر که صدقه بجای وی نهد یعنی بمستحقی دهد خدایتعالی او را بدان عوض بازدهد ؛ چون بی منت وبیریا دهد بلکه برغبتی دهد درثواب .)

٥٥٦ ـ مَا خَابَ مَنِ اسْتَخَارَ ، وَلَا نَدِمَ مَنِ اسْتَشَارَ (١)

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

زیان نکند آنکس که استخارت کند(٢) و پشیمان نشود آنکه مشورت کند.(٣)

بدانکه پیغامبر (صلی‌الله علیه) [را عادتی بود که] هر کاری که (با)خواستی کردن دو رکعت نماز کردی (با)هرچه خواستی ازقرآن وچون سلام (با)دادی گفتی بارخدایا خیر این کار مراروزی کن و(٤) شرّ وی ازمن بگردان؛ و این را استخارت(٥)خوانند. و این سنت است که هر کسی که کاری کند چون (سفری وغیرش) این بجای آرد(٦) (آن) کار بیمن وبرکت پیوسته گردد(٧) و عمربن الخطاب گفتی که(٨) هر کاری که خواهم کردن (وبا آن کار) استخارت(٩) بکنم بآن (١٠) کار باك ندارم کردن (١١)

وآنچه گفت : « وَلَا نَدِمَ مَنِ اسْتَشَارَ .»

آنکس (که بمشورت دیگران) کار کند (اگر راست نیاید) پشیمان نشود(١٢) زیرا که ندامت برفعل خود باشد چون مشورت کند آن فعل(١٣) دیگران(را) باشد بحقیقت هرچند مباشر فعل اوست .

---

(١) این حدیث درنسخهٔ م . (و) ض . ش . بعد از ٥٤٨ آمده است

(٢) س : هر که استخارت بکار دارد

(٣) هر که مشورت بکار دارد

(٤) ب . م : با

(٥) س : [گ٩٩پ]

(٦) ب . م : بکند

(٧) س : باشد

(٨) س : گوید

(٩) س : استخارتش

(١٠) ب . م : باآن

(١١) س : کردن باك ندارم

(١٢) س : که مشورت کند

(١٣) س : آن فعل

٥٥٧ ـ مٰا رَأَيْتُ مِثْلَ النّٰارِ نٰامَ هٰارِبُهٰا وَلاٰ مِثْلَ الجَنَّةِ نٰامَ طٰالِبُهٰا .

گفت (پيغامبرصلی‌الله عليه) :

نديدم چون دوزخ كه گريزندهٔ ازو بخسبد[١] ونه چون بهشت [گ ١٤١ پ] كه جويندهٔ اوبخسبد.[١] معنی‌اين سخن آنستكه هركراحقيقت شد كه دوزخ هست بر وی ازدوزخ گريختن واجب شد كه درطبايع[٢] حيوان‌است كه[٣] مهالك‌خويش (بيند بگريزد و ازگريزنده خواب عجب باشد)[٤] و چون حقيقت شد كه بهشت هست بر وی واجب گشت طلب كردن بهشت كه درطبايع[٥] حيوانست آسايش وراحت[٦] خويش [را] طلب كردن و از جوينده [وطلب كننده] خواب نشان‌ادبار باشد[٧] و طلب (كردن) بهشت بگزاردن طاعت[٨] است وگريختن از دوزخ بترك معصيت است .

٥٥٨ ـ مٰا كٰانَ الرِّفْقُ فِي شَيْءٍ [قَطُّ] اِلاّٰ زٰانَهُ(*) وَمٰا كٰانَ الْخُرْقُ فِي شَيْءٍ [قَطُّ] اِلاّٰ شٰانَهُ[٩] .

گفت (پيغامبر صلی‌الله‌عليه) :

---

(١) س : وی بخفت

(٢) س : طباع

(٣) س : از

(٤) س : گريزند

(٥) س : طباع

(٦) ب . م : راحت و آسايش

(٧) س : است

(٨) س : بطاعت

(٩) م : شانه ای عابه

(*) م : زانه ای زينه . والرفق ضدالعنف و هواللطف واخذ الامر باحسن الوجوه و ايسرها .

(=) ض . ش :.. و فی‌الحديث : الرفق يُمنٌ والخرق شومٌ ، الدهش و التحير والجهل ايضا .

نباشد رفق در چیزی که نه آنرا بیاراید.

(بدانکه) رفق لفظی است که بجای مدارا و آهستگی و ترک تعجیل نهند. پس پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت رفق در هیچ کاری نباشد الاّ[1] آن کار رابیاراید و خُرق لفظی است که بجای شتاب زدگی و تیزی (و بی آزرمی) نهند پس گفت پیغامبر (صلی‌الله علیه) که خُرق درهیچکاری نباشد الاّ[2] آن کار را زشت گرداند.

و اندر خبری دیگرآمده است که اگر رفق خُلقی بودی کس از وی نیکوتر ندیدی و اگر خرق خَلقی بودی کس از وی زشت‌تر ندیدی.

٥٥٩ ـ مَا اسْتَرْذَلَ اللهُ عَبْداً اِلاّ حَظَرَ[3] عَنْهُ الْعِلْمَ وَ الْاَدَبَ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

خدای‌تعالی هیچ بنده‌ای را کم آزرم نکند الاّ که علم و ادب (را) از وی بازدارد[4] پیغامبر (صلی الله علیه) نشان حقارت بنده و (علامت) کم حشمتی (وکم‌حرمتی) وی پیش خدای‌تعالی [گ۲٤١ ر] وپیش رسولش رامحرومی نهاد از علم و ادب.

و درین علم و ادب علما سخن گفته‌اند[5] بعضی گفتند که علم (علم) دین را می خواهد (و ادب استعمال علم را؛ وبعضی گفتند که علم توحید را میخواهد) و ادب علم شرع را؛ وبعضی گفتند که علم فریضه و سنت را میخواهد وادب‌علم

(۱) ب. م: نه (۲) ب. م: که نه

(۳) ب. م: خَطَرَ (و) م: (و) س: حَطَّ (حَظَرَ: ای منع علیه)

(٤) س: گیرد (٥) س: را سخن است

(*) ض. ش: قال: علامة الزوالة والذل والهوان للعبد من الله حرمانه من‌فضیلة العلم الشرعی وادب الدین والدنیا وماسترذله ای ماحقره یقول لایخذل‌الله عبدافی‌اقتباسه علم‌الشریعة الا لکونه رذلاً.

طریقت (را) و بعضی گفتند : [که] علم آموخته را می‌خواهد و ادب نا آموخته را که عطای خدای (تعالی) باشد وبعضی[۱] گفتند که علم ، علم درس است وادب ، ادب نفس.[۲]

٥٦٠ـ مٰا زٰانَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ عَبْداً بِزِينَةٍ اَفْضَلَ مِنْ عَفٰافٍ فِي دِينِهِ وَ فَرْجِهِ[*].

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نیاراست خدایتعالی بنده‌ای‌را[۳] بآرایشی بزرگوارتر[٤] از پاکیزگی‌اندردین (وی) و [در] فرج (وی) .

بدانکه هر (کسی) که در دین خویش متمسک[٥] باشد [بدل و اعتقاد] (و در تن خود پرهیزگار بود اعتقاد) دوست[٦] دارد و نیز اوامرش[٧] بجای آرد و از مناهیش پرخیز[۸] کند و دامن خویش[۹] را از فضول نگاه دارد بچشم و دل خلق آراسته نماید که آرایش دین زیباترست که[۱۰] آرایش جامه .

وعفاف [دردین] و فرج آن نیست که از حرام پرخیز کند که[۱۱] آن خود فریضه‌است؛ وپرهیزناکردن[۱۲] فسق‌است وموجب حدّ [است] و قتل؛ بل (که) عفاف آنست که از حرام ننگ دارد واز مباح پرهیز کند که[۱۳] آراستهٔ باطن شود .

---

(۱) س : [گ . . ا]
(۲) س : است
(۳) ب . م : بنده را نیاراید
(٤) س : بزرگتر
(٥) ب . م : متنسک
(٦) س : دوستش
(٧) ب . م : بتن امرش
(۸) س : پرهیر
(۹) ب . م : خود
(۱۰) ب . م : بود از
(۱۱) س : کنی
(۱۲) س : پرخیزنکردن
(۱۳) س : بپرخیزد تا

(*) ض . ش : ولم‌یزین عبدا افضل من‌العفة فعفافه فی‌الدین الاخذ بسنة رسول‌الله والاجتناب عن‌البدعة و عفاف الفرج حفاظه عن الزنا و ذلک بتوفیق‌الله تعالی .

ابوتراب نخشبی آن روز که(۱) [توفیق] توبه‌اش(۲) آمد بخانه رفت و زنرا گفت اگر نیت صحبت من داری بخواهری تا صحبت کنیم و اگرنه (تا) ترا طلاق دهم . زن گفت از [آن] چیز(ی) که خدای تعالی حلال کرده است ننگ چرا می داری ؟ گفت ای زن (تو) چه گویی (که) پیش خدای (تعالی) بخدمت [باشم] از آنجا باز آیم و(۳) میان ران تو (اندر) نشینم چه کرده باشم ؟ زن بخواهری (باوی) رضا داد . پس(٤) قاسم بن نصرطوسی گوید که (بابوتراب) [گ ۲ ٤ ۱ پ] دربادیه(۵) بودم (بعد از آن بده سال)(٦) اورا گفتم بر آن عهد که بازن کردی بایستادی(۷) یانه ؟ گفت از خداوند این کعبه(۸) (که باوميروم)(۹) بیزارم اگر بدل(۱۰) اندیشه کردم .

۵٦۱ ـ مٰا عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللهِ علیٰ عَبْدٍ اِلّا عَظُمَتْ مَؤُنَةُ النّاسِ عَلَیْهِ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

بسیار نشود نعمت خدای (تعالی) بربنده الّا (که) مؤنت مردمان بر وی بسیار شود .

[بدانکه] (این سخن نه صفت است ایجاب است یعنی که صفت نیست که هرکرا نعمت بسیار بود مؤنت مردمان بسیار بود ؛ بل معنیش این بود) که هرکرا نعمت بسیار بود (بایدو) واجب کند که مؤنت مردمان بر وی بسیار بود وعبدالله‌بن عباس(۱۱) (هر) ماه رمضان سی هزار درم بدرویشان(۱۲) دادی سالی [که] درم

(۱) ب . م : اورا
(۲) ب . م : توبه
(۳) س : در
(٤) س : بعد از ده سال
(۵) س : باوی بودم دربادیه
(٦) س : دربادیه
(۷) ب . م : ایستادی
(۸) ب . م : خانه
(۹) س : که میرویم
(۱۰) ب . م : بادل
(۱۱) س : علی
(۱۲) ب . م : بدرویش

تمام نداشت[۱] بقرض بستد(ی) و تمام کرد[ی] . اورا گفتند از هر وظیفتی چیزی کم کن تاقرض نباید ستدن[۲] سربجنبانید و گفت : اگر [من] وظیفت کم کنم (از) وظیفت من [نیز] کم کنند (معاذبن جبل روایت کند این خبر که:

«ما عَظُمَتْ نِعمَةُ اللهِ علی عَبْدٍ الّا عَظُمَتْ مؤُونَةُ النّاسِ عَلَیْهِ فَمَنْ لَمْ یَحْتَمِلْ تِلْكَ المؤُونَةَ فَقَدْ عَرَّضَ تِلْكَ النِّعْمَةَ لِلزَّوالِ » . (هرکه بسیار شود نیکو داشت خدای‌تعالی بر وی ، بسیار شود مؤنت مردمان بر وی ؛ و هر که آن مؤنت را برنتابد آن نعمت را برابر کرده باشد گردیدن را ازو.)[۳]

۵۶۲ ـ ما اَنْزَلَ اللهُ مِنْ داءٍ الّا اَنْزَلَ اللهُ لَهُ شِفاءً (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدای‌تعالی هیچ دردی نفرستاد که نه آن درد[۴] را شفا(ی) بفرستاد .

بدانکه همچنانکه[۵] سخن خدای (راتعالی دروی)نقص نیاید[۶] سخن پیغامبر (را نیز نقص نیاید) [۷] .

و آنچه گفت (صلی‌الله‌علیه) که خدایتعالی هیچ دردی نفرستاد الا که آن درد را شفائی بفرستاد[۸] راست است و حقیقت است و اگر کسی گوید ما درد های

---

(۱) س : نبودی (۲) س : کردن

(۳) (یعنی هرکسی که رنج و خرج دوران منعمی خویش را تحمل واحتمال نکند وطاقت نیاورد براستی آن نعمت را عرضهٔ نیستی کرده باشد. م .)

(٤) س : الا که او (٥) س : چنانکه در

(٦) س : نقض راه نیابددر

(٧) س : [گ. . ، پ] راه نیابد

(٨) س : اورا شفا نفرستاد

(*) در نسخه م . (و) ض . ش . این حدیث بعد از ۹ ٥ ٥ آمده است.

بسیار دیدیم که شفا ندیدیم آنرا؛[۱] (آنرا) درین سخن تهمت باشد . گوئیم [که] دردها از دو (گونه) بیرون نیست؛ دردی [آن] است که از وی به [۲] بودنست و آن شفاست (و این بتاویل محتاج نیست؛) و دردی است[۳] که [آن] پیوسته بمرگست و مرگ کفارت گناه مؤمن است و شفای نباشد بزرگتر از کفارت[٤] گناه .

٥٦٣ـ مَا سَتَرَ اللّٰهُ عَلَى عَبْدٍ فِي الدُّنْيَا ذَنْباً فَيُعَيِّرُهُ بِهِ[٥] يَوْمَ الْقِيَامَةِ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خدای تعالی هیچ گناه[٦] بر بندهٔ نپوشد بدنیا که او را بدان گناه روز قیامت سرزنش کند[۷] زیرا که گناه پوشیدن کرم است و آنگاه[۸] که پوشیده باشد [پیدا کردن و] بوی سرزنش کردن از کرم باز آمدنست و خدای سبحانه[۹] از آن بزرگوارتر است که از کرم (خود) باز آید .

٥٦٤ـ مَا أَكْرَمَ شَابٌّ شَيْخاً لِسِنِّهِ إِلَّا قَيَّضَ اللّٰهُ لَهُ عِنْدَ سِنِّهِ مَنْ يُكْرِمُهُ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هیچ جوانی (کرمی نکند پیری را از برای پیری او)[۱۰] الّا که پیش آردش به پیری[۱۱] کسی که اورا گرامی دارد .

---

(۱) س : او را شفا نبود
(۲) س : خوش
(۳) س : آن است
(٤) س : شفاء
(٥) ض . ش : بِهِ ندارد
(٦) س: گناهی
(۷) س : بقیامت تا آن گناه عیب کند
(۸) س : وآنکه
(۹) س : تعالی
(۱۰) س : نیست که پیری را گرامی دارد از بهر پیری وی
(۱۱) س : آرد بپیری وی

(*) درنسخه م (و) ض . ش . این حدیث بعد از ٥٦۱ آمده است .

بدانکه هرچه بنده می کند سلف است وسلف (را) روزی بازستاند اگر نیکوئی کند نیکوئی بیند و اگر بدی کند بدی بیند .

ابوالقاسم نصر آبادی گوید که با [شیخ] شبلی بدیری میرفتیم[١] و شبلی برخر(ی) نشسته بود برآبی فرود آمد (ازخر) ومرا تب گرفته [بود] (ومن) افتاده بودم ؛ (قضارا) خر شبلی رسن ببرید و بگریخت [گ٣٤١پ] و دور برفت ؛ شبلی تنگدل شد و جای ویران بود (که زمانی بود) جوانی می آمد سوار چون (آن) دید اسب [را] بتاخت وبرنجی عظیم آن خررا بگرفت و بیاورد . [چون] شبلی [بدید اورا] گفت تو کیستی؟[٢] تا[من] وقتی (که)شکرتو گویم[٣] نشان (دانم دادن)[٤] گفت من پسر[٥] فلانم .شبلی بخندید و گفت :

« اَللّٰهُ اَکْبَرْ صَدَقَ (اللّٰهُ وَ صَدَقَ) رَسُولُ اللّٰهِ .

و سوار برفت من باشیخ گفتم[٦] آن چه بود ؟ گفت : من جوان بودم اینجا [رسیدم] سوار می گذشتم پدر این سوار را اینجا خر[ی] گریخته بود من اسب بتاختم و خر ویرا بگرفتم و بوی آوردم بعد [از] پنجاه سال خدایتعالی پسر او را بیاورد[٧] تامکافات من (باز) کرد .

---

(١) س : بدیهی میرفتم

(٢) س : کئی

(٣) س : کنم

(٤) س : داد

(٥) س : پسری

(٦) س : گفتم یاشیخ

(٧) س : آورد

٥٦٥ ـ مَا امْتَلأتْ [ك ١٠١ ر] دَارٌ حَبْرَةً اِلّا امْتَلأتْ عَبْرَةً ؛ وَمَا كَانَتْ فَرْحَةٌ اِلّا تَبِعَتْها تَرْحَةٌ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هیچ سرائی پرنشد(۱) از خرّمی اّلا که پرشد(۲) از اشک؛ و هیچ شادی(۳) نبود اّلا که بر پی آن اندوهی بود .(٤) بنمود پیغامبر (صلی‌الله‌علیه)(٥) که هیچ شادی بی غم نیست و نگفت [که] هیچ غمی(٦) بی شادی نیست. زیرا که مفهوم خطاب خود نماید(۷) که چون گفت [که] هیچ شادی بی غم نیست؛ بنمود(۸) که احوال دنیا پاینده نیست و چون احوال پاینده نباشد همچنان که پس(۹) شادی غم باشد پس غم شادی باشد(۱۰) پس عاقل درشادی اعجاب نکند ودرغم نومید نباشد درنعمت ترسان محنت باشد تا ترس محنت او را شکسته دارد بطر نگیرد و در محنت منتظر راحت باشد تادل قوی بود؛ بقوت محنت کشد تا گاه راحت .

(*) م : الحبرة بفتح الهاء المهملة وكسرها: النعمة وسعة العيش وكذلك الحبور.
(=) م : الترح بفتحتين ضدالفرح والترحة بسكون الرّاء: المرّة الواحدة .
(=) م : العبرة بفتح العين المهملة و سكون الموحدة تحلب الدمع .

(۱) س : نشود
(۲) س : شود
(۳) س : خوشنودی
(٤) س : بعدوی اندوهی باشد
(٥) س : پیغامبر بنمود
(٦) ب . م : غم
(۷) س : بماند
(۸) ب . م : نمود
(۹) س : بعد
(۱۰) س : بود

٥٦٦ ـ مَا اسْتَرعَى اللّهُ عَبْداً رَعِيَّةً فَلَمْ يَحُطْهَا بِنُصْحِهِ[١] [ک ٤٤١ ر] اِلاَّ حَرَّمَ اللّهُ عَلَيْهِ الجَنَّةَ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

(بدانکه) معنی[٢] این خبر آنستکه هر بندهٔ که ایزد تعالی رعیتی (را) بوی سپرد و وی آن[٣] رعیت را بنصیحت ندارد خدایتعالی بر وی بهشت[٤] حرام کند.

شرط خداوندی شفقت و مرحمت است؛ همچنان که شرط بندگی طاعت و خدمت است. مَثَل پادشاه[٥] و رعیت مَثَل شبانی و گوسبند[٦] است. شبان باید که[٧] در شفقت گوسفند تقصیر نکند. بچرا (گاه)، و آب نزدیک[٨] دارد و از سباع[٩] نگاه دارد، و [اگر بادی یا دمه ای[١٠] باشد ایشان را (به) جائی برد که پناه[١١] باشد و از گیاه زیان کار بپرهیزاند چون چنین کند[١٢] شیر ایشان او را حلال باشد

---

(١) ب. م: بِنَصِيحَةٍ
(٢) ب. م: معانی
(٣) س: بدوسپارد، او این
(٤) س: بهشت را بر وی
(٥) س: پادشاهی
(٦) س: شبانی و گوسفند
(٧) ب. م: باید که شبان
(٨) ب. م: بچراگاه داردویابنزدیک
(٩) ب. م: ددودام ترا
(١٠) ب. م: چون بادودمه
(١١) س: پناهی
(١٢) س: باشد

(*) م: بنصحه: النصيحة كلمة يعبر بها عن جملة هي ارادة الخير للمنصوح له وليس يمكن ان يعبر عن هذا المعنى بكلمة غيرها و اصل النصح في اللغة الخلوص يقال نصحته و نصحت له؛ بنصحه اى ارادته الخير لها و قيامه بمصالحها وذب المفاسد عنها.

(=) م: يَحُطْهَا اى يعاهدها. يقال حاطه يحوطه حوطاً وحياطة اذا حفظه وصانه و ذبّ عنه و حافظ على مصالحه.

و خداوند[ان] گوسفندازو[ی] شکورباشند(۱) [پادشاه نیز](باید که) چنین باشد(۲) شفقت [ورحمت] و عدل و انصاف بکار دارد تا خراج ایشان او را حلال باشد و خدا(ی ایشان) ازوی خشنود [وراضی] بود.(۳)

۵۶۷ ـ مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللّٰهُ رَعِيَّةً (٤) يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ غَاشّاً لِرَعِيَّتِهِ اِلَّا حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

هیچ بنده‌ای نباشد(۵) که خدایتعالی رعیتی بوی سپارد و(ی) بمیرد (و)آن‌روز که بمیرد با رعیت غِش کرده (بود) الّا که خدای تعالی بهشت (را) بر وی حرام کند .

و پیغامبر را (صلی‌الله‌علیه) پرسیدند که بعد [از] انبیا و مرسلان مهتران(۶) قیامت که باشند؟(۷) گفت(۸) پادشاهان مشفق بررعیت. (پس) گفتند یا رسول‌الله بعد دیوان و کافران ذلیلان قیامت کیان(۹) باشند؟ گفت پادشاهان ظالم بررعیت.

(۱) ب . م : باشد
(۲) س : بود
(۳) ب . م : باشد
(٤) م : ثم عیوب
(٥) س : نبود
(٦) س : بهتران
(۷) س : کیانند
(۸) س : [گ ۱۰۱ پ]
(۹) ب . م : که

(*) ض . ش : . . و قال علیه‌السلام من ولی امرالمسلمین شیئا فلم یعدل علیهم فعلیه بهلة‌الله ای لعنة‌الله . . روی الحسن ان عبیدالله‌بن زیاد عاد معقل بن یسار فی مرضه الذی توفی فیه . فقال له‌معقل انی محدثک بحدیث لوعلمت انی حی ماحدثتک سمعت‌النبی صلی‌الله علیه وآله یقول : « مامن عبد ... الخ.»

(=) م : غاشاً ، ای خائنا لایعطیهم مالهم من‌الحقوق و یاخذ منهم مالایجوز له اخذه وهذایدل علی ان‌الغش من‌الوالی من اسباب سلب الایمان والعیاذ بالله منه لان‌الجنة غیرمحرّمة الا علی‌الکافرین .

٥٦٨ ـ مٰا مِنْ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ اَعْظَمُ اَجْراً[١] مِنْ وَزِيرٍ صٰالِحٍ مَعَ اِمٰامٍ يُطِيعُهُ وَ يَأْمُرُهُ بِذٰاتِ اللهِ (تَعٰالىٰ)(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

نیست (هیچ مردی) [گ٤٤١پ] از مسلمانان[٢] بزرگ مزدتر از وزیری شایسته[٣] یا پادشاهی که فرمان برد او را[٤] یعنی این پادشاه و او را[٥] بذات خدایتعالی فرماید.

[یعنی او را آن فرماید که خدایتعالی فرماید] وگفته‌اند:

«يَأْمُرُهُ بِذٰاتِ اللهُ تَعٰالىٰ.»

یعنی آن فرمایدش[٦] که رضای خدای [تعالی] (درآن) باشد؛ ووزیررا وزیر از [بهر] آن گویند که پادشاه درتصرف مملکت اعتماد بروی کند وپناهگاه را وَزَر گویند [ووزیر] مشتق ازوست[٧] [و نیز گویند که وزیر مشتق از وِزْر است] یعنی [گناه] آنچه پادشاه کند وی کندتا[٨] مزدوبزه هردورا[٩] باشد پس هروزیری که امیر خویش را اشارت بخیر کند فضلش بزرگ باشد.[١٠]

---

(١) ب. م: اجراً. ندارد
(٢) س: مردی
(٣) س: نیک
(٤) س: وی کند
(٥) س: پادشاهی ویرا
(٦) ب. م: اورا
(٧) ب. م: وزرست
(٨) س: که
(٩) س: اورا
(١٠) س: بود

(*) ب. م: ویامره و بذات‌الله عزّ وجلّ.
(=) م: یامره بذات‌الله ای بطاعته.

٥٦٩ ـ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ اِلّا وَلَهُ ذَنْبٌ يُصِيبُهُ الْفَيْنَةَ بَعْدَ الْفَيْنَةِ (*) لا يُفارِقُهُ حَتّى يُفارِقَ الدُّنيا.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

هیچ مؤمن نباشد(۱) الّا که او را گناهی بود(۲) که ساعةً بعد ساعةٍ می‌کند و از وی جدا نشود تا آنگاه که (این مؤمن) از دنیا بیرون شود.(۳)

بدانکه فینه زمان باشد و رسول (صلی‌الله‌علیه) بنمود اندرین خبر که مؤمن از گناه معصوم نیست روا باشد که از کبایر منزّه باشد نه رواست(۴) که باصل معصوم باشد.

و این خبر را برای(۵) آن گفت تا کسی در خویشتن(۶) معجب نشود که (گوید) من از گناهها کم که آنگاه آن عجب اورا(۷) زیان دارد؛ [وباز] خداوندان حقیقت گفته‌اند که بنده از کفر خفی معصوم نیست فکیف از گناه؛ ودلیل برین آنچه پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت:

«اَلشِّرْكُ اَخْفى فِي اُمَّتي مِنْ دَبيبِ النَّمْلَةِ السَّوْداءِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْماءِ عَلَى الصَّخْرَةِ الصَّمّاءِ.»

(*) م: معناه الزمان بعدالزمان اوالوقت بعد الوقت اوالحين بعدالحين.

(=) ض. ش: .. فيه‌دليل على‌ان‌المؤمن‌لا يصير كافرا ولايزول عنه اسم الايمان بارتكابه الذنوب وان كانت كباير.

---

(۱) س: نیست
(۲) س: هست
(۳) س: جدا شود
(٤) ب. م: روا نباشد
(٥) س: ازبهر
(٦) ب. م: خود
(٧) س: اورا آن عجایب یعنی عُجب آن

گفت کفر در امت من از آن پوشیده ترست که رفتن مورچهٔ سیاه اندر شب تاریک بر سنگی سیاه ! (۱)

۵۷۰ـ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ قَطُّ اِلَّا وَ بِجَنْبَتَيْهَا(۲) مَلَكَانِ يَقُولَانِ: اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ [گ ۱۵۰ ر] لِمُنْفِقٍ خَلَفاً وَ عَجِّلْ لِمُمْسِكٍ تَلَفاً .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

آفتاب بر نیاید الا (که) بهر [دو] گوشهٔ [وی](۳) دو فریشته باشد (که) همی گویند:(٤) بارخدایا زود خلف ده بخشنده را و زود بزیان ده مال بخیل را.

بدانکه این بخشنده که فرشته از بهر وی این دعا کند آن بود که آنچه دهد برضای حق‌تعالی دهد؛ وآنکه ندهد که فرشته‌ای او را نفرین کند آنست که‌ازبرای خدای[تعالی] ندهد .

اگر کسی [همهٔ‌مال] (۵) نه در رضای خدای خویش (٦) هزینه کند وی ممسک است(۷).

و اگر مردی هرروزدانگی در رضای خدای[تعالی] هزینه کند؛ و [لکن] در معصیت هیچ هزینه نکند وی منفق است.(۸)

---

(۱) س : برشکک سیاه در شب تاریک

(۲) ب . م : ماطلعت شمس و بجنبیها .. ونسخهٔ م : الا بجنبتیها

(۳) س : [گ ۱۰۲ ر]

(٤) س : می گوید

(۵) س : خویش

(٦) س : تعالی

(۷) ب . م : باشد

(۸) ب . م : بخشنده باشد

٥٧١ ـ مَاذِئْبانِ ضَارِيانِ فِي زَرِيبَةِ غَنَمٍ بِأَسْرَعَ فِيهَا مِنْ حُبِّ الشَّرَفِ وَالْمَالِ فِي دِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

نیستند دو گرگ زیان کار درسراح[1] گوسفند(ان) زیانکارتر از دوستی شرف ومال در دین مرد مسلمان .

واین (دو) لفظ [که] درین خبر[2] است خود دو خبر دیگر مفرد آورده[3] است: (یکی) که پیغامبر (صلی الله علیه) گوید :

« حُبُّ الدُّنْيا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ » دوستی دنیا سر همه گناه[4] است .

و بخبر(ی) دیگر آمده است :

« مَا ضَرَرُ النَّارِ فِي الْحَشِيشِ الْيَابِسِ كَضَرَرِ خَفَقَانِ النِّعَالِ خَلْفَ الرَّجُلِ . »

(*) ض . ش :.. وهذا مقتبس من قوله تعالى : « تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولافسادا والعاقبة للمتقين » و فی روایة اخری : ماذئبان جايعان ارسلا فی غنم بافسد لها من حرص المرء على المال والشرف لدينه.

والضاری الجایع ؛ والزریبة مراح الغنم وضری الكلب بالصيد ضراوة ای تعوّد ؛ و کلب ضارٍ ...

م : الزريبه مراحهم الذی يريحون اليها مواشيهم بالليل ؛ - ضاريان ای عاديان ؛ يقال ضری بالشیء يضری ضراءً وضراوةً. زرب بالفتح والكسر : آغل گوسفند.

والمعنى ليس ذئبان جائعان ارسلا فی حظيرة جماعة من جنس الغنم باشد افسادالها و اسرع فيها ضررا من حب المرء للشرف ای الرفعة والجاه والمال فان افساده للدين اشدّ من افساد الذئبين المذكورين للغنم .

---

(۱) س : سراخ ! (سراح : چرا)

(۲) س : دوخبر

(۳) ب . م : آمده

(٤) س : گناهان

(نیست) زیان آتش در گیاه خشک چون زیان دوستی بانگ نعلین از پی مرد.[۱]

۵۷۲ ـ مَا عُبِدَ اللهُ (تَعَالَىٰ) بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فِقْهٍ فِي الدِّينِ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

خدای را (تعالی) بهیچ چیزی نپرستند[۲] فاضلتر از فقه آموختن اندر دین.
واندر خبری دیگر آمده است که هر که [او] مسئله‌ای از فقه بیاموزد و بروی[۳] کار کند چنان باشد که[٤] خدایرا (تعالی) [ک ٥٤١ پ] (یکسال) عبادت کرده باشد.
وبخبر(ی) دیگر آمده است [که] علم آموزید که علم آموختن طاعت است. و درس کردنش تسبیح است؛ واندیشه کردن دروی جهاد است؛ وآموختن وی آنرا که نداند صدقه است؛ وبایکدیگر گفتن فرمان است.

۵۷۳ ـ مَا مِنْ شَيْءٍ أُطِيعَ اللهُ (تَعَالَىٰ) فِيهِ بِأَعْجَلَ[٥] ثَوَاباً مِنْ صِلَةِ الرَّحِمِ[*].

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هیچ چیز[ی] (نیست) که بدان خدایرا[٦] طاعت دارند زود مکافات تر از خویشاوندی پیوستن.[۷]

(۱) س : نبود
(۲) س : نپرستیدند
(۳) ب . م : بوی
(٤) س : سالی
(٥) ب . م : أَعْجَلُ ثَوَاباً
(٦) ب . م : خدای را درآن
(۷) س : پیوستن باخویشاوندان نیست

(*) ض . ش :.. و قال بعض اهل العلم انما قال النبی علیه السلام ذلک لانه قال ان الله یقول فی باب الرحم من وصلنی وصلته و من وصل الله لایؤخر ثوابه ووصول العبد الی الله قرب رحمته منه.

یعنی(١) هرطاعتی که بنده(٢) کند ثواب وی بآن(٣) زودی ند هند که بخویشاوندی پیوستن .

وپیغامبر (صلی الله علیه) گوید : هر که خواهد که روزی وی فراخ بودوعمر وی دراز بود باخویشا(وندا)ن پیوندد .

٥٧٤ - وَمَا مِنْ عَمَلٍ يُعْصَى اللهُ (تعالى) فِيهِ بِأَعْجَلَ عُقُوبَةً مِنْ بَغْيٍ(٤).

گفت (پیغامبرصلی الله علیه):

[و] هیچ کاری نیست که بدان(٥) خدایرا بیازارند(٦) زود عقوبت تر از بغی کردن .

بدانکه همهٔ خدای شناسی(٧) لابل همهٔ عاقلی(٨) از بغی پرهیز(٩) کردندواز عاقبت وی بترسیدند .

و بغی آنست که دشمن زبون توگردد(١٠) وتو از وی باز نگردی .

[امیرالمؤمنین] علی (بن ابیطالب کرم الله وجهه می) گوید :

« إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْراً لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ . »

هرگاه که بر دشمن چیره شوی عفوکردن او را (١١) شکر [آن] چیره شدن بروکن .(١٢)

---

(١) س : که

(٢) ب . م : کننده

(٣) ب . م : باآن

(٤) س : بغی : ظلم

(٥) س : بوی

(٦) ب . م : آزارند

(٧) ب . م : شناس

(٨) ب . م : عاقل

(٩) س : پرخیز

(١٠) ب . م : شود

(١١) س : را از وی

(١٢) س : چیرگی کن که ترا بر وی است

٥٧٥ـ مَا يَنْتَظِرُ أَحَدُكُمْ مِنَ الدُّنيا اِلَّا غِنىً مُطْغِياً، أَوْفَقْراً مُنْسِياً، أَوْمَرَضاً مُفْسِداً، أَوْ هَرَماً مُفْنِداً، أَوْ مَوْتاً مُجْهِزاً (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

چه چشم(۱) دارد یکی از شما ازین جهان مگر(۲) توانگری که طاغی کند (اورا؛) یا درویشی که نسیان‌آرد (اورا؛) یابیماری که [هیچ] درمان(۳) نپذیرد؛ یا پیری که عقل را نقصان کند؛ یا مرگی که ناگاه بیاید.(٤)

بنمود [پیغامبر] (صلی‌الله‌علیه) که دل در دنیا(٥) نباید بستن که از دنیا(٦) حاصل این آید(٦) که گفت؛ و اگر اینکه در وی عیب است هنرها بودی عیب‌وی آن(٨) بس بودی (که ناپایداراست.)

(*) حدیث بعدی دردونسخه : م . (و) ض . ش . قبل‌ازین‌آمده است .

م:... هَرَماً مُفْنِّداً : المفند من افند لا من فَنَّد بالتشدید یقال افند الرجل وافنده الکبر اذاضعف رایه من‌الهرم ومعلوم ان‌للشاب من القوة علی‌الطاعة مالیس للهرم،والموت المجهز ای السریع یرید به موت الفجأة ونحوه فما لم‌یکن بسبب مرض اوکبرسن کقتل وغرق وهدم .

الغنی المطغی : ای الجاعل لصاحبه ذاطغیان فان صاحب‌الکفاف یتمکن من الطاعة مالایتمکن منه الغنی لان امور دولته شاغلة له عنها.

والمفقر المنسی : الذی یجعل صاحبه ناسیا للطاعة لتردده فی طلب القوت والکسوة لسدّ الجوع وسترالبدن .

والمرض المفسد : ای للدین لانه یکف عن العبادة و یتکاسل صاحبه عن الفرائض بل ربما یترکها فضلا عن النوافل .

---

(۱) ب . م : چشم چه
(۲) س : ازدنیا اِلّا
(۳) س : دارو
(٤) س : آید
(٥) ب . م : بدنیادل
(٦) س : وی
(۷) س : است
(۸) س : عیبه ناپایداری

وبزرگان گفته اند که اگراین دنیا که خاکست (اگر) زربودی چنانکه آخرتست، و (آنکه) آخرت (است) خاك بودی چنانکه دنیاست؛ ازبهر آنکه دنیافانی است [چنانکه هست] و آخرت باقی [است چنانکه هست] عاقل [بایستی که] آخرت را ازبهر بقا[ش] اختیار کردی و بخاکی وی[1] باك نداشتی؛ ودنیا را از بهر فنا[ش] بیفکندی وبزروی[2] رغبت نکردی.

٥٧٦ـ مَا فَتَحَ رَجُلٌ عَلىٰ نَفْسِهِ بَابَ مَسْئَلَةٍ اِلَّا فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

هیچ مردی نگشاید برخویشتن درسؤالی[3] الا که خدای عزوجل بگشاید بروی در[4] درویشی. بدانکه این آنکه باشد که سئوال از ضرورت نکند و محتاج نباشد[5] [و] (بسئوال) از خویشتن[6] احتیاج نماید (پس) [آنکه] خدای تعالی احتیاج او را حقیقت گرداند.

ابوسعیدخرگوشی گوید: که مرادوستی بود توانگر بطوس گاه گاه[7] بنشابور آمدی وبرمن[8] آمدی روزگار(ی) درازنیامد بعد ازآن دیدم که بیامد بحالی بد[9] ومرا گفت [که] روزگار برمن صعب شده است مرا چیزکی جمع کن.

(١) س: بخاکش

(٢) س: بزریش

(٣) ب. م: خود در سئوال

(٤) س: تعالی بروی دربگشاید از

(٥) س: این سئوال نه از ضرورت باشد ووی محتاج نبود

(٦) ب. م: خود

(٧) س: توانگر وهروقتی که

(٨) ب. م: بنزدیک من

(٩) س: آمد بحالی شدید

(*) م: فاستغنوا بالکسب للمال الحلال عن سئوال‌الناس عن ابی هریرة قال قال رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه وآله وسلم): من طلب الدنیا حلالا استعفافا عن المسألة وسعیا علی اهله وتعطفا علی جاره لقی‌الله یوم‌القیامة ووجهه مثل القمر لیلة البدر.

رواه البیهقی فی‌شعب‌الایمان و ابونعیم فی‌الحلیة.

گفتم [تراو] حال ترا چه رسید؟

گفت هیچ نرسید ولکن(۱) اگر دست بزر کردم خاك می گشت(۲) (اورا)

گفتم تو مردی زیرکی(۳) نمی‌دانی که گناهت(٤) چه بود؟

گفت مرا رسم بود[ی] که [هرگاهی] من و ندیمان من جامۀ خلقان بپوشیدیمی؛(٥) و بشب درکوی‌ها پراکنده شدیمی؛ [گ٤٦١پ] و نان پاره‌ها خواستیمی(٦) وآنگاه بهم آمدیمی(۷) وبطیبت آنرا بخوردیمی(۸) خدای عزوجل سرانجام من و آن رفیقان من بااین افکند.(۹)

٥٧٧ـ مٰا یُصیبُ الْمُؤْمِنَ وَصَبٌ وَلاٰ نَصَبٌ وَلاٰ سَقَمٌ وَلاٰ اَذیً وَلاٰ حَزَنٌ حَتّیٰ الْهَمَّ یُهِمُّهُ اِلّاٰ کَفَّرَاللّهُ بِهِ مِنْ خَطٰایٰاهُ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

نرسد مؤمن‌را دردی و رنجی(۱۰) ونه بیماری (ونه آزاری) ونه غمی تااندوهی که اورا اندوهناك(۱۱) دارد اِلا که خدایتعالی بدان ازگناهان او(۱۲) کفارت کند.

---

(۱) س : نیفتاد اِلا

(۲) س : برزر نهادم خاك شد

(۳) س : [گ۳۰۱ر]

(٤) س : گناه

(٥) س : پوشید مانی

(٦) س : پاره خواسمانی(لهجۀ کردی.م) وآنکه

(۷) س : آمد مانی

(۸) س : می‌خوردیم خدایتعالی

(۹) س : سرانجام بدین افکند و از آن رفیقان من نیز

(۱۰) ب . م : رنجی ونه دردی

(۱۱) س : و نه دل تنگی تا آنجاکه اندوهگین

(۱۲) س : بآن گناه از وی

(*) وَصَبٌ : بیماری (داء القلب) نَصَبٌ : رنج (تعب البدن) سَقَمٌ : بیماری هم ـ غم باطنی.

بدانکه مصائب دنیا نفسی و مالی و قراباتی همه کفارت گناهان باشد واندر خبرست که تب یک شبه کفارت گناه یک ساله باشد و اگر پای بسنگ اندر آید سه شبه [و] (یا) سه روز(ه) گناه را کفارت باشد و اگرسر بآستانهٔ در کوبد(۱) همچنین؛ وبدین(۲) قیاس همه رنجهای دنیا .

٥٧٨ ـ مٰا زٰالَ(۳) المَسْئَلَةُ بِالْعَبْدِ حَتّیٰ یَلْقَی اللّٰهُ (تَعٰالیٰ) وَمٰا عَلیٰ(٤) وَجْهِهِ مُزْعَةُ لَحْمٍ(*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

چندانکه سؤال پاینده باشد یعنی که چندانکه بنده سئوال کند که پیش خدای (تعالی) رود (و) بر روی وی پارهٔ گوشت نبود .

معنیش آنست که میان مردمان متعارف است که چون کسی کسی را بسیار الحاح کند [بر] چیزی گویند(٥) ازپس گفتن او و از پس مسئله کردن [او] گوشت روی من فرو ریزند.(٦)

ابن قتیبه گوید: پاره گوشت را مُزعه گویند؛ وپارهٔ [ک۷ ٤ ۱ ر] پیه را جرغه(۷) واندرعرب کسی را که بدرویشی صفت کنند گویند اورا نه مُزعه است ونه جُزعه .

(۱) س : برآستانهٔ درافتد (۲) ب . م : باین

(۳) س : لاٰ تَزٰالُ ... ونسخهٔ م . (و) ض . ش : ماتزالُ

(٤) س : سایرنسخ فی (٥) س : گوید

(٦) ب . م : فروریزیده است (۷) س : گویند

(*) م : ما تزال المسئلة بالعبد حتی یلقی الله عزّ وجلّ و ما فی وجهه مزعة لحمٍ.
لا تزال المسئلة باحدکم حتی یلقی الله و ما فی وجهه مزعة لحمٍ . (المزعة بضم المیم القطعة من اللحم و الجزعة القطعة من الشحم).

(=) ض . ش : . نهی عن السئوال و معناه ان من یسأل الناس اموالهم تکثرا القی الله و اياه یوم القیمة ووجهه لا لحم علیه ای لا یبقی ماء وجهه . .

[الباب السادس]

۵۷۹ ـ لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

مؤمن را ازسوراخی دوبار(ه)مارنگزد .

لفظ لفظ خبرست و معنی [معنی] تنبیه ، می‌گوید که ازکسی که باری (۱) خیانتی دیده‌باشی‌ورنجی کشیده[باشی] دیگر(باره) بوی غرّه مشو و(۲) ایمن مباش .

و سبب این خبر آن بود [که روز بدر] با (ابوغرّه الجحمی)(۳) شاعررااسیر گرفتند و پیش پیغامبر(صلی‌الله‌علیه)آوردند ابوغرّه گفت : یارسول‌الله(٤) مرابرعیال من صدقه کن و مرا عفوکن که خطا کردم . پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت: (۵) شرط آن‌باشد که‌دیگر چنین‌نکنی گفت‌نکنم وپیوسته ثناء توگویم. پیغامبر (علیه‌السلام) دست ازو(٦) بداشت تا بمکه شد چون‌برفت در هجو کردن پیغمبرعلیه‌السلام‌باستاد

(*) م : ان المؤمن الممدوح هوالمتیقظ الحازم الذی لایؤتی من ناحیة الغفلةفیخدع مرة بعد اخری.

(=) ض . ش :.. وسبب الخبر ان اباعزةالشاعر اسره رسول الله یوم بدر ثم منّ علیه و اتاه یوم احدفاسره فقال علی‌علیه‌السلام‌هذاالقول ای لوکنت‌مؤمنا لم یعاودلقتالنا.

---

(۱) س : کرّتی (۲) س : یا

(۳) س : باعرة (و درنسخهٔ م : اباهرّة)

(٤) س : محمد (۵) س : [گ۲۰۱پ]

(٦) س : اورا دست

و نیز(۱) مردمان را بر جنگ اوسی آغالید تا از قضا دیگر باره او را اسیر کردند؛ (۲) وپیش پیغامبر (صلی‌الله علیه) آوردند گفت: یا محمد! مرا برعیال من صدقه کن که خطا کردم پیغامبر گفت:

«لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ.»

(یاعلی گردنش بزن. علی گردنش بزد.)(۳)

۵۸۰ ـ لا يَشْكُرُ اللّٰهَ مَنْ لا يَشْكُرُ النّاسَ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

شکر خدای نکند(٤) آنکس که شکر مردمان نگزارد.(۵)

نشان ناسپاسی بنده نعمت خدایرا ناسپاسی اوست نعمت خلق را؛ چون نعمت خلق را حق شناسی نکند(٦) [گ ۱٤۷ پ] درست شد که نعمت حق را تعالی(۷) حق شناسی نکند.(۸)

روزی حجاج اسیران را گردن(می)فرمود زدن؛ مردی‌را از آن مائه(۹) (پیش) آوردند که گردن زنند.(۱۰) حجاج در وی نگریست باهم نشینان(۱۱) گفت [که

(۱) س: پیوسته پیغامبر را هجو کردیو

(۲) س: بر کارزار وی حث کردی تا قضا را او را باسیر گرفتند

(۳) س: لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

(٤) س: نگزارد

(۵) ب. م: نکند

(٦) س: نشناسد

(۷) س: خدایرا

(۸) س: ناشناس است

(۹) س: جمع

(۱۰) س: گردنش بزنند

(۱۱) س: نگریدباجالسان

(*) ض. ش: ومعنى الخبر ان الله امر بشكر النعمة فقال: « اشكرلى ولوالديك» و شكر المنعم من قضايا العقول فمن لم يشكر الناس فى نعمهم اليه فقدترك امر الله فى القليل فكيف فى الكثير و من ترك امر الله فماشكره.

بجوانی] وقتی اسب از دست من بجست(١) این مرد با من یاری داد [بگرفتن آن اسب] تا اسب را بگرفتم(٢) و من اورا هیچ مکافات نکردم .

مکافات وی آنست که اورا عفو کنم و اسب وسلاحش(٣) بازدهم وصد دینار نفقاتش(٤) دهم وچنان کرد.(٥)

٥٨١ ـ لاَ یَرُدُّ القَضَاءَ اِلَّا الدُّعاءُ ؛ وَلاَ یَزِیدُ فِی الْعُمْرِ اِلَّا اَلبِرُّ(*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

قضا نگرداند بجز(٦) دعا ؛ و در زندگانی نه افزاید(٧) الا نیکوئی.

بدانکه درمعنی این سخن خلافست میان اهل علم که قضا چون گردد .

بعضی گفتند که قضا چنین کرده باشد که فلانرا بلا (یی) پیش آید بفلان وقت الا که وی صدقهٔ (ی) دهد تا(٨) ببرکت آن صدقه آن بلا ازوی بگردد ؛ تا گشتن آن قضا هم بقضا باشد(٩) بسبب دعاء.(١٠) وبعضی دیگر گفتند [که] آنکس که قضا کرد (قضا گرداند) چنانکه (گفت) :

« یَمْحُوا اللهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتابِ . »

(١) س : مرا اسب رها شد
(٢) س : واسب را بگرفت
(٣) س : سلاح وی
(٤) س : دینارش بنفقه
(٥) س : جمله بکرد
(٦) س : الا
(٧) س : زیادت نکند
(٨) س : که
(٩) س : تا
(١٠) س : وی

(*) ض . ش : وبیان الخبر فی قولهم علیهم السلام ان الدعاء ینفع من القدر لیلقی البلاء فیعتلجان الی یوم القیمة ای یتصارعان وقد بین ذلک قوله «ام من یجیب المضطر اذا دعاه» و زیادة العمر یکون بسبب عمل البرّ والمبرّة والبرّ خلاف العقوق ولا انکار علی ذلک فان الله یقول : «یمحوا الله مایشاء و یثبت» والمحو والاثبات فی نقصان العمر وزیادته باجماع المفسرین .

واما آنچه گفت: «وَلاَ یَزِیدُ فِی الْعُمْرِ اِلَّا الْبِرُّ.» اما زیادت اندر عمر محتمل باشد(۱) که درعین عمر زیادت باشد(۲) چنانکه ده سال به یازده گردد؛ و آنچه ظاهرست آنست که این بنده که اورا مثلاً هفتادسال عمر مقدّرست ببرکات نیکوئی کردن توفیق یابد که درآن هفتاد سال(۳) نیکی (چندان ب)کند که دیگری بصد سال نکند و باستانیان(٤) بعمرهای دراز نکرده باشند.

۵۸۲ ـ لاَ حَلِیمَ اِلاَّ ذُو عَثْرَةٍ وَلاَ حَکِیمَ اِلاَّ ذُو تَجْرِبَةٍ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

بردبارنیست‌مگر(۵) خداوند[ان] عثرت وحکیم‌نیست‌مگر(۵) خداوندتجربت. [ک۱٤٨ر].

بدانکه مراد ازین خبر آنستکه هرکرا حلیم یابی شتابها (ی بسیار) کرده (باشد)(۶) وتندی(های‌بی‌شمار) نموده(۷) و آنکه وبال آن شتاب و(زیان) آن تندی دیده تا حلیم گشته باشد(۸) فاما اگرکسی اندیشه کند که حلیم پس(۹) از آن‌که بحلم موصوف گردد(۱۰) او را عثرت بود این[اندیشه] خطاست؛ و همچنین حکیم نباشد الا بعد [از] تجربتهای بسیار (و در حلیم خلاف کرده اند : بعضی گفتند خردمند؛ و گفتند دانائی بود که کاربدانش کند؛ وگفته اندبیدار بود درکار؛ وگفتند بی‌گمان پای برجای استوارکار بود.)

---

(۱) س : نباشد
(۲) ب . م : کرد
(۳) س : آن
(٤) س : وباایشان
(۵) س : الا
(۶) س : است بسیار
(۷) س : است بسیار
(۸) س : گشت
(۹) س : بعد
(۱۰) س : گشت

٥٨٣ ـ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ ؛ وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ ؛ وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ ؛ وَلَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ ؛ وَلَا عَقْلَ كَالتَّدْبِيرِ ؛ وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلْقِ ؛ وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ ؛ وَلَا عِبَادَةَ كَالتَّفَكُّرِ ؛ وَلَا إِيمَانَ كَالْحَيَاءِ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

درویشی نیست سخت‌تر از نادانی .

زیرا که نادان اگرچه مال دارد درویش است[1] که آنچه وی ندارد بهتر از آنست که[2] دارد پس درویشی (ازدانش) زیان کارترست (اورا) که توانگری (ازخواسته) .

گفت : مالی[3] نیست عادت کرده‌تر از عقل .

یعنی که چیزی که باتو عادت کرد[4] از تو کی[5] جدا شود پس عقل مالیست[6] که هرگز از دست (تو) نرود .

وگفت : تنهائی نیست [ناخوشتر] ، (باهراس‌تر و زشت‌تر) از عجب .

یعنی هر که خویشتن پسندی[7] بر وی غالب شد پیوسته تنها باشد[8] واگرچه

(*) .. ولاطاعة علی الکمال مثل التأمل فی صنع ذی الجلال فقد مدح الله قوما به فقال «ویتفکرون فی خلق السموات والارض...» و روی : «تفکر ساعة خیر من عبادة سنة .»

---

(١) س : زیرا
(٢) س : وی
(٣) پ . م : مال
(٤) س : کند
(٥) ب . م : که
(٦) ب . م : مالی هست
(٧) س : پنداری
(٨) س : است

بامردمان باشد . وگفت هم نشینی نیست استوارتر از مشورت [کردن] یعنی که کار(۱) بمشورت دانا آن کنی چنان باشد(۲) که بایاران بسیار کنی .

وگفت عقل نیست چون تدبیر.

یعنی هرچه مرد عاقل باشد آنچه کند باید که بتدبیر کند .

و (گفت) هیچ حسبی نیست چون(۳) خوی خوش .

یعنی [گ ٤٨١پ] که مرد بخوی خوش با مردمان نزدیکتر باشد [که] پدر(٤) پسری که خوی بد دارد .

وهیچ ورعی نیست چون دست بداشتن(٥) (وخودرا کشیده داشتن) یعنی که اگر خواهی که از حرام پاك باشی دست بیکبار کوتاه کن که اگر خواهی که دست اندر دنیا داری و پرهیزگاری کنی نتوانی .

وگفت : هیچ عبادتی نیست چون تفکر نه هرتفکری که باشد آن تفکر (که خدای عزوجل بسبب وی ازدوستان شکرمیگوید؛ قال الله تعالی:)(٦) « وَيَتَفَكَّرُونَ فِي [گ ٤٠١پ] فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ...» آنانکه (خدای را) یاد کنند(۷) ایستاده و نشسته و پهلو داده(۸) و تفکر کنند اندر آفرینش آسمان(ها) وزمین آنگاه گویند: خدای ما(۹) این را ببازی نیافرید[ی] آن تفکر که عبادتست اینست وگفت: ایمان نیست جز(۱۰) شرم وبخبر(ی) دیگر [گفت] : (که) ایمان هفتادواند شاخ

(۱) س : کاری که
(۲) س : همچنان باشی
(۳) س : بهتراز خوشخوئی
(٤) س : یعنی ازنزدیکی پدربه پسربدخوی
(٥) س : بازداشتن
(٦) س : خدایتعالی از دوستان بسبب آن شکر میکند ومیگوید :
(۷) س : خدایرا
(۸) س : و بر پهلو خفته و
(۹) س : خدایا
(۱۰) س : چون

است مهتر (شاخ) گواهی (دادن) است بریگانگی خدای [تعالی] ؛ و شاخ کهین[١] دغل از راه مسلمانان برگرفتن ؛[٢] و شرم شاخی است از ایمان .

٥٨٤ ـ لَا يُتْمَ بَعْدَ الْحُلُمِ [٣] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

پس از خواب دیدن یتیمی نیست .

یعنی هرکرا پدر بمیرد واو بالغ [گشته] باشد وی از جملهٔ یتیمان نیست[٤] .

یعنی [که] ازخمس غنیمت ندهندش[٥] وچون بالغ شود ممکن بود[٦] که پدر باشد وآنکس که پدربودنش ممکن بود[٧] یتیمی [وی] خود صورت نبندد .[٨]

٥٨٥ ـ لَا عَقْدَ فِي الْإِسْلَامِ .

گفت (پیغامبرصلی الله علیه) :

بند نیست دراسلام . یعنی [که] آنچنانکه در جاهلیت بود [٩] که مردی بامردی عقد بستی و برادری گرفتی در (نیک و بد و) خیروشر[١٠] و (برآن که) هرکه ازیشان بمردی این دیگرمیراث گرفتی .[١١] اسلام این را [١٢] باطل کرد (و) خدای تعالی آیات میراث بفرستاد .

(پس میراث بسبب بود چون نکاح و ولا ونسب چون پسرپدری .)

---

(١) س : کهتر
(٢) س : دور کردن است از راه مسلمانان
(٣) س . (و) م .(و) ض.ش: حُلم
(٤) ب . م : ازاعداد یتیمان است
(٥) ب . م : بدهند اورا
(٦) س : شد ممکن است
(٧) س : است
(٨) س : چون صورت بندد؟
(٩) س : آنچه درجاهلیت بود
(١٠) س : ونیک وبد
(١١) س : بردی
(١٢) ب . م : آنرا

۵۸۶ ـ لاَ صَرُورَةَ فِى الاِسْلاٰمِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

زن ناخواستن نیست در اسلام.(۱)

وصرورت گرد آوردن آب پشت باشد(۲) یعنی که زن نخواهد و پرستار ندارد تا آب (در) پشت وی جمع آید(۳) و آنکس که خواهد که گاوی بشیر فروشد و عذر خواهد کردن(٤) روزی دوسه آن گاوراندوشد تاشیردرپستان وی گردآید(۵) (مشتری پندارد که آن گاو را شیر بسیارستو) آنرا مُصَرّاةُ گویند.

[و این(٦) ازآنجاست که گوئی : صَرَّ المآءِ ای جمعه.

ولفظ صرورت ازآن است که گویند : صُرّیَ الشّیٔ اَی قَطَعَهُ فَکَاَنَّهُ قَطَعَ نَفْسَهُ عَلَی النِّکاٰحِ.

پس زن ناخواستن و پرستار ناداشتن در مسلمانی نیست.

زیرا که همهٔ انبیا (۷) زن داشتند و فرزند داشتند وآنرا که فرزند نبود از خدای‌تعالی بدعا بخواست.(۸)

(و بجای دیگر صرورة آنرا گویند که حج نکرده باشد)(۹)

(*) م : لاصرورة : بصاد مهملة قال ابوعبید هوالتبتل و ترك النكاح ای‌لیس ینبغی لاحد ان یقول لااتزوج لانه لیس‌من‌اخلاق المؤمنین و هو فعل‌الرهبان؛ والصرورة ایضا الذی لم یحج قط واصله من‌الصر و هوالحبس والمنع ...

---

(۱) س: ناکردن در اسلام نیست (۲) س : بود

(۳) س : شود (٤) ب . م : باید کرد

(۵) س : جمع شود (٦) س : ازلفظ صرورت نیست

(۷) س : انبیاء همه (۸) ب . م : خواستند

(۹) المنجد : [الصرارة والصرورة والصارورة] : من‌لم یحج اولم یتزوج

٥٨٧ ـ لا هِجرة بعدَ الفتحِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بعد[١] فتح (مکه) هجرت نیست .

بدانکه چون پیغامبر را (صلی‌الله‌علیه) پیغامبری دادند و مردم بوی ایمان می‌آوردند ومردم مکه ایشان‌را‌رنج می‌نمودند هرکه طاقت داشت که بپاید باپیغامبر می‌پائید ؛ و آنکه[٢] طاقت نمی‌داشت[٣] هجرت میکرد بحبشه و بهر جائی تا(که) پیغامبر بمدینه رفت هرکه بجای دیگر بود روی سوی وی نهاد [٤] و مُسلمان[٥] که بمکه‌بودند سوی مدینه میرفتند تاآنکاه[٦] که‌پیغامبر لشکر را سوی مکه کشید[٧] و مکه‌را بگشاد .آنکاه که بمدینه‌بازآمد گفت اکنون که مکه گشاده گشت[٨] هجرت نیست هرکه مسلمان شود بخانهٔ خویش بنشیند که‌محتاج گریختن وبمدینه[٩] آمدن نیست؛ واگرکسی خواهد که آید[١٠] اورا فضل هجرت نیست .

---

(١) ب . م : از پس هجرت

(٢) ب . م : که بیستد می‌ایستاد باپیغمبر صلی‌الله علیه و آن را که

(٣) ب . م : نداشت

(٤) ب . م : ازهرجا که بودند روی بمدینه نهادند

(٥) س : مسلمانان

(٦) س : میرفتند سوی مدینه تا آنکه

(٧) ب . م : لشگر کشید بمکه

(٨) س : شد

(٩) س : و بمکه

(١٠) س : بیاید

٥٨٨ ـ لا ایمانَ لِمَنْ لا اَمانَةَ لَهُ؛ وَلا دینَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ (*)
ک ٣٥١ پ] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

ایمان نیست آنرا که امانت نیست و دین نیست آنرا که عهد نیست.

بدانکه عین ایمان امانت است و ایزد تعالی ایمان را امانت خواند آنجا که(١) گفت :

«اِنّا عَرَضْنَا الأَمانَةَ عَلَی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ...» الآیة

بروایتی و بزرگتر(ین) شرطی از ایمان امانت است؛ و ایمان وامانت گواه یکدیگرند هر که را که ایمان وی بتو(٢) درست است بامانت وی واثق باش؛ وهرکرا امانت [وی] برتو درست است برایمان وی گواه(٣) باش .

و آنچه گفت دین نیست آنرا که عهد نیست هم این سخن است لکن عبارت گشته(٤) است .

(وا)دین وایمان! وعهد وامانت!

(*) ض . ش : قال لاایمان کاملافی انتظامه لمن لاامانة له فی اسباب الدیانة ویجوز ان یکون عاما فی الامور الدینیة و الدنیاویة فیکون نحو قوله : المؤمن من امنه الناس .

(=) ثم قال ولادین قویا لمن لایثبت علی عهده والنفی هیهنا و فی اکثر الکلمات التی فی هذا الباب نفی الفضیلة والکمال لانفی الدین و قواعد الایمان کماقال علیه السلام: لاصلوة لجارالمسجد الافی المسجد ای لاصلوة فاضلة .

---

(١) س : آنچه

(٢) س : برتو

(٣) س : گواه

(٤) س : مختلف

٥٨٩ ـ لا رُقيَةَ اِلّا مِنْ عَينٍ اَوْحُمَةٍ (*).

كفت (پيغامبرصلى‌الله عليه) :

افسون نيست مكر(١) از چشم يا(٢) از حُمه .

و حُمه سوزن(٣) كژدم و زنبور باشد(٤) [و] آن (كه گزيدن) مار راهم حُمه گويند . عايشه گويد (كه) پيغامبر (صلى‌الله عليه) رخصت داد بافسون كردن (آنجا كه) مارگزيده (باشد) يا كژدم يا زنبور زده باشد(٥) وگفت بگوئيد:

« اَللّٰهُمَّ رَبَّ النّاسِ اَذْهِبِ الْبَأْسَ (٦) وَ اَشْفِهِ وَ اَنْتَ الشّافي وَلا شِفاءَ اِلّا شِفاؤُكَ شِفاءً لا يُغادِرُ سَقَماً .»

و اما عين ابوالدردا گويد كه پيغامبر (را صلى‌الله عليه و آله) گفتم (كه) مرا چشم بد (كه گاه) در[مى] يابد مرا افسونى بياموز كه بر خويشتن(٧) خوانم .

كفت : (صلى‌الله عليه) « نِعْمَ الرُّقْيَةُ اَلْحَمْدُ » (نيكو افسونى است سورة اَلْحَمْد) .

(*) ض . ش: و معنى الخبرلارقية اولى و اشفى من رقية العين . و روى ان الانسان اذاخاف عين عاين تعوّد بقوله تعالى:

وان يكاد الذين كفروا ليزلقونك بابصارهم الى آخرها امنه الله وعافاه من ذلك .

---

(١) س : الا (٢) س : و

(٣) ب . م : نيش (٤) س : بود

(٥) س : وعقرب و زنبور گزيده را (قول عايشه)

(٦) ب . م : اِذْهَبْ بِالْبَأْسِ

(٧) ب . م : خود

٥٩٠ ـ لاَ هِجْرَةَ فَوْقَ (١) ثَلاَثٍ (٢) (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

[ ] بعد سه روز هجرت نیست .

یعنی مهجوری؛ درین خبر لطیفهٔ هست(٣) وآن آنست که رسول (صلی‌الله‌علیه) بهیچ حال شفقت(را) [گ ٤٥١ ر] ازامت بازنداشت چون [مردی] مردی‌را بیازارد [وهجران نمایند] (یا) هردویکدیگر را چنانکه از یکدیگر دور بمانند(٤) اگر گفتی [که] هجران مکنید(٥) البته برآزرده ستم‌بودی که جفادیده بودی وصحبت بریدن‌را رخصت نیافتی(٦) علی رغم صحبت بایستی کردن .

واگر گفتی [که] هجران کنید دوستیها میان مردمان بریده گشتی(٧)؛ پس بفرمود (صلی‌الله‌علیه): که هجران کنید وحدش پدید(٨) کرد (تا) سه روز؛ تاآزرده از دوست سه روز دور ماند(٩) درین سه روز(١٠) آن خشم که بکار آزار آمده بود بنشیند(١١)؛ [آنکه برسرصلح آید؛ اغراض حاصل شده‌باشد؛ و نیزدوستی نگاه‌دارد(١٢).

(١) س : بعد (٢) ب . م : الثلث

(٣) ب . م : است (٤) ب . م : هجران نمایند یکدیگررا

(٥) س : [گ ٥٠ ١ پ] (٦) س : می‌یافتی

(٧) س : شدی (٨) س : پیدا

(٩) س : دوری نماید (١٠) س : از

(١١) س : گاه آزارپیدا شده بود سکون یابد

(١٢) س : وهم دوستی مانده

(*) قس . ش : ای لامهاجرة بین اخوین مسلمین اکثر من ثلثة ایام هذا قد جاء فی‌هجران العتب و الموجدة فی‌امور دنیاویة فاما فی‌خیانةالدین فقد جاءت الرخصة اکثر من ثلث فقد امر رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله بهجران کعب‌بن مالک خمسین یوما و الی من نسائه شهراوصعد مشربة له بهجرة الناس له .

٥٩١ ـ لا كَبيرَةَ مع اِستِغفارٍ ولا صَغيرَةَ مع اِصرارٍ (١) (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

گناه کبیره نیست چون(٢) استغفار (با وی باشد؛) و صغیره نیست که [با] اصرار باشد .

و اصرار آن باشد که گناه [از] پس یکدیگر می کنند و استغفار در میانه (٣) نبود؛ و بدانکه گناه کبیره آنچه متفق علیه [است] چهار [گناه] است : کفر ، قتل ، زنا و لواطه بحکم اوست(٤) و شرب الخمر .

مشایخ گفته‌اند : که گناه کبیره آنستکه بفعل کنی وصغیر آنستکه توقصد (٥) کردن [آن] کنی؛ و [دیگر] گفته‌اند که گناه همه کبیره است(٦) اگرچه گناه بنفس خویشتن حقیرست (که) آنکس(٧) که تو او را با آن(٨) می‌آزاری بزرگست .

---

(١) م : بعد چنین آمده‌است : لا هَمَّ اِلّا هَمُّ الدَّينِ ؛ ولا وَجَعَ اِلّا وَجَعُ العَينِ ؛ لا فاقَةَ لِعَبدٍ يَقرَأُ القُرآنَ ولا غِنىٰ لَهُ بَعدَهُ .

(٢) س : با

(٣) ب . م : میان

(٤) س : هم از زناست

(٥) ب.م: همت

(٦) ب . م : کبیره‌است همه

(٧) ب . م : آنکه

(٨) س : بدان

(*) م : هذا يدل على ان الاصرار على الصغيرة بمثابة ارتكاب الكبيره ويثبت الاصرار على الصغيرة بان تتكرر منه تكرارا يشعر بقلة مبالاته بذنبه اشعار ارتكاب الكبيرة و ترد بذلك شهادته وروايته وكذلك اذا اجتمعت صغائر مختلفة الانواع حيث يشعر مجموعها بمايشعر به اصغر الكبائر .

٥٩٢ ـ لاَ يَنْتَطِحُ فيها عَنْزانِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

سُرونزنند اندر و[ی] دوبز .

بدانکه این مثلی است که پیغامبر (صلی الله علیه) زد و این را سببی هست و آن آنست(۱) که زنی بود اندربنی‌قریظه نام وی عَصما بود ودختر مروان‌جهود(۲) و پیوسته پیغامبر را (صلی‌الله‌علیه) سخنان بد (۳) [گ ٤٥١ پ] گفتی؛ و مردم‌را بر کارزار پیغامبر افزولیدی .(٤) عمیربن عَدیّ [المکفوف] را بفرستاد تااورا بکشت و [چون بکشت] پیش پیغامبر آمد و گفت یا رسول‌الله من می‌ترسم که جهودان مرا بکشند پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت : «لاَ يَنْتَطِحُ فيها عَنْزانِ» [مترس که دوبزدروی سرونزنند] یعنی که‌آنجا کس نیست(٥) که‌بامن ضدّی کند ونیزاین مثلی است در(٦)قومی (که‌ایشان)را مهتری باشد و در[آن] شهر کسی‌باشد که‌ازآن‌شهر

(*) م : فیها اشارة الی قضیة مخصوصة لایجری فیها خلف و نزاع ای لایختلف فیها اثنان ضعیفان لان النطاح من شأن التیوس و الکباش لاالعنوز .

(=) ض . ش : فیه ثلثة اوجه: ان معناه لم یبق لنا بعدالیوم معاند ولاضدّ فی‌مکة یکون‌علی‌الحسنة منهم ویحذر معذرتهم وانما خصّ العنز بالذکر لان نطاحها لیس کنطاح الکبش و ... و الثانی ان‌الضمیر فی فیها لمکة ایضا والمعنی لایجب ان‌ینتطح فیهاعنزان لحرمتها فیکون حثا علی محافظة حرمة مکة و الثالث ان یکون فیها الضمیر لامراة کانت تهجوا رسول‌الله وتغنی بهجائه فقتلها مسلم وکان خائفا من مشرکی مکة ان یقتلوه فطیب علیه‌السلام قلبه من ذلک و امنه فکان کذلک یعنی لایکون لها ناصرضعیف قط .

و روی : لاینتطح فیه عنزان ان لایکون له تغییرولا له نکیر.

(۱) س : سبب بود

(۲) س : بود

(۳) س : سخن

(٤) س : حثّ کردی(یعنی برانگیختی)

(٥) ب . م : آنجا نیست کسی

(٦) س : آنکه این مثل زدکه

کسی با وی برابری نتواند کردن(۱) گویند: «لا یَنْتَطِحُ فیها عَنْزانِ» وچهارمثل است پیغامبر را (صلی‌الله علیه) یکی اینست و دیگر:

«کُلُّ الصَّیدِ فی جَوْفِ الْفَرا.»

ودیگر: «لا یُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَینِ»؛ و چهارم: «هُدْنَةٌ علی دَخَنٍ.»(۲)

۵۹۳ ـ لا یُغْنی حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ (۳) (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

سود ندارد پرهیز کردن از قدر.(٤)

بدانکه این مسئله قدر مسئلهٔ بزرگست میان اهل قبله؛ و مذهب قدریا(ن آ)ن است، که آنچه بنده کند از طاعت ومعصیت و خطا و صواب (از) فعل اوست؛ (و) طاعت و معصیت بارادت اوست؛ وخطا وصواب از عجز و قدرت اوست ومذهب اهل حق آنست که آنچه هست بقضای خدای(٥) است [تعالی و] آنجا که زیانست علت وی عجز بنده نیست و آنجا که سود ست علت وی جلدی بنده نیست پس ازین معنی گفت: لا یُغْنی حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ.

---

(۱) س: کس نباشد که باوی برابری کند

(۲) ای سکونٌ علی غلٍ (لسان العرب) (۳) س: عَنْ قَدَرٍ

(٤) س: حذر فایده نباشد باقدر

(٥) س: بقضا وقدر حق

(*) ض. ش: قال الحذر من الموت والمرض و نحوهما ممایکون من قضاءالله وقدره لاینفع و انما یکون للدعاء اثر فی ذلک.

٥٩٤ ـ لاَ يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ(١)(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مؤمن فتک نکند .

فتک از نهان کشتن باشد و این درجاهلیت رواداشتند[ی] چون اسلام بیامد ازین نهی کرد تا چنان شد که سرد خونی خود را (٢) در بیابان خفته بیافتی نخست بیدار کردی آنگاه(٣) باوی قتال کردی .

٥٩٥ ـ گ٥٥١٠ر] لاَ يُفْلِحُ قَومٌ تَمْلِكُهُمْ اِمْرَأَةٌ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

اقبال نباشد گروهی(٤) را که پادشاه ایشان زن باشد .

زیرا که پادشاهی بتدبیر و دانش و مردی (توان کردن)(٥) و زن را مردی محال باشد؛ و تدبیر ثمرهٔ عقل ونتیجهٔ دانش بود(٦) وزن درعقل ناقص است چون اصل ناقص است تدبیر درست کی باشد . پس چون (رأی‌و) تدبیر پادشاه درست نباشد اقبال رعیت ازکجا باشد .(٧)

(١) س ، لاَ يَفْتِكُ الْمُؤْمِنُ — (٢) س : عدوی خویش را

(٣) س : آنکه — (٤) س : قومی

(٥) س : دارند — (٦) س : است

(٧) س : بود

(*) م : فتک : ناگاه کشتن و ناگاه گرفتن .

الفتک ان یأتی الرجل صاحبه و هو غارٌ غافل فیشد علیه فیقتله قاله فی‌النهایة.

(**) ض . ش : قال لیس الفتک من عمل من اهل‌الایمان لا انّ من ناشره بخرج من‌الملة و الایمان وفیه خبثة و لطیفة و هوان هذانهی جاء علی لفظ النفی فیحرم علی کل مؤمن الفتک علی‌المؤمنین ... فاما فی حال الکفار فان کان فی‌حال الامان فالفتک ایضا حرام کما یکون بع المؤمن ...

(ابوبکر روایت میکند که چون مرگ کسری بپیغمبر آوردند گفت کرا بجای او داشته‌اند بپادشاهی؟ گفتند دختر اورا.

پیغمبر صلی‌الله علیه گفت : «لاَ یُفْلِحُ قَوْمٌ تَمْلِکُهُمْ اِمْرَأَةٌ.»)

٥٩٦ ـ لاَ یَنْبَغِی لِمُؤْمِنٍ (١) اَنْ یُذِلَّ نَفْسَهُ. (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نشاید مؤمن را که نفس خودرا(٢) ذلیل کند (وخوار دارد) .

این را بیشتر تفسیر برآن(٣) کرد(ه‌اند) که برهمهٔ مؤمنان فریضه است که امر معروف(کنند) ونهی منکر کنند آنگاه که(٤) دانند؛ که [ازآن] ایشانرا رنجی رسد رخصت است که نکنند تا آب روی بجای بماند ؛ واگر گوید(٥) بداند که امرمعروف ونهی منکر بسه وجه (٦) است : یکی آنست که (ب)مباشرت فعل کنند آنجا که بتواند(٧) و دوم [آنستکه] اگر بفعل نتواند بزبان بکند(٨) و سیم اگربزبان نیارد(٩) گفتن، بدل منکر باشد.(١٠)

---

(١) س : لِلْمُؤْمِنِ

(٢) س : مؤمن را نشاید که نفس خویش را

(٣) س : چنان

(٤) س : اگر

(٥) س : گویند

(٦) س : سه گونه

(٧) س : توانند

(٨) س : نتوانند کردن ببرهان بگویند

(٩) س : زبان دارد

(١٠) س : انکار کنند وکاره باشند

(*) ض . ش : و بیان الخبر فی تمامه و هو انهم قالوا یا رسول‌الله فکیف یذل نفسه قال یتعرض من البلاء مالا یطیق یعنی انه یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر من لا یقبل قوله ولا یلتفت الیه بل یکون علی خطر یصیبه لقلة مبالاته بان یکون ملکا جبارا اونحو ذلک.

۵۹۷ ـ لاٰ يَنْبَغِي لِلصِّدِّيقِ أَنْ يَكُونَ لَعّاٰناً.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

روا نباشد که دوست لعنت کننده باشد .

وگویند [که] صِدّیق (یعنی) بسیارصدق ولکن صَدیق[۱] درست‌ترست.[۲] بدان دلیل که در[۳] خبرآمده است : که ابوالدردا[در] میان اصحاب بهل داده[۴] بود وجامه بروی(در) کشیده؛ کشیشی براصحاب وی بگذشت ایشان‌آن کشیش را[۵] لعنت کردند .

ابوالدردا (جامه ازروی باز کردو) گفت : (کرالعنت کردید؟ [گ۵۰۵ پ] گفتند کشیشی بگذشت.) گفت : کس را لعنت مکنید که لعنت کننده روز قیامت دوست خدای (تعالی) نبود .

۵۹۸ ـ لاٰ فَاٰقَةَ لِعَبْدٍ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَلاٰ غِنىً لَهُ بَعْدَهُ[۶] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) .

نیست درویشی بندهٔ راکه قرآن خواند و نه توانگری بعد قرآن.

۵۹۹ ـ لاٰ يَنْبَغِي لِذِي الْوَجْهَيْنِ أَنْ يَكُونَ أَمِيناً [عِنْدَاللّٰهِ][۷] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نرسد دوروی راکه نزد خدای (عزوجل) امین باشد .

---

(۱) س : بسیار تصدیق　　(۲) س : [گ۶۰۰ پ]

(۳) پ . م : به　　(۴) س : سرنهاده

(۵) س : اورا

(۶) به ۱۹۰ مراجعه شود و نسخه پ , م : این حدیث ندارد

(۷) پ . م : عندالله ندارد

برمردمِ دوروی را نام امینی درنه‌افتد[۱] وامین‌نباشد. زیرا که هرکسی که پیش تو (باکسی دوروئی کند؛) [ازکسی دروغ بگوید] بدانکه [از تو] پیش دیگری هم بگوید[۲] و بخبر[ی دیگر] آمده‌است که هرکه در دنیا دوروی[۳] باشد [در] (روز) قیامت آید (و) اورا دوروی باشد یکی از پیش و یکی از پس (والله اعلم و احکم) .

٦٠٠ ـ لاٰ يَصْلُحُ الْمَلَقُ اِلّاٰ لِلْوٰالِدَيْنِ وَ الْإِمٰامِ الْعٰادِلِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نشاید چاپلوسی کردن بجز[٤] مادر و پدر (را) و امام عادل‌را [٥] و مراد ازین [چاپلوسی موافقت و] دل‌نگاه‌داشتن‌بود[٦] زیرا که خلاف جستن‌مادروپدر[۷] (دین را) زیان دارد و خلاف جستن پادشاه معیشت را زیان دارد[۸] .

٦٠١ـلاٰ تَصْلُحُ[۹] الصَّنِيعَةُ اِلّاٰ عِنْدَذِي[۱۰] حَسَبٍ اَوْدِينٍ كَمٰالاٰ تَصْلُحُ الرِّيٰاضَةُ اِلّاٰ فِي النَّجِيبِ .

شایسته[۱۱] نباشد نیکوئی کردن اِلّا باکسی که حسب دارد یا دین دارد

---

(۱) س : برنیفتد   (۲) ب . م : بنماید

(۳) س : دورویه   (٤) س : الا با

(٥) س : یاپادشاهی که عادل باشد

(٦) ب . م : میخواهد   (۷) س : خلاف مادر وپدرجستن

(۸) س : پادشاه جستن هم زیان دارد

(۹) ب . م: لایصلح   (۱۰) س : ذوی

(۱۱) س : نیک

(*) ض . ش : والملق : اللطف الشدید یعنی لایجوز التصنع و التکلف و طلب استمالة القلب دون ان یکون بذلک مرادا و توجّه علیه وجوب اوورد به استحباب الا للامام الحق و الابوین فان حقوقهم عظیمة .

چنانکه ریاضت نیکو[١] نباشد مگر اسب و اشتر نیک را .

یعنی نیکی کردن بجای بی‌اصلان ضایع باشد همچنانکه اسب دون را برایض سپارند[٢] که این را رفتن بیاموز . آنه رنج رایض با (آن) اسب دون ضایع باشد این نیکویی با بی‌اصلان همچنان[٣] ضایع باشد .

ومرد اگر[٤] نسب ندارد و دین دارد نیکوئی باوی ضایع نیست [گ١٠٥ر] (که) اگرچه اصل وی[٥] در عرفان [حق] نیکوئی مقصر باشد دین (او) وی (را) بعرفان نیکوئی[٦] متقاضی باشد (در آن معنی تقصیر نکند) .

و اگر دین ندارد[٧] واصل دارد[٨] اگربی‌دینی او را درشناختن حق نیکوئی تقصیر فرماید اصل بزرگش درآن معنی توفیق اشارت کند واگر هردوبود بخ بخ ! و العیاذ بالله که هردو نبود .

٦٠٢ ـ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

فرمانبرداری روانبود[٩] مخلوق را اندر معصیت خالق .

---

(١) س : نیک
(٢) س : که بررائض بسپاری
(٣) ب . م : همچنان با بی‌اصلی
(٤) س : که
(٥) س : باصل
(٦) س : حق
(٧) س : نباشد
(٨) س : باشد
(٩) س : نیست

(*) ض . ش : بین ان طاعة الخلق فی المعروف لافی المنکر و سببه ان انصاریا بعثه النبی علیه السلام امیرا علی سریة فوجد علیهم یومافقال لهم اولیس رسول الله ان تطیعونی؟ قالوا بلی. فقال عزمت ان تدخلوا هذه النار التی اضرمتها؟ فقال شاب منهم حتی یاتی رسول الله فاتوه فذکروا له ذلک فقال لهم ذلک ای لاتسخطوا خالقکم فی رضاء المخلوقین.

بدانکه‌ازبهررضای کسی[1] خدای‌را(تعالی) نشایدآزردن و اگرچه [مخلوق] مادر و پدر باشد یا امیر(ی‌عادل) باشد[2] .

واین خبررا سبب‌آن بود[3] که پیغامبر(صلی‌الله‌علیه)عبدالله المحرز المدلجی را[4] بسریتی[5] فرستاد وباوی لشکری[6] و [لشکری] (لشکر را گفت بهرچه‌فرماید فرمان او کنید عبدالله) لشکر را از مدینه بیرون برد و خواست که ایشانرا بیازماید گفت [همه] هیمه جمع کنید . [همه] هیمه جمع کردند . گفت آتش دروی زنید آتش در وی زدند . گفت اکنون دروی شوید[7] خواستند که درآتش شوند عبدالله گفت در مشوید که [من] شما را (می) آزمودم . چون باز آمدند خبر بپیغامبر (صلی‌الله علیه) رسید گفت :

اگر در شده بودندی هرگز بیرون[8] نیامدندی .

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ . »

٦٠٣ ـ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَبْدٌ لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ[9] (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

در بهشت نرود بنده‌ای[10] که همسایهٔ وی از رنج وی[11] ایمن نباشد .

---

(۱) س : خلق
(۲) س : بود
(۳) س : است
(٤) س : عبدالله‌بن مجد المدلجی را
(٥) ب . م : بسریت. یعنی شبیخون‌زدن ؛ [السریة] قطعة من الجیش (سری‌یسری سریً و سریةً ..) سار لیلاً فهو [سار] ج. سراة . (المنجد)
(٦) س : [گ۱۰۷ ر]
(۷) س : درو روید
(۸) س : باز
(۹) س : حدیث٤ . ۹ بجای‌٣ . ٦ آمده‌است
(۱۰) س : همسایهٔ
(۱۱) س : او از بوایق او

(*) ض . ش : قیل یارسول‌الله ومابوائقه قال شرّه والبوائق جمع بائقه وهی‌الغائلة ای کل من لم یأمن احد من جیرانه غوائله وشروره فلیس هوباهل لدخول الجنة.

و بوایق مکاید و غوایل باشد .

بدانکه همسایه را جار از [بهر] آن گویند که هریکی [در] پناه دیگری[۱] باشد پس کسی که در پناه تو نشسته باشد آنکه از رنج تو ایمن نباشد [۲] بنگر که این گناه بچه بزرگی باشد[۳] و بخبری دیگر آمده است: که [گ۵۹،پ] پیغامبر گفت که جبرئیل (علیه‌السلام) مرا در حق همسایه چندان وصیت کرد که پنداشتم که میراث من (به)همسایه دهند.[٤]

٦٠٤ ـ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ [٥] (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

نرود در بهشت سخن چین .

٦٠٥ ـ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يُرَوِّعَ [٦] مُسْلِماً .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

حلال نیست مسلمان را که مسلمانی را بترساند .

بنمود اندرین سخن که ترسانیدن روانیست تامعلوم کند[۷] که زدن (و)آنچه از ترسانیدن بتر بود روا نباشد[۸] و بخبری دیگر آمده است :

---

(۱) ب . م : یکدیگر (۲) س : نبود

(۳) س : بود (٤) س : دهد

(٥) ب . م : این حدیث را ندارد م : قَتَّاتٌ: نمام وسخن چین

(٦) س . (و) م : یروعُ. (راعهُ الأمرُ: أفزعهُ، أعجبهُ= أراعهُ وروّعهُ: افزعهُ ، اعجبهُ)

(۷) س : شود (۸) س : دشنام بترست روا نیست

(*) ض . ش: قال لایدخلوا الجنةالتی‌هی‌اشرف الجنان واعلاهاالنمام یسمع‌حدیث قوم فیجیء الی آخرین وینقله الیهم لیقع بینهم شرّ والافالنمام اذا کان مؤمنا یدخل‌الجنة بثواب ایمانه و ان لم یعف‌الله عنه وعاقبه ذلک .

مَنْ رَوَّعَ مُسْلِماً فَعَلَ أَوْ لَمْ يَفْعَلْ فَكَأَنَّمَا هَدَمَ الْكَعْبَةَ.

هر که مسلمانی را بترساند [خواه آن] کند و خواه(۱) نکند [یعنی آن تهدید راست کند یا نکند] چنان باشد که کعبه را رخنه کرده باشد(۲)

٦٠٦ ـ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ (۳) أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

حلال نیست مسلمانی(٤) را که از برادر خویش هجران جوید زَبَر(٥) سه روز.

و پیغامبر (صلی الله علیه) بر هردو مسلمان شفقت برد یکی آنکه ضَجِر باشد(٦) او را رخصت داد سه روز که بخشم باشد(٧) تا رنج ضَجرت بکشد و آنکه(٨) صلح کند که (٩) آن دیگر رنج مهجوری نکشد.

٦٠٧ ـ لَا تَحِلُّ (١٠) الصَّدَقَةُ لِغَنِيٍّ وَلَا لِذِي مِرَّةٍ قَوِيٍّ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

حلال نیست(١١) صدقه توانگر را و نه خداوند قوّت و تن درستی را.

---

(۱) ب . م : یا (۲) ب . م : است

(۳) م . (و) ض . ش : لِامْرِئٍ (٤) ب . م : مسلمان

(٥) س : کند بیش از (٦) س : بود

(٧) ب . م : که سه روز بخشم باش

(٨) ب . م : بکشی و آنگاه (٩) ب . م : کن تا

(١٠) م . (و) ب . م : لَا يَحِلُّ (١١) س : نباشد

(*) م : .. اَلْمِرَّةُ: اَلشِّدَّةُ وَ يُرْوَى سَوِيٍّ

(=) ض . ش: . ان الصدقة لاتحل لمن له غناء و غنى ولمن يجد قوة يقدر بها على الكسب و المرة القوّة و رجل سرّى الخلق ای مستولا افة ولاعاهة به بل هو صحيح الاعضاء .

بروایتی دیگر آمده است : « وَلاَ لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ » .

و سبب این خبر آن بود که پیغامبر (صلی‌الله علیه) بعرفات بود اعرابئی بیامد قوی ؛ و ازوی سئوال کرد پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) دو دینار بر کف او(۱) نهاد. اعرابی بستد [وبرفت] [گ ۵۰۷ ر] پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت (اگر) بجای آن دو دینار (اورا) دوانگشت بودی(۲) بهتر بودی از آن دو دینار .

وآنچه گفت صدقه حلال نیست توانگر را ، اینجا حدّ (توانگری) آنست که پنجاه درم نقره دارد [یا برابروی چیزی دیگر] (اورا با آن نشاید خواستن) وآنچه گفت : [وَلاَ] لِذِي(۳) مِرَّةٍ سَوِيٍّ . مِرّت قوّت را گویندو (شِرّه) نشاط را .(٤)

٦٠٨ ـ لاَ يَهْلِكُ النَّاسُ حَتَّى يَعْذِرُوا(٥) مِنْ أَنْفُسِهِمْ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

---

(۱) س : وی (۲) س : اورا

(۳) س : [گ ۵۰۷ پ] (٤) ب . م : گریند

(۵) م : يُعْذَرُوا

(*) ض . ش : .. فقدروی هکذا ای تکثر ذنوبهم و عیوبهم یقال اعذر ای کثرت عیوبه وکذلک عذر ... و روی بضم الیاء وکسر الذال واعذر اجتهد فی العذروقری وجاء المعذرون ای الذین یجتهدون فی العذر و یبالغون به ای لا یهلکون حتی یعذروا من انفسهم لاستیجابهم العقوبة و نحو قوله تعالی : « و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا .

(=)(م) :.. حَتَّى يُعْذِرُوا . : قال ابوعبید یکثر ذنوبهم وعیوبهم یقال اعذر الرجل اعذارا اذاصار ذاعیب وفساد .

(=) .. من انفسهم : ای حتی تکثر ذنوبهم و خطایاهم فیستوجبون العقوبة ویکون لمن یعذبهم عذر کانهم قاموا بعذره فی ذلک و یعذروا بضم الیاء . یقال اعذر من نفسه اذا امکن منها .

هلاك نشوند مردمان تا گناه ایشان بسیار شود.(١)

زجّاج گوید: عَذَرَ(٢) الرَّجُلَ [اِذا کَثُرَتْ ذُنوبُه] (چون گناه وی بسیار شود.) وهم زجّاج گوید [چون] در کار(ی) مبالغت کنی [گوئی] أَعْذَرْتُ فِی الْأَمْرِ [وچون تقصیر کنی گوئی عَذَّرْتُ فِی الْأَمْرِ]

وآن طعام را که بختنه سور کنند اعذار گویند وچون اشتر را عذار بر کنی(٣) گوئی أَعْذَرْتُ النّاقَةَ وَ عَذَرْتُ(٤) واگر کسی را عذر پذیری گوئی أَعْذَرْتُه وَ عَذَرْتُه (وچون گناه بسیار کند گوئی: أَعْذَرَ الرَّجُلَ وَ عَذَرَ)

و مقصود از معنی این خبر آنست [که گفت] بنده بگناه اندك(٥) هلاك نشود(٦) تا بسیار گناه کند.(٧) واصل وی از عذرست یعنی [که] هلاك نشوند(٨) تا آنکس را که ایشانرا عذاب کند از تن های خویش عذر پیدانکنند.(٩)

---

(١) س: نشود

(٢) س: عَذَرَ

(٣) س: برافکنی

(٤) ب. م: الناقة، شاید

(٥) س: بگناه بنده

(٦) ب. م: نشوند

(٧) س: نکنند

(٨) س: نشود

(٩) س: نکند

٦٠٩ ـ لا يَسْتَقِيمُ اِيمَانُ عَبْدٍ حَتّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

ایمان بنده راست‌نشودتا وی راست‌دل(۱) شود. ودل‌وی راست نشود تازبان وی راست شود .

بدانکه درمعنی این خبر سخن بسیارست (و) لکن چه سود که شرط (این کتاب) اختصارست؛ و آن آنستکه پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) بنمود که قوام دین وتن زبانست چون زبان براستی و راست گوئی خو[ی] کرد ثمرت (۲) صدقش بدل‌رسد تادلش(۳) [گ۱۰۷پ] در ایمان صادق شود چون دل در ایمان صادق شد ایمان استقامت گرفت وبعضی گفته‌اند(٤) این خبر ازمقلوبات است یعنی(٥) که زبان مرد راست گوی نشود تاایمانش مستقیم‌نبود که(٦) پیداست که راست گوئی زبان‌ثمرت راستی دلست و راستی دل‌دلیل(۷) استقامت ایمانست.

٦١٠ـ لا يُومِنُ عَبْدٌ حَتّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ [مِنْ خَيْرٍ](۸)(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

---

(۱) س . (و) ب م : تا دل وی راست (۲) س : ثمرة

(۳) ب . م : دل (٤) س : گفتند (٥) س : اعنی

(٦) س : تادل وی‌بایمان راست‌نشود ودلش راست نشود تاایمان مستقیم‌نشودچه

(۷) س : از (۸) ض . ش . (د) م . مِنَ الْخَيْرِ

(*) م : معناه لايؤمن‌الايمان الكامل و الافاضل الايمان يحصل لمن لم يكن بهذه الصفة والمراد ان يحب‌لاخيه من الطاعات‌والمباحات كمايدل عليه من الخير.قال‌ابن الصلاح و هذا قديعد من‌الصعب الممتنع و ليس كذلك اذمعناه لايكمل ايمان احدكم حتى يحب لاخيه مايحب لنفسه والقيام بذلك يحصل بان‌يحب حصول مثل ذلك من جهة لايزاحمه فيها وذلك سهل على‌القلب السليم وانما يعسر على‌القلب الدغل العليل .

بنده مؤمن نشود تااز بهر برادرخویش آن (نیکی) نخواهد؛ و دوست ندارد آنچه ازبرای خویشتن[١] خواهد .

و این شرط جوانمردی است که بمردمان آن پسندی که بخود پسندی[٢] و جوانمردی[٣] از ایمانست . سری سقطی گوید[٤] : سی سالست که [من] روزه می‌دارم از بهر آنکه یک بار[٥] گفتم الحمدلله .

گفتند چون بود ؟

گفت در فلان بازار کلبهٔ هست مرا [می]شنیدم که آن بازار بسوخت [دلم از بهر کلبه تنگ شد باز خبر دادند که کلبهٔ تو مانده است][٦] من گفتم الحمدلله بکفارت[٧] آن سی سالست تا روزه می‌دارم که از بهر[٨] سلامت چیزخویش وهلاک چیز دیگران ، الحمدلله چرا گفتم.[٩]

٦١١ ـ لاَ يَبْلُغُ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَمَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

بنده بحقیقت ایمان نرسد تابداند که آنچه بوی رسیدنی است از وی نگردد

(١) س:... بخواهد که بخویشتن (٢) س : بخویشتن

(٣) ب . م : جوامردی (٤) س : السقطی گفت

(٥) س : من یک نوبت (٦) ب . م : وکلبهٔ من بسلامت است

(٧) س : بگفتار (٨) س : که بر

(٩) س : [گ ٨٠ ر]

(*) ض . ش : قال ولایصل عبد حقیقة التصدق حتیٰ یتحقق ان ما اصابه من الصحة والمرض والفقر والغنی و الحیوة و الموت کله من الله لایدافعه احد لاان الکافر لا یمکنه ان یؤمن ولاالعاصی ان یطیع فانه تعالی یقول : «وما خلقت الجن و الانس الالیعبدون»

و آنچه از وی گشتنی است بوی نرسد .

بدانکه از جملهٔ شرایط ایمانست لاہل کل ایمانست که بنده اعتقاد کند که آنچه بنام او کرده‌اند بدیگری نرسد و آنچه بنام وی نیست بوی‌نرسدازروزی‌و[از] غم و [از] شادی و (غیرش؛) وچون (بنده‌این اعتقاد کرد) [گ ۱۰۸ ر] دل‌از اندیشه ها فارغ گشت بایمان پردازد؛ و چون (بفراغت) با[1] ایمان پردازد بحقیقت ایمان رسد .

۶۱۲ـ لا یَسْتَکْمِلُ الْعَبْدُ حَقِیقَةَ الْاِیمانِ حَتّی یَکُونَ فِیهِ ثَلاثُ خِصالٍ: اَلْاِنْفاقُ مِنَ الْاِقْتارِ؛ وَ الْاِنْصافُ مِنْ نَفْسِهِ؛ وَ بَذْلُ السَّلامِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

ایمان بنده تمام نشود تا دروی سه عادت نبود :

هزینه کردن از درویشی؛ وانصاف دادن از خود ؛ و پراکندن سلام . [2]

بدانکه پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) هرچه گوید بحکمت گوید؛ واندرین خبرحکمت آنست که کمال ایمان سخا(است) و جوانمردی[3] وتواضع . پس هزینه کردن از درویشی غایت جود و سخاست که از توانگری همه کس[4] هزینه کند وازخویشتن

(۱) س : بر
(۲) س : از خویش وسلام پراکنده داشتن
(۳) ب . م : جوامردی = س : است

(*) ض . ش : ... و یجوز ان یرید به کلمة السلام علیکم التی هی تحیة الاسلام ویجوز ان یعنی به السلامة .

(=) م : اقتار : نفقه برعیال تنگ کردن
انصاف : داد دادن و راستی کردن
بذل : دادن و اعطاء نمودن

انصاف‌دادن غایت جوانمردی است که از [بهر] (دیگران) خود همه کس انصاف جوید(۱) وسلام پراکنده داشتن غایت تواضع است که سلام برتخصیص همه خود دهند(۲) وانس [بن] مالک گوید: نه‌سال(۳) خدمت پیغمبر کردم(٤) ندیدم که کسی اورا بسلام سابق بودی(٥) و هیچ روز(٦) آفتاب برنیامدی که نه‌او(۷) بهمه خانه‌ها طعام چاشت فرستاده بودی .

٦١٣ - لاَ يَسْتَكْمِلُ اَحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الْاِيمَانِ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ(۸)(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

کسی از شما بحقیقت ایمان نرسد تا زبان (خویش) نگاه ندارد .

اینجا دقیقه‌ای هست(۹) هرچه باریکتر و آن آنست که دل اندیشه از بهر آن کند تا بگوید چون زبان ازگفتن ممنوع باشد(۱۰) دل از اندیشه خالی بود و چون دل از اندیشه خالی بود براىمان مزاحمت نبود . زیراکه جای ایمان دلست چون در دل جز ایمان را راه نبود(۱۱) [برایمان] مزاحمت باشد(۱۲) دل بحقیقت وی (۱۳) نرسد . [ک۱۵۸پ] چون دل از اندیشه‌فارغ گشت زبان ازگفتار بایمان‌پرداخت

---

(۱) س : دهد

(۲) س : بتخصیص همه کس دهد

(۳) س : در

(٤) س : رسول بودم

(٥) س : کسی بسلام بروسابق توانست بودن

(٦) ب . م : وقت

(۷) س : الا که وی

(۸) ب . م : مِنْ لِسَانِهِ

(۹) س : است

(۱۰) س : بود

(۱۱) س : بود

(۱۲) س : بود

(۱۳) س : دل وی بحقیقت

(*) م : فیلازم الصمت ولا یتکلم بشییء فیه ضرر لدینه و آخرته وبمالا یعینه فالامساك عن الکلام الذی لانفع فیه هوالمراد بکون اللسان مخزوناً .

(=) : یقال خزنت السرّ واخزنته اذا کتمته .

و چون بایمان پرداخت[1] لاشکّ بحقیقتش برسد.

٦١٤ ـ لا یَشْبَعُ الْمُؤْمِنُ دُونَ جارِهِ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

سیر نشود مؤمن بی همسایه[2].

یعنی چون در همسایه درویشی[3] باشد (که گرسنه بود) تا بروی فریضه باشد اورا [طعام دادن؛] (سیر کردن آنگاه[4] سیرخوردن.)[5] حثّ میکند (صلی‌الله علیه) توانگر را برشناختن حق درویشان) وتیمارداشتن ایشان خاصه[6] که همسایه باشد.

و گویند که مردی بستوُی معجون برد عمرعبدالعزیز را.

عمر گفت این را چکنم؟ گفت که وقتی که سیر خورده باشی ازین بخوری تاطعام بگوارد.

عمر گفت [بر گیر که] دیرست که[7] من سیر نخوردم؛ از آن ترس[8] که [مبادا][9] مسلمانی در گوشهٔ گرسنه خسبد خدای‌تعالی مرا از حقّ وی بپرسد.

---

(١) س: [گ ٨٠ ب] (٢) س: که گرسنه بود

(٣) س: درویش (٤) ب. م: وی را

(٥) س: توانگران را برحق شناسی درویشان

(٦) س: بخاصه (٧) س: تا

(٨) ب. م: ترسیده‌ام

(٩) س: که

(*) ض. ش: حث علی مراعاة حال الجار والتفحص عن باطن اموره ومعناه لایجوز ان یصیرالمؤمن شبعان و یکون جاره جائعا.

٦١٥ ـ لا يَشْبَعُ عالِمٌ مِنْ عِلْمٍ حَتّى يَكُونَ مُنْتَهاهُ الْجَنَّةُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

دانشمند از دانش سیر نشود تا ببهشت رسد. (١)

این خبر(ی) است ازطباع علما ، نه امر است ؛ (هم)چون خبر نخستین (٢) نشان میدهد که عالم (هرگز) ازآموختن ونبشتن [واندیشه کردن] ودیگر[ان را] آموختن سیری نداند تا ببهشت رسد زیرا که آموختن ونبشتن واندیشه کردن ودیگرانرا آموختن همه در(٣) طاعت است و سرانجام طاعت بهشت است .

وگفته‌اند چهارچیز از چهارچیز سیر نشود :

اَلْأَرْضُ مِنَ الْمَطَرِ وَ الْعَيْنُ مِنَ النَّظَرِ وَ الْأُنْثى مِنَ الذَّكَرِ وَ الْعالِمُ مِنَ الْخَبَرِ .

زمین از باران و چشم از نگریستن و ماده از نرو عالم از خبر .

٦١٦ ـ لا يَرْحَمُ اللّهُ مَنْ لا يَرْحَمُ النّاسَ (**) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خدای رحمت نکند برآنکس که برمردمان(٤) رحمت نکند .

---

(١) س : عالم از علم سیر نباشد تا ببهشت نرسد

(٢) س : بخبر نخست — (٣) س : هم

(٤) س : مسلمان

(*) م : لان العلم طریق العمل و العمل سبب دخول الجنة شبه استلذاذه بالعلم باستلذاذه بالمطعوم لانه ارغب و اشهی قاله الطیبی.

(=) ض . ش ... و روی مرفوعا العالم لایشبع من الاثر کالارض من المطروالانثی من الذکر والعین من النظر .

(**) ض . ش : این حدیث بعد از ٣١٦ آمده است

بدانکه رحمت ناکردن خدای عزوجل نه از آنست(١) که وی برخلق رحمت نکند بلکه(٢) رحمت ناکردن کسی(٣) برمردمان ازآنست که خدایتعالی بروی رحمت نخواهد کردن . که در خبرست :

« اَلرَّحْمَةُ فِی الْقَلْبِ دَلیلُ الرَّحْمَةِ مِنَ الرَّبِّ » رحمت اندر دل دلیل رحمتست از خدای عزّوجلّ .

واندر خبرست که موسی [پیغامبر] (علیه السلام) گفت : بارخدایا من بی واسطه سخن گفتی بچه سبب گفتی و ازین بزرگتر منزلت هیچ پیغامبر (ی) را ندادی؟

ندا آمد که ای موسی گوسفندی از گلهٔ تو بگریخت و تو بطلب وی برفتی واز پس وی(٤) بسیار بدویدی و ضجر شدی و(٥) اورا بگرفتی [وچون بگرفتی] روی برروی آن بهیمه(٦) نهادی و گفتی :

« اَتْعَبْتَ نَفْسَكَ وَ اَتْعَبْتَ رَاعِیَكَ » خویشتن را برنجانیدی وشبان خودرا برنجانیدی .

بدان رحمت که (تو) برآن بیچاره کردی من این کرم باتو کردم !

(١) س : تعالی روا نیست

(٢) ب . م : بل

(٣) س : وی

(٤) ب . م : وبس

(٥) ب . م : پس

(٦) ب . م : بر وی آن بهائم

٦١٧ـ لاٰ يزداٰدُ الأمرُ اِلاّٰ شِدَّةً؛ وَلاٰ الدُّنياٰ(١) اِلاّٰ اِدباٰراً؛ وَلاٰ النّاٰسُ اِلاّٰ شُحّاً؛ وَلاٰ تقُومُ السّاٰعَةُ اِلاّٰ عَلىٰ شِراٰرِ النّاٰسِ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

نیفزاید کار (ی)جز (دشواری‌و) سختی ؛ و نه دنیا جز ادبار ؛ و نه مردم جز زفتی ؛ و قیامت نخیزد جز(٢) بربترین مردمان.

رسول (صلی‌الله‌علیه)نشان(قیامت) میدهد؛ می گوید : هرچند [که] روزگار می‌آید کار برمردم(٣) سخت‌تر میشود(٤) (ودنیا بزوال نزدیکترست) ومردمان ببخل و زفتی پیوسته‌ترند(٥)(٦) و هر چند روزگار گذرد بدتر باشند تا بغایت بدتری رسد بجائی(٧) که از آن بدتر نشاید بودن قیامت برخیزد(٨)

و روزی انس‌بن مالک را دیدند می گریست گفتند : ای غلام رسول(٩) چرا می گریی؟ گفت از بهرآن‌می گریم که ازآن‌مسلمانی که بروزگار پیغامبر(صلی‌الله‌علیه) بود(ند) هیچ نماند [گ‌ ٩ ٥ ر پ] و ابوهریره گوید که روزی پیش رسول (صلی‌الله علیه، در) رفتم او را دیدم [که] میگریست . گفتم یا رسول الله چرا می گریی ؟ گفت جبرئیل مرا(١٠) خبر داد که برامّت من روزگاری(١١) آید که علماذلیل‌شوند و اهل سترزبون باشند و رامشگران عزیزباشند وفاسقان برعالمان(١٢) چیره شوند(١٣)

(١) س : [گ‌ ٩ . ١ ر]
(٢) س : الا بربد
(٣) س : مردمان
(٤) س : است
(٥) ب . م : نزدیکترند
(٦) س : و دنیا بزوال نزدیکترست
(٧) س : آنگاه
(٨) س : باشد
(٩) ب . م : ای‌خادم رسول خدای
(١٠) س : مرا جبرئیل
(١١) س : ایامی
(١٢) س: علماء
(١٣) س : باشند واهل قرآن را قسمت ندهند

[و از بیت المال نصیب ایشان بریده شود تا ایشان نیازمند عامه شوند] و اهل قرآنرا قسمت ندهند تا ایشان قرآن (را) بخانهٔ فاسقان بتحفه برند . خنک آنکه بدین[۱] روزگار نرسد .

۶۱۸ ـ وَلاَ مَهْدِىَ اِلّاَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَم (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

و مهدی نیست بجز[۲] عیسی پسر مریم .[۳]

و این خبر را (سببی است و شرحی دراز و قصهٔ بزرگ)[۴] و این کتاب نه جای اوست و خلاف روافض است که ایشان می گویند مهدی از پسران علی بن ابیطالب باشد[۵] رضی الله عنه و نه چنانست بلکه مهدی عیسی [پیغامبر] باشد از آسمان (بزمین) آید[۶] و دجال را بکشد و کلیساها [را] بکند و (کنشت ها) ویران کند و صلیب بشکند و چهل سال مسلمانی ورزد و آنگاه بمیرد و در حضیرهٔ پیغامبرش دفن[۷] کنند (صلوات الله وسلامه علیهما) .

---

(۱) س : آنرا که بدان
(۲) س : الا
(۳) س : ابن مریم
(۴) ب . م : قصهٔ درازاست و شرح بزرگ
(۵) س : است
(۶) س : بیاید
(۷) س : پیغامبر دفنش

(*) ض . ش : ... وقوله الاعیسی بن مریم حدیث واحد و اذا کان کذلک ولا یمکن لاجل هذا احداً ان یقول لایکون مهدی غیره لان النبی صلی الله علیه و آله اخبر بنعت المهدی الذی یخرج فی آخرالزمان من عترته بنعته وصفته و خرجته فی السر والصحاح وقد جمع الشیخ الحافظ ابونعیم احمدبن عبدالله بن احمدبن اسحق الاصفهانی صاحب کتاب حلیة الاولیاء کتابا فی ذکر المهدی و نعوته وحقیقة مخرجه و ثبوته المستفیض من اخبار الرسول صلی الله علیه و آله وآثاره یوفی عددها علی المأتین ثم ذکر فی آخره فصلا فی تأویل الحدیث الذی تفرد ابان بن صالح عن الحسن عن انس ان النبی صلی الله علیه وآله قال لا یزداد ...

۶۱۹ ـ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقِلَّ الرِّجَالُ وَ تَكْثُرَ[1] النِّسَاءُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

قیامت نخیزد[2] تامردان کم بباشند[3] وزنان کم نشوند[4] یعنی (که) مرگ مردان بسیار شود[5] ازآن زنان و مولود(ها) بیشتر ماده باشد تامردان[6] کم‌شوند

←الامر الاشدة ولا الدنیاالاشحاولایقوم الساعة الاعلی شرارالناس ولا مهدی الاعیسی بن مریم قال و معناه ان‌لامهدی مرسل نبی‌مهدی الاعیسی وان لامهدی کعیسی لا من النبیین. والمهدی الذی هو من عترته النبی امام عادل لیس بنبی موحی الیه والفرق بینهما ان عیسی هوالمهدی المرسل الموحی الیه و المهدی لیس بنبی موحی الیه.

وقداخبرنا عنه ذلک‌ابوعلی‌الحسن بن‌احمدبن‌الحسن الحداد باصفهان وقدذکرالشیخ ابوبکرمحمدبن موسی‌الباب‌الابوابی‌شرح الشهاب الذی الفه ان هذه الحدیث لیس بموضوع ولا مذکور علی‌وجه‌النفی‌بان‌لایکون مهدی عیسی علیه‌السلام فی‌هذه الامة لانه‌علیه‌السلام اخبربنعوت‌المهدی الذی یخرج فی‌آخرالزمان من عترته وذکر صفته وقال معناه‌ای‌لم‌یکن احد صاحبا للمهدی الا عیسی‌بن مریم فانه ینزل من‌السماء لنصرته و صحبته اواراد‌صلی‌الله علیه به خصوصیة وشرفا لعیسی وکرامة من الله.

فاخبر علیه‌السلام:

« ان‌المهدی و ان‌کان من عترتی من ولد فاطمة فانه‌لایکون کعیسی.»...

(=) ر. ر. (.. الا مع عیسی‌بن مریم) و نه مهدی یعنی صاحب‌الزمان‌ظاهرشود الا آن وقت که عیسی‌بن مریم علیه‌السلام ازآسمان بزیرآید ... (و بوی نماز کند.)

(داخل پرانتز عقیدهٔ مذهب حقه است).

(۱) ب. م: يَكْثُرَ
(۲) س: نباشد
(۳) س: مردمان کم‌نباشد
(۴) س: بسیار
(۵) س: ترباشد
(۶) س: باشند تامردمان

(*) ض. ش: .. و تمام‌الخبر حتی‌یکون‌الخمسین امرأة قیم واحد.

(=) م: حتی تکون لخمسین امرأة قیم‌واحد اخرجه الکبریت البرزنجی فی‌الاشاعه لاشراط الساعه.

وتدبیرهای دین و دنیا ب[دست] زنان افتد وکارها (ب)خلل آید.(١)

و اندر خبر آمده است که جهان چنان شودکه اگر مردی بمیرد و دختری و پسری بگذارد(٢) (هیچ) کس نداندکه نصیب(٣) دختر چندست ونصیب(٤) پسر چند. [ک ١٤٩ ر](٥).

٦٢٠ ـ لاٰ یَسْتُرُ عَبْدٌ عَبْداً فِی الدُّنیاٰ اِلاّ سَتَرَهُ اللّهُ (تَعالی) یَوْمَ الْقِیامَةِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

نپوشد بندهٔ مربندهٔرا اندرین جهان(٦) اِلّاکه درقیامت خدای‌تعالی(٧) اورا سترکند یعنی هرکه عیب برادر مسلمان بپوشد اندر دنیا خدایتعالی اندرقیامت عیب او پوشیده دارد(٨).

وبعضی ازمشایخ را پرسیدندکه جوانمردی(٩) چیست ؟ گفت جوانمردی(١٠) آنست که اگر تو خود(١١)را بی‌عیب دانی عیب دیگران نجوئی بلکه همه‌کس‌را چون خویشتن دانی واگر خودرا(١٢) معیوب دانی بعیب خود مشغول گردی؛(١٣) عیب دیگران (نگوئی‌و) نجوئی.

---

(١) س: افتد (٢) س: بهلد

(٣) س: [ک ١٥٠ پ] (٤) ب. م: وآن

(٥) ب. م: (نسخهٔ اصل عکسی و جابجا شده بود ما نیمهٔ برگ ١٦٠ را به نیمهٔ برگ ١٤٩ چسباندیم).

(٦) س: بنده بنده را سترنکند

(٧) ب. م: خدای تعالی روز قیامت

(٨) ب. م: عیب او را در قیامت بپوشاند

(٩) ب. م: جوامردی (بلهجهٔ کردی)

(١٠) « « «

(١١) س: خود (١٢) س: خویشتن را

(١٣) س: خویش مشغول باشی

٦٢١ ـ لَا خَيْرَ فِي صُحْبَةِ مَنْ لَا يَرَى لَكَ مِنَ الْحَقِّ مِثْلَ الَّذِي تَرَى لَهُ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

در صحبت آنکس خیری نیست که ترا آن[١] نبیند چنانکه تو اورا بینی .

یعنی[که] آن نیکی که تو بوی خواهی وی همچنان (بتو) نخواهد .

و حکما گفته‌اند: که دوستی میان دوکس[٢] مثل بار است برخر اگر هردو تا [٣] راست نباشد بار بیفتد و قوام دوستی در خویشتن کم از دوست دیدن است وفساد دوستی درخویشتن بهترازدوست‌دیدنست چون دوست‌دوست‌را بهترازخود[٤] بیند از خویشتن کهتری نماید و آن دوست نیز همین کند (پس دوستی بمالد واگر دوست را کمتر از خود بیند از خویشتن مهتری نموده باشد و آن دیگردوست همان کند و) دوستی بزیان‌آید .[٥]

٦٢٢ـ لَا تَذْهَبُ حَبِيبَتَا[*] عَبْدٍ فَيَصْبِرُ وَ يَحْتَسِبُ[٦] إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

نرود دوچشم بنده‌ای ووی صبر کند و ثواب [گ٩٤١پ] امید دارد الا که

(١) س : هیچ خیر نیست در صحبت آنکس که ترا از حق
(٢) س : دوتن (٣) س : بار
(٤) س : از خویشتن بهتر (٥) س : نیاید
(٦) م . (و) س : فیصبرُ ویحتسبُ

(*) م : یعنی عَیْنَاه .

(=) ض . ش : حَبیبتا . و اراد بالجبینین العینین الباصرتین والاحتساب عدالاجر عندالله والحسبة الاجر ؛ ولا یجوز المنصب فی فیصبر و یحتسب لانه لیس بجواب النفی بل هوعطف فعل مثبت علی منفي ای لاتذهب عینا عبدفهو یصبر ای یحبس نفسه علی ترك الشکوی وتتلقا بطیبة النفس لما یرجوه من الثواب و الاجر الا کافاه‌الله بدخول الجنة .

در بهشت شود[۱] بدانکه (هیچ)رنجی نیست که بمؤمن رسد الا که مؤمن رادرآن خیری باشد اما کفارت[۲] گناهی یا اندوختن ثوابی و اندرین[۳] معنی اخبار بسیار آمده (است) و نابینائی بزرگتر رنجی [است] وسهمناك آفتی است پس فضل وثواب وی بزرگتر[٤] باشد.[٥] و بخبری دیگر آمده‌است که (پیغمبر صلی الله علیه)[٦] حکایت [می] کند از خدای عزوجل که[۷] گفت :

مَنْ ذَهَبْتُ بِکَرِیمَتَیهِ [۸] لَمْ اَرْضَ لَهُ جَزاءً غَیرَ الْجَنَّةِ .

هرکرا (من آن)[۹] دو گرامی وی ببرم او را پاداش[۱۰] نپسندم جزبهشت.

۶۲۳ ـ لا یَبْلُغُ الْعَبْدُ اَنْ یَکُونَ مِنَ الْمُتَّقِینَ حَتّی یَدَعَ ما لا بَأْسَ بِهِ حَذَراً لِما بِهِ بَأْسٌ [۱۱] (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

نرسد بنده راکه از پرهیزگاران باشد تا دست بدارد[۱۲] آنرا که ازوی[۱۳]

---

(۱) س : رود
(۲) س : یا کفایت
(۳) س : درین
(٤) ب . م : نزدیک
(٥) س : است
(٦) س : رسول
(۷) س : تعالی که وی
(۸) س : اذهبتُ کریمتیه
(۹) س : هر
(۱۰) س : جزا
(۱۱) س ، ض . ش . ، م : البأس
(۱۲) س : ندارد
(۱۳) س : بوی

(*) ض . ش : ذکران من اجتمع فی ماله الحلال و الحرام کمن یعرف بالربا فی تجارته وکمن صناعته محرمة کاتخاذ اللهو و نقش التماثیل المصورة فان قضیه الورع ان لا یعامل هؤلاء و یتجنب اکل اموالهم وان کانت فی ظاهر الحلال و الحکم محرمة مالم یتیقن ان الذی یاخذه منها عن ثمن العین المحرمة .

باکی نیست از بیم آن که بوی باکی هست.(١)

معنی این سخن آنست که بنده [را] باید که (مباح را) دست بازدارد (ازبیم آنکه تا درمحظور نیوفتد(٢) همچنانکه مزاح(٣) میان دوستان مباح است لکن ازوی جنگ خیزد پس مزاح نکند از بیم جنگ [و] سماع قوال مباح است! لکن چون بدان(٤) عادت کند بود که(٥) نای وچنگ و چغانه بشنود(٦) [پس بقوال عادت نکنند تا در این دیگرها نیفتند] ومختصر آنستکه هرچه نه (از) طاعتست یامی گزیرد(٧) نباید کردن.

٦٢٤ـ لاٰ تَزٰالُ طٰائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الحَقِّ ظٰاهِرِينَ حَتّٰى يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

پیوسته گروهی از امت من چیره باشند برحق(٨) تا (که) فرمان خدای [تعالی] بیاید.(٩)

بدانکه این گروهی ازامت(١٠) که برحق چیره [اند] و پیدااند علمای امت اند [گ. ١٠١ ر] (که) پیوسته درهرعصری وبهرولایتی ائمهٔ پیدا شوند(١١) و دین را قوت دهند؛ وکتب تصنیف کنند؛ ومشکلات گشایند؛ واستنباطها کنند؛ وازایشان

---

(١) س: باکیست

(٢) س: از آنچه مخاطره نباشد بیم آنرا تادرمخاطره نیفتد

(٣) س: [گ. ١١ر]

(٤) س: در آن

(٥) س: کنند بوق و

(٦) س: چکانه شنوند

(٧) س: تامی گریزد

(٨) س: برحق چیره‌اند

(٩) س: آید

(١٠) س: این گروه

(١١) س: شود

(*) ض. ش: ... و تمام الخبر، اویاتی بامره.

مردمان‌را فواید(۱) دین باشد و همچنین می باشد « حَتَّی یَأْتِیَ أَمْرُاللهِ »(*) یعنی (تا) نفخ صور دمیدن .

و [از] اینجا گفت پیغامبر که بمرگ عالمی ابلیس شاد تر باشد که بمرگ هفتاد عابد .

و (هم) پیغامبر گفت : هرگاه که عالمی بمیرد سوراخی اندردین پیدا شود که تاقیامت بسته نشود .

۶۲۵ ـ لا تَزالُ نَفسُ الرَّجُلِ مُعَلَّقَةً بِدَینِهِ حَتَّی یُقْضَی عَنهُ . (**)

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

پیوسته نفس مرد آویخته باشد بوام وی که برو(۲) باشد تا آنگاه که بگزارند ازو(۳) .

(نفس را معنی جان است که جان خواری وآسانی نیابد و آرامگاهش ندهند

(۱) س : فایدهٔ

(۲) س : بدینی که بر وی

(۳) س : دینش بگذارند

(*) ض . ش :

قال ان من جملة طوایف امتی طایفة تکون متظاهرین علی مراعاة الشرع و العلم حتی یظهرالله تعالی حافظه الذی به قوامهم ولا نظامهم زمانا فزمانا و تمام الخبر اویاتی بامره .

(**) ض . ش :

نبه علی کراهة الدین بان نفس الانسان اذا کان علیه دین لغیره فکلها مشغولة به و من مات و علیه دین فهو ماخوذ به الی ان یوّدی عنه .

تا آنگاه که وامش بگزارند.)

و معروفست که جنازه‌ای بود(که) پیغامبر (صلی‌الله‌علیه)خواست که بر وی نماز کند گفت:

«هَلْ عَلی صَاحِبِکُمْ مِنْ دَیْنٍ»

هیچ وامی برین یار شما[۱] هست؟

گفتند بلی یا رسول‌الله. دودرم؛ (وبروایتی دیگر دودینار.)

پیغامبر[۲] باز آمد و گفت:

«مَا تَنْفَعُهُ صَلاَتِی وَ ذِمَّتُهُ مُرْتَهِنَةٌ بِدَیْنِهِ».

چه سود دارد او را نماز من وگردن او گروباشد بوام وی.»[۳]

یکی از (جملهٔ) صحابه (رضوان‌الله علیهم اجمعین) گفت:

آن[٤] دو درم (یا آن دو دینار) بر من است (که بگزارم) آنگه پیغامبر (صلی‌الله علیه برو) نماز کرد (پس فردایین آن روز پیغمبر صلی‌الله علیه آن‌مرد را گفت: آن وام را بگزاردی؟

گفت گزاردم. گفت:

«الآنَ بَرَّدْتَ جِلْدَهُ عَلَیْهِ»

اکنون آسوده کردی پوست اورا بر وی.)

(۱) س: براین صاحب شما دین

(۲) ب. م: رسول صلی‌الله علیه

(۳) س: شما نماز بکنید که من نکنم تا

(٤) س: که‌آن

۶۲۶ ـ لاٰ یَزاٰلُ الْعَبْدُ فِی الصَّلٰوةِ مٰا انْتَظَرَ الصَّلٰوةَ [گ ۱۰۶ پ] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

پیوسته بنده اندر نمازست[۱] تا منتظر نماز باشد.[۲]

و معنی (این) خبر از آنجا گشاید که پیغامبر (صلی الله علیه) گفت:

«نِیَّةُ الْمُؤْمِنِ اَبْلَغُ[۳] مِنْ عَمَلِه.» نیت مؤمن از کردار وی تمام ترست[۴] و بیان این آنست که هیچ کس نمازی با آن[۵] درازی نکند که (از) نماز پیشین تا نماز دیگر اکنون[۶] چون نماز پیشین کرد و انتظار (نماز) دیگر کند از پیشین تا دیگر در نماز باشد.[۷]

۶۲۷ ـ لاٰ تُظْهِرِ الشَّمٰاتَةَ لِأَخیكَ فَیُعٰافِیَهُ اللّٰهُ وَ یَبْتَلیكَ[*] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

پیدا مکن شماتت مربرادر خویش را که خدای عز و جل او را عافیت دهد

(۱) س : درنمازست بنده
(۲) س : است
(۳) س : خَیْرٌ
(۴) ب . م : تمامتر ازکرداری
(۵) س : دیگربآن
(۶) س : لکن
(۷) س : است

(*) ض . ش : نهی عن اظهار الفرح ببلیة تنزل باخ مؤمن فقال لا تفرح بوقوعه فی البلاء لان ذلک اما من عندالله کعلة اوهلاك مال اومن ظالم بظلم یخصه فانک فرحت بذلک خلصه الله و ابتلاك ولهذا قال علیه السلام: «من عیر اخاه بذنب لم یمت حتی یعمله.»

(=) م : الشماتة فرح العدو ببلية تنزل بمن يعاديه يقال شمت به فهو شامت والمكافاة و العافية : السلامة من الاسقام و البلايا وهی الصحة و ضد المرض وللمعافاه معنی آخر و هو ان يعافيک الله من الناس و يعافيهم منک ای يغنيك عنهم ويغنيهم عنك ويصرف اذاك عنهم و اذاهم عنک .

و ترا مبتلی گرداند.[۱]

شماتت شادبودن باشد برنج دیگری.

عمربن الخطاب گوید دوچیز است که بباز گشتن خطانکند یکی شماتت و دیگر[۲] بغی. که اگر زنی آبستن شود وبدان[۳] آبستنی کاره باشد[۴] و من بدان [۵] شادی کنم، یا زنی [آبستن شود وآن زن] آبستن را بآبستنی [وی] بغیت[۶] کنم ترسم که نمیرم تاآبستن شوم![۷]

۶۲۸ ـ لاٰ تَسُبُّو الدَّهْرَ فَإِنَّ اللهَ هُوَالدَّهْرُ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

روزگار را دشنام مدهید که روزگار خدا(ی) است.

معنی این سخن آنست که عرب را رسم بود [که] چون کسی را نکبتی پیش آمدی گفتندی روزگارش رنج نمود واگر بمردی گفتندی روزگارش [ازدست] بیفکند چنانکه خدایتعالی ازیشان حکایت میکند:

«وَمٰا یُهْلِکُنٰا اِلَّا الدَّهْرُ.»

وآنگاه از روزگار گله کردندی و اورا بد[ی] گفتندی پس پیغامبر صلی الله علیه[۸] گفت: روزگاررا دشنام مدهید از (بهر) این اختلاف احوال شما پندارید که فاعل آن روزگارست فاعل آن [گ ه ، ر] بحقیقت خدایست‌تعالی وتقدّس[۹]

---

(۱) س: شماتت [گ. ، پ] پیدا مکن برادرترا که خدایتعالی ترامبتلا کندواورا عافیت دهد.

(۲) س: یکی

(۳) ب. م: وباآن

(٤) س: بود

(۵) ب. م: باآن

(٦) س: بغی (عمر گوید که من از آن زن طلب همخوابگی کنم!)

(۷) س: نباشم

(۸) س: آنکه رسول

(۹) ب. م: خداست عزوجل

و (آن) بد گفتن شما روزگار راازبهر این فعل (چه؛واین فعل) بحقیقت فعل خدا(ی) است(تعالی) . پس آن بد که میگویند بحقیقت نه روزگار (را)ست خدای راست تعالی.[1]

٦٢٩ ـ لاَ تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ فَتُؤْذُوا [2] (بِهِ) الْأَحْيَاءَ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

مردمان را بد مگوئید که زندگان را بیازارید.[3]

یعنی مردگان را کسان و خویشان[4] باشند اندر زندگان[5] وچون تومرده را ببدی یادکنی ایشان برنجند (وآزار گیرند) و از آنجا (شحناو)عداوت خیزد؛ [ونیز] آن کس که مرد از(مصایدو) مکاید ابلیس [ایمن و] رسته [ها]شد؛ وهر که از[مکاید] ابلیس ایمن شد نشاید[6] که ازمؤمن ایمن نشود[7]؛ وپیغامبر (صلی الله علیه) گفته است:

---

(١) س : خدایتعالی راست

(٢) فقط ض . ش .(و) ر . ر : به دارد

(٣) س : برنجانید

(٤) س : قرابات وخویشاوندان

(٥) س : زندگانی

(٦) س : شاید

(٧) س : نیز ایمن شود

(*) ض . ش : وبعد النهی عن مخالفة الامام قوله (لاَ تَسُبُّوا السُّلْطَانَ فَإِنَّهُ فَيْءُ اللهِ فِي أَرْضِهِ) یعنی ان عذركم و ادبكم و اقام علیكم حدا واستنهضكم الی جهاد ولاتظنوا ان ذلك منه فانه حجةالله فی ارضه وظل و راحة یستریح الیه المتعب الیه ویلتجیء الیه المظلوم كمن كان فی الشمس فرای ظلا والتجاء الیه استراح؛ ثم نهی عن سبّ الموتی وان كانوا ظلمة فهم فی موضع الترحم والشفقة و الدعاء فربما یذوق بعضهم العذاب الالیم ولاینفع فی الذین سبهم غیرالاذی فی قلوب السامعین .

(=) م : لاتسبوا الاموات ولو كان فجارا بل وكفارا اذا كان لهم اقارب مؤمنون. فتؤذوا بسبب سبهم الاحیاء من ذوی قراباتهم ولاباس بسبّ الكافر اذا لم یكن له قریب مؤمن یتاذی بسبه لكن الاولی عدم السب مطلقا كما یدل علیه الحدیث الآتی والسبّ خلاف الاولی .

قُولُوا لِمَوْتَاكُمْ(١) خَيْراً مردگان شما را نیک گوئید.(٢)

٦٣٠ ـ لاَ تَسُبُّوا الأَمْوَاتَ فَإِنَّهُمْ (قَدْ) أَفْضَوْا إِلَىٰ مَا قَدَّمُوا(٣) (*) [ک ١٠١ پ].

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

مردگان را بد مگوئید که ایشان (با) آنجا رفتند که پیش فرستادند.

یعنی [که] آنچه کرده‌اند [و] پیش فرستادند چون مردند(٤) آنجا رفتند. اگر نیک فرستادند نیک [می] بینند بد گفتن تو ایشانرا چه زیان دارد سخنی باشد که تو [بی فایده] گفته باشی (وخودرا بزه حاصل کرده)؛ و اگر از پیش بدی فرستادند بدی(٥) بینند؛ و چون چنین بود بدی گفتن (توچه سود دارد و) بچه کار می باید(٦) که ایشان خود اندر(٧) بدی‌اند.

٦٣١ ـ لاَ تَمْسَحْ يَدَكَ بِثَوْبِ مَنْ لاَ تَكْسُوهُ(٨) (**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

دست تو(٩) پاک مکن بجامهٔ کسی که تو اورا نپوشانیده باشی.(١٠)

---

(١) ب. م: موتاکم

(٢) س: نیکی

(٣) س: [ک ١٠١ ر]

(٤) ب. م: مردگان.

(٥) س: فرستادندی می

(٦) س: می آید

(٧) س: در

(٨) س: يَكْسُوهُ (كذا)

(٩) س: ترا

(١٠) س: دیگری که نه تو پوشیده‌ای

(*) م: لاتسبوا الاموات علی ماصدر منهم حال حیاتهم من الاعمال القبیحة والافعال الشنیعة. فانهم افضوا. ای وصلوا الی ماقدموا. ای الی جزاء ما قدموه من الشر و من یعمل مثقال ذرة شراً یره فیکفی لشفاء صدر من یسبهم من نار غیظه ماهم فیه من العذاب والنکال بل لو کشف له الغطاء عن حالهم لربما رق لهم بالة وترحم علیهم.

(**) ض. ش: اراد لا یستخدم من لم تنعم علیه ولاتبتذل ثوب من لم تکسه بمسح الید.

مثل زده است [پیغامبر] (صلی‌الله علیه) که با کسی که نیکی نکنی بدی [نیز] مکن . بدانکه مردم نزد تو دواند . (۱) یکی آنست که ترا باوی نیکی کردنی است (۲) چون چنین است باوی بدی مکن ؛ تا چنانکه از نیکی تو محروم است نباید که از (بدی) تو مظلوم باشد ؛ و اگر ترا باوی نیکی کرده است بدی مکن [باوی] تا کردهٔ خویش (۳) را باطل نکرده باشی .

۶۳۲ ـ لَا يَرُدُّ الرَّجُلُ هَدِيَّةَ اَخِيهِ فَإِنْ وَجَدَ فَلْيُكَافِئْهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مرد هدیهٔ برادر خود را باز ندهد ؛ (۴) اگر بیابد مکافاتش کند . (۵)

بدانکه سؤال مذموم است باتفاق ؛ و بر (۶) سؤال هدیه که بیاید مردمان مختلف اند آنان که اصحاب حقیقت [اند] نپذیرند [و] خویشتن (۷) را زیر منت خلق (۸) ندارند .

و ابراهیم ادهم را گفتند که تو هدیه های دوستان چرا رد کنی ؟ گفت شما لذت رد کردن ندانید .

وآنان که اصحاب شرع اند بپذیرند و در شرع [گ ۱۵۲ ر] مکافات واجب است و برحسب حال [مهتری و کهتری] باشد اگر مهتری بکهتری دهد واجب نیست

---

(۱) س : است

(۲) س : مردمی کرده نیست

(۳) ب . م : خود

(۴) س : خویش را رد نکند

(۵) ب . م : بکند

(۶) س : درین

(۷) ب . م : خود

(۸) س : مخلوقی

(*) م : فان رد الهدیة سبب لکسر خاطر المهدی وموجب لتنافر القلوب وقد ورد الامر بتالف الخواطر واستمالة القلوب. فلذ وجد مایعطیه فی مقابلة هدیته ولوشفاعة یشفعها له . فلیکافئه : ای فلیجازه علی هدیته بفلیرضیه بمایکون احسن منها اومساویالها .

وا گر کهتری بمهتری دهد واجبست وا گر همسری بهمسری دهد میان علماء خلاف[1] است که واجبست یا نه ؟ .

٦٣٣ ـ لاٰ تَرُدُّوا السَّاٰئِلَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ . (*)

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

خواهنده[2] را دست تهی باز مگردانید وا گرچه به نیم خرما باشد .

وبخبری دیگر آمده است که آبی بروعرضه کنند[3] و بخبری دیگرآمده است که خدایرا (تعالی) فرشتگانند بر[4] صورت مردان و زنان[5] که بامداد و شبانگاه بردرها بسئوال آیند[6] . آبادانی [های] خانه[ها] در اجابت ایشانست و ویرانی خانه[ها] در ردّ ایشانست . سائل را رد مکنید که نباید که فریشته بود .

٦٣٤ ـ لاٰ تَغْتاٰبُوا الْمُسْلِمِينَ وَلاٰ تَتَبَّعُوا عَوْرٰاتِهِمْ .

گفت (پیغمبر صلی الله علیه) :

مسلمانانرا غیبت مکنید و بدرست کردن عیبهای[7] ایشان مکوشید .

بدانکه (حدّ) غیبت آنستکه بغیبت [وی] آن گوئی که اگر درروی او گوئی اورا ناخوش آید[8] و آن که گویی[9] در وی باشد پس اگر چیزی گوئی که در وی نباشد بهتان گفته باشی و بهتان گوی بلعنت باشد چنانکه خدای تعالی گفت :

---

(۱) س : اختلافست

(۲) س : سائل

(۳) س : بروی عرض کنید

(٤) س : به

(٥) س : اند

(٦) س : خانه‌ها آیند بسئوال

(۷) س : بعیب گفتن

(۸) س : [گ ١١٥ ب]

(۹) س : وآن گوئی که

(*) ر. ر. بجای آن چنین دارد : لاٰ تَرُدَّ السَّاٰئِلَ عَلىٰ كُلِّ حاٰلٍ .

« إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ » ومردان نيز هم بدين[1] حکم باشند .

اما تتبع[2] عورات ایشان (کردن) خدای‌تعالی گوید :

« وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً » .

عیب خود[3] دانستن وپوشیدن و عیب دیگران جستن و پیدا کردن نه از مسلمانی باشد .[4]

۶۳۵ ـ لَا تَخْرِقَنَّ عَلَى أَحَدٍ سِتْراً .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بر (هیچ) کس پرده مدر . [گ ۲۰۱پ] .

[استاد] ابوالقاسم قشیری گوید (رحمه‌الله) که عیاران [بشب] بخانهٔ شیخ عبدالرحمن[5] سلمی درشدند روی بسته و خانهٔ او را غارت کردند .

بعد [از] روزگاری با وی در بازار می‌رفتم جبهٔ ازآن‌وی بدست مردی دیدم اورا گفتم ای شیخ اینک[6] جبهٔ‌تو . جواب نداد و سبک برفت . چون دورگشت [مرا] گفت ای پسر اگر (او) خواستی که من او را بروز بشناسم بشب روی بسته بخانهٔ من[7] نیامدی .

---

(۱) س : باین

(۲) س : تبع

(۳) س : خویشتن

(٤) س : است

(٥) س : عبدالله

(٦) ب . م : ها

(٧) س : درخانهٔ من نقاب بسته

٦٣٦ـ (*)لاَ تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئاً .

گفت (پیغمبر صلی الله علیه) :

(از) نیکی هیچ (را) خوار مدار(ید) .

زیرا که ندانید که کدام نیکی(۱) بموقع افتد و هم بدین(۲) قیاس گناه را ؛ وا گرچه کوچک باشد خوار مدار که ندانی که عقوبت ایزد سبحانه(۳) بکدام گناه تعلق دارد .

و بخبر(ی) دیگر آمده (است) [که پیغامبر گفت] که خدای تعالی رضای خود را(٤) نهان کرد(ه است) اندر طاعتها همه طاعتها بکنید تا برضای خدای (عزوجل) برسید و خشم خود را پنهان(٥) کرد اندر(٦) معصیتها از همه معصیتها بپرهیزید تا از خشم وی برهید .

٦٣٧ـ [وَ]لاَ تُوَاعِدْ اَخَاكَ مَوْعِداً فَتُخْلِفَهُ(۷) (**) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

(۸)برادر خویش (را) وعده مکن که آنرا خلاف کنی .

بدانکه وعده خلاف کردن نشان(۹) نفاق بود (۱۰) و علامت ناجوانمردی [است] .

پیغامبر (صلی الله علیه س) گوید :

---

(۱) س : که دیدار نبود که نیکی کدام

(۲) س : برین (۳) س : خدای تعالی

(٤) س : خویش (٥) س : خویش را نهان

(٦) س : در (۷) س : .. فَتُخْلِفَهُ فَتَسْتَبْدِلَ بِالْمَوَدَّةِ بُغْضاً.

(۸) س : با (۹) س : نشاید که (۱۰) س : است

(*) ر . ر : وَلاَ تَحْقِرَنَّ .....

(**) ض . ش : نهی عن خلف المیعاد فانه من عادات اللئام و الوفاء بذلک من شمایل الکرام ...

« لِلْمُنافِقِ ثَلاثُ عَلاماتٍ(۱) إِذا حَدَّثَ كَذَبَ ؛ وَ إِذا وَعَدَ أَخْلَفَ ؛ وَ إِذا ائْتُمِنَ خانَ . »

[گفت نشان منافق سه است :] چون (سخن گوید) ؛ [حدیث کند] دروغ گوید ؛ و چون وعده کند خلاف کند ؛ و چون اورا امین دارند(۲) خیانت کند .

گویند شبلی مستی را گفت جوانمردی چیست ؟

گفت [ای شیخ](۳) نزدما [جوانمردی] وعدهٔ زبان [را] وفا کردن [است] ؛ (و) نزد شما (جوانمردی) وعدهٔ دل را وفا کردن [است](٤) . [گ ۱۶۰ ر]

۶۳۸ ـ [گ ۱۶۰ ر](٥) لا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ لِضُرٍّ نَزَلَ بِهِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هیچکس از شما نباید(٦) که مرگ تمنی کند از بهر سختیء که بوی رسد .

و این خبر تمام نیست تمامی وی آنست که گفت : (و لکن يقول) اَللّٰهُمَّ أَحْيِني ما كانَتِ الْحَيٰوةُ خَيْراً لِي وَ تَوَفَّنِي إِذا كانَتِ الْوَفاةُ خَيْراً (لِي) .

(بگوید بار) خدایا مرا زندگانی ده چندان(۷) که مرا زندگانی بهتر بود(۸) (و مرگ ده مرا چون مرا مرگ بهتربود .)

---

(۱) س : علامة المنافق ثلث

(۲) س : بامین کنند

(۳) ب . م : آری

(٤) ورقه های نسخه ب . م : جابجا شده بود وما نیم برگ ۱۵۳ را به نیم برگ ۱۶۰ چسباندیم .

(٥) س : [گ ۱۱۱ ر]

(٦) س : ما

(۷) ب . م : تا

(۸) س : باشد

۶۳۹ ـ لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ(١) إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللهِ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

ممیر ادا یکی(٢) از شما الّا که بخدا(ی عزوجل) نیکوگمان باشد.

لفظ لفظ خبر است ومعنی امر.

(و)فرمود باید که ظنّ مؤمن بخدای تعالی نیکوباشد.(٣)

و گویند [که] مردی بود فاسق و ظالم و هیچ گناهی نبود که نکرده بود وبآن(٤) مبتلا نشده(٥) بود بربستر(٦) مرگ بیفتاد(٧) مادر اورا گفت: (ای فرزندمن) از بهر تو می ترسم. وی مادر را گفت: اگر (من) بدین گناه که دارم(٨) اسیر تو گردم بامن چه کنی؟ [مادر] گفت رحمت کنم. مرد گفت: پس مرا یقین است که خدایتعالی برمن (ازتو) مشفق ترست(٩) از گوشهٔ خانه هاتفی آواز داد که بدین ظنّ نیک (تو) گناهان تو(١٠) آمرزیدم و هر خصمی که تراست از خزینهٔ خویش (ازتو) خشنود کردم.

---

(٢) س: کس نمیرد

(٣) س: بود

(٤) س: گناه نبود الا که وی بدان

(٥) س: شده

(٦) س: فراش

(٧) س: افتاد

(٨) س: کردم

(٩) س: که تو

(١٠) س: گناهت

٦٤٠ ـ لاٰ تَحاٰسَدُوا وَلاٰ تَناٰجَشُوا وَلاٰ تَباٰغَضُوا وَلاٰ تَداٰبَرُوا وَكُونُوا عِباٰدَاللهِ اِخْواٰناً (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

بر یکدیگر حسد[1] مبرید و نجش مکنید و یکدیگر را دشمن مدارید و پشت بر یکدیگر مکنید و[2] خدای را (بنده ، ویکدیگررا) برادر باشید.

اما آنچه گفت بر یکدیگر حسد مبرید زیرا که حسود با خدای بخشم بود [3] که [آن] نعمت محسود [گ.٦١ پ] وی را خدای داده باشد[4] پس چون حسود از آن خشم گیرد تصرف حق‌را منکر باشد[5] و اندر حسد [بردن] سخن فراوانست.

و اما نجش آن باشد که کسی چیزی فروشد با دوستی راست کنند تا برسر آن متاع آید و ازبهای وی بیشتر بخواهد وازخویشتن حرص نماید تادیگری‌آن(را)بیند

(*) م : ولاتباغضوا ای‌لایبغض بعضکم بعضا ای لاتتعاطوا اسباب‌البغض لانه‌تهری کالحب لاقدرة للانسان علی‌اکتسابه ولایملک التصرف فیه . قوله لاتحاسدوا ای‌لایحسد بعضکم بعضا ... و حرم النجش بالاجماع علی العالم بالذی سواء کان بمواطاة البایع ام‌لا لانه غش وخداع وهمامحرمان‌لحدیث « من غشنا فلیس منا » ولانه ترك النصح‌الواجب. ولاتدابروا ای لایدبر بعضکم عن بعض لایعرض عما یجب له من حقوق الاسلام کالاعانة والنصر و عدم الهجران فی‌الکلام ثلاثة ایام الالعذر شرعی کرجاء صلاح احد هما و وجه مغایرته لما قبله ان الشخص قدیبغض‌صاحبه عادة ویوفیه حقوقه وقدیعرض عنه لنحوتهمة او تأدیب وهویحبه .

وکونوعبادالله : ای یا عبادالله ... وکانه قال اذا ترکتم التحاسد و ما بعده کنتم اخوانا والاکنتم اعداء و فی قوله عبادالله اشارة الی انکم عبیده فحقکم ان تطیعوه بان تکونوا کالاخوان فیمامر".

(١) س : رشك (٢) س : بندگان

(٣)و(٤)و(٥) س : است

[و] غرّه شود و آن چیزرا بزیادت قیمت[1] بخرد . و اما آنچه گفت یکدیگررادشمن مدارید شفقت برد برامّت تا دل را بدشمنی (یکدیگر) مشغول ندارند که دلجای ایمانست نباید که بچیزی مذموم مشغول شود که دشمنی کس کس را زیان ندارد همی[2] رنجی باشد که بردل[ها] نهاده باشد .

و اما آنچه گفت پشت بر یکدیگر مکنید یعنی [که] به سرّا و ضرّا مساعد یکدیگر باشید تاپیوسته در عنایت (ورعایت) خدای تعالی باشید که هر که عنایت خلق کند خدای عزوجل عنایت او[3] کند .

(اماآنچه گفت) «کُونوا عِبادَاللهِ اِخْواناً» (خدای را تعالی بنده باشید) یعنی [که] طاعت وی بجای آرید تاعزیزان جهان باشید و یکدیگررا برادر باشید تا عزیزان جهان باشید .

٦٤١ـ لاٰ تَکُونُوا عَیّابِینَ وَلاٰ مَدّاحِینَ وَلاٰ طَعّانِینَ وَلاٰ مُتَماوِتِینَ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

عیب مجوئید[4] که هر که عیب [دیگران] جوید معیوب گردد .

زیرا که اگرمعیوبی[5] عیب دیگران جوید آن نیز عیب وی بجوید (و)چون بجوید بیابد و اگر [بی‌عیبی] عیب جوید بی‌عیب‌را عیب دیگران جستن[6] عیب باشد پس بهمه حال عیب جوی معیوب باشد .

---

(۱) س : کند　　(۲) س : جز که

(۳) س : تعالی عنایت وی [گ ۱۱۱ پ]

(٤) س : یکدیگر مکنید　　(٥) س : معیوب

(٦) س : بخواست

(*) م : یقال تماوت الرّجل اذاتکلّف و اظهر من نفسه العبادة و الزهد و هو التفاضل من الموت و مثله التناوم اذا تکلف النوم من غیر ان یغشاه .

(و اما آنچه گفت: ولا مدّاحین ، مدح کننده مباشید زیرا که مدح بیشتر دروغ باشد و آنکس که ممدوح باشد از مدح تو برخطر باشد چنانکه گفته تعالی :

« وَ یُحِبُّونَ اَنْ یُحْمَدُوا بِمٰا لَمْ یَفْعَلُوا ... الآیة. »)

و اما آنچه گفت : وَلاٰ طَعّانین، طعنه‌زن[1] مباشیدزیرا که طعنه زدن نشان منافقی[2] باشد؛ (و) پیغامبر (صلی‌الله علیه) نخواست[3] که امّت وی برسیرت[4] منافقان باشند.[5]

و اما آنچه گفت : وَلاٰ مُتَمٰاوِتینَ مُردگی مکنید [یعنی که] خویشتن[6] را از خیروشرّ باز مدارید بادشمن دشمنی کنید وبادوست دوستی کنید[گ ١٦١ ر] تا نشان زندگی باشد.[7] (ونیزگفته‌اند چون سخن گویید بآواز نرم مگویید وچون شوید سرفرو زده وگردن افکنده مشوید ، و چون نشینید فرو شکسته وذلیل منشینید مانند، بمرا َییان !)

٦٤٢ ـ لاٰ یُعْجِبَنَّکُمْ عَمَلُ[8] عٰامِلٍ حَتّیٰ تَنْظُرُوا بِمَ یُخْتَمُ لَهُ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

نباید که شما را کردار کسی[9] عجب آید تا ببینید که عاقبتش (به) چه باشد .

(١) س : زننده

(٢) س : منافقان

(٣) س : بخواست

(٤) س : بسمت

(٥) س : نباشند

(٦) ب . م : خود

(٧) س : از جمله زندگان باشید

(٨) س . (و) م (و) ض . ش : لاٰ تَعْجَبُوا بِعَمَلِ ...

(٩) ب . م : کنندهٔ

(*) ض . ش : قال لاتعجبوا لمن یدخل فی امر حسن حتی تعلموا اهل یداوم علیه الی بلوغ آخر .

زیرا که کردار[ی] ازکردار ابلیس و [کردار] (بلعم) باعور[ا] نیکترلبود (و) سرانجام ایشان بود چنانکه بود، وکردار [۱] ازکردار سحره (فرعون بتر)نبود (و) سرانجام ایشان نگر بچه رسید. [۲]

۶۴۳ ـ لاَ يُعْجِبَنَّكُمْ إِسْلاَمُ رَجُلٍ حَتَّى تَعْلَمُوا [۳] كُنْهَ عَقْلِهِ [*] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

(نباید که اسلام مرد شما را عجب آید) [۴] تا (اصل) عقلش ندانید .

بنمود (صلی‌الله‌علیه) اندرین [۵] لفظ که شرف اسلام ازعقلست. زیرا که اگر [۶] مرد مسلمانی دارد و عقل ندارد آن نقصان عقل [وی] دین وی را ناقص کند.

و اگر مسلمانی تمام ندارد وعقل تمام دارد [آن] کمال عقل وی اسلام وی را کامل گرداند .

ونیز عقل خلقتست و اسلام مکتسب؛ و مکتسب بخلقت قائم بود [۷] ومقتضی عقل آنست که منافع خویش بشناسد و چون (پیشرو) مرد عقل [۸] باشد منافع دین خویش بشناسد پیوسته کار دین وی بنظام [۹] بود .

---

(۱) س : بدتر
(۲) س : بود چنانکه بود
(۳) س : فیه
(۴) س : مسلمانی مرد شما را عجب
(۵) س : ازین
(۶) س : چون
(۷) س : است
(۸) س : عاقل
(۹) س : تمام

(*) ض . ش : ولاتعجبوا بعمل عامل حتی تعلموا درجة استعماله العقل فمن کان اعقل کان اداء صلوته اکمل .

۶۴۴ ـ لاَ تَجْعَلُونِي كَقَدَحِ الرَّاكِبِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مرا چون قدحِ سوار مدارید . قدح سوار چیزی باشد که بدان(۱) آب خورند و از وی اندیشهٔ نکنند و او را [گ ۱۶۱ پ] براحله برسر(۲) همه چیزها(بر)بندند وتا تشنه نشوند(۳) از وی [یاد] نیارند . پس (پیغامبر صلی‌الله علیه)(۴) گفت مرا (چون آن قدح) فراموش مکنید و ازسنن(۵) من بپای داشتن وبرمن صلوات(۶)دادن غافل مباشید و آنگاه که شمارا سختی رسد (وبخدای‌تعالی حاجت افتد) گویند : (۷)

« یارب بحق محمد که چنین کن .»

۶۴۵ـ لاَ تَمْنَعَنَّ اَحَدَكُمْ مَهَابَةُ النَّاسِ اَنْ يَقُومَ (۸) بِالْحَقِّ اِذَا عَلِمَهُ (**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

باز مداراد شما را هیبت مردمان یکی را ازشما که حق را برپای دارد چون

(*)ر. و : . . وَ لٰكِنِ اجْعَلُونِي فِي أَوَّلِ الْحَدِيثِ وَ أَوْسَطِهِ وَ آخِرِهِ .

(=) م : معناه لاترفضونی‌فی‌الرخاء وتذکرونی فی‌الشدة و عندالحاجة کالراکب الذی یجعل قدحه فی آخرة رحله عند فراغه و یجعله خلفه .

(=) ض . ش : اشاراولا باکثار الصلوة علیه صلی‌الله علیه و آله فقال لاتنسونی فی حالتی‌الشدة والرخاء ولاتذکرونی کصنع الراکب ... و روی قیل یارسول‌الله‌وماقدح الراکب فقال ان الرجل لیرفع متاعه علی راحلته فیبقی فی‌قدحه ماء فیمیده فی ادواته . .

(**) ض . ش : حث علی‌الامر بالمعروف والنهی‌عن‌المنکرفقال قل‌الحق‌ولا یدفعک عنه خوف الخلق .

---

(۱) س : بوی

(۲) س : برراحله از پس

(۳) س : نباشند

(۴) س : رسول گفت [گ ۱۱۲]

(۵) ب . م : سنت

(۶) س : صلوات برمن

(۷) س : گویید

(۸) س : یقول

بداند آن را .[۱]

یعنی چون اورا معلوم شود حقی ؛ باید که پیش برد آن حق را ؛ و حشمت هیچ مخلوق و هیبت هیچ کس اورا منع نکند. و علی بن ابیطالب رضی الله عنه گوید : هرکسی از آن روز که بالغ شود تا آنکه بمیرد و سخنی حق در روی کسی بگوید که از وی بباید ترسیدن ؛ هر تقصیری که در طاعت با وی افتاده باشد همه تلافی کرده باشد .

٩٤٦ ـ لَا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ فَإِنَّ ثَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خلوت نکند مردی بازنی[۲] که سیم ایشان دیو باشد ..

بدانکه هیچ آفتی نیست دین را[۳] بتر از صحبت زنان نامحرم .

و اندر خبرست که (آنگاه که) ابلیس را (لعنه‌الله) بلعنت کردند گفت : بارخدایا مرا دامی ده و خطیبی (وجایگاهی) و رفیقی !

ندا آمد که :

رفیق تو سخن چین ![٤]

و خطیب تو نای زن !

وجایگاه تو بازار !

و دام تو زنان . !!

(*) ض . ش : و بیان الخبر فی تمامه فقال بعض اصحابه : و ان کانت امرأة صالحة فقال نعم ولو کانت مریم ابنه عمران. وفیه یکره للمرأة السفر الامع ذی محرم .

(۱) س : منع نکند بزرگی مردمان کس را ازشما که بحق بگوید چون دانست . .

(۲) س : نباید که خلوت کند زنی بامردی

(۳) س : دین را نیست   (٤) س : تمام

٦٤٧ ـ لا تُرضِيَنَّ أحداً بِسَخَطِ اللهِ (*) .
وَلا تَحمَدَنَّ أحداً على فَضلِ اللهِ (**) .
وَلا تَذُمَّنَّ أحداً على ما لَم يُؤتِكَ اللهُ فَإنَّ رِزقَ اللهِ لا يَجُرُّهُ (١) إليكَ
حِرصُ حَريصٍ وَلا يَرُدُّهُ عَنكَ كُرهُ (٢) كارِهٍ . (***)

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

(هیچ) کس را خشنود مگردان (٣) بخشم خدایتعالی .

یعنی رضای کس مجوی بچیزی که در شرع منهی باشد [یعنی] که در آن آزار خدا(ی عزوجل) باشد .

وگفت از کس سپاس مدار برفضل خدای تعالی .

یعنی [که] چون از کسی نیکی بینی خویشتن [را] زیر منت وی مدار که آن فضل خدااست عزوجل " (٤) که بردست وی بتو رسانید ؛ دهنده را دعامیگوی (٥) وخدایرا (تعالی) سپاس دارباش . (٦)

(*) السَّخَطُ ـ خلاف الرضا . یعنی خشم گرفتن .

(**) م : فان المستحق للحمد هو الله سبحانه .

(***) م : فان الله هو المعطی والمانع والضار والنافع «وما بکم من نعمة فمن الله.»

(١) ب م : و یُروی لا یَسُوقُهُ [ک ٦٢١ ر]

(=) م . (و) ر . ر . : لا یَسُوقُهُ

(٢) س : کَراهِیَةٌ

(=) م . (و) ر . ر . : کَراهَةٌ

(٣) س : مکن

(٤) س : خدایتعالی است

(٥) س : میکن

(٦) س : میدار

وگفت کس را بد مگوی بچیزی[۱] که خدای تعالی ترا نداد(ه باشد) یعنی [که اگر] از کسی چیزی خواهی (و)[یا] امید داری وغرض تو بحاصل نشود[۲] از آن کس گله مکن که آن ترا وی نداد [خدایتعالی نداد] اگر توفیق یافته بودی داده بودی.[۳]

پس از بی گناه گله مکن که ظلم باشد[٤] و از خدایتعالی شکایت کردن کفر بود.[٥]

وگفت روزی خدای را حرص حریص[٦] سوی تو نیارد و [به] ناخواستن ناخواهندگان باز داشته نشود.[۷]

یعنی که اگر حریص باشی بتو نرسد و اگر کاهلی کنی[۸] ازتو باز نماند که درجهان بیچارگان بسیارند وخداوندان خواسته[۹] وچاره گران بسیارند [باسوء حال] (که بیک نان محتاجند.)

---

(۱) ب . م : منگوه برچیزی (کذا)

(۲) س : حاصل نیاید

(۳) ب . م : بدادی

(٤) س : کردن ظلم است

(٥) س : است

(٦) س : حریصان

(۷) ب . م : ناخواها باز ندارد

(۸) س : کهلان باشی

(۹) س : اصحاب مال

٦٤٨ ـ لاَ تَسْأَلِ الإِمَارَةَ فَإِنَّكَ إِنْ أُعْطِيتَهَا [۱] عَنْ مَسْئَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا (*) ؛ وَ إِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا (**) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

مهتری مخواه که اگربخواست [تو] ترا [مهتری] دهند ترا بوی‌بازهلند[۲] و اگر بی‌خواستن بتو[۳] دهند ترا بر وی عنایت کنند .

معنی این سخن آنست که چون مهتری تو طلب کنی خود را سزای مهتری دانسته باشی آلات مهتری از تو طلب کنند (و) ترا بتو باز گذارند[٤] تاخود مهتری کنی؛ و اگر ترا مهتری دهند (بی خواستن‌تو آنرا) [ترا] سزای مهتری دیده[٥] باشند (همه)؛ چنانکه مهتری بدهند ترا[٦] آلات مهتری نیز بدهندت تابدان آلات مهتری کنی .

این خبر را سبب آنست که ابوموسی الاشعری گوید : [که] دو کس[۷] پیش پیغامبر (صلی‌الله علیه) آمدند [گ ۱٦۲ پ] و ازوی عمل خواستند .

---

(۱) س (و)م ،(و)ر،ر:..عن غیرمسئلةاعنت علیها وان اعطیتهاعن مسئلةوکلت الیها.
(۲) ب . م : گذارند (۳) س : خواستن تو
(٤) س : هلند (٥) س : دانسته
(٦) س : بدهندت (۷) س : مرد

(*) م : لایعینک الله فی هذه المسئلة لانک حرصت علی المنصب .

(**) ض. ش :... من غیرمسئلة اعنت علیها: بین ان خیارالناس یکرهون‌الولایه و طلبها و قال ان طلبتها و اعطیت لاتعان علیها و ان دعاك علیها السلطان یجب علیک قبولها و هو یعینک علیها .

(=) م : اعنت علیها ای اعانک الله علیها اذلم یصدر منک بسببها معصیة وذلک لان تصرفک فیها یکون رای الامام و امره لک بها واطاعتک فیما امرك وطاعته اطاعةالله و رسوله و من کان کذلک یتحفظ من ان یجری علی لسانه اوعلی یده مافیه اثم .

رسول (صلی الله علیه) گفت [که] ما این عمل(۱) آنکس رانده هیم که طلب کند. آنکس را(۲) دهیم که پرهیز کند ازآن. من گفتم یارسول الله این چنین است؟ آنکه(۳) (خبر) بگفت.

۶۴۹ـ لاٰ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتّٰی یَکُونَ الْوَلَدُ غَیْظاً وَالْمَطَرُ قَیْظاً (*) وَ تَفِیضَ اللِّئٰامُ فَیْضاً وَ تَغِیضَ الْکِرٰامُ غَیْضاً وَ یَجْتَرِیٔ الصَّغِیرُ عَلَی الْکَبِیرِ وَاللَّئِیمُ عَلَی الْکَرِیمِ.

گفت (پیغامبرصلی الله علیه):

قیامت نخیزد(۴) تاآنگاه که فرزند(ان) چنان شوند(۵) که خشم پدر باشند.(۶) یعنی [که] عاق و بی حرمت شوند(۷) تا پدر ازو پیوسته(۸) بخشم باشد. وگفت [آنکاه که] باران بتابستان آید یعنی آنکاه که بکار آید نیاید یعنی ببهارگاه.(۹)

و بی اصلان بسیارشوند وکریمان کم گردند یعنی [که] کار دین بوهن آید تا نکاح ها شبهت شود وکسبها حرام گردد، وآنگاه فرزندان از نکاح شبهت(۱۰) بلقمهٔ حرام پرورده شوند(۱۱) آنکه پدر(ان از) ایشان بخشم شوند(۱۲) ولئیم بسیار گردد،

---

(۱) ب . م : ما
(۲) ب . م : باآنکس
(۳) س : چنین چراست آنکاه
(۴) س : نباشد
(۵) س : نشود
(۶)و(۷) س : باشد
(۸) س : پیوسته باپدر
(۹) س : دربهاران
(۱۰) س : اولاد شبهت شوند
(۱۱) س : گردند
(۱۲) س : شود

(*) م : فی وقت القیظ و هو حرّ الصیف فلایکون له نفع . تفیض اللئام ای یکثر . وتغیض الکرام ای یقلون ویبیدون .

وکریم کم شود [آنگاه] لئیم را عادت بود که بکوچکی برپیران دلیری کند و بی اصلان بر کریمان تطاول نمایند. پس[1] چون مردمان چنین شوند بدتر(ین) خلق باشند آنگاه وقت قیامت [بودن] باشد چنانکه گفت: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ اِلَّا عَلٰی شِرارِ النّاسِ.

٦٥٠ ـ لَنْ يَهْلِكَ امْرُءٌ بَعْدَ مَشُورَةٍ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هرگز مرد بعد مشورت هلاك نگردد[2] از برکت مشورت.

خبر میدهد اگرچه مرد کاری (کند که) مخاطره باشد[3] چون مشورت کند با کسی آن کارِ مخاطره از برکتِ آن مشورت اورا راست آید؛ و (معنی) مشورت [گ ١٦٣ ر] مفعله است از شوری؛ و شوری بیرون آوردن انگبین باشد از موم (در لغت گویند شِرتَ الْاَرْیَ. و اَری انگبین باشد.) پس مشورت ازآنجا گرفته اند که[4] بپرسیدن اَریِ آن کس[5] را بیرون آورد.[6]

٦٥١ ـ لَنْ يَهْلِكَ الرَّعِيَّةُ وَ اِنْ كانَتْ ظالِمَةً مُسِيئَةً اِذا كانَتِ الْوُلاةُ هادِيَةً مَهْدِيَّةً (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هرگز رعیت هلاك نشود و اگر (چه) بیدادکار و بدکردار باشند[7] چون

---

(١) س: دلیری کنند آنگاه
(٢) س: مردم بمشورت هلاك نشوند
(٣) س: میخواهد کردن
(٤) س: گرفتند
(٥) س: رأی کسی (الشَوْر: مص. العسل المجتنی. المنجد.)
(٦) س: آوردن [گ ١٣١ ر]
(٧) س: بیدادگر باشد

(*) م: هادیة ای مرشدة للرعیة الی مافیه صلاح الدین و الدنیا؛ مهدیة: اسم مفعول بتشدید الیاء ای مهدیة من الله الی طریق الرشاد والی مصالح المسلمین.

خداوندان کار راه نماینده[۱] و راه یافته باشند .

بنمود [پیغامبر] (صلی‌الله‌علیه) که ثبات ملک و صلاح رعیت درنیک‌بودن امیر است نه درنیک بودن رعیت . اگررعیت بد[۲] باشد وامیر[۳] نیک‌باشدنیکی امیر[۴] رعیت را بصلاح آورد .[۵] و اگررعیت نیک باشد وامیر[۶] بدباشد؛ بدبودن امیر[۷] رعیت (نیک) را بفساد آرد .[۸]

عبدالله‌بن مسعود گوید رضی‌الله عنه .که مرا در جاهلیت گوسفندبود . شبی از وی ستوه شدم گفتم این رنج چیست که من میکشم من این گوسفندان را هرچه نر است بکشم و ماده را بفروشم و تجارت کنم . بامداد گوسفندان را می دوشیدم هیچ شیر ندادند سه روز برین نیت بودم وگوسفندان من[۹] شیر کم (می)دادند . شب چهارم نیت‌من بگشت گفتم همین کار خود[۱۰] نیک‌است بامدادان گوسفندان شیر بر عادت پیشین دادند و بیشتر .

فَصْلٌ (*)

۶۵۲ - اِیّاكَ وَمَا یُعْتَذَرُ مِنْهُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) .

اِیّاكَ (را)[۱۱] اصل وی اِوْیاكَ[۱۲] [بوده]است . واو (را) بیفکندند ویارا

(۱) س : هر گاه که خداوندگاران رهنمای

(۲) س : بد

(۳)و(۴) ب . م : پادشاه

(۵) س : آرد

(۶)و(۷) ب . م : پادشاه

(۸) س : آورد

(۹) س : مرا

(۱۰) ب . م : من

(۱۱) ب . م : وَ اِیّاكَ را

(۱۲) ب . م: اُوُیاكَ

(*) م : بابٌ

مشدّد کردند و او را کلمهٔ[۱] تخصیص گویند و کلمهٔ[۲] اغراء و کلمهٔ[۳] تحذیر .

اما تخصیص (را) آنست که کسی درانجمنی سخن[۴] پوشیده گوید کسی را[۵] [ک۶۳ ب] آنگاه آنکس را گوید : إِیَّاكَ (أَعْنِی ، چون آن سخن او را تنها گفته باشد) یعنی این سخنها تنها ترا[۶] گفتم و کسی دیگر را نگفتم[۷] واگر گوید أَعْنِیكَ محتمل باشد که او را گفته باشد و کسی دیگر را (وآن) چنان (است) که گفت سبحانه وتعالی : « إِیَّاكَ نَعْبُدُ » (یعنی) ترا میپرستیم بلفظ إِیَّاكَ از آن گفت که باتو کسی دیگررا نمی‌پرستیم واگر [بجای إِیَّاكَ نَعْبُدُ] گفتی نعبدك[۸] محتمل بودی که ترا میپرستیم وباتو کسی دیگر را .

پس اینکه گفت کلمت[۹] تخصیص است ازین وجه گفت[۱۰] .

واما کلمت اغرا آن (چنان) باشد که [چون کسی را خواهی گفتن که][۱۱] فلان راگوش دارگویی « إِیَّاكَ وَ فُلاناً » .

و اما کلمت تحذیر آنست که گفت: « إِیَّاكَ وَما یُعْتَذَرُ مِنْهُ » .

یعنی نگرکه[۱۲] آن نکنی که ازوی عذر باید خواست[۱۳] که باوّل کار کام یافتی[۱۴] آن نیرزد که بآخر عذر باید خواست.[۱۵]

---

(۱)و(۲)و(۳) ب . م : کلمت

(۴) س : سخنی

(۵) ب . م : یکی را

(۶) س : خود آن سخنها را باتو

(۷) س : و اگر گوید که ایاك اعبد

(۸) ب . م : نعبد که گفتی

(۹) س : گفتم که کلمهٔ

(۱۰) س : گفتم

(۱۱) ب . م : گویی

(۱۲) س : تا

(۱۳) س : خواستن

(۱۴) س : یافتن

(۱۵) س : خواستن

٦٥٣ - إِيَّاكُم وَالْمَدْحَ فَإِنَّهُ الذَّبْحُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بپرهیزید از ستودن که آن گلو[١] بریدن است .

مدح ستایشی است[٢] که در روی گویند آنچه ازپس (باز) گویند آنرا ثنا گویند آن شاید لکن (این) مدح در روی نهی است .

وآنچه گفت آن گلو[٣] بریدن است هم مادح را محتملست[٤] وهم ممدوح را .

اما مادح را محتمل ازآنست که بافراط[٥] اندرمدح ازعدالت بیفتد[٦] وفاسق شود[٧] و ممدوح را محتمل ازآنست که بشنیدن آن بخویشتن (می‌افزاید و) تکبر میگیرد . و تکبر دین را سربریدن است .

« وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا (فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ .) »

٦٥٤ - إِيَّاكُمْ[٨] وَ مُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا مِنَ اللهِ طَالِباً .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بپرهیزید[٩] ازگناههای حقیرکه آنرا[١٠] خدایتعالی جوینده است .

معنیش [گ ١٤٤ ر] آنست که بگناه[١١] حقیر (دلیری) مکن که از آن

---

(١) س : برشما بادکه دور باشید از ستایش کردن که آن سر

(٢) س : ستایشی بود

(٣) س : که وی حلق

(٤) س : [گ ١١٣ پ]

(٥) س : بآن افراط

(٦) س : می‌افتد

(٧) س : میشود

(٨) س : إِيَّاكَ

(٩) س : برتوبادکه دور باشی

(١٠) ب . م : از

(١١) س : گناهها

روزی ترا بپرسند(١) که چرا کردی؛ ومرد باید که(٢) بحقارت گناه(٣) ننگرد ببزرگی آنکس نگرد که بدان گناه آزرده میشود وبطاعت حقیر ننگرد [بلکه] نگرد که بدان [طاعت] خشنود [می] شود .

٦٥٥ ـ اِیّاكَ وَ مُشارَّةَ النّاسِ فَاِنَّها تُظْهِرُ الْعُرَّةَ وَ تَدْفِنُ الْغُرَّةَ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

ای تو! و دوربودن(٥) از [رنج ، و] رنج نمودن مردمانرا که آن عیب‌را پدید کند؛(٦) و غرّه را پنهان کند.(٧)

بدانکه مشارّت مجادله و رنج نمودن باشد(٨) (و) عُرّت عیب را گویند و غرّت تازگی(٩) (و نیکویی باشد) و مراد از وی کردار نیک و پسندیده باشد (از غرّهٔ اسب اشتقاق کرده اند و هرچیزی که بقیمت باشد) او را غُرّه گویند و [بچیزی که] عین مال‌باشد(١٠) گویند: هٰذا غُرَّةُ مالِه » وپیغامبر (صلی‌الله‌علیه)

(١) س : پرسند
(٢) س : گناه را
(٣) س : وی
(٤) ب . م : بآن
(٥) ب . م : بپرهیز
(٦) س : پیدا کننده است
(٧) س : پنهان کننده است
(٨) ب . م : باشد و رنج نمودن
(٩) س : روی را
(١٠) ب . م : را

(*) ر . ر : اِیّاكُمْ وَ مُشارَّةِ ...

(=) م : المشارة الملاجاة و المجادلة تقول اشتر الرّجل اذا لجّ فی‌الامر وتتابع علیه ؛ و العرّة : العیب و الغرة الوضاءة و الحسن . قال الازهری : اراد بالغرة العمل الصالح شبهة بغرة الفرس وکل شیىء ترفع قیمته فهو غرة .

(=) ض . ش : ایاك ومشاورة النساء . . . وقال الصادق علیه‌السلام : ایاکم و العداوة فانها تکشف العمرة وتورث المعرّة .

بفرمود که از خصومت (پرهیز کنید واگرچه اندك باشد که) از اندك خصومت[۱] حربهای بزرگ[۲] پیدا شود . و حکما مثل آن [۳] بآتش زدند که از سنگ بیرون آید ذرّهٔ باشد که جهانی بدان سوخته گردد .[٤]

٦٥٦ ـ اِیّاکُم وَ خَضراءَ الدِّمَنِ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

ای شما و پرهیزیدن[٥] از سبزهٔ سرگین دان .

گفتند یا رسول‌الله سبزهٔ سرگین(دان) چه باشد ؟ گفت زنی نیکوروی بجای ناسزا[٦] پرورده .

بدانکه دِمَن جمع دمنه باشد و دمنه بول[۷] و سرگین (چهارپای) باشد که بهم سخت شود لکن ازآنجا گیاهی روید سبز وتازه که بچشم سخت زیبا و نیکوآید ازسبزی وتازگی [۸] لکن اصلش سرگین وپلیدی باشد (که ازآنجا رسته بود) پس (پیغامبر صلی‌الله علیه) زنی نیکو(روی) راکه فعلش[۹] بد بود (و پلید کار باشد ه)ماننده کرد بسبزهٔ که ازسرگین روید [که] بدیدار نیکو باشد[۱۰] [گ ٦٤ ١ پ]

(۱) س : خصومت اندك
(۲) س : بزرگی
(۳) س : این
(٤) س : لکن بوی جهان بشاید سوختن
(٥) ب . م : بپرهیزید
(٦) س : بید
(۷) س : کُمیز
(۸) س : آنکه باشد که از آنجا گیاهی بروید وآن گیاه که از آنجا روید سبزوتازه و منظرانی بود
(۹) س : فعل وی
(۱۰) س : بدیدن نیکو بود

(*) م : قیل وما ذلک یا رسول‌الله قال المرأة الحسناء الدمنة ما تلبدّ من الابوال والبعر فربما نبت فیه النبات الخضر .

(=) ض . ش : و بیان الحدیث. فی تمامه وهو قیل یارسول الله وماذاك وفی‌روایة وماخضرالدمن قال علیه‌السلام : المرأة الحسناء فی منبت السوء .

لکن چون اصلش ببینند که چیست قیمتش نباشد. زن نیکو و ناپارسا همچنان است دیدارش تن را بوی مایل کند و کردارش دل را نفرت افزاید .

٦٥٧ ـ إِيَّاكُمْ وَ الدَّيْنَ فَإِنَّهُ هَمٌّ بِاللَّيْلِ وَ مَذَلَّةٌ بِالنَّهَارِ (١) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بپرهیزید از وام یعنی وام مکنید که وام اندوه شب بود(٢) و خواری روز . یعنی [که] همه شب اندر اندوه واندیشهٔ (آن) باشد(٣) که [دین] از کجا گزارم (که هیچ ندارم) و چون روز آید(٤) وام خدا(ی) آید وتقاضا کنند و سقط(٥) گوید و بود که دست (درو زند ؛ و جامه‌اش بدرد و ریشش بکند و) (٦) اینت(٧) مذلّت و خواری .

و جای دیگر گفت(٨) : « لَا وَجَعَ إِلَّا وَجَعُ الْعَيْنِ وَلَا هَمَّ إِلَّا هَمُّ الدَّيْنِ .» (٩)

٦٥٨ ـ إِيَّاكُمْ وَ الظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بپرهیزید(١٠) از گمان (بردن) که گمان دروغ تر(ین) حدیثی است .

---

(١) س: [ک ١٤١ ر]
(٢) س : ای شما و دین نستدن یعنی فام ناکردن که آن اندوه شب است
(٣) س : بود
(٤) س : بود
(٥) س : سخن سخت
(٦) س : بدو درآویزد
(٧) ب . م : وها
(٨) س : گوید
(٩) س : ... ولاغمّ الا غمّ الدّین
(١٠) س : ای شما و دوربودن

(*) م : ارادالشک یعارضک فی‌الشیء فتحققه و تحکم به .

معنی این [حدیث] آنست که تهمتی (باشد که) در دل مرد[م] آید ببدی اندر دیگری آنگه بر آن حکم کنند و آنرا بحقیقت کنند پیغامبر (صلی‌الله علیه) ازین نهی کرد .

و درخبری دیگرآمده‌است«اِذٰا ظَنَنْتَ فَلاٰ تُحَقِّقْ» هرگاه که گمانی[1] بری (آنرا)حقیقت مکن .

٦٥٩ ـ اِیّٰاکُمْ وَ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ وَ إِنْ کٰانَ کٰافِراً[*] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بپرهیزید از نفرین[2] ستم رسیدهٔ و اگر[چه] (نیز) کافر باشد .

و بخبری [ک٦٥١ر] دیگر آمده است که [در] شب معراج ایزد تعالی برمصطفی[3] ندا کرد که ای دوست من[4] تو[5] سوگند خور که هرگز ظالم را شفاعت نکنی تا من قسم یاد کنم که دعاء مظلوم رد کنم .[6]



(۱) س : ظنی

(۲) س : شما ودوربودن از دعاء

(۳) س : بمصطفی

(٤) س : محمد

(٥) س : میخوری

(٦) س : نکنم

(*) ر . ر : ... وَ إِنْ کٰانَ کٰافِراً فَاِنَّهُ یَطْلُبُ مِنَ اللّٰهِ طٰالِباً .

[الباب السابع]

(قال النبیّ علیه‌السلام :)

٦٦٠ - إِنَّ مِنَ الْبَیانِ لَسِحْراً [١] (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

از سخن [گفتن] باشد که جادوی بود. [٢]

این را (دو) معنی گفته‌اند یکی که سخنی [٣] باشد که دل شنوندگان آنرا قبول کند از بهر نیکوئی عبارت [را،] نه از بهر دوستی معنی را .

[وبقولی] دیگر گفته‌اند : که معنیش آنست (که سخن باشد که بگفتن آن گوینده را چندان بزه بحاصل آید) که جادو را بجادوی [عذاب کنند] .

زیرا که حدّ جادوی آن نهاد(ه)اند که : «إِخْراجُ الْباطِلِ فِی صُورَةِ الْحَقّ» (بیرون آوردن باطل بصورت حق) .

پس این گوینده بچرب زبانی و شیرین سخنی [٤] باطل بگذراند بصورت [٥]

---

(١) س : الباب السابع : إِنَّ :... سِحْراً

(٢) س : باشد

(٣) س : آن گفتند که سخن

(٤) س : گوبی

(٥) س : را بگذارد درصورت

(*)م: یعنی منه‌مایصرف‌قلوب‌السامعین الی‌قبول ماتسمعونه وان کان‌باطلاغیرحق. قال بعض المحققین : لان صاحب البیان یوضح المشکل و یکشف عن حقیقته بحسن بیانه فیستمیل القلوب الیه کما تستمال بالسحر وقال بعضهم لما کان فی‌البیان من ابداع الترکیب وغرابةالتالیف‌مایجذب السمع ویخرجه‌الی حد یکادیشغله عن غیره شبه بالسحر الحقیقی وهوالذی یقال له السحر الحلال .

حق تا چندان بزه باشد او را که جادوان را بجادوی.[١]

و اندر صحیح (بخاری آورد) از[٢] ابوعبدالله[بن] عمر (که) گفت : دومرد ازمشرق بیامدند وخطبه کردند[چنانکه]مردمان ازفصاحت ایشان شگفت بماندند.[٣]

(پس) پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت: « إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْراً[٤] ».

٦٦١ ـ وَ إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحُكْماً[٥] (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

(و) از شعر هست که حکمت است .

وآن شعری بود که‌دروی پندی‌بود یاامربمعروف‌یانهی منکر[٦] یاتوحید(ی) بود یامدیحی[٧] ازآنِ (رسول صلی‌الله علیه)[٨]یافضایل صحابه (رضوان‌الله‌علیهم) این همه حکمت باشد و اینکه گفت: لَحُكْماً یعنی (حکمت باشد چنانکه تعالی‌و تقدس:)[٩]« وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً » یعنی حِكْمَةً فِي صِبَاهُ.

(١) س : چندانکه جادو را بجادوی بزه بود او را بود

(٢) س : که

(٣) س : عجب داشتند

(٤) س : سِحْراً

(٥) س (و) م: حُكْماً

(٦) س : باوامر ونواهی

(٧) س : مدایحی

(٨) س : پیغامبر

(٩) س : حِكْمَةً

(*) م : ... حُكْماً معناه ان‌من‌الشعر کلامانافعا یمنع من الجهل والسفه وینهی عنهما قال ابن درید : کل کلمة و عظتك او زجرتک او دعتک الی مکرمة او نهتک عن قبیح فهی حکمة. اکد الحکم بان وباللام کما فی‌بعض الرّوایات ردا علی من‌اطلق کراهة الشعر فاشار بذلک الی انه کسائرالکلام حسنه حسن وقبیحه قبیح .

(=) ض . ش : و ان بعض الشعر حکمةً اراد به المواعظ و الامثال التی یتعظ بها الناس ...

و بخبر(ی) [گ ١٦٥ پ] دیگر آمده(١) است که شعر سخن است (٢) اگر نیک بود سخنی بود نیک و اگر بد بود سخنی بود بد .

٦٦٢ - وَ اِن مِنَ الْقَوْلِ عِیالاً (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

و از سخن بود(٣) که عیال بود .(٤)

سخن عیال(٥) آن باشد که سخن گوئی با کسی که از باب وی بود(٦) و وی آن سخن (تو) را گوش نکند و اگر در سمع وی افتد قبول نکند .(٧)

و اندر لغت گویند : « عِلْتِ الضّالّةُ اَعیلُ عَیْلاً . » هر گاه که بدانی که از کجاش طلب کنی پس ازین معنی بر گرفتند(٨) که تو ندانی که (این) سخن ترا خریدار کیست (همی عرضه کنی) برهر که خواهی(٩) اگر قبول کند و اگر نکند .

---

(١) س : گفته

(٢) س : [گ ١١٤ پ]

(٣) س : هست

(٤) س : است

(٥) ب . م : و آن

(٦) س : نه اهل وی‌باشد

(٧) س : بگوید

(٨) س : این معنی ازین گفته‌اند

(٩) س : عرض کنی

(*) (م) : هو عرضک علی من لایریده ولیس من شأنه .

(=) م : عیالا ای ملالا فالسامع اما عالم فیمل او جاهل فلایفهم فیسام .

(=) ض . ش : قال ان‌بعض القول یکون عیالالقائله ووبالاً و یستضر به ویعود الیه کل وقت منه مؤونة و شدة .

٦٦٣ ـ وَ إنّ مِنْ طَلَبِ ٱلعِلْمِ جَهْلاً (١) (*) .

گفت (پیغمبر صلی‌الله‌علیه) :

ازطلب کردن علم هست که جهل است .

یعنی (که تا علم) قرآن (یابد) و علم فقه و علم شرع ابایدکه طلب (٢) علم نجوم و فلسفه و اشباه آن طلبد و این همه جهل باشد.(٣)

زیراکه خدای تعالی گفت : فَمَا ذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إلّا ٱلضَّلَالُ (؛)جز حق همه گمراهی(٤) و همه ضلالت وجهل است.(٥)

٦٦٤ ـ إنَّ أُمَّتِي أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ (**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

امت من امتی‌اند بخشوده .

و اَصلِ امت اندر لغت جماعت است از آدمیان و مرغان و چهار پایان . چنانکه گفت :

« وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ . »

---

(١) ب . م : لَجَهْلاً (٢) س : باید طلب کردن نه

(٣) س : که طلب کردن آن نشاید که آن جهل است

(٤) س : است (٥) س : گمراهی جهلست

(*) ض . ش : قال و ان طلب بعض العلم یکون جهلا .

(**) م : امتی المجتمون علی ملتی؛ امة مرحومه : مخصوصة بمزید الرحمة واتمام النعمة و زاد فی روایة: لیس علیها عذاب فی الآخرة ارادان من عذب منهم لایحس بالعذاب کما فی حدیث آخر .

پس اینکه گویند امّت محمد (صلی‌الله علیه). یعنی گرد آمدهٔ بدین او.(۱)
و نیز هر که را در خصال [از] نیکی هیچ کم نبود و همه هنری دارد (گویند:
«فُلانٌ أُمَّةٌ وَحْدَهُ.» فلان یک امت است تنها)(۲) (و) فُلانٌ حَسَنُ الأُمَّةِ.
فلان نیکو قامت است؛] باز در لغت گویند: فُلانٌ ذُو أُمَّةٍ [ای ذو دین] یعنی (فلان) دین
دارست؛ و روزگار را [هم] امت خوانند. چنانکه [خداوند] گفت: وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ(۳).

۶۶۵ ـ إِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الإِيمانِ(*).
نیکو عهدی از ایمانست.

و این خبر را اصلی هست و آن آنستکه پیرزنی بنزدیک(۴) رسول آمد [و]
آن زن را اُمّ ذوقه نام(۵) بود (پیغمبر صلی‌الله علیه درخانهٔ عایشه بود؛) آن پیرزن
را(۶) بنواخت و بسیار بپرسید و گرامی کرد(۷) و چیز(ی) دادش چون پیرزن بیرون
رفت عایشه گفت: یا رسول‌الله! این زن که بود که تو او را چندین اکرام کردی؟(۸)
گفت این زنی هست که(۹) بروزگار خدیجه بر ما آمدی بسیار؛
و نیکو عهدی(۱۰) از ایمانست.
و نیک عهدی را معنی(۱۱) حرمتِ صحبت داشتن [است] و حفاظِ دوستی بجای آوردن.(۱۲)

---

(۱) س: بردین وی
(۲) س: گویند
(۳) چون نسخه مغشوش بوده ما نیمهٔ [برگ ۶۶ پ] را به نیمهٔ [برگ ۶۴ ر] چسباندیم
(۴) س: درخانه (۵) س: و او را نام امّ دفر(؟)
(۶) س: پیغامبر اورا (۷) س: داشت
(۸) س: نمودی (۹) ب. م: پیرزن
(۱۰) س: بسیار آمدی که نیکعهدی
(۱۱) س: معنی نیکعهدی (۱۲) س: است

(*) (م): ای ان الوفاء و رعایة عهد الخلق و الخلاق من اخلاق اهل الایمان اومن
شعب الایمان رواه الحاکم عن عایشة ولهذا الحدیث قصة عجیبة.

٦٦٦ ـ اِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنْ حُسْنِ الْعِبادَةِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

نیکوگمانی از نیکوئی عبادت(۱) است .

این‌را دومعنی گفته‌اند واحتمال کند(۲) یکی آنکه گمان (۳) نیک بخدای(٤) تعالی برد(٥) و ازآنان(٦) باشد که خودرا(۷) در راه شرع و طاعت راست دارند(۸) و از خویشتن باحق‌تعالی مخالفت نشناسند(۹) ؛ و خدای خویش را عادل دانند ؛ گویند(۱۰) رنج من ضایع‌نکند (ومکافات عمل من بمن رساند ؛) واین حسن‌الظن است ازآن عبادت نیک .

ومعنی دوم (آن) که ظن نیک‌بدیگران برد و آن نیز[از]حسن‌عبادت‌است(۱۱) که (چون) خویشتن را نیک داند بمردمان ظن بنیکی (۱۲) برد . زیراکه هرکسی برمردمان(۱۳) حکم از خویشتن(۱٤) کند .

(*) م : بان یظن ان‌الله یعفو عنه من حسن‌العبادة ، ای من جملة العبادات الحسنة فهو مطلوب محبوب لکن مع ملاحظة مقام الخوف فینبغی للصحیح ان یعیش بین الرّجاء و الخوف و اما المریض فالاولی فی حقه الرّجاء مطلقا رواه الترمذی و الحاکم واحمد عن ابی هریره .

---

(۱) س : نیکوعبادتی
(۲) س : میکند
(۳) ب . م : گمان
(٤) س : خدای
(٥) س : برود
(٦) س : و آن آن
(۷) س : خویشتن را
(۸) س : دارد [ک۱۱٦ر. (مغشوش است بمقدمه مراجعه شود)]
(۹) س : مخالفتی نشناسد
(۱۰) س : داند ،گوید
(۱۱) س : وی باشد
(۱۲) س : بدیگران ظن نیکو
(۱۳) ب . م : بمردمان
(۱٤) ب . م : خود

گویند [که] آدم را (صلوات‌الله علیه) گفتند: که قول ابلیس [را] چرا پذرفتی؟ (و بقول وی) گندم چرا خوردی؟ گفت: وی بخدای سوگند خورد که من ترانصیحت میکنم ومن پنداشتم که هیچکس بخدای سوگند بدروغ[1] نخورد.

٦٦٧ ـ اِنَّ الْعُلَماءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِياءِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

دانشمندان[2] میراث داران پیغامبرانند.

یعنی مایهٔ پیغامبران[3] دین است و از پیغامبران (صلوات‌الله علیهم) دین (فرو) ماند؛ هرکه این دین بمیراث گرفت او[4] میراث‌دار [با]شد وایزدعزاسمه علما را باخود مشارک گردانید بدوجایگاه:[5] یکی بگاه شهادت بیگانگی[6] خود. گفت: «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ وَالْمَلائِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ [قائِماً بِالْقِسْطِ.].»

(و) دوم جایگاه بگاه شهادت برنبوت پیغامبر(صلی‌الله‌علیه). گفت:

[وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً] قُلْ كَفٰى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ. و آن[7] عبدالله[بن] سلام بود.[8]

(١) ب . م : دروغ سوگند (٢) س : عالمان

(٣) س : از (٤) س : آن بگیرد

(٥) س : ایزدتعالی علما را باخویشتن مشارک کرد (در حاشیه گ ۱۰٦ر]

(٦) س : بریگانگی (٧) س : این

(٨) س : است

(*) ض . ش : و تمام‌الخبر ان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولادرهما و لکن و رثوا العلم فمن اخذه فقد اخذ بحظ وافر وهو ان میراثهم الاحکام الشرعیة .

٦٦٨ (١) إِنَّ دِينَ اللهِ الحَنيفيّةُ السَّمْحَةُ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

دین خدای حنیفی است آسان(٢) .

اما بدان که دین را معنی کیش است و دیگر پاداش(٣) ودیگرحساب‌ودیگر عادت و دیگر حال .

پس اسلام را دین از آن گویند که مشتمل است برطاعت و عادت و حساب و جزا(٤) و حال .

زیرا که هرکه اسلام دارد طاعت خدا(ی) و رسول داشته باشد(٥) تاعادت وی (شود) وبااین حال پیش خدای (عزوجل) شود وبوی حساب بازدهد وپاداش با آن بستاند.(٦)

واما آنچه گفت حنیفیه(٧) یعنی دین ابراهیم‌است (صلی‌الله علیه) وابراهیم‌را حنیف از آن گفتند که از شرك مایل بود و بتوحید گراییده بود(٨) وحنف میل بود(٩)

---

(١) ض . ش . (و) م : إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ (**)

(٢) س : و خوارست (خوار بمعنی آسان و سبک است ضدّ دشخوار)

(٣) س : جزا

(٤) ب . م : پاداش

(٥) س : بود

(٦) س : جزا باز ستاند

(٧) ب . م : حنیفه

(٨) س : مایل

(=) ب . م : گرانیده

(٩) س : راگویند

(*) ر . ر: .. الحنفیةُ السمحة

(=) م : السمحة : ای السهلة (یعنی آسانگزاری)

(**) ض . ش : خصّ علی‌الاقتصاد فقال ان‌دین‌الله یسرٌ ولا غلو فیه ولاتقصیر؛ قال‌لعثمن‌بن مطعون لماترهب یا عثمن ان‌الله لم‌یبعثنی بالرهبانیه و ان خیرالدین الحنیفیة وقیل معناه‌ان شرع محمد علیه السلام سهل وکذا معنی الخبر الاخیر ان ملة رسول الله المستقیمة لامحالة السهلة جدا وحقیقة ...

وکسی [را] که پای وی مایل باشد او را أَحْنَفْ گویند .

٦٦٩ ـ إِنَّ أَعْجَلَ الطَّاعَةِ ثَوَاباً صِلَةُ الرَّحِمِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

آن طاعت که [اورا] ثواب زودتر دهند (بوی) با خویشاوندان پیوستن است . (١)

و بخبر(ی) دیگر آمده است از پیغامبر (صلی الله علیه) که وی گفت [که] فرشتهٔ است زیر عرش او را ارحام نام است(٢) پیوسته میگوید [گ ٥٠ ر] بارخدایا(٣) بپیوند با(آن) کسی که با من پیوندد(٤) و ببُر از آن کسی که از من(٥) ببُرد .

٦٧٠ ـ إِنَّ الْحِكْمَةَ تَزِيدُ الشَّرِيفَ شَرَفاً (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

حکمت شریف را شرف (دیگر) بیفزاید .

و این حکمت علم دین است و علم دین مردم خامل(٦) را شریف گرداند(٧) .

و شریف را شرف افزاید و گویند [که] سالم أَفْطَسْ پیش معتصم (اندر) شد .

معتصم او را اکرام کرد و بر بساط خویش (ب)نشاند سالم سجودی بکرد .

خلیفه(٨) گفت: این سجود چراست؟(٩) گفت ای امیرالمؤمنین ! من بندهٔ [قصابی]

---

(١) س : پیوستن است باخویشاوندان

(٢) س : نام او رَحِم — (٣) ب . م : بارخدای

(٤) س : مرا بپیوندد — (٥) س : کسی که مرا

(٦) س : عام — (٧) س : کند

(٨) س : [گ ١٦١ پ] — (٩) س : کردی

(*) ض . ش : و انما یکون التعجیل بثواب صلة الارحام لانه یزید فی العمر و قال تعالی فی ذمّ قوم «وتقطعوا ارحامکم .»

(**) ض . ش : و الشریف اذا کان له حکمة وهی الفقه هیهنا زاد شرفا .

بودم (قصابی ببصره) مرا آزاد کرد و مرا مایه نداد من ببغداد آمدم[١] و خدمت علماء اختیار کردم مراخدایتعالی ازبرکات[٢] خدمت ایشان[٣] بدین جای[٤] رسانید که امیرالمؤمنین مرا بر بساطِ خویش می‌نشاند[٥] این سجودِ (شکر) از بهرآن[٦] کردم .

٦٧١ ـ إِنَّ مُحَرِّمَ الْحَلَالِ كَمُحِلِّ الْحَرَامِ[*] .

گفت (پیغمبر صلی‌الله‌علیه) :

حرام کنندهٔ[٧] حلال چون حلال کنندهٔ[٨] حرام است.[٩]

بدانکه قاعدهٔ[١٠] شرع را تبدیل کردن برچند وجه است .

یکی آنست (که) منصوصات قرآن‌را تبدیل کند[١١] و آن کفر (محض) است [و دیگر آنستکه منصوص خبر باشد بتواتر آنرا نیز خلاف کنند کفرست] و دیگر آنکه اخبار آحاد را خلاف کند و آن[١٢] بدعت است و دیگر آنستکه تفریعات[١٣] ائمه باشد خلاف آن اگر مجتهد کند[١٤] بدلیل حاجت باشد و اگر عامّ کند[١٥] جهل باشد (و) آن [چه] بنصّ قرآنست (چنان) که حجّ واجبست هرکه این را

(١) ب . م : آمدم ببغداد
(٢) س : برکت
(٣) ب . م : علما
(٤) س : بآنجا
(٥) س : بنشاند
(٦) ب . م : این
(٧)و(٨) س : دارندهٔ
(٩) س : باشد
(١٠) س : فایدهٔ
(١١) س : کنند
(١٢) س : آنستکه بخبر آحاد آمده است خلافِ وی
(١٣) س : تفریقات
(١٤) س : مجتهدان کنند
(١٥) س : عامه کنند

(*) م : کلاهما کافر بما انزل‌الله .

خلاف کند کافرست(١) و آنچه (به)خبر آحاد (درست) شود(٢) چنانستکه گفت سحور [گ ٥ ۹ پ] خورید ونماز چاشت کنید وروزعرفه وعاشورا روزه دارید وچنین صدهزار [خبر] بیش است خلاف این بدعت‌است(٢) وآنچه اقوال ائمه باشد خلاف ایشان رحمتست (و) اگر خلاف درفروع باشد .

و اما لفظ این خبر آنستکه اگر کسی اعتقاد کند که شیر حرام است چنانست که اعتقاد کند که خمرحلالست و اگر [اعتقاد کند] که گوشت گوسپند حرام‌است چنانست(که) اعتقاد کند که گوشت خوك حلالست و این کفر محض‌است .

٦٧٢ ـ إِنَّ أَحسابَ أَهْلِ الدُّنْيا هٰذا الْمالُ(*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

پدر پسری های جهانداران(٣) این مال‌است .

یعنی جاهلِ بی‌علم بمالْ برعالمِ (بی‌مال) مقدّم است و اولاد لئام (به) مال براولادِ کرامِ بی‌مال‌چیره‌اند.(٤) واندرین(٥) معنی‌حکایات(٦) و شواهد بسیاراست .

گویند [که] مردی بی‌اصل [درشروان] بدختر خواستن فرستاد بخانهٔ مردی اصیل . آن مرد اصیل گفت [که] توکه باشی و ترا پسرِ که گویند(٧) که ازمن(٨)

---

(١) ب . م : وآنچه بخبرتواترست‌آنستکه پیغمبرصلی‌الله‌علیه حج کرد هرکه‌این‌را خلاف کند هم کافراست

(٢) س : است (٢) (این مطلب معتقّد شارح است که‌ازعامه‌است)

(٣) س : اهل دنیا (٤) س : است (٥) س : ودرین

(٦) س : حکایت (٧) س : خوانند

(٨) س : مردمان

(*) م : الاحساب جمع حسب هوالکرم و الشرف یعنی شأن اهل‌الدنیا رفع‌من کثر ماله و ان کان وضیعا ووضع من قل ماله وان کان فی‌النسب رفیعا . رواه احمد و الحاکم و النسائی وابن حبان عن بریدة باسانید صحیحة .

دختر خواهی ؟

این خواهنده بدره ای چند بخانهٔ[۱] وی فرستاد ؛ [و] گفت من پسرِ اینم [که فرستادم] آن مرد اصیل نرم شد و دختر بوی داد .

و پیغامبر (صلی‌الله علیه) [به]این سخن که گفت از دون همتانِ [اصحاب] خبر داد؛ [گ۱۱۷ر.] و اما نزدِ[۲] اصحاب همم عالیه و اربابِ آراء صافیه[۳] مردم پسرآنست که داند نه پسرآن [است] که دارد .

٦٧٣ ـ إِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

خداوند حق را سخن است .

یعنی سخن رسد و اصل این خبر آنست که اعرابی‌را برپیغامبر (صلی‌الله‌علیه) دینی بود روزی بتقاضا آمد(وبود) و سخنی[٤] درشت بگفت[٥] صحابه [همه] قصد کردند که او را بزنند پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) [گ٩٦ر] گفت : او را مزنید [که] خداوندِ (حق‌را) سخن رسد.[٦] و جای دیگر گفت :

« لِصَاحِبِ الْحَقِّ يَدٌ وَ لِسَانٌ. »

واین زبان نه بمعنی دشنام دادن است ودست نه‌بمعنی زدن‌است لکن هست اورا[۷] که دستش گیرد و بداور[۸] برد وتقاضای سخت کند .

---

(۱) س : مرد بسیاری درم پیش (۲) س : [گ۱۱۷ر] نه از
(۳) س : از بابِ آزادمردی. چه (٤) س : سخن
(٥) س : می گفت (٦) س : است
(۷) س : اورا هست (۸) س : بگیرد که بحاکمی

(*) م : کان لرجل دین علی رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فتقاضاه و اغلظ فی‌المقال فهمّ به‌من حضرمن‌الصحابه‌فقال صلی‌الله علیه دعوه ای اترکوه فان‌لصاحب‌الحق مقالا (ولسانا) صولة الطلب و قوةالحجة . (ای من له حقّ فله ینطق)

٦٧٤ ـ إِنَّ مَكَارِمَ[(١)] الْأَخْلَاقِ مِنْ أَعْمَالِ أَهْلِ الْجَنَّةِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) .

کردار پسندیده و خلقهای گزیده ازکردار بهشتیان است .

یعنی [که] احتمال اذی از دیگران وکَفِّ اذی [ازدیگران] .

وعلی[بن ابیطالب] را کرّم‌الله وجهه[(٢)] پرسیدند که مکارم اخلاق چیست؟ گفت : مهمان داشتن و صدقه دادن و اسیر رهانیدن و بیمار پرسیدن و [اهلِ] مصائب[(٣)] را تعزیت‌دادن و بردباری کردن ....

وجعفرصادق (رارضی‌الله عنه پرسیدند که مکارم اخلاق چیست؟) گفت:[(٤)] رنج خویش از مردمان برداشتن .

و فُضیل بن عیاض گوید : [که] مکارم‌اخلاق متابعت رسول‌است (ع)هرچه گفت و کرد و فرمود .

وسری سقطی[(٥)] گوید: مکارم اخلاق راحت بدلها رسانیدن[(٦)] ورضای‌خدای عزوجل جستن[(٧)] و سخن راست گفتن وببرادر مسلمان آن خواستن که بخودخواهی [و ازین نمط بسیار است ؛] این همه ازعلامت بهشتیان است .

---

(١) حاشیهٔ ب . م : عزّت وشرف

(٢) س : رضی‌الله عنه

(٣) س : مصیبت را تعزیه دادن وبردباری

(٤) س :گوید که مکارم اخلاق

(٥) س : سرّی السقطی

(٦) س : است

(٧) س : است

٦٧٥ ـ إِنَّ أَحْسَنَ الْحُسْنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نیکوترین نیکویی(ها) خوی نیکوست . (و خدای تعالی پیغمبر را صلی‌الله علیه بخوی نیکومی بستاید میگوید تعالی و تقدّس : «وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ.» و بخبری دیگر آمده است که مرد بخوی نیکو برسد بپایگاه روزه دار همه روز ونماز کنندهٔ همه شب . [گ۱۹۹پ] و بخبری دیگر گفت نخستین که درترازو نهند خوی نیکو باشد .)

بدانکه هیچ خصلتی نیست درآدمی بهتر از خوش خویی و خوش خویی نه خندیدن (بود) و (نه) بازی کردن (است) [و] لکن خوش خویی رنج کشیدن بود(۱) و راحت نمودن.(۲) علی[بن ابیطالب] رضی‌الله عنه ؛ [روزی] بندهٔ خودرا آوازداد(۳) جواب نداد علیع ازخیمه بیرون آمد . غلام(٤) را دید ؛ (اورا) گفت : آواز من نشنیدی ؟ گفت بلی ! گفت. پس چرا جواب [من] ندادی ؟ [بنده] گفت تاترا بخشم آرم علی (کرّم‌الله وجهه) گفت : اگر تو مرا خواستی که بخشم آری من ترا دلخوش گردانم رو(٥) که تراآزاد کردم !

---

(۱) س : است (۲) س : است

(۳) س : بندهٔرا بانگ زد

(٤) س : بنده

(٥) س : ضجرت من میخواهی من دل خوشی‌تو میخواهم برد که ترا آزاد کردم!

(*) م : الْخُلُق بضمتين الحَسَن ای السجیةالحمیدةالمورثة للاتصاف‌بالملکات الفاضلة ومن حسن‌الخلق طلاقة الوجه و المداراة و الملاطفة و بهذه تاتلف‌القلوب‌وتنتظم الاحوال رواه المستغفری وابن عساکر عن‌الحسن بن علی رضی‌الله عنهما .

٦٧٦ ـ إِنَّ مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مولای ِ قوم از ایشان باشد .[١]

یعنی کسی که نه‌ازقبیلهٔ باشد و کس ندارد بیاید باقبیلهٔ سوگند خوردوی[٢] از آن قبیله باشد . و معنی دیگر [دارد و آن] آنست که در خاندانی[٣] بندهٔ باشد و (آن) بنده را آزاد کنند آنرا مولی خوانند وی از آن قوم یکی باشد .

و اما اصل این خبر آنست که مردی ازپارس بیامد نام‌وی رشید بود ودرغزا پیش پیغامبر (صلی‌الله علیه) [آمد و] کارزارکرد وتیغ برسر کافری زد و(سرش را) بدونیمه کرد[٤]وگفت: بگیر [این زخم‌از] غلام‌پارسی![٥] پیغامبر(صلی‌الله‌علیه) گفت چرا نگویی‌که من غلام ِ انصاریم که مولای ِ قوم از ایشان باشد واین‌غلام ازانصاریان بود .[٦]

٦٧٧ ـ إِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بیشتر(ین) اهل بهشت ابلهان باشند .[٧]

یعنی آنانکه اندرکار دنیا (هیچ) ندانندودرکار آخرت دانا باشند[٨] واین‌را

---

(١) ب.م: است
(٢) س : خورده
(٣) ب . م : خانه دانی
(٤) س : [گ ١١٧ پ]
(٥) س : که من غلام پارسی‌ام
(٦) س : از آن ِ انصارشده بود
(٧) س : ابلهانند
(٨) س : نیک دانند

(*) م : اراد بالبله سلامة الصدر و لیس لهم کثیرالعمل .

(=) ض . ش : وفی‌الحدیث : «ان‌الله یدخل الجنة اقواماً بسلامة الصدوروليس لهم کثیر عمل ِ . »

یک معنی دیگر گفته‌اند : و آن آنست که بهشتیان در بهشت شوند و بنعمت وحور وقصور[1] بهشت دل (در) بندند و دیدار خدای عزوجل نطلبند[2] تامدتی دراز برآید . آنکه منادی در[3] میان بهشت[4] برآید وندا کند یا[5] اهل بهشت : [گ ۹۷ ر] شمارا برخدای عزّوجلّ وعده‌ایست میخواهد که وفا کند و آن دیدارست پس بدنیا وعدهٔ دیدار شنیده در بهشت [روند و] بنعمت بهشت مشغول شوند [و] ازین وعده [غافل مانند و] این از جمله ابلهی باشد؛[6] وبیشتر چنین باشند .

۶۷۸ ـ إِنَّ أَقَلَّ سَاكِنِي الجَنَّةِ النِّسَاءُ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

اندک ترین[7] اهل بهشت زنان باشند .[8]

واندر (ین) خبری دیگر آمده است که پیغامبر (صلی الله علیه) گفت شب معراج کمترینِ اهل بهشت زنان‌را دیدم [وبیشتر مردانرا] و بیشتر (ین) اهل دوزخ زنان را دیدم .

گفتند چرا یا رسول الله ؟

گفت : از بهر آنکه ایشان شوی خودرا [9] بسیار گویند که تا من ترا دیدم هیچ راحت[10] ندیدم .

---

(۱) س : به حوری ونعمت

(۲) س : طلب نکنند

(۳) س : آنگاه ندا

(٤) س : بهشتیان

(٥) س : وبانگ کنند که ای

(٦) س : جزابلهی نباشد

(۷) س : کمتر

(۸) س : زنانند

(۹) ب . م : شوهردار

(۱۰) س : راحتی

٦٧٩ ـ إِنَّ الْمَعُونَةَ تَأْتِي الْعَبْدَ [مِنَ اللهِ] عَلىٰ قَدْرِ الْمُؤْنَةِ (وَ) إِنَّ الصَّبْرَ يَأْتِي الْعَبْدَ عَلىٰ قَدْرِ الْمُصِيبَةِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

یاری که ببنده آید براندازهٔ هزینه (۱) آید و شکیبائی که آید براندازهٔ (۲) مصیبت آید .

یعنی که چندان(۳) که بنده را عیال باشد که کفایت‌ایشان بر وی(٤) واجب بود(٥) ووی در تیمار (داشتِ) ایشان مُجدّ (٦) بود از خدایتعالی اورا باندازهٔ(۷) جدّ او یاری باشد و بدان قدر که بنده را مصیبت رسد [یا] در نفس یادرخواسته(۸) یادرگرامی از خدای‌تعالی توفیق شکیبائی باشد اورا(۹) .

حکایت ـ شعبی گوید [که] روزی نیم‌روز(۱۰) عروة [ابن] الزبیر کس فرستاد ومرا بخواند؛ برفتم؛ مرا گفت در همسایگی تو مردی هست اورا نام(۱۱) احمداست و زنی دارد و دودختر و مادری(۱۲)؟

گفتم آری . (عروه) کیسهٔ پیش آورد و مرا گفت این دوهزار درم است (برگیرو) بوی‌ده‌و(اورا)بگوی[که] چون‌این هزینه کرده(۱۳)باشی مراآگاهی‌ده(١٤)

---

(۱) س : قدر مؤنت
(۲) س : قدرِ
(۳) س : چندانی
(٤) س : براو
(٥) س : باشد
(٦) س : بجدّ باشد
(۷) س : بقدرِ جدّ او
(۸) س : مال
(۹) س : او را توفیق صابری باشد
(۱۰) س : درمیان روز
(۱۱) س : نام وی
(۱۲) س : دارد
(۱۳) س : بکار برده
(١٤) س : بگوی

تادیگرفرستم(۱) گفتم سبب این چیست (وتوازکجا خبر یافتی از حال این همسایهٔ من؟ عروه) گفت [ندانم !] پیغامبر را (صلی‌الله‌علیه) بخواب [گ۷۰۹پ] دیدم که مرا گفت در همسایگی(۲) شعبی مردی هست زنی دارد و دو دختر و مادری او را احمد نام است(۳) دوهزار درم بوی فرست .

(شعبی) گوید که (دو هزار) درم بر گرفتم و آمدم و درِ خانهٔ(٤) این مرد (بزدم و دررفتم) و درم بوی دادم و قصهٔ او را بگفتم ؛ مرد درم بستد .

گفتم(٥) سبب این مرا بگوی که چه بود؟(٦) :

(مرد) گفت دی(۷) بیست درم داشتم(۸) زنِ مرا دوزن مهمان آمدند محتشمه بودند(۹) زن من خجل گشت که [مرا] درخانه هیچ نبود مراخبرپیغامبر علیه‌الصلوة والسلام(۱۰) یاد آمد که :

« أَلْمَؤُنَةُ مِنَ اللهِ عَلىٰ قَدْرِ المَؤُنَةِ . »

آن بیست درم بوی دادم گفتم این هزینه کن که ما را خدایتعالی دیگر [ب]دهد . شعبی گوید(۱۱) اورا گفتم هَنیاً .

---

(۱) س : دهم
(۲) س : همسایهٔ
(۳) س : احمد نام دودختر دارد ومادری
(٤) س : بخانهٔ
(٥) س : [گ۱۱۸ر]
(٦) س : چیست بگوی
(۷) س : مرا . (دسی : دیشب)
(۸) س : بود
(۹) ب . م : دومحتشم مهمان آمدند
(۱۰) ب . م : صلی‌الله علیه
(۱۱) س : گفت که

٦٨٠ - إِنَّ أَبَرَّ الْبِرِّ أَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ أَهْلَ وُدِّ أَبِيهِ بَعْدَ أَنْ تَوَلَّى الْأَبُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نیکو[1]ترین برّی آنست که بپیوندد (مرد) با دوستان پدرِ (خویش) بعد[2] از آن که پدر پشت برکرده باشد .

معنی این سخن آنستکه شایسته‌تر(ین) شایستنی[3] که پسر بپدر شاید آن باشد که پس ازمرگ پدر با دوستان پدر نیکوئی کند . زیرا که سنت پدر اندرنیکی زنده[4] داشتن علامت[5] شایستگی فرزند[6] باشد بپدر ؛ ونیز چون مرد بمیرد تأسفی از وی دردل دوستان وی باشد چون پسرِ [وی] در دوستی [با] ایشان سنت پدررا زنده دارد آن تأسف پدر دردل ایشان تازه بماند تا [باندك روزی] (یاد پدراو) از دل و زبان ایشان[7] فراموش نشود ؛ (وهاشایستگی فرزند بپدر .)

٦٨١ - إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ (**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

دیو برود در فرزند آدم چنانکه خون رود .

(*) ر . ر : ... الرَّجُلُ وُدَّ أَبِيهِ بَعْدَ أَنْ تُوُفِّيَ الْأَبُ

(=) س: إِنَّ مِنْ أَبَرِّ الْبِرِّ ... يَتَوَلَّى الْأَبُ

(=) م (و) ض . ش : ... يُوَلِّي الْأَبُ

(**) م : يعنى يتسلط عليه لاان يدخل جوفه .

---

(١) ب . م : بِرّ

(٢) ب . م : پس

(٣) س : شایستگی

(٤) س : بپای

(٥) ب . م : از

(٦) س : پسر

(٧) ب . م : دوستان خویش

این خبر را دو اصل گفته‌اند:(۱) یکی آنستکه پیغامبر (صلی الله علیه) گفت:

« لاٰ تَدْخُلوا عَلی الْمُغِیباٰتْ(۲) فَاِنَّ الشَّیْطاٰنَ یَجْرِی مِنْ اِبْنِ آدَم مَجْرَی الدَّمِ . »

گفت: برزنی که شویش بسفر (رفته) باشد درمشوید(۳) که دیو درآدمی برود [چون] رفتن خون. گفتند یارسول الله! درتونیز؟ گفت درمن نیز. لکن خدای تعالی مرا بر و(ی) چیرگی داد تا مسلمان شد .

و اصلی دیگر گفته‌اند(٤) [که] پیغامبر (صلی الله علیه) معتکف بود صفیهٔ عمهٔ وی بسلام وی رفت چون بخواست رفتن پیغامبر (صلی الله علیه) باوی بیرون آمد مردی (از) انصار(٥) هردورا بیک جای بدید پیغامبر (صلی الله علیه) گفت: [که صفیه عمهٔ منست.(٦) وَ اِنَّ الشَّیْطاٰنَ یَجْرِی مِنْ بَنِی آدَمَ مَجْرَی الدَّمِ .

٦٨٢ ـ إِنَّ أَشْکَرَ النّاٰسِ لِلّٰهِ تَعاٰلیٰ أَشْکَرُهُمْ لِلنّاٰسِ .

شکرگزارترین مردمان خدای را تعالی(۷) شکرگزارترین ایشانست مرمردمان را.(۸) بنمود پیغامبر(صلی الله علیه) که هرکه شکر مردمان نگزارد دلیل باشد(۹) برآنکه (او) شکر خدای (تعالی) نگزارد.

زیرا که نعمتِ خلق برخلق اندك است ونعمت حق برخلق بسیارست هرکه از شکر نعمتِ اندك عاجز آمد از شکرنعمتِ بسیار عاجزتر بود.(۱۰)

---

(۱) س : گفتند
(۲) ب . م : . . . اَلْمُغَیَّباٰتِ
(۳) س : درمروید
(٤) س : گفتند
(٥) س : انصاری
(٦) س : صفیه
(۷) س : خدایتعالی را
(۸) س : مردم را
(۹) س : کند
(۱۰) س : آید

٦٨٣ ـ إِنَّ إِعطاءَ هٰذا المالِ فِتنَةٌ وَ إِمساكَهُ فِتنَةٌ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

دادن این مال فتنه است[1] و بازداشتن (او) فتنه[2] .

یعنی چون بدهی بمنت باطل کنی یا بکبر و خیلا آلوده شوی و اگر ندهی[3] و بازگیری ملوم[4] و نکوهیده شوی[5] وهردو فتنه است و اصل مال خود فتنه است چنانکه (حق تعالی) گفت : « إِنَّما أَموالُکُم و أَولادُکُم فِتنَةٌ . »

٦٨٤ ـ إِنَّ عَذابَ هٰذِهِ الأُمَّةِ جُعِلَ فِي دُنیاها [ک۹۸پ] .

عذاب این امت کرده‌اند اندر دنیای ایشان.[6]

یعنی که مال دنیا عذاب این امت است زیرا که حلالش را حسابست وحرامش را عذاب . وبعضی گفته‌اند[7] که مرد رنج کشد تا بدست آرد ورنج برد تانگاه‌دارد . وگویند چون مال آمد رنج آمد اگرمرد بمیرد ومال بماند تامردن برنج نگاه‌داشتن [وی] اندر باشد واگرمال برود ومرد بماند تامردن بحسرت وی[8] باشدواینت[9] عذاب [سخت] .

---

(١) س : [ک١١٨پ]

(٢) س : است

(٣) س : نرسی

(٤) ب . م : ملام

(٥) س : باشی

(٦) س : دردنیای اوست

(٧) س : گفتند

(٨) س : مال در

(٩) ب . م : وها

٦٨٥ ـ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ[١] يُصِيبُهُ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

مرد را محروم کنند[٢] از روزی بگناهی که کند.[٣]

اندرین خبر سخنان بسیارست پارسایان درویش[٤] بسیارند و توانگران‌عاصی بسیارلد پس این روزی که بگناه باز میگیرند چیست.

بعضی گفتند (که برکت؛ وبعضی گفتند که) روزی حلال؛ و بعضی گفتند روزی که بکار آخرت بکار شود[٥] و بعضی گفتند (که) روزی (آنست) که بصدقه دهند تا ازبرای آخرت[٦] مانده باشد؛این دیگر مُلکیست وهر مُلکی روزی‌نیست. پس‌چون گناه کندایزدتعالی توفیق صدقه ندهد اورا[٧]؛ (تاروزقیامت) [روزی] باز داشته باشد.

٦٨٦ ـ إِنَّ مِنْ عِبَادِاللهِ مَنْ لو أَقْسَمَ عَلَى اللهِ لَأَبَرَّهُ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

از بندگان خدای است کسی که[٨] اگر برخدای عز و جل[٩] سوگند خورد خدای‌تعالی سوگند او[١٠] راست گرداند.[١١]

یعنی اولیای خدای(تعالی) هرچه خواهند باشد نشان میدهد.

ازاصحاب کرامات ابو بسره النّمجی گوید: که ماازیمن میآمدیم.درویشی

---

(١) س : بالذنب الذی

(٢) س : کنند

(٣) بگناه که بکند

(٤) س : درویشان

(٥) س : بکارد

(٦) س : دهد تاازبهرقیامت

(٧) س : ندهدش

(٨) س : خدای‌اند که

(٩) س : بخدا

(١٠) س : ایشان را

(١١) س : کند

درقافله [بود] خر کی‌باوی؛ خر (وی) بتلف شد . من مردم را گفتم آن‌قماشهٔ اورا[۱] پراکنده کنید؛ هرکسی‌چیزی برگیرید.[۲] درویش بگوشهٔ شد ودورکعت نمازبکرد و دست برداشت [ک۹۹ر] وگفت :

« بحرمت آنکه میان من و میان تست که مرا ازمنتِ اینان[۳] برهانی . »
درحال[۴] خرِ مرده برپای خاست وخویشتن را بفشاند[۵] درویش باربر[۶] نهادوآمدیم تا[۷] بمکه .

۶۸۷ ـ إنّ لِلّهِ عِباداً يَعرِفُونَ النّاسَ بِالتّوَسُّمِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):
خدای را بندگان‌اند که مردمان را بفراست بشناسند .
حسین‌منصورگوید خدای‌عزوجل که‌بربنده‌مستولی‌شودسرّها مسخّرِ اوکند .
ابراهیم صوری گوید که‌بزیارت‌بایزید رفتم چون درپیش وی شدم مرا گفت:
توئی ابراهیم صوری !
گفتم ای شیخ چون شناختی مرا ؟
گفت آن راکه مثل وسانند هست وازدیدهٔ امثال نهان نیست چون نشناسم .

(۱) س : قماشات وی را
(۲) س : نهید
(۳) ب . م : ایشان
(٤) س : در ساعت
(٥) س : بیفشاند
(٦) ب . م : بر وی
(٧) س : تاآمدیم

(*) م : المتوسم : المتثبت المتدبر فی‌الامور حتی یعرف ماینظر الیه یقال توسمت فیه الخیر اذا عرفت ویسمی ذلک فراسة .

۶۸۸ ـ إِنَّ لِلّٰهِ عِبٰاداً خَلَقَهُمْ لِحَوٰائِجِ النّٰاسِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

خدایرا بندگان‌اند که ایشان [را] ازبهرحاجتهای مردمان[۱] آفریده است.

بدانکه پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفته است که خلق عیال خدایند و دوست‌تر ایشان بنزد خدایتعالی[۲] آنستکه منفعت وی بخلق بیشتر رسد[۳] واین بتکلف نبود بتوفیق بود که بنده را بدهد تا از وی بمردمان منافع رسد.

شعبی گوید [که] روزی پانزده کرّت عبدالله بن عمر از بهرِ مردمان پیش حجاج رفت و همه شفاعتها(ی او) راحجاج رد کرد. او را گفتند چندین آبروی خویش می‌بری[۴] گفت خدای عز و جل مرا[۵] این آبروی بسوی این داده است که ازبهرِ وی برم؛ و خدای عزّوجلّ حجاج را پرسد که چرا شفاعت[۶] روا نکردی دوست‌تر دارم که مرا پرسد که چرا شفاعت نکردی.

(و قال علیه‌السلام).

۶۸۹ ـ إِنَّ حَقّاً عَلَى اللهِ تَعالىٰ أَنْ لاٰ يَرْفَعَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيٰا إِلاّٰ وَضَعَهُ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

حقست برخدایتعالی که چیزی از دنیا برندارد الا که آنرافرونهد.[۷]

(*) ض. ش: و ان لله عبادا یحبون مکارم الاخلاق و یحبون ان یکونوافی قضاء حوائج الاخوان وتمام الخبران لله عبادا خلقهم لقضاء حوائج الناس علی ایدیهم تفزع الناس الیهم فی حوائجهم اولئک الآمنون من فزع یوم القیمة.

---

(۱) س: آفریده است
(۲) س: بخدای
(۳) س: [گ۹۱ ر]
(۴) س: خودبری
(۵) س: مرا خدای تعالی
(۶) س: شفاعت چرا
(۷) س: که فرونهدش

برخدایتعالی هیچ واجب نبود از حق لکن چون وعده کند [دلها] بر قول ووعدهٔ وی اعتماد کنند که در حق مخلوقان روا(۱) کنند .

و اما آنچه گفت برندارد الا که فرونهدش یعنی از دنیا چیزی پایدار نباشد وبرنعمت و شادی وی اعتماد نبود(۲) و عاقل دل در وی نبندد و اورا گذری داند و ناپایدار شناسد .

و گویند[که]عمروبن اللیث بامداد خداوند صدوبیست هزار سوار بودوشبانگاه در دست دوخر بنده اسیر بود .

۶۹۰ ـ إِنَّ لِجَوَابِ الْكِتَابِ حَقّاً كَرَدِّ السَّلَامِ .

جواب نامه را حق است همچنانکهٔ ردّ سلام را .

یعنی که چون نامهٔ کسی [را] بخوانی واجب است که جوابش بنویسی همچنانکه [واجب است] جوابِ سلام(۳) باز دادن ؛ اگر ندهد فرضی از فرائض اسلام [را] دست بداشته باشد(۴) تونیزاگرنامهٔ برادرِ(۵) مسلمان بخوانی وجوابش ننویسی فریضه‌ای از فرائض اسلام [را] دست بداشته(۶) باشی .

۶۹۱ ـ إِنَّ فِي الْمَعَارِيضِ لَمَنْدُوحَةً عَنِ الْكَذِبِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

در معاریض فراخی است از دروغ .

---

(۱) س : مخلوقات پروا (۲) س : نباشد

(۳) ب . م : واجب بود (۴) س : بازداشته بود

(۵) س : خویش (۶) س : بازداشته

(*) م : التعریض خلاف التصریح و المندوحة الوسعة و الفسحة ؛ معناه فسحة ووسعة یعنی فیها مایستغنی به الرجل عن الاضطرار الی الکذب .

بدانکه معاریض آن باشد که چیزیرا از نام خویش(۱) بگردانی وبلفظی گوئی که مراد تو چیزی دیگر باشد و معنی [آن] لفظِ (تو) چیزی دیگر. و مندوحه فراخی باشد؛ اندر لغت گویند: «نَدَحتَ الشَّیءَ نَدحاً اِذاوَسَّعتَهُ.» هرگاه که اورا [ک . . ر] فراخ کرده باشی و چون کسی در فراخی باشد گویند:

«اِنَّهُ لَفِی نَدحَةٍ(۲) وَ جُملَةَ الأَمرِ.»

معنی این خبر آنستکه چندان راست هست(۳) که وی را از دروغ (گفتن) مستغنی دارد.

۶۹۲ـ اِنَّ أَطیَبَ ما أَکَلَ الرَّجُلُ مِن کَسبِهِ(٤) وَ اِنَّ وَلَدُهُ مِن کَسبِهِ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

پاك‌ترچیزی که مردخوردآنستکه ازدسترنجِ (خود) خورد وفرزندوی دسترنج اوست.(۵)

بدانکه این کسب که اینجا گفت وحکم کرد (که) آنچه ازکسب خورد(٦) حلالست نه عمل دست‌را خواهد. آن[را] (می)خواهد که بنده دست‌بدعابردارد واز خدایتعالی روزی خواهد تاخدای عزّوجل باسؤمنان او را روزی دهد (آنگاه) آن حلال [است] و پاکست. و آنچه گفت [که] فرزندِ وی ازکسب اوست یعنی [که] بدعا خواستهٔ اوست پس آنچه از چیزِ فرزند خورد حلال خورده باشد اما آنچه بکسبِ دست کند بوَد (که) [از] حلال باشد وبوَد که حرام باشد.

(۱) ب . م : خود
(۲) س : انه لَفِی بِنَدحَةٍ
(۳) س : راستست
(٤) س : [گ۹۱۱پ]
(۵) س : وی است
(٦) س : خورداز کسب

(*) ض . ش : قال احلّ ما یاکل الرجل من کسب یده و ان کسب ولده من یده فحذف المضاف و فیه دلیل علی ان نفقه الآباء لازمة علی الابناء اذا کانوا فقیرا .

٦٩٣ ـ إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لا تَحِلُّ إِلَّا لِفَقْرٍ مُدْقِعٍ أَوْ غُرْمٍ مُفْظِعٍ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

[سؤال] حلال نیست مگر از بهرای(٢) درویشی که باخاك راست کند؛ یاتاوانی(٣) که سخت باشد .

بنمود [پیغامبر] صلی الله علیه که سؤال کردن مذموم است مگر بوقت ضرورت ؛ و ضرورت آن بود که از قوتِ (خویش و قوتِ) عیال درماند و چارهٔ تحصیل قوت ندارد آنگه رخصت بود که بخواهد و سؤال کند(٤) یاوامی کرده باشد (که از گزاردن او درماند) آنگاه سؤال او را حلال باشد . و این در کتب فقه مسطورست [آنجا] که خدایتعالی میگوید: . وَالْغَارِمِينَ ... [ك.. ١پ]

٦٩٤ـ إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ كَثِيرُ الْعَمَلِ مَعَ الْجَهْلِ قَلِيلٌ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

اندك کردارِ(٥) با علم بسیارست و بسیار کردارِ باجهل اندك بود.(٦)

یعنی که (؛)دو رکعت نماز (اندر) عالِمی آن ثواب بیابد که جاهل ببسیار طاعت درنماز وغیرش بیابد(٧) و جاهل بصد رکعت آن ثواب نیابد که عالِم بدو رکعت (نماز بیابد) .

---

(١) س : سؤال

(٢) س : الا از بهر

(٣) س : و غرامتی

(٤)

(٥) س : کردارِ اندك

(٦) س : وکردار بسیار باجهل کم است

(٧) س : بطاعت بسیار

(*) م : فقر مدقع ای ملصق بالدقعاء ای التراب .

دَقِعَ : رَضِیَ بالدون من المعیشة ؛ لصِقَ بالتراب فقراً و ذلاً ؛ [أَدْقَعَهُ] افقره واذله. (المنجد.)

مُفظع ای شدید شنیع .

معنی این سخن آنست : (وَاللهُ أَعْلَمُ) که اندك کردار با علم بسیارست و بسیار کردار باجهل اندك(١) است .

وبرین قیاس اندك معصیت ازعالم بسیارست وبسیارطاعت(٢) ازجاهل اندك(٣) که این ثواب عمل اندك(٤) که عالم می‌ستاند بدان می‌ستاند که میداند که آن عمل اورا (که فرمودست وبچه و چرا) فرمودست؟ همچنین اگر معصیت کند داند که اورا ازآن (که) نهی کرد[ه است] وچرا [نهی] کرد[ه است] و عقوبتش چیست؟ پس آنچه میکند بربصیرت میکند .

٦٩٥ ـ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُدْرِكُ بِحُسْنِ الْخُلُقِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

بنده بیابد بخوش خوئی پایگاه(٥) روزه دارِ (شب) نماز[کن] .

وصف خوش خویی بیش ازین گفته شد .(٦) که خوش خویی خندیدن وخندانیدن نیست لیکن خوش خویی مدارا[تِ] خلق است وعفوِ گناهکار(٧) و حلم بگاهِ خشم و اعطا بگاه سؤال و ستر عیوب بگاه اطلاع و حفظ اسرار وطلاقت وجه بهمه حال

(١) س : کم

(٢) س : معصیت

(٣) س : اندك

(٤) ب . م : اندك عمل

(٥) س : بخوی خوش درجهٔ

(٦) س : کرده آمده است

(٧) س : [ك ٢٠١ ر]

(*) ض . ش : قال الحسن حسن الخلق بسط الوجه و بذل الندى و كف الاذى وقال الواسطى ان لايخاصم ولايخاصم من شدة معرفته بالله تعالى وقال ايضا هو ارضاء الخلق فى السراء والضراء وقال سهل ادنى حسن الخلق الاحتمال و ترك المكافاة والرحمة للظالم والاستغفار له و الشفقة عليه . قال القشيرى فى رسالته سمعت الاستاد اباعلى الدقاق يقول ان الله سبحانه خص نبيه صلى الله عليه وسلم بما خصه به ثم لم يثن عليه بشيء من خصاله بمثل ما اثنى عليه بخلقه فقال عز من قائل : « وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ . »

وگشادگی پیشانی بهمه وقت و این هریکی را جداگانه ثوابی هست . پس بنده بدین همه آن بیابدکه روزه دار شب نماز یابد .

و بدانکه[1] این خصال (در) همه (احوال) متعدّی است ؛ و متعدّی .

[گ ۱۰۱ ر] آن‌باشد که بدیگران (؛)رسد ونماز و روزه و عبادت لازم‌است؛ ولازم‌آن‌باشد که‌ازکننده‌دورنباشد[2] پس‌چیزی که بدیگران [رسد] بخدایتعالی[3] نزدیکتر باشد از آن چیزی که تنها ترا بود .

۶۹۶ ـ إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ خُلُقاً وَ إِنَّ خُلُقَ هٰذَا الدِّينِ الحَيَاءُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هردینی را خلقی است و خلق این دین شرم است .

و این دین اسلام را میگوید .

و بدانکه شرم آیین بزرگان و سیرت پارسایان و شمایل دین دارانست؛وستر عیبها(ست؛) و پردهٔ رازهاست. زیراکه‌اگر مردی بی هنر بود و شرم دارد آن شرم پردهٔ بیهنری اوست تا مردمان پندارندکه او هنری است واگرکسی هنر داردوشرم ندارد چندانی (به) بی‌شرمی خویشتن پیدا کند تا آن عیبی که دارد پیدا شودتاآب هنرهای او بشود.[4]

حکما مثل زده اند[5] که بیهنرکه شرم دارد آهنی باشد[6] (در) زر نهان و هنری که بی‌شرم‌بود[7] زری بود[8] درآهن نهان .

---

(۱) ب . م : ونیزکه
(۲) س : نشود
(۳) ب . م : عزوجل
(٤) س : برود
(٥) س : زدند
(٦) س : بود
(۷)و(۸) ب . م : باشد

۶۹۷ - إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شَرَفاً وَ إِنَّ أَشْرَفَ الْمَجَالِسِ مَا اسْتُقْبِلَ بِهِ الْقِبْلَةُ (١) (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هرچیزی را شرفی است و شریفتر(ین) نشستگاهها(۲) آنستکه روی درقبله دارد .

و حسن بصری (گوید) رحمةالله علیه (که هرکه خواهد که بر درِ خدای نشیند روی در قبله کند . و اندر خبری دیگر آمده است که پیغمبر (صلی‌الله علیه) گفت:(۳) هرکه (خواهد که) همه شب خفته بود و او را ثواب نمازکنان دهند [باید که] وضو کرده [بود] و روی در قبله خسبد(٤) و عایشه گوید که بشغل زنان مشغول بودم پیغامبررا (صلی‌الله علیه) گفتم: یارسول‌الله ! چون من بدین بلامبتلا میشوم [گ۱۰۱پ] دل من از بهر نماز تنگ میشود هرچندکه برمن نماز نباشد . پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت:(٥) هرگاه که وقت نمازباشد روی در قبله کن وسی‌وسه کرّت بگوی .

« سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلاَ اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ وَ اللهُ أَكْبَرُ . »

تا ترا فضلِ نماز فریضه دهند .

---

(١) م : مَا اسْتُقْبِلَتْ

(۲) س : نشستگاهی

(۳) س : گوید

(٤) س : بقبله آورد وخسبد

(٥) س : علیه‌السلام

(*) ض . ش : .. و فیه دلیل ان اعظم البقاع شرفاً هي الکعبة .

٦٩٨- إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةً وإِنَّ فِتْنَةَ أُمَّتِي الْمَالُ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

هرامتی را فتنتی است(۱) و فتنهٔ امت من مال است .

بدانکه فتنه‌را معنی‌هاست‌لکن حقیقتش(۲) آنستکه هرچیزی که مردرا ازدین و رشد مشغول دارد آنکس (۳) از توفیق محروم است و آنکه(٤) موفق است(٥) اگر پادشاهِ دنیا شود (آن پادشاهی) او را ازدین مشغول ندارد.(٦)

معاویه زنی را پرسید که علی را (رضی‌الله‌عنه) دیدهٔ ؟ [زن] گفت بلی . گفت چگونه مردی بود؟(۷) زن گفت :

« لَمْ يُبْطِرْهُ الْمُلْكُ وَلَمْ تُعْجِبْهُ النِّعْمَةُ . »

گفت پادشاهی اورا(۸) ببطر نیاورد و نعمت او را بر عجب نداشت.(۹)

عمربن الخطاب گفت : هر که مال او را نفریبد هیچ جادوی و دیوی او را نفریبد .

ومردی پیغامبررا (صلی‌الله‌علیه) پرسید که مرا چارهٔ بیاموز که دیومرانفریبد گفت :

«دوستی مال دردل مدار ، وباهیچ زن(۱۰) نامحرم خالی مباش» (والسلام)

(۱) س : فتنهٔ هست

(۲) ب . م : آن

(۳) س : آنراکه

(٤) س : [گ. ۲۱پ]وآنراکه

(٥) س : آن را فتنه خوانند

(٦) س : دارد

(۷) ب . م : علی

(۸) س : اورا ملك

(۹) ب . م : عجب نکرد

(۱۰) س : دوستی زنی

(*) ض . ش : حذّر عن اسباب و حثّ علی الزهد فی الدنیا و بین ان غلوّ هذه الامة فی جمع المال مهلکة کما کانت انواع الفتن لسایر الامة السالفة والفتنة: البلاء والامتحان .

٦٩٩ ـ إِنَّ لِكُلِّ سَاعٍ غَايَةً وَغَايَةُ كُلِّ سَاعٍ اَلْمَوْتُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هردوندهٔ(١) را غایتی هست و غایت هردوندهٔ(٢) مرگست .

معنی این سخن آنستکه سرانجام هر دوندهٔ(٣) مرگست .

خطابی درکتاب عزلت بیارد (که) :

« إِنَّمَا أَنْتَ عَدَدُ [ک ٢ . ١ ر] أَيَّامِكَ إِذَا مَضَى يَوْمٌ مَاتَ بَعْضُكَ . »

گفت : تو عدد روزگار عمر خودی هرگه که روزی رفت بعضی از تو مرد .

و حکما گفته‌اند : مولود چون ازمادر جدا گردد(٤) بگرید آن چراست؟

گفت از آنست که چون برآید فرشتهٔ (اورا) گوید : شاد مباش که زادی که بخواهی مردن ؛ آن طفلک بگرید .

واعظان گفته‌اند که آن روز که بزادی همه‌جانهامی‌خندید(ند) وتو میگریستی چنان باش که آنگاه که (ب)میری همه جانها گریند و تو خندی .

٧٠٠ ـ إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمَىً(٥) وَ إِنَّ حِمَى اللّٰهِ مَحَارِمُهُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هرپادشاهی را حمایی است و حمای خدای [تعالی] محارم (او) است .

---

(١)و(٢) س : روندهٔ (٣) س : رونده

(٤) ب . م : گشت (٥) أَلَا

(*) در ض . ش . (ن) م : حدیث ٧٠٠ و ٧٠٢ قبل از این حدیث آمده است:

(=) ض . ش : ... أَلَا وَإِنَّ حمیٰ‌الله محارمه ای المعاصی التی حرّمها وهی . الجنایة علی النفس والعرض والمال وغیرها کالقتل و الزنا والسرقة و القذف وشرب الخمر والکذب والغیبة و النمیمة واکل المال بالباطل ... واشباه ذلک .

بدانکه حمی مرغی(۱) باشد یامرغزاری یا بیشهٔ که پادشاهی(۲) (باز برد؛و) نگذارد که کسی ازوی چرّه برد؛ یادر آن مرغزار گوسفند وچهارپای خودرا(۳) چرا دهد یا دروی آبادانی کند .

پس پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت هرپادشاهی را حمایی است و حمای خدای محارم اوست و محارم چیزی باشد که خدای عزوجل او را حرام کرده باشد چنانکه کس را نیست که پای درحمای پادشاهی(٤) نهد کس را نیست که پای درخدآن چیز(ی) نهد که خدایتعالی(٥) ازوی بازداشته باشد.(٦)

۷۰۱ ـ إِنَّ لِكُلِّ عَابِدٍ شِرَّةً وَ لِكُلِّ شِرَّةٍ فَتْرَةً (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هرعبادت کنندهٔرا نشاطی است(۷) وهرلشاطی را سستی است.(۸)

یعنی عابدرا پیوسته نشاط باشد وآخر درآن نشاط وقتی سستی آید حالی‌باشد عابدان راکه آنرا فترت گویند و این را اصلی هست که اینجا نه جای اوست ؛ وآن فترت(۹) اِمّاازاعجاب‌عابدباشدبعبادت‌آنگاه‌فترتی‌پیداشودو مثل فترت[ک ۲۰۱پ]

(۱) ب . م : فرجی
(۲) س : پادشاه
(۳) س : خویش را
(٤) س : پادشاهی
(٥) س : حق‌تعالی
(٦) س : نهی کرده است
(۷)و(۸) س : هست
(۹) س : [ک ۱۲۱ر]

(*) م : شِرَّةً ای رِغْبَةً؛ فَتْرَةً ای تَهاوُناً وَ کَسَلاً .

والمعنی ان‌لکل شیء من‌الاعمال الظاهرة و الاخلاق الباطنة طرفین افراطاوتفریطا و المحمود القصد بینهما فان‌رأیت احد ایسلک سبیل القصد فارجوه ان یکون من الفائزین ولا تقطعوا به فان الله هوالذی یتولی السرائر و ان رایته یسلک سبیل الافراط و الغلو حتی یشار الیه بالاصابع فلا تبتوا القول فیه بانه من‌الخائفین و العباد المخلصین فان الله هوالذی یطلع علی‌الضمائر .

در عبادت ستوه باشد [که] کسی از چیزی سیری یابد و آن عقوبتِ حق تعالی بود بنده‌را ؛ یاچون اعجاب نماید حق(تعالی) او را بستوه عقوبت کند تا فترتی درمیانه آید؛ (و) زیان آن بسیار بود[چنان] که جنید گوید: « لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَاللهُ أَلْفَ سَنَةٍ ،ثُمَّ أَلْفَ سَنَةٍ ، ثُمَّ أَلْفَ سَنَةٍ ، ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهُ سَاعَةً كَانَ مَا فَاتَهُ أَكْثَرَ مِمَّا نَالَهُ.» اگر بنده‌ای خدای را تعالی عبادت کند هزارسال(۱) (و) باز هزارسال (و) باز هزارسال آنگاه یک ساعت غافل شود(۲) آنچه از وی فائت شود بیشتر ازآن باشد که اورا [ب]حاصل شده باشد .

۷۰۲ ـ إِنَّ لِكُلِّ قَوْلٍ مِصْداقاً وَ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هرگفتاری را راستی هست و هرحقی را حقیقتی هست .

و این سخنی هست بزرگ(۳) خبرمیدهد که هرچه بگوئی‌راستیِ آن‌ازتوطلب کنند و هرچه بنمائی حقیقت آن از تو بخواهند [و] درین معنی‌سخن بسیار است یکی بگوییم .

مجنون بنی‌عامر(۴) را بخواب دیدند گفتند خدای(تعالی) باتوچه کرد؟ گفت مرا بیامرزید و گفت ترا بقیامت حجت کنم برمدّعیان محبت من؛ ازیشان چندان (۵) راستی بخواهم که ترا تنها درکارِ لیلی بود . (انس گوید معاذبن جبل رضی الله عنهما بر پیغمبر صلی‌الله علیه درآمد و پیغمبر صلی‌الله علیه تکیه زده بود . معاذ را گفت ای معاذ بامداد چون برخاستی ؟ معاذ گفت‌برخاستم گرویدهٔ بخدای.

پیغمبرصلی‌الله‌علیه گفت:

---

(۱) س : خدایتعالی را هزارسال عبادت کند

(۲) س : ماند

(۳) س : سخن بزرگست

(۴) ب . م : بن عامر

(۵) س : جمله چندانی

« إِنَّ لِكُلِّ قَوْلٍ مِصْدَاقاً وَ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً . »

پس راستی آنچه می گوئی چیست ؟ معاذ گفت یا رسول‌الله ! هیچ بامداد برنخاستم که نه من چنان دانستم که بشبانگاه نرسم وهیچ شبانگاه نکردم که نه چنان دانستم که ببامداد نرسم و هیچ گامی ننهادم که لگفتم بدیگر گام نهادن نرسم و گوبی که می نگرم برستخیز برخاسته ؛ وخلق بهم آمده ازبرای شمار را ؛ ومینگرم عقوبتِ اهل دوزخ را و می‌نگرم ثواب اهل بهشت را .

پیغمبر صلی‌الله علیه وی را گفت : ای معاذ بشناختی نگاه دار .

۷۰۳ ـ [ک۱۶۶ر] (۱) إِنَّ لِكُلِّ صَائِمٍ دَعْوَةً (۲) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر روزه داری را دعایی(۳) هست .

یعنی(۴) مستجاب و آن بوقت روزه گشادن باشد و آن آنستکه رسول (صلی‌الله علیه) گفت : « لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ: فَرْحَةٌ عِنْدَ إِفْطَارِهِ وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ. »

گفت روزه دار را دوشادی بود(۵) (یکی)(۶) آنگاه که روزه گشاید و (دیگر) شادی آنگاه که خدای‌را تعالی بیند . اما شادی خدایتعالی(۷) معلوم‌است؛ واما شادی‌بگاه روزه گشادن نه طعام خوردن بود(۸) یعنی او را رخصت است که آنجا که خورد دعا

---

(۱) چون‌ازاوراقِ درهم‌عکس گرفته شده بوده ما نیم برگ (۱۰۳) را به‌نیم‌برگ (۱۶۶) چسباندیم .

(۲) حاشیه م . (و) ض . ش : مُسْتَجَابَةً . صح

(۳) س : دعوتی

(۴) س : دعای

(۵) س : است

(۶) س : شادی

(۷) س : دیدن خود

(۸) س : است

کند ووعده است (که) دعای وی‌را[۱] اجابت بود که[۲] بحسب اعتقاد وی‌باجابت دعاء[۳] او را شادی باشد .

۷۰٤ ـ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ بَاباً وَ[٤] بَابُ الْعِبَادَةِ الصِّيَامُ[*] .

گفت (پیغمبر صلی‌الله علیه) :

هرچیزی را دری است[۵] و درِ عبادت روزه است .

بدانکه معنی صیام اندر لغت مجرّد امساك است از هر چه باشد . چنانکه گویند : « صَامَ فُلَانٌ عَنْ صُحْبَةِ فُلَانٍ » و زنی که آبستن نشود، گویند : « صَامَتِ الْمَرْأَةُ عَنِ الْحَمْلِ » و نیز گویند : « صَامَ النَّهَارُ إِذَا اعْتَدَلَ » چون روز به نیمه رسد و اندر شرع صیام امساك باشد از طعام و شراب و جماع با پیوستگی نیت بوَی .

و در روزه هنری هست که در هیچ عبادتی نیست و آن آنست که خلق را بر وی اطلاع نباشد الّا برعونت صائم ؛ از وی (خدایتعالی) خبر دارد و بس[٦] و ازین گفت :

« أَلصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي بِهِ . »

[روزه[۷] مراست و مکافاتش من کنم .]

(۱) س : اوراکه
(۲) س : پس
(۳) س : وی
(٤) م: وَ إِنَّ
(۵) س : هست
(٦) س : داد
(۷) س : [گ ۱۲۱ پ]

(*) م : يتوصل منه اليه . و ان باب العبادة الذى يدخل منه اليها المعبر عنه فى رواية بالمفتاح الصيام لانه يُصفى الذهن و يكون سببا لاشراق النور على القلب وتضييق المجارى على الشيطان فينشرح الصدر للعبادة ويحصل الرغبة فيها رواه هنا دعن ضمرة بن حبيب مرسلاً .

٧٠٥ ـ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدِناً وَ مَعْدِنُ التَّقْوىٰ قُلُوبُ الْعارِفِينَ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هرچیزی راکانی است وکان[۱] تقوی دلهای عارفانست.

[گ ۲۶۶ پ] معدن کان باشد چون کانِ زروسیم و آنچه بدین ماند . پس گفت جوهر گرچه شریف باشد؛ واگرچه خسیس کانی باشد. و(گفت) کانِ تقوی دلهای عارفان (باشد ؛ نگفت دلهای مؤمنان و نه دلهای عابدان و زاهدان گفت دلهای عارفان) است. زیراکه عارف نخست[۲] بشناسد و آنگاه [۳] بترسد ؛ وترس از دومعنی باشد : یکی [آنکه] گوید که [ترسم که] ترك ادبی بکنم[۴] مهجور مانم و اگر نکنم وحرمت نگاه دارم ترسم که‌این‌آشنائی مکر باشد[۵] بآخر مبتلای‌قضای سابق شوم[۶] پس چون شناخت آمد ترس آمد .

٧٠٦ ـ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْباً وَ إِنَّ قَلْبَ الْقُرْآنِ يس (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

هرچیزی‌را دلی‌است؛[۷] دل قرآن یس . است .

معنی این سخن آنستکه دل (هر) چیز قوام او[۸] باشد . بنمود [پیغامبر] (صلی‌الله‌علیه) که قوام قرآن یس .(است)[۹] بدان معنی که در وی منافع‌قرآن است

(۱) س : معدنی هست ومعدن (۲) س : نخست عارف

(۳) س : آنکه (۴) س : ادب کنم

(۵) س : بود (۶) س : باشد

(۷) س : باشد (۸) س : وی (۹) س : یس

(*) م : ان لکل شیء قلبا. ای لبا و قلب القرآن یس؛ ای خالصه المودوع فیه المقصود منه‌لاحتوائها مع قِصرنظمها و صِغر حجمهاعلی‌الآیات الساطعة و البراهین‌القاطعة و العلوم‌المکنونة والمعانی الدقیقه والمواعیدالمرغوب فیها و الزواجر البالغة والاشارات الظاهره و الشواهد البدیعة و غیرذلک .

همچنان که در دل منافع کالبدست و نیز پیغامبر (صلی‌الله‌علیه): گفت که درقرآن سورتی هست که شفاعت کند خواننده‌را وآنرا که شنوداستغفار کند وآن یس .است. ابوبکر گوید که پیغامبرصلی‌الله‌علیه (وآله) گفت : سوره یس عمعمه[1] است. گفتم عمعمه[2] چه باشد ؟ گفت خیر عمیم[3] و سوره یس را دافِعَةً قاضِیَةً خوانند زیرا که آفتهارا[4] دفع کند و حاجتهای آخرتی[5] روا کند .

۷۰۷ ـ إِنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ دَعْوَةً دَعاها لِأُمَّتِه[6] وَ إِنِّی اخْتَبَأْتُ دَعْوَتِی شَفاعَةً لِأُمَّتِی یَوْمَ الْقِیامَةِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

هر پیغامبری را دعائی هست که از بهر امّت خویش کند و من دعای مرا گذاشته‌ام[7] تا بوی شفاعت کنم امّت خویش را روز قیامت .

[ک ۱۶۷ ر] بدانکه درمسئله شفاعت خلافست میان ما و معتزله که‌ایشان [می] گویند شفاعت باشد . لکن ازبهرخداوندان طاعت واهل سنت گویند؛لابلکه شفاعت ازبهر اصحاب[8] کبایرباشد[9] وایشان‌دلیل آرند قول خدای‌را (عزّوجلّ):

« وَلا یَشْفَعُونَ اِلّا لِمَنِ ارْتَضی وَهُم مِنْ خَشْیَتِه مُشْفِقُونَ . »

(۱)و(۲) س : معمعه — (۳) س : است
(٤) س : آفتهای دنیا — (۵) س : آخرت
(٦) م : دَعاها لِأُمَّتِه ندارد — (۷) س : بگذاشتم
(۸) س : اهل — (۹) س : بود

(*) م : دعوةٌ ای مرةٌ من‌الدعاء متیقنة اجابتها زاد فی روایة قد دعابها فی امته ای لهم او علیهم یعنی صرفها فی هذه‌الدار لاحدالامرین‌فاستجیب له و انی اختبأت‌دعوتی ای ادّخرتها شفاعة لامتی یوم‌القیمة لان صرفها لهم فی‌الشفاعة اهمّ وانفع واتم.

شفاعت نکنند الا آنانرا که ایشان (را) پسندیده بود(۱) وما گوئیم پسندیدگی ایمان است نه طاعت . چنانکه :

« ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ » (وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللهِ ...»

اگر گناهکار را از بهر ایمان ایمانِ مصطفی خوانند(۲) شاید که اینجا ازبهر ایمانش مرتضی خوانند(۳) و در (این) مسئله ادله و حُجج بسیارست واین نه جای اوست .

۷۰۸ـ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُوجَرُ مِنْ نَفَقَتِهِ (٤) كُلِّهَا إِلاَّ شَيْئاً جَعَلَهُ فِي التُّرَابِ أَوِ الْبِنَاءِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

مؤمن [هر] هزینه‌ای که کند اورا بدان ثواب دهند الّا (ب)چیزیکه درخاك یا در بناء بکار برد [که] او را بدان (هیچ) مزدی(٥) ندهند . زیراکه هر هزینهٔ که مؤمن کند فایدهٔ آن بدیگران برسد اگر عیال وی باشد واگر بیگانه‌ای و آنچه در بنا بکار برد هیچ فایده از آن بکس نرسد پس لاجرم اورا [بدان هیچ] ثواب ندهند .

---

(۱) س : بوَّند (۲) ب . م : خوانند

(۳) ب . م : خوا َند

(٤) س : سایر نسخ که مؤخرند يُوجَرُ فِي نَفَقَتِهِ

(٥) س : ثواب

(*) م : يوجر اى يعطىَ الاجر و الثواب قوله اوالبناء من شكّ الراوى .

(=) ض . ش : حذّر اولا عن الركون الى الدنيا تنبيها فكل ما ينفقه المؤمن له فيه اجرٌ الا مايبنى به القصور و مواضع اللهو .

٧٠٩ ـ إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

حسد بردن نیکیها را چنان بخورد(١) که آتش هیمه را خورد .

بدانکه حسود دواند(٢) : یکی محمود (است) و یکی مذموم . حسدِ محمود آنستکه کسی‌را بینی درطاعت و خصالِ نیکوازتوبیش‌تر، بروی حسد [گ ١٦٧ ر] بردن(٣) حلالست. چنانکه پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) [گفت که] حسد روانیست‌مگر(٤) بر کسی که‌قرآن داند وروزوشب میخواند ؛ وبر کسی که مال داردوپیوسته در کار خدای [تعالی] بکار میبرد .

واما آن حسد که مذموم است‌آنستکه از بهردنیا برند(٥) و گفته‌اند که حسود خصم خداست عزّ وجلّ که بکردهٔ وی راضی نیست. (و در حسد سخن را مجال فراخ است وشرط کتاب اختصارست .)

٧١٠ ـ إِنَّ أَكْثَرَ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ النَّارَ الْأَجْوَفَانِ : أَلْفَمُ وَ الْفَرْجُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بیشتر چیزیکه مردمان (٦) را بدوزخ برد آن دو میان‌گشاده اند : دهان و حمدان(٧) .

واین بعین‌الیقین پیداست که سبب بدوزخ رفتن مردم این دو چیزاست یاشهوت نفسانی‌است ؛ یا شهوت جسمانی تا مردم از بهرتحصیل وی از تمیز(٨) کردن میان حرام و حلال غافل شود و هیچ نهی باك ندارد تامستحق دوزخ شود.(٩)

(١) س : میخورد
(٢) س : است
(٣) س : حسد بردن بر وی
(٤) س : اِلّا
(٥) س : بود
(٦) س : مردم
(٧) س : فرج
(٨) س : تمییز
(٩) س : گردد

٧١١ ـ إِنَّ أَكْثَرَ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللهِ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بیشتر چیزی که مردمان را ببهشت برد از خدای [تعالی] ترسیدن و خوی خوش است .

معنیش[۱] آنستکه چون از خدای [تعالی] ترسد ناشایست نکند [و چون ناشایست نکند] دربهشت شود .[۲] وچون خوی خوش دارد رنج‌وی بمردمان‌نرسد و رنج مردمان بخوی خوش احتمال کند و بدان سبب در بهشت شود .[۳]

٧١٢ـ إِنَّ الدِّينَ بَدَأَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً[٤] كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

این دین یعنی اسلام که پیدا شد غریب بود و بازگردد هم‌غریب؛ چنانکه بابتدا و خنک (باد) غریبان را .

و این سخنی است[٥] از سر دلتنگی از بهر دین که آنگاه که آمد (چون) غریبی[٦] بود که دلها از غریب[٧] متنافر بیشتر بود [که بوی مایل] ؛ و دین باول چنان بود وآنچه گفت‌بازگردد (غریب) . یعنی بآخرزمان دلها بازاوی متنافر شود چنانکه باخبار آمده است .

و آنچه گفت خنک غریبان‌را . گفتند یا رسول‌الله ! غریبان کیانند؟[٨] گفت

---

(۱) ب . م : معنی (۲) س : رود

(۳) س : و اینت سبب ببهشت رفتن

(٤) م: وَ سَيَعُودُ الدِّينُ كَمَا بَدَا

(٥) س : هست (٦) س : غریب

(۷) س : غربت (۸) ب . م :کدام‌اند

آنانکه پارسا باشند بروزگارِ بد[۱] (و نیز گفت آنانکه شایسته باشند چون سردم تباه‌شوند. وبروایتی دیگرآنانکه بیرون شونداز گروه بگروه وازشهربشهرمی گریزانند دین خودرا و از جابجا .)

۷۱۳ ـ إنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ فَتَنْسِفُ الْعِبادَ نَسْفاً يَنْجُوا الْعالِمُ مِنْها بِعِلْمِه (*).

گفت (پیغمبر صلی‌الله‌علیه) :

فتنه بیاید و بندگان را پراکنده کند پراکنده کردنی وعالِم ازین فتنه برهد بعلم خویش .

رسول صلی‌الله علیه (وآله) نشان آخر زمان میدهد و این فتنه[۲] که‌میگوید آن علامتها را میخواهد که باخبار آمده است از امرمعروف و نهی منکر ناکردن[۳] و دراز بودن دست ظَلمه و رنج بیگناهان (نمودن) ویاور نایافتنِ ستم رسیدگان و پیدا شدن[۴] ملاهی و دخول علما درکار پادشاهان و آنچه بدین ماند.

وآنچه گفت‌پراکنده کندبندگانرا یعنی جماعتهارا اُلفت کم شود[و] هرکسی دین خویش‌را بگوشهٔ نگاه دارد آنگاه که چنین باشد کس ازین فتنه نرهدالاعالمی که دست دردامن شریعت[۵] زند.

---

(۱) س : در روزگارِ بد [گ ۱۲۲ پ]

(۲) س : فتنها (کذا)

(۳) س : است

(٤) س : بودن

(٥) س : اندردامن

(*) ض . ش : وانما خص العباد دون الناس لان اکثرالفتن یصیب لمن کان عابدا مطیعاالله .

قال تعالی « وعِبادالرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً . »

٧١٤ـ إِنَّ الَّذِي يَجُرُّ ثَوبَهُ(١) خُيَلاءَ لاَ يَنْظُرُ اللهُ إِلَيْهِ [يَوْمَ الْقِيَامَةِ](*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه).

هر که دامن دراز دارد چنانکه برزمین میکشد از کبر خدایتعالی بوی ننگرد [روز قیامت].

بخبری دیگر آمده است که دو کس‌اند که روز قیامت خدایتعالی بدیشان ننگرد.

یکی کسی که با کسی عطایی کند [گ ١٦٨ پ] و آنکه بر وی منت(٢) نهد.

دوم آنکس که دامن دراز دارد، برزمین می‌کشد(٣).

و این نگریستن خدایتعالی (بمعنی) رحمتست(٤) اما هیچکس از نظرِ حقّ عزوجل(٥) محجوب نیست.

٧١٥ـ إِنَّ الْعَيْنَ لَتُدْخِلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَ [تُدْخِلُ] الْجَمَلَ الْقِدْرَ(**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

چشم مرد را در گور کند و اشتر را در دیگ کند.

و جای دیگر گفت(٦): «أَلْعَيْنُ حَقٌّ وَالسِّحْرُ حَقٌّ» (و این حقِ عین)

---

(١) يَجُرُّ الثَّوْبَ خُيَلاءَ (نسخه . م .)

(٢) س: آنکس اعطاء دهد و بدان سنت بر وی

(٣) س: دارد دراز برزمین کشد (٤) س: رحمت کردن است

(٥) س: و دیدن حق تعالی (٦) س: گفته است

(**) ض . ش : دعا امته الی الاستعاذة من الاصابة بالعین فان تأثیرها فی النفوس و اصابتها فی الآدمی و الحیوان هو ان یغیرالله تعالی المستحسن من الاشیاء عن حاله اعتبارا للناظر و اعلاما ان نعیم الدنیا لایدوم و الا فالعین لایفعل شیئا من استعاذ بالله فلا یغیر تعالی نعمته.

و سحر نه بمعنی آن حق است که ضدِّ باطل بود بل بمعنی آنست که چشم و سحر هردو هست و کار کرند و پیغامبر صلی الله علیه[1] هربامدادی [برخویشتن] فاتحة الکتاب بخواندی (و باد برخود دمیدی وهربامداد الحمد بخواندی) و در دهان حسن و حسین دمیدی و اسبی و اشتری داشت از بهر مرکوب خویش برگردن هردو تعویذ بربسته داشت .

٧١٦ ـ إِنَّ اللّٰهَ تَعالٰی یُحِبُّ الرِّفْقَ فِی الْأَمْرِ کُلِّهِ[2] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدایتعالی رفق را بهر[3] کاری دوست دارد و رفق آهستگی باشد واین خبررا سببی هست و آن آنستکه بعضی ازجهودان پیوسته‌آمدندی وپیغامبر را صلی‌الله‌علیه گفتندی : اَلسّامُ عَلَیْكَ . یعنی‌مرگ ! پیغامبر صلی‌الله علیه ، رفق کردی پدید[4] نکردی تاروزی عایشه بشنید . گفت: علیکم‌السامُ واللعنه[5] پیغامبرصلی‌الله‌علیه گفت : « مَهْلاً یا عائِشَةُ ! إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الرِّفْقَ فِی الْأَمْرِ کُلِّهِ . »

٧١٧ ـ إِنَّ اللّٰهَ جَمیلٌ [وَ] یُحِبُّ الْجَمالَ .[6]

[گ ٩٣ ر] گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدا(ی تعالی) جمیل است [و] جمال دوست دارد .

خدایراجمیل‌شاید گفتن ، متجمل نشاید گفتن زیرا که جمیل بمعنی مجمل است[7]

(١) س : علیه‌الصلوة (٢)

(٣) س : در همه (٤) س : پیدا

(٥) س : الف لعنة

(٦) س : چون نسخهٔ اصل درهم بوده ما نیم برگ ١٦٨ پ را به نیم برگ ٩٣ چسبانديم .

(٧) س : باشد

یعنی جمال دهنده؛ ومتجمل خود آراسته بود؛ واین برخدای (تعالی)روا نبود.[۱]
سبب این خبر آن بود که مردی از انصار پیش پیغامبر (صلی‌الله علیه) آمد وگفت
یارسول‌الله من جامهٔ نیکو دوست دارم تا آن حد که شراك نعلین میخواهم که نیکو
باشد. آن مرا زیانی دارد؟ پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت: (نه) زیان ندارد.

(إِنَّ اللهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ .)

۷۱۸ ـ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُلِحِّينَ فِي الدُّعَاءِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

خدایتعالی دوست دارد آ[نا]ن را که در دعا الحاح کنند .

بدانکه مشایخ را خلافست اندر دعا که دعا بهتر باشد یاخاموشی.[۲]

بعضی گفتند که خاموش‌بودن‌اولیتر(بود) که حق تعالی خود میداند که ترا
چه‌می‌باید (وبعضی گفتندنه که دعا کردن فاضلتر تانیازبندگی وحاجت ودرماندگی
پیدا شود) وبعضی گفتندنه که دعا کردن درحق ِغیری به‌ودرحق ِخویش‌خاموشی
به[۳] واین الحاح اینجا بحق[۴] غیری باید که بود .

۷۱۹ ـ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْأَبْرَارَ الْأَتْقِيَاءَ الْأَخْفِيَاءَ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

خدایتعالی دوست دارد مطیعان[۵] و ترسکاران‌را و پوشیدگان را .

و جملهٔ این حدیث آنست (که) : مرد را باید که [خویشتن را] ازآن

---

(۱) س : نیست

(۲) س : در دعا که دعا کردن بهتر یا خاموش بودن

(۳) س : که بحق ِ خویش خاموشی به و بحق غیری دعا به

(٤) س : حق ِ   (٥) س : را .

بهتر[۱] دارد که ُنماید تاازمخلصان باشد و اگر چنان نباشد[۲] که نماید کمترازآن باشد که ُمرائی باشد واینکه گفت خدای (تعالی) مطیعان وترسکارانرا دوست دارد آنستکه طاعت دارد و ترسد که کسی از طاعت وی آگاه شود همچنان که دیگران [ک ۳۹پ] ترسند که (کسی) از معصیت ایشان خبر دارد وی ترسد که کسی از طاعت وی خبر دارد .

و فضیل [بن] عیاض را پرسیدند که اخلاص چه باشد ؟ گفت طاعت (را) نهان داشتن چنانکه دیگران معصیت را آنگاه که چنین باشد [۳] خود بی تکلفِ ایشان اخفیا شوند .

۷۲۰ ـ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَرِفَ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدایتعالی دوست دارد مؤمن پیشه ور[۴] را .

بنده باید که نان به دین نخورد از دسترنجِ [۵] خویش خورد .

و میان اهل معرفت اندر کسب سخن [بسیار]ست و آخرش آنستکه اجماع کردند که بنده درخورد نکوشد[۶] اگر خویشتن را متوکل داند[۷] و اندر توکل محق‌ّ [۸] شناسد آن به [بود] که پیشه نکند و بر توکل بنشیند[۹] اگر خویشتن را درتوکل سست یابد[چنان] باید که پیشه کند تاطبعِ وی را ازآن [معنی]فراغتی باشد ووی بطاعتی پردازد .

---

(۱) س : بهترازآن
(۲) س : باشد
(۳) س : ایشان
(٤) س : پیشه‌ورز
(٥) س : بدسترنج
(٦) س : در خود نکرد
(۷) س : خودرا متوکل بیند
(۸) س : محقق
(۹) ب . م : بنشینند و اگرخودرا (این نظریهٔ شارح شافعی است نه مذهبِ حقه.)

۵۲۱ ـ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هردلی که غمناك بود خدایتعالی آن دل را دوست دارد .

و اندر خبر است که (داود) پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت :

«یا رَبِّ أَینَ أَطْلُبُكَ ؟ فَقالَ عِنْدَ الْمُنْکَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ» (ای بارخدای ترا کجا جویم) .

گفت (تعالی وتقدس : نزد دل شکستگان)[1] واین خبررا اصلی هست وآن آنستکه کعب بن الاشرف عالِم جهودان بود ومعجب و متکبر بود پیغامبر(صلی‌الله علیه) او را گفت (که) این تکبر چیست ؟ در توریة هست که خدایتعالی گفت [که] من دلِ اندوهناك[2] را دوست دارم و عالم فربه را دشمن دارم یعنی که عالم متکبر [را] . کعب بن الاشرف گفت [که] خدای خود هیچ کتابی (فرو) نفرستاده است برهیچ کس [که نه این آنجا درست .]

۷۲۲ ـ [ك۳۰۱ر] إِنَّ اللهَ يُحِبُّ مَعالِيَ الْأُمُورِ وَ أَشْرافَها وَ يَكْرَهُ سَفْسافَها .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدایتعالی دوست دارد کارهای بزرگ و شریف را ؛ وگران دارد کار های دون را .

کارهای بزرگ آن بود که بدین نزدیکتر بود[3] و خدایتعالی بدان راضی‌تر باشد وکارهای دون و دنی آن بود[4] که رنج مؤمنان و خشم خدایتعالی بدان

(۱) س : آنجا که شکسته دلان باشند

(۲) س : اندوهگن (۳) س : نزدیک باشد

(٤) س : باشد

پیوسته بود و سفساف آن گرد بود که بگاهِ آرد بیختن برخیزد و نیز خردهٔ خاك را سفساف گویند؛ (آن خورده که چون ذرّه در آفتاب پیدا بود که از روزن درآید.)

٦٢٣ - إِنَّ اللهَ يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى رُخْصَتُهُ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُتْرَكَ مَعْصِيَتُهُ[(١)].

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدایتعالی دوست دارد که رخصت‌او بکار دارند . چنانکه دوست دارد که از معصیت وی دست بدارند .

رخصتهای خدایتعالی شرعی باشد چون جمع میان دو نماز بوقت[(١)] باران و سفر ؛ و قصرِ نماز [هم] اندر سفر ؛ و افطار اندر سفر ؛ و تیمم بخاك اگر آب نیابد[(٢)] تا بجای غسل جنابت باشد و بجای وضو ؛ و نماز از نشسته کردن آنجا که از قیام عاجز بود ؛ و بگاه ضرورت مردار وخون خوردن واگر بیم‌جا نش بود کلمت کفر گفتن و بر یقین بنا کردن و شک [را] دست بداشتن؛ ومیانِ اناها[(٣)] تحرّی کردن بجای قرعه قرعه زدن ؛ وآنچه بدین ماند و این همه شفقت[های]خداست سبحانه وتعالی[(٤)] و شفقت خدای (عزوجل) ردّ نتوان[(٥)] کردن .

(و نشاید البته .) (وخدایتعالی دوست دارد که این رخصتهارا نگاه‌داری همچنان که دوست دارد که دست از معصیت وی بداری) .[(٦)]

---

(١) ب . م : چون نماز جمع

(٢) س : آنجا که آب نبود

(٣) س : آبهای (میان اِناها تحرّی کردن یعنی ظرف شایسته‌تر برگزیدن]

(٤) س : خدایتعالی است

(٥) س : نشاید

(٦) س : [گ ١٢٤ ر]

٧٢٤ ـ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْبَصَرَ النّافِذَ عِنْدَ مَجِيئِ الشَّهَواتِ [ك٣٠، ١پ].
وَالْعَقْلَ الْكامِلَ عِنْدَ نُزُولِ الشُّبُهاتِ.
وَيُحِبُّ السَّماحَةَ وَلَوْ عَلى تَمَراتٍ.
وَيُحِبُّ الشَّجاعَةَ وَلَوْ بِقَتْلِ(١) حَيَّةٍ(*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خدای (تعالی) دوست دارد دیدهٔ(٢) نیک بین را بگاه آمدن شهوتها؛ وخرد(٣) کامل را دوست دارد بگاه فرودآمدن شبهتها؛ وسخاوت را دوست دارد و اگر[چه] بخرمایی چند بود؛ ودلیری(٤) را دوست دارد و اگر[چه] بکشتن ماری بود.(٥)

اما دیدهٔ نیک بین (را) آنجا که شهوت فراز آید تاعاقبت تابع شهوت (بودن) بیند(٦) و بعین شهوت ننگرد [و] حرامی و حلالی وی (ب)بیند.

و اما عقل کامل تا در وی تجربت کند تا بحلال نزدیکتر است یا بحرام. زیرا که شبهت آن بود که رویی بحلال دارد ورویی بحرام. (و آنکه گفت سخاوت دوست دارد و اگر بخرمایی چند. یعنی بدل خوشی بدهی ونیتی صادق نه بتکلف ومرد دلیر چه ماری کشد؛ چه مبارزی برابر باشد.)

---

(١) س . (و) م . عَلى قَتْلِ

(٢) س : چشم

(٣) س : عقل

(٤) س : دوسه بود ومردی

(٥) س : باشد

(٦) س : نبیند

(*) ض . ش : مَن قتلَ حیة فکانما قتل کافرا

٧٢٥ - إِنَّ رَبَّكَ(١) يُحِبُّ الْمَحَامِدَ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خداوندِ تو(٢) دوست دارد هنرهای پسندیده را .

بدانکه آدمی و حیوانی دیگر(٣) ازآنجا که حیوانی‌است همه یکی‌اند بخوردن و آشامیدن وبماده میل کردن وخفتن و طعام وشراب خود را(٤) شناختن همه‌انبازند؛ آدمی از ایشان بنطق ممیز شد[ه‌است] و بعضی [از] این قوم ناطق بعقل ممیز شدند(٥) و بعضی ازین عاقلان بهنرهای پسندیدهٔ ممیز شدند (از ناطق و عاقل) [درین سخن شک نیست] (پس) قیمت آدمی دارد (بهنر است نه هنرِ کسبی، هنرِ طبعی که هنر کسبی پیشه باشد؛ هنرآن بود که طبعی باشد .)(٦)

٧٢٦ - إِنَّ اللهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ عَبْدٍ مَا لَمْ يُغَرْغِرْ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدایتعالی توبهٔ بنده (خود) بپذیرد پیش از آن‌که جانش بغرغره رسد .

[گ ٤٠١ر] و بخبر(ی) دیگر آمده است که :

« مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُغَرْغِرَ نُودِيَ مَا أَسْرَعَ مَا جِئْتَ . »

هرکه توبه کند پیش ازآنکه جانش بغرغره رسد نداکنندش چه زود آمدی

(١) ر . ر : إِنَّ الله..

(٢) س : خدای تو

(٣) س : حیوان

(٤) س : خویش را

(٥) س : شده است

(٦) س : از هنرهاست که دارد و ایشانرا فضل بر یکدیگر نه بکسب است بلکه بهنر طبع است آن هنر که کسبی‌است پیشه است هنرآنستکه طبیعت است.

و آنگاه که جان بغرغره رسدتوبت عاصیان بپذیرند وایمان ازکافر(ان) نپذیرند.

زیرا که عاصی آشناست و آشنا هرگاه که زینهار خواهد زینهارش [ب]دهند وکافر بیگانه‌است وبیگانه‌را هروقت‌زینهار[۱] ندهند.

(وقال علیه‌السلام)

۷۲۷ ـ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ السَّهْلَ الطَّلِقَ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

خدای‌تعالی دوست دارد آسان گیر روی گشاده را.

و آسان گیر در کارها همواره آسوده باشد و مردم ازو آسوده بود و مردم روی گشاده را همه کسی دوست دارد و رغبت کند در مجالست او؛ و نیز هردو فراخ روزی باشند.)[۲]

۷۲۸ـ إِنَّ اللهَ يُبْغِضُ العِفْرِيَةَ النِّفْرِيَةَ (**).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

---

(۱) س: هرگاه که زینهار خواهد زینهارش ندهند.

(۲) س: ترجمه و شرح ندارد

(*) ض. ش: .. وهوتعالی یحب الرجل الذی لایکون صعبا فی خلقه بل یکون ضاحک الوجه مع المؤمنین.

(**) درمنتهی‌الارب‌آمده: «عِفْر بالکسر: مردِ خبیثِ گُربُز، عفری بیاء نسبت مثله، و عفریه بالکسر وتخفیف الیاء: مرد پلید کربز ومبالغه کننده درهرچیز و ستمکار، و فی‌الحدیث: ان‌الله یبغض العفریة النفریة؛ ای‌الذی لم یرزأ فی‌اهلٍ ومالٍ».

وَ العِفْرِيتْ: الخبیث المنکر.

النافذ فی‌الامر مع دهاء و ذلک من‌الانس و الجن و الشیاطین. (المنجد)

بطور خلاصه عفریه: یعنی کربز وآن بمعنی باهوش، شجاع، رند و خبیث باشد.

(خدای تعالی دشمن دارد تن پرور فربه را که اورا مصیبتی نرسیده باشد در تن ونه در خواسته .)

أَلَّذي لَمْ يُرْزَأْ في جِسْمِهِ وَلا في مالِهِ .

اصل این خبر آنستکه پیغامبر (صلی الله علیه) بامردمان بیعت میکرد مردی پیش آمد که بیعت کند (نام آن مرد ذوجسمان)(۱) پیغامبر (صلی الله علیه اورا بدید) گفت :

« إِنَّ اللهَ يُبْغِضُ العِفْرِيَةَ أَلَّذي لَمْ يُرْزَأْ في جِسْمِهِ وَلا في مالِهِ . »

(واین ذوجسمان مردی بود قوی تن ، فربه، تام خلقت) وعفریة کسی باشد فربه ، تام خلقت ، قوی اندام(۲) و اصل این کلمه(۳) از عفرست (تا وها در وی افزوده اند .) و اندر لغت گویند عافَرَ فُلانٌ فُلاناً [فَعَفَرَهُ] هرگاه که بکستی(۴) بیفکندش چنانکه برخاکش نهد وبچهٔ آهورا یعفور گویند از برای(۵) آنکه از ضعیفی(۶) پیوسته برخاك خفته بود ومرد کستی گیر [گ ٤ . ١ پ] که همه رابکستی(۷) بیفکند (از قوّت) [او را] گویند رَجُلٌ عِفْرٌ .

واما نفرّیه معنی ندارد(۸) اورا کلمهٔ إتباع گویند که عرب را رسم است که سخنی بگوید بمعنی، کلمت بی معنی باوی ضمّ کنند . چنانکه گوید کَثيرٌ بَثيرٌ(۹)

---

(۱) س : مردی بود جسمانی

(۲) ب . م : و عفریه حربه باشد قوی اندام ، تام خلقت . (المنجد : العِفْرِيَة : الداهية ، الشديد الدهاء ، الخبيث .)

(۳) س : وی

(٤) س : بکشتی

(٥) س : از قِبل

(٦) س : بی روزی

(۷) س : مردی که باهر که کشتی گیرد بیفکندش

(۸) س : را معنی نیست

(۹) ب . م : اثیر

وَ حَسَنٌ بَسَنٌ وَ عَطْشَانُ بَطْشَانُ ، (شيطانٌ ليطان) و مانند این بسیارست .

و اما یُرْزَأُ یعنی یُنْقَصُ و مصیبت را رَزِیَّتْ گویند ومعنی خبرعلی‌الجمله آنستکه پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت خدای(تعالی) دشمن دارد کسی راکه پیوسته قوی‌اندام[۱] [و] درست‌تن[۲] باشد نه بیمار شود و نه زیانی بوی رسد .[۳]

۷۲۹ـ إِنَّ اللّٰهَ كَرِهَ لَكُمُ الْعَبَثَ فِي الصَّلٰوةِ وَ الرَّفَثَ فِي الصِّيَامِ وَ الضَّحِكَ فِي الْمَقَابِرِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

خدای (تعالی) دوست ندارد بازی کردن اندر نماز .

بازی کردن اندر نماز انگشت جنبانیدن باشد و دست بریش کردن و دستار راست کردن . و اندر خبری دیگر آمده است که پیغامبر صلی الله علیه مردی را دید که در نماز انگشتان می‌جنبانید گفت :

« لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ (وَ رُوِيَ أَطْرَافُهُ .) »

اگر دلِ وی آگاه بودی که کجا ایستاده‌است (اندام او یا) اطراف وی‌نیز[٤] بخشوع بودی .

و اما رفث‌را اندر صیام دوسه‌معنی‌است[٥] یکی جماع است وپیغامبر(صلی‌الله علیه) گفت:[٦] هر که روزهٔ (خود) باطل کند بجماع خدایتعالی بفرماید تا نام وی

---

(۱) س : تن (۲) س : بدن

(۳) س : بیماری رسدش و نه معصیتی (این‌توجیه ازشارح‌شافعی است)

(٤) ب . م : او (٥) ب . م : هست

(٦) س : گوید

(*) سایر نسخ (م . (و) ض . ش . (و) س . (و) ر . ر : .. عِنْدَ الْمَقَابِرِ

درجریدهٔ(۱) دشمنان (وی) بنویسند و امّا خندیدن میان گورستان پیغامبر (صلی‌الله علیه) گوید : اگر کسی میان گورستان بخندد هاتفی آواز دهد(۲) اگر تو بدانستی که ما بچه دریم گوشت تن تو از استخوان جدا شدی(۳) (والسلام) .

۷۳۰ ـ إِنَّ اللهَ يَنْهٰيكُمْ عَنْ قِيلٍ وَ قَالٍ وَ إِضَاعَةِ الْمَالِ وَ كَثْرَةِ السُّؤَالِ .

[کـ٥ . ١ ر] گفت (صلی‌الله علیه) :

خدای تعالی شما را نهی کرده است از قیل و قال و بزیان آوردنِ (٤) مال (و بسیاری سئوال) .

امّا قیل و قال مراد بوی مجادله است سخن بیهوده گفتن و شنیدن و آنچه اگر نگوئی و نشنوی شاید .

و بخبری دیگر آمده است که پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت روز قیامت گناه آنکس بیشتر باشد که سخن ناگزیر بسیار گوید .

و امّا اضاعتِ مال(٥) (خواسته بزیان دادن) باشد که نه بهزینهٔ عیال کنی (بمعروف) و نه در رضای خدایتعالی بکار بری (ونیز خواسته را نه بجای‌او دادن چون ولی یاوصی یتیم که نامردباشدیامبذّر ، آن نیزضایع کردنِ مال بودخدایتعالی گوید :

« وَ ابْتَلُوا الْيَتَامٰى . . تا اینجا که می‌گوید: فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ .»

---

(۱) س : بجریدهٔ

(۲) س : نداکند

(۳) س : کشتی

(٤) س : دادن

(٥) س : کثرة السئوال

پس مال کودك چون پیش از بلوغ بوی دهد یا پس از بلوغ و او بزیان آرد و تباه کار باشد مال او را ضایع کرده باشد .) واما کثرة سئوال[1] را سه معنی گفته‌اند : بعضی گفتند[2] کثرة السئوال یعنی درویش محتاج که کفایت داردوسئوال کند[3] از بهر زیادتی و ذخیره نباید که سئوال کند[4] و بعضی گفتند که پرسیدن (از) احوالِ مردمان نباید [کردن] که مگر[5] بغیبت مبتلا شوی وخداوندانِ علم گفته‌اند که این کثرة السئوال اندر مسائل قدرست که در آن تفحص و سئوال بسیار زیان دارد .

۷۳۱ـ إِنَّ اللهَ يَغارُ لِلْمُسْلِمِ فَلْيَغَرْ . [6] (وَ رُوِيَ عَلَى الْمُسْلِمِ فَلْيَغِرْهُ .)(*)

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

خدایتعالی از بهر مسلمان (یاهرمسلمان) غیرت (می)برد .

(مسلمان نیزمی)باید که از بهر خود غیرت برد .

این را دومعنی گفته‌اند یکی گفته‌اند که خدایتعالی ازبهر مسلما[نا]ن‌انتقام کشد ؛ باید که مسلمان نیز[7] انتقام کشد [ازبهر خویش] .

و بعضی گفتند [که] چون خدایتعالی از بهر بنده با دیگر بنده دشمنی کند بظلمی که وی بر آن دیگر[ی] کند او را عقوبت کند بنده [را] نیز باید[8] که از

(۱) س : کثرة السئوال (۲) ب . م : گفته‌اند

(۳) ب . م : کفایت کرده باشد (٤) س : او را نشاید

(٥) ب . م : نباید که

(٦) ر . ر : فَلْتَغَرْ (و حاشیهٔ م : عَلَى الْمُسْلِمِ)

(۷) ب . م : از بهر خود (۸) س : شاید

(*) ض . ش : و الغيرة : الحمية على‌الاهل و القرابات يقول ان‌الله يكره ان‌ينظر احد الى روحة آخر نظرريبة غيرة وحمية فليفر احدكم على شيء من ذلك وليحفظ النساء ولا يتركهن يخرجن ...

قبل خدای تعالی دشمنی کند و دوستی نیز هم از قبل خدایتعالی کند.

٧٣٢ ـ إِنَّ اللّٰهَ (تَعالیٰ) لا یَرْحَمُ مِنْ عِبادِهِ اِلّا الرُّحَماءَ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

خدایتعالی نبخشاید (از بندگانِ خویش) الا بخشایندگان را. [1]

یعنی که رحمت نکند الّا بررحیمان.

(و)خبر دیگر آمده است:

«الرَّحْمَةُ فِی الْقَلْبِ دَلیلُ الرَّحْمَةِ مِنَ الرَّبِ.»

رحمت در دل دلیل رحمت باشد از باری عزّ و علا.

و اندرحکایت آورده‌اند که‌مردی‌بود سخت عاصی (و) گناهکار روزی مرغکی دید بدست کودکی رشته در پایِ او بسته و آن کودك آن مرغ[2] را رنج مینمود آن[3] مرد عاصی شکسته‌ای درم[4] بردست آن کودك کرد[5] و آن مرغك‌را بستد و یله کرد[6] تا بپرید آن شب پیغامبر را (صلی‌الله‌علیه) بخواب دید که‌اورا گفتی خدایتعالی همه گناهان توآمرزید بدان شفقت که تو برآن مرغك بردی.

٧٣٣ ـ إِنَّ اللّٰهَ لَیَدْرَأُ بِالصَّدَقَةِ سَبْعینَ مَیْتَةً مِنَ السُّوءِ.

گفت (پیغمبرصلی‌الله‌علیه):

خدایتعالی بازدارد بصدقه هفتاد [گونه] مرگ بد (را).

بدانکه بیشتر[ین] طاعتها(ی) فریضه و نافله (آن) است که ثواب او را

---

(١) س: بربخشایشگران

(٢) س: مرغک

(٣) س: این

(٤) س: سیم

(٥) س: نهاد

(٦) س: آزاد

وعده[۱] بآخرتست و [۲] آن طاعتها که ثواب وی (بعضی) بدنیاست[۳] و بعضی بعقبی؛[۴] صدقه است ؛ ایزد تعالی صفت او کرده است :

« کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ . »

معنی این[۵] خود معلوم است آنکه بدین همه فضل که بقیامت وعده کرده‌اند بنقد (آن) است که مرگ بد ازوی بگرداند یعنی کشتن و از جایی (در)افتادن و در چاهی افتادن و آنچه بدین ماند .

بعضی گفته‌اند[۶] : اینها جمله کفارت گناهان[۷] است یا رفع درجات و چون چنین بود بد نبود؛ لکن مرگ بد آن باشد که بی‌توبه و وصیت و شهادت(ب)میرد . (والله اعلم بالصواب) .

۷۳۴ ـ إِنَّ اللهَ لَيَنْفَعُ الْعَبْدَ بِالذَّنْبِ يُذْنِبُهُ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خدای (تعالی) بنده را سودمند کند بگناهی که (ب)کند .

و بیان این آنستکه خدایتعالی میگوید در باب تائبان .

« أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّآتِهِمْ [حَسَنَاتٍ] . »

بدیهای ایشانرا خدایتعالی بنیکی بدل کند؛ و آن آنستکه بنده گناه کند و در صحیفهٔ بنویسند آنگاه روزگاری برآید پشیمانی[۸] خورد و توبه کند او را عفو کنند وآن گناه از صحیفهٔ وی محو کنند و بجای آن گناه طاعت بنویسند (پس) کدام فایده (فاضلتر) بود ازین .[۹]

---

(۱) س : داده (۲) س : از
(۳) س : [گ ۱۲۵ پ] (۴) س : بعقبی
(۵) س : معنایش (۶) س : گفتند
(۷) س : گناه (۸) س : ندامتی (۹) س : بهتر

٧٣٥ ـ إِنَّ اللهَ لَيُؤَيِّدُ هٰذا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفاجِرِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

خدایتعالی یاری کند این دین را بمردی فاسق .

و اصل این خبر آن بود(١) که مردی منافق(٢) بود بمدینه اورا قزمان نام بود ؛ در بعضی از غزوات پیغامبر (صلی‌الله علیه) اندر مصاف رفت و حرب میکرد و سواران می‌افکند و پیغامبر (صلی‌الله علیه) می‌گفت : « هٰذا مِنْ أَهْلِ النّارِ » تا هفده سوار بیفکند بآخر او را مجروح کردند بیفتاد و جان می‌داد ، (و) منافقان هر ساعتی می‌گفتند(ی) خنک قزمان (که) شهید شد و بدین خجالت پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) خواستند(ی)(٣) تا قزمان‌را جراحت درد میکرد کارد بر کشید وشکم خویش بدرید .

پیغامبر را صلی‌الله علیه (و آله) خبر دادند که قزمان خود را (٤) بکشت منافقان خجل گشتند و پیغامبر (صلی‌الله علیه) خرّم شد [و] گفت :

« أَنَا رَسُولُ اللهِ حَقّاً » آنگاه گفت : « إِنَّ اللهَ لَيُؤَيِّدُ هٰذا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفاجِرِ . »

٧٣٦ ـ إِنَّ اللهَ لَيَرْضىٰ عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْها أَوْ يَشْرَبَ الشَّرْبَةَ فَيَحْمَدَهُ عَلَيْها (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدایتعالی [گ ٦٠١ پ] خشنود گردد از بنده ای که خوردنی (٤)خورد

(١) س : آنستکه (٢) س : فاسق

(٣) س : میخواستند

(*) م : . . وتمام الحديث و يكره البوش و التباؤس اى اظهارالنقر و الفاقة . .

یا شربتی بیاشامد از خدایتعالی منتی بدارد .

عمربن حسان گوید که بخانهٔ بودردا[۱] طعام میخوردیم ؛ الحمدلله نگفتیم ، ابودردا [۱] گفت :

« أَدِيمُوا طَعَامَكُمْ بِحَمْدِ اللهِ . »

همیشه(گی) کنید[۲] [این] طعام شما را بالحمدلله گفتن .

شهربن حَوْشَبْ (گوید) که (چون) طعام فراز آید تمامی وی بچهار چیز است : اول که حلال بود ، دوم بابتدا بسم‌الله بگویند ، سیم که بدستهای بسیار خورند؛ [و] چهارم بآخر الحمدلله بگویند . واندرخبرست که چون بنده‌ای طعام بخورد و بگوید: الحمدلله، خدایتعالی ندا کند : بندهٔ من بدین شکر که کردی حساب (ابن که)[۳] خوردی از تو برداشتم .

۷۳۷- إِنَّ اللهَ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً أَحَبَّ أَنْ يُرَى عَلَيْهَا أَثَرُهَا[٤].

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

هرگه که خدایتعالی (بر) بنده‌ای (ازبندگان نعمتی کند[۵] دوست‌دارد که اثر آن نعمت بر وی ببینند .

یعنی که چون او را نعمتی باشد پنهان ندارد ؛ بگوید وبنماید .

ازعلی‌بن ابیطالب کرّم الله وجهه روایت کنند که [وی] گفت خدایتعالی درویشی را دوست دارد که از خویشتن توانگری نماید و (توانگری را دشمن دارد که ازخویشتن درویشی نماید) توانگری نمودن آن نیست که [ازخویشن] جامهٔ فاخر در پوشد و یا اسبان[٦] و غلامان گرانمایه دارد لکن آنستکه درسبیل خدای

---

(۱) س : ابوالدردا
(۲) س : [گ ١٢٥ پ]
(۳) س : را بآنچه
(٤) م : أَحَبَّ أَنْ تَرَى عَلَيْهِ
(٥) س : دهد
(٦) س : اسب

[تعالی] هزینه ها کنند چون مسجد (وپل) و رباط و صدقه و طعام (دادن) چنانکه مردم‌را معلوم شود که وی‌توانگرست واثرنعمت خدایتعالی‌بر وی پیداشدن‌اینست.

٧٣٨ ـ إِنَّ اللهَ لاَ يَقْبِضُ الْعِلْمَ إِنْتِزَاعاً يَنْتَزِعُهُ مِنَ النَّاسِ [گ ١٠٧ ر.] وَلٰكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

خدایتعالی نگیرد علم را چنانکه بر کَنَدش از میان خلق(١) و لکن بگرفتن علما علم (را) برگیرد.

و بیان این سخن آنستکه علم عرض است چیزی نیست که او را بمباشرت فعل از جایی بجایی برند و اما بذاتی از ذوات موجود آید. پس چون چنین است پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت چون خدای‌تعالی خواهد که علم‌را از میان مردمان‌ببرد عالم را ببرد تا علم را برده باشد.

زیرا که پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت(٢) که چون عالمی بمیرد سوراخی (٣) در دین آید(٤) تاقیامت آن سوراخ بسته نشود.(٥)

وهم پیغمبر گوید (صلی‌الله علیه)(٦) که ابلیس بمرگ عالمی شادتر باشد که بمرگ هفتاد عابد (و چون علما بمرگ نیست شوند مردمان مهترانی و پیشروانی نادان بگیرند که ازیشان مسائل دینی می‌پرسند ایشان بجهل فتوی می کنند؛ خود گمراه باشند ومردم‌را نیز گمراه کنند.)

(*) ض. ش: وتمام الخبر حتی اذا لم‌یبق عالم اتخذالناس روساء جهالا فسألوا فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا و فی ذلک حث علی‌التزام العلماء قبل موتهم والاخذ منهم قبل ان یطلب العلم ولایوجد و روی بِمَوْتِ الْعُلَمَاءِ.

(١) س: مردمان
(٢) س: میگوید
(٣) س: سولاخ
(٤) س: پیدا شود
(٥) س: گرفته نیاید
(٦) س: رسول گفت که

۷۳۹ ـ إِنَّ اللهَ تَعَالَى يُعْطِي الدُّنْيَا عَلَى نِيَّةِ الْآخِرَةِ وَ أَبَى أَنْ يُعْطِيَ(۱) الْآخِرَةَ عَلَى نِيَّةِ الدُّنْيَا .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

خدایتعالی‌دنیابدهد بر نیت(۲) آخرت‌ونخواهد که‌آخرت (ب)دهد برنیت‌دنیا .

و بیان این سخن آنستکه (آنکس که) آخرت طلبد و آخرت را دوست دارد و کار از بهر(۳) آخرت کند ایزدتعالی او را دنیا بدهد(٤) ودنیا ازوجه حلال‌بی‌رنج روی بوی نهد ، وآنکس که دنیا ورزد و کار از بهر دنیا کند خدایتعالی اوراآخرت ندهد و برین شواهد (ودلیل) فراوان(٥) است .

وابناء دنیا و ملوك وامراء بدرهای زرعرض کردند بر مشایخ و اولیاء وایشان نپذیرفتند؛ گفتند اگر مابدان مشغول شویم از مقصود باز مانیم (۷) .

ودنیارا(۸) بسایهٔ مردم (مثل) زده‌اند(۹) که هرکسی را سایهٔ بر زمین است اگر مردم پس(۱۰) سایهٔ خود رود سایهٔ [وی] از وی میگریزد (۱۱) و چون وی [گ۷۰پ] پیش ازسایهٔ خود(۱۲) میرود سایه ازپس وی میرود همچنین هرکه از دنیا گریزان‌تر دنیا از پس وی دوان‌تر؛ و هرکه ازپی(۱۳) وی دوان‌تر ازوی گریزان‌تر.

---

(۱) ر . ر : وَلَا يُعْطِي
(۲) س : بنیت
(۳) س : برای
(٤) س : دهد [گ۱۲٦پ]
(٥) س : بسیار
(٦) س : که اگربازارآن مشغول شدندی
(۷) س : از مقصود ماندندی
(۸) س : مثل
(۹) س : زدند
(۱۰) س : مردی سوی
(۱۱) س : بگریزد
(۱۲) س : وی
(۱۳) س : پس

٧٤٠ـ إِنَّ اللهَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْعَبْدِ أَنْ يَرْفَعَ إِلَيْهِ يَدَيْهِ فَيَرُدَّهُمَا خَائِبَتَيْنِ.

خدايتعالى ازبندهاى شرم دارد كه بنده هردودست بوى بردارد وى دستهاى وى را زيانكار بازگرداند.

شرم برخدايتعالى روانيست. زيراكه شرم تغيرحالست وتغيراحوال برخدايتعالى روا نبود.

(پس معنى) شرم از خداى تعالى ناپسنديدن[۱] امت كه نپسندد كه بنده هردودست بحاجت خواستن بر وى دارد آنگه وى دستهاى بنده را تهى بازگرداند.

واندر خبرى ديگر آمده است كه پيغامبر (صلى الله عليه) گفت اگر كسى ازشما دست (؛)حاجتى بر دارد و حاجت را باجابت نيابد نبايد كه بخداى خويش گمان بد برد[۲] كه خداى تعالى چون يارب كسى دوست دارد حاجت وى دير روا كند.

٧٤١ ـ إِنَّ اللهَ جَعَلَ لِيَ الْأَرْضَ[۳] مَسْجِداً وَطَهُوراً.

گفت (پيغامبرصلى الله عليه):

خداى تعالى زمين را مسجدى كرد و خاك ويرا طهور من گردانيد.

معنى اين[٤] آنست كه هرجاى از زمين كه پاك يابم[٥] بر وى نماز كنم وآنجا كه آب نيابم بخاك (وى) تيمم كنم تا خاك مرا همچون آب طهور شود[٦] وطهور پاك كننده را گويند و طاهر پاك را.[۷]

و اندر خبرى ديگر پيغامبر گويد (صلى الله عليه) كه ما را افزونى[۸] دادند

---

(۱) س: ناپسندى (۲) س: ظن بد نبرد

(۳) س: . . الْأَرْضُ لِي . . (و نسخهٔ ر . ر .): مسجداً و ترابها طهورا.

(٤) ب . م: وى (٥) ب . م: هرجا كه پاك يابم اززمين

(٦) س: باشد (۷) ب . م: گويند (۸) س: زيادتى

بر همهٔ پیغامبران بسه چیز: یکی که زمین را ازبهرما مسجد کرده‌اند ودیگر[آن] که خاك ویرا از بهر ما طهور کرد(ه)ند و سه دیگر صفهای ما را (چون) صفهای فریشتگان کرد(ه)ند ؛ (یعنی بمشابت صف های ایشان کردند ؛ ونیزجهود و ترسا نماز نکنند [گ۸۰ ر] جزدرکنشت وکلیسای خویش واین امت هرجا که خواهد نماز می کند چون جای پاك باشد؛ همچنین بخاك تیمم می کند چون آب نیابدووقتِ نماز درآید.)

٧٤٢ ـ إِنَّ اللهَ زَوىٰ لِيَ الْأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشارِقَها وَ مَغارِبَها وَ إِنَّ مُلْكَ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ ما زُوِيَ لِي مِنْها (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

(گفت) خدایتعالی درکشید[۱] ازبهرمن زمین را (تابدیدم) مشرقهای آن[۲] را ومغربهای آن[۳] راو(هرآینه) مُلكِ امت من برسد هرجا[ی] که قبض کرداز بهرِ[٤] من از وی[٥] یعنی از زمین .

« یعنی که اطراف عالم همه جای بگویند : أَشْهَدُ أَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ وَصِيّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللهِ . »[٦]

(*) ض . ش : .. وعدامته بان الله یملاء الدنیا کلها عدلاوقسطا کماملئت قبل ذلک ظلما وجورا و یملك المؤمنون جمیع الارض و هذا لم یوجد بعد فان فی کل عهدٍ من لدُن رسول الله صلی الله علیه وآله الی زماننا هذا کانت الدنیا مُلکاً للکفار و الفجار و اکثرها فی ایدیهم وامة محمد هم الذین یتبعونه فامم الانبیاء اتباعهم و لیست النصاری و الیهود والمجوس و الوثنیة وامثالهم من الکافرین الموجودین مذ عهد رسول الله الی هذا الوقت من امة محمد. وهذا اشارة الی وقت خُروجِ الْمَهْدِيّ مِنْ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه وآله.

(١) س : قبض کرد (٢)و(٣) س : وی
(٤) ب . م : بسوی (٥) س : [گ۱۲۷ر]
(٦) س : داخل دوپرانتز از نسخه ر . ر . درمتن آمده است

بدانکه این شب معراج بود که روی زمین را (جمله) زیر نظر وی آوردند تا وی نظر برجهان افکند و برکتِ نظرِ وی بروی زمین (؛)رسد . و آنچه گفت ملک امّت من برسد آنجا(۱) که من دیدم از برکتِ نظرِ اوست یعنی که آنجا که نظر من افتاد ولایت اسلام باشد و آنجا که از نظرِ من محجوب ماند دارالکفر باشد.(۲)

۷۴۳ ـ إِنَّ اللهَ تَجاوَزَ لِأُمَّتِي حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسها ما لَمْ تَتَكَلَّمْ [بِهِ] أَوْ تَعْمَلْ بِهِ(۳) .

خدای تعالی عفو کرد از امّت من آنچه تنهای ایشان اندیشند اندی که(٤) بزبان نگویند یا بکردار نکنند .

بدانکه خدایتعالی حاکمی عدل است (؛)آنچه بندهٔ بمباشرتِ فعل کند یا ببیانِ قول گوید(٥) او را [بدان] عقوبت کند (اما) آنچه اندیشهٔ(٦) تن باشد آنرا عقوبت ظاهر نکند و اینچه رسول صلی‌الله علیه (گفت) درگذارد یعنی از عقوبت ظاهر. فاما عقوبت‌باطن: ابوبکر پیغامبر را (صلی‌الله‌علیه) پرسید (که یا رسول‌الله) اْعنی که من اندوهگن میگردم بی سببی اندوهگن شدن از چه باشد ؟

(پیغمبرصلی‌الله علیه) گفت :

آن عقوبتِ آن اندیشهٔ معصیت باشد(۷) که آدمی اندیشد . (والسلام) .

---

(۱) س : آنجا برسد آنجا

(۲) س : بود

(۳)م: أَوْ تَعْمَلَ بِهِ ندارد

(٤) س : تا

(٥) س : کند

(٦) س : بآنچه باندیشه

(۷) س : بود

٧٤٤ - [ک ٨٠ ا پ] إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى بِقِسْطِهِ وَ عَدْلِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَ الْفَرَجَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَى وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحَزَنَ فِي الشَّكِّ وَ السَّخَطِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدایتعالی براستی وداد ِ(۱) خویش راحت و رستگاری در یقین و خشنودی نهاد و اندوه و دلتنگی در شک و خشم نهاد .

بدانکه سخنان پیغامبرصلی‌الله‌علیه مشتمل باشد برحکمت؛ (و) اندرسخنش تناقض و اختلاف نبود .

گفت خدایتعالی راحت دل و رستگاری تن [دریقین‌نهاد] یعنی [که دل از اندیشهٔ طلب فارغ شود وچون دل ِ اندیشهٔ طلب‌نکند ازرنج طلب ومخاطره (اندر) طلب رسته‌بودواین اندر یقین است که بنده یقین داند که آنچه بوی رسید آن ِ وی بود وآنچه نرسیدآن ِ وی نیست.

آنکه پس از (۲)یقین، رضا گفت‌یعنی [که] چون درست شد(۳) که (بی‌شک) چنین‌است، بوی رضا دهد یعنی خشنود شود و بازگفت اندوه و دلتنگی در شک و خشم است یعنی بآنچه رسد و نرسدبشک باشدپندارد که آن‌اتفاق است نه‌تقدیر ازین شک‌پیوسته دلتنگ شود و از آن دلتنگی ِ خشم گیرد ودلتنگی خشم‌وی‌بر وی بماند و کار چنان رود که راند .

---

(۱) س : عدل

(۲) س : بعد

(۳) س : شود

۷۴۵ ـ إِنَّ اللهَ تَعَالَى كَتَبَ الْغَيْرَةَ عَلَى النِّسَاءِ وَ الْجِهَادَ عَلَى الرِّجَالِ فَمَنْ صَبَرَ مِنْهُمْ [۱] إِحْتِسَاباً كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ [*].

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدایتعالی رشک بردن بر زنان بنشست و غزا کردن برمردان؛[۲] هرزنی که برغیرت و هر مردی که بر غزا صبر کند از بهر خدای‌تعالی[۳] او را فضل شهیدی بدهند.

بعضی گفته‌اند[۴] که معنی جهاد که برمردان نبشته است اینجا کسب کردن است و رنج برتن نهادن[۵] و غیرت زنان آنستکه کسی پرستاری دارد و زنی دیگر دارد و آنرا برابر غزا[۶] نهاد این یک[۷] قول.

قولی[۸] دیگر برابر همه رنجِ (مردان) که (از) بیرون برند آنکه شکیبائی آن زن را بر آن غیرت؛ [گ۹۰ ر] وشکیبائی مرد را برآن‌رنج؛ هردوشکیبائی‌را برابر فضل شهید(ی) نهاد؛ و آن آنستکه پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت هرکرا در غزات جراحتی رسد پس ازآن جراحت[۹] وی بمیرد قطرهٔ[۱۰] خون که از وی بیاید او را فضل آزاد کردن هزار سر برده از فرزندان ابراهیم خلیل صلی‌الله‌علیه بدهند.

---

(۱) س : [گ۱۲۷پ] در حاشیه مِنْهُمَا

(=) (۱) م : مِنْهُنَّ — (۲) ب . م : بنشست

(۳) س : را — (۴) س : دیگر گفتند

(۵) س : است — (۶) س : غزاتِ مردان

(۷) س : بیک — (۸) س : بدین قول

(۹) س : کنند از — (۱۰) س : ذرهٔ

(*) ض . ش : ... و روی فمن صبر منهن یعنی ان النساء یقل صبرهن علی ضرة و زوجة اخری کما یقل صبر الرجال علی محاربة الکفار .

٧٤٦ ـ إِنَّ اللهَ عِنْدَ لِسانِ كُلِّ قائِلٍ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدایتعالی نزد زبان هرگوینده‌ای است .

یعنی هرچه گوید شنود و داند فاما نزد (بمعنی) حلول بر خدای (تعالی) روا نیست .

مردی پیش شیخی رفت و از وی مسئله ای پرسید . شیخ جواب داد .

این پرسنده گفت : ای شیخ دیگربار بازگوی .

شیخ گفت من پشیمانِ آنم(۱) که گفتم .

و اندر تفسیر آورده‌اند که پیوسته کراماً کاتبین هرچه بنده میگوید مینویسند و شبانگاهی زیرعرش برند آنچه بر وی عتاب باشد و او را ثواب باشد درصحیفه‌ای بگذارند [و] باقی محو کنند . چنانکه گفت :

« یَمْحُوااللهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ . »

٧٤٧ ـ إِنَّ اللهَ لا یَقْبَلُ عَمَلَ عَبْدٍ حَتّى یَرْضى قَوْلَهُ(۱).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

خدایتعالی کردار بنده نپذیرد تا گفتار وی نپسندد .

بنمود پیغامبر صلی‌الله علیه اندرین خبر که کردار نیک نباشد الا بگفتارنیک زیراکه خدایتعالی تن آدمی‌را (که) بیافرید مشترك آفرید تا بدین (تن) هم‌خدمت کند و هم لذّات خویش [ب]راند و زبان را مخصوص از بهر ذکر خویش آفرید

(*) ض . ش : حث علی‌اصلاح اللسان فان من صلح قوله صلح فعله والله لا یقبل عمله حتی یرضی قوله (کما فی حدیث‌آخر) .

(۱) ر . ر . قَوْلَهُ ندارد!

چنانکه او را لذّاتی نیست .

پس کردار بد تن را آن تأثیر(۱) نکند که گفتار بد زبان را ودلیل برین سخن آنستکه آزار ده تن که بفعل جوئی بمدّتی شاید جستن ؛ و آزا رصد تن که بزبان جوئی بیک ساعت جستن شاید و خدایتعالی از تن [گ ۹ ۱۰ پ] خدمت باندازه خواست که مشترکست و از زبان بی‌اندازه (خواست) که مخصوص است؛] گفت:

« أُذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً . »

۷۴۸ ـ إِذَا أَرَادَ اللهُ بِقَوْمٍ خَيْراً اِبْتَلَاهُمْ (۲) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خدایتعالی چون بقومی نیکوئی(۳) خواهد ایشان را رنج نماید .

بدانکه رنج نمودن خدای عز و جل دوستان خویش را ببلا آزمودن است چنانکه [اول] آدم راد ابرهیم راصلوات‌الله علیهما بقربان فرزند[ش] اسماعیل وآتش نمرود (و اسمعیل و اسحق را ببیم) و یعقوب را بفراق یوسف و یوسف را بغربت و چاه و زندان ؛ و موسی را بغربت ورنج تیه ؛ وعیسی را بجفا وبیم کشتن جهودان و پیغامبر (را) صلی‌الله علیه بآنچه معروفست و بعدوی صحابهٔ وی وحملهٔ(٤) اولیاء همچنین بعد ایشان و این رنج دنیا که ببنده رسد امّا کفارت گناهست ؛ یا(٥) رفع درجات و این نشان دوستی حق(تعالی) است.

---

(۱) س : تأثیری

(۲) ر . ر : ... اِبْتَلَاهُمْ بِشَرٍّ ؛ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَى ، وَ مَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ.

(۳) ب . م : نیکی (٤) س : انبیاء

(٥) س : و إمّا

۷۴۹ـ إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذاباً يَوْمَ الْقِيامَةِ عالِمٌ لَمْ يَنْفَعْهُ اللهُ بِعِلْمِه (١) (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

سخت‌ترین عذاب بقیامت عالمی را بود که بعلمی که خدایش داده سودی بوی نکرده است ؛ یعنی بعلم خود کار نکرده باشد. (٢)

۷۵۰ ـ إِنَّ شَرَّ النّاسِ عِنْدَ اللهِ (تَعالىٰ) يَوْمَ الْقِيامَةِ مَنْ فَرِقَهُ(٣) النّاسُ اِتِّقاءَ فُحْشِه.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

از مردمان عذاب آن (کس) سخت‌تر باشد روز قیامت که مردمان از فحش وی (ب)ترسند.

پیغامبر (صلی الله علیه) بخبری دیگر گفته است:

« إِنَّ اللهَ حَرَّمَ الشَّهادَةَ عَلىٰ لِسانِ الْفاحِشِ. »

خدای(٤) تعالی حرام کرده است (کلمت) شهادت بر زبان فحش گوی.

و اندر خبری دیگر آورده‌اند که پیغمبر گفت(٥) صلی الله علیه: هر که مردمان از زبان وی برنج باشند و ترسند روز قیامت آید ؛ و زبان وی بر زمین کشیده (٦)

---

(١) این حدیث در دونسخهٔ قدیم ب . م . (و) س . نیامده است

(٢) این شرح از نسخه روح‌الاحباب گرفته شده است

(٣) ب . م : بکسرالراء وفتحها

(٤) ب . م : ان‌الله (٥) س : از رسول

(٦) س : کشان

(*) ض . ش : نبة علی انّ العالم بتحریم مانهی‌الله عنه اذا ارتکب المناهی کان اشدّ عذابا و لهذا قال علیه‌السلام : مثل الذی یعلم‌الناس الخیر ولا یعمل به مثل‌السراج یضیء للناس و یحرق نفسه .

و دوسگ از سگان دوزخ در زبانِ (وی) آویخته و زبان او را (۱) میخورند و هرچه ایشان می‌خورند باز درست میشود .

واندر کتب حکمت آورده‌اند(۲) هیچ کوچک(۳) نیست بزرگ جرم‌تر اززبان(٤)

(و این خبر را سببی هست و آن آنستکه عایشه گوید : مردی فرمان خواست که بنزدیک رسول صلی الله علیه درآید پیغمبر صلی الله علیه گفت : « بِئْسَ ابنُ الْعشيرَةِ» بدا که این از قبیلهٔ خود است !

پس فرمان داد او را تا درآمد ؛ چون بنشست. پیغامبر صلی الله علیه با او سخنان نرم گفت و او را هم بدان براه کرد .

عایشه گفت یا رسول‌الله نرم شدی بااو بگفتار و گفتی در حق او آنچه گفتی. یعنی گفتی بد مردیست از قبیلهٔ خود .

پس پیغمبر صلی الله علیه گفت :

« إِنَّ شَرَّ النّاسِ عِنْدَ اللهِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيمَةِ مَنْ فَرِقَهُ النّاسُ اِتِّقاءَ فُحْشِه . »

زبان هرزه گوی و خلدرا(٥) را بسخن خوش و نرم توان برید .)

---

(۱) ب . م : وی را

(۲) س : گفته‌اند

(۳) س : کوچکی

(٤) ب . م : که جرم وی از وی بزرگتر باشد مگر زبان

(٥) س : خله درای : (یاوه‌گو وبد دهن . م)

٧٥١ ـ إِنَّ(١) شَرَّ النَّاسِ عِنْدَاللهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَبْداً أَذْهَبَ آخِرَتَهُ بِدُنْيا غَيْرِهِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بدترین مردمان نزد خدایتعالی روز قیامت(٢) بندهٔ باشد که آخرتِ خویش از بهر دنیای دیگری(٣) بباد داده باشد.(٤)

و چنانست که گفت [رسول] صلی‌الله علیه (زیرا) که شرفِ آخرت بر دنیا پیداست؛ ویکی کمترین ازین(٥) آنستکه [دنیا] دشمن داشتهٔ خدایتعالی است وآخرت دوست‌داشتهٔ او(٦) است ؛ ودوست‌داشتن (دنیا) سرِ (همهٔ) گناهان است چنانکه گفت: (صلی‌الله علیه) .

« حُبُّ الدُّنْيا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ . »

پس برین قیاس آخرت [را] دوست داشتن باید که سر همهٔ طاعتهاست آنکه چه زیانکار باشد کسی که(٧) این آخرت را از بهر دنیای خود بباد دهد؛ نشان بدبختی بود باقی را بفانی فروختن، خاصه (کسی) که آخرتِ خویش (را) بباد داده بود ازبهر دنیای دیگران . (بنگر تا چه بدبخت ونگونسار بود ! والله‌اعلم بالصواب .)

---

(١) س : (و) ر . ر . : إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ ...

(٢) س : بترمردمان روز قیامت پیش خدایتعالی

(٣) س : دیگران

(٤) س : بود

(٥) ب . م : از ایشان

(٦) س : خدایتعالی

(٧) س : [گ ١٢٨ پ]

٧٥٢ـ إِنَّ أَشْقَى الأَشْقِيَاءِ مَن اِجْتَمَعَ عَلَيْهِ فَقْرُ الدُّنيَا وَعَذَابُ الآخِرَةِ(*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

بدبخت(ترین) بدبختان آنستکه بر وی بهم آید درویشیِ دنیا وعذاب آخرت.

بدانکه مردم[1] چهارند: گروهی بدنیا توانگرند وبآخرت عزیز چون ابراهیم خلیل و یوسف و سلیمان و داود علیهم السلام. وگروهی آنند که بدنیا در رنجِ ذُل وفقرند[2] وبآخرت بعز[3] وراحت ونعمت چون درویشانِ پیغامبران (علیهم السلام) و فقراءِ صحابه (رضوان الله علیهم اجمعین) واولیاءِ امت. وگروهی آنند (که) بدنیا بنعمت[4] وعزند، و بآخرت بذل ومحنت.[5] چون فراعنه وجبابره وکافرانِ توانگر. وگروهی اند که بدنیا بمحنت[6] وذل اند ودرقیامت بعذاب و سختی[باشند] چون کافرانِ درویش و این نیست الا بتقدیر (و) قسمت.

٧٥٣ ـ إِنِّي أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي أَعْمَالاً ثَلٰثَةً: زَلَّةَ عَالِمٍ وَحُكْمَ جَائِرٍ وَهَوًى مُتَّبَعٌ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

من میترسم برامت من پس ازمن بسه کار[7]: گناه عالم، وحکم ستمکار[ه]، و هوایی که از پس او[8] روند.

بدانکه عالِم پیشروخلق است. بخدایتعالی (و) تا پیشروراه دان باشد پی گیر

(*) م: اشقی الاشقیاء: ای أسوءهم عاقبة

(۱) س: مردمان
(۲) س: فقر و ذُل اند
(۳) س: در عِز
(٤) س: درنعمت
(٥) س: در محنت و ذل
(٦) س: در محنت
(۷) س: بعد من از سه کار
(۸) س: درپی وی

بمقصود (؟)رسد چون پیشرو کور باشد راه غلط کند پی گیر از مقصد[1] بازماند چون عالمْ خدا(ی) شناس باشد وبعلم خود کار کند؛ پی گیر(ان) وی بحقّ رسد وچون بمعصیت آلوده بود از راهِ حق کور شود؛ پی گیرِ وی بمقصود چگونه رسد؟

و حاکم جایر : پیغامبر گوید (صلی‌الله‌علیه) : هر گاه که حاکمی در دیهی ظلمی بکند و مردمان ندانند که وی ظلم کرده است بر کات یک ماه از آن دیه بشود[2] و اگر اهل دیه بدانند که وی ظلم میکند و خاموش شوند[3] بر کات یکساله از آن دیه بشود.[4]

[وامّا] هوای متبع آنستکه عین هلاك هر کسی است که اگر بهوای خود کردار و گفتار پسندیده بودی[5] ایزدتعالی [گ ۱۱۱ ر] رسول (را) صلی‌الله علیه نستودی و نگفتی وَ مٰا يَنطِقُ عَنِ الْهَوىٰ.

[این محمد سخن بمراد خود نگوید] « اِنْ هُوَ اِلّا وَحْیٌ یُوحیٰ » نیست آن الّا وحیی که بر وی می کنند.[6]

۷۵٤ ـ إِنِّی مُمْسِكٌ (و بروایتی دیگر : إِنِّی آخِذٌ) بِحُجَزِکُمْ عَنِ النّارِ وَ تَقاحَمُونَ فیها تَقاحُمَ الْفَراشِ وَ الْجَنادِبِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

من گرفته‌ام حُجزِ شما ازآتش وشما خویشتن رادرمی‌افکنید دروی‌درافکندنِ فراش وجنادب .

---

(۱) س : مقصود

(۲) س : برود

(۳) س : باشند

(٤) س : برود

(٥) س : بُدی

(٦) س : بوحیی که بر وی وحی فرستند

(۷) س : آن

حُجز بندِ إزارِ پای باشد یعنی بند شلوار؛ و فِراش (۷) پروانه باشد که خویشتن را برآتش زند وجنادب ملخ کوچک باشد(۱) ویکی (را) جُندُب (گویند).

معنی این خبر(۲) آنستکه رسول صلی‌الله علیه می گوید:

من میان بندِ شما گرفته‌ام تا در دوزخ نروید و شما خویشتن را درمی‌افکنید چنانکه پروانه وآن ملخکِ [خُرد که] خویشتن [را] درآتش افکند یعنی من‌شمارا آن چیز می‌آموزم که شما را از دوزخ برهاندوشما آن می کنید که شمارابدوزخ برد.

۷۵۵ ـ (۳) إِنّا لا نَستَعمِلُ علی عَمَلِنا مَن أَرادَه.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

ما کار بآنکس ندهیم که خواهان آن کار بود.(۴)

و سبب این خبر آن بود که پیغامبر صلی‌الله علیه سعد وقاص را بر زکات ستدن ولایت‌میدادو(وی)نمی‌پذیرفت. یکی‌ازصحابه‌نام‌وی مُنذِربن عمروالانصاری بود گفت: یارسول‌الله! مرا بفرست پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت: ما کار بآنکس ندهیم که طلب کند؛ و اینست عین کدخدائی و تدبیر مهتری که هرکه بامانت پذیرفتن رغبت کند نشان خیانت باشد. (والسلام)

۷۵۶ ـ إِنَّكَ لا تَدَعُ شَیئاً اِتِّقاءَ اللهِ اِلّا أَعطاكَ اللهُ خَیراً مِنهُ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

تو هیچ چیز را دست باز نداری از ترس خدای(تعالی) الّا که ترا[خدای] ازآن بهتر بدهد.(۵)

---

(۱) س: راگویند
(۲) ب. م: جِندبٌ
(۳) م: باب (۷)
(۴) ب. م: که خواهد که کارما کند
(۵) هرچه درین پرده نشانت دهند گرنستانی به از آنت دهند.م

و نشان درستی این خبر آنستکه مُوَرِّق عجلی گوید : که مردی بازرگان [را] دیدم ببصره باچهل کشتی بار و خادمان کشتی همه آنِ وی [و] بامن گستاخ شد . ازوی بپرسیدم که این مال (ازکسی) بمیراث یافتی یا (تو) کسب[۱] کردی؟ گفت دسقارچهٔ درم یافتم سیصد[۲] درم در وی و من درمی‌نداشتم از خدایتعالی بترسیدم و بانگ زدم خداوندش بیامد بوی دادم مرا ازآن[۳] ده درم بداد ازآن ده درم بدرمی ماهی بخریدم و بخانه بردم ؛ و ماهی را (شکم) بشکافتم گوهری در (میان) شکم ماهی بیافتم ؛ بده هزار دینار بفروختم ؛ اصل (سر) مایهٔ من ازآن بود و هرگز زیان نکردم وسی هزار دینارست که تجارت میکنم‌ودرمی‌را[٤] [ب]کم . ازسی درم فایده نکردم .

٧٥٧ ـ إِنَّ مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

ازآن چیزها که آمرزش واجب کند این است که شادی رسانی بدلِ برادرِ مؤمنِ تو.[٥]

بدانکه (بنده) هرطاعتی که میکند (که) آن طاعتِ [تنِ] اوراست‌چون‌نماز و روزه و قرآن خواندن و تسبیح [کردن] (وتفکر) باخویشتن (می کند)[خدمت است] وآنچه [می] کند ازطاعت چون پُل[٦] و رباط و مزکت و صدقت دادن واسیر رهانیدن وآنچه بدین‌ماند این خدمت خدای‌را[٧] تعالی‌میکند (که)بندگانِ وی[٨] راحتِ [خدمت] می رساند وآنچه بنده از بهرخویش[٩] کند آن را نزد

(۱) س : بکسب
(۲) س : بیافتم صدوسی
(۳) س : آنجا
(٤) س : [گ۱۲۹پ]
(٥) س : برادرِ تو
(=) ب . م : بدل مؤمن
(٦) س : هردونسخه : پول
(۷) س : باخدای
(۸) س : خدایتعالی
(۹) ب . م : خود

خدایتعالی(۱) آن‌سوقع نباشد که (آنرا که) ازبهر خدایتعالی کند وخدای(عزوجل) گفته است که رنج محسنان بر من ضایع نیست.

۷۵۸ ـ إِنَّ مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ بَذْلَ السَّلَامِ وَ حُسْنَ الْكَلَامِ (۲).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

ازآنچه آمرزش واجب کند سلام دادنست و سخن نیکوگفتن و این نیز هم ازآن نمط است که بخبر اول نموده‌آمد راحت سلام و لذّت خوبی سخن یعنی‌تعدّی کند. وانس‌بن‌مالک گوید که هیچ کس پیش پیغامبر علیه‌السلام نیامدی پیغامبر سلام بر وی سبق نبردی.

۷۵۹ ـ إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ وَ إِنَّ اللهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا فَنَاظِرٌ (۳) كَيْفَ تَعْمَلُونَ.

گفت (پیغمبر صلی‌الله علیه):

دنیا شیرین است وسبز(٤) و خدای تعالی شما را اندرو (٥) خلیفت یکدیگر کرد تا بنگرد که چه (گونه) میکنید.

آنچه گفت که دنیا شیرینست یعنی بر دل اهلش؛ شیرینی صفت ذات دنیا نیست اگر صفت حقیقی بودی همه کس را شیرین بودی.(٦) (و شیرینی وی دل همه کس ببردی؛ و آنچه گفت سبزاست هم دنیا سبز نیست لکن عرب چیزی‌را که نیکوبود گویند سبزاست.)

---

(۱) س: بخدایش

(۲) نسخه ب. م: این حدیث را ندارد

(۳) س: فَيَنْظُرُ

(٤) س: سبزوشیرینست

(٥) س: دروی

(٦) س: [ك. ۱۳۰ر]

وآنچه گفت : [وَاللهُ] مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا يعنی که شما را بروی گماشت تا خود چه کنید یعنی که او را برآخرت اختیارکنید یا قدر معیشتِ خود ازوی(۱) برگیرید و دل بوی ندهید(۲).

حکیمی را پرسیدند که جوانمرد کیست ؟ گفت : آنکه دل بدنیا ندهد گفتند مردی چیست ؟ گفت بدنیافریفته نشدن(۳) گفتند زیرکی چیست؟ گفت ازبهرِ [دنیا] خدای [را] تعالی نیازردن .

۷٦۰ ـ إِنَّ الدُّنْيَا خَضِرَةٌ فَمَنْ أَخَذَ عَفْوَهَا بُورِكَ لَهُ [فِيهَا] (٤) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

دنیا سبز است؛ (٥) . هرکه‌بستاند [آنچه‌آسان‌بود] از او قدر کفایت‌برکات دهند او را بدان .(٦)

(چون در دنیابقدرمعیشت قناعت کرد وازمنت غیری مستغنی‌شدهابرکت .)

[معنی این خبر آنستکه دنیا فریبنده است هرکه دل درو بندد آنچه ازو دشخوارست طلب کند از آخرت باز ماند و باشدکه بآنچه طلب کند نرسد و اگر برسد برو نماند و هرکه آنچه آسان باشد بگیرد و از پی زیادتی نرود وبقدرکفایت قناعت کند و باندکی راضی شود خدایتعالی آن اندك او را برکت دهد.]

---

(۱) س : خویش

(۲) س : دهید

(۳) س : نباشد

(٤) م : این حدیث را ندارد و در نسخهٔ س . قبل از حدیثِ قبلی آمده است

(٥) س : شیرین است و سبز

(٦) س : برکت‌کنند او را در آن

٧٦١ - إِنَّ مِنْ قَلْبِ ابْنِ آدَمَ بِكُلِّ وادٍ شُعْبَةً ؛ فَمَنِ اتَّبَعَ قَلْبَهُ الشُّعَبَ كُلَّها لَمْ يُبالِ اللهُ (تَعالىٰ) فِي أَيِّ وادٍ أَهْلَكَهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

از دل فرزند آدم بهروادی شاخی است هرکه دل خودرا پس آن شاخها برد خدایتعالی باك ندارد که او را درکدام وادی هلاك کند .

درین خبر مینماید که پراکندگی دل آفتی بزرگ(١) است و نشان بی‌معرفتی [ک ١١٢ پ] وناآگاهی(٢) است ؛ و هرکه را دل در اشکال(٣) متشعب شدگاهی بزن وگاهی بفرزند ؛گاهی بمال وگاهی بجاه وگاهی بدوستی یکی وگاهی بدشمنی یکی بمعرفت خدای کی پردازد؟ !

و اندر خبری دیگر آمده است :

« مَنْ جَعَلَ الْهُمُومَ هَمًّا (٤) واحِداً كَفاهُ اللهُ الْهُمُومَ ؛ وَ مَنْ تَشَعَّبَ بِهِ الْهُمُومُ فَلا يُبالِ اللهُ فِي أَيِّ أَوْدِيَةٍ أَهْلَكَهُ (٥) .

هرکه همهٔ شغلها یکی (شغل) کند . خدایتعالی همهٔ شغلهای اورا کفایت کند و هرکه شغلها[ئی] بدل (٦) وی شاخ زند خدای باك ندارد که‌وی‌را بکدام وادی(ها) درافکند وهلاك کند.(٧)

(*) ض . ش : ای فمن اتبع کل ما یشتهیه لا یبالی‌الله بهلاکه .

(١) س:عظیم

(٢) س : غافلی

(٣)س:اشتغال

(٤) س : شغلاً

(٥) س : هَلَكَ

(٦) س : در دل

(٧) صانع وجها و احداً یکفیک الوجوه . م

٧٦٢ ـ إِنَّ هٰذا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فيه بِرِفْقٍ، وَلاٰ تُبَغِّضْ إِلى نَفْسِكَ عِبادَةَ اللهُ فَإِنَّ الْمُنْبَتَّ لاٰ أَرْضاً قَطَعَ وَلاٰ ظَهْراً أَبْقى (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

این دین سخت وصلب‌است دروی بمدارا شو (۱) و عبادت خدای(را) تعالی بر خویشتن بُغض مکن (۲) که آنکس که اسب نیک راند نه بمنزل برد (۳) و نه اسب (ب)ماند.

یعنی [که] مرد باید که خدمت خدایتعالی و عبادت چندان برخویشتن (٤) نهد که نفس وی بر آن عبادت قادر بود تا پیوسته (ب)تواند کردن که اگر رنجی زیادت برخودنهد(عبادت) بر وی گران گردد ونفس ضعیف شود و مثل وی چنان باشد که مرد[ی] نیت جائی دارد از خانه براسب نشیند و اسب را می‌شتاباند (٥) و می‌دواند مخاطره باشد که اسب بریده شود و سوار بمقصود نرسد.

٧٦٣ ـ إِنَّ مِنَ السُّنَّةِ أَنْ يَخْرُجَ الرَّجُلُ مَعَ ضَيْفِهِ الى بابِ دارِهِ (٦).

گفت (پیغمبر صلی‌الله‌علیه):

از سنت است که مرد بامیهمان تا درِسرای خویش (٧) برود.

(*) م : اوغل فیه : ای ادخل فیه بمهل.

(=) ض . ش : ... قوله علیه‌السلام : علیکم هدیا قاصدا فانه من شاد هذاالدین یغلبه؛ واوغل: ادخل. والمنبت: المتعب مرکوبة فی‌السفرحتی یهلک فیبقی منقطعاً والنبت القطع و روی فان المنبت المعد ای الذی یعد فی سیره حتی ینبت اخیرا فسماه بما یؤل الیه‌عاقبته کقولک انک میت والظهر الدابة والمنبت: المنقطع عن اصحابه فی‌السفروسبب الخبر انه علیه‌السلام رای رجلا اجتهد فی‌العبادة حتی غارت عیناه فقال له ذلک.

---

(۱) س : شوید
(۲) س : یغیض مکنید
(۳) س : رسد
(٤) ب . م : خود
(٥) س : بشتاباند
(٦) س : [ک ۱۱۳ ر.]
(٧) ب . م : خود

درین خبر رسول (صلی‌الله علیه) امّت را کرم می‌آموزد و مهمانرا گرامی داشتن تعلیم می‌کند؛ وآنچه میگوید [که] ازسنت است دومعنی احتمال[می] کند: یکی مراد ازین آنست که آن [١] سنت من است و دیگر آنکه [٢] از سنت ابراهیم خلیل [٣] است (صلی‌الله علیه) . این عبارتِ وی بود که مهمان را [٤] درِ سرای پیش بازشدی [٥] وبگاهِ رفتنِ مهمان تادرِ سرای باوی برفتی. [٦] وگفتند که حقّ میهمان چیست ؟ گویند سه چیز [است] : استقبالش و وادعش [٧] بجای آوردن [و]آنچه حاضرباشد [٨] از وی دریغ ناداشتن و آنگاه که [٩] نان خورد خدمت وی بتنِ خویش [١٠] کردن .

٧٦٤ ـ إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي؛ (*) أَنَّ نَفْساً لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا : فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

جبریل [١١] دردمید در دلِ [١٢] من که هیچ تنی نمیرد تا روزی وی تمام بوی نرسد .

---

(١) س : یعنی‌از
(٢) س : آنچه
(٣) س : الخلیل
(٤) س : بامهمان تا
(٥) س : بیرون رفتی
(٦) س : آمدن که در سرای پیش باز رفتی
(٧) س : استقبال ودعایش
(٧) ب . م : وچون
(٨) س : بود
(٩) ب . م : وچون
(١٠) ب . م : خود
(١١) س : جبرئیل
(١٢) س : تن

(*) الرّوع : سواد القلب ، الذهن و العقل . یقال افرغ رُوعَك ای اسکن واستأمن . (المنجد)

پس شما بترسید از خدای(۱) و مجاملت کنید در طلب .

بدانکه روح القدس جبرئیل را گویند(وروحُ القدُس) یعنی [که] جانِ پاك(۲) (یعنی چیزیکه بلطافت وپاکی بجانِ لطیف و پاك ماند) و نَفث را معنی آن باشد که درَدَمند بدهان (۳) چنانکه جز باد نباشد (پس اگرآبِ دهان با وی باشد آن را تَفل گویند و رُوع بضمّ راء نفس باشد ودل ؛ و بفتح راء بیم باشد واینجا بضمِّ راء باید گفت .

میگوید جبریل علیه السلام دردلِ من آگاهی داد که هیچکس نمیرد تا تمامیِ روزی وی برندارد و اینکه گفت : « فَأَجۡمِلُوا فِي الطَّلَبِ » یعنی دیرشدنِ روزی بر آن مداراد شما را که طلب کنید بمعصیتِ اویعنی معصیت را سببِ طلبِ روزی سازید که آنچه آنِ تو نیست بتو نرسد و اگر بجوئی.) و(٤) آنچه آنِ تو (٥) است (بی‌جستن) بتو رسد. اگرتوکل داری ساکن باش که برسد ؛ واگر نداری‌درطلب چندان(٦) (حریص) مباش که آبروی را زیان دارد ؛ (یادرمهلکه افتی) .

٧٦٥ ـ إِنَّ مَا(٧) أَدۡرَكَ النَّاسُ مِنۡ كَلَامِ النُّبُوَّةِ الۡأُولَىٰ : إِذَا لَمۡ تَسۡتَحۡيِي [ك‌٣١١پ] فَاصۡنَعۡ مَا شِئۡتَ (٨) (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

(۱) س : از خدایتعالی بترسد
(۲) س : پاکی
(۳) س : دردمیدن بود
(٤) س : که
(٥) ب . م : ترا
(٦) س : چنان
(۷) سایر نسخ : مِمَّا
(۸) نسخه روح الاحباب و روح الالباب منسوب بابی الفتوح رازی تا اینجا پایان می‌یابد. (تصحیح آقای محدث .)

(*) ض. ش: ذکر کلمةً جامعةً لاداب والدنیا فان للحیاء اسبابا یتصل بعضها ←

آنچه اندر یافتند مردمان از سخن پیغامبری پیشین هرگاه که شرم نداری کن هرچه خواهی.(١)

این امر را امر تهدید گویند و ایزد تعالی هرجانوری را سلاحی داد چنانکه شیر را چنگال و پیل را خرطوم و عقاب را مِخْلَبْ و مار را زهر و آنچه بدین ماند و آدمی را بی شرمی؛ آنچه آدمی به بیشرمی بکند هیچ جانوری با آن (٢) سلاحها که دارند نکنند.(٣)

(بعضی گویند ظاهر این حدیث نکوهش است و امر نیست لکن بشرم می‌فرماید که هرکه شرم ندارد هرچه خواهد کند و برخی گویند این امرست نه امر تهدید ومعنی آن چنان باشد که هر کاری که از آن شرم نباید بداشت یعنی شرمسار نشوی بکن.

ثعلب گوید پیغمبر صلی‌الله علیه برسبیل وعید گفت یعنی بکن هرچه خواهی که خدایتعالی ترا بدان پاداش کند.)

٧٦٦ ـ إِنَّ الْمُصَلِّی لَیَقْرَعُ بَابَ الْمَلِكِ وَ إِنَّهُ مَنْ یُدِمْ قَرْعَ الْبَابِ یُوشِكُ أَنْ یُفْتَحَ لَهُ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

نماز کن درِ پادشاه میکوبد (و هرکه پیوسته دری کوبد) ناچار که آن در از بهر وی بگشایند.

← بالدین و منها مایعود الی الاخلاق و انما تقدم المرء علی القبائح اذا غلبه الهوی و الشهوة فیزول بذلک عنه الحیاء ومن کان الغالب علیه الحیاء کان رادعا عمالا یستحسن قولاً و فعلاً ومعنی النبوة الاولی ان الحیاء لم یزل ممدوحا علی السن الانبیاء الاولین و فی الخبر اشعار بان الذی یکف الانسان و یروعه من مواقعة السوء هوالحیاء فاذارفضه و خلع ربقته فهو کالمأمور بارتکاب کل ضلالة و تعاطی کل سیئة ...

---

(١) س: هرچ خواهی بکن (٢) س: بآن
(٣) س: دارد نکند

قرع درکوفتن را گویند و ُیوشک لفظی است (که) در میانهٔ سخن بجای نزدیک است که بباشد . یابجای ، لاُبدّست که بباشد بکار برند.[۱] بدانکه هیچ عبادتی نیست که بند همه اندام[ها] است بجز[۲] نماز و پیغامبر (صلی‌الله علیه) گوید : هرکه خواهد بحضرت حق رسد نماز کندکه نمازکن تا[۳] درنماز باشد در حضرت باشد.[٤]

٧٦٧ ـ إِنَّ فِی الصَّلٰوةِ لَشُغْلاً [٥] (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

اندر نماز شغلی[٦] است .

صفتی هست که (همهٔ) معنی وی امر است یعنی (که) مرد درنماز باید که از همه احوال عالم مشغول بود.[۷]

وگویند که: ُعروة [بن]الزُبیر را آ کله[۸] در(ران) افتاد. اطباء (جمله) گفتند [ک٤١١ر] که رانِ (او) بباید برید‌ن. عروة گفت من طاقت ندارم اّلاکه در نماز باشم آنگاه [چون] نمازبست[۹] و درنماز شد[۱۰] (آن) رانِ ویرا ببریدند و [وی] (هیچ) خبر نداشت !

---

(۱) ب . م : نهند
(۲) س : اّلا
(۳) س : که
(٤) س : [ک٤١٣ر]
(٥) م : این حدیث را ندارد
(٦) س : در نماز شغل
(۷) س : باشد
(۸) مرض خوره ، (جذام)
(۹) س : ببست
(۱۰) ب . م : باشد

(*) ض . ش : (این حدیث قبل از حدیث پیشین آمده است .) یقول اولا ینبغی للمصلی ان یشغله اداء صلوته عن سایر الاشغال ولا یغفل عن الخضوع و الخشوع منها لانها مناجات الله و بین (ایضاً) ان الصلوة افضل العبادات فرضها و نفلها فالمصلی علی باب حضرة الله . . .

٧٦٨ ـ إِنَّ رَبِّی أَمَرَنِی أَن یَکُونَ نُطقِی ذِکْراً وَ صُمْتِی فِکْراً وَ نَظَرِی عِبْرَةً. (*)

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

خداوندِ (١) من مرا فرمود (ه است) که گفتارِ من ِ ذکرِ (٢) وی باشد (و) خاموشیِ من فکرت باشد و نگریستنِ من عبرت باشد .

و اینست آئین بزرگان و سیرت مشایخ و احوالِ اولیاء که اگر گویند إمّا ثنایِ خداوند تعالی کنند(٣) و (یا) بر رسولِ [وی] صلی‌الله علیه درود(٤) دهند ؛ و (یا) اخبار وی باُمت رسانند (یا نصیحتِ مسلمانان کنند؛ یا امرِ معروف‌یانهیِ منکر کنند و اگر خاموش باشند) در خلقِ آسمان و زمین تفکر کنند؛ و اگر نگرند بنظر اعتبار نگرند؛ و نظرِ اعتبار آن بود که ازهرجا که می‌نگرد فایده‌ای می‌طلبد . چنانکه عبدالوِتر ِعدَنی گوید :

اصل وقت خوش [بودنِ] من آن بود که ببصره میگذشتم بکویی (زنی) فرزند طفل را می زد و از خانه بیرون میکرد و آن کودک روی باز پس کردی (و مادر باز او را بزدی وبراندی کودک روی باز پس کردی) [و] گفتی کجا توانم رفتن؟ . . مرا وقت خوش گشت و آن معاملت مادر و فرزند را معاملتِ خدایتعالی(٥) وبنده دیدم .

(*) م : عِبراً

(١) س : خدایِ

(٢) س : بذکر

(٣) س : حق‌تعالی گویند

(٤) ب . م : صلوات

(٥) س : حق

(وَ قال علیه السلام:)

٧٦٩ ـ إِنَّمٰا أَنَا رَحْمَةٌ مُهْدٰاةٌ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

من هدیتی هستم راه یافته.[1]

رسول (صلی الله علیه)[2] خودرا رحمت خواند برموافقتِ (قولِ) خدای تعالی:

« وَ مٰا أَرْسَلْنٰاكَ إِلّٰا رَحْمَةً لِلْعٰالَمِينَ » .

او را ایزدتعالی رحمت خواند که از رحمت وی بر کافران عذاب نفرستاد واز حشمت وی بقیامت امتان ویرا گناه عفو کند .

گویند که رحمت از آنست که چون نصر بن الحارث گفت :

« اَللّٰهُمَّ إِنْ كٰانَ هٰذٰا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنٰا حِجٰارَةً مِنَ السَّمٰاءِ [ك٤١١پ] أَوِ ائْتِنٰا بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ . »

خدای تعالی فرو فرستاد :

«وَمٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ . »

کافران از خدای عزوجل عذاب خواستند وسنگباران؛ (تا) جواب آمد که ایشان را عذاب نکنیم تا تو در میان ایشان باشی.[3]

امّا مُهْدٰاةٌ : راه یافته باشد یعنی که من دانم که من رحمتم تالاجرم آن کنم

(*) ض . ش : قال انالست الّا رحمةً اهداهاالله الی العالمین وقد وصفه الله بذلک فقال :

« وَ كٰانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً . »

(١) س : من رحمتی هستم بهدیت دادهٔ

(٢) س : علیه السلام (٣) ب . م : ایشانی

که رحیمان کنند که نزدلدش چون بخانه آمد گفت :

« أَللّٰهم اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ . »

٧٧٠ ـ إِنَّمَا شِفَاءُ العِيِّ السُّؤالُ (١) (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

شفاءِ نادانی پرسیدنست .

عِیّ بکسرعین بی سخنی باشد و عَیّ بفتح عین بی‌سخن باشد از نادانستن وهر دردي را درمانی هست و درمان نادانی پرسیدنست .

بزرجمهر را پرسیدند که‌این علم چون آموختی؟ گفت هرچیزی‌را که‌ندانستم نیاسودم تا نپرسیدم(٢) و چون بدانستم چنان کردم که فراموش نکردم .

٧٧١ ـ إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الأَخْلاقِ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

مرا بفرستادند تا کارهای پسندیده را تمام کنم .

واین ازآن گفت که در جاهلیت‌بیشتر(٣) رسمهای‌ایشان‌زشت بودطواف‌برهنه کردندی‌ونمازشان‌چنان‌بود که پیش کعبه بایستادندی‌ودست کوفتندی‌و صفیرزدندی وگویند که [صلوة و]استنجا نکردندی ومرده راهر گزنشستندی وریش بیامودندی و زن پد[ران] را بزنی کردندی و مادگان را میراث ندادندی و (از) این معنی

---

(١) ب . م : این حدیث را ندارد (٢) س : [گ١٣١پ]

(٣) ب . م : پیشین

(*) ض . ش : العیّ خلاف البیان وفی‌عیّ فی منطقه وعیی وعیّ بامره‌اذالم یهتد لوجهه .

(**) ض . ش : قال لما بعثت الا لاتمام الاخلاق الکریمة وقدکان قبلی‌انبیائهم اخلاق حسنة و شمائل حمیدة و بخلقی یتم ذلک .

بسیار بود چون شرع بیامد و [این] آئین اسلام چنین شد که هست (۱) پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت مرا فرستادند تا کارهای پسندیده را تمام کنم.

(گویند که ابوطالب گفت مکیان را ؛ پنداریدکه برادرزادهٔ من دروغ زن است ؛ اندی که شما را همه چیزهای پسندیده می‌فرماید؟)

۷۷۲ - إِنَّمَا يَعْرِفُ الْفَضْلَ [لِأَهْلِ الفَضْلِ] ذُو الْفَضْلِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه).

فضلِ [اهل فضل را] خداوند فضل شناسد.

بدانکه همچنانکه طبع فاضل ازجاهل متنافر است طبع جاهل نیز از فاضل متنافر است. زیرا که آدمی دشمن آن چیزیست که نداند (و چنانکه جهل جاهل نزد فاضل مردود است) فضل فاضل نزد جاهل مقبول نیست وسبب آرام‌دوکس بیکی تشاکلِ دو طبع است و تشابه جنس ؛ و فضل فاضل را چون طبع شد صفت گردد. پس چون دوکس بهم آیند [گ ۱۱۰ ر.] که (۲) همجنس وهم‌طبع باشند بهم بیارامند و(۳) یکدیگر را بشناسند (پس) بموجب این تقصیر اهلِ فضل [را] در باب اهلِ فضل دلیل باشد برقصورِ فضل. چنانکه امیرالمؤمنین علی کرّم‌الله وجهه(٤) گوید :

« وَالْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْدَاءُ. »

گفت جاهلان دشمنِ عالمانند.

(این خبررا سببی هست وآن آنستکه علی رضی‌الله عنه درمزکت‌آمدوپیغمبر صلی‌الله علیه نشسته بود و صحابه درهم نشسته بودند علی رضی‌الله عنه سلام کرد

---

(۱) س : گشت

(۲) س : یکی تشابه وتشاکل‌بودچنانکه‌دوعالم

(۳) س : چون

(٤) س : رضی‌الله عنه

و بایستاد(۱) ومی‌نگرید جایگاهی که بنشیند. پیغمبر صلی‌الله علیه در روی یاران می‌نگرید تا که باشد از ایشان که اورا جای کند. ابوبکررضی‌الله عنه از راست پیغامبر صلی‌الله علیه نشسته بود. پس ابوبکر از جنب رسول راست‌تر شد؛ و گفت: اینجا آی، یا اباالحسن! و او را میان پیغمبر صلی الله علیه و میانِ خود جای کرد تا بنشست.

پیغمبر صلی‌الله علیه شاد شد چنانکه اثرِ شادی بر روی وی پدیدآمد و گفت:

« یا أَبا بَکر! إِنَّما یَعرِفُ الْفَضلَ لِأَهْلِ الْفَضلِ ذُو الْفَضلِ. » (*).

۷۷۳ ـ إِنَّما أَخافُ عَلی أُمَّتِی الْأَئِمَّةَ الْمُضِلّینَ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

می‌ترسم(۲) بر اُمت خویش از امامان از راه برنده.(۳)

بدانکه هیچ آفتی نیست دین را بدتر(۴) از کسی که تو او را بر راه راست دانی و او از راه گشته بود(۵) تا تو از وی دین آموزی واو ترا بدعت نماید وامامِ ازراه بر این باشد؛ و نیز گفته‌اند که: امامِ ازراه‌بر[نده] آن باشد(۵) که کسی که

(۱) نسخه اصل (ب . م): بیستاد

(۲) س: من

(۳) س: گمراه کننده میترسم

(۴) س: بتر

(۵) ب . م: مرادبوی کسی است که

(*) مسلمین را ازهمان‌روزآرزو چنان بود که یاران بعد از مرگ پیغمبرنیزاینچنین هماهنگ جایگاهش دهند تا همچنان وی را شاد داشته باشند! ولی دریغا! که ازهمان‌چه میترسید نصیب دین واستِ وی شد (یعنی‌تفرقه) چنانکه در حدیث بعدی گفت. (صلی‌الله علیه و آله): انما اخافُ...

(=) ض . ش: .. روی هذا فی‌شأن امیرالمؤمنین (علی‌علیه‌السلام) لما اکرمه واعظمه بعض الصحابة بین یدی النبیّ صلی‌الله علیه و آله ..

بزیِ (١) اهلِ علم باشد ودر میان ایشان بود علم اندکی داند ودروی [مردم را] پنداشتِ افزونیِ علم بود(٢) ازوی مساله‌ای پرسند ووی نداند ؛ ننگ دارد گفتن که من ندانم(٣) و بجهل جواب دهد(٤) وآن عامی پرسنده پندارد(٥) که آن [ب] علم است ؛ بشنود از وی؛ کاربندد ؛ وها ، از راه بردن.(٦) (والسلام) .

٧٧٤ ـ [ک ١١٥ پ] إِنَّما الأَعْمالُ بِالخَواتِيمِ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

کارها با انجام باشد(٧).

بنمود (صلی‌الله‌علیه) اندرین لفظ که برهیچ احوال دینی و دنیاوی اعتماد نیست تا نبینی که سرانجامِ (آن) چیست که حالی نباشد اندر(٨) دین [بدتر] ازحال بَلْعَم باعورا ونیکتر (٩) حالی نبود ازاحوال(١٠) سَحَرَهٔ فرعون ! [و باوّل بهتر از حال باعم حالی نبود و بدتر از حال سحرهٔ فرعون حالی نبود (بنگر که) سرانجامِ بلعم(١١) بچه(١٢) رسید که درعالم ندا دادند که:(١٣)

« فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ . »

(١) س : نه

(٢) س : باشد

(٣) س : نمی‌دانم

(٤) س : بدهد

(٥) س : وعام پندارند

(٦) س : وبدان کار کندلاجرم ازراه برود

(٧) س : [ک ١٣٢ ر]

(٨) س : در

(٩) س : و بهتر

(١٠) س : نباشد ازحال

(١١) ب . م : این

(١٢) س : بآن

(١٣) س : زدند

(*) ض . ش . اِنما الاعمالُ بالنیاتِ وبخواتیمها : والصحیح انهاخبران انما الاعمال بالخواتیم بروایة سهل بن سعدالساعدی و الاول غمر و معناه : ای لااستحقاق علی الاعمال لثواب الله الا باتمامها ...

و آنرا در کونین ندا زدند.(١)

« آمَنّا بِرَبِّ الْعالَمینَ.»

باز خداوندان حقیقت چنین گفته‌اند(٢) که کارها بخواتیم از روی(٣) ظاهرست و امّا از روی(٤) باطن کارها را اعتبار ناپیداست تا خود به ابتدا چه نوشته‌اند(٥) و چه رانده‌اند که بآخر آن گذرد که(٦) باول رانده‌اند.

٧٧٥ ـ إِنَّما بَقِیَ مِنَ الدُّنْیا بَلاءٌ وَ فِتْنَةٌ(٧).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

از دنیا بلا ماند و فتنه.

یعنی بلا نیکان‌را و فتنه بدان‌را. ومردمان دو گروه‌اند: اهل دین‌اند واهل دنیا؛ اهل دین را رنج فَسَقه وَ ظَلَمه باید کشیدن و اینت(٨) بلای بزرگ؛ و اهل دنیا را دنیا و حرصش(٩) از دین بستاند چنانکه هیچ طاعتی شایسته ازو نیاید(١٠) و اینت(١١) فتنهٔ بزرگ.

---

(١) س: کردند که

(٢) س: چنان گفتند

(٣) ب. م: آن

(٤) ب. م: فاما روزی

(٥) ب. م: نبشتند (بنشیند. کذا!)

(٦) ب. م: گذر کلی

(٧) م: قبل از این حدیث چنین آمده است: « إِنَّمَا التَّصْفِیحُ لِلنِّساءِ » مضی تصفیح همان تصفیق است ومصافحه هم ازآنست ودرحدیث بعدی شرح آن‌هست.)

(٨) ب. م: و استناد بمنافقان باید کردن وها

(٩) س: حرص

(١٠) س: نیابد

(١١) ب. م: وها

٧٧٦ - إِنَّما التَّسْبِيحُ لِلرِّجالِ وَ التَّصفيقُ لِلنِّساءِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

تسبیح کردن مردان‌راست و تصفیق زنان‌را .

تصفیق (شکم) دست‌بر پشت دست کوفتن باشد واین در نماز بود که‌مرد(را) در نماز چیزی پیدا شود [که] او را سخن باید گفتن ؛ بجای سخن تسبیح کند ؛ و زنرا تسبیح نشاید کردن شکمِ دست برپشتِ دستِ (دیگر) زند و این (هردو) بجای تنبیه باشد .

٧٧٧ - إِنَّما الرَّضاعَةُ مِنَ الْمَجاعَةِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

شیرخوردن[1] [گ ٦١١ ر] از گرسنگی است .

اصل این سخن آنستکه عایشه گوید [که] پیغامبر صلی الله علیه بخانهٔ من آمد [و] مردی برِ من (نشسته) بود؛ مصطفی صلی‌الله علیه [گونهٔ وی] متغیر شد گفتم یارسول‌الله همشیرهٔ منست ! پیغامبرصلی‌الله علیه گفت باری بدانید که همشیره کدام باشد .

« إِنَّما الرَّضاعَةُ مِنَ الْمَجاعَةِ .»

شیرخوار آن باشد که بگرسنگی خورد یعنی بکودکی [خورد] و حدّ وی دوسالست باید که درون دوسال خورد پنج کرّت چنانکه بمراد خود پستان بگیرد وبمراد خود بهلد؛ واینچه گفت که شیرخوردن‌آنست که بگرسنگی خورد یعنی‌درون

(*) ض . ش : معناه انما یکون للرضاع حکم التحریم اذا کان فی‌الحولین وکان قدر ما یرد به المجاعة و هو ما قدر الشرع لاقله خمس عشرة رضعة و ما کان دون ذلك لم یقع به التحریم .

(١) س : دادن

دوسال [خورد] که غذای کودك[۱] شیر باشد[۲] تا ازوی گوشت (روید)واستخوان قوت گیرد[۳] و آنچه بعد از دوسال خورد نه ازگرسنگی خورده باشد که بعد [از] دوسال طعام خورد ؛ شیر او را طعام نباشد[٤] و شیر (او را) بجای نُقل باشد[٥] رِضاع بکسرِ (راء) [شیرخوردن] باشد و بفتحِ (را) سُفلگی (ولوم) باشد.[٦]

۷۷۸ـ إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الحَدِيدُ ؛ قِيلَ فَمَا جِلاءُهَا قَالَ ذِكْرُ المَوتِ وَ تِلاوَةُ الْقُرآنِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

دلها زنگ گیرد چنانکه‌آهن (زنگ) گیرد . گفتند جلاء وی چیست؟[۸] گفت یاد کردن مرگ و خواندنِ قرآن.[۹]

(بدانکه) اصلِ زنگ گرفتنِ دل گناهست چون بنده از مرگ غافل نباشد باستعداد وی مشغول شود وچون باستعداد وی مشغول شود بگناه کردن کی‌پردازد و چون بگناه کردن نپردازد دل روشن بماند و اگر[۱۰] قرآن خواند وپیوسته درقرآن تأمل کند ووعدو وعید و امرو نهی وی‌بیند بگناه دلیری کجا کند[۱۱]، ودل روشن بماند .

پیغامبر صلی‌الله علیه گوید :

---

(۱) س : طفل
(۲) س : است
(۳) س : قوی شود
(٤) س : شیر از طعام باشد
(٥) س : بود
(٦) س : بود
(۷) س : لَتَصدَءُ کما یصدء الحدید ؛ قیل [گ ۱۳۲پ]
(۸) س : چه باشد
(۹) س : قرآن خواندن
(۱۰) س : چون
(۱۱) س : نکند

«مَنْ نُصِبَ الْمَوْتُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ بُغِّضَ(١) إِلَيْهِ الْمَعْصِيَةُ وَ حُبِّبَ إِلَيْهِ الطَّاعَةُ . »

هر که مرگ را (در) پیشِ چشم وی بدارند گناه را بر وی بغض (٢) کنند وطاعت را بردلِ (٣) وی دوست کنند .

٧٧٩ ـ أَلَا إِنَّ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَزْنٌ بِرَبْوَةٍ ؛ أَلَا إِنَّ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ سَهْلٌ بِسَهْوَةٍ. (٤) (*)

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

کردارِ اهل بهشت زمینی است سطبر (٥) بربلندی؛ و کردارِ اهلِ دوزخ زمینی خوار(٦) در نشیبی است .

مثل زده است(صلی‌الله‌علیه .)[یعنی] که ببهشت بر‌نج رسدوبدوزخ بآسانی . جویندگانِ (٧) بهشت از همه نازی و نهمتی(٨) و آسانی جدااند و این همه رنج است و جویندهٔ(٩) دوزخ پیوسته بالهو وباعشرت وکام جستن(١٠) و اینت(١١) آسانی؛ چنانکه مثل زد هردورا .

---

(١) س : أُبْغِضَ

(٢) س : بغیض

(٣) ب . م : بدلِ

(٤) ب . م : بِشَهْوَةٍ

(٥) س : سطبر است

(٦) س : است

(٧) س : طالب

(٨) نهمت یعنی حرص درخوراك (منتهی‌الارب)

(٩) س : طالب

(١٠) س : وکام وعشرت است

(١١) ب . م : وها

(*) ض . ش : معناه نحو « حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات » یقول ان اعمال اهل الجنة کلها صعبة وعمل اهل النار سهلٌ لامشقة فیها والحزن ماغلظ من الارض و الرّبوة به المکان المرتفع والسهوة الارض اللینه وروی بشهوةٍ بالشین المعجمة ... بان جعل عمل اهل النار سهلاً حتی یکون بشهوة لیکون اخف علی عامله .

[الباب الثامن]

(وقال علیه‌السلام :)

۷۸۰ ـ لَیسَ الْخَبَرُ کَالْمُعَایَنَةِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

آنچه بشنوی چنان که بینی نیست. (۱)

این لفظ را سببی هست و آن آنست که (عباس گوید رضی الله عنهما که) پیغامبر گفت (صلی الله علیه) موسی را خدایتعالی بکوهِ طور خبر داد که قوم تو گوساله‌پرستیدند. (۲) صبر کرد . چون بقوم آمد (و) دید که قوم گوساله می‌پرستند (۳) لوحهای توریة. بیو کند (٤) وریش هارون بگرفت. گفتند یارسول‌الله این چرا کرد؟ (٥)

گفت: لَیْسَ الْخَبَرُ کَالْمُعَایَنَةِ .

(واین طریقی دیگر از آنِ عباس : که چون موسی بشنید که قوم او گم‌راه شدند ازراه لوحه هارا نهانداخت چون بدید که گروه از دین برگشتند و گوساله‌پرست شدند لوحه ها بینداخت. یعنی که آگاهی دادنِ بر دل ، آگاهی داده ازاندوه‌غم؛ آن نیارد که دیدن چشم . و آنچه موسی بخبر آن نکرد که بدیدن کرد ازشکستن الواح و گرفتن ریش هرون نه از آن بود که آنچه بشنید راست نداشت و تا ندید

(*) ض . ش : و فی روایة اخری : لیس المخبر کالمعاین

---

(۱) س : نباشد که ببینی

(۲) س : پرست شدند

(۳) س : می‌پرستیدند

(٤) س : بیفکند

(٥) س : کردی

باور نکرد ولکن دل بدیدن آرام گیرد بر آنچه بشنود و از این گفت ابراهیم صلوات الله علیه : « وَ لٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی » یعنی آن یقینی که بنظر حاصل آید طمأنینهٔ دل بدان باشد زیرا که معاینت را حالی است که خبر را نیست .)

٧٨١ ـ لَیسَ لِفاسِقٍ غِیبَةٌ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

فاسق را غیبت نیست .

یعنی آنچه در وی گویند غیبت نباشد .

(پیغمبر صلی الله علیه جای دیگر گفت :

« أُذْکُرُوا الْفاسِقَ بِما فِیهِ کَی یَحْذَرُهُ النّاسُ . » گفت یاد کن)(١) فاسق را (با) آنچه درو[ی] است (تامردمان پرهیزند ازو) و این رخصت از آن داد تارنج ملامت وگفت وگوی بوی (ب)رسد ؛ از آن گناه توبه کنند .

٧٨٢ ـ لَیسَ لِعِرْقِ ظالِمٍ حَقٌّ (**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

نیست هیچ رگِ ظالمی را حق .(٢)

معنی این لفظ آنست که مردی را زمینی بود از دست هشته وویران شده؛ مردی دیگر بیامد و آنجا بنا نهاد و درخت نشاند. بعد مدتی خداوند زمین بیامد پیشِ پیغامبر صلی الله علیه؛ گفت یا رسول الله زمینی داشتم دیگری (٣) دروی بنا نهاد (٤)

(١) س : یا رسول الله این چرا . قل للفاسق بمافیه . بگوی

(٢) س : رگ ظالم را حق [گ ١٣٣ ر] نیست

(٣) ص : دیگران (٤) س : نهادند

(*) م : قیل انما جائت الرخصة فی غیبة الفاسق لانه اذا سمع یرتدع و یبعد عن سوء فعله .

(**) ض . ش : .. و روی لعرقٍ بالتنوین علی ان یکون ظالم صفة عرق .

و غراس نشاند.[۱] پیغامبر صلی الله علیه گفت: رگ ظالم‌را حق نیست . یعنی که زمین [را] بخداوند دهند[۲] و آنرا که درخت نشاند لازم[۳] کنند تا درخت بر کنند (وبنا رخنه کنند) و زمین را ساده کنند و اگر بدین غراس کندن نقصی در زمین[۴] آید آرشِ[۵] آن نقص بدهد وفقه این معروفست.

۷۸۳ ـ لَیْسَ مِنْ خُلُقِ الْمُؤْمِنِ ٱلْمَلَقُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

چاپلوسی کردن از خلق مؤمنان نیست .

نهی میکند [پیغامبر] (صلی‌الله علیه) از نفاق و تخلیط و دوستی بدغل و بزبان چیزی گفتن که دل مخالف آن باشد .

گویند میانِ سعدِ بن ابی وقاص و (میان) عمار بن یاسر عتابی برفت که عمار از آن بیازرد آنگاه سعد از وی عذر خواست عمار گفت کدام دوستر داری ؟ دوستی بدغل یا بریدن به نیکویی ؟ سعد گفت :[۶] بریدن به‌نیکویی. عمار گفت خدای [گ ۱۱۷ پ] (تعالی) را برمن عهدست که هرگز باتو سخن نگویم .

۷۸٤ ـ لَیْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ (*) .

گفت (پیغمبر صلی‌الله‌علیه) :

پس از[۷] مرگ بازگشتن خواست نیست .

---

(۱) س : نشاندند
(۲) س : دهید
(۳) س : الزام
(٤) س : بن
(٥) ب . م : ارزش
(٦) س : نه
(۷) س : بعد

(*) ض . ش: (الاستعتاب: الاسترضاء . م) و المستعتب : المسترضی یقال استعتبه واسترضیته ای طلبت رضاه قال تعالی : و ان یستعتبوا فماهم من المعتبین ای المرضین ... و اصل الکلمة فی الخبر من العتبی وهو الرجوع ...

یعنی بعد مرگ اگر خواهی (که ترا) بدنیا بازگردانند تاطاعت[١] کنی باز نگردانند و مستعتب جای بازگشتن بود[٢] (ازعتابی است) یعنی پس از[٣] مرگ نه توبت سود دارد و نه پشیمانی بر گناه .

٧٨٥ ـ لَيْسَ مِنّا مَنْ تَشَبَّهَ بِغَيرِنا .

گفت (پیغامبرصلی‌الله‌علیه) :

از ما نیست آنکس که بما[٤] ماندگی[٥] نکند .

گفته‌اند[٦] این راد وتأویل[٧]است: یکی‌جامه وزّیِ ظاهر؛ ویکی رفتاراندر شریعت و این درست‌ترست که هرکه بسیرت و سنت (واخلاق واحوال) پیغامبر ماندگی نکند بطاقتِ خویش از جمله (اّمت) پیغامبر[٨] نیست .

٧٨٦ ـ لَيْسَ مِنّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ(*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

ازما نیست آنکس که بقرآن توانگری نکند .

و بدین تغنی (نه) آوازخوش (را) می‌خواهد[٩] که قرآن (رامی)باید(که) بگوشِ دل شنود[١٠] . پس هرکرا قرآن روزی کرده‌اند وی[١١] (از بهرآنکه)

---

(١) س : طاعتی
(٢) س : باشد
(٣) س : که بعد
(٤) س : آنکه
(٥) س : بما
(٦) س : گفتند
(٧) س : گفته
(٨) س : پیغمبران
(٩) س : نمی‌خواهد
(١٠) س : شنوید
(١١) س : وی را

(*) ض . ش : ... و الاحسن ان یکون معناه من لم یقم علی اوامر القرآن و نواهیه و احکامه ولم یتخذه منزل مقامِ فلیس منا ای لیس علی دیننا و یکون یتغنی من غنی الرجل بالمکان اذاطال مقامه قال تعالی:«کان لم‌یغنوا فیها» ای لم‌یقیموا فیها ...

متاعِ دنیا کمتر دارد(۱) خویشتن را حقیر داند نه از جملهٔ (امتِ) پیغامبر(۲) است یکی از تلمیذانِ پسرِ مجاهد گوید که من سُبع قرآن خوانده(۳) بودم لکن سخت درویش بودم گبری(٤) ازجملهٔ بزرگانِ [دنیا] برمن بگذشت مرا انکساری در دل آمد هاتفی آواز داد که : أَنُبَدِّلُ ؟ (٥) بدل کنیم ؟ یعنی [که] قرآن خوانیِ تو بوی دهیم و گَبْری و توانگری وی بتو دهیم ؟

۷۸۷ ـ لَيْسَ مِنَّا مَنْ وَسَّعَ اللّٰهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَتَّرَ عَلٰى عِيَالِهِ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

نیست ازما(٦) آنکس که خدایتعالی بر وی فراخ کرده باشد(۷) یعنی روزی را آنگه (وی) بر عیالِ (خود) تنگ گیرد .

بدانکه هرکه چیزی دارد وبرعیالِ (خویش) هزینه نکند از دو بیرون نبود امّا دلی سیاه دارد و سخت و بی رحمت که برعیال خود رحمت نکند وایشانرا در سختی می‌پسندد ؛ وِ امّا دلی دارد برخدای تعالی نه واثق و نه معتمد که آنچه بدستش آید نگاه دارد و هزینه نکند [و] واثق نیست که خدای تعالی دیگرش (ب)دهد و دل سیاه(۸) و ناواثق از پیغامبر (صلی‌الله علیه) هیچ نباشد .

---

(۱) س : کمترك باشد

(۲) س : پیغامبران

(۳) س : [گ ۳۳۱پ]

(٤) ب . م : گوری

(٥) ب . م : نُبَدِّلُ

(٦) س : از ما نیست

(۷) س : کند

(۸) س : سیاه دل

٧٨٨ـ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُوَقِّرِ الكَبِيرَ وَ يَرْحَمِ الصَّغِيرَ وَ يَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

از ما نیست آن (کس) که پیران را حشمت ندارد و برکوچکان نبخشاید و امرمعروف نکند و نهی منکر نکند .

بدانکه بزرگ را حرمت داشتن از ادب است و ادب خوی پیغامبران است؛ و برکوچک شفقت بردن از رحمت است و رحمت [از] صفات [1] پیغامبر[ان] است ؛ و امرمعروف کردن ازدوستی برادرانست و دوستی مؤمنان آیین پیغامبر[ان] است . و از منکر نهی[2] کردن از تعصب دین است و [آن] (تعصب دین) رسمِ پیغامبر[ان] است (وامرمعروف کردن همچنین) پس هرکرااازاین خصال بهره‌نیست [ازجملهٔ] پیغامبر (صلی‌الله علیه) هیچ نباشد[3] والسلام .

٧٨٩ ـ [گ١١٨پ] لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ (*) إِنَّمَا الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

توانگری از بسیار بنگاه نیست . (هرآینه) توانگری توانگری نفس است .

بدانکه توانگری از بهر (دل) خوشی خواهند تا دل ازطلب مال آسایش (د)یابد چون نفس اغنی[4] دل بآنچه هست رضا دهد و بقناعت[5] ازطلب آسود(ه)

(١) ب . م : صفت

(٢) س : نهی منکر

(٣) س : پیغامبران نیست

(٤) س : یعنی

(٥) س : داد و قناعت کرد

(*) م : العرض : متاع الدنیا ٠

و خوش گشت آن مقصود که دیگرانرا ازتوانگری آید(۱) او را [ب]حاصل آمدوباشد که آن توانگر (را) که مال یافت حریصی در طبع باشد(۲) که هیچگونه دلش از طلب نیاساید(۳) و نه نیز با آنچه(٤) هست رضا دهد تاپیوسته از موجود ناشکورباشد و اندر طلب مفقود(٥) ناصبور بود .

۷۹۰ـ لَيْسَ بِكَذَّابٍ مَنْ أَصْلَحَ بَيْنَ إِثْنَيْنِ فَقَالَ خَيْراً أَوْ نَمى خَيْراً (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

(٦)دروغ زن نیست آن کس(۷) که میان دو کس آشتی افکند وخیری(۸) گوید و بنیکی(۹) افزاید (چنانکه در میان سخنان برد کمابیش از آن دو کس یکدیگر را بنیکی) و پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) بسه حال(۱۰) رخصت داده است که کم‌وبیش(۱۱) گویند .

یکی که مردی از ظالمی پنهان شود ووی داند از وی (بپوشد چون) بپرسند که فلانرا دیدی و دانی [که] کجاست گوید ندانم و ندیدم(۱۲) [و] دوم مردی [که] از بهرعیال مثلاً بده‌درم‌چیزی [ب]خرد [و] بخانه [برد] گوید بشانزده(۱۳) درم خریدم تا بچشم ایشان [عزیز آید] و بزرگ باشد(۱٤) و سیم دو کس دشمنی کنند یکی در میان آید واز زبان آن (این‌را) و (از) زبان این (آن‌را) دروغی گوید

---

(۱) س : باشد
(۲) س : دارد
(۳) س : آسوده نباشد
(٤) س : بآنچه
(٥) س : نامفقود
(٦) س : [گ ۱۳٤ ر]
(۷) س : کسی
(۸) س : صلح کند و چیزی
(۹) س : درنیکی
(۱۰) س : سه حال را
(۱۱) ب . م : کمابیش
(۱۲) ب . م : که ندیدم دندانم
(۱۳) س : که بپانزده
(۱٤) ب . م : بزرگتر آید

(*) م : یقال نمی‌الخبر اذا رفعه و بلغه علی وجه الاصلاح .

[بآهستگی] (از برای آشتی افکندن میان هردو) [تاهردو نرم شوند و دوستی گیرند] و این هرسه[١] رخصت پیغامبر است (صلی‌الله علیه .)

٧٩١ ـ لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ؛ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي [گ٩١١ر] يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

قوی نیست آن کسی که کُستی گیرد و یکی‌را بر زمین زند اما[٢] قوی‌آنست که برخویشتن[٣] تُوانا بود بگاهِ خشم .

بدانکه هر که باخویشتن برنیاید [قوی نیست] که اصلِ همه قوّتی[٤] خویشتن را قهرکردنست (بگاهِ خشم واو راکامل نخوانند و خود بحقیقت کامل نباشد .

و در خبر دیگر گفته شد[٥] که علی[بن ابیطالب] (کرّم‌الله وجهه) بر بندهٔ خویش[٦] بانگ زد (که) ای فلان ! جواب نداد علی (رضی‌الله عنه) از خیمه بیرون آمد بنده را دید گفت خفته بودی ؟ گفت نه . گفت بانگِ[٧] من نشنیدی؟ گفت بلی ! گفت چراجواب ندادی؟ (غلام) گفت تا ضَجِرْ شوی ! (علی‌رضی‌الله عنه) گفت: (ای‌پسر) اگر تو ضجرت من خواستی من دلخوشی توخواهم؛ تو آزادی هر کجا[٨] که خواهی شو .[٩]

---

(١) س : اورا این
(٢) ب . م : که
(٣) ب . م : خود
(٤) س : قوّت
(٥) س : چنان
(٦) ب . م : بندهٔ خودرا
(٧) ب . م : آواز
(٨) س : جا
(٩) س : برو

۷۹۲ – لَیسَ شَیْیٌ أَکْرَمُ عَلَی اللهِ مِنَ الدُّعاءِ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هیچ چیز نیست گرامی‌تر بر خدای تعالی از دعا .[1]

زیرا که دعا را هم او[2] مُخِّ عبادت می‌خواند و مشایخ در دعا مختلف‌اند بعضی گفتند دعا اولیتر .

(بعضی گفتند خاموشی اولیتر که خدای تعالی می‌داند که بنده را چه می‌باید) .

بعضی گفتند اگر حاجت از بهر مردمان باشد پس دعا اولیتر واگر از بهر خود باشد [پس] سکوت اولیتر .

۷۹۳ – لَیسَ شَیْیٌ أَسْرَعُ عُقُوبَةً مِنْ بَغْیٍ[3] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

(هیچ) چیز[ی] نیست که عقوبتش زودتر باشد[4] از بغی [کردن] .

صورت بغی آنست (که) بر کسی قادرشوی آنکه (بَرو) رحمت نکنی این (را) عقوبتی سخت باشد و عقوبت بیشتر ذلّ قادر بود و عزّ عاجز . وحقیقتِ [گ ۹۱پ] بغی آنستَ که چیزی از خود بر خود[5] بیند یاوری کردن خدای (تعالی)[6] نبیند چون چنین بوَد خدایتعالی او را بوی باز هلد ؛ و اینت[7] عقوبتِ (سخت).

و معنی بغی [دست] دراز کردن بود بی‌شفقت و بی‌انصاف .[8]

---

(۱) س : برخدایتعالی گرامی‌تر از دعا نیست

(۲) س : وی

(۳) س : اَلبَغْیِ

(۴) س : رسد

(۵) س : خیر برخویشتن ازخویشتن

(۶) س : [گ ۳٤۱پ]

(۷) ب . م : بازگذاردوها !

(۸) س : بی انصاف و شفقت .

٧٩٤ ـ لَيسَ شَيئٌ خَيراً مِنْ اَلفِ [مِثلِهِ] إلّا الْمُؤمِنُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

(هیچ) چیز[ی] نیست که از هزار چون خویشتن به باشد مگر (۱) مؤمن .

چنانست که گفت زیادتی میان دوجنس از صمت و نطق پیدا بود مثلاً چنانکه میان دواسب فرق چه باشد یکی ده دینار (ارزد) و یکی هزار [دینار] وهم‌چنین [میانِ] دواشتر و میان دواستر و میان دوباز (همه) پیدا بود که زیادتی چه باشد .

فامّا(۲) میان دوآدمی (زیادتی) پیدا نبود [که زیادتی چه باشد .]

آدمی بود(۳) که از (یک) جهان آدمی بهتر(۴) بود .

٧٩٥ـ لَيسَ لَكَ مِنْ مالِكَ اِلّا ما أكَلتَ فَأفنَيتَ ؛ اَوْ لَبِسْتَ فَاَبْلَيتَ (**) اَوْ تَصَدَّقتَ فَاَمْضَيتَ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

نیست ترا ازمال‌تو مگر(۵) آنچه بخوری ونیست کنی؛ یا بپوشی و کهنه کنی یا بصدقت دهی و پیش بفرستی .(۶)

اندر خبری دیگر آمده است که :

« فَما بَقِيَ فَهُوَ مالُ الْوارِثِ . »

---

(۱) س : بود الّا

(۲) س : امّا

(۳) ب . م : باشد

(۴) س : به

(۵) س : الّا

(۶) س : وازپیش براه کنی

(*) ض . ش : .. قال ليس فرسٌ من الف فرسٍ ولابعيرٌ خيراً من الف بعيرولا حيوانٌ من الف حيوان‌من جنسه‌الاالمؤمن‌فانه يكون‌واحداً من المؤمنين‌خيراً من الف‌مؤمن.

(**) الابلاء : کهنه کردن لباس .

آنچه بماند مال میراث گیر[١] (آن) است .

بدانکه ملک دیگراست وروزی دیگر[و] روزی آنست که بخوری وغذای [تو] شود و تن ازآن[٢] قوّت گیرد؛ یا بپوشی تا لذّت آن بتو رسد؛ یا بصدقت دهی تا بر خدایتعالی ثواب آن واجب شود.[٣] فاما آنچه غیر این باشد ملک تو باشد یکچندی در ملک تو بود وآخر[٤] ملک کسی دیگر گردد[٥] و شمارش ازتوخواهند و لذّت بدیگران[٦] رسد؛ والله اعلم و احکم .



(١) س : برنده

(٢) ب . م : ازو

(٣) س : باشد

(٤) س : باشد و عاقبت

(٥) ب . م : دیگری شود

(٦) س : وراحتش بکسی دیگر

[الباب التاسع]

(قال النبی صلی‌الله علیه وعلی آله :)

۷۹۶ ـ خَیْرُ الذِّکْرِ الْخَفِیُّ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بهترین تسبیح نهان باشد .

مراد رسول (صلی‌الله‌علیه) اندرین خبر آنست که طاعت بنده از ریا پاك باشد .(۱)
پس نهانی فرمود تا از ریا دور بود(۲) و بخبری دیگر آمده است :

«أُذْکُروا اللهَ ذِکْراً خامِلاً » .

گفتند یا رسول الله ! (ذکرِ) خامل چه باشد ؟ گفت ذکر[ی] نهانی .
بخبری دیگر آمده است که سعیدبن اَلْمُسَیِّبْ بشب اندرمسجد رفت کسی بتاریکی نماز میکرد و قرآن ببانگ میخواند . (سعید) گفت ای قرآن خوان اگر این قرآن

(*) ض . ش: قال‌الله تعالی فی ذکر ذکریا : «اذنادی ربه نداءً خفیاً » والذکر یکون نقیض‌النسیان والذی فی‌الحدیث هو باللسان و هوالثناء علی‌الله لاالذی بالقلب فهو خاف لایعلمه غیرالله .

وقال‌علیه‌السلام: ان‌الذکرالذی‌لایسمعه‌الحفظة یضاعف علی‌الذی‌تسمعه‌سبعین‌ضعفا .

(*) م : و فی روایة : المخفی ، ای ما اخفاه الذاکر و ستره عن الناس فهوافضل من‌الجهر .

و فی احادیث اخری مایقتضی ان‌الجهر افضل و جمع بان الاخفاء افضل حیث‌خاف رئاءً اوتاذی به مصلٍ اونائم ؛ والجهر افضل حیث امن ذلک .

---

(۱) س : بود (۲) س : باشد

ازبهرخدای میخوانی پس خدایتعالی ازین نرم‌تر شنود؛ واگراز بهرمردمان میخوانی [پس] بدست مردمان(۱) هیچ نیست. چون بنگریست آن قرآن خوان عمر[بن] عبدالعزیز بود و هرگز بعد از آن آواز وی بقرآن خواندن هیچکس نشنید .

۷۹۷ ـ خَیْرُ الْعِبادَةِ اَخَفُّها .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بهترین عبادت(۲) سبکتر آنست .

زیراکه چون(۳) سبکتر باشدتن بوی بنشاط تر باشد وعبادت که ازسرِ نشاط بود بقبول نزدیکتر باشد(٤) ونیزچون سبکتربود پیوسته بود؛ پیغامبر صلی‌الله علیه گوید :

« اَحَبُّ الْأَعْمالِ اِلَی اللهِ اَدْوَمُها وَ اِنْ قَلَّ . »

خدایتعالی ازکردار بنده آن دوست تر دارد که پیوسته بود ؛ (و اگرچه اندك باشد .)

۷۹۸ ـ خَیْرُ الرِّزْقِ ما یَکْفِی.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) .

بهتر[ین] روزی آنست که کفایت بود .

بدانکه نزد عاقل [گ. ۲۱پ] مال چندان پسندیده بود(٥) که اورادروقت از رنج طلب آسوده دارد وغم فردا نخورد. عاقل روز را نگاه‌دارد چون کفایت‌بود؛ و چون قوت روز یافت آسوده شد که در فردا شک است که بوی رسد یا نه؛ ویقین است که اگر رسد روزی با وی است؛ این را که شکّ است یقین داشتن ودر آنکه آنچه یقین است بشکّ بودن نه نشان عاقلانست .

---

(۱) ب . م : خَلق
(۲) س : بهترعبادتی
(۳) س : [گ۱۳٥ر]
(٤) س : بود
(٥) س : است

٧٩٩ ـ خَيْرُ الْمَجالِسِ أَوْسَعُها.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بهترین نشستگاهها(١) فراخ [ترِ] آنست.

یعنی (که) جای آن بهتر (بود) که فراخ (تر) بود(٢) اگر در مزکت بود(٣) جای تنگ(٤) از خشوع (نماز) باز دارد(٥) و اگر در مجلسِ علم بود از تنگیِ (جای) حلاوتِ علم نداند و اگر جایی دعوت بود از (نشستن درجایِ) تنگ(٦) لذّت طعام نداند وحکماءِ (ظرفا) گفته‌اند :

«وُسْعُ الْمَكانِ خَيْرٌ مِنْ لَوْنَيْنِ.»

فراخی جای از دوگونه خوردنی بهتر بود.

٨٠٠ ـ خَيْرُ دِينِكُمْ أَيْسَرُهُ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بهترین دین شما آسان‌ترِ او(٧) است.

این لفظ دلیل است که دین همه(٨) آسان است(٩) زیرا که گفت :

٨٠١ ـ خَيْرُ النِّكاحِ أَيْسَرُهُ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نکاح آن بهتر که آسان(تر) باشد.(١٠)

(١) س : جای ها
(٢) س : باشد
(٣) س : مسجد باشد
(٤) س : وی
(٥) س : درنماز
(٦) س : تنگی
(٧) س : آسانش
(٨) س : جمله
(٩) س : بود
(١٠) س : بود

(*) ض . ش : قال خیرالنکاح اخفه مؤونة و اقله صداقا واحسنه معاشرة .
(=) م : ای اقله مؤونة یعنی مهرا اواسهله اجابة للخطبة وابرکه .

یعنی (که) بوقت خواستن اجابت زودتر کنند وآنگاه که کاوین کنند برمراد [1] داماد کنند [گ ۱۲۱ ر] وآنگاه (که) تسلیم کنند زن را مرشوی را انتظار نفرمایند ببردن؛ [2] این جمله اسباب الفت است واصل دوستی .

پس بهترین نکاح در دوستیِ زن وشوی بود . [3]

۸۰۲ ـ خَیرُ الصَّدَقَةِ ما کانَتْ عَنْ ظَهْرِ غِنیً [4] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

بهترین صدقه آنستکه از پشت توانگری [5] باشد .

این لفظ رادو معنی گفته اند : یکی آنستکه صدقه باید که آنگاه دهند [6] که کفایت عیال کرده باشند . [7] زیرا که عیال را بتقصیر داشتن وقوت ایشان بصدقت دادن محمود نیست .

دوم معنی گفته اند که صدقه آن (بهتر) بود که چون درویش را صدقهٔ دهی اگر کفایت عمرش یا کفایت سالش نبود باری چنان دهی که کفایت روزش باشد [8] تا وی یک روز فارغ [9] دل شود . [10]

عبدالله بن عباس (رضی الله عنهما) اگر سائلی بامداد ازو سئوال کردی او را بپرسیدی که ترا چند عیالست (آنگاه) قوت همه از نان وآنچه بکار باید [11] کفایت کردی .

---

(۱) س : برضاءِ
(۲) س : زن را شوهر را منتظر ندارند
(۳) س : است
(٤) س : .. ما کان عن ظهرِ غنیِ
(٥) س : توانگر
(٦) س : آنکه که باید که صدقه آنگه دهد
(۷) س : باشد
(۸) س : دهی
(۹) س : [گ ۱۳٥ پ]
(۱۰) س : باشد
(۱۱) س : وغیرِ آن

۸۰۳ ـ خَیْرُ الْعَمَلِ ما نَفَعَ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

کردارْ آن نیکتر که فایده کند .

این رمزی باریک است و آن آنست که عبادتِ (۱) بنده آن به(۲) که متعدّی باشد؛(۳) [و از عمل لازم بهتر باشد] و بیان این عبادتِ لازم نماز است و روزه و قرآن خواندن و تسبیح کردن . و عمل متعدّی آن باشد که فایدهٔ آن بمردمان بازگردد .(٤) چون زکوة وصدقه (وُپل) ورباط و مزکت کردن(٥) و اعانتِ فریاد خواه(٦) و شفاعتِ گناهکاران [پذیرفتن] و آنچه بدین ماند .

۸۰٤ ـ خَیْرُ الْهُدٰی مَا اتُّبِعَ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

بهتر(ین) راهی آنست که [گ ۱ ۲ ۱ پ] او را تابع باشد .

یعنی که از سیرت وطریقت(۷) (وخُلقِ) مرد(۸) آن بهتر (بود)(۹) که دیگران از وی قیاس گیرند و بیاموزند وبکار آرند .(۱۰)

۸۰۵ ـ خَیْرُ ما اُلْقِیَ(۱۱) فِی الْقَلْبِ الْیَقِینُ .

گفت (پیغامبرصلی الله علیه):

بهتر(ین) چیزی که در دل افکنند یقین است .

---

(۱) س : عملِ
(۲) س : بهتر بود
(۳) س : بود
(٤) ب . م : برسد
(٥) س : بنا کردنِ مسجد
(٦) س : خواهنده
(۷) ب . م : رقّت
(۸) س : مردم
(۹) س : که کند
(۱۰) ب . م : وآموزند و کنند
(۱۱) س : لُقیَ

زیرا که یقین ضدّ شک‌است وحقیقت شکّ آنست که تردّد خاطر باشد میان چیزی و ضدّش که کدام حقّ تر.

پس چون شک ضدّ یقین باشد هرچه در دل افتد جز یقینْ شک آنجا قائم باشد؛ نگذارد که آنچه در دلست پاینده بماند. (پس) چون یقین دردل آمد شک زایل شد بعد از آن هرچه در دل آید یقین او را قوّت کند بماند و فایده پیدا کند.

٨٠٦ ـ خَیْرُ النّاسِ اَنْفَعُهُمْ لِلنّاسِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

بهترین مردمان(١) سودرسانندەترین است ایشان‌را.(٢)

این لفظ البته بشرح محتاج نیست زیرا که عیانست که هر کالبدی که فایدهٔ او بتو نرسد برِ تو چه او زنده و چه مرده.

مردمان(٣) چهارگونه‌اند: یکی‌آنست که ازوی بمردم همه خیر رسد و شرّ نه وآنکس برابر ملائکه و انبیاست؛

و یکی آنست که ازوی بمردم همه شرّ رسد و خیر نه وآنکس برابر دیو وشیاطین است؛

و یکی آنستکه ازوی بمردم هم‌خیررسد وهم شرّ (وآن)برابرِ زمانه است؛

و یکی آنستکه ازوی نه خیر رسد و نه شرّ وآن برابر جماد [ات] است ومردگان.

(*) م: انفعهم للناس بماله وجاهه‌لان الخلق کلهم عیال‌الله واحبهم‌الی‌الله‌انفعهم لعیاله.

---

(١) س: مردم

(٢) ب. م: سودمندترین ایشانست مردمان را

(٣) ب. م: بنزدیک تو چه مرده باشد آن وچه زنده و مردم بر

٨٠٧ ـ خَیْرُ الْأَصْحَابِ [عِنْدَاللهِ] خَیْرُهُمْ لِصَاحِبِهِ (*) .

گفت (پیغمبر صلی‌الله‌علیه) :

بهترین یاری بنزدِ (١) خدایتعالی آنستکه همیار خود(٢) را بهتر [بود.]

بدانکه چنانکه خدایتعالی ازحق عیال (ب)پرسد؛ (٣) از حقّ دوستان نیز (ب)پرسد.

پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت :

« مَا اصْطَحَبَ رَجُلَانِ قَطُّ اِلّاٰ وَ اِنَّ اللهَ (تَعَالٰی) سَائِلُ اَحَدِهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ . »

دو کس همصحبت یکدیگر نشوند(٤) الا که حق تعالی ایشانرا ازحقّ یکدیگر بپرسد . این خبر را سبب آن بود که(٥) پیغامبر (صلی‌الله علیه) از معسکر(٦) بیرون آمد بحاجتی؛ ومردی باوی بصحبت (٧)بود . بیشهٔ بود . (پیغمبرصلی‌الله علیه) درآن بیشه(٨) رفت . (چون) از آنجا بیرون آمد ، دوچوب بدست (داشت) یکی چفت(٩) و یکی راست؛ آن راست بدان(١٠) مرد داد . [آن] مرد گفت یارسول‌الله ! این راست ترا باید که(١١) بوَد . (پیغمبرصلی‌الله‌علیه) گفت (نَه) ترا باد ؛ و این خبربگفت .

(*) م : زاد فی‌روایة: وخیرالجیران عندالله خیرهم لجاره فکل من کان اکثر خیرا لصاحبه و جاره فهوافضل عندالله و العکس بالعکس .

---

(١) س : صاحبی بیش

(٢) س : صاحبِ خویش

(٣) س : [گ١٣٦ر]

(٤) س : بایکدیگر صحبت نکنند

(٥) س : آنستکه

(٦) س : معسکری

(٧) س : درصحبت وی

(٨) س : جا

(٩) س : کژ

(١٠) س : باآن

(١١) س : تربایدکه ترا بود

٨٠٨ ـ خَيْرُ الرُّفَقَاءِ أَرْبَعَةٌ ؛(*) وَخَيْرُ الطَّلَائِعِ أَرْبَعُمِائَةٍ ؛ وَخَيْرُ الْجُيُوشِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ(**).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

بهترین رفیقان چهار[تن] اند؛ گویند [که] پیغامبر (صلی الله علیه) مردی را دید [که] (تنها می رفت) بسفر(۱)؛ گفت : اینک دیوی(۲) پارهٔ دیگر برفت دومرد پیش آمدند. گفت : اینک(۳) دو دیو. پارهٔ دیگر برفت؛ چهار مرد پیش آمدند. گفت اینک(٤) کاروان.

گفت بهترین طلایه ها چهارصد باشد یعنی (که) چون بیشتر باشند (آنکه نه) طلایه باشد(٥) لشکر باشد؛

وگفت بهترین لشکرها چهار(٦) هزار [باشد]. یعنی که چون بیشتر باشند(٧) مخاطرهٔ خلاف و تنازع و خیانت باشد.

٨٠٩ ـ خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ(***).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

بهترین شما آنستکه(٨) اهلِ [ک ۲۲۱ پ] خودرا بهتر باشد(٩) [یعنی که در خانهٔ خویش بهتر بود] بخلقِ خوش داشتن وبطاقت خویش هزینه کردن.

(*) م : لان احدهم لومرض امكنه جعل واحد وصيا والاخرين شهيدين.

(**) م : لان الجيش احوج الى القوة من السرية ؛ زاد فى رواية : ولاتنهزم اثناعشر الفامن قلة لان ذلك ابلغ فى حدالكثرة.

(***) م : اى من خيركم خيركم لاهله اى لعياله وذوى رحمه.

---

(۱) س : میشد
(۲) ب. م : ها دیو
(۳) ب. م : ها
(٤) ب. م : ها
(٥) س : نباشد
(٦) س : چهارصد
(٧) س : باشد
(٨) س : با
(٩) س : خویش بهتربود

گویند که پیغامبر (صلی‌الله علیه گفت .) چون خرما مباشید بیرون شیرین و اندرون خشک . یعنی بیرونِ [خانه] خوش خوی و اندرونِ [خانه] بدخوی ؛ و چون گَوْز[۱] مباشید بیرون خشک و اندرون[۲] چرب . یعنی که بیرون بدخوی ودرون خوش خوی ؛ چون انجیر باشید درون وبیرون هردو خوش یعنی هم بیرون بامردمان و هم درون[۳] باعیالِ (خود) ؛ خوش خوی باشید .[۴]

۸۱۰ ـ خَیرُکُم مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرآنَ و عَلَّمَهُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بهترین شما آنستکه قرآن بیاموزد و بیاموزاند[۵] دیگرانرا .

پیغامبر (صلی‌الله علیه) گوید که هر که خویشتن را قرآن بیاموزد[۶] بعد [از] بلوغ بهرحرفی اورا فضل شهیدی [ب]دهند وهر که طفلی را [در] آموزد بهرحرفی اورا فضلِ عتقی[۷] بدهند و اگر بی‌مزد[۸] آموزد بهرحرفی اورا ثواب ده حج بدهند .

۸۱۱ ـ خَیرُکُم مَن یُرجی خَیرُه و یُؤمَنُ شَرُّه (۹) (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بهترین شما آنستکه نیکی ویرا امید دارند و ازبدی وی ایمن باشند .

(۱) س : جوز

(۲) ب . م : درون

(۳) س : درخانه

(٤) س : باش

(٥) س : بیاموزد

(٦) ب . م : آموزد

(۷) ب . م : عتیقی

(۸) ب . م : بی کری (بیکرایه)

(۹) س : [گ۱۳٦پ]

(*) م : ای خیر المتعلمین والمعلمین من کان تعلمه و تعلیمه فی القرآن لا فی غیره اذ خیر الکلام کلام‌الله فخیر الناس بعد الانبیاء من اشتغل به .

(**) م : تتمه الحدیث : وشرکم من لا یرجی خیره ولایؤمن شرّه والتقسیم العقلی یقتضی اربعة اقسام ؛ ذکر قسمین ترغیبا وترهیبا وترک الاخرین اذ لا ترغیب ولا ترهیب فیهما .

معنی این خبر آنستکه در آن خبر گفته‌ایم که پیش ازین است پنج خبرهم درین باب .

٨١٢ ـ خَیرُ بیوتِکُم بیتٌ فیهِ یتیمٌ مُکرَمٌ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بهترین خانه‌های شما خانهٔ است که در وی یتیمی باشد (که) اورا گرامی دارند .

اندر خبری دیگر آورده‌اند که خدایتعالی بموسی[1] (علیه‌السلام)[2] وحی کرد که یا موسی اگرخواهی که پیش من‌آیی [گـ٣١١ ر] (و) گرامی باشی یتیمان را گرامی دار که بعزّت من اگر فرعون در[3] چهارصد سال عمر دست برسر یتیمی فرو مالیده بودی[4] من (آن) کفر وی را بپوشیدمی .[5]

پیغامبر صلی‌الله‌علیه گفت :[6] هر که دست برسر یتیمی فرو گذراند[7] بهرسوی که زیر دستِ وی آید اورا ده‌نیکی بدهند و ده بدی محو کنند وده درجه دربهشت بردارند .

٨١٣ ـ خَیرُ المالِ سِکَّةٌ مَأبورةٌ و مُهرةٌ مَأمورةٌ[8] (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

بهترین مال سکهٔ مأبوره است ومهرهٔ مأموره؛ وبروایتی‌دیگر: فَرَسٌ مَأمورَةٌ.

---

(١) ب . م : باموسی علیه‌السلام (٢) س : عمران

(٣) ب . م : دراین (٤) س : گذاشتی

(٥) س : عفو کردمی (٦) س : گوید

(٧) ب . م : فرو آرد (٨) م : وَ فَرَسٌ مَأمورَةٌ

(*) م : قال ابوعبید: السکة الطریقة المصطفةمن‌النخل والسکة ایضا الحدیدةالتی تشقّ بها الارض تکون بهاالزراعة ؛ و اما المأبوره فانها التی لقحت . یقال ابرت النخلة والمأمورة الکثیرة النتاج .

سکهٔ مَأبُورَهٌ (بعضی گفته‌اند :) خرمادار کشته و داشته(۱) بود .
اندر لغت گویند :
« أبَرْتُ النَّخلَ آبُرُها أبراً وَهِیَ [نَخْلَةٌ] مَأبُورَةٌ .
و (نیز گویند : أبَرْتُ الشَّیءَ ای أهلَكْتُهُ ؛ اورا هلاك كردم چنانكه گفت عزوجل : قوماً بوراً ؛ ونیز گویند: بَرْتُ الشَّیءَ أبُورُهُ ای جَرَّبتُهُ. آزمودم اورا .)
معنی دیگر سکه گاوآهن باشد(۲) که [بدو] زمین در ّند(۳) از بهر کشت کردن .
اندر خبرست که گاوآهن در هیچ خانهٔ نرفت ا ّلا که ذلیل شدند !
(و) اُ ّمامهره، مادیان باشد . ومأموره یعنی [کُرّه کن ،] (بچه زای) وبسیار نتاج .
گویند: (۴) أمَرَها اللّهُ فَهِیَ مَأمُورَةٌ ؛ [وَ آمَرَها فَهِیَ مُؤمَرَةٌ] .
(و گفته اند نیز سکه رستهٔ خرماداران باشند ؛ و مأبوره ُوش داده .)

۸۱٤ ـ خَیرُ مَساجِدِ النِّساءِ قَعرُ بُیُوتِهِنَّ(*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :
بهترین مسجدهای زنان (درونین ِ) خانه های ایشان است .
اندر خبری دیگر آورده‌اند که عایشه گوید [که] پیغامبر (صلی الله علیه) گفت (یا عایشه) ترا چیزی آموزم که تو اگر خفته باشی یا(۵) نشسته ترا [بدان] فضل نماز[ی] دهند که ختم(۶) قرآن در وی باشد ؟ گفتم یا رسول‌الله بلی ؟ گفت

---

(۱) س : خرما ُبن ِ ُکشن داده (یا ُوش داده یعنی باردار کرده شده ، لقاح شده.)
(۲) س : بود (۳) ب ، م : در ّد
(٤) س : و ُیقال [آمَرَهُ اللّهُ : كَثَّرَ مالَهُ او نسلَهُ. المنجد .]
(٥) س : واگر (٦) س : ختم

(*) م : فالصلوة لهن فیها افضل منها بالمسجد حتی المکتوبة

که درخانهٔ [ک ۱۳۲ پ] درونین[1] نشینی این فضل یابی.[2] یا عایشه هرگه که زن درخانهٔ درونین باشد فریشتهٔ[3] گوید: «هٰذا سِیرَةُ الصّالِحینَ» اینک[4] سیرت نیکان. چون درصحنِ[5] سرای آید گوید: اینت[6] رعنایی. چون دربگشاید گوید: ها[7] بی‌ستری.[8] چون پردهٔ خانه برافکند گوید: اینت[9] رسوایی. چون از [در] خانه بیرون آید گوید: [عورت خویش بگشادی؛ چون بخانه آید] گوید:

«أَبعَدَكِ اللهُ قَدْ زَنَيتِ بِعَينَيكِ وَ رِجلَيكِ [ک ۱۳۷ ر] وَ لِسانِكِ وَ إن لَم تَزنِ بِفَرجِكِ.»

گوید: خدای [تعالی] ترا دورگرداناد از رحمتِ خویش![10] بچشم زنا کردی و بپای و بزبان واگرچه بفرج (زنا) نکردی.

٨١٥ـ إنَّ (مِنْ) خَيرِ ثِيابِكُمُ البِيضُ[11] (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

بهترین جامه های شما سپید است.

---

(۱) س: داخل
(۲) س: گفت
(۳) س: فرشته
(٤) ب. م: ها
(٥) س: بصحنِ
(٦) ب. م: ها
(٧) س: اینت
(٨) س: سیرتی
(٩) ب. م: ها
(١٠) س: کناد
(١١) م. (و) س: إنَّ خَيرَ ثِيابِكُمُ البَياضُ

(*) م: هذا خطاب للناس اذقال ثيابكم ولم يقل ثيابنا هذا فى اللباس فى غالب الاوقات انما فى الاعياد فارفعها قيمة افضلها.

(=) م: البياض: اى الابيض الى الغاية تتمة الحديث، فالبسوها احياءكم اى لانها الجهروا طيب وكفنوا فيها موتاكم.

بخبری دیگر آمده است که خدایتعالی بهشت را بیافرید سپید ؛ آنگاه گفت بعزّت من که هر که جامهٔ سپید[۱] پوشد و عبادتِ (من کند) من ترا بر وی حرام نکنم .

گویند ابوجعفر المنصور این پنج (رنگ) قسمت کرد بر زنان و خادمان ؛ و ایشان را فرمود که هر پنج رنگ را بپوشند بزرد و سرخ زیباتر آمدند وشعراواطباء [وحکماء] (را) بهرپنج بیازمود[ند] بسبز[۲] زیباتر آمدند و قضاة و ائمه[۳] وخطبا ومحتسبان را[۴] هرپنج بیاراست[۵] بسیاه بهیبت‌تر آمدند[۵] و علما و عدول را بهرپنج بیاراست در سپید بشکوه‌تر آمدند. تا هرقومی آن(رنگ)دارند (که بدان در خورتر باشند و بشکوه‌تر و بهیبت‌تر) .

٨١٦ ـ اِنَّ خَیْرَ أَکْحالِکُمُ الْإِثْمِدُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بهترین چیزی که[۶] درچشم کشند[۷] سرمه است .

بخبر(ی) دیگر آمده است : که هر که هر هفته سرمه در چشم کشد هرگز در(دِ چشم) دیدهٔ او (را) نقصان نیارد.[۸]

گویند هر کوهی خدای‌راتعالی[۹] تسبیح کرد . کوه سرمه گفت :

---

(۱) س : من

(۲) س : بکبود

(۳) س : امرا

(٤) س : بیازمودند

(٥) س : بودند

(٦) س : شما

(٧) س : کشید

(٨) س : نیاید

(٩) س : تعالی را

(*) م : و تمام الحدیث فانه ینبت الشعر ای شعرالاهداب و یجلوالبصر لتخفیفه الرطوبات الفاسدة و دفعه للمواد الردیة .

« يا مَنْ لا تُدرِكُهُ الأَبصارُ . »

ایزدتعالی بوی وحی[۱] کرد که من ترا داروی چشم[۲] مؤمنان کنم .

۸۱۷ ـ [ک۱۲٤ ر.] خَيْرُ شَبابِكُمْ مَنْ تَشَبَّهَ بِكُهولِكُمْ(*) وَ شَرُّ كُهولِكُمْ مَنْ تَشَبَّهَ بِشَبابِكُمْ(**) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

بهترین جوانانِ شما آنستکه بزّیِ پیرانِ شما باشد ؛ و بدتر(ین) پیرانِ شما آنست که بزّی جوانان شما باشد .

بخبر(ی) دیگر آمده است :

« تَزَيّوا بِزِيِّ الصّالِحينَ تَحْسِبُوا مِنهُمْ . »

(گفت) بزّی پارسایان باشید تا از [شمارِ] ایشانتان[۳] شمرند واین نه‌ازآن گفت که برخدایتعالی غلط روا باشد بل (که) ازآن گفت که برکت ایشان بشما رسد تا شما نیکک شوید و از عددِ[٤] ایشان محسوب گردید.[٥]

---

(۱) س : ندا

(۲) س : دیدهٔ

(۳) ب . م : ایشان

(٤) س : جملهٔ

(٥) س : باشید

(*) م : ای فی سیرتهم لافی‌صورتهم فیغلب علیه الوقار والحلم .

(**) م : شباب (یعنی نوجوانها) جمع شاب فی الخفة والطیش و قلة الصبر عن الشهوات .

٦١٨ ـ خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوَّلُهَا، وَ شَرُّهَا آخِرُهَا ؛ وَ خَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا وَ شَرُّهَا أَوَّلُهَا (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بهتر(ین) صفهای‌مردان [صفِ] نخست است وبدترین او (۱) صفّ پسین ؛(۲) و بهتر(ین) صفهایِ زنان [صفّ ِ] پسین است وبدترینِ او(۳) صفّ ِ نخست.(٤) این خبر اندر نماز آمده است که زنان پسِ (٥) پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) نماز کردندی ؛ پیغامبر (صلی‌الله علیه) (٦) ایشانرا (ب)فرمود تا [ب]صفِ پسین بایستند(۷) تا نظرِ مردان بریشان نیوفتد (۸) [آنگاه] جوانانِ منافقان بیامدندی و بصفّ آخرین بایستادندی (۹) تا زنانرا [ب]بینند (و از منافقان زنانِ فاسقه بیامدندی بصف اول بیستادندی تامردان ایشان‌را ببینند) آنکه رسول‌صلی‌الله علیه این بگفت که بهتر(ین) صفهای مردان نخست‌است‌تانظرشان‌بر زنان نیوفتد. وبدتر(ین) صفهای‌ایشان‌آخرین است که آنجا زنان یابند تا بزنان آمیخته باشند(۱۰) و زنان را گفت که [بهترین] صفهایِ ایشان(۱۱) آخرین است تا ازمردان دور باشند ؛ و بتر(ین) صفهایِ ایشان نخستین (است) که بمردان نزدیک باشند.)

(*) م : ای فی الصلوة اولها لاختصاصه بکمال الاوصاف کالضبط عن‌الامام وشرها آخرها لاتصاله باول صفوف النساء.

---

(۱) س : بترش
(۲) س : است
(۳) س : بترس
(٤) س : است
(٥) س : پیشِ
(٦) س : [گ ۱۳۷ ب]
(۷) ب . م : بیستند
(۸) س : نیفتد
(۹) ب . م : بیستادندی
(۱۰) تا از زنان دورباشند
(۱۱) س : شما

۸۱۹ ـ اَلْيَدُ الْعُلْيا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلى (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

دستِ زَبَرین بهتر از[۱] دست فرودین[۲] [است] .

یعنی دستِ دهنده[۳] بهتر از دست ستاننده [است] زیرِ این اندر[٤] نکته‌ای هست[٥] دقیق که دلیل کند برشرفِ درویشی ؛ و آن آنست که آنکس که میدهد بآنقدر که میدهد نقصی اندر مالِ خویش می‌آرد (و آن نقص مال درویشی است . و آنکس که می‌ستاند بدانقدر که می‌ستاند زیادتی در مالِ خود می‌آرد ؛) و آنقدر توانگری است تا بدین معنی دستِ دهنده از قبل آن جزوی توانگری که در مال وی می‌آید بدانچه می‌ستاند .

بعضی [دیگر] این خبر را برظاهرش تفسیر کنند .

۸۲۰ ـ ما قَلَّ وَ کَفی خَیْرٌ مِمّا کَثُرَ وَ اَلْهی (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

آنچه کم باشد[٦] و کفایت بود بهتر از آنچه[۷] بسیار بود و مشغول دارد .

(*) م : الیدالعلیا: هی‌المنفقة و الید السفلی هی‌السائلة هکذا وقع فی‌الصحیحین؛ وفی روایة لابی‌داود عن ابن عمر رضی‌الله عنها المتعفقة بدل السائلة و رجحها الخطابی لان السیاق فی ذکر المسأله و التعفف عنها قال النووی یحتمل صحة الروایتین فالمنفقة اعلی من الاخذة و المتعفقة اعلی من السائلة و المراد بالعلو علوّ المفضل و المجد وقیل الثواب .

(**) م : شغله عن العبادة .

---

(۱) س : بالایِ
(۲) س : زبرین
(۳) س : مُعطی
(٤) س : واندرین
(٥) ب . م : است
(٦) س : بود
(۷) س : آنکه

این خبر اندر دین[1] گفته است وحث میکند برقناعت کردن که چون مرد را آنقدر بدست آید که کفایتِ (او) باشد بمعروف وکفایت عیال وی بهتر ازبسیاری دنیا که مرد را مشغول دارد از خدمت خدای عز و جل و این معنی صورت نبندد مگر[2] کسی‌را که‌اورا یقین شده است که خدایتعالی هرروزی روزی بنده ببنده‌رساند چون این یقین شد بنده‌را بقوت روزقناعت افتاد و فراغت دل یافت واگراین [یقین] نیست اگر مال دنیا بیک روزکسب کند که شب باندیشه باشد که فردا کسب ازکجا کنم نه [آن] آسودگی را اندازه هست[3] و نه این رنج را غایت هست.[4]

٨٢١ ـ اَلدُّنیا مَتاعٌ وَ خَیرُ مَتاعِها اَلْمَرْأَةُ الصّالِحَةُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

دنیا متاعست و بهتر(ین) متاع وی زنِ (٥) نیکست .

متاع آن باشد که بوی زندگانی[6] کنند (و بنگاه را متاع از آن گویند که مایهٔ باشد که بوی زندگانی کنند .)

پس گفت دنیا همه آنست [گ ۲٥١ ر] که بوی زندگانی کند و زن نیک (وشایسته) بهترین بنگاهی[7] است از دنیا .

---

(١) س : دنیا
(٢) س : الا
(٣)و(٤) س : است
(٥) س : دردنیا زنی
(٦) س : زندگانی بوی
(٧) س : بهترمتاعی

(*) م : رواه مسلم عن عبدالله‌بن عمرو رضی الله عنه : المتاع من التمتع بالشیٔ الانتفاع به الظاهر انه صلی الله علیه و سلم اخبر ان الاستمتاعات الدنیویه کلها حقیرة لا یُوبَهُ بها ومن ثم لما ذکرالله اصنافها و انواعها و سایر ملاذها فی‌قوله :

زین‌للناس‌حب‌الشهوات... الی‌قوله‌والانعام‌والحرث. اتبعه‌بقوله: «ذلک متاع‌الحیوة الدنیا .. » ثم‌قال بعده والله‌عنده‌حسن‌المآب. فنبه‌علی‌انهاتضاد ماعندالله من حسن المآب ؛ و خص بالخیریة المرءة وقیدها بالصالحة لیؤذن بانها شرها لولم‌تکن بهذه الصفة ومن‌ثم قدمها فی‌الآیة. قاله الطیبی.

حکیمی را پرسیدند که از بهشت هیچ چیز(ی) در دنیا هست ؟ گفت آری ! زنی نیکو روی و خوش خوی ، شوی دوست و دیندار .

گفتند از دوزخ هیچ چیز در دنیا هست؟ گفت آری زن زشت روی ، چرب گوی (و) بدخوی ِ بی‌دین .

علی بن ابیطالب (کرّم‌الله وجهه) گوید :

« اَلْمُلْكُ الْخَفِيُّ اَلْمَرْأَةُ الْحَسْنَاءُ الْمَرْضِيَّةُ لِزَوْجِهَا . »

گفت پادشاهی نهانی زنی خوب (روی) است که شوی را خشنود دارد .

٨٢٢ ـ اَلْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ (١) السُّوءِ ؛ وَ الْجَلِيسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ ؛ وَ إِمْلَاءُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ السُّكُوتِ (*) وَ السُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْ إِمْلَاءِ الشَّرِّ .

گفت (پیغمبرصلی‌الله علیه):

تنهائی بهتر از هم‌نشین بد وهم‌نشین نیک بهتر از تنهائی واملاء نیکی بهتر از خاموشی و خاموشی بهتر از املاء بد .

(املاء نه) املای ِ نبشتن را (می) خواهد پرکردن دهان را (می)خواهد از گفتن اگر نیکی باشد (و) اگر بدی اما همنشین ِ (٢) نیک‌وبد .

بخبر آمده است که رسول (صلی‌الله علیه) گفت :

« كُلُّ مَنْ يَهْدِيكَ فَهُوَ مَلَكٌ وَ كُلُّ مَنْ يَغْوِيكَ فَهُوَ شَيْطَانٌ . »

هرکه ترا راه خیر(٣) آموزد او(٤) فریشتهٔ است ؛ وهرکه ترا راه ِ بد آموزد

---

(١) س : الجلیس
(٢) س : جلیس
(٣) ب . م : نیک
(٤) س : آنکس

(*) م : املاء الخیر اوقراءته .

او(١) دیو است .

امّا نیک(٢) گفتن و بد(٣) گفتن ؛ هر که خیر تواند گفتن و نگوید دیوی باشد لال و هر که (را) از بد گفتن گزیرد (٤) و بد گوید سگی باشد بانگ و نیکی گفتن صدقه است و (تو) کیسه بسته ؛ وبد نا گفتن روزه است وتو سیر خورده .

٨٢٣ ـ اِسْتِتْمَامُ الْمَعْرُوفِ خَيْرٌ مِنْ اِبْتِدَائِهِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

تمام کردن نیکوئی بهتر از آغاز کردن وی .(٥)

زیرا که ابتدا را کس انتظار نکند . (و چون ابتدا کردند تمامی را انتظار کنند .)

افلاطون گوید(٦): ببدی ابتدا مکن و اگر کنی جهد کن تا زود باز [گ ٥٢١ پ] گردی ؛ و بنیکی شتاب کن و چون کردی جهد کن تا تمام کنی .

علی بن ابیطالب (کرّم‌الله‌وجهه) گوید : مرد چون نیکی نکرده باشد مخیرست اگر خواهد (کند) و اگر نخواهد (نکند) ، [مخیراست] ؛ چون نیکی کرد اختیار از دست وی (ب)رفت پیوسته بایدش کردن اگر خواهد و اگرنه .

٨٢٤ ـ عَمَلٌ قَلِيلٌ فِي سُنَّةٍ خَيْرٌ مِنْ عَمَلٍ كَثِيرٍ فِي بِدْعَةٍ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

کردار[ی] اندك یعنی طاعت درسنت بهتر ازکردار[ی] بسیار اندربدعت .

---

(١) ب . م : آن
(٢) س : خیر
(٣) س : شر
(٤) س : نگریزد
(٥) س : است از آنکه بوی ابتدا کردن
(٦) س : گفت

(*) ض . ش : ... لانه اذالم یبتدی به لا ینتظره احدٌ فاذا ابتدا او وعدینتظرا تمامه .

یعنی که مرد سُنی که جز نماز فریضه[۱] نکند و جز ماه رمضان روزه ندارد بهتر بود[۲] از مبتدع که پیوسته[۳] نماز کند و روزه دارد زیرا که (سنی) حقّ را معتقد است و مبتدع حقّ را معتقد نیست و از کافر طاعت مقبول نیست.

عَمروبن عُبید بعلم و زهد وورع معروف بود لکن معتزلی مذهب بود چون بمرد او را بخواب دیدند گفتند خدای (تعالی) با تو چه کرد؟ گفت من بدرِ مرگ از اعتزال توبه کردم خدایتعالی نپذیرفت؛ و مرا گفتند نشاید که قومی بقبول تو اندر دوزخ روند و تو در بهشت شوی.[٤]

۸۲۵ ـ خِیارُکُمْ کُلُّ مُفَتَّنٍ تَوّابٍ (*).

گفت (پیغمبر صلی‌الله علیه):

خداوندان اخبار در (این) لفظ مختلف‌اند. بعضی گفتند مفتر است از فترت و بعضی گفته اند مُفَتَّن است از فتنه بدان قول که مفترست از فترت، یعنی که پیوسته معصیت نکند؛ در بیانْ فترتی افکند و بدان قول که مفتن است یعنی که

---

(۱) س: فریضه نماز (۲) س: باشد

(۳) س: [گ ۱۳۸ ر] (٤) س: ببهشت

(*) ض. ش: معناه خیارکم ایهاالمؤمنون کل من فتنه و امتحنه الشیطان و الشهوات بالذنوب ثم یتوب ثم یعود .. وروی مفتر بالراء یعنی یقع به الفترة بین‌الذنب بالرجوع والندامة و روی کل مفین بالیاء من‌الفینة وهی الساعة بعد الساعة.

(=) م: کثیرالوقوع فی‌الذنب؛ کثیرالتوبة کلما اقترف معصیة تاب منها.

المفتن: المذنب کانه اوقع فی‌الذنب و تلطخ به ثم اقلع عنه وتاب.

کل مفتن بمثناة فوقیة مشددة ای کل ممتحن یمتحنه‌الله بالذنوب ثم یتوب ثم یعود ثم یتوب. روی الحکیم الترمذی عن انس رضی‌الله عنه مرفوعا من کانت له سجیة عقل و غریزة تفطن لم تضره ذنوبه شیئا. قیل و کیف یارسول‌الله! قال: کلما اخطا لم یلبث ان یتوب فتمحی ذنوبه و یبقی فضل یدخله الجنة.

نه باختیار گناه (مغرور باشد و اغرا کرده پس پشیمان شود ، و توبه) کند.

بعضی گفتند مُفَتِّن است از فینه و فینه ساعت باشد یعنی که ساعتی در گناه باشد و ساعتی تائب باشد ! .

۸۲٦ ـ خِیارُکُم اَحسَنُکُم قَضاءً (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بهترین شما آنستکه [گ۲۱٦ ر] قضا نیکو[تر] کنند .

یعنی که قضاء دین و فرض نماز نه قضاء حکم. واصلِ این آنستکه مردی را بر پیغامبر[۱] صلی‌الله علیه اشتری بود بتقاضا آمد و گفت یا رسول‌الله آن اشتر من که بقرض ستدی[۲] بازده. پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت (اورا) از آن اشترانِ من اشتری بدهید اشتران اورا پیش آوردند یکی در وی بود از همه بهتر. گفت آن بوی دهید. گفتند یارسول‌الله ! این اشتربسیار[۳] بهتراست‌ازآن اشترِ وی پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت بدهید . « خِیارُکُم اَحسَنُکُم قَضاءً . »

۸۲۷ ـ خِیارُ المُؤمِنِینَ القانِعُ (**) وَ شِرارُهُم الطّامِعُ (***) (٤).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

بهترینِ مؤمنان خرسندان‌اند و بدترین ایشان[٥] طامعان‌اند .

(*) م : خیارکم : ای فی نحو المعامله ؛ قضاءً : ای للدین بان یردا کثرمما علیه بغیر شرط ولامطل .

(**) م :.. بمارزق‌الله .

(***) م :.. فی‌الدنیالان الطمع ینسی‌المعاد ویشتغل عن اعمال الآخرة .

---

(۱) ب . م : پیغمبر مردی را بر وی

(۲) س : بستدی　　(۳) ب . م : بسیاری

(٤) م : این حدیث را ندارد　　(٥) س : شما

بدانکه خرسندی پادشاهی نهان است و طامعی بندگی نهانی.[۱]

گویند طمع را پرسیدند که پدرِ تو کیست ؟ گفت خواری[۲] . گفتند مادرِ تو کیست ؟ گفت دون همتی[۳]. گفتند عیش تو چیست ؟ گفت انتظار [و] حرمان .

حکیمی (دیگر) گوید که قناعت را گفتند[۴] کرا شناسی ؟ گفت خدای را و طمع را گفتند[۵] کرا شناسی ؟ گفت ... ! حکیمی دیگر گفت:[۶] قناعت را گفتند [۷] چه میخوری ؟ گفت شهد . و طمع را گفتند[۸] چه میخوری ؟ گفت زهر.

۸۲۸ ـ خِیارُ أُمَّتِي عُلَماؤُها و خِیارُ عُلَمائِها حُلَماءُها[۹] .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

بهتران [۱۰] امّتِ من علما اند و بهترانِ [۱۱] عالمانِ ایشان بردبارانِ (وی) اند. [۱۱] بدانکه عالمان میراث داران پیغامبرانند صلوات الله علیهم اجمعین و امینان خدااند[۱۲] [عزّ وجلّ] و راه نمای خلق اند بخدایتعالی و رجوع خلق بگاه حلال وحرام[۱۳] باایشانست و حاجت مسلمانان بگاه فرائض وسنن باایشانست

---

(۱) س : نهان است
(۲) س : ذُلّ
(۳) س : همت دون
(٤)و(٥) س : گفتم
(٦) ب . م : گوید
(٧) س : گفتم
(٨) س : گفتم
(٨) ب . م : حُکَماءُها
(٩)و(١٠) س : بهترین
(١١) س : [گ ۱۳۹ ر]
(١٢) س : خداوندِ
(١٣) س : درحرام وحلال

(*) ض . ش : ... وقال عیسی علیه‌السلام ماخلق‌الله احسن من علیم حلیم .

(=) م : علماؤها العاملون بعلمهم ؛ قوله حلمائها : وفی روایة رُحَماٰئِها ای الذی یرافون بالناس و یتخلقون باخلاق الرحمة علی‌الکافة و تمام‌الحدیث الا و ان‌الله تعالی یغفر للعالم اربعین ذنبا قبل ان یغفر للجاهل ذنبا واحداً .

[و رستگاری ایشان بقیامت بایشانست] پرورندهٔ دین‌اند و آرایندهٔ قرآن‌اند ونگاه دارندهٔشریعت‌اند(١) وپاسبانانِ سنت‌اندوترجمان خدای‌اند و خلفای پیغامبر[ان]اند و اندر امّت هرنوعی که هست از زهّاد و عباد و اصحاب زوایا(٢) و صوامع همه بگاهِ شناخت خدایتعالی وگزاردنِ خدمتش بایشان محتاج‌اند . لکن این خلعت ایشان را طراز حلم [است] واین خاتم ایشانرا نگین بردباری است زیراکه ضدعلم جهل است و جهل و علم بهم نه‌آمیزد .(٣)

علی‌بن ابیطالب گفت(٤) (کرّم‌الله وجهه) :

« مٰا خَلَقَ اللهُ شَیْئاً أَحْسَنَ مِنْ عَلیمٍ حَلیمٍ . »

خدایتعالی (هیچ) چیز[ی] نیافرید نیکوتر از عالمی بردبار .

٨٢٩ـ خِیٰارُ أُمَّتِی أَحِدّٰاؤُهٰا(*) اَلَّذینَ اِذٰا غَضِبُوا سَکَنُوا(٥) (وَ یُرْوی . رَجَعُوا(٦))(**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بهترینِ(٧) امّت من تیزانِ ایشان‌اند آنان که (چون) خشم گیرند ساکن

---

(١) س : شرع

(٢) س : زاویّها (کذا)

(٣) س : نیامیزد

(٤) س : گوید :

(٥) ب . م : سَکَتُوا

(٦) م . (و) ض . ش : رَجَعُوا

(٧) ب . م : بهترینانِ

(*) م : حدت : تیزی آهن و هرچیزی . یقال سیف حادّ .

(=) م : احدّاءها بحاء مهملة ای انشطها و اسرعها الی الخیر فالمرادبالحدة هنا الصلابة فی‌الدین و التسارع الی فعل الخیرات و ازالة المنکرات قوله : رجعوا سریعاولم یعملوا بمقتضی الغضب .

(**) ض . ش : و روی اذا غضبوا اسکنوا و سکونهم قبول العذر سواء اعتذروا اولم‌یعتذروا .

شوند و بروایتی دیگر رَجَعُوا یعنی باز آیند(۱) تیزان یعنی در خشم ؛ بدانکه زود خشم زود رضا باشد و اینچه پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت بدان معنی گفت که چون کسی با دوستی خطایی کند و تیزخشم باشد بر وی پیدا شود این کس بداند که آنجا تغیری پیدا شد قصد رضا جستن وی کند [و چون قصد رضا جوئی وی کند] آنجا رضا (ب)حاصل آید و دوستی بماند وچون حقود باشد خطای دوستان اورا متغیر نکند وکین اندر دل دارد تا بروزگار مستحکم شود وخدایتعالی معرفت حرام کرده است بردل کین دار .

۸۳۰ ـ [گ۲۷ ۱ ر] أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ اللِّسَانِ (۲) (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

فاضلتر(ین) صدقه زبانست .

بدانکه‌زبان‌چیزیست که جِرم وی‌حقیراست وجُرم وی کبیر وهیچ اندامی(۳) نیست در تنِ آدمی که او را دراحسان و اساءت(٤) آن تأثیر باشد که زبان را (۵) [زیرا] که [زبان] در یک لحظت هزار دوست را بخون خوار خود (٦) کندوهزار خونخوارخود(۷) رابدوست(خود کند) وبزبان آن بتوان کرد(ن) که بمال [وگنجِ] بسیار نتوان کرد . (وبزبان چندان‌دل‌را بخویشتن شاید کشیدن که بگنجی‌نتوان .)

(۱) س : ساکن شوند

(۲) م : افضل‌الصدقة صدقة اللسان

(=) ض . ش : افضل الصدقة کف اللسان

(۳) س : عضوی

(٤) ب . م : اسباب

(۵) س : تأثیر زبانست

(٦) س : بدشمن

(۷) س : دشمن

(*) ض . ش : تقدیره افضل‌الصدقات صدقة اللسان وهی اغاثة المظلومین واغاثة الملهوفین ..

٨٣١ ـ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ إِصْلاحُ ذاتِ الْبَيْنِ .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

بهترین صدقه آنستکه اصلاح ذاتُ البین کنی و اصلاح ذاتُ البین آن‌باشد که میان دوگروه[١] یا میان دو دودیه[٢] یا میان دو قبیله خصومتی باشد (یا) بسببی که غرامتی[٣] واجب کند وآن خصومت بفتنه خواهد کشیدن یا کشیده‌باشد (کسی) درمیانه رود وآن کاررا بصلاح آرد و از پیش خویش خرجی کند (و)آن فتنه را فرو نشاند[٤] (و آن نایرهٔ فساد را فروکشد) و اگر در آن[٥] معنی وام[٦] کند و خرج کند وی از آن غارمان باشد که خدایتعالی [بدو] زکوة میفرماید دادن ؛ وآن آنستکه بنگرند (تا) وی در آن اصلاح ذات البین تحمل چون کند[٧] چنانکه مردی راکشته بیابند میان دودیه ولیّ مقتول دعوی کند وهردودیه انکار کنند و مشکل شود وفتنه خواهد بودن مردی درعهدهٔ دیت آن مرد کشته‌شود[٨] اگر دیّت ازخانه دهد و اگر فام کند وآن دیت بدهد از[٩] غارمان (بوَد از) زکوتش‌بدهند خواهی توانگر باشدخواهی درویش اینست که پیغمبرصلی‌الله‌علیه گفت درین خبر ؛ و اگر این کس تحمل مالی[١٠] کرده باشد چنانکه بجای کشته مالی[١١] بزیان‌آمده‌است‌چون [خواهد] بندهٔ کُشته یاستوری [گ ١٢٧ پ] یا کِشتهٔ[١٢] سوخته [وازآن] فتنه‌خواهد خاست[١٣] کسی درمیانه[١٤] آید و آن غرامت‌راتحمل

---

(١) س : [گ ١٣٩ پ]
(٢) س : ده
(٣) ب . م : غرامت
(٤) س : ـ کشد
(٥) س : ویابدان
(٦) س : فام
(٧) س : کرده باشد
(٨) س : مردی
(٩) س : آن
(١٠)و(١١) ب . م : مال
(١٢) ب . م : ـ کشی
(١٣) س : بودن
(١٤) س : میان

کند و آن فتنه را بنشاند اگر [خواهد] از خانهٔ خویش دهد . اینست که درین خبرست واگر فام کند ودرویش باشد اززکوة بدهندش و اگر توانگر باشد(۱)[از] زکوة دهندش یانه میان اصحاب شافعی خلاف است (!)

۸۳۲ ـ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ عَلَىٰ ذِي الرَّحِمِ الْكَاشِحِ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بهترین صدقهٔ آنستکه بخویشاوند دشمن(۲) دهند .

اگر کسی را خویشاوندی باشد (دوست) با وی نیکویی کند؛ (۳) پس منتی نباشد(٤) که با دوست بیگانه خود نیکویی واجب است بخاصه (٥) که خویشاوند باشد . اما خویشاوندی که معادی(٦) باشد باوی نیکویی کنی فضل تمامتر یابی که آنچه دادی نه(ب)وجوبِ حقِ دوستی [اورا] دادی وجوب‌حقّ خویشاوندی‌رادادی و حقّ خویشاوندی گزاردن از جمله قُرُبا تست.

۸۳۳ ـ أَفْضَلُ الْحَسَنَاتِ تَكْرِمَةُ الْجُلَسَاءِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

فاضلتر(ین) نیکویی [و] (یا) فاضلتر طاعتی گرامی داشتن هم نشینانست .

گرامی داشتن هم‌نشینان آئین کریمانست و سیرت بزرگان.

---

(۱) س : بود

(۲) س : بخویشاوندی درویش

(۳) س : نیکو کردن

(٤) س : نیست

(٥) س : فخاصة

(٦) س : دشمن

(*) ض . ش : و الکاشح الذی یضمر عداوته فی کشحه ای لاصدقة افضل من ان یعطی ذاالرحم الذی یبغضک .

(=) م : ای القریب الکاشح الذی یضمر عداوته فی کشحه و ذلک الشق علی النفس .

پسر عباس رضی‌الله‌عنهما گفت[۱] من طاقت دارم (که) همه نیکویی‌را مکافات کنم یکی را ـ ده ا ـ لا کسی را که باجرای من نباشد[۲] و بمن محتاج نباشد برمن آید و با من مجالست کند .

حسن بن علی‌را رضی‌الله عنهما (را) بندهٔ بود (نام او) نقیع[۳] گفت : روزی[۴] حسین را ازسرای زنان طبقی حلوابشکر بیرون آوردند من پیش (وی) بردم و(وی) تنها بود ؛ (مرا) گفت جایی بنه حَتّى تَحْضُرَ سادَاتِي تا مهتران من حاضر آیند یعنی جلیسان .

گویند که محمد باقر علیه‌السلام پیش کسی که نه ازخاندان بودی و اگر(چه) [گ ۱۲۸ ر] ملکی بودی قیام نکردی الا پیش هم نشینان خویش ؛ و ایشان را گفتی « أَنْتُمْ قِوَامُ سَوَادِي وَ سُوَيْدَايِي » شما چشم و دل منید .

۸۳۴ ـ أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ أَمِيرٍ جَائِرٍ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

فاضلتر(ین) غزا[۵] سخن حق است نزد[۶] امیری ستمکار .

---

(۱) س : گوید که
(۲) س : [گ ۱٤۰ ر]
(۳) س : نقیع نام
(٤) ب . م : بود گوید روزی ازبرای
(٥) س : غزاتی
(٦) س : پیش

(*) م : ای ظالم و ذلک لان من جاهد العدو کان مترددا بین الرجاء و الخوف و صاحب الامیر مقهور فی یده فهو اذا قال الحق و امره بالمعروف فقد تعرض للتلف؛اولان ظلم الامیر یسری فی جمیع من تحت سیاسته وهم جمع کثیرون فاذا نهاه عن الظلم فقداوصل النفع الی خلق کثیر بخلاف قتل کافر .

(=) ض . ش : ولاتناقض هذا قوله تعالی: ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکة لان من امران یتکلم بکلمة الکفر علی سبیل القهر فی موضع خال فانه یجوز ان یتکلم به و قلبه مطمئن بالایمان و ان کان فی بلدة حیث ان ذکر هو ذلک کان وهناً فی الاسلام وان قتل هو کان شر من الاسلام فعلیه ان لا یتکلم بکلمة الکفر وان قتل وهذا هوالذی یشیر الیه الخبر .

روزی عبدالله بن عمر رضی الله عنه با حجاج نشسته بود بیست و پنج حاجت بخواست از شفاعت درماندگان ؛ همه رواکرد عبدالله دل خوش گشت آنکه درمیان حدیث [حجاج] گفت (عبدالله عمر راکه) اگر در من عیبی دانی ترا فریضه است که مرا باز نمایی که پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفته است:[۱]

« اَلْمؤمِنُ مِرآةُ الْمؤمِنْ . »

عبدالله گفت (والله که) من در تو [ب]جز عیب نمی دانم الا یک هنر که بزبان شهادت میگویی .

[پس] حجاج تند گشت.[۲] (و) گفت نترسی که گردنت بفرمایم زدن ؟ !

(عبدالله) گفت از بدبختی تو چه عجب باشد (و) برخاست وبیرون‌آمد .

ابوهریره وعبدالله عباس[۳] و انس بن مالک در پیش حجاج[٤] بودند حجاج گفت اگرنه حضور شما بودی وی زنده نرفتی!

انس گفت اسلام بدانجای نرسید(ه‌است) هنوز که تو بسر ملک اسلام را و فقیه امت را بی گناه بتوانی کشتن .

(و قال علیه السلام) :

۸۳۵ ـ أَفْضَلُ الْعِبادَةِ إِنْتِظارُ الْفَرَجِ [۵] .

گفت (پیغمبر صلی‌الله علیه) :

فاضلتر(ین) عبادتی چشم راهیِ فرج است .

بدانکه مردی را (که) بلایی پیش آید ازهرنوعی که باشد آنرا امید زوال و فرج باشد وبداند (که) دهندهٔ‌آن بلاخداست عزوجل؛ و بداند که همچنان(که)

---

(۱) س : گفت
(۲) س : شد
(۳) س : عباس‌بن عبدالله
(٤) س : آنجا
(٥)مژده ایدل که مسیحا نفسی می‌آید   که زانفاس خوشش بوی کسی میاید.

بردادن قادرست[١] بر کشف آن هم[٢] قادرست بدادن جزع نکند ؛ صبر کندوفرج را انتظار کند عبادتی باشد بزرگ.[٣] (زیراکه میلی دیدن نوعی است ازراحت وامید بکشف بلا [گ٢٨١پ] داشتن نوعی است از راحت و فضل و ثواب بهردوگونه حاصل . پس عبادتی که ثواب ایزدی باشد وراحتِ دل بوی رسد پیوسته‌فاضلترین عبادتی باشد) .

٨٣٦ ـ أَفْضَلُ عِبَادَةِ أُمَّتِي قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

فاضلتر(ین) عبادتِ امت من خواندنِ قرآن[٤] است .

بخبری دیگر آمده است که هرکه قرآن خواند و همه راست خواند بهرحرفی که برزبان وی گذرد اورا چهل نیکی بدهند واگر همه لحن و خطا خواند بهرحرفی ده نیکی (ب)دهند .

پیغامبر گفت (صلی‌الله علیه) که مؤمن تا بقرآن خواندن باشد هفت فریشته پرّها زیر سر وی گسترده باشند گرامگی اورا.[٥]

٨٣٧ـ أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَ تُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَتَصْفَحَ عَنْ مَنْ ظَلَمَكَ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

فاضلترین‌فضیلتها،[٦] وفضیلت هنرباشد آنستکه آنکس که از تو ببردتوباوی

---

(١) ب . م: همچنانکه داد (٢) ب . م : وی

(٣) س : هرکه در آن صبر کند و جزع نکند او در عبادتی عظیم باشد .

(٤) س : قرآن خواندن

(٥) س : کرامت اورا [گ. ٤١پ]

ـ گرامی داشتن اورا (٦) س : فاضلتر فضیلتی

بپیوندی و آنکس که ترا[١] ندهد (تو) اورا بدهی ؛ وآنکس که برتو ستم کند تو ازو درگذاری[٢] و این جمله آیین بزرگان[٣] وسیرت نیکالست ، و زیرا این اندر[٤] معنی هست بزرگ ؛ و آن آنستکه بنده نیکی کننده و بدی کننده خدایراتعالی داند و خلق را فاعل آن فعل نبیند که بردست وی تصرّفی (می) رود از متصرّفی؛[٥] [در وی مَلکی است که] [٦] باوی خصومتی نیست . پس چون چنین دیدمکافات کردن وجه نیستشفقت بردن شرطست وشفقت آنستکه اگروی می بُرَّد تومی پیوندی و اگر وی نمی دهد تو میدهی و اگر وی بدی کند تو عفو کنی.[٧] [گ ١٢٩ ر]

٨٣٨ ـ فَضْلُ الْعِلْمِ أَفْضَلُ مِنَ الْعِبادَةِ[٨] (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

(فضلِ) علم بهتر از عبادت .

یعنی که علم آموختن فاضلتر ازعبادت کردن . عمربن الخطاب گفت که[٩] پیغامبر (صلی الله علیه) گفت :

« [إنَّ] الْفَقِيهَ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطانِ مِنْ أَلْفِ وَرِعٍ (وَ أَلْفِ مُجْتَهِدٍ)

(١) س : بتو

(٢) س : اورا عفو کنی

(٣) س : است

(٤) س : در زیراین

(٥) س : مالک متصرف است

(٦) ب . م : مالک

(٧) س : می کنی

(٨) س : .. افضل من فضل العبادة

(٩) س : روایت کند از

(*) ض . ش : . . و المعنی بالفضل هنا الثواب فکانه قال ثواب العلم اکثرمن ثواب العبادة قبوله افضل و ازید ونحو قوله علیه السلام یعلم بابا من العلم عمل به اولم یعمل کان افضل من صلوة الف رکعة فان عمل به او علمه کان له ثوابه و ثواب من یعمل به الی یوم القیامة .

و استدل الشافعی بهذا علی ان طلب العلم افضل من صلوة النافلة .

وَأَلْفِ مُتَعَبِّدٍ ؛ وَإِنَّ طائِرَ الْهَواءِ وَحِيتانِ الْبَحْرِ يُصَلُّونَ عَلىٰ مُعَلِّمِ الْخَيْرِ وَمُتَعَلِّمِهِ . »

گفت یک فقیه بر ابلیس سخت‌تر باشد از هزار پرهیزکار و هزار مجتهد و هزار عابد ؛ ومرغ هوا و ماهیان دریا برعالم و متعلم صلوات دهند .

وبروایتی دیگر آمده است :

« مَنْ تَعَلَّمَ باباً مِنَ الْعِلْمِ عَمِلَ بِهِ أَوْ لَمْ يَعْمَلْ كانَ أَفْضَلَ مِنْ عِبادَةِ سَنَةٍ . »

هرکه بابی از علم بیاموزد وبوی کارکند یا نکند از عبادت یکساله فاضلتر باشد .

بخبری دیگر گفت :

« فَضْلُ الْعالِمِ عَلَى الزّاهِدِ كَفَضْلِي عَلىٰ أُمَّتِي . »

فضل عالم برزاهد چون فضل من است بر اُمّتِ من .

۸۳۹ - أَفْضَلُ الْعِبادَةِ الْفِقْهُ وَ أَفْضَلُ الدِّينِ الْوَرَعُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

فاضلترین عبادتی[۱] فقه است و فاضلتر(ین) دین ورع است .

بخبر نخست علم را ستود وبدین خبر فقه را اوّلاً[۲] حدّ علم آن گفتند که:

« مَعْرِفَةُ الْمَعْلُومِ عَلىٰ ما هُوَ بِهِ . »

شناختن دانسته چنانکه وی باشد و حدّ فقه اندر لغت فقه و علم یکی بود[۳]

---

(۱) س : نام تو عبادت (۲) س : اما

(۳) س : آنستکه معرفة الحلال و الحرام و فقه اندر لغت بمعنی علم‌است

(و اندر اصول حدّ علم آنستکه گفتم و معنی فقه معرفت احکام الحلال و الحرام، شناختن حکمهای حلال و حرام و علی‌الرّسم هرچه جز فقه است از علم و اخبار و تفسیر و قصص و اشعار و حکایات و انساب و غیرش علم گویند و عالم وی را عالم گویند و او را که احکام حلال و حرام داند فقیه گویند.) [گ۹ ۱۲پ] [باز آئیم بخبر] پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت هر که مسئلهٔ[۱] (از) فقه بیاموزد و بوی کار نکند حجی پذیرفته کرده باشد و اگر بوی کار کند ده حج کرده باشد و گفت فاضلتر(ین) دین ورعست . [یعنی از ارکان دین فاضلتر رکنی ورع است] و ورع پرخیز باشد[۲] ازحرام و شبهت ؛ و زهد ترك حلال باشد .

٨٤٠ ـ مٰا مِنْ عَمَلٍ أَفْضَلُ مِنْ إِشْبٰاعِ كَبِدٍ جٰايِعٍ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

(هیچ) کاری نیست فاضلتر[۳] از سیر کردن جگر(ی) گرسنه .

ما را بچند جای درین کتاب از پیش رفته است که نیکی آن بهتر (بود) که متعدّی باشد و[٤] فایدهٔ وی بدیگران بازگردد .

جای دیگر گفت (صلی‌الله‌علیه:)

« مَنْ أَشْبَعَ جٰايِعاً فَلَهُ الْجَنَّةُ . »

هر که گرسنه‌ای‌را سیر کند بهشت اوراست . ابوحمزه بغدادی بمرد . بخواب دیدندش؛ گفتند خدایتعالی باتوچه کرد؟[٥] گفت هزارحجّ و هزار ختم قرآن وهزار عتق رَقبه و هزار غزو برابر یک لقمه نیست که بمؤمنی دهند[٦] وبس .

---

(۱) س : [گ۱٤۱ر]
(۲) ب . م : پرهیز بود
(۳) س : نیکتر
(٤) ب . م : بودکه
(٥) ب . م : باتو چه کردند
(٦) س : دهید

(*) م : رکب اضافی لاوصفی والاالقیل جائعة بالتأنیث

٨٤١ ـ مَا تَقَرَّبَ الْعَبْدُ إِلَى اللهِ (تَعَالَى)(١) أَفْضَلُ مِنْ سُجُودٍ خَفِيٍّ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

نزدیکی نجوید بنده بخدای فاضلتر از سجدهٔ نهانی (٢) اما خود نفس سجود عبادتی است بزرگ [و] خبر پیغامبر (است) صلی‌الله علیه :

« إِذَا سَجَدَ الْعَبْدُ اِعْتَزَلَ الشَّيْطَانُ وَ يَقُولُ : وَيْلِي! وَيْلِي! أُمِرَ هٰذَا بِالسُّجُودِ فَسَجَدَ فَدَخَلَ ؛ وَ أُمِرْتُ بِالسُّجُودِ فَأَبَيْتُ فَدَخَلْتُ النَّارَ . »

[چون بنده سجده کند ابلیس] گوید: وای برمن ! وای برمن ! اورا سجود فرمودند بکرد (و) در بهشت رفت(٣) و مرا سجود فرمودند (و) نکردم تا در دوزخ شدم . وهرعبادتی که نهان‌تر فاضلتر .

٨٤٢ ـ مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَلَدَهُ أَفْضَلَ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هرگز پدر فرزند خویش را(٤) چیزی ندهد بهتر از ادبی نیکو .

یعنی عطائی نیست که پدرپسر را دهد بهتر از آن که او را چیزی آموزد که وی بدان چیز عزیز باشد .

---

(١) س . (و) م : ... بشیئ ..

(٢) س : نزدیک نکند بنده را بخدای فاضلتر که سجود وی نهانی باشد

(٣) ب . م : شود (٤) س : پسر

(*) ض . ش : .. هذا تفضیل طاعة السر علی العلانیة لبعدها عن الریاء .

(**) ض . ش : حث علی تعلیم الاولاد و تأدیبهم فقال ما اعطی والد ولداً شیئاً افضل من الحرفة التی فیها اشرف الدارین وهی العلم.

(=) م : النحلة العطیة یقال نحلک اذا اعطاک شیئا بلاعوض یعنی ماورثت‌الآباء الابناء شیئاً افضل من الادب .

ابومطیع گوید که فرزندان شمارا علم آموزید که ایشان خود بعلم مال اندوزند و جاه زیادت و دوستی مردم زیادت ؛ و از بهر ایشان مال میندوزید[١] که مخاطره باشد که مال برود و ایشان ذلیل (و) مانند و پیغامبر (صلی الله علیه) گوید :

« مِنْ حَقِّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ وَ الْحِسَابَ وَ الْعَرَبِيَّةَ . »

حق فرزند (که) برپدر (است) آنستکه او را نبشتن و شمار[٢] گرفتن و تازی بیاموزد.[٣]

گفت[٤] (صلی الله علیه) :

«حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحْسِنَ إِسْمَهُ إِذَا وُلِدَ ؛ وَ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ إِذَا عَقَلَ ؛ وَ يُزَوِّجَهُ إِذَا أَدْرَكَ . »

حق فرزند برپدر آنستکه چون بزاید نام نیکوش بنهد[٥] و چون بدانش رسد[٦] نبشتن بیاموزد(ش) و چون بالغ شود زنش بخواهد .

٨٤٣ ـ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللهِ (تَعَالَى) الْأَتْقِيَاءُ الْأَخْفِيَاءُ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) .

دوسترین بندگان نزدیک خدایتعالی ترسکاران نهانی اند .

ترسیدن آنستکه دل ترسان بود هم در طاعت وهم درمعصیت .

اندرمعصیت می ترسند که عفونکنند وثمرتِ این بکاه وبشب ناخفتن باشد[٧]

---

(١) ب . م : مه اندوزید
(٢) س : حساب
(٣) ب . م : آموختن است
(٤) س . وقال [گ١٤١پ]
(٥) ب . م : بنهدش
(٦) س : رسد
(٧) ب . م : بود

ودرطاعت میترسد که در خور نیست نپذیرند ؛ و ثمرتِ این خَجَل و شرمساری است که آن طاعت را چون معصیت از خلق نهان دارد(۱) واما ترسکاری (کردن آن نیست(۲) که [گوید] این چیست ؟ وآن ازکجاست ؟ واین جای پاك هست یا نه ؟ و ازین نمط که این بنزد اهل حقیقت از معصیت بترست .

۸٤٤ ـ أَحَبَّ اللهُ عَبْداً سَمْحاً بائِعاً وَ مُشْتَرِياً [گ۱۳۰پ] وَ قاضِياً وَ مُقْتَضِياً (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

دوست دارد خدای عزّ وجلّ بندهٔ سهل را که فروشد و خرد و فام گزارد وفام دهد.(۳)

حثّ میکند برین طبع و نیازردنِ (٤) مردم تا آنچه گوئی و کنی درو[ی] رنجِ دلِ کس نباشد .

گویند که بوحنیفه را بر مردی جهود وامی(٥) بود واجل برآمده بود.(٦) (آن جهود) ابوحنیفه را گفت(۷) سه روزدیگر . مهل ده مرا .(۸) اورا سه روز مَهْل داد جهود درآن(۹) سه روز بسفر رفت سوی بصره ؛ پس از(۱۰) سالی (باز) آمد وکیل ابوحنیفه گفت : یا شیخ تقاضا کنم ؟(ابوحنیفه) گفت از راه آمده است یک هفته

(۱) س : میدارد
(۲) س :
(۳) س : بازخواهد
(٤) س : نه‌افزودن
(٥) س : دینی
(٦) ب . م : بسرآمد
(۷) س : گفتند
(۸) س : اورا مهلتت ده
(۹) ب . م : بدان
(۱۰) س : بعد

(*) سمحاً یعنی سهلاً ؛ قاضیاً : الذی یقضی دینه ؛ مقتضیاً : طالبا لدینه ، ای متقاضیا لقرضه .

صبر کن. پس ازیکهفته تقاضا کرد جهود هفته‌ای زمان(۱) خواست. زمان‌داد. جهود (در) آن هفته سوی بغداد شد؛ بعد[از] سالی (باز) آمد وهمچنین (می) کرد تا پنج کرّت؛ چون پنجم کرّت بود وابوحنیفه ضَجِرنشد جهود بیامد ومسلمان شد وگفت در دینی بباید آمدن که در وی چون تویی باشد!

٨٤٥ ـ أَحَبُّ الْبِقَاعِ إِلَى اللهِ (تَعَالَى) ٱلْمَسَاجِدُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

دوستتر(ین) جایها نزد خدایتعالی مسجدهاست.

---

(۱) س: مَهل (۲) س: مَهل

(*) البقاع بکسرالباء الموحدة جمع بقعة وهی المکان.

(=) م: تمامه و شرالبقاع الی‌الله اسواقها. رواه مسلم؛ و فی روایة احب‌البلاد ای بقاع البلاد علی حذف‌المضاف و ذلک لان زوارالمساجد رجال لاتلهیهم تجارةولا بیع عن ذکرالله واقام‌الصلوة وایتاء الزکاة و قصاد الاسواق شیاطین الانس و الجن‌من‌الغفلة الذین غلبهم الحرص و الشره.

اخرج ابن حیان فی‌صحیحه‌عن ابن عمرو ابی‌امامة رضی‌الله عنهم؛ ان حبرامن‌الیهود سأل النبی‌صلی‌الله علیه وسلم. ایّ البقاع خیرٌ؟ فسکت و قال اسکت حتی یجیء جبرئیل و سکت فجاء جبرئیل علیه‌السلام. فسأل فقال: ما المسئول عنها باعلم من السائل ولکن اسأل ربی تبارك و تعالی: ثم قال جبرئیل: یامحمد انی دنوت من‌الله دنوا مادنوت منه مثله قط. قال و کیف کان یا جبرئیل؟ کان بینی و بینه سبعون الف حجاب من نور فقال:

«شَرُّ ٱلْبِقَاعِ أَسْوَاقُهَا وَ خَيْرُ ٱلْبِقَاعِ مَسَاجِدُهَا.»

م: ترجمه:

تمام خبر اینست که بدترین‌مکان‌ها بازارهای‌آن‌بقعه‌ها است یعنی آنجا که خریدو فروش می‌کنند. و این روایت مسلم است ودرروایتی آمده است: أَحَبُّ الْبِلَادِ.... دوست ترین شهرها نزد خدایتعالی مساجد است یعنی احب بقاع البلاد... دوست ترین جاهای‌شهرها. (بحذف مضاف). واین از آنجاست که زیارت کنندگان مساجد مردانی←

از دوستی مزکت[۱] است که گفت :

« وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ . »

و همه جایها خدا(ی) راست تعالی، آنرا مخصوص کرد باضافت ازدوستی باشد.

پیغامبر(صلی الله علیه) گفت:[۲]

« أَلْقَاعِدُ فِي الْمَسْجِدِ فِي أَمَانِ اللهِ (تَعَالَىٰ) وَ فِي جِوَارِهِ »

آنکه در مسجد نشیند در امان خدای باشد و در همسایگی وی .

پیغامبر (صلی الله علیه) گفت :

« مَنْ أَوْقَدَ سِرَاجاً فِي الْمَسْجِدِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَادَامَ فِي ذٰلِكَ الْمَسْجِدِ ضَوْءُ ذٰلِكَ السِّرَاجِ . »

هرکه چراغی در مسجدی برافروزد فریشتگان او را آسرزش خواهند[۳] تا روشنائی [گ ۱۳۱ ر] آن چراغ در مسجد باشد.

← هستند که تجارت و بیع آنها را از یاد خدا باز نمیدارد و نماز بپا میدارند و زکات میدهند و اما آهنگ کنندگان بازار بیخبرانی‌اند حریص و آزمند و شیاطین انس و جن .

این استخراج ابن‌حیان است که گفت : بزرگی از قوم یهود پیغامبر را علیه‌السلام پرسید که بهترین جای‌ها کدام است ؟ حضرت رسول تأملی کرد و گفت : ساکت میمانم تاجبرئیل بیاید و ساکت ماند ، چون جبرئیل علیه‌السلام بیامد سؤال کرد . وی گفت سئوال شونده داناتر از سئوال کننده نیست و من از پروردگارم تبارك وتعالی می پرسم . سپس گفت : یامحمد ! بدرستیکه من خدایرا چنان نزدیک شدم که هیچکس راهرگز چنین دست نداده است. پیغمبر فرمود چگونه؟ گفت: بین من و او هفتادهزار پرده ازنوربود که مرا چنین گفت : شرالبقاع اسواقها وخیرالبقاع مساجدها .

---

(۱) س : مسجد
(۲) س : [گ ۱۴۲ ر]
(۳) س : استغفار کنند

٨٤٦ ـ أَحَبُّ الأَعْمالِ اِلَى اللهِ أَدْوَمُها وَ اِنْ قَلَّ.

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

دوستر(ین) کارها نزد خدایتعالی آنستکه پیوسته باشد و اگرچه اندك بود.

بدانکه خدایتعالی نزدیکی بنده دوست داردوا گرچه (بیاید) اندکی آید.(١)

واین رادرعرف خلق مثلی هست. مهتری راکه خدمتکاری باشد که هرروزدوسه بار(٢)

بدرِ وی آید و اندك تحفهٔ بیارد.(٣) آن مهتر از وی خشنودترباشدکه (از) کهتری

دیگرکه بسالی باری(٤) آید (و) تحفهٔ گرانمایه آرد زیرا که این مهتر بهمتِ(٥)

بلند خویش بدان گران (مایگی) تحفهٔ این وسبك سای(گیِ تحفهٔ) آن نمی نگرد.

بکم(٦) آمدوشدِ این وبسیار آمدوشدِ آن[می] نگرد (که) هرساعت بردرگاهست.

پس پیغامبر (صلی‌الله علیه) عبارت کرد ازعامل بعمل گفت:

أَحَبُّ الأَعْمالِ و مراد از وی أَحَبُّ الْعامِلینَ است.

٨٤٧ـ أَحَبُّ النّاسِ (٧) اِلَى اللهِ (تَعالى) يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ أَدْناهُمْ مِنْهُ مَجْلِساً اِمامٌ عادِلٌ (*).

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

دوستر(ین) همه مردمان پیش خدایتعالی روز قیامت (و) بنشستگاه خدای(٨)

---

(١) س : اندك یابد

(٢) س : کرّت

(٣) ب . م : ببرد

(٤) س : کرّتی

(٥) ب . م : ازهمتِ

(٦) ب . م : بکرم

(٧) س (و) م . : اِنَّ أَحَبَّ

(٨) س : بخدایتعالی

(*) م : اراد بالدنو الکرامة

تعالی نزدیکتر پادشاهی عادل است.(۱)

اوّلاً بدانکه دوستی خدای[تعالی] را معنی چیست و دشمنی را معنی چیست زیراکه این هردوصفتِ تغیرند وتغیربرخدای (تعالی) روا نیست خدای را(تعالی) ارادت صفت ذاتست هرگاه که بدان ارادت خیرِ [گ ۱۳۱پ] بندهٔ خواهد آنرا دوستی گویند و چون شرّ بندهٔ خواهد آنرا دشمنی [گویند].

و امّا «أَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَجْلِساً.»

این نه بحقیقت گفته است برمجاز و اتّساع گفت و این (در) عرف خلق است که کسی برِ پادشاهی گرامی باشد گویند فلان بپادشاه نزدیک است و این نزدیکی بساحت نیست قرب کرامت باشد.(۲)

و (امّا) امام عادل مراد ازوی پادشاست (و) پیغامبر گوید (صلی‌الله‌علیه): یک روز عدل از امیر به[تر] باشد از هفتادساله عبادت عابدی.(۳)

۸٤۸ ـ أَلْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالُ اللهِ فَأَحَبُّهُمْ إِلَيْهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ (*).

(٤) خلق همه عیال خدا[ی]اند وازیشان خدایرا دوستر آنکس [است] که عیال او را سودمند(تر) است.

بدانکه معنی عیال گرانی است چنانکه پیش رفت:

« إِنَّ مِنَ الْقَوْلِ عِيَالاً. »

واندر لغت گویند:

(۱) ب. م: بود
(۲) س: است
(۳) س: عبادتی عبّادی
(٤) س: [گ ۱٤۲پ]

(*) م: لانه هوالضامن لارزاقهم والخلق باسره مرزوقون بعضهم وانماجعل‌الاباء للاولاد و الازواج للزوجات و السادة للعبید والافهوالرزق فی‌الذات بلاشک.

« عالَنِی الشَّیئُ یَعیلُنی (۱) اِذا أعجَزَکَ . »

پس عیال از آن گویند که مرد را عاجز کنند(۲) از طلب قوت ایشان و چون چنین بود این سخن که خلق [عیالِ] خدا[ی] اند بحقیقت نبود بر مجاز و اتّساع بود (۳) بدانمعنی که چون خدایتعالی متکفل است بارزاق خلق ایشان را عیالِ (خود) خواند .

۸۴۹ ـ ما صَلَّتِ اِمرَأةٌ مِنْ صَلوةٍ (٤) أحَبَّ اِلَی اللهِ مِنْ صَلاتِها فی أشَدِّ بَیتِها ظُلْمَةً .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

نماز نکند زنی که خدایتعالی دوستر دارد از آن نمازی که در آن خانه کند که تاریکتر[ین] خانه های وی باشد .

مراد ازین سخن همه ستر زنانست تا ایشان را بگاه رکوع و سجود از عیالان(۵) کسی نبیند .

آنچه در باب ستر زنان بگویند بیشتر از آن نخواهد بودن که خدایتعالی گفت :

[ک ۳۲۱ ر] «وَلا یَضرِبنَ بِأرجُلِهِنَّ لِیُعلَمَ ما یُخفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ.»

باید که زن چون(۶) در خانه گردد(۷) بشتاب گام ننهد تا بانگ پای برنجنِ(۸) (اوی) و (یا) بانگِ جامهٔ قصارت کردهٔ(۹) او کسی نشنود .(۱۰)

---

(۱) س : .. عیالاً و معیلاً (۲) س : کنند

(۳) س : باشد

(٤) س (و) م : . . . اِمرَأةٌ صَلوةً

(۵) س : عیلان (۶) ب . م : که

(۷) س : می‌رود (۸) س : پای ورنجن (خلخال)

(۹) قصارت کرده یعنی گازری کرده ، شسته شده و آهار زده

(۱۰) ب . م : که بقصارت بود کسی از بیرون پرده نشنود

۸۵۰ ـ مَا مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللهِ مِنْ جُرْعَةِ غَيْظٍ كَظَمَهَا رَجُلٌ أَوْ جُرْعَةِ صَبْرٍ عَلَى مُصِيبَةٍ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هیچ جرعهٔ نیست دوست داشته‌تر برِ خدایتعالی[۱] ازجرعهٔ خشم (که) مرد فرو خورد (آنرا)؛ یا جرعهٔ صبر که بر مصیبت خورد.[۲]

پیغامبر (صلی الله علیه) بمدینه میگذشت جوانان سنگ برمیگرفتند. گفت این چیست؟ گفتند یا رسول الله! بدین پیدا گردد[۳] که از ما کی بزور[۴] ترست. گفت بی این من شمارا بگویم که از شما که بزور[۵] ترست. گفتند بلی یا رسول الله! گفت:

«مَنْ يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ.»

آنکه برخویشتن قادر باشد بگاهِ خشم و از پیش[۶] درین معنی سخن رفته است:

و امّا جرعهٔ صبر بوقت[۷] مصیبت:

علی بن ابیطالب کرّم الله وجهه مردی را دید که جزع میکرد بر مصیبتی که بدو رسیده بود علی گفت:

(*) ض. ش: .. قال تعالی: و الکاظمین الغیظ. و قال: و الصابرین فی البأساء. و قال: و بشر الصابرین ... و فی روایة اخری: ماتجرع عبدٌ جرعةً احبّ الی الله من جرعة مصیبة یردّها بحسن عزا اوجرعة غیظ یردّها بحلمٍ.

(=) م: کظم ِخشم فروبردن. ُیقال رجلٌ َکظیم: یعنی فروخورندهٔ غیظ.

---

(۱) ب. م: بنزد خدایتعالی دوستر

(۲) س: کند

(۳) س: شود

(۴) و (۵) س: بقوّت

(۶) س: پیش ازین

(۷) ب. م: در

« يَجِبُ أَنْ يَعْمَلَ الْعاقِلُ فِي ساعَتِه ما يَعْمَلُهُ الْجاهِلُ بَعْدَ سَنَةٍ . »

بايدكه عاقل دروقت آن كندكه جاهل پس از(١) سالى كند يعنى كه جاهل(٢) بعد سالى ساكن باشد . پس بايدكه عاقل در وقت ساكن شود تا ميان جاهل و عاقل فرقى [پيدا] باشد .

٨٥١ ـ وَ ما مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبُّ اِلَى اللهِ مِنْ قَطْرَةِ دَمْعٍ (*) مِنْ خَشْيَةِ اللهِ أَوْ قَطْرَةِ دَمٍ اُهْرِيقَتْ فِي سَبِيلِ اللهِ (**) .

گفت (پيغمبر صلى الله عليه) :

هيچ قطره‌اى نيست پيش خداى تعالى دوست [داشته] تر از قطرهٔ اشك . از ترس خدايتعالى يا قطرهٔ خونى كه در غزا ريخته گردد .(٣)

على بن ابيطالب كرّم الله وجهه گفت كه با رسول الله گفتم(٤) چون (٥) زمين و خاك وديوار بهشت مشك وعنبر وكافور بود طيب بهشتيان(٦) چه باشد؟ گفت:

«طِيبُ أَهْلِ الْجَنَّةِ دَمُ الْغُزاةِ وَ دَمْعُ الْعُصاةِ . »

گفت طيب بهشتيان خون غازيان و اشك عاصيان باشد .

---

(١) س : بعد
(٢) س : [گ٣٤١ر]
(٣) س : غزاتى بريزد
(٤) ب . م : پيغمبر راگفتم يا رسول الله
(٥) س : هركه كه
(٦) س : اهل بهشت

(*) م : أُهْرِيقَتْ اى أُرِيقَتْ . (الاهراق : ريختن خون وجزآن، كالاراقة) .

(**) ض . ش : .. وعن امير المؤمنين: يارسول الله اذا كان ارض الجنة و ترابها و حيطانها من المسك والعنبر والكافور فما طيبها؟ قال: طيب اهل الجنة دم الغزاة ودمع العصاة .

و روى اريقت قال سيبويه انهم زادوا بين الهمزة وفاء الفعل هاءً فقال اهراق يهريق اهراقة كما زادوا فى اسطاع بمنى اطاع ولم يوجد هذا الحكم الا فى هذين الفعلين .

عبدالله‌بن عمر گوید که از پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) شنیدم که گفت:

«لَوْلا قَطْرَتانِ لَما نَبتَ مِنَ الْأَرْضِ نَباتٌ مِنْ شُومِ ذُنُوبِ الْعِبادِ.

قِيلَ يا رَسُولَ اللهِ وَما هُما ؟

قالَ : دَمُ الْغُزاةِ وَ دَمْعُ الْعُصاةِ . »

اگرنه دو قطره بودی از زمین نبات نرستی از شومی گناه بندگان . گفتند آن کدام است ؟ گفت خون غازیان و اشک عاصیان .

۸۵۲ ـ نِعْمَ الشَّفِيعُ الْقُرآنُ لِصاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ (*) .

نیکاشفیعا که(۱) قرآن (است) صاحب خویش را روز قیامت .

بدانکه قرآن خوانرا نزد خدای عزوجل محلی بلند است و منزلتی رفیع (۲) اوّل آنستکه پیغامبر (صلی‌الله علیه) میگوید :

« أَهْلُ الْقُرْآنِ أَهْلُ اللهِ وَ خاصَّتُهُ . »

اهل قرآن اهل خدایند و خاصهٔ او . (۳) دیگر آنکه روز قیامت قرآن‌خوانرا بحساب گاه آرند که حساب کنند (باوی) . جبارجلّ جلالُه ندا کند که اگر قرآن در انبانی(٤) باشد من نپسندم که آن انبان را درآتش افکنم با وی حساب مکنید که (نه) ایشانرا بدوزخ [بـ]خواهم‌فرستادن و اینست معنی قول رسول صلی‌الله‌علیه .

نِعْمَ الشَّفِيعُ الْقُرْآنُ لِصاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ .

---

(۱) س : نیک شفیعی است

(۲) س : خدایتعالی محلی است بلند و منزلتی رفیع است

(۳) س : خاصگان وی (٤) ب . م : انبان

(*) ض . ش : باب* : نعم‌الشفیع ...

(=) . . وروی اهل‌القرآن اهل‌الله و خاصته .

٨٥٣ ـ [گ۳۳۱ر] نِعمَ الْهَدِيَّةُ الْكَلِمَةُ مِنْ كَلَامِ الْحِكْمَةِ (*) .

گفت (پیغمبر صلی‌الله علیه) :

نیکا هدیهٔ سخنی از سخنان[1] حکمت .

هرجا [یی] که پیغامبر علیه‌السلام درین کتاب حکمت گوید مراد بوی[2] دین باشد ؛ وعایشه گوید که پیغامبر (صلی‌الله علیه) پیش من آمد و گفت یا عایشه ترا هدیهٔ آوردم . گفتم چیست یارسول‌الله ؟ مرا گفت :

« عَلَيْكِ بِالسُّكُوتِ تَكُنْ مِنَ الْقَانِتَاتِ [3] وَ عَلَيْكِ بِالسُّكُونِ تَكُنْ مِنَ الْعَابِدَاتِ وَ عَلَيْكِ بِحُسْنِ التَّبَعُّلِ تَكُنْ مِنَ الصَّالِحَاتِ . »

گفت خاموش باش تاازقانتان باشی (خانه نشین باش[4] تاازعابدان باشی و باشوی نیکو باش تا از پارسایان باشی .

گفتم[5] هدیه اینست (یا رسول‌الله) ؟ این خبر بگفت . . .

٨٥٤ـ نِعمَ الْمَالُ النَّخلُ الرَّاسِخَاتُ فِي الْوَحلِ ، الْمُطْعِمَاتُ فِي الْمَحلِ (**) .

گفت (پیغمبرصلی‌الله علیه) :

نیکو[6] مالیست درخت[7] خرما (بُن) بزمین فروبرده دروحل یعنی درزمین نرم

(*) ض . ش: قال لیس هدیة کالعلم فان کلمة منه اعظم قدرا من کل شیء والمراد بالحکمة هیهنا العلم ویجوز ان یکون علی ظاهرها .

(**) م: النخل و النخیل: درخت خرما ؛ الرسوخ: استوار و پای بر جای شدن
وَحَل: گل نازک و تنک که ازباران شود المحل : خشک سالی و تنگی .

(١) س : نیکوهدیهٔ است سخنی از سخن

(٢) س : ازو

(٣) س : [گ۳٤۱پ]

(٤) من : در خانه بنشین

(٥) ب . م : گفت

(٦) ب . م : نیک

(٧) ب . م : درختان

طعام دهنده در سال تنگ .

مَحل، تنگسال را گویند ؛ ومراد پیغامبر (صلی‌الله علیه) ازین آنستکه خرما دار[ی] باشد بر زمین خویش (که) خرما(ی) نیک آورد تا در سال سختی مردمان[۱] را طعام دهد.[۲] و این سخن از آن گفت که در طبع عرب‌ست خرمادار را[۳] دوست داشتن .

۸۵۵ ـ نِعِمّا بِالْمالِ[٤] الصّالِحِ لِلرَّجُلِ الصّالِحِ[*] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نیک است مالِ نیک در دست مردِ نیک .

اصل نِعِمّا نِعمَ ما بوده است (پیوسته کردند ؛ آنگاه) دومیم [بهم‌آمد] (بیکی افتاد) مدغم کردند . و معنی وی آنست که چه نیک [گ۳۳۱پ] باشد مال صالح [بر مردم صالح] یعنی [مالِ] حلال در دست مرد پارسا از رضای خدایتعالی[٥] حاصل شده؛ وبررضای خدایتعالی بکار برده .

حسن بصری گوید (رضی الله عنه) که هرچه مرد پارسا را بدست آید همه حلال باشد و هرچه از حلال آید[٦] جز برضای خدای‌تعالی بکار نشود .

---

(۱) س : سخت سال مردم

(۲) ب . م : باشد

(۳) ب . م : خرماداران

(٤) س . (و) م : نِعْمَ الْمالُ ...

(٥) س : وجه حلال

(٦) س : باشد

(*) ض . ش : ...کانه قال نعم‌المال الحلال للرجل الذی یقوم فیه ماامره‌الله فان المرء الصالح یصلح باموانه احوال نفسه و عیاله والمؤمنین:
وما فی‌نعما نکرة‌غیرموصوفة ولاموصولةٍ و المعنی نعم شیئاً .

٨٥٦ ـ نِعمَ الْعَوْنُ عَلیٰ تَقْوَی اللهِ (تَعالیٰ) اَلْمالُ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

نیک یاور است بر ترس خدایتعالی خواسته. (۱)

بدانکه مال حلال مرد را بر دین یاوری بزرگست زیرا که چون مال حلال دارد طاعت سر فراغت(۲) دل کند و ذلّ سؤال نکشد و بود که ازآنجا صدقه دهد ثواب متصدّقان یابد.

علیّ بن ابیطالب را (کرّم الله وجهه) گفتند که درویشی به یا(۳) توانگری. گفت:

« إِنْ اُعافیٰ فَاَشْکُرُ أَحبُّ اِلَیَّ مِنْ أَنْ اُبْتَلیٰ فَاَصْبِرُ. »

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

اگر بعافیت باشم و شکر کنم دوست دارم که در بلا باشم و صبر کنم.

سفیان ثوری را دیدند که بدینار[ی] بازی میکرد گفتند ترا این نشاید کردن گفت:

« لَوْلا هذا لَتَمَنْدَلَتِ الْعامَّةُ بِنا. »

اگرنه این بودی(۴) عامه دست بآستین ما پاك کردندی.

(۱) س: نیکویاوریست ترسیدن از خدایتعالی را مال.

(۲) س: بفراغت

(۳) س: از

(۴) س: بُدی

(*) ض. ش: و العون مصدر بمعنی الفاعل ای نعم المعین علی التقوی هذا المال لان المؤمن اذا کان له مال یتخلصُ من ذلّ السؤال و من الطلب و التکسب فیؤدّی الطاعات علی فراق القلب و ینفق فی سبیل الله و تمام الخبر الذی بعده.

۸۵۷ ـ نِعمَ الشیئُ الفالُ (*) .

گفت (پیغمبرصلی‌الله‌علیه) :

نیک چیزیست‌فال(۱) معنی‌فال آن‌باشد(۲) که مردی بیمار باشد بامداد بگوش وی‌برسد که کسی گوید ای سالم ! یا ، ای عافیت داده ، و یا مردی دل‌تنگ‌باشد بگوش وی آید : ای سُرور یا فَرَجْ ؛ یا مردی چیزی گم کرده باشد بگوش‌وی آید ای واجد !

پیغامبر(صلی‌الله‌علیه) این [خبر] رادوست داشتی [گ‌۳٤۱ر] [و] زَجْررا دشمن داشتی و آن آنستکه چیزی را ناخجسته دارند وکاری خواهند (که) کنند یا نکنند .

۸۵۸ ـ نِعمَ الإدامُ الخَلُّ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

نیکو نان خورشیست سرکه .

بخبر دیگر آمده استکه در خانه که سرکه باشد درویشی در آن خانه (۳) نشود .

(*) ض .ش : قیل یارسول‌الله ماالفال ؟ قال الکلمة الصالحة یسمعها احدکم فکان الرجل اذا سمع ذلک اتاه بشارة بنجاحه فیفرح .

(=) م : قال الازهری : الفأل مهموز وکان النبی صلی‌الله علیه وسلم یتفال ولا یتطیر و انما الفال فیما یحسن و الطیرة فیمایسوء .

(**) ض . ش : .. و الخل ادام یکسرالشهوة وکثیرا من العلل وعن جابر قال اخذ رسول‌الله علیه‌السلام بیدی وقال اما من غداء فاخرجت الیه فِلقاً من خبز فقال‌هل‌من ادام ؟ فقلت لاالا شیء من خل فقال ان الخل نعم‌الادام .

---

(۱) س : مُروا (یعنی فال نیک و تطیر یا مرغوا یعنی فال بد . م)

(۲) س : [گ‌٤٤۱ر] (۳) س : وی

عایشه گوید که پیغامبر (صلی‌الله علیه) روزی بدیناری سرکه خرید و زر بقرض بستد. من گفتم یارسول‌الله فام چرا(می) کنی از بهر سرکه. گفت:

«قِوامُ الْكَدْخُداٰئِيَّةِ وَ كُلُّ بَيْتٍ لاٰ يَكُونَ فِيهِ الْخَلُّ لَتَفُوحُ مِنْهُ رٰائِحَةُ الْفَقْرِ.» (۱)

گفت این قوام کدخدائیست و هر خانهٔ که در وی سرکه نباشد از آن خانه بوی [فقر و] درویشی آید.

۸۵۹ـ أَصْدَقُ الْحَدِيثِ كِتٰابُ اللهِ وَ أَوْثَقُ الْعُرىٰ كَلِمَةُ التَّقْوىٰ وَ أَحْسَنُ الْهُدىٰ هُدَى الْأَنْبِيٰاءِ وَ أَشْرَفُ الْمَوْتِ مَوْتُ (۲) الشُّهَدٰاءِ (*).

(۱) کلمه کدخدائیه فارسی است وشاید مانند موارد دیگر از زبان سلمان در عربی آمده باشد!

(۲) س: قَتلُ

(*) ض. ش: قبل ازین حدیث چنین آمده است: (ونسخه های س. (و)ب.م. ندارد)

۸٦۰ـ «نِعْمَ صَوْمَعَةُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ بَيْتُهُ. (**)» (و نسخهٔ م. الرجل. ندارد)

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

چه نیکوخانقاهی است مرد مسلمان را خانه و کاشانهٔ او.

شایدرهنمونی فرموده‌باشدامت خویش‌راکه درهنگام‌فراغت واستراحت در کنارزن و فرزندشان بسر برند تادرنگاهداشت و تربیت دینی ایشان مراقبت مؤکد داشته باشند و نیز اوقات گرانمایهٔ خویش را بلهوولعب خارج از منزل بیهوده نگذرانندواگرایشان‌را تفرّجی میباید با اهل خانهٔ خود باشندتا کانون خانمان خویش راپیوسته برفعت ووحدت فروزان بدارند. و همچنین خود ایشان را رهبری کرده باشند تا از مفاسد اجتماع از قبیل شراب خوراگی وقمار وزنا و دیدن وحتی شنیدن جنایات دور نگه داشته شوند پس همین است‌عبادت مردمسلمان وهمینجاست‌بزرگترین خانقاه او. (ترجمه و شرح از مصحح)

گر اهل صحبت دل نیستی نمیدانی   که در کنار عزیزان چه لذتی دارد

(**) ض.ش: رغب فی‌الاعتزال عن‌الخلق والاشتغال بطاعةالله فی‌البیت ولاحاجة للمسلمین الی‌الصوامع.

گفت (پیغامبرصلی الله علیه) :

راست‌تر(ین)حدیثی کتاب خدا[ی]است (و استوارتر) وقوی‌تر بند ِ نهی[(١)] کلمت تقوی[است]و کلمهٔ تقوی لااله الاّالله باشد[(٢)] ونیکوتر ُهدی هدی پیغامبرست و شریفتر(ین) مرگی مرگ شهیدانست .

امّا راست‌ترحدیثی کتاب خدا(ی‌ا)ست تعالی ؛ ای[(٣)] و لعمری دلیلی که از کتاب خدای(تعالی) بوداوراردنیست وخبری که از آنجا دهد او را خلافی نیست و امّا کلمت تقوی اصل تقوی َو ْقوی [بوده] است و او را بتا [بدل] کرد(ه‌ا)ند واشتقاق وی‌ازوقایت‌است و کلمت تقوی[(٤)] شهادتست و او را که‌قوی‌تربند ِ نهی[(٥)] خواند [گ ٤٣ ‌پ] ازآن‌خواند که‌چون کافرشهادت گفت (ریختن ِ) خونش‌و اسر عیالش[(٦)] و [ِ ب]غارت [بردن ِ] مالش حرام گشت پس کدام عروه‌بوداز‌ین‌محکم‌تر .

« وَ أَحسَنُ الْهُدیٰ هُدَی الْأَنبیاءِ .»

یعنی نیکوتر(ین) راهی راه پیغامبرانست زیرا که هر راهی (ب)جایی پیوندد و راه پیغامبران بحق پیوندد . (و آنچه گفت) :

« وَ أَشْرَفُ الْمَوْتِ مَوْتُ الشُّهَداءِ . »

شریفتر(ین) مرگی مرگ شهیدانست زیرا که هر کسی که ُمردد‌رآمرزیدگی او شکّ است الّا شهید که درآمرزیدگی وی شکّ نیست .[(٧)]

---

(١) س : بندی

(٢) س : است

(٣) س : ِانّ

(٤) س : کلمهٔ وی

(٥) س : بندی

(٦) س : اسیر کردنش

(٧) س : [گ ٤٤ پ]

٨٦١ ـ أَطْيَبُ الطِّيبِ الْمِسْكُ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خوشتر(ین) طیبی مشک است .

اندر خبرست که نجاشی نام وی اضحمه بود از حبش؛ از بهر پیغامبر (صلی الله علیه) مشک فرستاد و پیغامبر (صلی الله علیه) بپذیرفت و میان صحابه ببخشید و بخانه ها بفرستاد و این دلیل روشن است مُشک پاکست؛ هم در وی تصرّف کرد و هم او را خوشتر طیبی خواند .

٨٦٢ ـ سَيِّدُ إِدَامِكُمُ الْمِلْحُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

بهتر(ین) نان خورش شما نمک است .

زیرا که اگرچه بقیمت حقیرست بهنر بزرگست که هیچ طعامی جز بوی صلاح نپذیرد .(١)

بخبر(ی) دیگر آورده‌اند که :

« عَلَيْكُمْ بِالْمِلْحِ فَإِنَّهُ فِيهِ دَوَاءٌ لِإِثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً . »

نمک دارید و خورید که در وی داروی هفتادودو دردست .

و این را تأویلی (دیگر) کرده‌اند .

گفته‌اند که ملح میم محمد است و لام علی است وحا حسن وحسین .

(پس پیغمبر صلی الله علیه بفرمود که برشما باد که مرا دوست دارید وعلی را و حسن و حسین) را که دوستیِ ما [ک ١٣٥ ر] دارو بود(٢) هفتادو دو درد را (٣) یعنی [که] این هفتادودو بدعت (را) که در اسلام پیدا شود .

(*) ض. ش: وقال علیه السلام : علیکم بالملح فانه دواء من اثنین وسبعین داءً .

---

(١) س : خوش نیست
(٢) س : داروی
(٣) س : است

۸۶۳ ـ أَسْرَعُ الدُّعاءِ إِجابَةً دَعْوَةُ غائِبٍ لِغائِبٍ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

دعائی که زودتر اجابت شود دعائی بود که در غیبت گویند.(۱)

که‌آنکس که دعا میکنند او را غایب است و این دیگر(۲) که دعا می کند غایب است (و) هردواز خانه دورند ؛ (و اندر خبری دیگر آورده‌اند) که :

« اِغْتَنِمُوا دُعاءَ الْغَرِيبِ فَإِنَّ لِلْغَرِيبِ عِنْدَاللهِ حُرْمَةً . »

دعای غریب را بغنیمت دارید که غریب را نزد خدایتعالی حرمت است.

بخبری دیگر آمده است :

« إِنَّ اللهَ يُسْرِعُ فِي إِجابَةِ الدُّعاءِ لِلْغَرِيبِ . »

خدایتعالی زود اجابت کند دعائی راکه از بهر غریبان بود .

۸۶۴ ـ لَقَلْبُ ابْنِ آدَمَ أَسْرَعُ تَقَلُّباً مِنَ الْقِدْرِ إِذَا اسْتَجْمَعَتْ غَلْياً .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

دل آدمی سبکتر گردد از دیگ که جوش بر سر آرد .

بدانکه همه کالبد آدمی دل است. اگر وی بصلاحست و اگر بفساد پیوسته درگردیدنست ؛ بریک حال پاینده نیست .

پیغامبر (صلی‌الله علیه) گوید :

(۱) ب . م : دعاء برغیبت اجابت زودتر باشد

(۲) س : واونیز

(*) ض. ش : رغّب فی ادعیة الغرباء .. وقال علیه‌السلام اغتنموا دعاء الغریب فان للغریب عندالله حرمة وهوترغیب للغریب ایضا فی‌الدعاء فان دعاءه ارجی‌للاجابة.

« قَلْبُ[١] ابْنَ آدَمَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمنِ . »

دلِ آدمی میان دوالگشت است از انگشتان خدای ؛ و حاشا که خدای را (تعالی) جارحه باشد (تعالی‌الله عن ذلک.)

پیغامبر صلی‌الله علیه (خدای را عزوجل نه چنین داند لکن) مثلی‌زده‌است که دل درحکمِ خدای (تعالی) چنانست که نخودی درمیانِ [گ ١٣٥ پ] دوانگشتِ مردی‌همچنان که (آن) مرد بر تقلیب[٢] آن نخود قادر باشدایزدتعالی [گ. ١٤٠ ر.] ببرگردانیدنِ دلِ آدمی قادرست و دل را قلب [نام] ازآن آمد[٣] که لَمْ یَزَل یَنقلبْ پیوسته میگردد از حال بحال .

٨٦٥ ـ حَبَّذَا الْمُتَخَلِّلُونَ مِنْ أُمَّتِي (*) .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

خنک (باد) خلال کنان را از امّت من .

اصل[٤] حَبَّذَا حَبِّبَ ذَا [بود] یک‌بارا دردیگرمدغم[٥] کردندوآنگه‌بجای [وی‌حبذا] (خنک‌باد) نهادند . ومعنیش‌آلستکه دوست کردند خلال کنانرا بدلها .

اندر خبری دیگر آورده‌اند که :

« مَنْ اِسْتَعْمَلَ الْخَشَبَتَيْنِ لاٰ يَحْتَاجُ اِلىٰ قَلْعِ السِّنِّ . »

هرکه دو چوب را بکار دارد بدندان کندن محتاج نگردد[٧] یعنی خلال و مِسواك .[٨]

---

(١) س : لَقَلْبُ
(٢) ب . م : تقلب
(٣) ب . م : گویند که
(٤) ب . م : معنی
(٥) س : ادغام
(٦) ب . م : این را
(٧) س : حاجت نباشد
(٨) س: سِواك

(*) ض . ش : و قال علیه‌السلام : من استعمل الخشبتین لا یحتاج الی القلع اراد الخلال والسواك .

[الباب العاشر]

۸٦٦ - بِئْسَ مَطِيَّةُ الرَّجُلِ زَعَمُوا (*) .

گفت (پیغمبرصلی‌الله علیه) :

بد بارگیری است[1] مرد را زَعَمُوا .

بدانکه‌مطیه‌آن‌اشتررا گویند[2] که مرکوب را دارند ومعنی این خبرآنستکه نهی میکند از علم گفتنِ بی‌استاد . وبی‌استاد هرکه گوید: میگویند فلان چیز وپیدا نکند[3] که ازکه شنیدم[4] (قول باشد) و قول گفتار باشد . وچون گوید: قال: غالب مفهوم‌وی‌را باشد ؛ وچون گوید: زَعَمُوا [5] غالب مفهوم وی دروغ باشد.

مختصر معنای این خبر آنستکه عادتی بدباشد[6] که مردی گویدچنین گفتند ونگوید که فلان گفت یا (گوید) [ازفلان] شنیدم ؛ (و نگوید که ازفلان شنیدم و روایت کنند: «بئس‌مطیئةالرجل زعموا» وآن چنان باشد که لفظ زَعَمُوا گوینده را در تهمت دروغ افکنند . و زعم [گ ١٣٦ ر] عبارتی است از دروغ خدایتعالی می گوید : زعم‌الذین کفروا .

(*) م : ای لفظ زعموا .

المطية (دابة) بكسرالطاء المهملة و شدة المثناة التحتية ؛ زعموا . ای اسوء عادة للرجل ان يتخذ زعموا مركبا الی مقاصده فيجز عن امر تقليدا من غير تثبت فيخطئ‌ويجرو عليه الكذب .

---

(۱) س : اشتری است — (۲) س : باشد

(۳) س : نبود — (٤) س : شنیده بود

(٥) ب . م : زعم — (٦) س : است

۷٦۷ ـ شَرُّ الأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا .

گفت (پیغمبر صلی‌الله علیه) :

بدتر(ین) کارها محدثهای او[۱] باشد .

این اندر دین و سنت (آمده) است که کسی در دین چیزی سازد که پیش‌از وی اسامی گفته [نباشد]، یا کرده نباشد .

بخبری دیگر آمده است .

« أَلدِّینُ دِینِی وَ السُّنَّةُ سُنَّتِی فَمَنْ أَبْدَعَ فِی دِینِی وَ سُنَّتِی فَهُوَ کَافِرٌ . »

دین دین منست و سنت سنت منست هر که در دین من و سنت من بدعت نهد او کافر است .

۸٦۸ ـ وَ شَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ[*] .

گفت (پیغمبر صلی‌الله علیه) :

بدترین نابینایی نابینایی[۲] دل است .

زیرا که دیده روشن ببصارتست چون کور شود بصارت بشود[۳] ، وی نور آفتاب نبیند . و دل روشن ببصیرتست چون کور شود بصیرت بشود[٤] و دل نور معرفت نبیند .

آنجا که کوری چشم سراست ازمشاهدهٔ خلق محروم است و اینجا که کوری دلست از مشاهدتِ حق محروم ماند؛ پس ناچار که بترین کوری کوری‌دل بود[٥] .

---

(۱) ب . م : دروغ
(۲) س : بتر کوری کوریِ
(۳)و(٤) س : برود
(٥) س : است

(*) ض . ش : ولاشرّ فی عمی‌العین یذم به الانسان و یعاقب لانه من فعل‌الله وانما اللوم والعقوبة علی‌القلب الذی هو فعل‌العبد اذا لم یتفکر ولم یتامل فیحصل له‌المعارف والعلوم التی هی نور وبصیرة .

۸۶۹ ـ شَرُّ الْمَعْذِرَةِ حِينَ يَحْضُرُ الْمَوْتُ (*) .

گفت (پیغمبر صلی‌الله علیه) :

بدترین عذر(۱) خواستن آنگه باشد که مرگ فراز آید .

بدانکه این لفظ مجمل است بتفسیر محتاج باشد. اما کافر را بگاه (۲) نزع اسلام نپذیرند و عاصی را تا جان بغرغره رسیدن توبت بپذیرند .

فرق در این میان آنست که کافر بیگانه‌است وازبیگانه بهروقتی عذرنپذیرند و عاصی آشناست (و) ازآشنا [گ۱۳۶پ] بهروقت عذر بپذیرند .(**)

پیغامبر گوید :

« مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُغَرْغِرَ نُودِيَ : مَا أَسْرَعَ مَا جِئْتَ . »

هر که پیش ازآنکه جانش بغرغره رسد توبه کند نداکنندش [که] چه زود(۳) آمدی .

۸۷۰ ـ [وَ] شَرُّ النَّدَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (***) .

گفت (پیغمبر صلی‌الله علیه) :

بدتر(ین) پشیمانی آنستکه روز قیامت باشد و حکمت اندر[ین] آن [است]

(*) ض . ش: ولاتناقض بین‌الحدیث وماتقدم من انه یقبل التوبة قبل‌ان‌یغرغر... وقدیقال حضر فلاناالموت‌ولم یحضره بعدوانما حضرته امارته قال تعالی : «کتب علیکم اذا حضراحدکم‌الموت‌ان‌ترك خیرا الوصیة..» فعلی هذا یکون هذه الحالة قبل ان یغرغر فیقبل توبته وان‌کانت شرّ معذرة وان حضرالموت فهوحال الغرغرة .

(**) ض . ش : ولا یقبل توبة احد فی هذه‌الحالة؛ وروی شر الندامة یوم القیمة ولا یتغیرالمعنی ...

(***) ض . ش : انمالاینفع‌الندامة‌یوم‌القیمة لانّ الله سماها حسرة والحسرةانما یکون علی شیء فائت لایستطاع ان یدرك .

---

(۱) س : بترعذری (۲) س : [گ۱۴۵پ] (۳) س : زودتر

که روز قیامت هیچ پشیمانی سود ندارد که پشیمانی بر گناه (بجایِ) توبه است و تائب آمرزیده باشد . و جای آمرزیدگان بهشت است (۱) اگر بقیامت پشیمانی سود داشتی آنجا هیچ کافر(ی) نباشد الا که پشیمان شود و نه هیچ عاصی باشد الا که پشیمان شود؛ اگر پشیمانی فایده داشتی بجای توبه بودی وچون بجای توبه بودی کفروگناه معفوّ (شدی وچون کفر وگناه معفوّ) بودی ایشان بهشت رفتندی وچون چنین بودی دوزخ خالی (ب)ماندی و چون دوزخ خالی خواستی بودن (۲) درآفریدنِ وی هیچ حکمتی نبودی .

۸۷۱ ـ وَ شَرُّ الْمَآكِلِ أَكْلُ مالِ الْيَتيمِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

بدترین خوریتی خوردنِ (۳) مال یتیم است .

بخبری دیگر آمده است که پیغامبر (صلی‌الله‌علیه) گفت :

« لَيْلَةَ اُسْرِیَ بی إلَی السَّماءِ [أَنّی] آلَيْتُ عِنْدَ الْعَرْشِ أَنْ لا اُشْفَعَ لِآكِلِ مالِ الْيَتيمِ . »

گفت آن شب که مرا بآسمان بردند سوگند خوردم زیر عرش که شفاعت نکنم آنرا که مال یتیم خورد .(٤) و آنچه خدایتعالی میگوید اندر قرآن:

« إِنَّ الَّذينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامی ظُلْماً ... » (٥)

خود معلوم است .

---

(۱) ب . م : باشد

(۲) ب . م : بماندی

(۳) س : بدتر خوردنی

(٤) س : یتیمان بخورد

(٥) س : الآية

(*) ض . ش : وقداوعدالله علیه النار فی کتابه وقال النبی علیه السلام : آلیت عندالعرش لیلة اسری ان لااشفع لآکل مال الیتیم .

۸۷۲ - شَرُّ الْمَكَاسِبِ كَسْبُ الرِّبوٰا .

گفت (پیغمبرصلی‌الله علیه) :

بدتر(ین) کسبی [گ۳۷ ر] کسب رباست .

بدانکه ربارا معنیِ (آن) زیادتیست و صورت ربا(۱) جنسی بجنسی فروختن باشد(۲) بزیادت (یا) بنسیه؛ و این در چهارچیز صورت بندد (در)زروسیم وخوردنی و آشامیدنی و چون بغیر جنس باشد زیادت روا بود چنانکه زر بدرم و درم بزر (بزیادت بستاند) .

فامّا زربزر و سیم بسیم نشاید الّا راست براست (و) خوردنی چون جنسی بجنسی دیگر باشدزیادتی بشاید(۳) چون روغن باانگبین و اما که روغن بروغن باشد نشاید الّا راست براست (واما آشامیدنی چون شیربسرکه باشد شاید وچون سرکه بسرکه باشد نشاید الّا براست) و آنکه علی الجمله نشاید الّا دست بدست و فقه این درکتب مسطورست آنجا بنگرد.(۴)

۸۷۳ - شَرُّ مٰا فِی الرَّجُلِ شُحٌّ هٰالِعٌ أَوْجُبْنٌ خٰالِعٌ (*) .

گفت (پیغمبرصلی‌الله علیه) :

بدتر(ین) چیزی که در مرد باشد(۵) زفتی باشد(۶) هالع ؛ [و] (یا)بددلی باشد(۷) خالع .

هالع اندوهگین کننده باشد و هلع همِّ(۸) سخت راگویند و خالع یعنی دل برکننده(۹) ازجای و معنیِ [این] خبرآنستکه بخلی باشدکه چون بباید دادن‌ویا

(۱) س : وی (۲) س : است

(۳) ب . م : باشد (۴) ش : درآنجا نظرکند [گ۴۶ ر]

(۵) ب . م : بود (۶)و(۷) ب . م : است (مردِ زفت یعنی بخیل‌وممسک)

(۸) س : غم (۹) ب . م : کنندهٔ دل

(*) م: اشدّ الشحّ: البخل، الهالع : المحزن، والهلع اشد الحزن‌والجزع والهلوع الضجور الذی لایصبر علی‌المصائب .

بخواهد دادن(۱) اندوهگن شود (ازبخیلی) و بددلی آن باشد که چون بترسد دلش از جای بشود(۲) چنانکه چیزی را از جای بکنند .

(بعبارتی دیگر گفته‌اند که شحّ بخل باشد و هلع اندوه وزاری سخت باشد رجلٌ هالعٌ و هلوع سخت زاری کننده بود خدایتعالی می گوید :

« إِنَّ الإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً . »

و خالع دل سست باشد که چون کمترچیزی بدو رسد گوئی که دل‌وی‌ازجای کنده شود) .

٨٧٤ ـ أَعْمَى الْعَمَى الضَّلالَةُ بَعْدَ الْهُدَى (*) .

گفت (پیغمبر صلی الله علیه) :

کورتر(ین) کوری از راه رفتن بود پس از راه یافتگی .(۳)

خداوندان حقیقت را درین سخنان است : (گویند) هر که راه یافت از راه نرود . راه نه راه ظاهرست راه باطن است ؛ (پس) آنکس که [براه رفت وآنکه از راه گردید از پیتش ؛] بظاهرراهی میرود ودل را ازآن خبرنیست‌لاجرم آن‌راه‌نرود .

[زیرا] که [هرگه] دل تابع تن‌نبود ؛ چون دل‌راه یافت [آنگاه] آن‌راه رفتن محال بود ؛ که تن تابع دل باشد پس از راه رفتن ، بعد از راه رفتن [و معنی] اینست .

---

(۱) س : بخواهند از وی

(۲) س : برود

(۳) س : است بعدِ راه یافتن

(*) ض . ش:.. قال‌الصادق علیه‌السلام : المذنب من شیعتنا کالنائم‌علی‌المحجة اذاانتبه لزم‌الطریق .

٨٧٥ ـ [وَ] مِنْ أَعْظَمِ الْخَطَايَا اللِّسَانُ الْكَذُوبُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بزرگتر(ین) خطاها زبان دروغ زنست.(١)

بخبری دیگر آمده است :

« مَنْ عَوَّدَ لِسَانَهُ الْكَذِبَ حَرَّمَ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ الشَّهَادَةَ . »

هر که زبان خودرا دروغ گفتن خوکرد(٢) خدایتعالی (کلمت) شهادت(را) بوقتِ مرگ بر وی حرام کند و بزرگان گوید(٣) که دروغ زن را [هم] آن بس بود که وی داند(٤) که دروغ می گوید(٥) وکسی دیگر گوید :

« لَوْلَا تَرَكْتُ الْكَذِبَ تَأَثُّماً لَتَرَكْتُهُ تَكَرُّماً . »

[گفت] (اگر) دروغ را ازبهر بزه دست ندارم ازبهرآبروی خویش دست بدارم .

٨٧٦ ـ مَا مَلَأَ آدَمِيٌّ [وِعَاءً] شَرّاً مِنْ بَطْنٍ (**) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

پر نکند آدمی خنوری(٦) را بتر از شکم .

یعنی که آدمی کاری نکند بتر از آن (که) بسیار خورد .

اندر خبری دیگر آمده است :

« يَا بْنَ آدَمَ إِذَا شَبِعْتَ عَصَيْتَ [رَبَّكَ] أَبَيْتَ أَمْ أَطَعْتَ . »

---

(١) ب . م : بود

(٢) س : بعادت کند

(٣) س : گفتند

(٤) س : او میداند

(٥) س : است

(٦) س: پر کردنی(خنور بروزن تنور یعنی ظروف مانند کاسه و خم وغیره. برهان‌قاطع.)

(*) ض . ش : .. وروی : البطنة تذهب الفطنة .

(ای فرزندآدم هرگاه که سیرشدی بی‌فرمان شوی خداوند خویش را) [آدمی هرگه که سیرشدعاصی گشت] اگرخواهی‌واگرنخواهی.

موسی(بن عمران علیه‌السلام) در مناجات گفت :

« یارَبِّ أَینَ أَطلُبُکَ فَقالَ (تَعالی :) عِندَ أَربابِ البُطونِ الجِیاعِ .»

ترا کجا جویم ؟

گفت(۱) نزدخداوندان شکمهای گرسنه .



(۱) س : [گ۱۴۶پ]

[الباب الحادیعشر]

[گ٥ . ٢ر] (قَالَ النَّبِیُّ عَلَیْهِ السَّلامُ :)

٨٧٧ ـ مَثَلُ أَهْلِ بَیْتِی مَثَلُ سَفِینَةِ نُوحٍ (عَلَیْهِ السَّلامُ) مَنْ رَکِبَ فِیهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

مثل خاندان من مَثل کشتی نوح است علیه السلام هرکه در وی نشست رَست؛ و هرکه از وی بازایستاد غرقه[٢] شد.

یعنی [هرکه] بدیشان تولّی کند و ایشانرا دوست دارد از دوزخ رست و هرکه مخالفِ ایشان گشت [و] از ایشان بیزاری گرفت[٣] [غرق] و هلاك شد و بدین اهل بیت علی را و فاطمه را و ذرّیة ایشان را می خواهد و اگر بفضایل اهل‌بیت مشغول شوم ده مجلد بکار باید،

عَلِمَ مَنْ عَلِمَ وَ جَهِلَ مَنْ جَهِلَ.

---

(١) چون نسخه‌عکسی مغشوش بود نیم‌برگ١٣٨ را به نیم برگ٥ . ٢ چسباندیم

(٢) س : غریق

(٣) س : جست

(*) ض . ش : قال اهل‌التفسیر اراد صلی‌الله علیه و آله باهل‌البیت علیا وفاطمة و ذریتهما المعصومین علیهم‌السلام من‌والاهم نجا و من عاداهم هلك ولا خلاف ان کل من تخلف عن سفینة نوح هلکوا و ان اوی بعضهم الی جبل یعصمه من الماء.

۸۷۸ ـ مَثَلُ أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ (۱) مَنِ اقْتَدَى بِشَيْءٍ مِنْهَا اهْتَدَى .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مثل اصحاب من چون (۲) ستارگان است هرکه پی (گیری) یکی ازایشان کند (۳) راه بیابد .

هرچند که چنین است اما جای دیگر ابوبکر و عمر را مخصوص کرد گفت : «إِقْتَدُوا بِالَّذِينِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرٍ .» پی گیری کنید بدوکس که (٤) از پس من (اند) [یعنی] ابوبکر و عمر در مسایل اصول فقه گوید که اگر صحابه بدوفرقت شوند اندر مسئلهٔ یکی ازاین چهار در یکی طایفه باشد قول آن‌طایفه‌دلیل باشد در آن مسئله از بهر آنکه یکی از خلفاء راشدین است و شرح این در (کتب) اصول فقه مسطور است . (۵)

۸۷۹ ـ مَثَلُ أَصْحَابِي فِي أُمَّتِي (٦) كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ لَا يَصْلُحُ [ک ۲۰۰پ] الطَّعَامُ إِلَّا بِالْمِلْحِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مثلِ یاران من در امّت من چون نمکست درطعام (۷) نیک نشود خوردنی جز (۸) بنمک .

(۱) س . (و) م : مَثل النجوم (۲) س : مَثل

(۳) س : گیرد

(٤) س : پی دوکس گیرید

(۵) این گفته‌ها از شارح شافعی است .

(٦) م : إِنَّ مَثَلَ أَصْحَابِي فِي أُمَّتِي

(۷) ب . م : خوردنی

(۸) س : نباشد طعام الا

بدانکه آنانکه پیغامبر را دیده بودند[۱] و با وی صحبت کرده (باشند) او را (ٓا)صحابی گویند[۲] وآنان که پیغامبر را (صلی الله علیه) دیده نباشند لکن صحابه را دیده باشند ایشان را تابعی[۳] گویند (و آن را که صحابه را ندیده باشد تابعی را دیده باشد او را تابعی تابعی گویند) و بعدِ ایشان تا قیامت همه را اُمّت گویند واُمّت جماعت را گویند (اندرلغت) که بر کسی جمع آیند اکنون پیغامبر (صلی الله علیه) میگوید (که) دین اُمّتِ من بصلاح نباشد ِالّا بدوستیِ این صحابه واقتداء ایشان[٤] (بصحابه) .

٨٨٠ ـ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ النَّحْلَةِ(*) لاَ تَأْكُلُ اِلاَّ طَيِّباً وَلاَ تَضَعُ إِلاَّ طَيِّباً.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

مثل مؤمن مثل مگسِ[٥] انگبین است[٦] نخورد الّا خوش ونهد الّا خوش .

بدانکه صفت مؤمن حقیقی آنستکه آنچه خورد (حلال خورد) و آنچه کند طاعت کند و هرکرا غذای از حلال باشد نفسِ وی برطاعت بنشاط باشد و طاعت بنده ثمرهٔ لقمهٔ حلال است .

عبدالله گوید . ازخانهٔ سپاهی شربتی آب(؟)خوردم قساوتِ (آن) بیست سال در دل من بماند (و) گفت چهل سال در بغداد باقلیِ (تر) آرزو کردم[۷] بهای وی مرا صافی نشد پس مؤمن نخورد الّا حلال [یانگوید] و نکند الّا طاعت .

---

(۱) ب . م : باشند

(۲) س : گفتند

(۳) س : تابعین

(٤) س : بایشان

(٥) س : نحل

(٦) س : [گ ٤٧ ر] که

(۷) س : آرزوی من بود

(*) م : . . كمثل النحلةِ

۸۸۱ ـ مَثَلُ اُمَّتِي مَثَلُ الْمَطَرِ لا يُدْرَى أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مثل امّت من (مثل) باران است؛ ندانند (که) اولش بهتر یا آخرش .

اشارت (می) کند [پیغامبر] (صلی‌الله علیه) که این امت خالی نیستند[۱] از اولیای خدای‌تعالی (که) باران از آسمان [کـ۶ . ۲ ر] و نبات از زمین ببرکت ایشان رویاند[۲] و بلا از عاصیان ببرکات ایشان[۳] گردد .

ابراهیم سیانی[۴] گوید که بقبهٔ صخره در خضر را دیدم (علیه‌السلام) اورا گفتم درعالم کسی هست از (جملهٔ) اولیاء مرا ؟ گفت پیوسته درین امّت هفتصد هزار مرد تائب باشد وهفتاد هزار مرداخیار[۵] و هفت[۶] هزارمرد ابراروهفتصد[۷] مرد ارکان و هفتاد مرد عماد و هفت مرد اوتاد و یکی غوث ؛ و این غوث بمکه آید و باران بارحمت ، و نبات بابرکت از دعای وی باشد ؛ آنکه [اگر] این غوث راکاری[۸] افتد از آن هفت یکی بجای غوث باشد و از آن هفتاد [این] هفت‌تمام باشد[۹] و از آن هفتصد [آن] هفتاد تمام شود و از آن هفتهزار آن هفتصد تمام شود و از آن هفتادهزار [آن] هفتهزارتمام شود وازآن هفتصد هزار آن هفتادهزار تمام شود آنگاهی از جمله امّت یکی را توفیق توبت آید و تایب شودتاآن هفتصد هزار (بدان تائب) تمام شود وبرهمین[۱۰] باشد تاقیامت .

---

(۱) س : نیست
(۲) ب . م : وی دهد
(۳) ب . م : ببرکت وی
(۴) س : شیبانی
(۵) ب . م : اختیار
(۶) س : هفتاد
(۷) ب . م : هزار
(۸) س : براکابری
(۹) س : شود
(۱۰) س : درزمین

۸۸۲ ـ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ وَ الْإِيمَانِ كَمَثَلِ الْفَرَسِ يَجُولُ فِي أَخِيَّتِهِ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى أَخِيَّتِهِ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مثل مؤمن و ایمان مثل فرسی است که پیرامن آخیه گردد باز بآخیه‌آید و آخیه میخی باشد که بر زمین فرو برند و طویله ، اسب [را] در وی [ب]بندند تاآن اسب میگردد چون خواهد که برود آن میخ وی را بازکشد همچنین مثل مؤمن و ایمان [اینست] پس هوای خویش میگردد چون یک پاره خواهد که پای‌ازاندازه‌بیرون [ب]نهد ایمان [او] او را [ازآن] بازکشد.(۱)

۸۸۳ ـ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْقَوِيِّ كَمَثَلِ (۲) النَّخْلَةِ ؛ وَ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ [ک۶۰ ب] كَخَامَةِ (۳) الزَّرْعِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مَثلِ مؤمنِ قوی مَثلِ خرمادارست و مَثلِ مؤمن ضعیف چون طاق کِشته است.

(*) م : الاخية : العروة التى تشد بهاالدابة و تكون فى وتداوسكة مثبتةفى الارض و جمعها اواخى .

(=) الاخية بالمدوتشديد الياء حبيل اوعويد يعزز فى الحائط و يُدفن طرفاه فيه و يصير وسطه كالعروة وتشد فيه‌الدابة و جمعها اواخىّ مشددا كالاخايا على غيرالقياس . قال القاضى معناه ان‌المؤمن مربوط بالايمان لاانفصام له عنه و انه و ان اتفق‌له‌ان‌يحول حول المعاصى و يتباعد عن قضية الايمان من ملازمة الطاعة والاجتناب عن المعصيته فانه يعود بالاخراليها بالندم والتوبة و يتدارك مافرّط فيه انتهى .

---

(۱) س : [ک۱۴۷ پ] (۲) ب . م : مَثَلُ

(۳) س: كمثلِ خامةِ (م : الخامة الغصنة الرطبة التى لم تشتد ؛ الخامة: الغضة من النبات . ج . خام و خامات . المنجد)

این قوّت که (او) صفت می‌کند(۱) از مؤمن قوت ایمان را میخواهد نه قوّتِ تن را یعنی که مؤمن قوی ایمان چون درخت خرماست که کسی اورا ازجای بنتواند برکندن(۲) و مؤمنِ ضعیف ایمان چون شاخ کِشتهٔ(تراست که) هر(کسی) که خواهد بر کند(ش) و این بر کننده شیطان است که این را از راه ببرَد و آنرا ازراه نتواند بردن .

٨٨٤ـ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ السُّنْبُلَةِ تُحَرِّكُهَا الرِّيحُ فَتَقُومُ مَرَّةً وَ تَقَعُ أُخْرَى وَ مَثَلُ الْكَافِرِ مَثَلُ الأَرْزَةِ لاَ تَزَالُ قَائِمَةً حَتَّى تَنْقَعِرَ (۳) .

گفت (پیغمبرصلی‌الله علیه):

مثل مؤمن مثل خوشهٔ کِشته است که باداورا می‌جنباند و کرّتی(٤) ایستاده بود و کرّتی(٥) افتاده؛ ومثلِ کافر مثل درخت‌صنوبر است که پیوسته ایستاده‌بود تا آنگاه که از بن درافتد.(٦)

یعنی که مؤمن‌را پیوسته عیش خوش نبود ؛ (و)شادی باغم بود [و] نعمت باشدّت و[تن] درستی بابیماری‌وچنین بسیار بماند ؛ وکافر[تن] درست و دل‌خوش بود لکن بیکبار بسر درآید [وهلاك شود] .

---

(۱) س : میدهد

(۲) س : برنتوان کندن

(۳) م : أَي تَنْقَلِعَ (الارزة : الصنوبر)

(٤)و(٥) س : وقتی

(٦) س : بیفتد

۸۸۵ ـ مَثَلُ الْمُؤْمِنِینَ فِی تَوَادِّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ کَمَثَلِ الْجَسَدِ اِذَاشْتَکَی [بَعْضُهُ] تَدَاعِی سَائِرُهُ بِالسَّهَرِ وَ الْحُمّی (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

مثل مؤمنان(۱) در دوستی و مهربانی ایشان (بایکدیگر) مثلِ (یک) تن باشد(۲) ؛ هرگاه که جائی از تن بدرد آید(۳) همه اعضا را تب و بیداری(٤) آید .

تا (بزبانِ اشارت گفته‌اند که چون) تن را دردی باشد دیده نخسبد (دیده‌را گویند که چرا نخسبی) گوید که چون دردش برنتوانم داشتن وبموافقت وی دردی برخود نتوانم نهادن [گ ۲۰۷ ر] [باری] رنج بیداری بر خود نهم تا باوی برنج مشارك باشم. پس رسول (صلی‌الله علیه) بنمود که مؤمنان باید که با یکدیگرچنین باشند (که) بسرّاء و ضرّاء (بایکدیگر مشارك باشند) و آن سال (که) قرمطیان بمکه خروج کردند و مجاوران را بکشتند علی بن یاقوته بخانه اندر(۵) بود چون قرمطیان(٦) مجاوران را بکشتند (و) برفتند وی از خانهٔ (خویش) بیرون آمد وبهرکتِ(۷) حرام آمد آن کشتگان‌را دیدافتاده پیرامن کعبه اندروی‌درطواف‌آمد(۸) و میگفت :

(*) حاشیه س :

بنی آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آوردروزگار	دگر عضو ها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی	نشاید که نامت نهند آدمی

(=) ض . ش : .. ویقال تداعت الحیطان

(۱) س : مؤمن
(۲) س : است
(۳) س : دردکند
(٤) ب . م : بیداری و تب
(۵) س : در خانه
(٦) ب . م : قرمطی
(۷) س : بمسجد
(۸) س : اندرطواف میکرد

« شعر »

تَرَى الْمُحِبِّينَ صَرْعَى فِي دِيَارِهِمْ
كَفِتْيَةِ الْكَهْفِ لاَ يَدْرُونَ كَمْ لَبِثُوا
وَاللهِ لَوْ حَلَفَ الْعُشَّاقُ أَنَّهُمْ
مَوْتَى مِنَ الْعِشْقِ أَوْ قَتْلَى لَمَا حَنِثُوا (١)

تاقرسطیان از گوشهٔ بدرَ (٢) جستند واورا (نیز) بکشتند .

٨٨٦ ـ مَثَلُ الْقَلْبِ مَثَلُ رِيشَةٍ بِأَرْضٍ (فَلاَةٍ) تُقَلِّبُهَا الرِّيَاحُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مثل دل مثل پرّی است در دشتی فراخِ (بی‌آب) که بادش میگرداند . یعنی (که) دل پیوسته بر یک حال نپاید (٣) و این خبر را شرحی بزرگست لکن شرط اختصارست گاهی در رحب دنیا غالی شود وگاهی روی باخرت آرد . آنکه که روی بدنیا آرد اگر برآن بماند هرگز سجود نکند وآنکه که روی باخرت آرد اگر (٤) بر آن بماند هرگز دنیارا آبادان نکند .

٨٨٧ ـ مَثَلُ الْقُرْآنِ مَثَلُ الْإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ إِنْ عَقَلَهَا صَاحِبُهَا أَمْسَكَهَا وَ إِنْ تَرَكَهَا ذَهَبَتْ .

گفت (پیغمبر صلی‌الله علیه) :

مثل قرآن مثل اشتر(انِ) [زانو] بسته است [که] اگر خداوند[ش ببندد بایستد و اگر بگذاردش برود .] (٥)

---

(١) س : [گ ١٤٨ ر]
(٢) س : بیرون
(٣) س : نماند
(٤) س : کند اگرچنانکه
(٥) ب.م: یعنی قرآن خوان اورا زانو بسته دارد

یعنی پیوسته میخواند [ک۷. ۲پ][1] اورا بتواند داشتن و اگر فروهلدش (وزانوش ببندد یعنی که) نخواند برود.

پیغمبر (صلی‌الله علیه) گفت:[2]

« مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرآنَ ثُمَّ نَسِيَهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لِسانُهُ حَيَّةٌ يَأْكُلُ صَدْرَهُ. »

گفت هرکه قرآن [را] بیاموزد آنکه نخواند[ش] تا فراموش کند[3] روز قیامت آید و زبان وی ماری [شده] (باشد که) سینهٔ او را میخورد .

۸۸۸ ـ مَثَلُ الْمُنافِقِ كَمَثَلِ الشّاةِ العائِرَةِ[4] بَيْنَ الْغَنَمَيْنِ[*] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

مَثَلِ منافق مَثَلِ گوسفندی‌است که‌میان‌دو گله میگردد ساعتی‌اینجاوساعتی آنجا که (کس) نداند که [وی] از (آن) کیست. واندر لغت عائره آن باشد که خداوندش پیدا نبود. گویند عارَ يَعِيرُ عَيْراً (إذا مَرَّ عَلَى وَجْهِهِ که روی نهاده برقصد وی مرود و مردِ عیار را عیار از آن گویند که بسرِ خود کار کند وسهم عایر

---

(۱) س : تا (۲) س : گویند (۳) س : شود

(٤) العائر: المتردد؛ سهمٌ عائر: لا يُدرى من رمى به ؛ شاةٌ عائرةٌ : مترددةٌ بين قطيعين لاتدری ایهما تتبع . (المنجد)

(*) العائرة اكثر ماتستعمل فی‌الناقة وهی التی تخرج من ابل الی اخری‌لیضربها الفحل ؛ و الجمل عائر يترك شولا الی اخری ثم اتسع فيها فاستعملت فی المواشی ضرب النبی صلی‌الله عليه وسلم للمنافق مثل السوء فشبه تردّده بين الطائفتين من المؤمنين و المشركين تبعالهواه و فضلا لغرضه الفاسد و ميلاالی ما يبتغيه من شهواته بتردد الشاة العائرة وهی التی تطلب الفحل فتردد بين القطيعين ولا تستقر علی حال ولاتثبت‌مع‌احدی الطائفتين و لذلك . وصفهم‌الله تعالی فی كتابه الكريم بقوله :

« مذبذبين بين ذلك لاالی‌هؤلاء ولا الی هؤلاء .»

تیری را گویند که ندانند که ازکجا می‌آید)[۱] پس پیغامبر (صلی‌الله علیه) ازین گفت که منافق گوسفندی است میان دوگله از بهرآنکه شهادت[۲] که میگوید کافرش ندانند و بنفاق که میورزد[۳] مسلمان نیست (چون) گوسفندی [در] (میانِ) دوگله .

۸۸۹ـ مَثَلُ الْمَرْأَةِ كَالضِّلَعِ إِنْ أَرَدْتَ تَقْوِيمَهُ[٤] كَسَرْتَهُ وَ إِنِ اسْتَمْتَعْتَ بِهِ اسْتَمْتَعْتَ[٥] وَ فِيهِ أَوَدٌ .[٦] (*)

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

مثل زن چون (استخوانِ) پهلو[۷] است اگر خواهی که راستش [ب]کنی بشکند و اگر بوی (برخورداری خواهی برخوردارگردی و اندرو چفتهٔ هست .[۸] بدانکه (مردِ) عاقل اززن خردمندی[۹] چشم ندارد و مرد را بموافقت زن زندگانی کردن آسان‌تر باشد که یک روز او را بموافقت خود کشیدن.[۱۰]

---

(۱) ب . م : يعاره عاراً إِذا مَرَّ على وَجْهِهِ

(۲) س : که وی بشهادتی (۳) س : دارد

(٤) س . (و) م : أَنْ تُقِيمَهُ (٥) س . (و) م : بِهِ

(٦) أَوَدٌ . ای عوجٌ ؛ [أَلْأَوَدُ] الكد والتعب . الاعوجاج (المنجد)

(۷) س : جلو

(۸) س : زندگانی کنی زندگانی کنی باوی و در وی کژی باشد

(۹) س : عاقلی

(۱۰) س: که اوراسوی موافقت خویش آوردن

(*) ض . ش : ... و قال عليه‌السلام : النساء خلقن من ضعف فاستروا عوراتهن بالبيوت و داووا ضعفهن بالسكوت .

گویند که مردی حکیمی را [گ۸۰۲ر] پرسید که از زندگانی(۱) خوشتر چیست ؟ گفت زن موافق . گفت ازمرگ(۲) بترچیست ؟ گفت زن مخالف .

۸۹۰ ـ مَثَلُ الْجَلِیسِ الصَّالِحِ مَثَلُ الدّارِیِّ (۳) إنْ لَمْ یُحْذِکَ (٤) مِنْ عِطْرِهِ عَلِقَكَ مِنْ رِیحِه وَ مَثَلُ الْجَلِیسِ السَّوْءِ مَثَلُ صاحِبِ الْکِیرِ إنْ لَمْ یُحْرِقْكَ مِنْ شَرارِهِ عَلِقَكَ مِنْ دُخانِهِ (*) .

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

مثل همنشین نیک مثل مشک فروش‌است [که] اگر ترا (از) عطرِ خویش ندهد بوی مشک [او] بتو رسد ؛ ومثل همنشین بد چون(۵) آهنگر است[که]اگر آتش وی ترا نسوزد(۶) جامهٔ تو دود بگیرد .

(داری مشک فروش را گویندبنسبت‌بادارین‌جایگاهی است که ازآنجا طیب آرند ؛ و یُحذك یعنی یعطیک . گویند: أحْذَوْتَ فلاناً اذا اعطیته ؛ چون بدهی اورا) واین (خبر)را بشرح‌حاجت(۷)نیست (که خود مشروح است .)

(۱) س : همه
(۲) س : همه
(۳) [الدّاری] العطار . نسبةٌ الی دارین وهی فرضة بالبحرین کان یحمل الیها المسک من الهند . (المنجد)
(٤) س : [گ۱٤۸پ]
(۵) س : تمثلِ
(۶) س : بتونرسد
(۷) س : محتاج

(*) م : .. ان لم یحرقك من شَرارِ نارِه عَلِقَكَ مِنْ نَتْنِه
م : فردوسی گوید :

بعنبر فروشان اگر بگذری شود جامهٔ تو همه عنبری
وگرتوشوی‌نزدانگشت‌گر ازو جز سیاهی نیابی دگر

٨٩١ ـ إِنَّ مَثَلُ الصَّلوةِ الْمَكْتُوبَةِ كَالميزانِ مَنْ أَوْفى إِسْتَوفى (*).

گفت (پيغمبر صلى الله عليه) :

مثل نماز فريضه چون ترازوست هركه [بوى] تمام دهد تمام ستاند.

(يعنى هركه نماز تمام كند ثوابِ تمام ستاند .) و اين بدوچيز پيداشود:

يكى گفت :

« عَجِبْتُ لِمَنْ نَقَرَ فِي صَلاتِه نَقْرَ الدِّيكِ أَنْ لا يَتَحَوَّلَ رَأْسُهُ رَأْسَ خِنزِيرٍ . »

عجب دارم ازآنكس كه زنخ بر زمين زند چون خروس كه سر وى چون سر خوك نگردد .

بخبر(ى) ديگر آمده است . كه :

« مَنْ صَلّى صَلاةً أَحسَنَ رُكُوعَها وَ سُجُودَها كَفَّرَ خَطايا سَنَةٍ . »

هركه يك نمازبكندوركوع وسجودش تمام بجاى آرد(١) يكساله گناهش را كفارت بود .

٨٩٢ـ [گ٨ . ٢پ] ما مَثَلِي وَمَثَلُ الدُّنيا إِلّا كَراكِبٍ قالَ(٢) فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ فِي يَومٍ حارٍ ، ثُمَّ راحَ وَ تَرَكَها.

گفت (پيغامبر صلى الله عليه) :

نيست مَثلِ من و مَثل دنيا الّا چون سوارى كه در سايهٔ درختى خواب

(*) ض . ش : .. وجاء فى الحديث ان العبد اذااقبل على صلوته اقبل الله عليه واذا التفت اعرض عنه اى رحمته .

(١) ب . م : سجودِ وى نيكو كند

(٢) م : قال من القيلولة

چاشتی [ب]کند؛ آنگه برخیزد [بروز] وآن را بگزارد(١) و چنانست که گفت. [رسول] صلی‌الله علیه : زیرا که [از] آنچه گذشت از عمر تو ترا هیچ (ب)حاصل نیست و از آنچه ماند ترا هیچ چیز نیست؛ نماندا" لا آن ساعت که(تو) در اوئی؛ وآن ساعتی(٢) بو"د که سواری زیر درختی بخسبد آنگه برخیزد [وبرود وآن درخت را بجای بگذارد.](٣)

٨٩٣ ـ مَا الدُّنيا فِى الآخِرَةِ اِلّا كَمَثَلِ(٤) ما يَجعَلُ أَحَدُكُم اِصبعَهُ السَّبّابَةَ فِى اليَمِّ فَليَنظُر بِمَ يَرجِعُ(*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

نیست دنیا در جنب آخرت ا"لا چنانکه یکی از شما انگشتِ (خویش) در دریا زند بنگرد که بچه بازگردد.

یعنی (که) از دریا بر آن انگشت چند(٥) آب آرد.

سبابه آن انگشت باشد که (بمیانگین بازباشد، آن را انگشت یارب گویند)؛ [بدوشهادت آرند.]

---

(١) س : واورا بگذارد (٢) س : ساعت چنان

(٣) ب . م : وبشود

(٤) م : مَا الدُّنيا فِى الآخِرَةِ اِلّا كَمَا يَجعَلُ..

(٥) ب . م : چه

(*) ض . ش : .. وقال عیسی علیه‌السلام من ذاالذی یبنی علی موج البحر داراً تلکم الدنیا فلا تتخذوها قرارا وتشبیه الاخرة بالبحر و ان کانت باقیة و هذا فان للتقریب ولکثرة مائه فی اعین‌الناس وهو کقوله مثل نوره کمشکوة .

[الباب الثانی عشر]

۸۹٤ ـ إِذَا أَرَادَ اللهُ تَعَالَى بِعَبْدٍ خَيْراً عَسَلَهُ (*).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه) :

هرگاه که خدایتعالی ببندهٔ نیکوئی خواهد (او را بانگبین کند یعنی که) او را بر دل خلق شیرین کند .

اندر لغت گویند : « عَسَلْتُ الطَّعَامَ ؛ (أَعْسَلُهُ) إِذَا جَعَلْتَ فِيهِ الْعَسَلَ » [گ۹۰۲ ر] هرگاه که درطعام انگبین(۱) کنی .

قولی دیگر گفته‌اند که عَسَّلَهُ معنی آنستکه کردار نیک را بردل وی شیرین کند .

(و گفته‌اند تلخی معصیت را ازدل ببرد بشیرینی طاعت . ابن‌مسعودروایت کند که پیغمبر گفت صلی الله علیه :

إِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً إِسْتَعْمَلَهُ؛ قِيلَ ، وَ كَيْفَ يَسْتَعْمِلُهُ ؟ قَالَ : إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَبْعَثُ مَلَكاً قَبْلَ مَوْتِهِ بِعَامٍ أَوْ بِعَامَيْنِ فَيُسَدِّدُهُ وَ يُوَفِّقُهُ .

(*) ض . ش : و بیان الخبر فی‌تمامه. قیل یا رسول‌الله و ما عسله قال : یفتح الله له عملاً صالحاً عندموته فیقبضه‌علیه؛ وفی روایة بین یدی موته حتی یرضی عنه‌من‌حوله؛ وروی قبل موته فشبه العمل الصالح الذی‌یفتح له ویوفق بالعسل ای یکون‌عمله‌الصالح الذی طاب به ذکره بین قومه کالعمل الذی یجعل فی‌الطعام فیحلوا به ویطیب ..

---

(۱) س : چون انگبین درو

چون خدایتعالی ببندهٔ خیر خواهد بکارش درآرد ؛ گفتند چون درآردش بکار؟ گفت : پیش از مرگ او بسالی یا بدوسال فریشتهٔ با او فرستد تا نگاه داردش از معصیت ؛ و توفیق دهدش بطاعت .)

٨٩٥ـ إِذٰا أَرٰادَاللهُ تَعٰالىٰ قَبْضَ عَبْدٍ بِأَرْضٍ جَعَلَ لَهُ فِيهٰا حٰاجَةً.[١] (*)

گفت (پیغمبرصلی‌الله علیه) :

هرگاه که خدایتعالی خواهد که جان بندهٔ بزمینی بستاند او را بدان زمین محتاج کند .

یعنی که او را آنجا حاجتی دهد تا آنجا رود (و) بمیرد . اندر خبرست که مردی بازرگان پیش سلیمانِ [پیغامبر] (علیه السلام) نشسته بود ملک‌الموت (علیه‌السلام) بیامد و اندر وی نگرید و سلیمانِ [پیغامبر] را (علیه‌السلام) گفت که این مرد را اجل نزدیک است یک زمان ماند (وی‌را) از زندگانی[٢](و)لکن جانِ وی بصین[٣] می باید ستدن . ملک الموت درین سخن بود که آن مرد گفت یا رسول الله مرا آرزوست که صین را ببینم باد را بفرمای تا مرا آنجا برد (سلیمان علیه‌السلام تبسم کرد و بادرا فرمود تا او را بصین برد) و ملک الموت آنجا جان وی بستد .

---

(١) س : [گ ١٤٩ر]

(٢) س : وی

(٣) س : بچین

(*) ض . ش : وعن ابی سعید الخدری: مرّ النبی علیه‌السلام بجنازة وضعت فقال من هذا قالوا فلان الحبشی . فقال : لااله الاالله سبق من ارضه و سمائه الی تربته التی خُلق منها .

٨٩٦ ـ إِذَا أَحَبَّ اللهُ عَبْداً حَمَاهُ الدُّنْيَا كَمَا يَظَلُّ أَحَدُكُمْ [ک٩٠٢پ] يَحْمِي سَقِيمَهُ ٱلْمَاءَ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) .

هرگه که(١) خدایتعالی‌بندهٔ را دوست دارد دنیا از وی باز دارد چنانکه‌یکی از شما بیمار خویش را از آب باز دارد .

بدانکه بنده‌را درویش داشتن‌ازبخل‌نیست (آن) چیزی است که‌بوی(چنان) خواسته است و چیزی که حلال او [را] حساب باشد و حرامِ (او) را عذاب ؛ دوستان خویش را ارزانی ندارد ؛ و آنچه گفت چنانکه بیمار را از آب باز دارند ، بمدینه بیمار را آب ندهند که آنجا (چون) بیمار آب بسیار خورد استسقا پیدا شود .

٨٩٧ ـ إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُعْلِمْهُ (١) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هرگاه که (یکی) از شما(٢) برادر خویش را دوست دارد او را باز نماید .

یعنی بکردار نه بگفتار باید که چون بدل دوست دارد با وی فعل دوستان کنند تا او را معلوم شود که تو دوستِ اویی (اونیز) حق تو در دوستی نگاه دارد و بخبری دیگر آمده است :

« إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ صَاحِبَهُ فَلْيَأْتِهِ فِي مَنْزِلِهِ فَلْيُخْبِرْهُ . »

هرگاه که یکی از شما صاحب خویش را دوست دارد بخانهٔ وی شود و اورا خبر کند .(٣)

---

(١) نسخه . م . ندارد

(٢) س : کسی

(٣) س : دهد

٨٩٨ ـ إِذَا اسْتَشَاطَ السُّلْطَانُ تَسَلَّطَ الشَّيْطَانُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر گاه که سلطان (گرم گردد یعنی) خشم گیرد ابلیس مسلط شود.

اندر لغت گویند : شَاطَ الشَّمْسُ هر گاه که(۱) بگدازد (وگرم شود) چنانکه (بخواهد سوخت و رّواس که پای و سرها بسوزاند گویند شَيَّطَ) (۲)

پس این بدان معنی گفت که خشم سخت گیرد وگرم شود چنانکه پنداری که می(۷)سوزد آنگاه که چنین باشد ابلیس بر وی چیره شود.

گویند که بزرجمهر را گفتند که عیشِ خوش [گ. ۱۲۰ ر] کراست ؟ گفت کسی را که بامداد[ش] پیش سلطان نباید رفتن.(۳)

٨٩٩ـ اِذَا نَصَحَ الْعَبْدُ لِسَيِّدِهِ وَ أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ كَانَ لَهُ (مِنَ) الْأَجْرِ مَرَّتَينِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر گاه که بنده صاحب خویش را نصیحت کند و عبادتِ خدای خویش را(۴) نیکو کند(۵) او را دو(باره) ثواب باشد.

---

(۱) س : چون (۲) س : خواهد که بسوزد

(۳) س : [گ۹٤۱پ] (رّواس یعنی کله پز.م)

(٤) س: خدایرا (٥) س : گذارد

(*) ض . ش : استشاط : احتدم و تلهب وتحرّق غضبا و هو استفعال من شطوطة الزيت و فيه تحذير على صحبة السلطان وحث للسلطان على محافظة حال نفسه بان لا يسخط على الرعية فانه ان غضب على احد تسلط عليه ابليس بالوسواس حتى يوقعه في المآثم .

(=) م : ای تحرّق من جهة الغضب وصار كانه نار

سه کس‌اند که رضای خدای ایشان متعلق برضای مخلوقان[۱] است یکی فرزند که خشنودی خدایتعالی ازوی متعلق بخشنودی مادر و پدر او باشد؛ دوم[۲] زن و شوی و سیم بنده و پرستار (و صاحب ایشان چون پدر و مادر ازفرزند وشوی از زن و صاحب ازبنده و پرستار ازصاحب خشنود گشتند امید خشنودی خدای تعالی است ایشان را .)[۳]

۹۰۰ـ اِذَا تَقَارَبَ الزَّمَانُ اِنْتَقَى الْمَوْتُ خِيَارَ أُمَّتِي كَمَا يَنْتَقِي أَحَدُكُمْ خِيَارَ الرُّطَبِ مِنَ الطَّبَقِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هرگاه که قیامت‌نزدیک شود[٤] مرگ‌برگزیند نیکان اّمت مرا (هم) چنانکه یکی ازشما رطب نیک را از طبق[٥] برگزیند .

معنی این (که) پیغامبر (صلی‌الله علیه) گفت که اول علامتی از علامات قیامت آنستکه وی خاتم پیغامبرانست که پس از او[٦] پیغامبر[ی] نیست چون آمدن‌پیغمبران سپری[٧] شد (اول علامت قیامت بود . آنگه) بعد[از] وی صحابه (رضوان‌الله علیهم) [بودند] و بعد از ایشان[٨] تابعین آنگه هرچند (که) روزگاری می‌آید نیکان کمتر میشوند تا بدان رسد (که گفت:)

« لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ اِلاَّ عَلىٰ شِرَارِ النَّاسِ . »

---

(۱) س : مخلوق

(۲) ب . م : بدوم

(۳) س : هرگاه که این سه گروه از ایشان خشنود گشتند اینک خشنودی خدایتعالی‌است .

(٤) س : بود

(٥) س : از طبقی رطب

(٦) س : بعدِ دی

(۷) س : مدتِ وی بسر

(۸) س : صحابه

٩٠١ ـ إِذَا اشْتَكَى الْمُؤْمِنُ أَخْلَصَهُ اللهُ (١) مِنَ الذُّنُوبِ [گ ١٠٢ پ] كَمَا يُخَلِّصُ الْكِيرُ الْخَبَثَ مِنَ الْحَدِيدِ (٢).

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

هرگاه که مؤمن بیمار شود(٣) خدایتعالی اورا ازگناه چنان پاك کند که کوره کند چرك(٤) را از آهن.

بخبری دیگر آمده است که بنده که بیمار شود اگر بمیرد و اگر برخیزد چون دانهٔ تگرگ باشد اندر صفا (وپاکی) و چون پیغامبر صلی الله علیه گفته باشد:

« مَنْ عَثَرَ بِحَجَرٍ غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُ ثَلٰثَةِ أَيَّامٍ . »

هرکرا پای بسنگ درآید گناه سه روز بیامرزندش [پس] چون عثرتی را این باشد عجب نباشد اگر بیمار را آن باشد.(٥)

٩٠٢ ـ إِذَا أَرَادَاللهُ (تَعَالَى) إِنْفَاذَ قَضَائِهِ وَ قَدَرِهِ سَلَبَ ذَوِي الْعُقُولِ عُقُولَهُمْ حَتَّى يَنْفُذَ فِيهِمْ قَضَاؤُهُ وَ قَدَرُهُ.

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

چون(٦) خدایتعالی (ء)خواهد که قضاوقدر خویش را (به) پیش بردعاقلان(٧) را عقل بستاند تا قضا وقدرِ وی پیش رود.

---

(١) س: ذلك

(٢) [الْخَبَثُ] من الحدید و نحوه: ما نفاه الکیر. ما کان فی الذهب و الحدید و نحوهما من الغش. (المنجد) (٣) س: بود

(٤) س: چنانکه پاك کند کوره کنده را

(٥) ب. م: چه عجب اگر بیماری چنان باشد

(٦) س: هرگاه که (٧) ب. م: عاقل

بدانکه این مسئله قضا و قدر مسئله بزرگست و این کتاب جایِ وی‌نیست (از قبلِ تطویل‌را) ؛ لکن رمزی بگویم دلیل بر قضا و قدر [و] زلّت عاقلان و اصابت جاهلان و توانگری عاجزان و درویشی چاره وران و کوتاهی‌عمر(۱) متنعمان و بسیار زیستن رنجوران وبیماری حکیمان و تندرستی شبانان همه‌دلیلست که‌آنچه هست بقضا وقدر ، (قسمت) است.



(۱) س : چاره‌گران و کوتاه عمری

[الباب الثالث عشر]

قال النبی صلی الله علیه وسلم

۹۰۳ ـ کَفیٰ بِالسَّلاٰمَةِ داٰءً .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

بسنده باد[۱] بسلامت درد .

[گ ۱ ۱ ۲ ر] یعنی (که) مرد(ی) را از درد آن بس است که وی بسلامت است و مراد ازین آنستکه درسلامت آنچه او را فایت میشود از ثواب وفضل بیماری بیشتر از آن راحت است که او را بتندرستی (می) رسد . زیرا که تن درستی دنیا را زوال است و ثوابِ[۲] آخرت را زوال نیست ، (وگفته اند ناچار است از مرگ و اگرچه بیمار نشود .

۹۰٤ ـ کَفیٰ بِالْمَوْتِ واٰعِظاً .

گفت (پیغمبر صلی الله علیه) :

پنددهندهٔ[۳] مرگ بس است . سری السقطی گوید که باول کار فربه بودم روزی بسفر اندر گوری[٤] را دیدم (که) بامن بمناظره افتاد وگبر بس باریک بود ولاغر[۵] وزرد . مرا گفت اینچه محمد میفرماید همه شنیده‌ام[٦] آنچه از ناآمده خبر میدهد چیست ؟ گفتم مرگ . گفت : این خود معاینه است . [دیگر] گفتم که وی

---

(۱) س : است

(۲) س : تن درستی

(۳) س : پند دهِ

(٤) س : درسفر گبری

(۵) س : ونزاربود

(٦) س : شنیدم

(می) گوید که‌جان کندن بدبختان چنان‌بود که‌بیرون کشی پلسک از نمد وبعدازآن سئوال گور و بعد از آن عذابِ [گور] وراحتِ گوروبعد[از] آن قیامت وبعد[از]آن ترازو و بعد[از]آن حساب و نامهٔ یکی (را) بدست راست و یکی‌را [1] بدست چپ و صراط و دوزخ و بهشت ؛ همه را شرح بدادم[2] چون (این) همه بگفتم‌مرا گفت [ای‌وای] (شرم باد) ترا (که) ازین همه که تو (م)گفتی مرا ایمان بمرگ است [پس] مرا از غم مرگ گوشت برتن نمی‌روید و ترا بدین همه محنتها ایمان‌هست وتو چنین‌فربه !

۹۰۵ ـ كَفَىٰ بِٱلْيَقِينِ غِنًى.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

توانگریِ یقین بسنده است.[3]

هر کرا یقین دردل افتاد وبحقیقت دانست که روزی‌ها همه برخدا[ی] است طمع[4] وی ازخلق گسسته گشت؛ و هر که را بخلق طمع نیست وی توانگربحقیقت است زیرا که توانگران که زیادت طمع دارند همه توانگرِ نیند[5] و درویش که گسست توانگر شد .

۹۰٦ ـ [گ ۱۱۲پ] كَفَىٰ بِٱلْعِبَادَةِ شُغْلًا.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بسنده است شغل تو عبادت .

یعنی[که] چون درعبادتی شغل بچه کار باید؟[6] و عاقلِ موفق روزگارِ خویش بعبادت بکار برد تاشغلی[7] بافایده کرده باشد که هر که شغلی (که) کند

---

(۱) س : ودیگری
(۲) ب . م : کردم
(۳) س : بس است بیقین
(٤) ب . م: طبع
(٥) س : نه‌اند
(٦) س : کارآید
(٧) س : [گ.۱۰پ]

آن نه عبادتست همه بادست ؛ شغلی که وقتی فایدهٔ دارد[۱] عبادتست .

حجامی سبلت بعضی ازمشایخ می‌زد ؛ و شیخ[۲] چیزی میخواند .

حجام گفت : ای شیخ لب بدار .

درویش گفت وقت بدار !

۹۰۷ ـ کَفیٰ بِالْمَرْءِ إثماً أَنْ یُحَدِّثَ بِکُلِّ ما یَسْمَعُ[۳] (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

بس باد مرد را بیزه[٤] که هرچه بشنود بگوید .

آنچه مرد بشنود ازدوبیرون نیست یا[٥] راست باشد[٦] یا دروغ . اگر دروغست شنیدنی نیست فکیفَ بازگفتنی وآنچه راست باشد اگر در وی نقصی هست آنِ برادرِ مسلمان (را) پوشیدنی است گفتنی نیست .

پیغامبر گوید (صلی‌الله علیه) هرکه عیبی راست از [آنِ] مسلمانی بگوید میان مردمان روز قیامت روی وی را گوشت نباشد ولفظ این خبر آنست که:

« مَنْ حَدَّثَ بِعَیْبِ أَخیهِ بَیْنَ النّاسِ جاءَ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ ما عَلیٰ وَجْهِهِ لَحْمٌ . »

(۱) س : دهد

(۲) س : بعضی ازمشایخ را سبلت میگرفت و شیخ

(۳) س : ما سَمِعَ

(٤) س : بسنده است مرد بزه

(٥) ب . م : نبود اما آنچه بشنود

(٦) س : بود

(*) م : قبل از آن این حدیث آمده است : کَفیٰ بِالْمَرْءِ إِثماً أَنْ یُضیعَ ما یَقُوتُ .

(=) ض . ش : .. وقال علی علیه السلام : بین الحق و الباطل اربع اصابع فقیل کیف ذلک فوضع اصابعه بین العین والاذن فقال: الحق ان یقول رایته والباطل ان یقول سمعته .

و (اگر) درآنچه شنید(۱) عیب کسی نیست مباح است باز گفتن ؛(۲) اگر خواهد بگوید و اگر خواهد(۳) نگوید .

۹۰۸ ـ كَفىٰ بِالْمَرْءِ سَعٰادَةً أَنْ يُوثَقَ بِهِ فِي أَمْرِ دِينِهِ وَ دُنْيٰاهُ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

مرد را سعادت همان بس است که او را استوار دارند درکار دین و دنیا .

چنانست که گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه که) چون مرد بجایی رسد در دل مردمان که بروی اعتماد کنند [گ ۲۱۲ ر] اندرکارِ(۴) دین و دنیا ازین بزرگتر سعادت چه باشد(۵) ازبعضی تجارشنیدم که ببغداد بودم بدکان بیّاعی(که)درآن دکان هیچ ندیدم الّا ترازوئی وعدلی که شبانگاهی بودی هفتاد وهشتاد دینار برگرفتی من او راگفتم بمزاح که مایهٔ تو چیست که هر روزی چندین برگیری ؟ گفت مایهٔ من راستی و امانت .

(۱) س : درو
(۲) س : وی
(۳) س : نخواهد
(۴) س : در
(۵) س : چه سعادت بود

[الباب الرابع عشر]

(و قال علیه‌السلام) :

۹۰۹ ـ رُبَّ مُبَلِّغٍ أَوْعیٰ مِنْ سامِعٍ [۱] (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

بسیار رساننده (است) که حافظ ترست از شنونده .

اقبال مردی مینماید وادبارِ دیگری درآموختن که آنکس که داند که دیگری (را) می‌آموزد و آن پیروِ این که می آموزد جوان و آنرا فهم کُند شده ؛ و این تیزفهم . آنگاه بینی که همان آموزنده حافظ تر باشد از[این] آموخته.[۲]

۹۱۰ ـ و رُبَّ حامِلِ فِقْهٍ إلیٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ [۳] .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

[بسا] برندهٔ فقه[٤] سوی کسی که ازوی فقیه ترست[٥] این را معنی آنست که کسی را جزوی خبر سماع باشدلکن درخبر و علمش جاهل[٦] باشد کسی‌ازوی سماع کند که درعلم خبر ازوی فاضلتر باشد .

---

(۱) م : این حدیث را ندارد (۲) ب . م : آمخسنده

(۳) ب . م : این حدیث را ندارد (٤) س : فقه برنده

(٥) س : [گ۱۰۱ ر] (٦) س : بحامل

(*) ض . ش : ربّ للتقلیل وکم للتکثیر هذا هوالاصل ثم یتداخلان یقول اولا کم واعظ نفع لنفسه بمایقول من المستمعین و احفظ لوعظه من‌السامعین فینتفع هوبذلک ویصیر حجة علی من یسمع ...

و ربّ بان یکون فی بابه احسن ای قلما یکون مبلغ شییءِ من العلوم و الحکم وغیرهما احفظ من سامع.

٩١١ ـ رُبَّ حامِلِ حِكْمَةٍ إِلى مَنْ هُوَ أَوْعى مِنْهُ (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

همان معنی دارد که خبر نخستین (ازین باب ، والله اعلم بالصواب.)

٩١٢ ـ [ک ۱۲۲پ] أَلا رُبَّ نَفْسٍ طاعِمَةٍ ناعِمَةٍ فِی الدُّنْیا جائِعَةٍ عارِیَةٍ یَوْمَ الْقِیامَةِ (**) أَلا رُبَّ نَفْسٍ جائِعَةٍ عارِیَةٍ فِی الدُّنْیا طاعِمَةٍ ناعِمَةٍ یَوْمَ الْقِیامَةِ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

(ای) بسا تنا [که] طعام خورنده ونعمت دارنده [است] اندر (این) جهان(۱) (که) برهنه و گرسنه باشد(۲) روز قیامت ؛ (و) ای بسا تنا (که) برهنه و گرسنه است اندر دنیا (۳) که سیر و پوشیده بود روزِ قیامت (٤) و مردم اندرین جهان (٥) برچهار قسمت است درویش دنیا و عقبی و توانگر دنیا و عقبی(٦) و شرحِ [این] از پیش رفته است .

٩١٣ ـ أَلا رُبَّ مُکْرِمٍ نَفْسَهُ وَ هُوَ لَها مُهِینٌ.
أَلا رُبَّ مُهِینٍ لِنَفْسِهِ وَ هُوَ لَها مُکْرِمٌ.

گفت(پیغامبر صلی‌الله علیه):

ای بسا که تنِ (خود) را عزیز دارد و وی خوارکنندهٔ اوست (و) ای بسا

(*) م : این حدیث را ندارد

(**) م : بقیه را ندارد و نیز باب ١٤ از اینجا آغاز میگردد

---

(۱) س : دنیا (۲) س : است

(۳) ب . م : باشد اندرین جهان (٤) س : درآخرت

(٥) س : معنی (٦) س : آخرت

که تن خویش را خواردارد ووی عزیزکنندهٔ اوست.

معنی این سخن آنست که چون تواضع کند و فروتنی نماید مردم او را عزیز دارند[۱] و بزرگی دهند[۲] و چون تکبر کند و تطاول نماید مردمان او را قهر کنند و خواری نماید چون بحقیقت بنگری آن نخست نه خود را حقیر میکند (که) خود را بزرگی میدهد و این دیگر نه خود را بزرگی میدهد (که) خود را حقیرمیکند.

۹۱٤ - أَلاٰ رُبَّ شَهْوَةِ سٰاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْناً طَوِيلاً (*).

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه):

(ای) بسا آرزوی[۳] یک ساعت که غم دراز بار آرد.

بدانکه دوفرماینده در تن آدمیست یکی عقل و دیگر[٤] هوی هرچه عقل فرماید و تو فرمان وی کنی هیچ پشیمانی نبود و آنچه هوی فرماید و تو تابع وی باشی بسیاری اندوه از آن پیدا شود.

---

(۱) ب . م : دارد (۲) ب . م : دهد

(۳) س : شهوتِ (٤) س : یکی

(*) ض . ش : حذر من تتبع الشهوات فقال اذا دعاك الشهوة الی شیء فانظر فان کان فی مباح فاقتصد و ان کان المشتهی محرماتناوله فایاك ان تقرّبه فقدیکون شهوة ساعة یورث الانسان حزنا بطول ثباته وقیل فی سبب هذاالحدیث انه اصاب النبی علیه السلام جوع فوضع الحجر علی بطنه فقال : الارب نفس طاعمة ... الی آخره ..

و قال علی علیه السلام :

« رب اکلة منعت اکلات » .

و عن الحسن بن علی علیهما السلام :

ان الله قدرکب فی الملائکة دون شهوة البطن و الفرج ؛ و رکب فی الحیوانات هذه الشهوة دون العقل ورکبها فی بنی آدم فمن تبع عقله وترك شهوته فهوخیرمن الملائکة و من ترك العقل و تبع شهوته فهو شرّ من الحیوانات واضل .

۹۱۵ ـ [گ ۲۱۳ ر] رُبَّ قَائِمٍ لَيسَ لَهُ مِنْ قِيامِهِ اِلَّا السَّهرُ (وَ التَّعبُ ؛ وَ رُبَّ صائِمٍ لَيسَ لَهُ مِنْ(۱) صِيامِهِ اِلَّا الْجوعَ وَ الْعَطشُ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

ای بسا نمازکنا بشب که اورا ازآن نماز جز رنج و بیداری نیست . (و)ای بسا روزهٔ دارا که او را ازآن روزهٔ [وی] جزگرسنگی و تشنگی نیست .

و این را علت دوچیز باشد یکی آن [است] که آنچه کند با ریا کند تاریخ بر وی بماند و عمل باریا از وی نپذیرند .

دوم علت آنستکه این بکند و آنکه مظالم مردم اندوزد (إمّا بقسمت کردن یا بستم کردن) تا بقیامت همه عمل وی بجای مظالم بستانند و رنج بروی بماند .

۹۱۶ ـ رُبَّ طاعِمٍ شاكِرٍ أَعْظَمُ أَجراً مِنْ صائِمٍ صابِرٍ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

[ای] بسا طعام خورندهٔ باشکر که فضلش بیشترست از روزه دار باصبر .

معنی این آنستکه صبر کردن مثل بلا کشیدن است و روزه را که بلا دانند فضل ندهند(۲) ثوابِ رنج کشیدن دهند و فضل حلال خوردن و (در خوردنِ) نعمت از خدایتعالی دیدن وبرآن نعمت شکر کردن بهترباشد ازفضل رنج کشیدن .

(۱) م : مِن ندارد (۲) س : [گ ۱۵۰ پ]

(*) م : المقصود من ایجاب الصوم و مشروعیته لیس نفی الجوع و العطش بل مایتبعه من کسرالشهوات واطفاء نائرةِ الغضب و تطویع النفس الامارة للنفس المطمئنة فاذا لم‌یحصل له شیء من ذلک ولم یکن له من صیامه الاالجوع و العطش لم یبال‌الله تعالی بصومه ولا ینظرالیه نظر قبول اخرج البخاری عن ابی هریرة رضی‌الله عنه قال قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم من لم یدع قول الزور والعمل به فلیس لله حاجة فی‌ان‌یدع طعامه و شرابه .

[الباب الخامس عشر]

وَ مِنْ كَلامِهِ عَلَيْهِ السَّلامِ

٩١٧ ـ لَوْلاَ أَنَّ السُّؤَّالُ يَكْذِبُونَ مَا قُدِّسَ (*) مَنْ رَدَّهُمْ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

اگر نه آنستی[۱] که خواهندگان دروغ گویند پاك نکردندی آنرا که ایشانرا رد کردی[۲] لکن خداوندان توفیق کس را رد نکنند بود که مستحقی باشدو[۳] در [گ۳۰۲پ] سؤال راستگوی بود و بی توفیقان همه را دروغ زن بینند و رد کنند و نعوذ بالله که مستحقی در آن میانه بود .

پیغامبر صلی‌الله علیه گفت :

« مَن رَدَّ سائِلاً صادِقاً لا قَضَى اللهُ لَهُ حاجَةً . »

هر که سائلی راست گوی را ردّ کند خدایتعالی حاجتِ او را روا مکناد .

٩١٨ ـ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً !

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

اگر آنچه من میدانم شما بدانید اندك خندید و بسیار گریید !

چنانست که گفت (علیه‌السلام) لوح محفوظ را دیده بود و آنچه دروی

(۱) س : ندانستی

(۲) س : کنند

(۳) س : بود که

(*) م: ما طُهِّرَ مِنَ الاثمِ.

نبشته[است] ازسعادت وشقاوت ودرجات بهشتیان دیده[بود] که هریکی کراست[۱] و درکات دوزخ همچنان ؛ و آنچه خلق بقیامت خواهد دیدن وی شب معراج دیده بود و از آن بود که جز تبسم نکردی و بخنده نخندیدی ونیز گفت کاشک مرامادر نزادی.[۲]

۹۱۹ـ لَوْ تَعْلَمُ الْبَهائِمُ مِنَ الْمَوْتِ ما يَعْلَمُ ابْنُ آدَمَ ما أَكَلْتُمْ سَميناً[۳].

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه) :

اگر بهائم بدانستی یعنی چهار پایان[٤] آنچه آدمی میداند از مرگ (شما هرگز) فربهی نخوردیدتان.

این [سخن] نه ازآنست که بهایم از آدمی عاقل‌ترند و ایمان قوی‌تردارند لکن از آنست که آدمی را امل و حرص است و هیچ جانوری را نیست که بدان امل و حرص از ذکر مرگ[٥] غافل میشود .

۹۲۰ ـ لَوْ نَظَرْتُمْ اِلَى الْأَجَلِ وَ مَسيرِهِ لَأَبْغَضْتُمُ الْأَمَلَ [ک۲۱٤ر] وَ غُرُورَهُ.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

اگر بآمدن اجل بنگرید ، امل را و غرّه کردنِ اورا دشمن گیرید.[٦]

مسیر رفتن بود لکن اینجا مرادآمدنست زیراکه اجل بتو می‌آید واگرگوئی که مسیرهم رفتن است[۷] که تو سوی اجل می‌روی رواست و معنی خبر آنست که

(۱) س : آنِ کیست
(۲) س : نزاده بودی
(۳) م : .. ما أَكَلْتُمْ مِنها سَميناً
(٤) س : بهیمه وبهائم (گاووگوسفند و اشتر و بز باشد)
(٥) س : من
(٦) س : دارید
(۷) ب . م : بود

هر کرا نظر بر اجل بود امل را دشمن دارد یعنی که امید (با)هیچ (چیز) ندارد .

۹۲۱ ـ لَوْ كَانَ ٱلْمُؤمِنُ فِي جُحْرِ فَارَةٍ لَقَيَّضَ اللهُ لَهُ فِيهِ مَنْ يُوذِيهِ .

گفت (پیغامبر صلی‌الله‌علیه) :

اگرمؤمن درسوراخ موشی باشد در آن سوراخ خدایتعالی کسی‌را پدیدارد[۱] که اورا رنج نماید . و قیض بازبستن[۲] بود یعنی جفت کردن .

بنمود [پیغامبر]صلی‌الله علیه که مؤمن بی رنج نباشد زیراکه حلیت[۳]آدمی آنستکه بگاه راحت‌بخدایتعالی کم پردازد‌پس خدایتعالی نفس مؤمن دوست دارد رنجهایش نماید تا مؤمن در وی گریزد و شب و روز بر درگاه[٤] بود .

۹۲۲ ـ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَزِنُ عِنْدَاللهِ سُبْحَانَهُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى مِنْهَا كَافِراً شَرْبَةَ مَاءٍ (*) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

اگر دنیانزد خدایتعالی چندان سنجیدی که‌پر پشهٔ هیچ کافری‌راشربتی[٥] آب ندادی .

پس اگر داد دشمن را داد و آنراکه نداد ناسزارا از دوست[٦] باز گرفت و آن (کس) راکه‌دادووی دوست بود[۷] ازصد یکی داد (که) آن چیزیست که بدوستان کم پسندد .

(۱) س : پیداکند

(۲) س : قَیِّضَ از

(۳) س : [گ، ه، ر] حیلة

(٤) س : او

(٥) س : شربت

(٦) س : از دوست ناسزا

(۷) س : دارد

(*) م : ای تزن و تقابل یعنی لوکان للدنیا وقع و اعتبار وقدر عندالله بقدر جناح بعوضة ماسقی کافرا منها شربة ماء لان‌الکافر عدوّ ولایعطی العدوالاالشی الخسیس الذی لایلتفت الیه من حقارته .

٩٢٣ ـ لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وادِيَيْنِ مِنْ ذَهَبٍ لَابْتَغی اِلَيهِما وادِياً ثالِثاً (*) وَلا يَمْلَأُ جَوفَ ابْنِ آدَمَ اِلّا التُّرابُ وَ يَتُوبُ اللهُ عَلی مَنْ تابَ .

(گفت [گ ٤١٢پ] پيغامبر صلی‌الله عليه :)

اگر آدمی را دووادی باشد از زر سیمی(١) خواهد (با آن) و شکم آدمی‌را سیر نگرداند بجز خاك(٢) و خدایتعالی توبهٔ آنکس [ب]پذیرد که توبه کند.

گویند که (این) از قرآنست واکنون از [جملهٔ] منسوخات(٣)است و شرحش از پیش رفته [است] وایزدتعالی همهٔ اوصاف آدمی را کهن [ب]کند الا دوستی مال [را] و دوستی عمر را .

این خبر علی‌العموم نیست که خدایرا (تعالی) بندگانند که اگر کوههای [روی] زمین زرکنند از بهر ایشان قبول نکنند .

گویند که معروف کرخی را هفت روز بود که هیچ نخورده بود و بمکه بود از مسجد بیرون آمد بپای نمی توانست ایستادن چون از مکه بیرون آمد (٤) در آن بطحا طبقی دید سه‌تانان حواری بر وی وطبقی [دیگر] حلوا . گفت از دست‌جولایی نیم‌قرص(٥) بستانم [وبخورم] و این (را) نخورم که این را مخاطرهٔ آفت است ودر آن مخاطرهٔ آفت نیست .

---

(١) س : که سیم

(٢) س : پرنگردد الا بخاك

(٣) س ب . م : منسوخ

(٤) س : شد

(٥) س : قرصهٔ

(*) س . (و) ب . م : وادِياً . ندارد

(=) م : فاذا اعطی‌الله له ثالثا يطلب رابعا و هكذا

٩٢٤ ـ لَو أَنَّكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُوا خِمَاصاً (١) وَ تَرُوحُ بِطَاناً.

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه):

اگر شما برخدایتعالی توکل کردید(ی) بحقیقت شمارا روزی دادی‌چنانکه مرغانرا دهد که بامداد بروند گرسنه [و] شکم تهی و شبانگاه آیند شکم‌پر.(٢)

ابراهیم ادهم (درسفر)نخست هفده سال دربادیه بود که هیچ ندانست(٣) که ازکجا خورد و ابراهیم خواص که ببادیه رفتی با وی رفیق نبودی و ازمعلوم هیچ نبودی سوزن و رشته (بودی) وآب وگفتی این معلوم نیست (که) آلات نمازست.

٩٢٥ ـ لَوْلَمْ تُذْنِبُوا لَخَشِيتُ عَلَيْكُمْ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْ ذٰلِكَ اَلْعُجْبَ [اَلْعُجْبَ].

گفت (پیغامبرصلی‌الله علیه):

اگرشما گناه‌نکرد(ید)ی برشما بترسیدمی‌آنچه ازگناه بترباشد. العجب العجب.

یعنی بخویشتن فرود آمدن و شب معراج ایزدتعالی بر پیغامبر صلی‌الله علیه وحی کرد که تو دانی که آنچه مردرا هلاك کند چیست؟ گفت خدای (به)داند. گفت:

«شُحٌّ مُطَاعٌ وَ هَوًى مُتَّبَعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ.»

بخلی اهلی و هوایی که مرد برپی آن(١) شود و معجبی مرد بخویشتن.

---

(١) م: تذهبُ فی وقتِ الغداةِ جیاعاً؛ تروح: ترجع فی‌وقت‌الرواح

(٢) س: آگنده (٣) ب. م: نداشت

(٤) بپی او

۹۲۶ـ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَجاءَ اللهُ بِقَوْمٍ يُذْنِبُونَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

گفت (پیغامبر صلی الله علیه):

اگر شما گناه نکنید(۱) خدایتعالی قومی را بیاورد که گناه کنند (پس) ایشانرا بیامرزد و در بهشتشان(۲) کنند .

ابرهیم[بن] ادهم گوید که سالی بمکه مجاور بودم و(می) خواستم که بخلوت طوافی کنم ؛ شبی خانه را خلوت یافتم طواف کردم . گفتم :

« أَللّٰهُمَّ اعْصِمْنِي حَتّٰى لا أَعْصِيكَ . »

ای خدای مرا نگاه دار تا ترا نیازارم . ندا(یی) شنیدم که اگر خلق گناه نکنند ایشان را ببریم و گروهی [دگر] بیاریم تا گناه کنند و ما ایشانرا بیامرزیم تا کرم ما پیدا گردد .(۳)



(۱) س : نکردید

(۲) ب . م : بهشت

(۳) س : شود

[الباب السادس عشر][1]

(باب يتضمن كلمات روی عن رسول الله صلی الله علیه عن ربه تعالی:)

۹۲۷ ـ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ :

أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَ أَنَا مَعَ عَبْدِي إِذَا ذَكَرَنِي.

می گوید خدای عزّوجلّ :

من نزد ظن بندهٔ منم بمن ؛ و من با بندهٔ منم آنگاهی[2] که مرا یاد کند.

اندر خبرست [گ ۱۰۵پ] که یحیی [پیغامبر] و عیسی علیهما السلام بهم بودند یحیی میگریست و عیسی میخندید .

یحیی گفت : ای عیسی می خندی مگر ایمن شدی ؟

عیسی گفت: ای یحیی مگر تو نومید شدی ؟

خدای (تعالی) وحی فرستاد که[3] من از شما آنرا دوست(تر) دارم که ظنش بمن نیکوترست .

۹۲۸ ـ وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ وَ الْمُتَجَالِسِينَ فِيَّ وَ الْمُتَبَاذِلِينَ فِيَّ وَ الْمُتَزَاوِرِينَ فِيَّ.

خدایتعالی میگوید :

---

(۱) م : يَتَضَمَّنُ كَلِمَاتٍ مَرْوِيَّةً عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى :..

(۲) ب . م : هرگاه　　　(۳) س : کرد

دوستی من واجب شد [آن] دو کس را که دوستی کنند (بهم) ازبرای من (خدای) .

بخبری دیگرآورده‌اند که هرگاه‌دومسلمان‌دست درهم زنند ازبهر خدای‌تعالی هردورا دو قصر آفرینند دربهشت .

(وگفت عزّ وجلّ واجب شددوستی‌من دوهم‌نشین را ازبهر من؛ ودوهزینه کننده را از بهر من؛ ودوزیارت‌کننده یکدیگر را از بهر من.)

٩٢٩ ـ لاٰ اِلٰهَ اِلَّا اللهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي [١] أَمِنَ عَذاٰبِي.

کلمت شهادت حصارِ[٢] منست هرکه‌دروی شد؛ یعنی‌که گفت: لااله‌الاالله از عذاب من ایمن شد[٣] بدنیا ازکشتن و بآخرت از سوختن .

٩٣٠ ـ إِشْتَدَّ غَضَبِي عَلىٰ مَنْ ظَلَمَ مَنْ لاٰ يَجِدْ [لَهُ[ناٰصِراً غَيْرِي .

گفت (تعالی :)

خشم من سخت[تر] شد برآنکس که ستم‌کند برکسی‌که اوراجزمن‌کسی یاور نباشد .

حجاج راگفتند ترا بخدای [تعالی] هیچ اُمید[ی] هست ؟ گفت بلی بعدِ توحید .

وآن آنست که‌ده‌مرد گناهکار را[٤] بخواستم که گردن فرمایم‌زدن نُه‌کس‌را نُه محتشم شفاعت‌کردند من او را گفتم تراکس شفیع نیست ؟ گفت نه مرا جز خدای(تعالی)کس شفیع نیست اورا عفوکردم امید من بهمین است (وبس)!

---

(١) م: دَخَلَهُ

(٢) س : لااله الاالله گفتن حصنِ

(٣) ب . م :کشت

(٤) س :گردن

(قال عزّ وجلّ)

٩٣١ ـ يا دُنيا مُرّي على أَوليائي ولا تحلولي لهم فتفتنيهم .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

ای دنیا (بگذار) بردوستانِ من وگویند تلخ‌شو[1] بر دوستان من و شیرینی خود بایشان مده (و گویند شیرین مگرد مرا ایشان‌را) تا در فتنهٔ نیفکنی ایشان‌را[2] (یعنی تا در آشوب و شور نه افکنی ایشان‌را) علی‌بن ابیطالب (کرّم الله وجهه) در بیت‌المال رفت [و] آنجا زر و نقره دید نهاده[3] گفت :

« یا صفرآ یا بیضاء غرّی غیری . »

ای زر ! ای نقره ! جز مرا غرّه کنید .

٩٣٢ ـ یا دُنیا إخدمي مَن خَدَمَني و أَتعِبي مَن خَدَمَكَ .

ای دنیا خدمت کن آنرا که مرا خدمت کند و برنجان آنرا که ترا خدمت کند . هرکه طلب آخرت کند و از دنیا بقوت راضی شود پیوسته آسوده باشد [4] و هرکه طلب دنیا کند (واگرچه باندك قناعت کند)[5] پیوسته در تعب بود ؛ (مادام که طالب دنیا است .)

---

(١) ب . م : کرد

(٢) ب . م : نه افکنیشان

(٣) س : نهاده بود

(٤) س : بود

(٥) س : و بقوت روزگار قانع نباشد

(قال‌الله تبارك و تعالى :)

٩٣٣ ـ مَنْ أَهانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بارَزَنِي بِالْمُحارَبَةِ (١) .

گفت (پیغامبر صلی‌الله علیه) :

هر که خوار دارد دوستی را ازآن من هرآینه (٢) بکارزار بیرون آمده باشد بامن . (٣)

(بنگر که چه در حق ذمّی پیغامبر صلی‌الله علیه میگوید:

« مَنْ أَذى ذِمِّياً فَقَدْ أَذانِي وَ مَنْ أَذانِي فَقَدْ أَذَى اللهُ تَعالى . »

هر که [گ ٦١ پ] ذمّی را بیازارد مرا آزرده باشد وهر که مرا آزارد هرآینه خدای را تعالی آزرده باشد تا آزردن خدای عزوجل چون باشد .

بدانکه هر که دوستِ دوست را بیازارد دوست را آزرده باشد (٤) همچنانکه دشمنِ دوست‌را بیازارد دوست‌رانواخته باشد؛ ودرمثل گفته‌اند که دوستِ توسه‌اند: دوست‌تو ودوستِ دوستِ تو ، ودشمنِ دشمنِ تو . و دشمن توسه‌اند : دشمن‌تو، و دشمن دوستِ تو ، و دوست دشمن تو.)

٩٣٤ ـ ما رَدَدْتُ بِشَيْءٍ أَنا فاعِلُهُ ، (*) ما رَدَدْتُ فِي قَبْضِ نَفْسِ عَبْدِي الْمُؤمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ (**) وَ أَكْرَهُ مَساءَتَهُ وَلا بُدَّ لَهُ مِنْهُ .

---

(١) س : حدیث بعدی را نیز همینجا آورده

(٢) س : بامن (٣) س : بود

(٤) ولا ینسی قول النبی صلی‌الله علیه وآله فی حق علی علیه‌السلام : « من كنت مولاه فهذا علی مولاه؛ اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» .

(*) م : وَما تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنا فاعِلُهُ : ای ما اخرت و ما توقفت‌توقف المتردد فی‌الامر .

(**) م : ای مثل ماترددت وماصدرية ای مثل ترددی

دیری نکنم با آنچه خواهم کرد و هرچه کردم در وی چنان دیری نبود [۱] که در جان ستدن بندهٔ [۲] مؤمن که وی مرگ را دشمن دارد و من دل تنگی وی [را] دشمن دارم و او را از آن (ناچارست حق‌تعالی دوستی خود می‌نماید بندهٔ مؤمن را .) [۳]

۹۳۵ـ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنُ [٤] بِمِثْلِ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ؛ وَلَا تَعَبَّدَ لِي بِمِثْلِ أَدَاءِ مَا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ .

هیچ بنده‌ای بمن نزدیکی نجست یعنی خدمت من [٥] نکرد چنانکه پرهیزدر دنیا [٦]؛ (و هیچ پرستش ننمود مرا چنانکه گزاردن آنچه فریضه کردم برو) .

۹۳٦ ـ يَا مُوسَى لَمْ يَتَصَنَّعِ الْمُتَصَنِّعُونَ لِي مِثْلَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا [٧] .

ای موسی هیچ نیکوئی نکردند از برای من نیکوکاران چنانکه پرهیزکردن اندر دنیا .

معنی زهد دل برگرفتن باشد از چیزی و زاهد در دنیا دل برگرفته باشد ازو.

---

(۱) س : ودر هرچه کنم چنان متردّد نباشم

(۲) ب . م : تمن

(۳) س : چاره نیست ؛ دوستی حق‌تعالی مینماید بنده را

(٤) س : العبد المؤمن

(٥) س : خدمتی

(٦) س : پرهیزکاری

(۷) س : این حدیث را ندارد

٩٣٧ـ [گ ٢١٨ ر] وَلَمْ يَتَقَرَّبْ إِلَيَّ الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَمَّا حَرَّمْتُ عَلَيْهِمْ .

وهیچ تقرّب جوئی درمن تقرّب نجست چنانکه پرهیزکردن از آنچه حرام کرده‌ام بریشان .

٩٣٨ ـ وَلَمْ يَتَعَبَّدْ لِيَ الْمُتَعَبِّدُونَ بِمِثْلِ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي [(١)] .

و هیچ عبادت کنی [مرا] عبادت نکرد چنانکه گریستن از بیم من .

٩٣٩ ـ هٰذَا دِينٌ إِرْتَضَيْتُهُ لِنَفْسِي وَلَنْ يُصْلِحَهُ إِلَّا السَّخَاءُ وَحُسْنُ [(٢)] الْخُلُقِ فَأَكْرِمُوهُ بِهِمَا مَا صَحِبْتُمُوهُ [(٣)] .

این دینی است که من اورا[(٤)] از بهر خویش پسندیده‌ام (یعنی دینِ اسلام) و اورا نیکو نگرداند جز[(٥)] سخا وخوش خویی .

این دین را گرامی دارید تابااین دو صحبت میکنید .[(٦)]

(و این دلیل است که هرکرا خوی خوش وسخا نیست آنکس همصحبت این دین نیست و بدخوی و بخیل را دردین خلل است .

---

(١) س . (و) م : خِيفَتِي

(احادیث ٩٢٩ و ٩٣١ و ٩٣٢ و شرح آن با هم در نسخهٔ س . یکجا آمده است .)

(٢) س : [گ ١٥١ پ]

(٣) م : احادیث ٩٣٠ و ٩٣١ و ٩٣٢ بعد از این آمده است

(٤) ب . م : این را

(٥) س : نیک نکند الّا

(٦) ب . م : بااین هردو تا بااین صحبت کنید

٩٤٠ ـ إِذَا وَجَّهْتُ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي [١] مُصِيبَةً فِي بَدَنِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ وَلَدِهِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ ذَٰلِكَ بِصَبْرٍ جَمِيلٍ إِسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ أَنْصِبَ لَهُ مِيزَاناً أَوْ أَنْشُرَ لَهُ دِيوَاناً .

هر گه که بفرستم به بندهٔ[٢] از بندگان خود [٣] مصیبتی اندر تنِ وی یا درخواستهٔ وی یا در فرزندِ وی[٤] ووی پیش باز رود[٥] آن [مصیبت] را بصبر(ی نیکو) من شرم دارم (بکرمِ خود ازو) روز قیامت که از برای او[٦] ترازویی بپای کنم یا صحیفهٔ (ازبرای او) باز کنم . (والله اعلم بالصواب !)

٩٤١ـ [ک١٨٠٢پ] أَلْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعَظَمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِداً مِنْهُمَا أَلْقَيْتُهُ فِي النَّارِ .

بزرگواری ردای منست و بزرگی مئزر منست[٧] هر که با من منازعت کند در[٨] یکی ازین هردو[٩] اورا در آتش افکنم .[١٠]

[خدای را] نه ردای سزاوار هست[١١] و نه إزار؛ لکن مثلی است[١٢] که هیچکس ازردا[ی] وإزار خالی نباشد[١٣] چنانکه اگر کسی راعبادتی بود . گویند :

« هٰذَا لِبَاسُهُ وَهٰذَا رِدَاؤُهُ . »

بنمود (حق تعالی) درین خبر که بارنامه کردن وبزرگواری جستن با خدایتعالی برابری کردنست .

---

(١) س (و) م . : عُبَيْدِي

(٢) س : بندهٔ را

(٣) س : من

(٤) س : تنش یادرمالش یادرفرزندش

(٥) ب . م : آید

(٦) س : اورا

(٧) ب . م : ازارِ من

(٨) ب . م : درین

(٩) س : ازیشان

(١٠) ب . م : اندازم

(١١) س : نیست

(١٢) س : مثلی هست

(١٣) س : نیست

[الباب السابع عشر]

(اَلدُّعاءُ اَلَّذِی یُخْتَمُ بِهِ هٰذا الْکِتابَ)

أَللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُبِكَ مِنْ عِلْمٍ لاٰ یَنْفَعُ ؛ وَقَلْبٍ لاٰ یَخْشَعُ ؛ وَ دُعاءٍ لاٰ یُسْمَعُ ؛ وَ نَفْسٍ لاٰ تَشْبَعُ . أَعُوذُبِكَ مِنْ هٰؤُلاٰءِ الْأَرْبَعِ [(۱)] .

ای (بار) خدای از تو فریاد میخواهم از علمی که سود ندارد و دلی که نترسد و دعائی که نشنوند و تنی که سیر نگردد بتوفریاد می کنم از بدی [(۲)] این (هر)چهار .

(عوذ چیزی را گویند که از جایی آویخته باشد و باد او را میجنباند آن آویختگی وی را نگذارد که بادش ببرد .

پس اعوذ را معنی آنستکه دست اندر عنایت خداوند جل ذکره زده‌ام تااو نگذارد که مرا بیراه کند دیو.)

أَللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُبِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضِلَّ أَوْ أَذِلَّ أَوْ أُذَلَّ أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلَمَ أَوْ أَجْهَلَ أَوْ یُجْهَلَ عَلَیَّ.

ای بارخدای[(۳)] در تو گریختم از آنکه [گ۹ ۲۱ ر] ازراه روم یامرا ازراه

---

(۱) م : اعوذبک اللهم من شرّ هؤلاء الاربع

(۲) س : نباشد از تو فریاد میخواهم از شرّ

(۳) س : ای خداوند

برند؛ (۱) یا خوار شوم(۲) یا مرا خوار کنند؛ یا ستم(۳) کنم یا برمن ستم(٤) کنند؛ یا نادانی(٥) کنم یا برمن نادانی(٦) کنند .

أَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ تَعْجِيلَ عافِيَتِكَ وَصَبْراً عَلى بَلِيَّتِكَ وَخُرُوجاً مِنَ الدُّنيا إِلى رَحْمَتِكَ .

(بار) خدایاازتو میخواهم‌عافیتی بتعجیل وبربلا صبر [کردن] وبیرون شدن ازین جهان سوی بخشایشِ(۷) تو .

یعنی [که] اگر عافیتی دهی بتعجیل ده و اگر بلائی دهی صبرده و بوقت مرگ رحمت کن .

أَللّٰهُمَّ خِرْلِي وَاخْتَرْلِي ؛ أَللّٰهُمَّ حَسَّنْتَ خَلْقِي فَحَسِّنْ خُلْقِي .

بارخدایا (۸) مرا خیر ده و آنچه دهی اختیار ده ؛ خداوندا (۹) آفریشن من نیکو کردی ؛ خوی من نیکو کن .

أَللّٰهُمَّ إِنَّكَ عَفُوٌّ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنِّي .

بارخدایا تو درگذارندهٔ و درگذاشتن(۱۰) دوست داری ؛ (پس) گناه از من درگذار.(۱۱)

---

(۱) س : برم یا از راهم ببرند (۲) س : ذلیل کنم یا مرا ذلیل

(۳)و(٤) س : ظلم (٥)و(٦) س : جهل

(۷) س : رفتن ازدنیا سوی رحمتِ (۸) س : خداوندا

(۹) س : خدایا

(۱۰) س : ای خدای تو عفوکننده‌ای و عفو را

(۱۱) س : مرا عفو کن

أَللّٰهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ، وَ أَدْرَءُ بِكَ فِي نُحُورِهِمْ ؛ بِكَ أُحاوِلُ ؛ وَ بِكَ أُقاتِلُ ؛ [وَ بِكَ أُزاوِلُ] وَ بِكَ أُصاوِلُ (١) .

(بار)خدایا در توگریزم از شرّ ایشان و دست بر سینهٔ ایشان میزنم بتو (٢) [و] بتو طلب کنم(٣) و بتو کارزار میکنم و بتو گردن [می] کشم .

أَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي ما أَخْطَأْتُ وَ ما تَعَمَّدْتُ وَما أَسْرَرْتُ [گ٩ ٢١ پ] وَ ما أَعْلَنْتُ وَما جَهِلْتُ .

(بار)خدایا بیامرز (مرا) آنچه خطا کردم ؛ و آنچه بعمد[ا] کردم ؛ و آنچه پنهان کردم ؛ و آنچه آشکارا کردم ؛ (و آنچه بنادانی کردم .)

أَللّٰهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوٰيها وَ زَكِّها أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكّٰيها وَ أَنْتَ وَلِيُّها وَ مَوْلِيها .

ای بارخدایا(٤) تنِ مرا ترسکاری (٥) ده و اورا پاك گردان كه تو بهترین پاك كنندگانی(٦) و تویی کارگزارِ او(٧) و خداوندِ او[یی] .

أَللّٰهُمَّ واقِيَةً كَواقِيَةِ الْوَليدِ .

(خطابی گوید که:)

درین خبر دومعنی(٨) است :

یکی آنکه الهی(٩) مرا[از گناه] معصوم دار(١٠) ؛ تاچون طفلان باشم بی گناه .

---

(١) ب . م : اصولُ

(٢) ب . م : وباززنم شرهای ایشان را بتو درنحرهای ایشان

(٣) س : می‌طلبم

(٤) س : خدای

(٥) ب . م : رستکاری

(٦) س : کنانی و

(٧) س : کاردانِ اویی

(٨) ب . م : اندرین دوچیز

(٩) ب . م : اینستکه ای خدای

(١٠) ب . م : تا گناه نکنم

دوم آنستکه ای خدای[۱] چنانکه کودکان از بلا پرهیز ندانند کردن(و)تو ایشان‌را نگاه داری مرا نیز نگاه دار[والسلام] .

٩٥١ ـ أَللّٰهُمَّ أَذَقْتَ أَوَّلَ قُرَيْشٍ نَكالاً فَأَذِقْ آخِرَهُمْ نَوالاً .

ای خداوند![۲] اول قریش را نکال چشانیدی .

یعنی سالها قحط و قتلِ[۳] روز بدر؛ آخرِ ایشانرا عطا و نعمت‌بچشان .

٩٥٢ ـ أَللّٰهُمَّ بارِكْ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِها اِلَيْكَ اِنْتَهَتِ الْأَمانِيُّ (يا صاحِبَ الْعافِيَةِ) .

(بارخدایا برکت کن امت مرا ببامدادها که امیدها بتو پیوندد .)

رَبِّ تَقَبَّلْ تَوْبَتِي وَ اغْسِلْ حَوْبَتِي وَ أَجِبْ دَعْوَتِي .

[ک . . ۲پ] ای‌خدای![۴] توبت‌من بپذیر و گناه من بشوی (یعنی‌بیامرز)؛ و دعای من اجابت کن .

٩٥٣ـ أَللّٰهُمَّ اِنِّي أَسْئَلُكَ عِيشَةً سَوِيَّةً وَ مِيتَةً نَقِيَّةً وَ مَرَدّاً غَيْرَ مُخْزٍ وَلا فاضِحٍ .

(بار)خدایا ! از تو میخواهم زندگانی نیکو و مرگی[۵] پاك ؛ یعنی ازگناه و بازگشتنی که مرا دور نکند و رسوا نکند یعنی بقیامت مرا رسوا نکنی و دور نکنی .

(۱) س : خدایا
(۲) ب . م : بارخدایا
(۳) س : قحط
(٤) ب . م : بارخدایا !
(٥) س : مرگ

تم الکتاب بحمدالله و منّه (۱)

وافق الفراغ منه فی العشر الاول من المحرم مفتتح سنة خمس وثمانین وخمس مائه کاتبه عبدالرحمن بن المبارك الکاتب بحمدربه ومولاه و یصلی علی سیدالمرسلین محمد و آله و عترته الطاهرین اجمعین وسلم و شرف و کرم .

صار نحو الهبة للامیر الأجل نورالدین امیر المهدی بن الصدر الصاحب شرف الدین دام افضلهما من الصدر للعالم الزاهد نورالملة والدین محمدبن محمود ادام الله علوه و حرس فضله فی شهور سنة ست عشر وتسعمائه .

پایان



(۱) نسخه س: تم الکتاب بعون الله وحسن توفیقه والصلوة علی محمد وآله اجمعین علی یدالعبد الضعیف المحتاج الی رحمةالله تعالی علی بن حیدربن عثمان حامدالله و مصلیاً علی نبیه محمد و آله اجمعین فی تاریخ عاشر صفر سنة اثنی عشر وسبعمائه .

فهرست اعلام

فهرست لغات و اصطلاحات

الف

ب

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ن

و

ه

ی

فهرست احاديث

باب يتضمن كلمات روى عن رسول‌الله(ص) عن ربه‌تعالى

غلطنامه

بعد از شماره های پاورقی از صفحات ۹ تا ۳۱ (س :) میخواهد

صفحه	سطر	نادرست	درست
لز	۱۸	دردربار	درربار
۱۶	۷	مُخْ	مُخْ
۱۶	۷	غبادت	عبادت
۲۲	۱۷	تلاقی	تلافی
۲۲	۲۱	–	أَلتَّحَدُّثُ بِالنِّعَمِ شُكْرٌ
۳۱	۲	باره	باده
۳۴	۵	الْقَدرُ	الْقَدْرُ
۳۵	۲۲	حکام	حطام
۴۹	۱۵	پرسد	برسد
۶۰	۱۴	هر گاه	هر که
۸۰	۱۵	لشگر	لشکر
۱۰۹	۶	ملامت کر	ملامت گر
۱۳۶	۲۱	جسده	جسره
۱۷۶	۱۸	لسان الوب	لسان العرب
۱۸۵	۱	تَواضُعْ	تَواضَعَ
۱۹۱	۶	اُفْتُتِنَ	اُفْتُتِنَ
۱۹۷	۱	ماند	مانند
۱۹۹	۱۰	أَحْدَثْ	أَحْدَثَ

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۰۰	۷	عَجَلٌ	عَجَلَ
۲۱۰	۲۰	اَفطَرَ	اَفْطَرَ
۲۱۷	۳	ذُبِحِ	ذُبِحَ
۲۳٤	۷	اُذْكُرُو	اُذْكُرُوا
۲۳٦	٤	دیداز	دیدار
۲۳۸	٤	اُتُو	اُوتُوا
۲٦۸	٥	اوقْد	اَوْقَدَ
۲۷٦	۱٥	شنبه	شبه
۲۸۱	۱۱	قرابقش	قرائتش
۲۸٤	۱۹	یتوضار	یتوضاء
۲۸٤	۲۰	فسمع	نسمع
۲۹۰	٥	بارخدا	بارخدایا
۲۹۷	۲	اَمُنُهُ	اَمَنَهُ
۳۲۰	۱	خُلْق	خُلُقِ
۳۳۹	۱	بنشسته	نبشته
۳۳۹	۸	عضبا	غضبا
۳٦٥	۸	برادر	برادررا
۳٦۸	۱٤	پژوك	پژول (كعبِ پا)
۳۷۷	۱٤	المنجد	برهان قاطع
۳۷۸	۱۳	امن	من
۳۷۹	۱	عَنّیٰ	عَنّیِ

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۹۵	٤	یعنی	معنی
٤۰۰	۸	ِکیلوا	کیلوا ۱
٤۰۷	۱۲	(۱) س	(۱) م
٤۲۹	۱۸	لا یهمل	لا یمهل
٤٤۱	۱۳	برادر	برادرم
٤٤٦	٤	فَاسْتَعْنِ	فَاستَعِنْ
٤٦۲	۱٤	بکه	بمکه
٤٦۹	۳	خورایی	خودرایی
٤۸۳	۱		ما امْتَلَأَتْ
٤۸۸	٤	لِمُسْكِ	لِمُمِسكِ
٤۹٥	۱۳	جرغه	جزعه
٤۹٦	۲	لا یَلَدغُ	لا یُلْدَغُ
٥۰۱	۱	هم نشینی	هم پشتی
٥۰۳	٥	عذر	غدر
٥۳۸	۱۷	شمایت	شماتت
٥٤۹	۱۱	بمراییان	بمردنیان
٦۲۷	۲۳	س :	م :
٦۲۹	۱	الرّوح	الرَّوْح
٦۳۰	٤	بنشست	نبشت
٦۳۲	۱۱	دابراهیم	وابراهیم
٦٤٤	٦	وادعش	وداعش
٦٥٦	٤	لوم	لؤم
٦۷٦	۹	لشگر	لشکر
٦۸۷	٥	استتام	استتمام

صفحه	سطر	نادرست	درست
۶۹۵	۲	باجرای	باجزای
۶۹۵	۱۸	فال	قال
۶۹۸	۲	زیرا	زبر
۴۰۷	۲۱	بازارهای آن بقعه ها	بقعه‌های بازارها
۷۱۶	۲۰	خوراگی	خوارگی
۷۴۱	۱	بگزارد	بگذارد
۷۲۴	۱۰	خوریتی	خوردنی
۷۳۲	۷	سیّان	شیبانی
۷۳۶	۵	بدرَ	بدَر
۷۵۶	۶	تاریخ	تارنج
۷۵۷	۱۲	تضحکم	تضحکنّم



Publications de l'Université
de Téhran
№ 936

Tark-al-Itnâb fī Šarh-al-Šihâb

Traduit de l'Arabe

par

Abū-al-Hasan-Alī ibn-al-Qudāī

de l'ouvrage intitulé *Šihāb -al- Ahbār*

par

Abū Abdullāh Muhammad Qudāʿī

Edité par

Muhammad Šīrvānī

Imprimerie de l'Université de Tehran
1964